

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232154

UNIVERSAL
LIBRARY

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No.

۴۷۵۴

Accession No.

۶۹۰۹

Author

شیخ زاهد خاوری

۶۹۰۹

Title

مکتوبات حضرت خواجه محمد معصوم

This book should be returned on or before the date last marked below.

الذی یخبرکم بکتابنا بعد تم فی التورۃ و الانجیل

کتاب حضرت خواجہ محمد معصوم

فرزند و خلیفہ جانشین حضرت بیوم ربانی محبوب صمدانی شیخ احمد فاروقی
سہروردی مجدد و العثمانی رضی اللہ تعالیٰ عنہما کہ از مطالعہ ہر مکتوب
انوار و ارواح و الہامات بلند و مقامات و کمالات ارجند
ایشان روشنست و معاینہ آن بر قلوب طالبان
حقائق و معارف از اشرق اشرار غیبی و کشف
سوار و لاریجی بن آئینہ مجلی رہ تو گمن
بکمال تصحیح و تنقیح و تمام
تہذیب و ترتیب

۲۶۷۵۶
ح م

۶۹۰۹

در مطبع نظامی واقع کانیو مطبوع گردید

فہرست مضامین مکتوبات حاجہ محمد مصطفیٰ خلیفہ الصدیق امام بابائے خضر مجید الدین			صفحہ		مضمون مکتوب
۱	۳۵	۲۱	۲۱	۳۵	در قطع مراتب طلال و عروج بعارج نہایت النہایت
۲	۳۶	۲۲	۲۲	۳۶	در اذواق مخصوصہ بایان شمول عنایات و سبحانہ
۳	۳۸	۲۳	۲۳	۳۸	در انکشاف نسبت عزیزی پر پرگزوار خوش
۴	۴۰	۲۴	۲۴	۴۰	در حصول مقام عالی کمال الاصل متعلق است
۵	۴۸	۲۵	۲۵	۴۸	در انکشاف نسبت بایان بایں معارف متعلقہ آن
۶	۴۹	۲۶	۲۶	۴۹	در بیان فنائے اتم و بقائے اکمل
۷	۵۰	۲۷	۲۷	۵۰	در بیان عظمت مطلوب و عجز از ادراک آن
۸	۵۱	۲۸	۲۸	۵۱	در اذواق و کمون ظاہر و بطنی بطنی
۹	۵۲	۲۹	۲۹	۵۲	در بیان لطائف و غلط و متعلق تذکرہ
۱۰	۵۶	۳۰	۳۰	۵۶	در غنای سرود کائنات و غنای اتباع خیر البریات
۱۱	۵۷	۳۱	۳۱	۵۷	در جوابہ سوالات متعلقہ معارف جلیہ و اسرار علیہ
۱۲	۵۸	۳۲	۳۲	۵۸	در تحقیق بنیاد عدم وجود فنا و وجود عدم و فرق آتما
۱۳	۵۹	۳۳	۳۳	۵۹	در بیان عظمت طلب بزرگی اسم مبارک اللہ تعالیٰ
۱۴	۶۰	۳۴	۳۴	۶۰	در فصل طالبان معرفت بایں حالات نماز
۱۵	۸۰	۳۵	۳۵	۸۰	در بیان آنکہ عظمیٰ حجاب این اہ نفس طالب است
۱۶	۸۲	۳۶	۳۶	۸۲	در شرح معانی الصوفیہ کا مضمون باطنی
۱۷	۸۳	۳۷	۳۷	۸۳	در خصوص افعال و نیات و اذواق و احوال مخصوصہ
۱۸	۸۴	۳۸	۳۸	۸۴	در جواب انصاف شخصی کہ متعلق باحوال و فرائض بود
۱۹	۸۵	۳۹	۳۹	۸۵	در بیان کاشفہ حضرت مجدد الف ثانی
۲۰	۸۶	۴۰	۴۰	۸۶	در اشارہ بعض اسرار صفت قلبیہ

الحمد لله

عزیز الدین

۴

صفحه	مضمون کتب	صفحه	مضمون کتب
۱۶	۴۱ در دفع مظنه آرزوی دیگران خاطرے۔	۱۱۲	۴۲ در مقام رضا و اعتبار است۔
۱۷	۴۲ در آنکه تکلیف دنیا موجب احتیاج آخری است۔	۱۱۳	۴۳ در فضائل جهاد و شرح معارف جهاد الکریم علیہ السلام
۱۸	۴۳ در ذکر محصلات قرب الهی جل شانہ۔	۱۱۴	۴۴ در ترغیب ترک تسلیف و نفی ارادت۔
۱۹	۴۴ در شرح معانی هدایت بصراط مستقیم۔	۱۱۵	۴۵ در جواب عرضہ کہ مشتعل بر واد عظیم بود۔
۲۰	۴۵ در ذکر بعضی مکاشفات پیرنگیر خود۔	۱۱۸	۴۶ در تبیین ملامت و مسئلہ کلام الهی و تدقیق در آن۔
۲۱	۴۶ در ترغیب اتیان سنت رسول و حبش شیخ۔	۱۱۹	۴۷ در مراتب اصول و حلول بطریق اجمال۔
۲۲	۴۷ در تسکین طلب و توضیح مراتب کمال مع معارف۔	۱۲۰	۴۸ در حصول بعضی اجماع و فوائد بمسئد کمال کمال
۲۳	۴۸ در بیان ترغیب بر التزام ذکر۔	۱۲۱	۴۹ در معنی حدیث القبر و رضه من ارض الجنة مع بشارت
۲۴	۴۹ در آنکه معالجات امراض نهات بدوای و امر و نهایی است۔	۱۲۲	۵۰ در آنکه تعلیق بامور از شد امراض است۔
۲۵	۵۰ در اجوبہ سوالات ثنائیہ مسکوک عرفان۔	۱۲۳	۵۱ در تحریض بر رضا بقضای الهی حل شانہ۔
۲۶	۵۱ در اراض فضائل صوری و ترغیب کمالات طیبہ۔	۱۲۴	۵۲ در جواب شبهہ کہ بشریعت طریقت ارسدہ۔
۲۷	۵۲ در تاویل کبریا یا الالذین آمنوا اتقوا الصدق تقاتہ۔	۱۲۵	۵۳ در اثبات بعضی کمالات خج و اسرار مخصوصہ خود۔
۲۸	۵۳ در اشارت بعضی کمالات خج و اسرار مخصوصہ خود۔	۱۲۶	۵۴ در بیان حسن ایلام محبوب در اسرار عشق۔
۲۹	۵۴ در بیان حسن ایلام محبوب در اسرار عشق۔	۱۲۷	۵۵ در جواب طالع الی کہ خط و زوال و عاشق بر طریقت شہ۔
۳۰	۵۵ در جواب طالع الی کہ خط و زوال و عاشق بر طریقت شہ۔	۱۲۸	۵۶ در کثرت ظہور کیفیت در غیر مراقبہ۔
۳۱	۵۶ در کثرت ظہور کیفیت در غیر مراقبہ۔	۱۲۹	۵۷ در آنکه نجات آخر و قرب حق تمام منوط باتباع سنت است۔
۳۲	۵۷ در آنکه نجات آخر و قرب حق تمام منوط باتباع سنت است۔	۱۳۰	۵۸ در بیان تخریص بجا فطرت نسبت با۔
۳۳	۵۸ در بیان تخریص بجا فطرت نسبت با۔	۱۳۱	۵۹ در ترغیب بر التزام نیاز و تقی و جود۔
۳۴	۵۹ در ترغیب بر التزام نیاز و تقی و جود۔	۱۳۲	۶۰ در آنکه شریعت حصہ حاصل جمیع کمالات است۔
۳۵	۶۰ در آنکه شریعت حصہ حاصل جمیع کمالات است۔	۱۳۳	۶۱ از عدم علم بحال نفی حال لازم بیا جواز تعلیم طریقت

در آنکه

در آنکه

مضمون کتب	صفحه	مضمون کتب	صفحه
در فانی نفس و آلات التزام او اشیاء غیره در آیت مطلوب	۱۰۴ ۱۶۱	در آنکه فساد اسباب صوری میسر عالمه باطنی است	۸۳ ۱۳۲
در فضیلت فقر و ترغیب تحصیل غنا	۱۰۵ ۱۶۳	در توسط ذوق و شوق است در انعام و خزن	۸۴ ۱۳۳
در آنکه در محبت ذاتی جلال باید که تعالی را تعظیم است	۱۰۶	در حل شبهاتی که در کلام حضرت مجید الهی مذکور شد	۸۵ ۱۳۴
در بیان غفلت مطلوب حل غلا - که در راه فصل	۱۰۶ ۱۶۴	در حصول شریعتی که بهر دو عالم است و کمال آن	۸۶ ۱۵۰
در مصالح سودمند ظاهر و باطن	۱۰۸	در بیان امور که ابلاغ آن ضرورت است	۸۶ ۱۵۲
در حالت قیامت و نعم و نِقطة عالم خلق و عالم امر	۱۰۹ ۱۶۵	در معارف و معرفت تفصیل سیری و فائز و غلبه و خیر	۸۸ ۱۵۳
در شرح رباعی عارف و حشید شیخ ابو سعید	۱۱۰ ۱۶۶	در اشارت بجامیت عارف	۸۹ ۱۵۹
در شرح احوال شخصی مشتمل بر فصاحت عارفانه	۱۱۱ ۱۸۰	در بیان حدیث عارف	۹۰ ۱۶۰
در تنبیه بر وقع خطا و ضرورت استرغای مرشد	۱۱۲ ۱۸۱	در اظهار محبت پیرو خود و محبت صحابا حضرت	۹۱
در اوایل کریمه السوره السموات الارض الایه	۱۱۳ ۱۸۲	در ترغیب تحصیل طریقه بندگی و معالجه عجب اعمال	۹۲ ۱۶۱
در فضیلت علم و محبت و حزن	۱۱۴ ۱۸۵	در حل آنکه بر تقدیر فنا علم فنانا چگونه باشد	۹۳
در تنزیه محبوب حقیقه حل نشانه	۱۱۵ ۱۸۶	در دفع شبهه صاحب است که بر مقرر قوم نموده	۹۴ ۱۶۳
در بیان و آیت حق سبحانه و تعالی	۱۱۶	در ترغیب تحصیل نسبت این بزرگواران	۹۵ ۱۶۴
در ترغیب تحصیل فانی قلب نفس	۱۱۶ ۱۸۷	در نصیحت و اقبال و نگرانی و وظائف بندگی	۹۶
در رعایت مقام شریف و ذکر لوازم آن	۱۱۸ ۱۸۸	در اظهار کلام و ستاره بطریق عارفانه	۹۷
در جواب اشخاص که متضمن ابروات بود و در جود و نیت	۱۱۹	در بیان طریقه مرصیه عبودیت	۹۸ ۱۶۵
در جواب ایضاً که مشتمل بر حالت غلبه واقع و روشن بود	۱۲۰ ۱۹۱	در تحصیل معرفت مضبوط اوقات	۹۹ ۱۶۶
در آنکه مبتدیان اصل است و فطن پیوسته است	۱۲۱ ۱۹۲	در بیان حال طریقه عالی و صرفیه ذکر فصاحت	۱۰۰
در شرح احوال شخصی که مبتدیان و تحصیل احوال ارباب	۱۲۲ ۱۹۳	در آنکه صدق حصول نسبت فی تخلیک احکام شریعت	۱۰۱
در ترغیب علمی است و تفصیل شود بر نشان دیگر	۱۲۳ ۱۹۸	در ترغیب تحصیل معرفت حاصل و تحذیر جوان آن	۱۰۲
در فرق بیان عوام و خواص و خصائص	۱۲۴ ۲۰۰	در اظهار محبت و در قصه اعمال	۱۰۳

حل شبهات

در بیان فصل

در بیان

۱۲۵
سر کتاب

عربی

۲۲۳
عربی

اسماع

صفحه	مضمون کتب	صفحه	مضمون کتب
۱۲۵	در تکریم نصیحت و پذیر	۱۲۶	۲۱۶ ظهور جلال الهی رنگ حال انعام موجب دلالت
۱۲۶	در بیان شجاعت کریمه استعجاب الکلمه و کمالات شرعی	۱۲۷	در تزیین قیام و فناء انعامی حراج و حسن خلق
۱۲۷	در بیان حقیقت ممکن فناء حقیقه	۱۲۸	۲۲۰ در آنکه قیام و شریعت مرات حسن جمال است
۱۲۸	در آنکه طالب مواجید طالب اسواست	۱۲۹	۲۲۱ در آنکه عزت انعام از استخفا ظاهر نسبت حضرت
۱۲۹	در تعبیر واقعه عالی که شخص بر سیده	۱۳۰	۲۲۲ در آنکه فناء قدم اول است درین راه
۱۳۰	۲۰۴ جمیع کمالات حضرت اتباع نبوی استفاضه بقدر عزت	۱۳۱	۲۰۵ در نصیحت و تزیین تحصیل فناء طلب نفس
۱۳۱	۲۰۶ در فصل اخ سوئند	۱۳۲	۲۰۷ در جواب نامه شخصی که متضمن حال استفسار بوده
۱۳۲	۲۰۸ در احوال و در بیان حقیقت عارف کامل	۱۳۳	۲۰۹ در غیب اعلام است که گفت آنکه در غیر توجیه نسبت انعام
۱۳۳	۲۱۰ در بیان حقیقت عارف کامل	۱۳۴	۲۱۱ در آنکه وجود حقیقه را با مبدء هیچ نسبت نیست
۱۳۴	۲۱۲ در آنکه طالب حکم علی دارد و وصول آن بخیر است بر مبدء	۱۳۵	۲۱۳ در آنکه عامله اصل اسرار است خلاف این ضلالت
۱۳۵	۲۱۴ در آنکه کار توحید خلاصه تمام سلوک است مع نضال	۱۳۶	۲۱۵ در شرح احوال علی وجه الکمال

صفحه	مضمون کتب	صفحه	مضمون کتب
۱۶۳	در تزیین مطلوب حالات بر اعلاهی هست -	۱۸۸	در انکه دیده مرآت کمال پرست و ذکر نضاح
۱۶۸	در انکه شرط نخستین این راه فناست -	۱۸۹	در شرح کلمه طیبه که بان حضرت مجدد الف ثانی ملحق گردیده
۱۶۹	در انکه یاس از عمل مستلزم اعتماد بر کرم است -	۱۹۰	در ذکر معرفت سموعد از حضرت سید پیر بکیر
۱۷۰	در توضیح غرض مشوب نباشد حتی الماحول الواحد	۱۹۱	در کمالات ذات محبوب طارف تام المعرفه
۱۷۱	در فصل اخلاص -	۱۹۲	در کمالات اصالت ماده حضرت مجدد الف ثانی
۱۷۲	در انکه ظاهر کامل بنگ باطن در هم حضور و حضور است	۱۹۳	در ذکر کمالات و کاشفات حضرت نجمه
۱۷۳	در جواب انکه علم حق تعالی در علم خود گم یابم -	۱۹۴	در مقامات حضرت الشان که بان باصالت مجدد الف ثانی است
۱۷۴	در بیان خلاصه سلوک بطریق اجمال -	۱۹۵	در کشف التبعی عنوی بان بر ایزی مع معارف خفیه
۱۷۵	در انکه مشاهدات و تخیلات انفی باید نمود -	۱۹۶	در بیان مقامی فوق مقام رضا -
۱۷۶	در انکه فائز و معرفت است و ترخیص بیل این دولت -	۱۹۷	در جواب انکه مشرب و واردات بود و جواب سوله
۱۷۷	در عدم اعتماد بر شرف عالم و کمال معرفت تحقیق فنا -	۱۹۸	در خد فیض الباطن بجهت شیخ و در ذکر غنای قلب و نفس
۱۷۸	در غیب کسب علم شرعی و احیای مکتب طفرین نضاح دیگر	۱۹۹	در شرح اذواق و مواجید که شخص نوشته بود -
۱۷۹	در طلب تقاضای عین محبت و فرق نسبت بر آن	۲۰۰	در تحریف و ادم کرد و اختراع عزت تجویر تعلیم طریقت -
۱۸۰	در خصائص حضرت مجدد الف ثانی و تضرع کمال بوشی	۲۰۱	در بیان نسبت شخصی و ذکر نضاح نافه -
۱۸۱	در بیان مقام جمع و ترخیص بفرق بعد الجمع -	۲۰۲	در تذکره نصیحت مفیده -
۱۸۲	در شرح احوال حجاب تفسار و تحقیق حیات حضرت خضر	۲۰۳	در اسرار غامضه فنا و بقا و تیرمیت جامعیت -
۱۸۳	در انکه سر غامضه و طش شبانکه بر وجه الف ثانی وارد شده	۲۰۴	در فقر مکن غنای واجب و وجل -
۱۸۴	در دو قصه اعمال خود و انکشاف نسبت شخصی -	۲۰۵	در ائیت حق کمالا طایفه نیکو شد و نیت منافق آن
۱۸۵	در بیان عدیبت سالک ناهست مکن -	۲۰۶	در اشاره کمالات خود و کمالات شخصی قدس سره -
۱۸۶	در طلب اطمینان نفس از کمال آن و ترخیص نیست -	۲۰۷	در وعظ و تذکره نصیحت
۱۸۷	در انکه قصه از خلق انسان تحصیل معرفت حق است -	۲۰۸	در کاشف حضرت مجدد الف ثانی قدس سره -

حضرت محمد ادریس

علم الهی

مقام ابرار و علم الهی

۲۶۵

شهادت

در حق تعالی و کماله

الحاقه حضرت

مکتوبیکه تشتمن تجلیات ثلثه است درین اوان رسید بقدر استعداد خود از ان بهره ور گیرید و حظی
 فرا گرفت بعد از ان مکتوبیکه تشتمل بر معارف نور صرف ذاتی است شرف ایراد یافت در جن مطالعه
 آن شعوری از نور صرف یافته بود بلکه فنائی و بقائی بآن نیز نصیده و نامدتی در ان استغراق داشته
 هر چند در وقت کتابت آن نسبت مستورست تا وحش چه باشد حضرت سلامت از عنایات او تعالی
 چه نویسد و احسانهای او را بسمانه چنان بیان نماید کشان کشان میرند هر چند نداند که کجا میرند و کجا
 میرسانند اما التذات و کیفیات که درین میان روی میدهد بیان آن نمیتواند کرد و فوقی است
 نه بیانی **س** من نه با اختیار خود میروم از قفای او به آن دو کند عنبرین می بردم کشان کشان
 حضرت حق سبحانه علم و تمیز کامل توجیه عالی عطا فرماید رب زدنی علما قبل ازین بمصوب قاصدی
 واقع نوشته فرستاده است اگر بصحت و مقسم آن ممتاز شود و کمال بنده نوازی است و العبودیه

مکتوب سیم و در انکشاف نسبت عزیز می به پیر نبرگوار خوشی رضی الله تعالی عنه

عرض داشت احقر انچه محمد معصوم بذروه عرض آستانه بوسان میرساند از انرویکه از شرف سعادت
 حضور مجبور گشته است خبری از خادمان آن درگاه باین شکسته بال نرسیده بسی نگران است
 احوال خادمان اینجای مستوجب حمیت و اوقات را بکجبعیت بسیر میرند حضرت سلامت اشب
 که شب شنبه است و ششم ربیع الثانی بود میان شیخ منزل ازین دار رحلت نمودند و خوب رفتند در وقت
 دفن کلاه تبرکی آنحضرت را که پیش بنده بود و را و کلاه می که آنحضرت بنده را بتخصیص عنایت فرموده
 بر سر ایشان پوشانید بجز پوشانیدن یا بعد از لحظه دید که نسبت علیه خاصه آنحضرت در ایشان جلوه
 گشت و تمامی این عزیز را در گرفت بعد از ان تمام مقبره را نسبتش فرو گرفت بلکه تمامی
 آن گرد و نواحه را اما مال از نور ساخت قبل من قبل بلا عا

مکتوب چهارم و در حصول مقام عالی که اصل متعلق است نیز بوالد نبرگوار خود

عرضداشت نیازمند درگاه والا محمد معصوم بعرض اقدس میرساند احوال این شکسته بان همین تعبیر آن کعبه امانی و آمال بروجه استقامت است و هیچگونه در غریمت امور فتور راه نیافته آسید میدارد که بطفیل نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی که مانده نیز فتور راه نیابد ثانیاً معروض میدارد که فقیر تا مدت‌ها مقبوض و منموم می بود آخر الامر بتوجه عالی سبطی عظیم روی داد و در آن بسط مقامی که بس شکر نمودار شد در آن وقت چنان معلوم گشت که انی مقام فوق جمیع مقامات ظلال نیست مقام اصل الاصل است که شائبه ظلمت بآن راه نیافته خود را بتمامه داخل آن مقام یافت و سر خود را داخل مرکز آن مقام دید و باقی خود را ته آن مرکز محاذی بآن و بعضی چیزهای دیگر هم در آن وقت مشهود بود اگر در حضور می بود یحتمل که بعرض میرساند

مکتوب پنجم در اشارت بحصول نسبت سابقین با معارف متعلقه آن نیز بوالد بزرگوار خویش رضی الله تعالی عنه

عرضداشت بنده کمترین محمد معصوم بذروه عرض خاک نشینان درگاه عرش اشتباه میرساند که سرافراز نامه گرامی که از سرای هودل مرسل بود رسید جانهای افسرده را سروری کامل بخشید و دلهای مرده را حیات جاودانی از سر نو از زانی فرمود چه مدتی سبانه که متعلقان آنجا از آن مملکه بعافیت ماندند سفری که مولانا محمد صدیق اختیار کرده بود و او اهل بهم در نظر فقیر چندین زیبا نمی نمود **ب** با پیری روی اگر در خانه باشد کسی به میل بیرون چون کند دیوانه باشد بکسی ثانیاً احوال شکسته خود را بعرض میرساند حضرت سلامت این فقیر را از آن باز که بعالم منسود آوردند نشانه آن نسبت را که در وقت عروج بآن مشرف ساخته بودند میان می یابد که اندکین و بسیار بیگانه است همین و بسیار ازین نسبت قلیل انصیب اند بلکه هیچ مناسبت ندارند این نسبت مخصوص بسابقان است اصحاب همین در رنگ اصحاب بسیار ازین کمال چه در پند و آداب ظلال در رنگ عوام مومنان ازین معما چه فرنگیز محبت ذاتیه که در آنجا ایلام محبوب

از دیا و محبت بخش است نسبت بانعام او اینجا متحقق میگردد و چون بدوق و وجدان خود
 میکنند بی تکلف می یابد که حظی و صلاحاتی بلکه از دیا و محبتی که در وقت ایلام محبوب است در هنگام
 انعام او نیست توان گفت که تصویر ایلام محبوب فرحتی و سروری می بخشد که در نفس انعام
 آن فرح و سرور ثابت نیست چه در محبت ذاتیه هر چند فرح و سرور از شائبه نفسانیه منزه و مبرا باشد
 اتمیت و الکلیت پیدای کند عالم را بتمامه اعراض می یابد که بومی از جوهریت نیافته است و قیام
 بذاته در حق آن ثابت نیست قیوم جمیع اشیاء اوست سبحانه مشارالیه بلفظ انا بلکه مشارالیه
 بجمیع اشارات هم اوست تعالی چه ممکن را ذات نیست و اشارت بعرض عین اشارت بقیوم
 اوست ممکنات را اشباح بیش نمیداند و زیاده از اراده امر جاری در دنیا تصویر نمی نماید قدرت
 کامله او تعالی را باید ملاحظه نمود که این اراده را که محض در مرتبه حس و وهم است برنجی ثبات و استقرار
 داده است که از زوال مصون و محفوظ است و معامله ابدی باین مربوط و قیام اعراض را برنجی میباید
 که از شائبه عالیت و محلیت پاک و مبرا است بیش ازین نیست که ثبوت و فقر را شایا اوست تعالی و العجوبه

نمبر

مکتوب ششم در فنای اتم و بقای کمال نیز بر سر زنگوار خود ضعیف شمع

عرض داشت مجروح طاعت عالی محمد مصوم بذروه مالکفان آستانه عالیشان میرساند حسن و جمال
 که متوهم میشد چون عاریتی و امانتی بود و باطل امانت منصرف گشت و غیر از شر و نقص هیچ چیز باقی نماند
 حضرت سلامت در انشای این تحریر جالعی روی داد و دید که اندام که غیر روی هیچ چیز ظاهر نبود
 رو با ستار آور و آن کمالات که باصل خود در جرع کرده بود جلوه گر شدن گرفت و درین اثنا
 غمگینی روحی آدمی بنده از بس که طعام بسیار خورده است در طبیعت برهمزدگی پیدا شده است و
 بنده را در دواهی می یابد که از هر رگ و پوست حتی که از رگ ناخنهام ماده میکشند و می برآند چون
 با طاقت آورده که عدم را بتمامه برآوردند و غیر از ان کمالات چیزی دیگر ظاهر نیست خود را بنایت
 نورانی و لطیفه یافت بعد از ان دید که آن کمالات که بآن بقا بخشیده اند باصل خود رجوع کردند

گرفتند و باصل الاصل لمحق گشتند و ظهور در آنحضرت بطریق اصالت و حقیقت پیدا کرده
اتصال بی کیف حاصل نمودند این زمان آنکه از عدم تمام کننده بآن کمالات لمحق شیده
آنجا اطلاق یافت و نسبت ظاهر با منظر چون نسبت عالم خلق با عالم امر یافت حقیقت کمالات
انفعالی اینجا ظاهر میشود و بعضی امور دیگر نیز اینجا معلوم بودند توانست نوشت
انشاء الله تعالی چون بدولت حضور شرف گردد و بعضی رساند

مکتوب هفتم در عظمیت مطلوب و عجز از ادراک آن نیز به پیر بزرگوار خود خضی العظمی

عرضداشت کمترین بند با محمد معصوم بذروه عرض باریانندگان آستانه علیا میرساند که احوال
و اوضاع خدمه اینجند و مستوجب حمد است همواره ترصد استماع اخبار فرخنده آثار سلامتی
خدمه عقبه علیه دامنگیر است اشتیاق دریافت دولت حضور را چه شرح دهد و سوز و گداز
جدائی را چنان و انامید در در غم خون شد آخر چند جو ششم می اندازد را بگینه چند نوشتم
قبله گاه حجب کار و بار است و طرف غنچ و دلالت در عین آرام حرمان است و در نفس صلح بجران
می یابد و نمی یابد و نمیداند که چه می یابد و چه نمی یابد تضاد و تضاد است و تناقض در تناقض است
میدهند و لذتی نمی بخشند که هزاران لذات و آرامها در جنب آن بجوی نمیخزند و در عوض آن
به پیشیری نگیرند مصراع آنجا که باشد نقل و می بیکار است این کار باه اگر عمر باد شکر آن صرف نماید
بیج نکرده باشد و اگر عمده در طلب آن بگذراند بی سابقه فضل الهی بیج حاصل ننماید و مع ذلک حرمان
همه وقت دامنگیر است و دوری و مجوری همواره و دستگیر و خشن غایتی دارد و نیمی سخن پایا
بماند شسته و دریا همچنان باقی چه مطلوب در غایت تنزه و رفعت و طالب در نهایت
پستی و نقصت ندان را با وی شکرستی و ندان را با این نسبت آیین از ادراک آن عاجز را اینجا زد و زد
شود و قاصد فطالم یو جد بینا سببه و لو بالوجه و شرکته و لو بالاسم فلا جرم کیون العجز عن درک الادراک
ادراک و اجمال عن کنه معرفه و چون نمینی را بذوق و وجدان خود دریافته و تعمیق نظر نمیدهد

نه از روی تکلف و تصنع بنا بر آن جرأت و گستاخی نمود چه توان کرد که علوهیت مطلبی را اینجا که دست
 ادراک از دامن آن کوتاه است زیرا که هر چه از در حاصل شود نه او است بلکه شبهه مثال او و گرفتاری
 ظل گرفتاری بغیر است اگر چه نمودار اصل است اما بی شائبه تطلیت نخواهد بود و گرفتاران اصل را
 فقط تطلیت کوه عظیم است اند از مشاهدات روفاقت متوجه احدیت صرف است انی وجهت وجهی
 للذی قطعت السموات والارض حنیفاً و ما انا من المشرکین

مکتوب هشتم بجناب ارشاد پناه میر محمد نعمان قدس سره
 و را ذواق و تلوین ظاهر و تمکین و بیهنگی باطن

بسم الله الرحمن الرحیم

مخدوم از خردی باز شوری و دلوله در نهاد این بیچاره ابداع کرده اند و از پیشگاه طینت این
 آواره را مخمر بجمیر عشق و شراب جنون نموده لیکن بجهت ضعف مدرکه و غلبه شهوات طبعی آن
 طینت اصلی کالمستور بود گاه گاه سری میکشید و اکثر اوقات مخفی الملیفین با جمیع ازان باز
 حاصل بود و همواره از سر او این ندا سر میزد دل آرامی که داری دل در رو بند
 و اگر چشم انهمه عالم فرو بند و انیمین رفته رفته بمرو ز طور که دن گرفت و قوی شدن پذیرفت
 و حکم الا ان حزب الله هم الغالبون درین ایام آن نشأه از سر نو تازگشته و با چندین طبل
 و نفیر سر کشیده شوریدگی خاص در دماغ بهم رسیده است و سودای تازه در سر بیاگشته
 در سرم سودای شیرین دلبری است جنون من حبیب ذو فنون
 گذشت است آنکه چون افسر چند و دلم بودی بخواب خور و خویند کنون دل ازمان حق پرستی
 حریف عشق را آغاز مستی است از آنست که هر گاه قلم بدست میگردد که بغرضی چیزی نوبسید
 و در پیوژه توجه و دعای جوشی از اندرون بروی کاری آید و قلم با بجای دیگری اندازد
 بلی چون دل گرفتار هوا نیست می دیگر بچشمش از دها نیست

و بجز چند نام بطور وی نامہ را سیاه می کند و وقت و حال متکلم و مخاطب تعقل ناکرده عمل شود
 لیلی و مولی مشکبو هر کس که دیدش نمیمود دانند که زنجیر از چه رود و در گردن مجنون بوز
 پس باید که مخاطبان از روی کرم این قسم شوریده کار را محذور میداشته باشند و بسیار کرده
 او نظر نکنند بچاره مشتاق چه کند با نچه مغلوب است آن مفتون است مجنون عشق را در اگر امر
 حالت است که کاسلام دین لیلی دیگر ضلالت است بدینسان که هر کس را هوای دیگر است
 و هر دیده را بینائی دیگر جمعی را منظور فرخزات دنیا است و طائفه را بطبع نظر تنمات عقیبی است
 و فرقه را بهمت مقصود بر مولی و تو و طوبی و ما و قامت یارب منکر هر کس بقدر بهمت اوست
 بر سر اصل سخن رویم مشتاق مسکین گاهی مغرور و وصل است و گاهی مفتون فصل زمانی نظیر
 بالطف و عنایات دوست مباحی و مفهم است و زمانی دیگر نظر بکردار و اعمال خود مناسجی و
 هنگامی بملاحظه کمال جبینا سبتی خود با جناب مقدس مقبوض و مایوس است
 شدتی که گفت شوق با تو رونداد ای بی نصیب گشتم ای بینوایم و هنگام نظر شوق خود را شد
 شوق او بطلوع امید دارد آماده گشته ام و اگر شنب نظاره را بد پیوند کرده ام جگر پاره پاره
 اگر شادان است باو شادان است و اگر غمگین است باو غمگین جانان غم خود و داند اندر برین
 من شادی خود فدای جانان کردم با بجمله نظر بخود بعید است و نظر باو قریب فی نفسه الالک و لافستی
 و نظر باو می و قائم الی الا صمم از انوریت باهی و از انوریت بعید که شمع
 هنگامی قاصد است و هنگامی مقصود هم طالب است و هم مطلوب لذلک اقلیم او متکون است با لوان
 و ادای او متناقض با فہام عبارات او بیچ و بیچ است و معاملات او بیچ و بیچ آخرین بیچ
 چه گشاید و ازین بیچ چه آید بگو ای باو آن نهمان ما را که آخر چیت سوزی جان ما را
 از روی طالبی فاقه است و از روی مطلوبی واجد چه درین صورت او در میان نیست و در صورت
 او بی او در میان بولش تاریم صدمه بار از پا افتاده شدم که نوپ و از من غلغلی بلند می آید
 بآید دانست که این همه اختلافات بمقتضای کل یوم هوئی شان نسبت بعید است و ظاہر اوست

حقیقت باطل و بموجب آن که کان شکن و بیک رنگیست بلکه از کمین و یکرنگی گذشته به بیرنگی پیوسته است
 سبحان ایدر بخواست که قلم گرفته عذر تفصیلات نماید تفصیر بر تفصیر افزود و استغفاره بخواستجالی استغفار کشته
 یک آتش می فشاند از چشم خورنیز به که سومی دیگرش از آتش تیزتر چه کند مرض اولاد و هست و علت او
 نه قابل شفا با بالذات لایفک عن الذات تا کجا اطباء نماید و وقت شریف را تباه کند
 عم بگذشت و حدیث در دوا آورده شد شب با خورشید کنون کوته کنم افسانه را به السلام علیکم و علی من لدکم

مکتوب نهم بشیخ عبد اللطیف شکر خانی فی الوعظ والتذکر

الحمد لله العلی الاعلی کما یجب ربنا و یرضی و الصلوة والسلام علی سوله محمد المصطفی صاحب قلوب سین
 اودانی و علی آله و اصحابه البررة التقی اما بعد فانی ادعوك الی الرفیق الاعلی و اتباع الهدی
 ان الی ربک الرجعی و اعلم ان العذاب علی من کذب و تولى فعلیک بجانب النفس و الشیطان
 و الهوی فانذر تکلم نارنا نطی لا یصلها الا الاشقی و الزم الورع و التقوی و النفقة علی المسکین فی التقر
 و سجنها الا تقی الذی یوقی ماله تیزکی و لا تمدن عینک الی زینة الدنیا و لا تکرن الی الذی ظلم و الذی
 غوی و لا تنس المقابر البکی و ابحر و ما هوی و النار و ما یصلی و تفکر فی اللیل اذ الینشی و النار اذ اجملی
 و سارع الی امثال او امر الله تعالی و انتہ عانی و اتبع الشفاعة الکبری فی یوم لا ینفع المال و البنون
 لذلک و الا انشی ان هذه تذکرة لمن یحشی و الی الله المشتکی من قلب معرض عن الهدی و نهک فی الهوی
 الم یعلم بان الله یرى و الیه الرجعی و انه یعلم السر و اخفی فیا حبذا لمن ارتقی عن السفلی متوجها الی العلی
 و علی خطیئة بکی فی ظلم الدجی و اعلم ان الی الله المفتی و انه علی العرش استوی و ما رای تاثر قدرة
 للوری و یتیقن بان الله هو الغنی و اقنی و اضحک و املی و انه هو مات و احیی فمخند فنی عن نفسه
 و یرب یقی فصار شدید القوی بازل و بعصور و ما طغی لا یخزنه الطامة الکبری و جوزی باجواز الاولی
 یوم یتذکر الانسان ماسی و ان له قریبات و زلفی اذ ابرزت بحجم لمن یری و فی ذلک فلیتذکر من یبذل
 بجمه التقی الله الام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوة العلی الی یوم الجزا

مکتوب دهم بخواجه دینار در لغت سرور کائنات علیه الصلوات والتسلیمات و ترغیب بر اتباع خیر البریات

اچو بعد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی تقدس سادت دارین دایمہ مبتا بعت سید کونین است علیہ
و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام اگر نجات از نار است مروط مبتا بعت سید ابرار است و اگر دخول بدار القدر
است ہم منوط باتباع قدوہ اخبار و اگر رضای پروردگار است نیز مشروط بپس روی رسول مختار
توبہ و زہد و توکل و بتلای تبعیت او نامقبول است و از کار و افکار و اشتیاق و از وفاق بی توکل
دی غیر معمول اولیا بجز کما از بحر بی پایان او فلاح و منتفع و انبیا بقدری از سر حشرہ آب حیات او سیر
و تمتع ملک طفیلی او است و فلک حریف او رشتہ وجود با و سلوک مستحکم سلسلہ ایجا و بوی مربوط
و ظهور ربوبیت با و منوط کائنات جنگلی در تفاسی وی اند و ملوک کائنات تعالی طالب رضای او
کما و دانا اطلب ضاک یا حمید نماز بعضیان کسے در گروہ کہ دار و چنین سید پیشین و
شہر فان رسول الله نوری قضاہ و منہدین سیوف الله سبیل و صلوات الله تعالی و تسلیماتہ تجمیع
سبحانہ علیہ و علی آلہ و صحبہ کلما ذکر الله الذاکرون و کلما غفل عن ذکرہ الغافلون صلوة تکون
لک رضا و کفہ ادائیس بر جوانان سعادتمند و طالبان ہوشمند لازم است کہ ظاہر او باطن
در اتباع او کوشند و ہرچہ منافی این دولت بود چشم سر و سرازان پر کشند یقین یقین بداند
کہ اگر شخصی ہزاران ہزار فضائل و خوارق داشتہ باشد و در متابعت مدائن بود و صحبت محبت
او ستم قائل است و شخصی کہ بیج ازین خوارق و فضائل ندارد و در اتباع قدوم درسخ دارد و صحبت
و محبت او تریاق نافع و مال است سعدی کہ راہ صفادہ تو ان رفت جز در پی مصطفی
علیہ الصلوات و التسلیمات و البرکات علیہ

مکتوب یازدہم بقلیج اسد در جواب اسو کہ کہنودہ بودند اول آنکہ موجب سبقت

رحمتی غضبی باید که اهل رحمت از اهل غفلت زیاده بود و معامله بر عکس است
 دوم آنکه حساب عمر قلیل را آوردت پنجاه هزار سال گرفتن از عدالت
 بعید نماید شوم آنکه بکرم جف القلم الخ باید که او سبحانه مجبور بود چهارم آنکه
 سرور عالم علیه الصلوة والسلام با وجود محبوبیت چون خواهش
 حیرت نموده اند پنجم آنکه یالیت رب محمد لم یخلق محمداً بمعنی است
 ششم آنکه در رسوم بروحانیت میت طعام و گل دادن اصل دارد
 یانه هفتم آنکه شیخ زوایا که بارش بجای پد نشیند مجوز است یانه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله اجمعین صحیفه شریفیه
 که متضمن اسوله و اشعار و دلکش بود مشرف گردانید باندازه فهم قاصر در حل هر کدام چیزی
 نوشته آمد و الله سبحانه التوفیق للمدا و حاصل سوال اول آنکه مقتضای سبقت رحمتی غضبی
 آنست که اهل رحمت بیش از اهل غضب بودند و حال معامله بر عکس است چه عصات انس
 و جن بیش از معلای اینها اند و اهل تحمیف همین دو نوع اند پس سبقت رحمت چگونه راست آید و چه
 بران مترتب شود و جواب در دنیا رحمت خداوندی جل سلطان شامل حال مومن و کافرست و کفر
 در حتمی و سعت کل شیء دال برانست و فردای قیامت رحمت مخصوص بمومنان باشد و کافران
 از ان محروم بودند کرمیه فساکتها للذین یعقون و یؤتون الزکوة الآیه شایدها آنست و سبقت رحمت
 بر غضب در دنیا همه را شاملست و در آخرت مخصوص با اهل ایمانست جماعه از مومنان که
 بکسب معاصی مستحق غضب شده اند از کمال رافت و رحمت آنها را خواهند بخشید و به بهشت

خواهند بود و داده آنها رحمت سبقت خواهد کرد بر غضب اگر سبقت رحمت بر غضب نباشد
امثال ناگناها را نزد و دنیا و آخرت اسید رنگاری نبود و از سبقت رحمت است که باین
بار گناه بر روی زمین میگرددیم و هلاک میشویم و با انواع نعم متغنی نمیداریم و از نجاتیم و اگر
سبقت رحمت بر غضب باعتبار هر دو مردمان و مغضوبان بگیریم چنانکه ذهن سائل بآن نیست
هم درست میشود چه اهل رحمت اهل طاعت اند از انش و جن و تمام فرشتگان و اهل غضب
کفار انش و جن و شک نیست که عدد ملائکه بچندین اضعاف زیاده است از مجموع عدوس
و جن و اهل رحمت را مخصوص با اهل طاعت از انش و جن نمودن و ملائکه کرام را از انش برودن
معنی ندارد که همه نامور بامر الهی اند تعالی و اهل طاعت اند لا یعصون الا امرهم و یفعلون
ما یأمرون و هر که مامور امر الهی است تعالی از اهل تکلیف است و اهل تکلیف را بنوعی قرار داد
که در افراد او مطیع و عاصی باشد ممنوع است بر تقدیر تسلیم حصر اهل تکلیف درین دو نوع غیر مستطیع
ظواهر حق تعالی را بنده باشند از اجناس مختلفه و و رای انس و جن که مستفطن مطیع و عاصی بود
و باندازه عمل خود معذب و مثاب باشند چنانچه در اخبار آمده است و زیاده ای عدد اهل رحمت
باندازه آنها باشد و ما یعلم جنود ربک الا هو حاصل سوال دوم آنکه روز قیامت پنجاه هزار سال
روز خواهد بود تا آن روز تمام نشود و هیچ کی نه از انبیا علیهم الصلوٰة و نه از غیر ایشان بدیهشت نخواهد
رفت حساب عمر قلیل دنیاوی را و در مدت پنجاه هزار سال گرفتن خصوص مومنان را از عدالت
بعید نمایند جواب آنکه حساب در مدت قلیله خواهد شد قال فی بدو و السافرة ان فصل القضاء فی
ذلک لیوم فی قدر ساعه و یروی انه علیه السلام سئل عن محاسبه الخلق فقال کمایه زرقم فی غدا
واحدة کذلک یا سبعم فی ساعه واحدة و فی تفسیر القاضی البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی و هو اسرع
الحسابین بحاسب الخلق فی مقدار حلب شاة و لا یشغاه حساب عن حساب و اینهمه طول روز قیامت
از راه عظمت بزرگ و جلال و شهنشای حضرت مالک یوم الدین است بر در بزرگان انتظار
ناگزیر است انتظار باندازه استغنائی جاه و جلال است مانند شدت و عذاب امروز

که خاص بکفر و فسق است قال اللہ تعالیٰ وکان یوما علی الکافرین عسیر أمقران انا نبیا علیہم الصلوٰۃ
والبرکاتہ واولیاء و سائر اہل طاعت و تقوی در آن روز از آن شدت و عذاب امین باشند لا یجوزیم
الفرج الا کثر یقلعہم الملائکۃ بعضی از آنها در سائے عرش بودند و بعضی بر منابر نور بودند و بعضی بر گریہا
و بعضی بر تپ مشک و بعضی در مساجد با جملہ درجاہا آماسہ در لذت و لذت قرب ملتذ بودند و مانند ما از طعمہ
جنت و ابرہتہا از اشترکہ بہشت با ایشان رسد و مردم در شدت باشند و بعضی بہشت بروند
و باز برصاات بیایند و بعضی با آن روز بآن شدت و رازی مقدار وقت نماز فرض کوتاہ گردد
ہر چند بر اہل طاعت نیز در آن روز رواست کہ زمانی بیاید کہ ہولناک گردند اما ہول پیوستہ
و عذاب سختی دائم نصیب اہل طغیان است معالایہا بر جدہ است ہر جا کہ باشند در عرصاات یا در برنج
یا در بہشت در مراتب قربند ہر بلای کہ است بر جان اہل عصیان است و آنچه نوشتہ اند کہ ناآوردن
تمام نشود و هیچ کس از بنی آدم نہ از انبیا علیہم الصلوٰۃ و البرکات نہ از غیر ایشان بجنبت نزد عجب
از کجا نوشتہ اند آنچه از ظاہر قرآن و احادیث مفہوم میشود کہ خلاف آنست اما القرآن فقوله تعالیٰ
ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکون بقوله تعالیٰ اصحاب الجنة لیومذخیر مستقرا و احسن مقیلا
و قاضی بیضاوی در تفسیر این کہ یمہ منو سید و یروی انہ یفرغ من الحساب فی نصف ذلک الیوم
فیقبل اہل الجنة فی الجنة و اہل النار فی النار و احادیث دین باب بسیار است بعضی از آن را
مینماید در رد و السافرہ می آرود و اخرج ابن المبارک والطبرانی وابن حبان عن ابن عمر عن النبی
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قال تجتمعون یوم القيمة فیقال این فقرایہ الامۃ فیقومون لہم ما اذا عملتم
فیقولون ربنا ابتلینا ففسبہنا و لیت الامور فالسلطان غیرنا فیقول اللہ صدقتم فیدخلو الجنة
فیقول الناس یومن و یسقی شدہ الحساب علی ذوی الاموال و السلطان قالوا فاین المؤمنون یرسند
قال یرفع لہم منابر من نور لظلال علیہم بالغمام و یکون ذلک الیوم اقصر علی المؤمنین من ساعۃ
من ثمار و اخرج ابن جریر عن سعید الصواف قال لجنی ان یوم القيمة یقصر علی المؤمنین حتی یکو
لما ینزل العصر الی المغرب و انہم یقبلون فی ریاض الجنة حتی یفرغ الناس من الحساب فذلک

در حدیث

قوله تعالى اصحاب النجدة يومئذ خير مستقرا و احسن مقبلا و تقدیر پنجاه هزار سال می تواند که باعتبار
 شدت باشد بر کافران قال القاضي البیضاوی فی تفسیر قوله تعالى فی یوم کان مقدارہ خمسین
 الف سنه و استطالته اما شدتہ علی الکفار و کثرتہ ما فیہ من الحالات و المحاسبات اولانہ علی
 الحقیقۃ کذلک و فی تفسیر الکواشی کان مقدارہ علی الکافر شدتہ خمسین الف سنه و ہمو علی الکون
 کصلوۃ مکتوبہ و فیہ ایضا فی تفسیر قوله تعالى فی یوم کان مقدارہ الف سنه مما تعدون و الی
 یرجع الخلاق و تدبیر ہم ای فی یوم القیمۃ مقدارہ الف سنه یعنی خمسین الف سنه علی ہذا شدتہ علی الکافر
 حتی یکون خمسین الف سنه فی الطول و یسہل علی المؤمنین کقدر صلوۃ مکتوبہ و فی البدو
 السافرة اخرج احمد و ابو یعلی و ابن حبان و البیہقی بسند حسن عن ابی سعید قال انہ سئل
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عن یوم کان مقدارہ خمسین الف سنه ما الطول هذا
 الیوم فقال و الذی نفسی بیدہ انہ یخفف عن المؤمن حتی یکون اہون من الصلوۃ المکتوبہ
 یصلیہا فی الدنیا و فی رواۃ علی المؤمنین کمقدار ما بین الظهر و العصر و بر تقدیر تسلیم گویم کہ نسبت
 بحق تعالی بیچ چیز خلاف عدالت و ظلم نیست اگر ہمہ را بد و زرخ فرستہ بیچ ظلم نیست کہ این
 تصرف در ملک ملک خودست در ملک دیگری تصرف بی اذن او کردن ظلمست و ہوسبہانہ
 مالک علی الاطلاق تصرف فی ملکہ یشاء لایسک عما یفعل و ہم یسلکون حاصل سوال سرور
 آنکہ بمقتضای حدیث نفیس جف العلم بما ہو کائن باید کہ حق تعالی مجبور تقدیر خود بود پس کار
 بتعطیل کشد و نیز کل یوم ہونی نشان و یحو اللہ ما یشاء و مثبت بچہ معنی باشد بدانند کہ حق تعالی
 در ازل تقدیر فرمودہ کہ بارادہ و اختیار خود در اوقات مختلفہ چنین و چنان خواہم کرد
 بر طبق تقدیر ازلی حق تعالی ہمیشہ کہ با اختیار خود در کارست و تعطیل نسبت و بیچ چیز نہ این تقدیر
 ازلی کہ با اختیار خواہم کرد و مؤید اختیارست نہ منافی آن و کتاب محمود اثبات لوح محفوظ است
 و محمود اثبات آن نیز در ازل مقدسست و قلم خشک شدہ و آنچه نوشتہ اند و عندہ علم الکتاب و بنای
 اعتراض بران نمودن خطاست در قرآن مجید و عندہ ام الکتاب است با آنکہ گویم کہ جف العلم

نسبت باست که در قید زمان مقیدیم و حق تعالی که زمان بروی جاری نیست ماضی و مستقبل و ازل و ابد نزد او تعالی آن واحد است پس تقدیر و خلق در یک آن واقع است تقدیم و تاخیر در آن حضرت گنجایش ندارد حاصل سوال چهارم آنکه سید عالم علیه و علی آله الصلوٰه والسلام با وجود حصول مقام محبوبیت چرا آرزوی مقام حیرت کرده فرموده رب زدنی تخیر افیک بدانند که حیرت کنایه از معرفت است اعرفهم بانسانند هم تخیر اغنیه پس سوال زیادتی تخصیص سوال زیادتی معرفت است که معرفت را پایانی نیست محبان و محبوبان همه طالب زیادتی معرفت اند با آنکه گویم که بر تقدیر تسلیم که حق معرفت واقع است و معرفت را پایان است میتوان که بعد این سوال بدرجه کمال از معرفت رسیده باشند که فوق آن مقصور نیست یا این دعا برای تعلیم است بود حاصل سوال پنجم مفید و مقتضای کمال محبت رفع اثنینیت است میان محب و محبوب و انخلع نام از بشیریت و امکان و احکام آنها چه هر قدر از امکان و بشیریت در ممکن باقی است همانقدر حجاب مطلوب است و انخلع و رفع اثنینیت ممکن نیست چنانچه شیخ عطار فرموده **س** نمی بینی که شاه چون پیسره ببرد او فتر کل تورنج کم بزر بنا بر آن فرموده باشند یا لیت رب محمد لم یخلق محمدا و نیز فرموده لا احصى ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسك چه هر قدر که امکان از ممکن تا باقیست از شناسی واجب لذاته کما هو عجز دارد و چون معرفت فنا فی المعروف است پس حق معرفت حاصل نیاید چه کمال فنا بر رفع اثنینیت است که مستلزم و جوب ذاتی است لا جرم ما عرفناک حق معرفتک دار و گشته با آنکه گویم در ثبوت این حدیث از سرور کائنات علیه و علی آله الصلوٰه والسلام تسلیات سخن است و کلینی یا حمیه اینکام در و در دو قومی است که این وجود طاعت برداشت آن ندارد و در آن خود را با مورد یگانه میجوهد که مشغول دارد تا از آن بار ساعی تخفیف یابد و که **و** فک کشفه و کوه **س** این تکلفهای من در شعری من **+** کلینی یا حمیه **س** من است منقول است که عبدالصاحبی همراه سگبانان برای فغانی بصحرای سمرقند تاساعتی

3

حیات
و حسی

از بار وجود آسایش باید حاصل سوال ششم آنکه طعام بر چه حانتیت است روز سوم یا دهم
و گل دادن روز سوم از کجاست مخدوم طعام دادن شد تعالی بی رسم دریا و ثواب آنرا نسبت
کز زانیدن بسیار خوب است و عبادت بزرگ اما تعیین وقت را اصل مستند علی ظاهر نمیشود
و روز سوم گل دادن در مردان بدعت است آری در زنان خوشبوی آوردن روز سوم
آمده است برای رفع سوگ که غیر از منکوحه را از اهل قرابت و زیاده از سه روز سوگ داشتن
مشرع نیست پس روز سوم خوشبوی بیارند تا زنان دیگر غیر از منکوحه میت از طوگ برین
حاصل سوال هفتم از شیخ زادها که بارش بجای پدر می نشینند و مردم را مرید میگیند پرسیده بودند
مخدوم مادر جانشینی پدر مقتدای وراثت معنوی می باید که منوط بولادت معنوی است که عبارت
از تحقق است کمالات پذیر ولادت صوری را نتیجه وراثت صوری است که اخذ مال و متاع
پدر است نه وراثت معنوی که ارشاد و تکمیل باشد پس بجز ولادت صوری در وراثت معنوی
داخل نمودن خطرت از پیری و مریدی رسمی کاری نمیکشاید و آنچه از طفل سوال کرده بودند که
کاملی بفارس در یابد که ازین طفل بعد بلوغ انتظام این معادله خواهد شد بوراثت معنوی
خواهد رسید باو میعت بکنانند او را جانشین خود ساز و گنجایش دارد و السلام علیکم

در وراثت

مکتوب دوازدهم بخواجه مومن جذلی در تحقیق فنا

و عدم و وجود فنا و وجود عدم و ترق در اینها

بعد از محروم و الصلوة و تبلیغ الدعوة به جناب کمالات انتساب خواجہ محمد مومن جذلی حیرت
بطلان صحیفه شریفه مبتدع و مسرور گردیدند راج یافته بود که حضرت صاحبزاده کلال
بشارتی بمن نوشته اند تو نیز در ان باب متوجه شده چیزی بنویس مخدوم حاجی که
ایشان نوشته باشند چه احتیاج که دیگری در ان امر بنویسد و یا توجه نماید کسی که صحبت
و خدمت قطب لاقطاب قدس المد سبحانه بسر الاقدس بعد حق رسیده است این قسم

و همچنین امور دیگر که نوشته اند و صحت و سقم آنرا استفسار نموده در حق او چه استبعاد دارد
و شما خود از مقبولان آنحضرت هستید زیاده ازان در باره شما متوقع است همت را بلند دارید
و اوقات را معمولا بعضی چیز را که امروز پرده نگشوده است امید است که فردا پرده از روی آن
بکشاید از بسیاری قبضها و لتنگ نشوند موطن بسط و بقا بر وجه کمال در پیش است امیدوار
باشند آن مع العسر یسر الان مع العسر یسر الان عباس رضی الله عنه میفرماید لن یغلب عسر
یسرین درین ایام معرفتی در تحقیق معنی فنا و عدم و فرق در میان این هر دو مسوده نموده
که دانشمندان طالب این راه را از ضروریات است چون مناسبتی بمطلب شما داشته آنرا
نیز درین کتابت اندراج نمود استماع فرمایند عدم که در عبارات اکابر این سلسله علییه واقع میشود
و عبارات از وجودیستی هم آتی است جل سلطان که مبداء تعین عارف است از پس پرده ازل را
بذیب و محبت برادر که سالک که هستی سالک در جنب آن مستور گردد و سالک خود را و اصناف
خود را گم کند و نیابد وجود عدم عبارت از تحقق است بآن هستی یعنی وجودی و بقا کی که بر عدم
مترتب است و احتمال دارد که وجود عدم عبارت از تحقق بحالت عدمیه باشد یعنی پیدا شدن
وصف عدم در سالک و این عدم و این وجود عدم بمعنی اول فنا و بقا است در حجت جذبه
این ظهور را و اوم نیست پس فنا و بقا که بران مترتب بود نیز و آتی نباشد و از عود و بوجوب
این نبود و تا آن ظهور کامل نیست هستی سالک متواری است و چون ظهور متواری گشت وجود
بیشتر عود نمود و فنای حقیقی عبارت از استیلائی هستی مطلوب است بر عارف که عارف
اخلاق و اوصاف خود را بر تو اوصاف و اخلاق مطلوب یابد بحدیکه همه را درست باختر باب
قدس حواله فرماید و از جمیع منتهیات میگردود و هیچ نسبتی با و راه نیابد و وجود فنا عبارت از
بقا است که برین فنا مترتب شود و بلوالات ثانیه بوجوب و موهوب موجود گردد و این فنا و این
تجاریاد و اوم لازم است و از عود و بوجوب و بشریت امین در صورت اولی است تا سالک هست
و در صورت ثانیه انتفای او شتان مابینها لایم است و تقدیر و فیروغ و الازل لا یعود اول

از مطالب نیست و ولایت بآن مربوطه و ثانی از مطالب است و ولایت بآن مشروط
 است که طالب اول در اثنای مختلط سازد و خود را بوجود عدم فانی حقیقی انگارد و کامل دانند و با
 فرق نمند و در این از جمله مزال اقدام سالکان است در اینجا بنیاید خداوندی جل سلطان پیکار
 کامل باید که بهر دو طریق جذب و سلوک پرورش یافته نهایت رسیده باشد تا این پیاره دست
 و پا کم کرده را ازین در طریقه بر آورد و ولایت بنقصان او نماید و بقضای حقیقی رهنمون فرماید اگر گویند
 هرگاه بطور هستی مطلوب در هر دو صورت باشد چرا یکی را دوام باشد و دیگری را نه و یکی از این است
 از عارف نماید و اثبات ولایت فرماید و دیگری نه گویم در صورت اولی که تعبیر از آن بعد مینمایند
 طالب هنوز در اصل مطلوب نگشته است و چون جذب او بسلوک ختم نگشته است و از مقام قلب رسته
 نموده بمقلب قلب پیوسته است حجب در میان دارد لیکن از راه جذب و محبت بطریق اندر
 نهایتی فی البدایه بر توار از مطلوب از پس پردیها بر باطنش می تابد و او را از وی میر باید و چون
 در میان است دوام نمی پذیرد و از عود بوجود بشریت امین نیست و ظهور در پرده نمی آید و نیز چون
 ظاهر ظلی از ظلال مطلوب است و انمودگی از انمودجات او بنفس مطلوب و ظلال و انمودگی را انمود
 قوت نیست که اوصاف و نسبتات سالک را تواند سلب نمود و بقضای حقیقی تواند رسانید لاجرم
 سالک از اوصاف و نسبتات خود درین هنگام نمی بر آید و بقضای حقیقی نمیرسد و ولایت چونکه مربوط
 بمجموع جذب و سلوک است و بجزیه فقط اسم ولایت برومی صادق نمی آید و در صورت ثانیه عارف
 از مقام قلب برآمده بمقلب قلب پیوسته است و معامله جذب و سلوک را با انجام رسانیده مطلوب
 بی پرده و راغوش کشیده است لاجرم ظهور در حق او دائم است و از عود مذکور امین چه پرده در میان
 نمانده است تا محجوبیت تصور گردد و چون وجود کمالاتی که ممکن انتساب دارد و ظلال و جود کمالات
 مطلوب است که هنگام غیبت از مطلوب ممکن آن کمالات را از خود خفیه و خیانت و رمانت نموده
 و محجوبی نسبی پیدا کرده بود و در وقت طلوع اصل ظل را غیر از محجوبیت و تلاخی و محجوب باصل ظاهر
 نیست عارف نیز درین هنگام ظلال را باصل حواله نموده و از همه نسبتات خالی گشته و رفته

بصحرای عدم کشیده و بفنای حقیقی مشرف گردیده و باین فنا و بقا که بران سترتب شود اسم
ولایت را بر خود درست خواهد کرد و این دید عاریت سپردن باصل از تجلی صفات است و کمال
آن مربوط به تجلی ذات است چه تمامی هر مقام متوسط است بگذشتن از آن مقام

مکتوب سیزدهم بموافقت محمد شریف و عظمت مطلوب و بزرگی اسم مبارک

حضرت حق سبحانه باعلای مرتبه کمال برساند شفقت آثار را مطلوب حقیقی چه نکه و رازی او نام
و اقامت است و دورای تفکر و تعقل معرفت دران حریم اقدس نکارت است و علم چهل چون او
جلوه فرمایند شتاق بیچاره رو و بعدم آرد که گیرم که بغضانه یا رخاورد که در حله و طاعت
دیدار که دارد و پس طالب او غیر از آنکه خود را بجزو قرار دهد و باین آرام گیرد و چاره ندارد
عاشقانه انصیب از معشوق جز خرابی و جانگدازی نیست و اگر بید و جود و موهوب بعلم
و شعرش باز آرد مطلوب را با اندازه استعداد و یافت خود خواهد دریافت و بیرون از حله
و طاعت نخواهد شناخت که مقیبه هر چند بر عم خود از همه قیود و ارباب مطلق حقیقی نکر و پس نایا
همه وقت دامن گیر آرد و نا امیدی نقد وقت است و صبح وصل و بیان من و شام نا امید می
که سیاه بخت بچرم شب من سحر ندارد و عاشق در دمنده آرام نیست و هیچ گونه قرار می ندارد
و از آتش دور می موالده سینه سوزان است و از سوگ میوزی بر بسته جگر و دوزان همه گاه سرو
حبیبان علیه و علی آله الصلوایه علیهم السلام بدوام عز و تو اصل فکر موصوف بود و از دیگران
چه گوید و آرام بطلال و اعتبارات نه آرام با دوست محب ذات بان غیر سنده نش و نام سا
آنحضرت که لفظ مبارک است گویند اشعار بعدم دریافت مصحای خود دارد و لام معرفت
چون بالام که رسیده و دران لام مدغم و ناچیز گشته است و همان لام که باقی مانده تا آنکه بچ
ضمن ایمانی بآنت که چون معرفت با معرفت نمی گردد و دانی مستملک شود و به معرفت
هیچ نماندگی کی و زیادت و چون به معرفت عارف نیز بعدم میو است چه علم را با عالم است

از بزرگی این اسم مبارک است که فحولی علما و دران متحیر رفته اند و بکنه آن پی نبرده بمسمای آن
چگونه پی برند مصحح چون نام این است نام آور چه باشد و جمعی گویند که این اسم سریانی است
و جمعی دیگر بر آنکه اسم عربی است و بر تقدیر عربی بودن این معنی بر آنند که جاہ است و بعضی بکنند
که مشتق است و اگر مشتق است تحقیق معلوم نیست که اشتقاق آن از الاله یعنی لام است یعنی
عبد یا از الہ بکسر لام بمعنی تحیر یا از الہ است الی ظنان ای مسکنت الیہ یا از الہ اذا فرغ من امر زل
علیہ یا از الہ بفضل از اولی باس یا از الہ اذا تحیر و جنباشت حق است و جمعی گویند کہ اصل اولاد
مبصر اولاد یلیہ لیا اذا احتجب وار تفع بعضی بر آنند کہ علم ذات است و بعضی بر آنکہ صفت است
در اصل بر ذات نبیالی غالب آمدہ است و حکم علم گرفته است چنانکہ الشرا با بخت بزرگی و عدم یافتن آن
دلیل بر نبی و عدم یافتن سماوی او است و اگر چه بعضی یام چنانست کور و دربان خاص و علم است

مکتوب چار و دہم در ذکر بعضی نصایح کہ طالب این
راہ را لابد است و بیان برخی از حالات نماز

بسم اللہ الرحمن الرحیم

استحبوا الزکرم من قبل ان یاتی یوم لا تموتون من بعد و مالکم من علما و مکتوب و مالکم من نگیر تحقیق شریف
کہ معصوب اخوی مولانا محمد حنیف فرستادہ بود و بدین محمول زاویہ خوال را یاد آوری نموده و ملاحظہ
آن فرحت فرادان رسانید چون منہی از حرارت طلب و شوق مطلوب بی ہمتا بود فرحت بر دست
افزود و چہ نعمتی است کہ حق سبحانہ درین طور یادوان کہ آخر الزمان است سودای جناب قدس خویش
در سبندہ پیدا آرد و آتش محبت خود و سواد پیروز و در سبندہ شمشیرش سرازیر سازد و شکر این
نعمت عظمی بجا باید آورد و سنون این عطیہ باید بود و مکرر محبت و رحمت رب بنہ دل من مزید گویان
آرد و بدین دار و راجویان باید شد و چشم انتظار بران باید داشت کہ سودای بند کور بسیر و جنون
برسد و از اسوای مطلوب بیگانه سازد و اگر گشاکش لا طائل و اربا ند و نائرہ محبت سارہ انانیت

که از علو و سرکشی راه بر پاست پاک بسوزد تا بانوار کمال لایزال انارت و اخلاص پدید آید
لکن شکر تم لازمی که کم سعادت آثار را چون شمارا شوقی بطریق این اکابر بهر سیده است باید که در
رعایت شرائط و آداب این طریق عالی هما ممکن بگردند و تخلع سنت و اجتناب از بدعت
لازم گیرند که مدار این راه بران است و بفتوای علمای متدین در احوال و افعال و اخلاق
زندگانی نمایند و سیر صالحین را بشعار خود سازند و فقر را دوست دارند و در خشن و خورند
و سخن کردن جدا اعتدالی را رعایت کنند و سحر خیزی را هما ممکن از دست ندهند و غار و تنگنا
و گریه و زاری آنوقت را منتقم شمرند و بصحبت صلی راغب باشند دین المردین خلیفه شنیده باشند
و بدانند که طالب آخرت را از ترک دنیا چاره نیست ترک حقیقی اگر مدیر نشود ترک حکمی است
تا امید نجات صورت بند و ترک حکمی عبارت از آن است که در اموال نامیه و انعام سامیه
و اموال تجارت زکوة را که تقدیر آن در کتب شرعیه مبین است بمنبت بصادق آن بداند
و صلوة رحم و حتی چار و سائل و مستقرض و غیره را رعایت کند و مال را بیجا صرف نکند و در
در آن ننماید و آنرا وسیله لهو و لعب و زینت خلق و تفاخر و تکاثر نکند چون چنین شود مال از مصرف
بر آید دنیا با آخرت جمع شود بلکه دنیا مانند دینیر بداند که نماز ستون دین است اگر آنرا بر پا کرد دین را
بر پا داشت و اگر هدم کرد دین را هدم کرد پس باید که نماز را در اوقات مستحبه با شرائط و آداب
آن که در فقه بیان یافته است با جماعت ادا نماید و کوشش کند که تجربه اولی برسد و وصف
اول جایابد و بتدریجی ازین امور ماتم دارد و مصلی کامل در وقت ادای آن گویند از دنیا که از
دولت قربت قلیل المنصب است و اگر نصیبی دارد و قربت ظلی دارد می بر آید و با آخرت که موطن
قرب اصلی است پیوند و دولتی که بان نشاء مربوط است مناسبت آن فرامیگیرد و متعطلشان
بلوادی حیرت و فراق درین نشاء که سرچشمه زلال نماز و نالوس و سیر بند و ستولمان بیدای کبریا
و جلالت امرند در سرایده محفل عروسی او مدبرش بوی وصال و رسول خدا صلی الله تعالی علیه
و سلم فرموده است اذا قام العبد فی الصلوة فتحت له ابواب الجنان و کشف له کجب بینة و بین ربه

و استقامت الحواریین بالتمیخ و تار سیدن بصفت شیخ کامل و مکمل طریق اوقات را تملک و استقامت
و بتجالی طاعات و اوراد که از کتب معتبره و احادیث ثابت شده است بسر برد بعضی
ازین قسم و ظائف اوراد و اعمال را این فقیر جمع نموده است ملا محمد عقیق خطاب را داشته باشد
و اکثر اوقات را بتکرار کلمه طیبه لا اله الا الله سمع و دارند که در طهارت باطن اثر تمام دارد و اگر
عده و معین را از کلمه مبارک و روضه سازند نیز گنجایش دارد و در طهارت و غیر طهارت میگفت باشند
و محبت این اکابر را سر مایه سعادت دانند مدار کار بران تصور نمایند و اویم ترا بر گنجینه حضرت
پیران رسیدیم تو شاید برسی و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و انعم الله علیکم
علیه علی آل الصلوٰت و البرکات العلی و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة و سائر انصالحین آمین

مکتوب پانزدہم بمیر ضیاء الدین حسین در آنکه اعظم حجب این راه نفس طاعت است

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی انت الفاتحه علی شک بزرگترین حجب میان طالب
و مطلوب نفس طالب است و اشتغال او بتدبیر و مرادات او مصراع و در تو یک یک از بزرگترین
و مع شک و تناف و مصراع با مار سی نشین و با خود نشین و السلام و لا و آخر

مکتوب شانزدهم بمیر معصوم در معنی الصوفی کائنات

سلام علیکم علیکم قل السلام علیکم و علیکم طالب حق جل و علا تا از محبت اسلوی او تعالی بلکه از دید وانش آن بزرگوار
نرسد الصوفی کائنات همین اعتبار گرفته اند که صوفی از روی صورت و ظاهر هر چند با خلق است لیکن
از راه باطن میسر از همه هسته و وارسته است با بجز آینه نباشد و آینه محبت باشد و السلام و لا و آخر

مکتوب بیستم بمیر شاد و پناه میر محمد بنان قدس سره و ید قصوٰات و شرم ازین
نکات بایان بعضی اذواق و واردات مخصوصه خود

خدا م سیدی سندی ازین عاصی مجبور سلام و تحیت در معرض قبول آرندا زنی توفیقی و بیجا اصلی
خود چه و ناخاید کار یکہ شایستہ قبول پروردگار بود در حق این گناہگار عنقای روزگار است
و عملی کہ سزاوار نظر کردگار باشد صد و آن ازین مغرور و دوار گزار حاصل کار او خود کامی و مہو
روائی ست و بزم روزگار او خود ستائی و ظاہر آرائی طاعت او طاعت ہواست و عبادت
او سمعہ و ریاست کلام او بے غرض نفسانی نیست و سکوت او بیوسوسہ شیطانی نہ استغفار
او طمع آمیزست و انزوای او کبر انگیز ہمتش استیفای تمنیات و لذات ست و ہمتش نفوق
بر اقران و اتباع شہوات اگر استغفار بر زبان دارد چندین گناہ در دلش مذکورست و اگر
چشم سرازیر مفر و بستہ است نامحرم بیا چشم سر منظورست اگر بذر کرد و در داشتغال دارد
صاحب الور و ملعون را مورد دست اگر بے اورا و او ذکار تارک الور و ملعون را مصداق باطلہ
طالب و نیاست و تارک عقبی معاملہ او بصاحب خویش معاملہ مخایع و مستہزیست ۵
کس نکند یا کس بیگانگان بد آنچہ تو با حضرت حق میکنی بد بظاہر مدعی محبتست و بحقیقت
معاملہ او معاملہ کافر فرنگست خیال باید نمود کہ این نوع دعوی را چہ جزا بود و این قسم معاملہ
چہ مکانات عصاۃ دیگر را با اینچنین سیاہکار نسبتی نیست و کذب در معاملت را با سارہما
کہ ام سادات ۶ میخوارہ و خود پرست فاسق بودن بد و رکوی خرابات موافق بودن بد
بر کام و ہوامی نفس عاشق بودن بد بہ زانکہ بخرقہ در منافق بودن بد مقصود از تصدیق و اطلاق
التماس آنست کہ چون اعزہ احبہ این شرمندہ کار را از روی کمال حسن ظن با و ضاع حاصل
یقین کرد اند و عنوانی بروی قرار دادہ الحال بعد از ملاحظہ این سطور چون انحیثت کسا و این
مغرور اطلالع بواقعی یابند خیال سابق را کہ در بارہ این آوارہ داشتند از سر نہ و او را
بعنوان مسطور تصور فرمایند و از آشنائی او ہراسان باشند مصلح صلی علیہ وسلم بفریادی اہل جہان
و چون ترحال خویش از کسانیکہ در گمان کمال اویند داخل خیانت بود و بنا بران حقیقت خود را
کما نبغی و انہم و تاد و ستان آگاہ باشند و ساوہ دلان چند را آگاہ سازند تا از مجر و تشنید نام

یکی از جانز وند و مردم را از جانز وند شیرین مثل گشته مشهوره آواز دهل خوش است اندوه
دالا کیسه معامله او باین سرحد باشد ویرا سر و برگ قلعه گرفت و سخن پردازی کردن کجاست

گر عاقلی از حدیث خود کم کنی | فتنی ز گفتگو محکم کنی | اما تیره چند فراموش کنی

بر گفته بگری و ماتم کنی | و السلام علیکم و علی من لدیکر فصل پانجم بعد از تحریر نیازنامه

بخط رفیع که چون از حقیقت کسا و خود نوشتی اگر بخت از نعمت حق جل و علا که در باره خود شاه

کرده درین رقیه اندراج نهای مبادا داخل کفران بود و بنا بران بموجب دامانبه ربک فود

شماره از ان نیز اظهار نماید و ما با اینهمه خرابی و تباهاکاری اینقدر میدان که از پیشگاه و طینیت

این خاک راه معنی تعبیه کرده اند وانی و دلیعت نماده که آن معنی منظور نظر خاص اوست تعالی

و عنایت خفی در باره آن واقع است زیاده ازین نمیتواند تعبیر نمود و تفصیل نمیتواند پرداخت

که شکم و مستمع را تاب نلکم و هوش استماع آن نیست از انست که در زمان سابق پیش از ظهور این معنی

جذب و کشش معنوی و عشق و محبت یکینی در خود می یافت طبیعت او از خلق گریزان بود

و خلوت و صحرا را عجب با خود میگفت به تنهایی چنین ملالم چیست به وزیر تماشاست چشمت

و آن محبت را هیچ متعلق سر نمیکشید و نمیدانست که این عشق کدام است و نیمه کشش بکلام سوست

سینه یک چشم خود عیاری | در دیده نهفته خار خاری | آگاه نه که گرد دامن کیست

و از غنچه زخار گلشن کیست | در حبیب گلش که این خشک بخت | در چشم دش که این نمک بخت

آتش که بسقف خانه در زد | وین فتنه که دامن که سر زد | این مونس چیست و شکبش

بادهی که میدهد فریش | سوز نیست ز عشق در سوز | تیغ نیست نهان بگوهر

از غنچه غمزه های خونی | دارد نگرانی درونی | جانی بسر خیال میداشت

چشمی بره شمال میشد | سر مست نظاره سو بسو بود | در رقص نشاط سو بسو بود

چشمه بر آه آرزو باز | هم گوش بجنبشش بر آواز | که قافله را مدد دانی

آواز بردن و به درانی | و تا مدت معلوب این حالت بود و آرزو میکرد این عشتی

متعلقه ظهور نماید و این شور و شش و تلو سه را معشوق معین پدید آید و هر چند آن عشق را
بعشور قات سفلی فرو می آورد و فرو دمی آمد سودای بود و جنون آمیز و شوق بود آتش انگیز
و هیچ معلوم نه که جنون انگیز کیست و این آتش اغروزی بهر چیست حیران کار خود بود و باین

ابیات زبان حال او گوید	داروز که موبویم آزار	وز ناخن کیست جنبش تار
تنها نه بدل خلد کزان سوی	دار و خلد بجهنم بن موی	در ویده من که میزد برق
وز شمای کیست و شنه برفق	از سوز که این شرار برخاست	وز راه که این غبار برخاست
بر هر مژده ام جدا انگار است	در هر نگهم جدا بهار است	آن کیست که در درون سینه
بشکست هزار آبلگیست	این باد و دامن که برخاست	وین دود و زخمین که برخاست
این مرغ که می پرزد برین بام	وین بوسه که میدد بر بپیغام	این عشق ندانم از کجا خاست
که هر برگ در دیشه ام بلانجات	آن روز که خاک من سرشتند	سودای جنون بسر نوشتند
از طره بته فگنده دام است	لیکن نشنا منش که دام است	تا عشق که شد مساعی زین
عازد کف کیست ساعدین	از خنده کیست لبها ریم	و از ناز که که خار خارم
این عشق ز عاشقان عجیب است	معشوق شناسی از ادب است	امی عشق خوش آمدی چنین چیست
در دل بنشین که منزلت است	بنشین بنشین نشین از تست	جان و خرد و دل و تن از تست
در دوازده تو شب سیه مرا بس	بخت از تو و خاک ره مرا بس	بپذیر تحفه جان بنشین
بکشا که در میان بنشین	بنشین در عقل جوش نشان	و از خون هوس خروش نشان
از آمنت چو گل شکفتم	دامن دامن بهار فرستم	گل که و بهار نخستم امروز

بر سر اصل سخن رویم بعد از آنکه معنی مکنون بر و ر شهور پر تو
از آنست پیش از آنکه در معرض ظهور کامل آید معلوم شد که متعلق آن محبت که بود و آن انجذاب
و کشش که در اطراف و البسته محبوب پدید آمد در قایت حسن و خوبی و در نهایت رفعت و مرتعها
آید و آن غایت در حسن و جمال متصور نیست بلکه در کثرت و تشوش مثل است که اطلاق

حسن و جمال بران حرم متعال کرانے دار و همچنین هر کمال و جمال ازان بارگاه در راه است
 هر جا کمالی نمایان است اثر کمال او یافت و هر طرف که حسن و جمال متصور است انموج حسن و
 جمال او دید یقین دانست که محبوب را او شایان است و مطلوبی را هم او منقاد است از همه
 روی بتافت و عنان عنایت بجانب او تافت و کمر همت را بنزدت او چست بر بست دید
 که عنان تابی آنجا راهی نمی کشاید و این خدمت شایان آن حرم مقدس نیست و هیچ کوشش
 و سعی را بی فضل او بار نیست سابقه عنایت می باید پس کوشش او در کار است و دیگر هیچ از همه دران
 و محامله با او گذشت خوش گفتم مرا که تو سن دل نیست در راه کمند زلف او هم نیست کوتاه
 عنایت از لی او در رسید و با لطاف خود این دور از کار را بر بخت و بسابقه فضل و کرم
 این خاک او فدا ده را در حوالی حرم قدس خود جا داد و بدان معنی ضمیر آن ستود دران بارگاه
 پر تو بر وز و ظهور دار و بصدا آب و تاب در صحن گلزار امید در رقص و نشاط جاویدست قدمی
 باناز بر میدارد و قدمی با نیاز می نهد و با کمال خرمی و فرخندگی هم آغوش بوی وصال است
 و با وجود بندگی سر مست باده لایزال و باین ترانه مترنم است هم از در باز کرد ای باد نوروز
 که من بوی گل خود دارم امروز مده پیش شب از مدام اکنون که من بامدش خود شادم اکنون
 که اول میر بود از گمراهی آمم اکنون خوش می بود و باده خرم و اگر بر خود نیز عاشقی نماید می نرسد
 که نواخته محبوب است و اگر شیفه حسن خوشتن بود نیز بر محل است که منظور مطلوب است ای عزیزان
 معبر را که با بوی منبر است باین بدن چه کین چه نسبت و آن معنی علوی را با این پیکر سفلی و این مانده
 آواره پیاره که از یار جدا مانده و گرفتار دیار اعدا گشته کدام مساوات این پیکر عصری است
 که در بادیه حیرت و حسرت سر اسیمه و سر گشته بادل پریشان و موی آویزان باد و در س از
 شش طرف بروی طپانچه زنان و گرد حجاب حواس غمخ را اندر و گیران
 هم باد زده طپانچه بروی هم خاک فشرده پنجه در موسی از کار واد کار فرزانده و از
 شوق و سر گرمی دست افتانده محمول زاویه جلاوتی و اندر و گشته عنان همتش از دست رفته

و کمر خدش فرو شکسته از غایت حیرانی بچیزی جمع نمی تواند شد و از بس سراسیمگی از کس در یوزه نمی تواند نمود و هر چند آن معنی از آن این نبود لیکن آنرا دلبری برگزیده لاجرم بمراحل ازین دور گیرند و بعد المشرقیین میان این و آن افتاد و از باد صبا و دم چوبوی تو گرفت بگذاشت و اوجش جوی تو گرفت اکنون ز من خسته نمی آرد یاد بوی تو گرفته بود و خوی تو گرفت آن بر تخت مرصع الش نشسته و این پیکر در خاک تیره فرو هشته آن از هم آغوشی مراد شاد و فرخنده این از حیرت سینه حسرت بر خود کنده این با چندان نزاری و نیاز و آن با صد تنگنا و ناز این هزار آرزو و آوان لازم جان آن از کمال بی نیازی با خود راز گویان این پیکر سفته

بآن معنی علمی گوید	من بی تو بنجا که ره مرده باز	تو خواب گزین به بستر ناز
من به تو ز خون دیده گلزار	تو خنده ز نان بصحن گلزار	من به تو بخون کشیده دامان
تو رفتی بقطع گل حشر امان	من به تو بنجا که غصه پامال	تو رقص کنان بباغ خلخال
من به تو چو رشته تاب در تاب	تو رشته گسل چو در نایاب	من به تو بسوز دل گدازی
تو عاشق خود بحسن بازی	من به تو گرفته ترک هستی	تو کرده بخویش ناز مستی

تنبیه ای عزیز اول کتابت را با خوان کسی متذلل نفع و نبطا هر تناقض نه انکار دزیر که هر چه منسوب بملکن است ازین روی که ممکن ممکن است قابل رد و وطن است شایان آنحضرت چگونه بود و معالیه فضل جداست این قسم دوران کار پلا اگر بنوازند کمال بنده نوازی اوست و بنده فی نفسه و عمل او همان است که مسطور شده است عنایت و کرم او بکردار این کس واجب نیست با آنکه اگریم آنچه در ماستی ذکر یافت و او نیست از و ادات چون این و او غالب آید جمیع اعمال و طامات خود را قابل لعن و وطن این کار و در نفس الامر هر چه باشد و آنچه در آخر کتاب مسطور است نیز از روی است و یک و او را با و او می دیگر هیچ تذلل و تناقض نیست اول مخطوب آن دید بعد از آن مخطوب این دید که دید موافق و موافق بزرگی گفته است که کاتب شمال من همیشه در کتاب و کاتب یمن حسن نمی باید تا بر روی کاغذ ثبت نماید این کار خانه در وید عارف است و بس و این

ویدر انشائیست و معاملات بآن وابسته است که شمه ازان ظاهر اور ذکر آمد تا صد مستعجلست
 بتفصیل آن نمیتواند پرداخت و موافق ویند آخر همان بزرگ در جامی دیگر میفرماید که کاتب شمال
 خود را نمی یابم و شمال حکم عین پیدا کرده است بحکم کتابیدیه سمانه عین زیر که شمال از مقتضیات
 عدم بوده و چون عدم بعین و اثر از عارف زائل شود و شمال در حق او نمانده و بموجب تخلق
 با خلاق السد شمال حکم عین گیر و آنچه گفتم که این ویدر انشائیست و معامله بآن وابسته است
 باید دانست که هر چه با تجناب مقدس منسوبست همه خیر و کمال است خیر و کمال را آینه باید
 تا طور خیریت آن بآن شود و آینه نمی باشد الا در مقابل شی و مقابل خیر و کمال شر و نقص است
 از بندگان قبتین الاشیاء و ظاهر است که مرات هر چند در مراتب خود کامله بود و ظهور صورت
 منکس در آن اتم باشد پس هر چند دید شریت عارف بیشتر بود و ظهور خیریت در وی زیاده تر
 باشد زیرا که ممکن فی نفسه نشای هر شر و نقص است چه ذات او عدم است اما اصابک من حسنه
 فمن السد و اما اصابک من سیئه فمن نفسک و ظهور خیریت را دید شریت کافیست من تو واضع بشر
 رفعة السد با جمله هر خیر و کمال و هر حسن و جمال که در صفحه کائنات هویدا است همه مستفاد و مستعنا
 از مرتبه و وجوب است ذات ممکن عدم است که هیچ نیست از هیچ غیر از هیچ چه آید

از تست طلسم این خزان	من هیچ نیم و رین میانه	از شیشه تست این می ناب
من خاک بلب در آتش و آب	هم گنج ز تست هم تو گنجور	من دست تنی فشانم از دود
معنی تو دمی چنین شکر فم	من جلد کتاب صوت حرفم	من ذره خاک آستانم
تو می طلبی بر آستانم	از موج فیض تست این جوش	من مهر بلب نهاده خاموش
از جوش خروش خود چه گویم	این باده توئی و من سبوحیم	ولیکن هذا آخر المکتوب ربنا

لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا الحمد لله لا و آخر الصلوة والسلام الاتان الاکلمان
 علی سوله محمد و آله و سراد علی آله الاطهار و اصحابه الاخیار و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی
 ملائکة المقرین و علی اهل الطاعة اجمعین آمین حاجی اکرمین شیخ حسین نجفست میرسد امید

که از توجهات بهره ور باشد ایندم که تراست باده در جوش از خشک لبان کن فراموش
 همچنین یاران دیگر مانیز باید که از صحبت سیراب و تمتع باشند پیرمردگی نصیب اعدا باد
 از گرمی مجلس است بس و تواسانی و اصل بزم مخمور و سلام علیکم علی سائرین ائمه اله

مکتوب هفتم بمولانا محمد صدیق شپوری در جواب ایضوی که شتمن احوال او قایل بود

بسم الله الرحمن الرحیم

به نستعین الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی و مکتوب مرغوب عقب یکدیگر رسیده
 غرض وقت ساخت دیدن سرور کائنات علیه و علی آله افضل الصلوات و اتمم التحیات رحمت
 و بشارت است و پرسیدن سبب خوف عین تسلیم و نفوذ تسلیم سانی فرمایند یانه و ما ارسلناک
 الا رحمة للعالمین نوشته بودند که این خوف و اندیشه و حزن برنجی استیلا یافته است که قوت
 و همت را با کل سلب نموده بغیر از ادای فرائض و سنن عبادات و دیگر نمی تواند پرداخت خوف
 خاتمه و اندیشه اخروی باید که در توفیق طاعات بیفزاید و سبب از دیار نوازل باحال گردد و
 موجب انتقاص آن خوف شود هر چند نفس این خوف و اندیشه از عبادت است و مانع غفلت
 و معاصی می آید که عطار شبلی رحمه الله میانه چهل سال بگریست و جانب آسمان نگرست سبب
 گریه او پرسیدند فرمود که از ترس گور و هبیت قیامت انگاه سبب ناگریستن بجانب آسمان
 پرسیدند فرمود که شرم گناه گناه بسیار کرده ام و در مجلسها بس خندیده ام و قهقهه نموده از شرم
 آن چشم بالا نمیکنم منقول است که فتح مصلی شش سال بگریست گوشت و پوست از رخساره مبارک
 بریزید انگاه بعد از نقل او را بخواب دیدند گفتند خدای تعالی با توجه کرد گفت بیا مردید اما آنرا
 که مرا بالا بردند فرمان آمد که بالا تر آید چون زیر عرش بر دند سجده کردم اما لرزان و ترسان
 خطاب آمد که ای فتح چیست که چنین بگریستی مرا غفار بگریز نیستی سر بسجده نهاده گفتم الهی ترا
 غفار و نستم اما از ترس گور و هبیت قیامت و درشتی ملک الموت میگریستم که در آن ننگنای کج

حال من چگونه خواهد بود و فرمان آمد که چون می ترسی بآن گریه ترا آمرزیدم این گریه و این خوف
 که نصیب شماست از نعم نبی است میمون و مبارک است ترقی بخش منور باطن شکر خداوندی
 جل سلطان بجا آرند و از استیلا می آن دلنگ نشوند و در حدیث آمده است که در خوف
 در آوی جمع نشود و خوف در دنیا و خوف در عقبی یعنی خوف آخرت که در دنیا نصیب و خوف
 آخرت بر بای این دیوانگیها و شور و شها و صیحا و گریه شوفا که نصیب وقت شماست و بجهت است
 از شما سر نیز مردم آرزو دارند که لهذا این قسم وقت روی دهد و از وقت جذب شوق و جنون غافل
 آید و ساعتی ظاهر و باطن را از ماسوی بیگانه سازد و در راه اندامثال ماسکد لان و تنگ چشمان
 از نغمی برای حل اند **مصرع** اینا لا رب اب النعم نعیمها به نوشته بودند که روزی نشسته بود که جو
 از آنها دانیکسن برخاست و نزدیک شد که صیحا می پرورد از نهاد او بر آید تکلیف تمام خود را
 از صیحه نگا داشت ازین سبب در دسینه و در دپلو برخاسته است شکر کند که در نظیر جوش و شوش
 جان سلامت ماند بسیاری از صوفیه در نظیر وقت قالب را از جان تنی کرده اند می آرند که از تنم
 خواص قدس سره روزی بر جمعی بگذشت که بزرگ آتی جل سلطان اشتغال داشتند و ذکر آن جماعه
 در ابراهیم چنان ذوق اثر کرد که در رقص شد هفت شبانه و زبده نینوال بود چون بهوش آمد تجدید
 وضع نمود و دو گانه بجا آورد و در سر سجده نهاد سه بار یا اللہ یا اللہ یا اللہ گفتند و سه مرتبه در و جان داد
 عاشق بهوشی دوست بهوش بود و از یاد محب خویش بهوش بود و نوشته بودند که در
 کتابت تو مندیج بود که اصل کار محبت است محبت بکار سندان از نغمی بسیار بسیار متالم است
 و در غم و اندوه بنوعی فرو رفته است که سر به نمی تواند برداشت مخدوم و عجب است که در ما و شما
 که در محبت متفرید اینکله نوشته باشم هر چند تامل میکنم خاطر نمی آید که این کلمه نوشته با غم لیکن چون
 نوشته اید البته خواهد بود و تا چه طور از قلم برآمده است و کدام معنی مراد است بهر حال سبب تمام
 شما گردیده است **مصرع** بلای در دستان از در و دیوار می آید و هیچ بخاطر
 نمی آرند محبت شما بهیست جاسے سخن ندارد و السلام علیکم

مکتوب نوزدهم بجای عبد الرشید در میان مکاشفه حضرت
مجدد الف ثانی پیر و دستگیر خود رضی الله تعالی عنه

بسم الله و السلام علی رسول الله و در اخبار نبوی علی مصداقها الصلوة و السلام و التحیة آمده است
که چون شخصی بمیر و بر وی حقی از حقوق عباد و مثل من و غیر آن باشد روح او را بالای آسمان
نمی برند و از ترقی ممنوع میگردد تا زمانی که از جانب آن بیت ادای حقوق نشود و چون
حقوق را دادند ازین جس خلاصی یافت حضرت ایشان را رضی الله تعالی عنه در معنی بسیار متفکر
میبودند آخر کار بفضل پروردگار جل شانہ بر آنحضرت چنان سنگشفت ساختند که این حکم مخصوص
بشخصی است که روح او را درین اوردنیاترقی واقع نشده است اما اگر کبریا الهی جل شانہ در دنیا
با وجود این تعلقات روح او را ترقی شده است بعد موت نیز او را ترقی شود و مشبه بجهانم خلعت
شخصی که درین دار محبوب و در نفس روح و ترقی وی بعد وفات موقوفست بر خلاصی و ازین تعلقات و اسلام

ترجمه

مکتوب سیم بجای محمد جان در اشاره بعضی اسرار مضغه قلبیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مضغه قلبیه چون از اجزای عشره ترکیب یافته بیات
اجمالی پیدا کند بعد از ترکیب کل منها و تصفیة و حصول کمال آنها المتوقفة فیها قابلیت ظهور حاصل
بی شائبه ظلمت میدارند پس اینها در مراتب شمع و شمال شی است یعنی آن شی چنانچه در حقیقت جامع
قلبیه که ظهور وی ظلمتی است اما اینها عالمه خارج از نظر عقل است و فرمایند فظانیمه آخر هر نره نیست
هم قصه غریب حدیث عجیب است و اطلاق لفظ ظهور در نیموطن از تنگی میدان عبارات است
والا فظا ظهور شد فافهم هذه المعرفة الشریفة فانها من اخص الله سبحانه بها بعض خواص الخافض میل
این معرفت که مبینی از مکتوب یکم باسم مولانا محمد صدیق است و در مکتوبات جلد ثالث حضرت مجدد الف ثانی

طلب باید نمود این کمالی که مذکور شد و البته بمقام قناب قوسین است هنوز معامله او ادنی در پیش
است از مقام دوم نمیتواند زد و ضیق صدری و لایمطلق لسانی رخ قلم انجاریه و شکسته
الحمد لله الذی هدانا لهذا انما كنا لمنتهدى لولا ان هدانا الله حمد کثیر اطیابا کافیه مبارک علیه
کما یحب و یرضی و الصلوة و السلام علی سیدنا و علی آله و صحبه و علی جمیع اخوانه من الانبیاء
و المرسلین و علی کل و اصحاب کل و علی الملائکة المقرین کما ینفی علوش انهم و یجیر

مکتوب بہت ویکیم شیخ محمد جان اکبر آبادی درو کر خواص محبت

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى بمجرات کمال ترقیات و نادر جواهر سنت سنیة بسم
و مستقیم دار و صحیفه گرامی بمقارب یکدیگر رسیده مسرت بر مسرت بخشید الحمد لله سبحانکه بقا
اند و از یاد حق فارغ نیند محب انیطایفه بانیطا کف است غریزی گفته است خداوند امر از انقیوم
گردان یا از نظر گریان این قوم گردان که قوم دیگر اطاعت ندارند حق سبحانکه محبت کامل بانیطا کف
علیه کرامت فرماید تا از فیوض و برکات شان بهره تمام نبخشند و از اسرار و معانی خفیه ایشان
سیراب و شاداب گردانند رابط محبت است که محب همواره با محبوب پیدا رود و صفات کامله
او موصوف میسازد و طالب ابرنگ مطلوب می برآورد و جوش عشق است که سالک از وجود
بشریت سبکبار میکند و از تنگنای انانیت میراند و او را از دیر باید و نبی وی در حریم قبل
جامیده و بمنازل قرب میرساند بی از پیشگاه چنین آمده است محبت است که سبب وجود
گشته و سلسله ایجاد را جنبانیده و حب است که باعث ظهور و اظهار گردیده و گنج مکنون را در عرصه
بروز آورده اول چیزی که قبول تعیین کرده حب است که حقیقت سرور کائنات است علیه
علی آله الصلوٰة والسلام باین حب و حبیب با عالمین شده و سائر کائنات از اقتضای
حب جوش محبت بوجود ظهور آمده است اگر عشق نبود و عشق نبود و عشق نبود و عشق نبود و عشق نبود
که نشیمنی بود و اسلام بود که این روزگار را گاهی بنامی یاد نمایند

مکتوب است و دوم بمولانا محمد حنیف و در تحریر این احیای سنت
وامانت بدعت و ترغیب بر متابعت و محبت سید المرسلین
علیه السلام و جواب کتابت وی که مشتمل بر احوال یاران او بود

بسم الله الرحمن الرحيم

عاده و مصلی علی رسول الله اکرم الله بعد فحازی الامور مشکوره المسئول من الله سبحانه عافیتکم و متفککم
علی جاده الشریعه العلیه و السنه السنیه المصطفویه علی مصدرها الصلوة والسلام و التوحید منقاد
هنگام قرب قیامت است و وقت تراکم ظلمات عالمی در گرداب این ظلمات فرو رفته و میرود
چو انرزدی باید که در نیلوز زمان احیای سنتی فرماید و امات بدعتی نماید بی انوار سنن نبوی
راه رست یافتن بسی محال است و بی التزام اطوار نبوت نجات جستن محض خیال سلوک طریقه
صوفیه و وصول محبت ذاتی بی اتباع حبیب رب العالمین صورت نداد و کرمیه قل ان کنتم
تحبون الله فاتبوننی یحبکم الله و یشاهد صدق است و درین باب سعادت خود و دران باید دید
که در امری از امور نسبت با تسرور و دین و دنیا نموده آید علیه و علی آله الصلوة والسلام چه در
و چه در سعادات و چه در سعالمات در عالم مجاز شخصی که محبوب کسی تشبیه میکند در نظر محب
چه بلای محبوب و زریای در آید مرعوب و رعنا مینماید و همچنین دوستداران محبوب نزد محب
محبوب و عزیزان و مبغضان مبغوض و منضوب پس کمالات صوری و معنوی مربوط محبت
اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام و متزن بمنزله آن لهذا افضل طاعات موالات
او لیسا و سعادات احد آید چه انمعنی ناشی از صرف محبت است چه در دوستی و دوستداران
دوست و دشمنی و دشمنان او این کس بی اختیار است و درین باب جنون دارد و دن یومین احد کم
حتی یقال انه مجنون و هر که چنین نمود از محبت بی نصیب است ع قولی بی تبری نیست ممکن
اینها بیک فرموده در صحابه یکبار چنانچه بعضی گمان برده اند که موالات حضرت امیر کرم الله

تعالی و جبهی تبری لذا که بر صحابه صورت ندارد غلط فئیده اند چه تبری از اعدا شرط موالات است
نه تبری از اجابچه حضرت حق سبحانه اصحاب که ام را رحما و بهنیم فرموده است و در جامع حریم
که از صیغ مبالغه است پس باید که این بزرگواران کمال مهربانی بایکدیگر موصوف باشند و چون
صفت مشبه دلائل بر استمرار دارد و باید که این صفت کمال مهربانی در میان این بزرگواران
بر دوام و استمرار بود بغض و کینه و حسد و عداوت که منافق رحمت بر سبیل دوام از ایشان
باید که مفقود باشد و در حدیث آمده است ارحم امتی با امتی ابو بکر کسی که ارحم بود از و کینه و عداوت
نسبت با امت چگونه متصور بود و بر سر اصل سخن رویم که مؤید آنست که مذکور شد که موالات اولیا
و معادات اعدا افضل طاعات است آنچه در اخبار آمده است ان الله تعالی قال لموسی علیه السلام
هل علمت لی عملا قط قال اتی صلیت لک و صمت و تقصدت و ذکرک فقال الله عز وجل لیا الصدقة
فلک برهان و الصوم حقه و الصدقة ظل و الذکر نور فامی عمل عملت لی فقال موسی اتی و لغنی علی
العمل الذی هو لک قال یا موسی هل والیت لی و لیا او عادت لی عدا و افعلتم انما احب فی فی الله
و البغض فی الله و در کتابی که ملاقیور آورده سخنی بود که شبی بر خاسته بود و بعد از شکر وضو
دست برداشت بچرخام دعا کرده در یوزة نسبت خاص حضرت ایشان و فلان عسکر فرمود
آنی نگذشته بود که نسبتی ظاهر شد کذا و کذا قریب کنیم گهری در طغیان بود و بعد از آن کم کم فرود شد
شکر خداوند جل سلطان بهی آنرا که بجز و دعا کرد و ان اثری از اجابت مفهوم شد و نسبتی خاص ظاهر شد
لیکن عجیب است که با نسبت پیر و سنگیر نسبت عزیز و دیگر هم آرزو کرد و دید با آنکه مقرر است که اگر از چای
و گریخته برسد آنرا جمع به پیر باید داشت و قبله توجه را داشته نباید ساخت اما که در و شما آنست
که نسبت خاص آنحضرت و نسبت آن بزرگ که با حضرت رسیده است پس بن تقدیریه نسبت
حضرت ایشان با باشد و نیز نوشته بودند که یاران و خویشان حلیف خانهای خود کردند آن
حلاوت و انداز نمائند و در حضور هم شما اظهار انیم میگوید و میگوید که درین باب چه باید کرد و چه
اجابت دعوت خود سنت است باتیان سنت فتور در حلاوت چگونه رود لیکن آنرا شرط است

که در کتب شرعیه بین سنت مثل آنکه طعام بر یا و سعه نبود و از وجه طلال باشد و در مجلس لهو و لعب نبود و دعوت عام نباشد و مانند آن اگر دعوت مستحب همه شرائط بود و به نیت اقامت سنت اجابت واقع شود و خوردن طعام و خصوصیت منظور نبود امید است که در نسبت باطن فتور نیار و در وقت آمده است که و خیر الوعیه بنیه اقامه السنه درون اکل الطعام و عن سفیان الثوری من عا احوالی طعام بغیر نیت کتبت علیه خطیته فان اجابه کتبت علیه خطیته ان و اگر یکی از شرائط منقوض بود و اجابت آن سنون نیست چه در کار که در ارتکاب آن در خلاوت باطن خلل نماید نوشته بودند که یاران آنجای از سنتی که درین سفر غنایت کرده بودند بهره یافتند چجب لارض من کاس الکرام نصیب آنچه شیخ محمد بن برادره این و از کار و قانع بشده و دیده و از آن سرور علیه علی آله الصلوٰه والسلام و از مشایخ و دیگر غنایتها و التفاتها دیده و شنیده و در کتابت ملائمه و در کتابت میر نوروز سندرج بود امیدوار گشته و شکر خداوندی حل شانہ بجا آورده و آنچه از احوال جوان احمدی و جوان دیگر نوشته بودند حاصل و عالی است اللهم کثر اخواتنا فی الدین از ارتحال فرزند طبرگوشه نوشته بودند انا لله و انا الیه راجعون حتی سبحانه نعم البذل غنایت کند و صبر و رضا بقضایه فانما الحمد و من حرم الثواب و حدیث آمده است عجبت من فضل الله لمن ان اصابه خیر حمد به و شکر و ان اصابه صیبه حمد به و نعم بوجوب المؤمن فی کل شیء حتی اللقمه اللتی یرفعها الی فی امراته و السلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب بست و سوم بجانان مکتوب در بیان اقسام توحید و شرح هر مرتبه با ذکر معارف متعلقه مع التوضیح و الایسجانه

بسم الله الرحمن الرحیم حامداً لله العظیم و مصلياً علی رسولہ الکریم الله تعالی ذات بركات مجزیه محتمله شفق مکرمه را شمول اطمان بغایات خویش است و در مقامات قرب ترقی و یاد مصراع از هر چه میرود و سخن بدست نوشتار است و استماع فرمانیه توحید بر دو گونه است توحید عوام و توحید خواص توحید عوام تسبیح است بمضمون کلمه طیبه لا اله الا الله و نفی

معبودات باطله کفر و انبات معبود حق با وجود تشکیک حق علی غلبا با مساوی او در محبت و گرفتاری
 و دید و دانش و با وجود انکار و منازعت نفس اماره که در حبست او مودعست و در توجیه
 خواص با وجود تصدیق مذکور و در وجه است درجه اولی یگانگه گردانیدن دل است از محبت
 و گرفتاری مادی و حق سبحانه و از دید و دانش آن سه توحید بعرف صوفی صاحب سیمین
 تحلیص دل از توجیه اوست بغیر بیانش آنست که چون سالک تشدید اوست بر ذوق فکری
 و از مودع صاحب آنچه منافی دوام اقبال و توجیه است اعراض کند و عنایت ازلی شامل حال طالب بود
 بتدریج سلطان ذکر بر باطن او استیلا نماید بحدی که ذکر باطن دوام پیدا میکند و از تکلف یاد کرد میر ماند
 و غفلت ظاهر و باطن سمایت نمیکند ظاهر به چه مشغول بود و غافل بود یا حاضر بیدار بود یا در خواب
 باطن چهاره در ذکر و حضور است خلوت و جلوت نسبت به باطن یکسان است سه از بیرون و میان
 باطن و در و درون خلوت نیست با باطن و چون باطن به دوام حضور آگاهی مودع محبت و گرفتاری
 ماسوی آهسته آهسته رو بر وال خواهد آورد و تعلق علی حبیب و از مادی که بعضی حصولی تعلق
 دارد گسته خواهد شد بحدی که نسیان ماسوی و انقطاع کلی از مادی خواهد نمود و نوعی که اگر تکلف
 یا ماسوی نماید بیادش نیاید و در دل خطور نکند بهین مانع از شادی جهان نشاند و در اندر نمی آن
 غمگین بواسطه نسیانی که دل از ماسوی حاصل شد و است این حالت معبر بقضای قلبی است و
 کمال اول است از کمالات و انایت باید دانست که درین کمال هر چند باطن او دوام حضور است و از
 گرفتاری ماسوی دارسته لیکن نفس حاضر و غایب و در جاست و منازعت و انانیت او بر پاست
 و در دوم و توجیه خواص آنست که نفس حاضر و غایب و در حضور و غایب و در انانیت و در غیبت
 سمری و شرکت او خلل پذیرد و از خود بانموده تعبیر نمود که انانیت و خودی از دی بر اعلی شده است
 این مان اگر توجیه و حضور است از خود بخود دست که از عارف نامی و نشانی نماند و نه بان معنی که
 عارف در ریخت غین حق گشته و بذات او سبحانه کی شده است اما الحق گفتن از نرسیدن است
 باین مقام چه بر تقدیر فنا و نیستی و زوال اما الحق گفتن معنی ندارد و سبحانی نمیتواند تکلم نمود و شعیر

خیال کن که میرانجا و شبناس به کسی که در خدا گم شده خدا نیست و این حالت را فنا می نفس گویند
حقیقت فنا درین موطن است حاصل فنا می اول تخلیه مراتب باطن است از نقوش ماسوی و از
حصول صور ماعداد و ماسوا خود آفاق بود و خواجه النفس این کمال وابسته به تجلی افعال است و فنا
ثانی که انقاسی عارف است با تنفای علم حضور می او مربوط به تجلی صفات است و کمال در آن منوط به تجلی ذات
این است حاصل سیر و سلوک اهل السیر نسخه حال اهل کمال هنوز مجال سخن بسیار است

مکتوب بیست و چهارم بمیرزا امان الله برهان پوری در جواب
عزالیض وی که متضمن حالات و اشواق و وقایع و می و یاران
وی بود و باز که معارف متعلقه هر مقام و بیان حقیقت کعبه
معظمه و شرح حدیث لی مع الله و وقت و تفصیل حقیقت
سرور کائنات علیه و علی آله الصلوٰه والسلام برحقائق دیگران

بسم الله الرحمن الرحیم حامداً لله العظیم و مصلياً علی رسولہ الکریم صحیفه شریفه جناب اخوی
اعزى سلمه الله سبحانه عن الزلی و الآفات باهدایای محترمه برادر میرضیاء الدین حسین رسائی
خوشوقت ساخت حق سبحانه البواب فیوض را همواره مفتوح دارد و بعنائیات و جذبات
خوشش سر بلند کند و آنچه در باب مولانا ابوالمظفر بنیره شیخ علم الله رحمه الله تعالی رحمة و سعة
و دیده اند که گویا حضرت ایشان با و متوجه گشتند او از لباسی که داشت عریان شده لباس
دیگر پوشانیدند و آنحضرت هم نمودند که ورق این را اگر دانید در واقع دیگر فرمودند که ما
این را بخود گرفته ایم ازین باز کار این دیگر است بسیار اخیل است امید است که از نسبت صحابه
آنحضرت نصیبی فرگیرد و ما را عنایاتی که درین واقع نسبت بشما بوقوع آمده شکر خداوندی
جل و علا بجا آنکه که بشارت عظمی است و آنچه از استیلا می عجز و عدم درک اظهار نموده بود

و نوشته بودند که حالت دیگر باین منشا هستی ندارد و از همه و راست بلی نسبتی که بعد از اهورا
متعلق است از سایر نسبت و رای نیست و غیر از عجز از درک آن چه نصیب افتاتیکه محمد شاه
دیده روشن است ظاهر بقطب و وقت خیلی مناسب دارد و از انوار و برکات او امیدوار است
حق سبحانه از قوه بفعل آورد و قایل بمشتر اند بزرگان ما بران اعتماد تام ننهاد و اندانچه در نظیر
رود و از ان این کس است **س** چه غلام افتابیم همه ز افتاب گویم **ب** ششم نه شب پستم که حدیث خوانیم
و واقعه که در آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر حضرات شمارا بالاهی کعبه معظمه گرفتند
و با تمام دیوار کعبه امر فرمودند و فرمودند که بتو تعلق دارد و بعد از ان نام فرمودند که جامه را بهم
پوشان بامداد حضرت جامه بکعبه معظمه نکرده پوشانید بعد از ان همه حضرات مبارکباد داده
مصافحه کردند بسی عالی است مناسبت تام از ان بکعبه معظمه مفهوم میگردد و حق سبحانه از حقیقت
آن نصیب ارزانی گنا و حقیقت کعبه نیست میان حقائق مخلوقات و حقیقت واجب جل سلطان
که مرتبه احدیت ذات است تعالی چه کعبه مسجود الیه خلالت است حقیقت آن از حقائق سایر خلقات
البتة باید که ممتاز باشد چه مسجود ذات حق است سبحانه کعبه باید که ناشی از ان مرتبه مقدمه بود
حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس در مکتوبیکه داخل سه جلد مکتوبات نیست
نوشته اند که حقیقت کعبه ذات واجب است تعالی چه مسجود فی الحقیقه همان مرتبه مقدمه است
بذا باید دانست که مسجود هر چند ذات بیچون است لیکن اعتبار مسجودیت با و ملحوظ گشته است
لا جرم از مرتبه احدیت ذات که مبراست از نسب و اعتبارات منزل باشد و در دید و دانش
و گرفتاری متمیز بود و در واقعه دیگر نوشته بودند که حضرت ایشان سرفقیه را برداشته پیشانی
فقیر بوسیده میفرمایند که خبر دار شو فقیری بیند که توجیه تمام عالم چه آفتابی و چه نفسی تمام بفقیرانه
چنانچه اگر از ان توجیه بماند همه متلاشی شوند می بینم که علیه فقیر بود و علیه حضرت ایشان است
و این حالت بشافیه می بیند حیرت بیشتر شد که این که می بیند و این مشاهده چیست حضرت سیرت
فی الحقیقه هر دو یکی است چنانچه می نماید بخود و آنچه در واقعه دیده اند اگر در خارج چنین بود و مقام

قطب الاقطاب است و ترجمه تمام عالم بدین طریق تعلق با در و غایت مافی الباب گاه باشد که مرید صادق بکرم فانی الشیخ حالت مخصوص شیخ را در خود احساس نماید و در وقت اتحاد بشیخ در مراتب خویش کمالات شیخ مطالعه نماید معنی قطبیت که شیخ او بان موصوفست در نیوقت اگر در خود یا بد چه عجب و گاه بود که اعوان قطب انیمانی را در خود مشاهده کنند هر چند بالا صاله اینست و البته بقطب است لیکن به تبعیت و طفیل او اعوان او نیز در آن خدمت شرکت دارد و چنانچه در عالم مجاز انیمانی در وزیر و سلاطین ثابت است منصب و وزارت از پادشاه بیک شخص مست اما ارکان دولت او در رنگ او مرجع خلافت اند باید دانست که جمعی در خواب و واقع خود را پادشاه یا قطب وقت می بینند و در نقطه هیچکدام از آنها ثابت نیست و جهش آنست که معنی پادشاهیت یا قطبیت در آنها کاین است لیکن ضعیف است شایان آن نیست که در عالم شهادت ظهور یا بد بعد از آن از دو حالت خالی نیست اگر انیمانی فوت گیرد شایان آن گشت که در عالم شهادت ظهور پیدا کند بقدرت الهی سبحانه در عالم شهادت هم پادشاهی شود و هم قطب میگردد و اگر آنقدر قوت پیدا نکند و بهمان ظهور مثالی می باید که اضعف ظهورات است کفایت می افتد و بقدر قوت در ظهوری می باید ازین قبیل است و اوقاتیکه طالبان این راه می بینند و خود را در مقامات عالیه می یابند و می بینند که مناصب ارباب ولایت سرفراز گشته اند شخصی از اصحاب حضرت ایشان تا در سنا الهی سبحانه بسر به آنحضرت عرض داشت نمود که بشارت قطب الاقطابی که از عالم غیب می آید اصلی دارد و یانه آنحضرت در جواب نوشتند که این بشارت حصول کمالات مقام قطبیت است نه منصب قطبیت که مشروط بعلم است چه صاحب منصب صاحب علم است انشی در ذیل اینواقع نوشته بود که حقایق و معارف بسیار رو میگرد و میگذرد و حقیقت هر یکی اطلاع میدهد پس اگر شمه از آن علانیه شود و خلل نظام عالم شود مصرع قلم اینجا رسیده و سرشکست + بی برخواستندگان چیزها ظاهر میشود که بیرون از حوصله عوام است ستر آن از عوام ناگزیر است اگر ظواهر یا بسبب فتنه و فساد گردد و بعضی امور از آن قبیل است که ستر آن از خواص نیز در کار است

که مخصوص بعضی خاص است مگر باذن نوشته بود و ندکه آنچه برین ذره بمقدار میگذرد و بگذرد
 زبان عرض داشت نماید آنچه از قول و فعل صادر میشود می بیند که همه صفات قوی و فعلی و
 و حرکتی سرری و علانیته از جای دیگر است این بیکل و پیکر را بآن ساسی نیست این قالب
 جداست و درک این نیز از قالب جداست و عدسیت این و همه عالم هویدا است و چشم در درک
 این همه اعمی مانا که مراد از قالب و پیکر مجموع ظاهر و باطن انسان داشته اند نه ظاهر صرف
 چنانچه تنها در از قالب است چه این صفات فی الحقیقه قائم باطن است نه بظاهر و چون عاقل
 بر عدسیت ذاتیه خود و نادان و بیاسیگر و در بحالت فنا موصوف میشود و باطن را نیز در رنگ
 ظاهر خالی از صفات می یابد و عدم صرف و حجاب محض خیال میکند و درک و شعور از هر دو
 مسلوب می بیند بلکه فی الحقیقه فنا و بقا از صفات باطن است و بس ظاهر عارف همواره
 بر صفات بشریت است و از دو بینی ز رسته و توحید نه پیوسته باطن در مراتب قرب است
 و ظاهر بمراحل ازان و در کمال در حق ظاهر آن است که بر احوال باطن اطلاع یابد احوال مر
 باطن راست و علم با احوال مر ظاهر را اگر سالک از ارباب علم است و چون ظاهر ازین علم خالی
 باشد در قلق و اضطراب بود و الی ان یبلغ الکتاب اجله نوشته بودند که در نماز فرض با واد و آرد
 آمد که در هیچ وقت دیگر نبود چنان در سر نمودند که این آن حالت است که مخبر صادق صلی الله
 تعالی علیه و آله و سلم بلی مع الله وقت ازان خبر داده چنان دانانیدند که این حالت و نسبت
 خاصه آن سرور است علیه و علی آله الصلوٰه والسلام که فوق درجه ملک مقرب و نبی مرسل است
 که در آنجا اطلاق اسم هم کرده نمیشود و نصیب این دولت با و الی الغرم است و آنهم بطفیل آنحضرت
 علیه و علی آله الصلوٰه والسلام از امت هر که بایند دولت بنوازند نواله ازان نعمت میرسد
 الی آخره محمد و ما جاز است که بعضی افراد کمال است را از دولت خاصه نبی خود علیه السلام بطریق
 وراثت نصیب باشد که خادمان خاص از او شخاص صاحب خود امید دارند لیکن گاه است
 که انصاف بر سبیل حقیقت بود و گاه بر سبیل اشتباه ظل باصل باشد بایش آنست که سرلی مع الله

آنست که حقیقت آنسر و علی آله الصلوٰۃ والسلام بر حقائق سایر موجودات مکنه تفوق دارد و چه حقائق انبیای مرسل و چه حقائق ملائکه مقربین و ایضا آن حقیقت بمنزله کل است و سایر حقائق در رنگ اجزای اوست اول چیزیکه از گمن غیب بعرضه ظهور آمد و صد و بیست و حقیقت اوست صلی الله تعالی علیه و آله و سلم در تعیین نخستین مرتبه لاتعین هم اوست که تعیین جیست وجود و ایجاد همه متفرع بر حبست و گفت و شنود و محب و محبوب هم ناشی از وی چه حبست که قفل غیب الغیب را کشیده و کارخانه وجود و ایجاد را پهن ساخته و گنج مکنون را بطور آورده جوش محبت است که اسرار محبوب را بتجلی ساخته و مروض عشق است که بکمال و کمال او را از پرده کتم بر آورده اگر نه این عشق بودی پرده از جمال لم بزی که کشود و آوازه کمالش بگوش جان و جانیان که رسانیدی که اگر عشق نبودی و غم عشق نبودی چندین سخن نغز که گفتی کشیدی از نیماست که حسن بے پروگی میخواهد و جمال مستوری ندارد بریر و تاب مستوری ندارد چه در بندی از روزن سر بر آرد چه حسن را عشق ناگزیر است و جمال را محبت دانگیر بهر گنج حسن میناید و رو می نهد سر بسجده عشق آنسو بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که این بیان مقرر شد که قریب حقیقت آنسر و علی آله الصلوٰۃ والسلام با ذات اقدس تعالی حقیقت و گیر یاریست لاجرم وقت او علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام ممتاز باشد و هیچ پیغمبری و فرشته را در آن گنجایش نبود آری اگر حقیقت یکی با حقیقت الحقایق بلفظ یا بتبعیت الحاق و انطباقی حاصل شود می تواند که بطریق شریک آن دولت گردد ولیکن چون فرق اصالت و تبعیت همواره باقیست شرکت من جمیع الوجوه منافیست بلکه اگر شرکت است شرکت صوریست و فی الحقیقه شرکت نیست خادم را با مقدم پشترت طفیلی را با صل چه مساوات و این الحاق را تا حقیقت و افراد می از کل ملل ثابت و چون حقیقه الحقائق را در مراتب تنزلات ظلال است و ظهورات تشبیهات چون حالکی لظلی از این ظلال میرسد و نیز میان ظلال و اصل نمیتواند که خیال میکند که آن حقیقت رسیده است

و شرکتی در آن وقت خاص پیدا کرده نه چنین است این از قبیل اشتباه ظن است باصل سوال
 ظل مقام لی مع الله نیز خصوصیت با تسبیح و در او علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام و دیگری را
 با و شرکت نیست پس کسیکه نطل آن مقام رسد باید که در مقام خاص او صلی الله علیه و آله و سلم
 حقیقه شریک باشد جواب گویم که فضل او علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بر سایر انبیای کرام
 و ملائکه عظام علیهم الصلوٰۃ والسلام باعتبار اصل آن مقام است که فوق همه مقامات قرب است
 نه نطل آن مقام که این فوقیت آنجا مفقود است زیرا که تواند بود که اصول مقامات انبیا و ملائکه
 فوق آن ظل بود و هر چند ظلال مقامات ایشان در آن ظل است اگر گویند که تفوق آن
 ظل بر آن ظلال نیز موجب فضل او است بر دیگران علیه و علیهم الصلوٰۃ والسلام و البرکات گویم تفوق ظل
 بر آن ظلال با وجود تفوق اصول دیگران بر آن ظل موجب فضل جزئی است نه کلی که از بحث
 خارج است چه هر کس باعتبار خصوصیت مقام خود بر دیگران فضل دارد اما این فضل جزئی است
 هر چند از فضل جزئی تا فضل جزئی فرق است چه این ظل فوق سایر ظلال است و جامع است از آنها
 مع ذلک نظر باصول این فضل جزئی است و آن تسبیح و علیه الصلوٰۃ والسلام که لی مع الله و وقت
 فرموده است باعتبار اصل فرموده است که بر سایر مقامات تفوق دارد و نه باعتبار ظل که این تفوق
 در آنجا نیست پس سالک در مقامات ظل توهم شرکت پیدا کند از قبیل اشتباه ظل باصل خواهد بود
 سوال حقیقت هر یکی ازین اکا با حقیقت دیگری ممتاز است و هیچ کس را بالا صالنه و حقیقت دیگری
 شرکت نیست پس هر کدام را وقت ممتاز باشد در وقت خواص او دیگر یا مدخل نبود پس بنیامین را
 علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام کدام خصوصیت است که باعتبار آن لی مع الله و وقت فرموده جواب
 گویم که در وقت خاص هر کدام دیگر از آنها هر چند شرکت شخصی مفقود است اما شرکت نوعی هست
 که موجب مماثلت است زیرا که حقیقت را حقیقت دیگر با به الاشتراکی هست و هر حقانی مندرج در حقیقه
 الحقانی است و حقیقه الحقانی را با سایر حقانی با اشتراکی نیست تا آنها بانیان شرکت نوعی
 بودند اما مماثلت ثابت باشد پس در وقت خاص او علیه الصلوٰۃ والسلام و دیگران از شرکت نوعی است

و نه شرکت شخصی جواب دیگر گویم که تحقیقت آنسر و علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام حقیقه الحقائق
 است و حقائق دیگران بمنزله اجزای اوست و مقرر است که هر کمالی که جزو رانابت است کل را نیز ثابت
 نه عکس پس در کمالات دیگران پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم شرکت ثابت شد و در کمال او علیه
 و علی آله الصلوٰۃ والسلام دیگران را شرکت نبود و حدیثی است که الله وقت صادق و ثابت بود بلکه
 گویم که کسانی که حقائق شان جزئیات اسمای کلی است یا جزئیات جزئیات آن اسماست پیغمبر را
 نیز علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام در آن شرکت است چه صاحب اسم جزئی و در حکمت و اثره صاحب اسم
 جزئی است و همین نسبت صاحب اسم جزئی را با صاحب اسم کلی فافهم آنکه گویم که متبادر از این قسم
 عبارت تفوق وقت صاحب عبارت است از دیگران و عدم مانده خصوصیت محضه در صدور
 این عبارت کافی است پس مصداق این عبارت آنسر و علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام نه دیگر
 که تفوق و عدم مانده و مشارکت مفقود است هر چند خصوصیت هست نوشته بودند که روزی در حلقه
 نشسته بودم می بینم که در مجلس آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم حاضرند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرماید
 که امر است که امروز روز عقد است ترا با حق سبحانه و تعالی عقد میکنم در آنوقت فقیر را عالی است که نمیتوان
 بیان نمود و میفرمایند که دنیا و آخرت را در مهر بتو دادیم اما باید دانست که مراد از عقد باو تعالی بحکمت که
 عقد با اسم او باشد تعالی که مبدء الیقین انیکس است و با اصول آن اسم که منتی بشیون و اعتبارات
 ذاتیه شود و حصول فنا و بقا است بآنکه حصول ولایت اسلام حقیقی منوط بآن است چنانچه شیخ
 شرف الدین مدنی نیز میفرماید سره فرموده تا با او در خدمت نشوی مسلمان نشوی یعنی تا با اسمی که مبدء الیقین
 است تحقق نشوی مسلمان نشوی بالجمله معامله اصول اصول است حصول نسبت از فنا و بقا
 و حصول و تحقق متصور است و چون کار از اصول بالا رود اصل در رنگ ظل در راه ماند و معامله غیب
 فاته افتد تعالی هیچ از نسب مذکوره آنجا متصور نبود و لم یولد و لم یکن که کفر او اجد نشان آنم
 لا و هو زان سرای روزی بی بازگشتند و حبیب و کیسه تنی بد و آنچه فرموده که دنیا و آخرت
 در مهر و اندام یعنی آنچه مناسب با اسم دارد و ذخور جامعیت آن اسم است چنانچه حضرت ایشان ما

نوشته اند که بشت هر شخصی عبارت از ظهور اسم الهی است تعالی که مبداء تعین اوست یکسوت انهار
 و اشجار و حور و قصور با اندازه تفاوت اسما و رطل و قفل و در جامعیت و عدم جامعیت تفاوت
 در درجات حسب آن است و عقد با کسر در صلوات الله تعالی علیه و علی آله و سلم میتواند که چون او علیه
 و علی آله الصلوٰه والسلام منظر شریع و احکام الهی است جل و علا پس این عقد بشریت بود بطاقت
 شریعت یا بظواهر و باطن هر دو عقد گنایه از محلی با حکام شرعی و تزیین بسنن مرفیه و باطن شریعت
 اسلام حقیقه است و تحقق بآن منتهای اقدام ادبیاست و میتواند که عقد بحق بوجه حقیقت او علیه و علی
 آله الصلوٰه والسلام که حقیقه احقائق است چنانچه تفصیل آن بالا مذکور شد در جای دیگر نوشته بود
 که در آن حالت معلوم نمودند که این مقام لا تعین است معلوم شریف با و که تا هر جا سیر و سلوک است
 و ترقی و عروج همه در مراتب تعینات است فوق مراتب تعینات قدمگاهی نیست هر چند در وقت
 عروج بلا تعین ظاهر میشود فی الحقیقه بی پرده تعین نیست در لا تعین محض قدم نهادن بوجوب
 مستحق شدن است که محال است آری و حصول نظری در آن حضرت محتمل که محال نبود از انکشاف معانی
 قبر اندراج نموده بودند و نوشته بودند که در قهرم حالتی است که تجرید و تقریر در نمی آید از شرح و بیان
 بیرون است وقت و حال دیگر است که باین عالم ننماید سرور و حضور در اینجا از آن عالم است که از عالم نیا
 مطلق خطور و خبر نیست بلی قبر منزل اول است از منازل آخرت من مات فقد قامت قیامتة معامله
 که با آخرت تعلق دارد و آغاز آن از قبر است القبر امار و خسته من ریاض البخته و حفرة من حفر النیران
 دنیا تمام محل ظهورات ظلمیه است و انمودجات مثالیه لایشفی علیلا و لایروی عطشانان نشان
 آنست نه طالب صادق را از آن سیری و نه تشنه را سیرابی کسراب بقیعة بحسبه الظمان مار محل
 کشت و کار است و جای طاعت و عبادت بیش از فرزند نیست مرا آخرت را آخرت است که محل
 ظهور اصل است و موضع لغا و وجه کمال و شرمع این معامله از برزخ صغری است که قبر است من کما
 یرجو لقاء الشهداء اجل السدلات پس معامله قبر بمعاملات دنیاوی نماند هر چند جزئی است اما معاملات
 آن موطن غالب است آری نماند که در دنیا نشانی از اصل دارد و از ظهورات ظلمیه معصوم

در حدیث آمده حجابی که میان بنده و حق سبحانه است در نماز برداشته می شود و نیز آمده الساجد
 یسجد علی قدمی الله فلیسال ولی غیب نماز بحسب صورت هر چند از دنیا است اما فی الحقیقه از آخرت است
 زیرا که معراج مومن است و نصیبی از آنچه با عزت تعلق دارد بدست می آید و مکتوباتی که از شما
 بعد از این کتابت که میرضیا الدین حسین رسانیده بود رسید در آن کتابت متذکر بود که در این
 احوالی میگذرد که در تحریر و تقریر آن عاجز است اکثر در نماز فرض حالتی رو میسپارد که از شرح و بیان
 بیرون است و از کیفیت دور است امور و اسرار غریبه و عجیبه دارد میشود الی آخره علی نماز فرض
 از سایر نمازها در کمالاتی که بالا مذکور شد ممتاز است قرب فرائض را با قرب نوافل چه نسبت در آغاز
 اینها بنوافل ملتزمی سازند و در نهایت اینجالت مقصور بر فرائض صلوة است و در بیرون آن گویا
 معطل و بیکار حدیث ارحمی یا بلال گویا مشرب این کمال است چه فرائض است که مربوط بدعوت
 بلال است رضی الله تعالی عنه که راحت خود را در آن فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام این
 نوافل وسیع است تقید بدعوت بلال ندارد و بر دلالگی او موقوف نه دلالگی و مشاطگی او بفریض است
 که نشانی از بی نشان دارد و خبری از طلب آرد مصرع و در جمیع از گریبانم گر آن مه در کنار آید
 باید دانست که آداب و نوافل که تتم و مکمل فرائض اند معدود از فرائض اند هر چند رعایت آن
 بیشتر نماید نتیجه فرض بیشتر آید بلکه در سنن و روایب نیز این نسبت سرایت ینماید که گویا مکملات
 فرائض اند ولیکن هذا آخر المکتوب الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة والسلام علی رسول محمد و آله
 و الهاسم و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی الملائكة المقربین و سایر الصالحین اجمعین آمین

مکتوب بست و پنجم بمیرزا عبید الشریک در آنکه هر بقعه را
 حکمی است خاص و هر سرزمین را فیضی است مخصوص

بعد از صلوة و تبلیغ الدعوات بجناب اخوی اغری مرزا عبید الشریک میرساند صحیفه تفسیر
 که بموجب میرضیا الدین حسین فرستاده بودند رسید چون متضمن احوال و اذواق سفیه بود

لذات منویر بخشید الله تعالی همواره بر ترقیات دارد و بر اتباع سنت سنیه استقامت بخشد
 فعل الیکم لایخلو عن حکمت در رفتن صورت دکن ظاهر حکمت باشد هر زمین را فیوض مختلفه است و هر بلده
 را خاصیت علمی و با هر قریه مبالغه اهل بصایر در هر توجه فیض خاص میگیزند و از سرزمینی که اهل بیت
 می آید حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس در آن هنگام که بتقریب سلطان وقت
 در بلده لاهور تشریف داشتند اول یک دوماه در گذر حاجی سوای در حویلی کشته خواهند تا ستم
 تشریف داشتند در آنجا اسرار و معارف بیشمار که اکثر آن تعلق بکلمات فنا و عدمیت اشیا و حقوق
 عارف بعدم صرف دارد فائض می گشتند و بیان می نمودند و مکتوبیکه معنون به اهل اثی علی الانسا
 حین من الله لم یکن شیاً مذکور است با چند مکاتیب که گرد و پیش آنست بهانجا نگارش یافته است
 چون آن حویلی بسیار کمینه بود و اراده انتقال بحویلی دیگر که در گذر مکتوب و نمودند پیش از آنکه با آن حویلی
 انتقال فرمودند فرمودند که در اینجا معارف و اسرار که متعلق بکلمات بقاست خواهند فائض شد
 انشاء الله تعالی بعد از انتقال همچنین شد و اسرار که متعلق بکلمات بقاست و نماز کیهانی مقام بقا
 انفاضه فرمودند و آن مکتوب که در آن این عبارت مندرج است بر عکس مایای دیگر بکلیت خود
 شخص او مراتبت خود را و اینها بد فم من فم قیامت میکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن
 مسلم نیست طوطی را بد و رانت شکر خانی با چند مکتوب دیگر که در اطراف این مکتوب است
 حاجا تمهید یافته است مامول از دوستان دعا و توجیه نظر الغیب است والسلام

مکتوب بست و ششم حاجی حسین در بیان مرتبه جمع که
 کفر حقیقی است و ترغیب بحصول مرتبه فوق که اسلام حقیقی است

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مغرب رسیده خوشوقت ساخت از دواق
 و مواجید که از جوش سکر و استیلائی محبت روداده مندرج ساخته بودند و بوضوح انچا سید نیک
 و مبارک است ز او کم السیر سحانه شوقا و ذوقا جاذب عشق است که صفای لطیفه و کشف و رؤیه

و شریفه را یکسان نموده است و سکر و محبت است که اسلام و کفر را برابر ساخته و قیاس را
 مستور گردانیده این گلهاست که از انجمن جمع شگفته است و این حیرت و عدمیت از عین الیقین آمد
 که موطن فنا و بی شعوری است چیزهای خوب و بنفیده است لیکن اتمت در نیموطن مستحسن نیست
 فنا فی نفسه هر چند کمال است اما زینة کمالات دیگرست و شرط عروج است در مقامات قرب
 بیچکس اما نگردد و او فنا نیست ره در بارگاه کبریا به از جمع بفرق بعدا جمع باید آمد
 از عین بحق و از فنا ببقا باید ارتقا نمود از عدم بوجود و از جهل بعلم باید رسید تا حسن اسلام
 متجلی گردد و قبح کفر و فسق هویدا شود و کرمیه و لکن المدح حسب الیکم الایمان و زینة فی قلوبکم و کرمه
 الیکم الکفر و الفسوق یوحیایان و لکنک هم الیها شدون فضلا من المدح و نعمة مؤید الیمنی است و نکته
 بودند که منبع یکی است بل همه صنع و خلق اوست جل و علا لیکن حق سبحانه از بعضی مصنوعات
 و مخلوقات خود راضی است و آنرا حسن ساخته و از بعضی دیگر راضی نه و آنرا قبیح گردانید و عارف
 کامل متخلق با اخلاق الهی بعد از گذشتن از این معرفت که نوشته بود و همچنین می یابد حسن شرعی را حسن
 قبیح شرعی را قبیح می بیند اللهم از احقائق الاشیاء کمای غلصنا عن التشغالی الملامی و سلام علیکم و علی من لکم

مکتوب بیست و هفتم بشاه نعمت الله قادری در آنکه
 ذات ممکن عدمست و حسن و جمال عاریتیست

حاجه الله العظیم و صلیا علی رسولہ الکریم اما بعد این فده حقیر هر چند بحسب صورت از شرف حضور
 دورست و از دریافت صحبت مجور لیکن نسبت خاکساری اهل الله دارد و در حضور و غیبت از
 حلقه بگویشان شان است امیدوارست که گاه گاهی این دو را ذکر را بگوشت خاطر عاقل آورده و بشود
 و برکات معنوی نواخته باشند و از عنایات خاصه نصیبی از رانی داشته فقیر قلیل البضاعة غیر
 احتیاج چه اظهار کند و بخیر و یوزه گرمی چه و ناخدا چه کند فقر و ذاتیست و فاقه او سودی نصیب
 از مطلوب حقیقی استلک است و خط او از ان ذروه علیا اضلال پس از کمال او چه در یابم

و بحسن و جمال او چو قطبی بر ذات او عدم است و بود او نابد و دو خیر و کمال در حق او عاریتی است
 و حسن و جمال انعکاسی باین کمال عاریتی و باین جمال انعکاسی خود را خیر و کمال خیال نموده است
 و بنیاد و دراز برین نمودنی بنیاد نهاده و آسای اگر رحمت و تسکینی نفرماید و سابقه که مراد و نماید که
 در حق او انتقایی کمالی است و خیریت و رسلب خیریت خوش گفت معشوق اگر گشت همخانه تا
 ویران تر از اول است ویرانه نماید اگر نسبت خیر و کمال بخود نماید خائن بود و دعوی همسری باصل
 پیدا کند الا ان یوجد بعد العدم و یولد بالولادة الثانية فحينئذ لا تحل عطایا للملک الا مطایا ه الله تعالی
 اشغال با صحرانرا ایمانی باین معانی دهد و بطغیل امثال شمشادها از ان شرب از مشرب بخشاد
 بالنبی و آله الامجاد علیهم وعلیهم الصلوات و التسلیات و التحیات و البسکات

مکتوب بستان هشتم شیخ محمد علیم جلال آبادی و شرح احوال
 وی و احوال یاران وی که در عریضه وی مندرج بود

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی تعقیفه شریقه اخوی اغری شیخ محمد علیم رسیده خوش
 ساخت نوشته بودند که دفع خطر قلبی بنوعی شده است که بتکلف هم خطر و نیکو روح و ما
 این معامله معبر بقضای قلبی است و کمال اول است و شرط کمالات و دیگر است و نیز نوشته بودند
 که اختیار و رضای خود را در اختیار و رضای او سبحانه کم می یابد این دید هم از شعب فناست
 چون این معامله بانجام رسد چنانچه هیچ مرادی در ساحت سینۀ نازد و ارادت نیز در رنگ
 مرادات رخت بصحرای عدم کشد بعد از ان از فنا به بقا آید این زمان او را صاحب ارادت
 میکنند و از نزد خود ارادت عطا میفرمایند نوشته بودند که عنایت و کرم حق عز اسمہ بسیار
 مشاهده میشود پیش ازین چندگاه ذات خود را منظر ذات او تعالی میدانست و صفات خود را
 منظر صفات او سبحانه الحال معلوم میشود که من هیچ نیست و همه از دست الی آخره این معامله و سببه
 بقا است لیکن اینچو پیشتر سید انستند مشابیهت بقا و تو سین داشته الحال معلوم می نماید هدایتی

با او ادنی دارد حق سبحانه از حقیقت او ادنی نصیب از زانی فرماید چه آنچه نوشته اند بطریق اندر
 ظاهر میگردد و شکر خداوندی جل شانیه بآرند که با وجود قلت صحبت مورد این نوع واردات گشته
 و در احوال یاران خود نوشته بودند که چندین ذکر قلب و یاد داشت دارند مانا که از یاد داشت
 دوام آگاهی قلب خواسته اند نه یاد داشت که حضرت ایشان مآقده سنا بسبحانه و تعالی
 بسره آنرا در بعضی از مکاتیب خود نوشته اند که مخصوص کمال منتهمان است و آنچه در باب طایار
 نوشته بودند که خطر از قلب او بنوعی مرتفع گشته است که بتکلف هم نمی آید و می گوید که در قلب
 خود مثل ذرات آفتاب می بینم که جوش میزند اکثر اوقات خود را گم می یابم و قلب خود را گاهی
 بنوعی وسیع می یابم که اگر عالم و مافیة را بگنجانند می گنجدالی آخره محمد و مارغ خطره قلبی بانیطریق
 بی ظهور انوار اسمائی و صفاتی نیست تا نیایی نهی مشاهده مثل ذرات آفتاب ازین راه
 و وسیع یافتن قلب نیز از آن است چه این عالم را در جنب آن انوار چه اعتقاد است این دیدار
 بمنتهی خلوت و وسعت استعداد آن یا خبر میدهند العلم عند الله سبحانه اگر این یا چند گاه درین نوع
 بگذرانند و سر سر سندان ظاهر را نباشد دیگر پیش ازین فخر و کتابت ملاحظه علی نوشته بود که عدد یکه بآن
 مانون بودید و چندان عدد را اذن است الحال نوشته میشود که چهار چندان عدد را طریقه بگویند والسلام

مکتوب بیست و نهم میرزا عبید الشریک و جماعه که مذہب
 صوفیه علیہ را ترک تعرض دانسته اند و باسقاط عمل
 و مقاصد دیگر قائل گشته باز که احادیث که در فرضیت هر معر
 و نبی منکر و ار شده است و ذکر احادیث فضائل جهاد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين محمد وآله واصحابه اجمعين

مخدوم اور اہل زمانہ زبان زد و شائع شدہ است کہ مشرب صوفیہ علیہ ترک تعرض بہ حال
خلق و بعد نابودن با کسی چون این کلمہ خلاف واقع است و متضمن مفاسد کثیرہ بنیاطر رسید
کہ درین باب چیزی بنویسد و مفاسد آنرا ظاہر سازد و درین تقریب احادیثی کہ تعلق باہم معروف
و نہی منکر و حب فی اللہ و بغض فی اللہ و فضیلت جمادی نبیل اللہ و علوم مرتبہ مجاہدان و درجہ
شہداء دار دایرہ نماید و بعضی نقلها از صوفیہ کرام کہ مناسبتہ باہم مقام دارد و منہی از استقامت
بر جادہ شریعت غرض است و در جماعتی است کہ خود را منتسب باین طائفہ علیہ می سازند و سہ
از بر بقہ شریعت حقہ برآند نیز درج نموده بدوستان ارسال دارد و من اللہ سبحانہ العصمتہ
و التوفیق لکم ما کیسکہ مقتصدانیمعی سخت معلوم نیست کہ از صوفیہ کدام جماعت را میخواہد طریقہ پیران
ماکہ شایخ نقشبند اند خود اتباع سنت است و اجتناب از بدعت چنانچہ از کتب و رسائل شان ظاہر
و ہدیہ است و امر معروف و نہی منکر و بغض فی اللہ و حب فی اللہ از سنن مقررہ مصطفویہ است
بلکہ از واجبات و فرائض دین او علیہ من الصلوٰت افضلہا و من التیات اکملہا پس ترک امر معروف
ترک انی طریقہ علیہ بود حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ میفرمایند کہ طریقہ ماعرودہ و ثقی است چنانچہ
در ذیل متابعت حضرت رسالت صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم دست زدن است و اقامت دعا
باتحاد صحابہ کرام علیہم الرضوان کردن است درن طریقہ بانکہ عمل فتوح بسیار است و ہر کہ از طریقہ
روی گرداند خطر عظیم دارد اگر مشرب صوفیہ علیہ ترک تعرض بود چہر حضرت خواجہ نقشبند کہ
از رؤسای صوفیہ است و راس انی طریقہ علیہ بہر خود حضرت امیر کلال کہ جای ادب بود
واقع بودند بعد تعرض در باب ذکر ہر کہ طریقہ حضرت امیر بود امر معروف کردند و علمای بخارا را
جمع نمودہ پیش ایشان بردند و ایشان از راہ حسن نشہ و مسلمانی و کمال حقانیت گفتہ حضرت خواجہ را
قبول کردند و ذکر ہر را در گذاشتند چنانچہ منقول است و طریقہ سلف و صوفیہ و شایخ مستقیم نیز
ہمین بود صوفیہ کرام کہ اینچہ وفاتہ در سلوک و ریاضت و عظمت نوشتہ اند و مملکت و منجیات
قرار دادہ امر معروف و نہی منکر است یا چیز دیگر و تعرض است یا ترک تعرض حضرت خواجہ معین الدین

از پیر خود نقل میکنند که فرمود راه دوستی تاریک و تاریکست بیاید که با خلق نصیحت کنی
و بتیرسانی شیخ محی الدین ابن العربی قدس سره که پیشوای اهل وحدت و جدت چو اصولیه وقت
خود را که طریق سماع و رقاصی داشتند مانع آمد و دلالت برک آن نمود و بعضی از آنها بکفنه شیخ بالکاف
و طریقه خود را گذاشتند و بعضی باز گفتند لیکن اعتراف بقصص و قصور خود که در چنانچه شیخ در بعض
از رسائل خود نوشته است غوث صمدانی شیخ عبد القادر جیلانی در بعضی از رسائل خود باب بزرگ
در امر معروف و نهی منکر آورده است و دقائق آنرا بیان فرموده و احتیاطا داران امر خطیر رعایت
نموده در هر جا جماعی آمد و فاذنبت انه لا یجب علیه الا نکارای النبی عن المنکر عند عدم القدرة فقل بکونه
انکاره اذا غلب علی ظنه ان خوف علی نفسه فغندنا یجوز ذلک و هو الافضل اذا کان من اهل الغزیه
و الصبر فهو کما یجاء فی سبیل امر تعالی مع الکفار و قد قال الله تعالی فی قصه لقمان علیه السلام و ا
بال معروف و دانته عن المنکر و اصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور و لا یسا اذا کان عند السلطان
جائز و الاظهار الایمان عن ظهور کلمه الکفر لان الفقهاء اتفقوا علی ذلک و اما اختلاف بیننا و بینهم فی غیر
هذه الموضعین انما یفید ان ذلک مشرب ایشان که پیشوای اهل ولایت و مقتدای صوفیه بودند و ذلک
تعرض بودی این سبالت و در امر معروف کی کردندی و تیر حضرت شیخ فرموده الذی یومر به و ینکر
علی ضررین فکلما وافق الکتاب و السنة العقل فهو معروف و کما خالف ذلک فهو منکر ثم ذلک
یتقسم قسمین احدیها ظاهر یعرفه العوام و ان خواص و هو کوجوب الصلوة الخمس و صوم شهر رمضان
و الزکوة و الحج و غیر ذلک و من المنکر کتحريم الزنا و شرب الخمر و السرقة و قطع الطريق و الربوا و الغصب
و غیر ذلک و هذا القسم یجب انکاره علی العوام کما یجب علی الخواص من العلماء و القسم الثانی ما لا یعرفه
الا خواص مثل اعتقاد ما یکوثر علی الباری و ما لا یکوثر علیه فذا المختص بالعلماء انکاره فان اخبر واحد
من العلماء احد من العوام جائزه ذلک و وجب علی العامی انکاره عند القدرة تفصیل عیاض که آن
اکابر صوفیه است فرموده من احب صاحب بدعه احبط الله عمله و اخرجه من نور الایمان من قلبه
و اذا علم عز وجل من رجل انه مبغض لصاحب بدعه رجوت الله ان یغفر له و ان قل عمله و اذا

رأيت بمدهاني الطريق فخذ طريقا آخر وقال فضيل سمعت سفیان بن عیینة رضي الله عنه
 يقول من تبع جنازة مبتدع لم يزل في سخط الله عز وجل حتى يرج وقد لعن النبي صلى الله تعالى
 عليه وآله وسلم فقال صلى الله تعالى عليه وآله وسلم من أحدث حدثا أو ادعى محدثا فعليه لعنة الله
 والملائكة والناس أجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل يعني بالصرف الفرقة وبالعدل النافذة
 در حدیث آمده یا عایشه ان الذين فرقوا دينهم وكانوا شيعا هم اصحاب البدرع واصحاب الله هو الذين
 توتروا اناسهم برئى و هم منى برأى عن عمر اگر مشرب صوفیه کرام ترک تعرض بودی چرا یکی از خواست
 صوفیه فرمودی آنروز که در میان صوفیان بمقارنگلزد و آنرا خیر ندانند شیخ الاسلام گفته که نقار
 صوفیان کن مکن ست پس حاصل معنی چنان باشد که روزیکه صوفیان میان خود با هم معروف
 و منی منکر نمایند و ما هست کنند آن خیر نیست نیک تامل نمایند جامعه که بعدم تعرض قائلند عذاب
 و ثواب اخروی و مواعیه شديده که در باب اعمال سوء در قرآن مجید و احادیث صحیحہ وارد
 شده است قبول دارند یا نه اگر قبول دارند پس چنانا مردی را از مملکت عظیمه نه برآند و طریق
 نجات را از عذاب سخت با و نمایند اگر بر سر راه تابینائی چاهی یا ماری بود یا کسی در مملکت دنیاوی
 دیگری افتاده باشد ظاهر آنست که اینجامه او را متنبه خواهند ساخت و راه نجات او را خواهند نمود
 و تعرض حال او خواهند کرد و جزا بر مملکت اخروی که اشد و باقی است متنبه سازند در راه نجات ننمایند
 یقین است که قبول ندارند و معتقد قیامت و حشر و نشر و ما فیہ فیند احادنا الله سبحانه عن اعتقادهم
 السوء اگر ترک تعرض خلق مرضی حق بودی جل و علا چه البعث انبیا علیهم السلام نمودی و شریع
 شرایع فرمودی و دعوت بدین اسلام و بطلان ادیان دیگر در ای اسلام کردی و هر که دعوت
 این بزرگواران قبول نکرد در اجم سابقه بعد ازهای گوناگون گرفتار نموده و هلاک و استیصال
 شان نمودی بایستی خلق را بطور آنها میگذشت و هیچ تعرض نمی نمود و منکر انرا بر تحریمی و عذاب
 هلاک نمی فرمود نیز برین تقدیر جاد را برای چه فرض می ساخت که هم مستغنی از ای قتل مسلمانان
 و هم از ای قتل کفار و انیمه فضیلت و مزیت جهاد را و مجاهدان و شهدای فی سبیل الله را که بنصوص

قطعی ثابت شده است چنانچه بعضی از آن خواهد آمد چون باشد که با حق تعرض مردم نمایند
و ایند امیرسانند و نیز نفس انسانی از مخلوقات حق است سبحانه چرا تجزیه و معادات او امر غرور
و جهاد او را جهاد اکبر فرمود و قرب خود را با این جهاد مربوط ساخت کما در و حد و نفسک فانه ثابت
بمعاداتی او را هم بوضع او باید گذاشت پس معلوم شد که اینها اعدا الله اند و حق سبحانه میخواهد
که انتقام از اعدای خود بگیرد و الله عزیز و انتقام از کمال رحمت انبیا را با لاهل و اولیاء را
به تبعیت بدعوت فرستاد و اعلام عذاب و ثواب بر زبان آنها فرمود و حجت را بر مخالفان
درست ساخت و زبان عذرشان بند نمود و لهذا یقول للناس علی الله حجة بعد الرسل چشم پوشی
و خواب خرگوشی باین کار خانه عظیم القدر مرفع نمی شود و هیچکس آنرا دفع نمیتواند کرد ان عذاب
ربک لواقع ماله من دافع اگر میخواست همه را براه راست هدایت مینمود و ویدار السلام میفرستاد
و لو شاء لهدکم اجمعین لیکن ارادت ازل چنین خواست و حکمت لم یزلی همچنین اقتضا نمود و لکن
حق القول منی لآلئان جنم من ائمته و الناس اعمین بولای حقیقه جل شانزه جای پیش نسبت
که چرا چنین کرد و چنان نکرد لایسأل عما یفعل و هم سائلون که از هر آنکه از بسم او
کشاید زبان جز به تسلیم او و قال الله تعالی قل بیده سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انما من
اتبعتی پس متابعان او علیه و علی آله الصلوٰة و السلام با او در دعوت و امر معروف شرکاء
و هر که تارک امر معروف است تلج نیست المضاف باید داد اگر فساق و کفار مغضوب و اعدا
حق جل و علا بودند می بغض فی الله اند و اجبات دین نیامدی و از افضل مقررات و تکمل ایما
نگشتی و سبب حصول ولایت در صفا و قرب خداوندی جل سلطانه نشدی عن عمر بن الجموع انه
سمع النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا یجد العبد صریح الا یان حتی یکب الله تعالی و یغض الله تعالی
فاذا احب الله تبارک و تعالی و بغض الله فقد استحق الولاية الله رواه احمد و عن ابی امامه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من احب الله و بغض الله و اعطى الله شیئ
فقد استكمل الایمان رواه ابو داود و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

افضل الاعمال المحب فی السیر رواہ ابو داؤد وعن معاذ بن جبل انہ سئل النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم عن افضل الایمان قال ان تحب اللہ وتبغض اللہ وتعمل لسانک فی ذکر اللہ قال وماذا یارسول اللہ قال ان تحب للناس ما تحب لنفسک وتکرہ لہم ما تکرہ لنفسک رواہ احمد وہم در حدیث آمدہ تقریر ہوا الی اللہ سبحانہ ببغض اہل المعاصی والقوہم بوجہ مقہورہ والتمسوا رضی اللہ تعالیٰ بسخطہم وتقریر ہوا الی اللہ عزوجل بالتباعد عنہم ابن شاپین والدیلمی عن ابن سعید و فی الکفر الخفی فی خبر ان اللہ تعالیٰ قال لموسیٰ علیہ السلام ہل علمت لی عملاً قط قال اتی صلیت لک وصمت وتصدقت وفکرت فقال اللہ عزوجل اما الصلوۃ فاک و الصدقہ خبیثہ والصدقہ تظل والذکر نور فای علی علمت لی فقال موسیٰ اتی دینی علی العمل الذی ہو لک قال یا موسیٰ ہل والیت لی ولیا وعادیت لی عدو فاعلم موسیٰ انہ احب فی اللہ والبغض فی اللہ ودربا لا از فضیل قدس سرہ نقل درین باب گذشتہ است والحق کہ محبت دوستان محبوب و عداوت دشمنان اواز لوازم محبت است محب صادق و درین دو عمل اختیار ندارد و محتاج بکسب و تعل نیست چنانچہ در اعمال دیگر محتاج است دوستان دوست چه بلا زیان بنظر دمی آیند و دشمنان او چه قسم زشت و بد انیمعی در مجاز ظاہر و ہوید است بہر کہ دعوی دوستی نماید تاہری از دشمنان او نکند مقبول نیست و منافق بیش نمیدانہ شیخ الاسلام گفت کہ من بابوا بحسن شمعون نہ نیکم کہ اوستا دمن حضری را میرنجایند و ہر کہ پیر تر از نجہ دارد و توازوی رنجہ نباشی سگ بہ از تو ہو و قال اللہ تعالیٰ قد کانت لکم اسوۃ حسنہ فی ابراہیم والذین معہ اذ قالوا القوہم انابرہمکم وما تعبدون من دون اللہ کفرنا بکم و بد اینہا نہ بینکم العداوۃ والبغضاء ابراہی تو منوا باللہ وحدہ ونیز فرمود لقد کان لکم فیہم اسوۃ حسنہ لمن کان یرجوا اللہ والیوم الآخر پس ازین کہ یہ معلوم شد کہ طالب حق راجل و علا این تبری و بغض و عداوت ضرور ناگزیر است ونیز فرمودہ تعالیٰ لا تتولوا قوما غضب اللہ علیہم ونیز فرمودہ یا ایہا الذین آمنوا لاتمتدوا عدوی وعدوکم اولیا والی قولہ سبحانہ فقہ ذیل سواء السبیل ازین آیہ

معلوم شده که موالات اعداء الله موجب گمراهی است و راهی بوصول بمطلب ندارد و نیز فرموده تعالی یا ایها
 جاهد الکفار و المنافقین و اعظم علیهم و نیز فرموده سبحانه لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من
 حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم و ابناؤهم و اخوانهم و عشیرتهم الا یمیز فرموده و لو کانوا یؤمنون بالله
 و النبی و ما انزل الله ما اتخذوهم اولیاء مع تولی بی نبوی نیست ممکن بدینجا صادق است نه داعی اگر
 چنانچه رفضه گمان برده اند چه تبری از اعدا باید نه از احباب جمعی که بشرف محبت مشرف اند محبت و مؤدیت
 بایکدیگر موصوف اند شدت و غلظت شان با کفار بوده که ما قال الله تعالی اشد علی الکفار رجاء بینیم اگر گویند
 خلق همه مظاهر و محالی حق از جمل و علاء غیر از نمایندگی کمالات او سبحانه و دنیا چیزی دیگر نیست چنانچه
 مشرب اهل وحدت و جودست پس همه را بچشم محبت باید دید و هیچ کدام بد نباید بود چنانچه
 گفته اند عیس بدی مطلق نباشد در جهان و گویم عداوت و عدم موالات کفار و غلظت و جهاد
 با آنها بخصوص قطعیه ثابت شده که ریب را اصلا دران گنجایش نیست اینها فی انفسهم هر چه باشند
 متابعت نصوص ما را فرض و ناگزیر است ما را نبص کارست نه لبص نجات فردا بسته نبصت
 نه لبص خراب و خیال و کشف و الهامات و در برابر نص نمیتواند شد غایه الامر شخصی که مغلوب است
 باید که خود را بتکلف متابعت نصوص دارد و عمل بنصوص هر چند خلاف مجمل کشف او بود و همواره طی
 و متضرع باشد که حقیقت کار کام و منکشف گردد و چشم بصیرت او کتمل بتربا اقدام انبیا و صحابه
 علیهم السلام بود ع این کار دولت است کنون تا که او دهند با آنکه گویم که جماعه که مشرب و حد
 وجود دارند و جود مراتب اثبات ینمایند و احکام هر مرتبه را از احکام مرتبه دیگر جدا اثبات میکنند
 و احکام کثرت را که بنای شریعت غایب بران است از دست نمیدهند و رفع آنرا الحاد و زند قومی
 ع اگر حفظ مراتب کنی زندیقی پس امر معروف و بد بودن باهل فسق و کفر از احکام کثرت
 در رنگ ساکن احکام شرعیه برداشتن آن الحاد و زند قه بود و هر چند بدی مطلق را نفی میکنند
 لیکن بدی بینی اثبات ینمایند ع بدی نسبت باشد آنها هم بدان و بدی بینی در بد بودن
 و احتراز کردن کافی است اهل وحدت وجود از شتم برهنه میکنند و دیگران را از ان مانع می آیند

و مادر و کزدم را می کشند و مردم را از ان می ترسانند و از مطیعان و معتقدان خود راضی اند
 و از مخالفان و منکران خود ملاحظه و غضب مولوی روم قدس سره که از رؤسای صوفیه
 موصوفه است میفرمایند که منکر این حرف ایندم در نظر به شد مثل سرنگون اندر سق
 و از طعام لذت و آب شیرین و متاع نفیس و آواز خوش و بوی خوش و منزل خوش و صور
 جمیله بیشتر راغب و ملتذ باشند نسبت با خدا و آن و رعایت احوال منتسبان خود و حمایت
 شان نسبت بدیگران بیشتر بینانند و از ممالک خود را کناره میگیرند و جلب شافع و دفع مضار
 مما امكن میکنند و از تدبیر معاش و تربیت فرزندان فارغ نمیند و از مشورت و کنکاش خالی ننند
 و زنان خود را در پرده میدارند و تجویز نمی نمایند که نامحرمی گردشان گردد و دست درازی کنند
 و اطفال خود را از صحبت بد دور میدارند و ظالم و متعدی را بسزا میرسانند و مریضان را از عذاب
 تا ملائیم برهنه میکنند و انهمه رعایت احکام کثرت است یا چیز دیگر پس در امور دنیای دنی رعایت
 این احکام نمودن با وجود اباحت ترک آن و در امور اخروی ترک رعایت این احکام کردن
 با وجود ورود امر آتی جل سلطان باتیان آن و بحیله وحدت وجود و سر از رتبه بندی کشیدن
 عجب انصاف است و از قاعده عقل دور اندیش دور و منشای آن عدم انقیاد و ناگردیدن
 با حکام آتی بل شانه و عدم اعتقاد است بطور نبوت و انکار است از قیامت و از عذاب
 و ثواب آن اعاذنا الله سبحانه و ایا کم عنه اهل وحدت وجود که مستقیم الاحوال از قصص تشریع
 و قلب شان در دین مشهور و ما ثور از محتاج نوشتن نیست حضرت ایشان ما قدسنا الله بسره
 انهمه احتیاط که در وضو و طهارت و نماز و آداب آن داشتند میفرمودند که از عمل والد بزرگوار خود
 اخذ نمودیم از کتب اینقسم عمل بدست آمدن شکل است و والد بزرگوار ایشان که جد این فقیه باشند
 با وجود که مشرب وحدت وجود داشتند و بقصود دانی طاق بودند تشریع ایشان هم بر وجه کمال
 بود چنانچه معروف است که ایشان میفرمودند که این احتیاط را از عمل شیخ خود که در سلسله پیشینه
 بودند شیخ رکن الدین اخذ نموده ام ایشان نیز با وجود مشرب توحید بتشیع کامل موصوف بودند

حضرت شیخ این احتیاط را از عمل شیخ و والد خود شیخ عبد القدوس گرفته بودند و ایشان درجه
 علیا در شرب وحدت وجود داشتند و همواره مغلوب حال میبودند و منع ذلک در تشیع و احتیاط طاهری
 نیز فرد کامل بودند حضرت خواجه احرار که چراغ نقشبندی اند با وجود که مایل بمشرب توحید بودند
 در تشیع و ترویج شریعت قدم راسخ داشتند میفرمودند که اگر من شیخی کنم هیچ کس ابا را می شیخی نماند
 لیکن مرا برای ترویج دین آورده اند نه برای شیخی شیخ محی الدین بن العربی قدس سره در علم
 حدیث صاحب اسناد بود و در علم فقه پایه اجتهاد داشت فرموده که بعضی از مشایخ محاسبه
 اعمال بومی و لیلی خود بمقتضای حدیث حاسبوا قبل ان تحاسبوا اختیار کرده اند من در محاسبه
 از ایشان افزودم و محاسبه خطرات نیز با محاسبه اعمال قرین کردم سلطان العارفين سيد
 الطائفة گویا بانی این مشرب بودند سر تا پا بمشروع آراسته بودند می آرند که چون بایزید نماز میکرد
 قعقه از استخوان سینه وی بیرون می آمدی و مردم میشنیدند از بهیبت حق تعالی و تعظیم
 شریعت فی العوارف عن الجنبه یقول الرجل ذکر المعرفة فقال الرجل اهل المعرفة بالله یصلون
 الی ترک الحركات من باب البر والتقوی الی الله تعالی فقال الجنبه ان هذا قول قوم تکلموا باسقاط
 الاعمال و هذه عندي عظيمة والذي يسرق ويرزني حسن حال امن الذي يقول هذا وان العارفين
 بالله اخذوا الاعمال بالله والیرجعون فیها ولو بقیت الف عام ثم انقص من الاعمال البررة الا ان يحال
 لی دونها وانها لا کد فی معرفتی واقومی لحالی منقول است که منصور حلاج با آنهمه دعوی هر شبانه روز
 هزار رکعت نماز میکرد و آن شب که روز آن کشته شد پانصد رکعت نماز گزارده بود یکی از مکمل
 مشایخ طبقات فرموده غصه البصار کم ولوعن شاة انشی اگر مشرب اهل وحدت وجود ترک
 تعرض و آذر خلق بودی مولانا عبد الرحمن جامی که از مکمل ارباب وحدت وجود و از محققان
 شان بوده چرا در انجمنات در کتاب سلسله الذہب نمودی و دشمنی طویل در نگویش اینها آورده
 عنفوان شنوی را باین عبارت نوشته در نذرست آنانکه بنای مذہب خود در کم آزاری نهادند
 و در ورطه اباحت و اتحاد افتاده اند و شنوی ترک آزار کردن انجمنه بدو نفر کفر است دنیا

شکر آمد به پیش از معروف	شد بکنر عنان او معروف	نفس محنت گزین و راحت جوی
دار پیش در ره اباحت روی	شد یکی پیش او حرام و حلال	می نه اندیشد از نگاه و بال
میشود ترکب گناه را	بی نیت در عقب بلائی را	گاه لافش نه مذهب تجرید
گم گزافد ز مشرب توحید	نیست لاف گزاف آن عارف	نیک و را چونیک انگاری
نمیش جمع فضیله و ذم است	نمیش شرب با دوه عنب است	از علامات عقل و دین عاری
نمیش حصر در کم آزاری	نه ز احوال سابقش عبرت	نه ز احوال لاحقش خبرت
نیست خود کند بد رویشان	دوم نه اندازد ارادت ایشان	هر که در ویش از و بود ویزار
کی ز در ویش آید این کردار	نیست در ویشی آنکه زنده است	نیست جمعیت آنکه تفرقه است
اصطلاحات عارفان از بر	گروه و میکند بیان سفر	ویش از سیر کار واقف نه
معرفت بیشمار عارف نه	همچو جز متی نماید غنم نه	لیک چون بشکنی نیابی منزل
کرد و هم خیال ناپاکان	سندرج در عبارت پاکان	لفظ پاک معنیش کرکین
نافه چین و نافه سرگین	نافه نکشاد مشک افشان	در کشاید جهان بگند آید

و فی العوارف سل سبیل عن رجل یقول انما کالباب لا اذا تحرك الا اذا حرکت قال هذا لایقوله الا احد
الربانین اما صدیق و اما زندق لان الصدیق یقول هذا القول اشاره الی قوام الاشیاء بالشرع
مع احکام الاصول و رعایة حدود العبودیة و الزندق یقول ذلک احالة الاشیاء علی الله تعالی
و استقطاء عن نفسه و اختلافا من الدین و رسمه عجب کار و بار است جمعی از آنانکه مشرب کم آزاری
و صلح کل اختیار کرده اند چه فرق از کافران و جهودان و جوگیه و برابره و ملاحد و زنادقه و اثنی
و غیر آن نیک اند صلح و صحبتها و انبساطها با یکدیگر دارند طر از متابعان سنت رسول الله صلی الله
علیه و علی آله و سلم که اهل سنت و جماعت اند و فرقه ناجیه اند و در باب آنها وارد شده است الذین
هم علی ما انا علیہ و اصحابی که باینها غلظت و عداوت دارند صلح شان با دیگران است با اینها در مقام
ایضا و از آنند و تخریب آنها می خرابند عجب صلح کل است که با محمدیان که پیشوای شان رحمت عالمیان است

غلظت و عداوت باشد و با غیر محمدیان که محل غلظت است بخصوص قرآنی محبت و نبودت بود علی الکفر
 مله واحده نیک تامل نمایند ترک تعرض خلق اگر محمودی بود ترک امر معروف و نهی منکر از واجبات
 دین متین نمی گشت و حق سبحانه این است را باینان این امر عیسی القدر خیر است نمینموده و قال تعالی
 کفتم خیر امته اخبرت للناس بما مروون بالمعروف و تنهون عن المنکر و جای دیگر نیز باید الامر منون
 بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله و نیز فرموده الله المنون و المؤمنات بعضهم
 اولیاء لبعض یا مروون بالمعروف و ینهون عن المنکر و انبیای علیهم السلام و صحابه و تابعین رستگار
 تابعین و سایر سلف صالحین چه کوششها در ایاتان امر معروف و نهی منکر نموده اند و چه ایات
 در تحصیل این امر کشیده اند با مرعیت اینهمه جد نمودن و اندک نشیدن سفاکت محض است اگر ترک
 تعرض مستحسن بودی چرا انکار قلبی را از منکر شرعی ضعف ایمان فرمودی کما درونی الحدیث الصحیح
 عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه قال من رای منکم منکر ان لم یبده فان لم یستطع فلیسأله فان لم یستطع فلیقلبه
 و ذلک ضعف الايمان رواه مسلم و چرا تا مرک امر معروف را در بلده از بلاد داخل عذاب اهل
 آن بلده ساقطندی و در زیر و زبر آن شهر یک نمودندی کما روی جابر انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم اوحی الله عز وجل الی جبریل علیه السلام ان اقلب مدینة کذا و کذا باهلها فقال یا رب ان
 ینیم عبدک فلان انا لم یعصک طرفه عین قال فقال اقلبا علیه و علیهم فان وجهه لم یتعرنی ساعة قط
 رواه البیهقی اگر گویند که بیه یا ایها الذین آمنوا علیکم الفسک لایضه کم من ضل اذا اهتمتیم و لالت
 تبرک امر معروف و نهی منکر دار و گویم ممنوع است چه معنی است که در کریمه آمده است شامل امر معروف
 و نهی منکر است کما قرره المفسرون یعنی چون شما اعمال صالحه بجا آید امر معروف کنید و نهی منکر بنمایید
 گمراهی دیگران شمارا زیان ندارد و دشان نزول این آیه نیز نموده ایم معنی است که چون مسلمانان اگر کفر
 و عدم انقیاد کفار نگونسار و دلنگ شدند حق تعالی تسلیه مسلمانان باین آیه کریمه فرمود یعنی چون شما
 کار خود را و دلت بر راه راست نمودید از کفر و طغیان ترسانید بعد از آن کفر آنها بشما مضرت نرساند
 و جمعی که این کریمه را بر ظواهر گذشته اند گفته اند که این آیه بایم امر معروف منسوب گشته است

و عن ابی بکر الصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال ایہا الناس انکم تقرؤن بالآیۃ یا ایہا الذین آمنوا
 علیکم انفسکم لا یتضحکم من ضل اذا ہتدیتم وانی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان
 الناس اذا راوہمک افلم یغیر ذہبوشک ان یعمم اللہ بعقابہ رواہ ابن ماجہ و الترمذی و صحیحہ
 روایت ابی داؤد و اذا راوا الظالم فلم یأخذوا علی یدہ او شک ان یعمم اللہ بعقاب و فی اخری لہامن
 قوم یحل فیہم بالمعاصی ثم یقعدون علی ان یغیروا الا یوشک ان یعمم اللہ بعقاب و عن ابی ثعلبہ فی
 قولہ تعالیٰ علیکم انفسکم لا یتضحکم من ضل اذا ہتدیتم فقال اما اللہ لقد سالت عنہا رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم فقال بل یتحدوا بالمعروف و یتناہوا عن المنکر حتی اذا رايت شیا مطاعا و هو اتباعا و دنیا موثرہ
 و اعجاب کل ذمی رأی برائیہ و رايت امر الابدک منہ فعدیک نفسک و دع امر العوام فان دراکم ایام
 الصبر فمن صبر فہن قبض علی الجمر للعالمین اربع خمسين رجلا یعملون مثل علمہ قالوا یا رسول اللہ ارج
 خمسين منہم قال اربع خمسين منکم رواہ الترمذی و ابن ماجہ اگر گویند کہ امر معروف و نہی نہی سبیل اللہ
 طریقہ انبیای کرام است علیہم و علی اتباعہم الصلوٰۃ التسلیمات و طریقہ اولیا ترک تعرض است و عدم
 امر معروف چنانچہ بعضی از اہل این وقت میگویند گویم کہ وجوب فرضیت این امور و فضائل
 اتیان و مواعید ترک آن بخصوص ثابت گشتہ است و فرضیت و وعدہ و وعید نسبت بکافرانام است
 خصوصیت بانشخاص و دن اشخاص ندارد و خاص و عوام و انبیاء و اولیا و راتیان و فرائض
 برابرند ہمہ داخل وعدہ و وعید یا آنکہ گویم حصول نجات و وصول بدرجات کمال مربوط بمتابت
 انبیاست علیہم الصلوٰۃ و البرکات و اولیا ہر چہ یافتہ اند از ولایت و محبت و معرفت و قرب الہی
 جل شانہ ہمہ مبتابت و طفیل انبیاء علیہم السلام یافتہ اند راہ وصول منحصر در اتباع این بزرگواران است
 قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی یحبکم اللہ سوای این ہر راہی کہ هست رو بفضیلت دارد و سبل
 شیاطین است کہ میہمہ فاذا بعد الحق الا الضلال دلیل شافی است بر غیبتی و ان ہذا صراطیست یقیمہا فاتبوہ
 و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ شاہد عادل بران و عن عبد اللہ بن مسعود قال خطبنا رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم خطا ثم قال ہذا سبیل اللہ ثم خط خطا طاعن بمعینہ و عن شمالہ قال ہذا سبیل الشیاطین

منها شیطان یبعثہ و قرآن ہذا صراطی مستقیم فاتبعہ الایہ رواہ احمد والنسائی والداری پس ہر کہ
 بی متابعت انبیاء خواہد کہ در راہ حق در آید جل و علا بکمال نرسد و غیر گمراہی چیزی حاصل نکرده باشد
 و اگر چیزی حاصل نماید استدراج بود کہ نتیجہ آن در آخرت خسران و حرمان است و من یتغیر الاصل
 و ینافل لقیل منہ و ہونی الآخرة من الخاسرین ^۵ محال است سعدی کہ راہ صفا نتوان رفت جز در پی ^۶ مصطفی
 جنید بغدادی قدس سرہ کہ رئیس صوفیہ رسید الطائفہ است میفرماید من لم یحفظ القرآن و لم یکتب
 احدیث لا یقتدی بہ فی شأنہا ہذا فان عملنا ہذا مقید بالکتاب و السنۃ می آرند کہ در روشی از حضرت
 خواجہ عبد الخالق عجدانی قدس سرہ پرسید کہ شیطان را برابر وندگان راہ ہیچ دست باشد خواجہ
 فرمود و نہ ہر روز و نہ کہ ہر حد فنامی نفس نرسیدہ است چون ورختم شود شیطان بروی دست یا
 اما آن روز و نہ کہ بفنامی نفس رسیدہ باشد ویراختم بود غیرت بود ہر کجا غیرت بود شیطان بگریزد
 و انچنین صفت آنکس را مسلم باشد کہ روی بہاہ حق دارد و تعالی و کتاب خدای را غرور جل بدست
 راست گیرد و دست رسول را صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم بدست چپ گیرد و در میان این دو روش
 راہ سلوک کند از حضرت خواجہ احرار منقول است کہ میفرمود کہ اگر تمام احوال و مواجید را با جاوہر
 و حقیقت ما را بعقاد اہل سنت و جماعت بتجلی نسازند جز خرابی ہیچ نمیدانم و اگر تمام خرابیاہ را با جمیع کنند
 و حقیقت ما را بعقاد اہل سنت و جماعت بنوازند ہیچ باک نداریم انصاف باید کرد و ثبوت ختم یافتہ است
 و زمان وحی منقطع شدہ است و دین کامل گشتہ و نعمت تمام شدہ امر و زکیہ ام حجت و بکدام سند
 انچنین دین متین را کس تواند برداشت و بخواب و خیال خود و کلمہ متفقہ انبیاء علیہم الصلوٰت و السلام
 کہ بوحی قطعی و اخبار اتمی مثبت و متیقن گشتہ یکسو ساخت عقل دور اندیش اگر باید نرسد بود
 و بخواب و خیال مغرور نباید شد و از سبل شیاطین دور باید بود و صراط مستقیم سنت سنہ را از دست
 نباید داد و اتباع انبیاء علیہم التحیات البتہ منجی است و شمر برکات و مسوای آن ہمہ خطر و خطرست
 فاحذر کل الخذر راہ نجات قطعی را نگذاشتہ براہ خطر رفتن دور و ام شیاطین لعین افتادن و خود را
 و مبعوض ہلاک سر بردی دادن از عقل بسی مستبعد است و جد و حال و خواب و خیال کہ بر خلاف

پنجمین این برحق بود و کسر اب بقیة کعبه الظمان ما چون کار بخدا افتد جل و علا و گور و قیامت پرتو
اندازد و غیر از متابعت انبیا علیهم البرکات که بومی قطعی ثابت شده است هیچ سوره ندارد و دستگیری
در آن وقت نماینداری اگر احوال و مواجید و کثوف و الهامات باین متابعت جمع شود و نورانی
باشد و چون کمال مان برسد معامله از صورت شریعت بحدیثت آید چنانچه اصحاب کرام
و سلف صالحین و مشایخ مستقیم الاحوال را بود و زقنا الله سبحانه و ایاکم هذه الدرر جنة القصصه بعین
مقرر شد که راه و وصول بدرجات قرب الهی جل شانہ خواه قرب بنوت بود و خواه قرب ولایت و وجهان
انبیا باشند علیهم الصلوٰۃ یا اولیا منحصر در راه شریعت است که پیغمبر خدا علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام
بر آن راه دعوت کرده و مأمور بدان گشته در کرمیة قل هذه سبیل ی اذعنا الی الله علی بصیرة انما من
اتبعنی و کرمیة قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و یزین لکم دلاله دار و سواى این هر راهی که
هست و بفضالت دارد و از مطلوب حقیقی منحرف کل طریقه رد و تشریعتی نمودند که کرمیة دان هذا
صراطی مستقیما الایه و کرمیة فاما بعد الحق الا الضلال و کرمیة و من یتبع غیر الاسلام دنیا الایه و حدیث
خط لنا الحدیث و حدیث کل بدعة ضلالة و احادیث دیگر شایسته نیست و آنچه در عبارت بعضی از انکا
واقع شده است که اسانی که وصل جنات جن جنونی است جل سلطان و در راه است راهیست که بقرب ولایت
تعلق دارد و هدایت است که بقرب بنوت متعلق است و انانی باین تحقیق ندارد چنان هر دو راه داخل
دائرة شریعت غراست و این هر دو قرب منوط بمتابعت انبیا علیهم السلام و البرکات است که بطریق مستقیم
پس کسیکه خواهد که بی اتیان احکام شریعت دبی تبعیت رسل علیهم الصلوٰۃ و التسلیما تیکل ازین دو قرب
برسد و بطلب نرسد و راه کم کند و خائب و خاسر بود و همچنین آنچه مشهور گشت که الطرق الی الله بنرسد
انفاس المخلوقات درست است چه هر ظل را باصل خود شاهراه است و هر مخلوقی را عین ثابته جدا و جدا
نمى نمى هیچ مانع ندارد چه اینهمه را همصدا در حق و اصل شروط باینان احکام شریعت است هر که از
دائرة شریعت جدا برآمده خواهد که یکی ازین طرق در آید و راه ماند و بطلب نرسد بلکه گمراه گردد پس
منشای اینهمه طرق شریعت آمد و باوجود تعدد طرق مانع یک طریق گشت اما طرق گفته با اعتبار شایسته است

و تعدد طرق باعتبار ناشی و دو طریق باعتبار طرق کلیت و طرق بسیار باعتبار طرق جزئی
 فی مباحث الهدایه قال بعضهم الطرق الی الخالق بعدد النفاس المخلوقات و لكن كلما سدرجه و مندرجه
 و مظلویه و منسلکة فی دائرة الشریعة الکبری المجللة بالشریعة المحمدیة العظمی و بطرق بالنسبة الی
 ارکان شجرة الشریعة و اصولها و فروعها و عروقها و اغصانها و اوراقها و ازهارها و ثمراتها و لا یقال
 هی اشیا متساویة و امور متباينة لما لا و الذی بر الشیعة و شق الحجة و راسی الحجة البیضاء و الشریعة
 الحقیقة الکبری الالبیان الضلال و النبی فابعد صراط الحق القوم و سبیل الهدی المستقیم الی سبیل الشیطان
 المبعده الرجم المطرود و الابر العقیم فاذا بعد الحق الا الضلال قال الله تعالی ان هذا صراطی مستقیم فانی
 و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلکم و انکم و انکم بعلکم تقون فی العوارف قوم من المتصوفین سموا
 انفسهم ملائکة و یصلون الیه بالصوفیة لیسبوا الی الصوفیة و ما هم من الصوفیة بشیء بل هم فی غرور و غلط
 یسبون بلبیسة الصوفیة توفیا تارة و دعوی اخرى و ینتجون مناجیل الالباب و یرحمون ان شایئهم
 خلعت الی الله تعالی و هذا عندهم هو انظر بالمراد و الارتسام براسم الشریعة رتبة العوام و العاصمین
 الافهام و انحصارین فی نفسیق الاقتداء و هذا هو عین الاتحاد و الزندقة و الابعاد و کل حقیقة رتبا
 الشریعة فی زندقه و جعل هذا المفسورین ان الشریعة حق العبودیة و حقیقة الیه حقیقة العبودیة
 و من صادر من اهل الحقیقة لیتبع بحقوق العبودیة و صار مطالبا بامور و زیادات لا یطالب بها غیره
 ممن الیصل الی ذلک الا ان یجلب عن عنقه ربة تکلیف و ینجام باطنه الزنج و التحریف آحادیث
 بنوی علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة که در باب امر معروف و نهی منکر و جهاد فی سبیل الله
 و ارشده است ایرادینا یدینک مطالعة فرما یند عن خلیفة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال
 و الذی نفسی بیده لنا من المعروف و لقنن من المنکر و لیسکن الله ان یبیت علیکم عقابا منه
 ثم تدعونه فلا یستجیب لکم و اه الترمذی و حسن عرس بن عمیرة الکندی ان النبی صلی الله تعالی علیه و آله
 و سلم قال اذا عدت کخطیئة فی الارض کان من شهادتک و کرها و فی رواية فانکرها کان غایب عنها من
 غایب عنها و فیها کان کن شهادتک و رواه ابو داود و حسن عرس بن عدی الکندی قال حدثنا علی ابنا

انه سمع جدي يقول سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم يقول ان الله تعالى
 لا يعذب العامة بعمل الخاصة حتى يروا المنكرين نظر انهم فهم قادرون على ان ينكروه فلا ينكرو
 فاذا فعلوا ذلك عذب الله العامة والخاصة رواه في شرح السنة وعن عبد الله بن مسعود قال
 قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم لما وقعت بنو اسرائيل في المعاصي هتتم علماءهم
 فلم ينهوا فاجابهم في مجالسهم آكلهم وشاربهم فمضرب الله قلوب بعضهم بعضا ولعنهم على لسان
 داود وعيسى بن مريم ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون قال فجلس رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله
 وسلم وكان متكيا فقال لا والذي نفسي بيده حتى تلطروهم اطرا رواه الترمذي وابو داود وفي رواية
 قال كلا والله لتأمرن بالمعروف وتنهون عن المنكر ولتأخذن على يدي الظالم لتطارنه على الحق
 اطرا ولنقصرنه على الحق فصلا وليضربن الله قلوب بعضكم على بعض ثم ليعنكم كما لعنهم وهم در حاشا
 آمده است اذا رايت امتي بباب الظالم وان يقول له انك ظالم فقد توبع منهم طلب هب فمن عجز
 انخطاب رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم انه نصيب هتي في آخر الزمان من سخطهم
 شديدا لا يخونه الا رجل عرف دين الله فجا به عليه بلسانه ويده وقلبه فذلك الذي سبقت له الله من
 ورجل عرف دين الله فصدق به ورجل عرف دين الله فكنت عليه فان راى من يعبد
 باخبر احبه وان راى من يعمل باطل الغفلة عليه فذلك نحو على ابطانه كله رواه البيهقي وهم
 در حديث ست ما من بنى بعثة الله في امته قبل الا كان له من امته عوار يوان واعصاب ياخذون
 بسنته ويقبضون بامره ثم انها يخلف من بعدهم خلف يقولون لا يفعلون ولا يفعلون انما اليوم
 فمن جاهد هم بيده فهو مؤمن ومن جاهد هم بلسانه فهو مؤمن ومن جاهد هم بقلبه فهو مؤمن من جاهد
 ذلك من الايمان جته فقول رواه مسلم عن ابن مسعود وهم در حديث ست اذا خفيت الكفلية لا تضهر
 الا صاحبها واذا ظهرت فلم يفرض العامة طمس عن ابن عمر والى مغيرة وهم در حديث ست اذا زام
 الامر لا يستطيعون تغييره فاصبر واحتمل يكون الله الذي يغيره يذهب عن ابي امامة وهم در حديث ست
 حجب عليكم الامر المعروف والنهي عن المنكر المضاف ان يوتي اليكم مثل الذي نيتهم عنه فان خفتهم ذلك

فقد حل لكم السكوت ابو نعیم والدیلمی عن مسودہم در حدیث ست الاخر کم باقوام لیسوا بانبیاء ولا شہداء
یخطبهم یوم القيمة الانبیاء والشہداء یمیناز لهم من اللہ علی منابر من نفع لعل الذین یحییون بآدابہم
الی اللہ و یحییون اللہ الی عبادہ یمیشون فی الارض لضعاف قیل کیف یحییون عباد اللہ الی اللہ
قال یا مرونہم باحب اللہ و ینوہنہم عما یکرہ اللہ فطاعوا عوامہم اجسم سب ابن سعد وقاص فی عجمہ
وابن البجاری عن النس و ہم در حدیث ست اذا طرقت المعاصی فی امتی عظم اللہ لعذاب من عجز عنہ
قیل اما فی الناس یوسکذ الصالحون قال بل یصیبہم ما اصاب للناس ثم یصیرون الی منظرۃ
من اللہ و رضوان حم طرب عن ام سلمہ و ہم در حدیث ست بس القوم قوم یحملون المحرمات
والشہات و بس القوم قوم لا یامرون بالمعروف ولا ینہون عن النکر ابو الشیخ عن ابن مسعود و ہم
در حدیث ست من ارجب صاحب بدعہ ملا اللہ قلبہ انا وایمانا و من اشتہر صاحب بدعہ ہتہ
من لفتح الکبر و من امان صاحب بدعہ دفعہ اللہ عنہ البکنتہ ورجعہ و من لان لہ اذا لقیہ سما قد اتخف
بما انزل علی محمد و ابن جسا کر بن عمر و در روایت آمدہ من اعرض عن صاحب بدعہ بغضالہ ملا اللہ قلبہ
امنا وایمانا و من ائتم صاحب بدعہ اولقیہ بالبشر و مستقبلہ بالیسرہ فقد اتخف بما انزل علی محمد و ہم
در حدیث ست من اتخذ حقاً بلسانہ جری لہ اجرہ حتی یاتی اللہ یوم القيمة فیوفیہ ثوابہ تبوہ حل
عن النس و ہم در حدیث ست من شیء مع مظلوم حتی یثبت لہ حقہ ثبت اللہ تعالی قدریہ یوم نزل
الاقلام ابو الشیخ و ابو نعیم عن ابن عمر و ہم در حدیث ست والذی نفسی سیدہ لہ یوجن من امتی من قومہم
فی صورۃ القروۃ و انما زیر بجاہنتہم فی المعاصی کفہم عن النہی و ہم یطیعون ابو نعیم عن عبد الرحمن
ابن عوف و ہم در حدیث ست یمشون فی آخر الزمان قوم یخفون السلطان فیحکمون بغير حکم اللہ
ولا ینہونہ فلیہم لعنۃ اللہ ابو نعیم والدیلمی عن ابن مسعود و ہم در حدیث ست لا یبغی نفس موئنتہ
ترى من بعض اللہ فلا تنکر علیہ سلطان جابر و امیر جابر خذ عن ابی سعید و ہم در حدیث ست
افضل الاعمال الحب فی اللہ تعالی والبغض فی اللہ تعالی و عن ذرۃ بنت ابی لبابہ قالت قلت
یا رسول اللہ من خیر الناس قال الفتم للرب عزوجل و اوصلہم للرحم و امرہم بالمعروف و انہا ہم

عن ابن مسعود رواه ابو الشيخ والبيهقي واهم در حديث ست لاتزال الا الا الله تنفع من قالها ورواه
عنهم العذاب والنقمة ما لم يستخفوا بحقها قالوا يا رسول الله وما الاستخفاف بها قال ينظر العسل بمحبه
الله فلا ينكر ولا يغير رواه الاصفهاني وعنه ابى ذر قال اوصالى خيلى صلى الله عليه وسلم بمحبه الى الجنة
او دما نى ان لا اخاف فى الله لونه لائم واوصالى ان اقول الحق والحق ان مراد رواه ابن حبان
وعنه ابى هريرة قال كنا نسبح ان الرجل متيلق بالرجل يوم القيمة وهو لا يعرف فيقول له مالك
الى وما بينى وبينك معرفة فيقول كنت ترائنى على الخطا وعلى المنكر ولا تنهانى ذكره رزين
فجسليت جهاد قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم ان فى الجنة مائة درجة
اعدها الله للجهاديين فى سبيل الله ما بين الدرجتين كما بين السماء والارض رواه البخارى واهم در حديث
ش المجاهد فى سبيل الله كمثل الصائم القائم القانت بايات الله لا يفتر من صلوة ولا صيام حتى يرجع الى
فى سبيل الله متفق عليه واهم در حديث ست والذى نفسى بيده لا ان رجلا من المؤمنين الا تطيب به
انفسهم ان تحبوا عني ولا اجدا احلم عليه ما تخافت عن سرية تغزو الى سبيل الله والذى نفسى بيده لو
ان اقتل فى سبيل الله ثم احيى ثم اقتل ثم احيى ثم اقتل متفق عليه واهم در حديث ست
نفذة فى سبيل الله ورواه غيره من الدنيا وما فيها متفق عليه واهم در حديث ست ما غيرت ذرا عيرت
سبيل الله فتمسه النار رواه البخارى واهم در حديث ست لا يجتمع كافر وقائد فى النار ابد رواه سلم
واهم در حديث ست ما من احد يدخل الجنة يجب ان يرجع الى الدنيا ولا ياتى الارض من شئ الا الشهيد
يعنى ان يرجع الى الدنيا فيقتل عشر مرات لما يرى من الكرامة متفق عليه واهم در حديث ست
ويضيق الله تعالى الى رجلين يقتل احدهما الآخر بدخلا ان الجنة يقال هذا فى سبيل الله فيقتل ثم يتوب
على القتال فيشهد متفق عليه واهم در حديث ست من سال الله الشهادة بصدق بلغه الله منازل
الشهداء وان مات على فراشه رواه مسلم واهم در حديث ست من مات ولم يغفر ولم يحدث به نفسه مات
على شعبة من نفاق رواه مسلم ونيز آمده جاو برجل الى النبى صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم فقال
الرجل ليقال للمغرم والرجل ليقال للمكروه والرجل ليقال ليرى مكانه فمن فى سبيل الله قال من قاتل

لیکن کلمۃ اللہ ہی العلماء و فی سبیل المتفق علیہ ہم در حدیث ست کل میت یختم علی علمہ الا الذی مات
 مرابطاً فی سبیل اللہ فانہ یمنی لعلہ الی یوم القيمة و یا من نقض القبر و اہ الترمذی و ابو داؤد و الدارمی
 و ہم در حدیث ست من قاتل فی سبیل اللہ فواق ناقۃ فقد وجبت لہ اکبتہ و من صبح جرحانی سبیل اللہ
 او کلب نکبتہ فانما تجی یوم القيمة کاغیر ما کانت لہ منہا الزعفران و ریکما المسک و من خرج بہ خراج سنی
 سبیل اللہ فان علیہ طایع الشہداء و رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ہم در حدیث ست البلیح المنا
 من کلمی من خشیۃ اللہ حتی یعود اللبن فی الضرع و لا یجتمع علی عبد غبار فی سبیل اللہ و دخان جہنم
 رواہ الترمذی و زاد النسائی فی اخری فی تخرمی سلم ابداء فی اخری لہ فی جوف عبد ابداء و لا یجتمع الشح
 و الا یمان فی قلب عبد ابداء و ہم در حدیث ست عینان لا تمسہا النار عین کبت من خشیۃ اللہ و عین تبت
 فی سبیل اللہ رواہ الترمذی و ہم در حدیث ست رباط یوم فی سبیل اللہ خیر من الف یوم فیا سواہ من اللیل
 رواہ الترمذی و النسائی و ہم در حدیث ست ان البنی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم سئل ای الاعمال
 افضل قال طول القيام قیل فای الصدقة افضل قال جباہ المقل قیل فای الحجۃ افضل قال من حجبہ
 ما حرم اللہ علیہ قیل فای الجہاد افضل قال من جاہہ المشرکین بار و لنفسہ قیل فای القتل اشرف قال
 من اہرب و منہ و عقر جرادہ رواہ ابو داؤد و ہم در حدیث ست لاشہید عند اللہ ستہ خصال الغیر
 فی اول دفعۃ و یرمی مقعده من الخبثہ و یجاری من عذاب القبر و یأمن من النزع الا کبر و یضع علی راسہ
 تاج الوقار الباقیۃ منہا خیر من الدنیا و ما فیہا و یرزق ثقتین و سبعین زوجۃ من الحور العین و یشفع فی
 سبعین من اقربائہ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و ہم در حدیث ست من لقی اللہ بنہ اشر من جہا و لقی اللہ
 و فیہ تلک رواہ الترمذی و ابن ماجہ و ہم در حدیث ست الشہید لا یجد الم القتل الا کما یجد احدکم الم القدر
 رواہ الترمذی و النسائی و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب و ہم در حدیث ست یسبح
 احب الی اللہ من قطرتین و اشرین قطرة و موع من خشیۃ اللہ و قطرة دم فی سبیل اللہ و اما الاثران
 فاشرف فی سبیل اللہ و اشر فی فریضۃ من فرائض اللہ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن غریب و من
 ابی امامۃ قال فرجنا عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی سیرۃ فمر رجل بخار فیہ شیء من ما و یقل

محمدتہ نفسہ بان یقیم فیہ وتخیل من الدنیافا تاذن رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم فی ذلک
 فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انی لم البعث بالیہودیتہ ولا بالنصرانیتہ ولكنی بعثت بالحنیفۃ المسمیة
 والذی نفس محمد بیدہ لغدوۃ اور فوۃ فی سبیل اللہ خیر من الدنیاء ما فیہا ولما قام احدکم فی الصف
 خیر من صلاتہ ستین سنتہ رواہ احمد وہم در حدیث ست المؤمنون فی الدنیا علی ثلثہ اجزاء الذین آمنوا
 باللہ ورسولہ ثم لم یرتابوا و جاہدوا بما موالہم و انفسہم فی سبیل اللہ والذی یا منہ الناس علی اموالہم
 و انفسہم ثم الذی اذا اشرف علی طبع ترکہ لہ عزوجل رواہ احمد وہم در حدیث ست من ارسل نفقۃ
 فی سبیل اللہ و اقام فی بیتہ فلہ بكل درہم سبعمائۃ و درہم من غزائہ فی سبیل اللہ و انفق فی وجہ
 ذلک فلہ بكل درہم سبعمائۃ الف و درہم ثم لایزہ الا یتہ و اللہ یضاعف لمن یشاء رواہ ابن ماجہ و عن
 فضالۃ بن عبید قال سمعت عمر بن الخطاب یقول سمعت رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
 یقول الشہداء اربعۃ رجل مومن حبید الایمان لقی اللہ و صدق اللہ حتی قتل فذلک الذی یرفع المنا
 الیہ اعیینہم یوم القیمۃ کذا و رفع راسہ حتی سقطت قلنسوتہ فاوری قلنسوتہ عمر اراد ام قلنسوتہ الیہ
 صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم قال و رجل مومن حبید الایمان لقی اللہ و کانہا ضرب جلدہ بشوک طلح
 من الجنب اتاہ سہم غرب فقتلہ فمونی الدرجۃ الثانیۃ و رجل مومن خلط عملا صالحا و آخر سیتا لقی اللہ
 فصدق اللہ حتی قتل فذلک فی الدرجۃ الثالثۃ و رجل مومن اشرف علی نفسہ لقی اللہ و صدق اللہ حتی
 قتل فذلک فی الدرجۃ الرابعۃ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن غریب وہم در حدیث ست القتلی ثلثہ
 مومن جاہد بنفسہ و مالہ فی سبیل اللہ فاذا لقی اللہ و قاتل حتی یقتل قال البیہقی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
 فیہ فذلک الشہید الممتحن فی خیمۃ اللہ تحت عرشہ لا یفضلہ النبیین الا بدرجۃ النبوة و مومن خلط عملا صالحا
 و آخر سیتا جاہد بنفسہ و مالہ فی سبیل اللہ فاذا لقی اللہ و قاتل حتی یقتل قال البیہقی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ
 وسلم فیہ مصممۃ محت ذنوبہ و خطایاہ ان اسیف محمل الخطایا و ادخل من امی ابواب الجنۃ شایئنا فی
 جاہد بنفسہ و مالہ فاذا لقی اللہ و قاتل حتی یقتل فذلک فی النار ان اسیف لا یجو النفاق رواہ الدارق
 و عن ابن عیینہ قال خرج رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم فی جنازۃ رجل فلما وضع قال

عمر بن الخطاب لا تصل عليه يا رسول الله فانه رجل فاجروا فالتقت رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم
الى الناس قال بل رآه احدكم على عمل الاسلام فقال رجل نعم يا رسول الله حرس ليلة في سبيل الله صلى
عليه رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم حتى عليه التراب وقال اصحابك ليطنون من اهل النار
واما شهدائكم من اهل الجنة وقال يا عمر انك لا تسأل من اعمال الناس ولكن تسأل عن الفطرة
رواه البيهقي في شعب الايمان وهم در حديث مست و عدد الله ثلثة الغازي والحاج والمعتمر واه الفسائي
وهم در حديث مست حرس ليلة في سبيل الله افضل من صيام رجل وقيامه في اهل الف سنة السنة
للثانية يوم واليوم كالف سنة رواه ابن ماجه وهم در حديث مست غزوة في البحر مثل عشر غزوات في البر
والذي للمدينة كما فتشوا في دمه في سبيل الله وهم در حديث مست شهيد البحر مثل شهيد البر وما بين الجنين
سقاطع الدنيا في طاعة الله ان الله وكل ملك الموت ليقبض الارواح الا شهيد البحر فانه يتولى قبض ارواحهم
يعرف شهيد البر الذي لولب كلها الا الذين والشهيد البحر الذي لولب والذين رواه ابن ماجه وعن ابي امامة
قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فقال اريد ان اكون رجلا غزاهتمس الاجر والذكر
ما له فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم لا تشي له فاعاد ثلاث مرات يقول له رسول الله
صلى الله تعالى عليه وآله وسلم لا تشي له ثم قال ان الله لا يقبل من العمل الا ما كان خالصا وابتغى به وجهه
رواه ابو داود والفسائي وهم در حديث مست ان صلوة المرابط تعدل خمسمائة صلوة ونفقة الدينار
والدرهم منه افضل من سبعمائة دينار نفقه في غيره رواه البيهقي وروى ابو الشيخ وغيره من حديث
النس ان الصلوة بارض الرباط بالف الف صلوة وفيه نكارة وهم در حديث مست ثلثة لا ترى لهم نعم
النارين حرس في سبيل الله وعين كبت من خشية الله وعين كفت عن محارم الله رواه الطبراني
وهم در حديث مست الا انكم ليلة افضل من ليلة القدر حارس حرس في ارض خوف لعل ان لا ينج
الى اهل رواه الحاكم وقال صحيح على شرط البخاري وهم در حديث مست كل عين باكية يوم القيمة الا عين
غضت عن محارم الله وعين سهرت في سبيل الله وعين خرج منها مثل راس الزباب من خشية الله
رواه الاصفهاني وهم در حديث مست من اعان مجاهدا في سبيل الله او غار في غيبته او مكاتبها

فی رقبۃ اظلمہ اسد فی ظلمہ یوم لاطل الاظلمہ رواہ احمد والبیہقی و ہم در حدیث ست من اظلم اس
 غا تر اظلمہ اسد یوم القیمۃ ومن جہنما زیا فی سبیل اللہ فلا مثل اجرہ ومن بنی شکر سجد ابد کر فیہ ہم
 بنی اللہ لہ بیتا فی الجنۃ رواہ ابن حبان فی صحیحہ والبیہقی و ہم در حدیث ست من جہنم من سجد فی
 سبیل اللہ یا ما یا اسد و تصدق بوجہ فہ ان شعبہ و رید و روثہ و لولہ فی نیرانہ یوم القیمۃ یعنی
 حسنات رواہ البخاری وغیرہ ہم در حدیث ست طوی لمن اکثر فی الجہاد فی سبیل اللہ من ذکر اللہ
 فان لہ لکلمۃ سبعین الف حسنۃ کل حسنۃ منها عشرۃ اضعاف مع الذی عند اللہ من المیزان الحدیث
 رواہ الطبرانی و ہم در حدیث ست صلوة فی مسجدی تعدل بمسجدا الف صلوة و صلوة فی المسجد الحرام
 تعدل بمائۃ الف صلوة و الصلوة بارض الریاض بالغی الف صلوة الحدیث رواہ ابوشیخ ابن حبان
 و ہم در حدیث ست من رمی ریتہ فی سبیل اللہ قصر اولیج کان لہ مثل اجر اربعۃ اناس من بنی امیہ
 اعتقہم رواہ ابن الزبیر و ہم در حدیث ست مقام الرجل فی الصف فی سبیل اللہ افضل عند اللہ من
 عبادة الرجل ستین سنتہ رواہ الحاکم وقال صحیح علی شرط البخاری و ہم در حدیث ست ساعتان
 لا ترد علی داع و عودتہ حین تقام الصلوة و فی الصف فی سبیل اللہ رواہ ابن حبان و ہم در حدیث
 قال رجل یا رسول اللہ انی اتف الموقوف اری و جہا اللہ و اری ان یری سوطی فلم یر و علیہ رسول اللہ
 صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم حتی تزلمت فمن کان یرجو لقاء ربہ فلیعل عظاما لہ ولا یشرک لعیادۃ ربہ
 احدا رواہ الحاکم وقال صحیح علی شرط الشیخین و ہم در حدیث ست ان اول الناس لقیض علیہ یوم القیمۃ
 رجل یشہد فاتی بہ فعرۃ نعمۃ فعرۃ نعمۃ قال فاعلمت فیہا قال قاتلت فیک حتی یشہد قال کذبت
 و لکن قاتلت لان یقال ہو جری فقد قیل ثم امر بہ فتجب علی وجہہ حتی التقی فی النار الحدیث رواہ
 مسلم واللفظ للہ والنسائی والترندی وابن خزمیہ فی صحیحہ و ہم در حدیث ست من فاتہ الفز و می فلیغنی فیہ
 رواہ الطبرانی و ہم در حدیث ست الشہداء ثلثۃ رجل خرج بنفسہ ماہ فی سبیل اللہ لا یرید ان یقاتل لا یقتل
 یکثر واد المسلمین فان مات او قتل غفرت لہ ذنوبہ کلہا و اجیر من عذاب القبر و یؤمن من الفز و یرتدج
 من نحو العین و حلت علیہ حلۃ الکرامۃ و یوضع علی راسہ تاج الوقار و الخلد و الثانی خرج بنفسہ و مال

حول عرشه فانا هم ملائكة من المشرق نجيب من يا قوت از منتهای الابيض رجال الذهب غشيتهم السند
والاستبرق ونارهما اللين من الحبر خطاها البصار الرجال ليرون في الجنة على خيول يقولون عند
طول التنزي انطلقوا بنا فنظركم يقضي السد من خلقه ليضحك السد اليهم واذا ضحك السد الى عبد من
موطن فلا حساب عليه رواه ابن ابى الدنيا وهم در حديث ست ما ترك قوم ابهام والاعظم الله
بالعذاب رواه الطبراني باسناد حسن وهم در حديث ست ثالثة ليضحك السد اليهم الرجل اذا قام
بالليل يصلي والقوم اذا صفوا في الصلوة والقوم اذا صفوا في قتال العدو وهم در حديث ست
ابهام وواجب عليكم مع كل امير باراكان او فاجرا وان هو عمل الكبار عن ابى هريرة وهم در حديث
الجنة تحت ظلال السيوف عن ابى موسى وهم در حديث ست من راح روضة في سبيل الله كان له
مثلا ما اصابه من العنبار مسكا يوم القيمة الضياء عن انس وهم در حديث ست من سل سيفه في سبيل
فقد بارح السدان مردويه عن ابى هريرة وهم در حديث ست من صوم راسه في سبيل الله
فاحسب غفر له ما كان قبل ذلك من ذنب طب عن ابن عمر وهم در حديث ست من فدى اسير
من ايدى العدو فانا ذلك عن ابن عباس وهم در حديث ست ساعات في سبيل الله خير
من خمسين صتجة عن ابن عمر وهم در حديث ست السيوف مفتاح الجنة ابو بكر وابن عساكر عن زيد
كفى بالسيف شاة عن سلمة بن المحيق السيوف اودية المجاهدين فرعن ابى ايوب المحاصيل في ايامه
عن زيد بن ثابت وهم در حديث ست الا خبركم بخير الناس منزلة رجل اخذ بعنان فرسه سبيل الله
حتى يقتل او يموت الا خبركم بالذي يلبسه رجل معتزل في شعب يقيم الصلوة ويؤتي الزكاة ويشهد
ان لا اله الا الله عن ابى هريرة وهم در حديث ست الاسلام ثلثة آيات سفلى وعليا وغرفة
فاما السفلى فالاسلام دخل فيها عامة المسلمين فلا يزال احد منهم الا تاك اناسلم واما العليا فتفاضل
اعمالهم بعض المسلمين افضل من بعض واما الغرفة العليا فابهام في سبيل الله لا اله الا افضلهم طب
عن فضالة بن عبيد وهم در حديث ست من مرض يوما في سبيل الله او بعض يوم او ساة غفرت
ذنبه وكتب له من الاجر عدد عشق مائة الف رقبة قيمة كل رقبة مائة الف ابن زنجويه عن رجل من

اهل الجهاد مسلما و هم در حدیث است لم یخف فی سبیل الله الا یسل فیہ لیسف و الا یطعن فیہ یرج و الا یر
 فیہ یسبهم افضل من عبادة سنین سنة لا یغنی الله فیها طرفة عین ابن النجار عن ابن عمر و هم
 در حدیث است لا ینزال الجهاد علوا خضرا اعطرت لهما و انبتت لارض و نیشا نشون من قبل
 المشرق یقولون لاجهاد و لا رباط اولئک هم و قد و النار بل رباط یوم فی سبیل الله خیر من عتق الف
 رقبة و من صدقة اهل الارض جمیعاً ابن عباس کما رصفه عن انس و هم در حدیث است المنفق علی کفیل
 کما یطیه به بالصدقة لا یقبضها و ابوالسواد و انشاعه الله یوم القيمة کزکی المسک ابن سعید
 عن برید ابن عبد الله و هم در حدیث است من مرض یوما فی البحر کان افضل من عتقه الف
 رقبة یجزهم و ینفق علیهم الی یوم القيمة الحدیث تل عن علی

مکتوب سی ام بیاد و افادات و دستگاه میرک شیخ
 در اسرار کریمه ما عند کم ینفد و ما عند الله باق

الله تعالی قات بابرکات را شمول الطاف خویش داشته بجزیات و واردات معنوی هر بلند
 دارد از هر چه میرود سخن و دست خوشتر است قال الله تعالی ما عند کم ینفد و ما عند الله باق
 این کریمه مبارکه جامع مراتب قرب است و حاصل نشئه و سلوک اهل الله عموم کلمه ماکه در آغاز
 کریمه است معنوی است بر جمیع مراتب نفی و تحقق بر موزاین کریمه نام و نشان ماسوا را بر میزد
 و بغضای اتم میرساند که رکن اعظم ولایت است و ما عند الله باق است جمع مراتب اثبات است و رمز ای
 که مترتب بر فناست در رکن دوم ولایت است دارد تفادات در مراتب باعتبار تفادات اتمام
 سالکان است در حصول این دو رکن هر چند درین دو رکن قدم را رخ داشته باشد در کمالات
 ولایت اتم بود هر کس از سالکان بقدر حوصله و استعداد در تکمیل این دو کمال دست و پا میزند
 تا کد ام محاسب دولت باشد که در بحار اسرار این کریمه خواصی نموده بهره نام از جواهر نفیسه این
 دو کمال حاصل نماید و مراتب تقنی را طی نموده از مرتبه علیا نصیبی فرا گیرد و سعادت است از هر چه غیب

آنکہ کن تا کر ازین در حیث اللہ تعالیٰ اشغال و فقر را ایمانی باین معالی داد و شرع ازین مشرب
عطا کنار بایست و آلہ الامجا و علیہ و علیہم الصلوٰۃ و التسلیات و التیجات و البرکات

مکتوب سہمی و یکم سبکی از اہل زمانہ در جواب کتابت او کہ تعرض بحال و رویشان نموده بود

نوشته بودند کہ ہرگز در عمر خود باین خواری زندگی نگرہ است کہ اکنون میکنید و ما
بندہ عاخر کہ بہ بندہ مثل خود تعلق نماید و التبا و لجاج پیش گیرد جای آن دارد کہ ذل و خوار
باشند چو ابد رگاہ غنی مطلق رو دنیا رود و تضرع و التبا نکند کہ سزاوار انیم یعنی اوست و کشائش
مشکلات از دمی آید و بس و وصحت رزق و تنگی آن ہم از دست نہ غیہ بود و ان
یسک اللہ بضر فلا کاشف لہ الا ہودان یروک بخیر فلما و لفضلہ یصیب بہ من یشاء
من عبادہ نوشتہ بودند کہ فقر و درویشی ہمین تنہا ذکر نیست الی آخرہ و خود ما این را یکسوی می بینند
کہ دعوی فقر و درویشی داشته باشند این فقیر خود را بر اہل از معنی فقر و درویشی دور میداند از معنی
گویند از ان ہم زبون ترست و ہر عیب کہ اثبات نمایند از ان ہم معیوب تر نوشتہ بودند کہ کفر
از مسلمانی تعطف و تطفست الی آخرہ ہر مسلمانی باندازہ طاقت خود درین امور کوشش مینماید
لیکن در آنچه مقدور انیکس نیست معذورست و این دور از کار خود را از کار مسلمانی حقیقت آن
بسی دور میداند ہرچی نویسد بر محل مست نوشته بودند صحبت باہل اللہ و ارباب نفیس برای حصول
مطالب دنیا است یا نتیجہ آخرت است بالفعل نقد وقت ادراک فوائد دنیا است و معالہ آخرت
بدست آفریدگار است بقدر اعمال و افعال خود و کسیکہ باہل اللہ فیض برای دنیا صحبت دارد و آخرت
لموظنہ و از برکات شان محروم مطلق است و خدا ان دنیا و آخرت نصیب وقت اوست در رنگ اخست
کہ کسی دنیا را بعلل آخرت طلب نماید غائب و خامس است چنانچہ بقرآن مجیدہ احادیث ثری علی مصدر ہا
الصلوٰۃ والسلام ثابت شدہ است این سخن در رنگ آن سخن است کہ از ابو الفضل یا فیضی نقل میکنم

که میگفتند که دنیا نقد است و آخرت نسیم هیچکس نقد را بنسیم نفروخته است آری معامله آخرت
 با فریدگارست بقدر اعمال لیکن اخلاص در اعمال و حسن قبول آن از صحبت اهل الهدیست عمل
 بی اخلاص در رنگ قالب بی روح است که قابل قبول نیست صحبت اهل الهدیست که مس
 وجود را بکیمیای معرفت در خالص میسازد خلاصی از مکر شیطان و شرارت نفس اماره از صحبت
 این بزرگواران مامول است و وصول بدرجات قرب الهی جل شانّه و معرفت او که مقصود
 از آفرینش انسان است از باطن این اکابر مستول و معامله که در رای اعمال و افعال است
 از خدمت ایشان ما خردست دنیای نجس و خنیس چه باشد که بطمع آن کسی باهل الهدی
 صحبت دارد در رنگ آنست که کسی بیادشاهی بطمع فضل او صحبت دارد اگر چنین بود پس راه
 صوفیه و طریقه ارشادشان و قطع مفاد زو بودی در طلب حق که بزرگان کرده اند همه است
 باشد هیچکس بعمل خود بی فضل بجائے نرسیده است عملیکه وجود عامل در آن میان باشد از حیر
 اعتبار ساقط اند و در غ وجود عامل در صحبت در و نشان است آنچه نوشته اند انکار است از فوائد
 صحبت و از ارشاد باطنی صوفیه علیه بلکه انکار است از اکابر صوفیه که صاحب ارشاد بودند بر عظم شما
 ارادت آوردن باهل الهدی و صحبت داشتن با ایشانان محض برای دنیای دنیست و هر که از
 اکابر در خدمت پیر و مرشد خود بوده مطمح نظر او مطالب دنیاوی بوده و بس لکت مبلغ من العلم معامله
 آخرت با فریدگارست بقدر اعمال و افعال و صحبت اهل الهدی در رنگ صحبت اهل دنیا است بواسطه
 جلب منافع دنیا عاذا بالله سبحانه عن هذا الاعتقاد

مکتوب سی و دوم به یار محمد در آنکه در آنحضرت
 عن سلطانہ دین خالص بے شرکت مطلوب است

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى امثال ما بوالهوسان از گرفتاریهای لا طائل نجات بخشیده و طلب
 و محبت خود بکجبت و بگرداند قال عز من قائل لا اله الا الله الدین الخالص در آنحضرت جل و علا

دین خالص که بی شرکت بود میخواستند و دل سالم از تعلق ماسوا میطلبند از جاد و رب بقلب سلیم
 دلی که مسکن ماسواست در بارگاه کبریا قرار و بنیواست و متی از انوار او تعالی در خانه
 و میخانه گنجند فکر تخلیه سر از اهرام هم است که همان خانه خالی میجوید و در حوصله مایه ازین تمام
 نیست انا عذرت که القلوب در عالم حقیقت انکسار دل سبب سلامتی اوست بر عکس عالم مجاز
 هر چند شکسته تر بود از نمایافت مرادات و از گنجایش ماسوا سالم تر بود برای ظهور انوار کبریا و تسلاطین

مکتوب سی و سوم حاجی محمد افغان در آنکه مدار کار
 بر محبت شیخ کامل و متابعت سنت سنی است

بسم الله الرحمن الرحیم کتابی که برادر اغراض میان حاجی محمد فرستاده بودند رسیده خوشوقت ست
 در یوزده توجبات در باره خود و در باره مسترشان خود نموده بودند گاه گاه توجه کرده می شود و بیشتر
 خواهد کرد و انشاء الله تعالی لیکن بدانند که مدار کار بر رابطه معنوی است که عبارت از محبت و اعتقاد و گردن
 تسلیم است مسترشان را نسبت بر شد خود هر چند این رابطه قوی تر بود از خفیوض و برکات از باطن او
 زیاده تر کند محبت صرف و رابطه معنوی بی توجه در اخفیوض و برکات از باطن قطب کامل کمالی است
 و توجه محض بی محبت و رابطه معنوی کمتر تر است تاخیر توجه با قابلیت محل در کار است آری توجه که با رابطه
 مذکور جمع شود نور علی نور بود مدار بر قوت رابطه است و اتباع سنت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله
 و سلم اگر درین دو امر رسوخ دارد غم نیست آخر او را ضائع نخواهند گذاشت و از کمالات اکابر محرم
 نخواهند ساخت و اگر در یکی ازین دو چیز خلل رفت خطر در خطر است اگر نه از ریاضت نماید و السلام

مکتوب چهارم بحافظ عبد الکریم در فرق میان حیات دنیوی و حیات اخروی

الحمد لله و سلام علی عباده الذین صیطفی حیات که بنشأ دنیوی تعلق دارد و دوزخ میطلبند حسن حرکت
 و حیات که بنشأ برزخ متعلق است غرض حس است بی آنکه با وی حرکتی بود حق سبحانه حکیم مطلق است

موافق هر عمل حیاتی داده است در بر رخ از حس چاره نیست تا تلم و تلمذ صورت بند و حرکت
بیج در کار نیست بخلاف نشاء دنیوی و اخروی که آنها هر دو در کار است فافهم و السلام

مکتوب سی و نهم بحامع العلوم شیخ بدرالدین سلطانپوری

در بیان آنکه در قرب ولایت فنای علم و ارادت در کار است و در قرب نبوت فنای آن
علم و ارادت این اوصاف در کار نیست و حل شبهه که برین تحقیق وارد می شود سبحانک
لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العليم الحکیم مصحح از هر چه می رود سخن دوست خوشتر است
مخدوم و در قرب ولایت کوشش تمام در زوال صفت ارادت از سالک بنماید و فنای ارادت
شرط ولایت میدانند و در قرب نبوت زوال متعلق سومی این صفت مطلوب است این صفت
که فی نفسها از صفات کامله است بحال خودست و زوال آن مطلوب نیست همچنین در قرب
ولایت زوال علم اشیا مطلوب است چه نسیان ماسوا که فناء عبارت از انست شرط
ولایت است و در قرب نبوت زوال گرفتاری باشیای مطلوب است و علم که فی نفسها صفت
کمال است زوال آن مطلوب و ناگزیر است سوال انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیات که بالا صاله
بقرب نبوت تحقق اند قرب ولایت ایشان را نیز همه وقت حاصل است پس باید که زوال صفت
ارادت و علم و نبوت این هر دو صفت ایشان را در یک وقت حاصل بود باعتبار حصول و تشریف
قرب و آن ممکن نه و تنافی لوازم و دلیل تنافی ملزومات است پس این هر دو قرب در یک وقت جمیع
و آن خلاف مقرر و خلاف واقع است در جواب گویم بر تقدیر تسلیم اشراط بقای صفتین در
قرب نبوت که قرب ولایت که بی قرب نبوت مشروط بفنای علم و ارادت است و چون این
قرب با قرب نبوت جمع شود شرطیت و مشروطیت ممنوع است لکما سیج تحقیقه انشاء الله تعالی
با آنکه گویم که ولایت را دو جزو است فنا و بقاء و فنا زوال صفتین است و در بقاء عارفت را
ارادتی از نزد خود عطا میفرمایند و صاحب ارادت میسازند و همچنین در بقاء اگر علوم را از الله عزوجل

گنجائش دارد پس صاحب قرب ولایت در حالت بقای تواند که بقرب نبوت متحقق شود
و جامع قرین باشد این جواب بی فاصله نیست چه این جمع و تحقق در حق کسی است که از راه قرب
ولایت بقرب نبوت عروج کند و قنا و بقای ولایت را حاصل نموده بکمالات مقام نبوت
برسد و این قسم و معول از نوادرست اما شخصی که براه قرب نبوت واصل شده است چنانچه عا
واصلان این دولت بهین راه رسیده اند جمع این دو قرب در حق او اشکال دارد و چه بقا
باین دو صفت مشروط بقنای اینهاست و در راه قرب نبوت قنای این صفتین ثابت نیست تحقیق
این مقام آنست که قنای صفت ارادت در قرب ولایت مقصود اولی و مشروط بالامتنان نیست مقصود اصلی
رفع متعلق سوء ارادت است و چون رفع متعلق سوء ارادت در مقام ولایت بی رفع ارادت صورت
پذیر نیست لاجرم در رفع ارادت و قنای آن سعی نمایند تا رفع متعلق سوء آن شود زیرا که چون اصل
ارادت نبود متعلق آن بیک و بد صورت نداد و ثابت ابدا را اولانم نقش دانگه گفتم که در مقام
ولایت متعلق بسوء رفع ارادت صورت پذیر نیست برای آنست که قرب ولایت قرب ظلی است و اگر قنای
در آن موطن گرفتار نیست بطل و قرب ظل را آنقدر قوت نیست که با وجود صفت ارادت رفع متعلق سوء
آن تواند نمود لاجرم در رفع ارادت که کشش نمایند تا رفع آن بسهولت صورت بندد و در قرب
نبوت قرب اصلی است و گرفتاری است بطل و قرب اصل و گرفتاری آنرا قوتی است که با وجود صفت
ارادت رفع متعلق سوء آن تواند نمود لاجرم در رفع ارادت سعی نمی نمایند چنانچه مقصود از رفع آن
بوده بود چه احسن بوصول میسر است و ارادت فی نفسها صفت کامله است اگر نقص و قبح در آن راه
می یابد از راه متعلق آن می آید چون متعلق سوء آن بر ترفع شد غیر حسن و کمال در آن هیچ مانع و بقای
آن مطلوب گشت همچنین در صفت علم گویم که مقصود اول در قرب ولایت از زوال علم نذوال
گرفتاری است با شیاء چون زوال گرفتاری اشیا درین قرب بی زوال علم اشیا صورت نمی بندد
چه قرب ظلی و گرفتاری ظل را آن قوت نیست که با وجود علم اشیا گرفتاری اشیا را تواند از ازل نمود لاجرم
در زوال علم که کشش می نمایند بنیان اشیا را می خواهند گرفتاری با آنها نماند و در قرب نبوت گرفتاری

باصطلاح است و گرفتاری اصل قوی است آنجایی تواند که محبت و گرفتاری اشتباها با وجود علم اشتبا
زائلی سازد و ناچار در زوال علم کوشش نمی نمایند که صفت کمال است بلکه بقای آن را می خواهند
و آنچه مقصود از زوال علم است درین قرب بمحصل پیوسته است و از جواب دیگر از اصل سوال
گویم که شرطیت زوال صفاتین در ولایت صغری است که ولایت اولیاست و ولایت ظلی است
و ولایت انبیا علیهم الصلوٰت و البرکات ولایت کبری است که ولایت اصلی است و شرطیت
زوال صفاتین درین ولایت به ثبوت نه پیوسته است

مکتوب سی و هشتم شمس الدین خوشیکی در بیان ظاهر اثم و باطن اثم

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک و ذر و اظا هر اثم و باطنه حق سبحانه بنده با را چون بنعم ظاهره
و باطنه بنواخته است چنانچه فرمود و اسبح علیکم نعمه ظاهره و باطنه لاجرم تبرک ظاهر اثم و باطن آن
تکلیف فرمود و تا کفران به نعمت بایان یکی ازین دو اثم نمایند و شکر ظاهر و باطن تبرک انجین بجا آرند
ظاهر اثم می تواند که آن باشد که علمای ظاهر آنرا بیان فرموده اند از ایتان حرام و مکروه و باطن اثم
التفات باطن بود با سواهی حق سبحانه و محبت و گرفتاری با دون الله تعالی و لیکه گرفتار غیرست از و
چه توقع خیرست روحی که اهل با سواست در بارگاه کبریا خوار و منبسط است نزد اهل الله سلامتی دل از
اهم مام است و خلاصی روح از اول مقاصد از جا و بر به قلب سلیم حصول معرفت الله و حصول
بدرجات قرب همه موقوف بر آنادی دل است از محبت و دید و دانش با سوادریک شل و محبت
جمع نشود و در خانه و در میان گنجینه بر آنجا دین خالص می بیند که شکر است را بر تبارک الله تعالی و این را

مکتوب سی و هشتم بعللام محمد افغان در آنکه ذکر
از مقاصد نیست و آنچه دوام ندارد و اعتبار ندارد

بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی بر جاده شریعت عز و منت مصطفی علیه و علی آله الصلوٰت

و البکایات الصلی مستقیم داشته در دارج قرب ترقیات و با مکتوب مغرب رسیده مسرت گردید
نوشته بودند که این داعی را بعضی اوقات رتبه بنامی خویش دست میدهند در انحال گاهی
ذکر قلبی هست و گاهی نه مخدوما ذکر مقصود اولی نیست مطلوب از ان فنانی المذکور است
و چون فنانی المذکور که از مقاصد دست حاصل شد که ذکر نباشد پس در حالت فنا و هنگام
استحلاک دلی شعور نیست اگر ذکر را بنیان بند قصوری ندارد و دستملک اگر با وجود ذکر هم ذکر را
احساس نکند گنجایش دارد و بلکه در بعضی از اقسام فنا و ال ذکر شرط و ناگزیر است مخدوما
از ذکر قلبی اگر حرکت جنبش دل خواسته آید پس دوام آن هیچ در کانه نیست در حالت فنا و نه در حالت
غیر فنا آنچه دوام پذیر و ناگزیر است توجه و حضور قلبی نیست حرکت باشد یا نه دیگر هیچ علامت
فنا نشود تا دانسته شود که کدام قسم فنا دست میدهند فنانی جذبه با فنانی سلوک فنانی جسک
با فنانی لطائف فنانی آنست که دوام پذیر و آنچه دوام ندارد چندان متبر نیست سوای فنانی جذبه و سلوک

مکتوب سی و هشتم بر رفت بیگ در ترغیب
برایتان امور که طالب این راه را ناگزیر است

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله والسلام علی رسول الله و علی آله و سلم
علائق بر رفت حقائق آید و از فضیلت صورت برست معنی گراید عمر چند روزه را که ملک ابدی بان
دست می آید و بهیودگی صرف نماید و دوام اقبال را بجانب قدس حضرت بچون حقیقی جلوت
عظمته اقدسند بهر دست و انهم همه جا با همه کس در همه کار به میدار و خفته چشم دل جانب یاز
شبهایی تار را بر لطائف از کار روشن دارد گرچه و استغفار و سحر را فنیست شارخلص عمر از دست
میرود و موسوم کار با انجام میرسد بکدام عذر کار امر و نه لغو و اندازیم که هر امر و نه از فردای هست
فکر باصل باید کرد و از خلل باصل باید رفت ففروالی الله و دادیم ترانه پنج مقصود نشان
و اگر مانر سیدیم تو شاید برسی و والسلام علیکم

بحسن صباحت می ماند صباحت حسن تفصیلی است که در معرض بیان آید چنانچه در عالم مجاز تعبیر از ان بر شاققت قد و صباحت خد و لطافت چشم و ابرو و امثال آن نمایند و ملاحظت جمی است معنی و آئی است ذوق که از حیطه تعبیر آن بیرون است و ورا می بر شاققت و لطافت مذکور است که تعبیر از ان بآن حسن می نمایند خوش گفت سه آن دارد آن نگار که آفتست هر چه هست به آنرا طلب کنید حریفان که آن گجاست به و این مرکز و محیط یک تعین است که مسمی با شرف و اسبق اجزای او است که مرکز است یعنی حب و تعین ثانی تعین وجود است چه حب است که سبب وجود و ابرو و آگشته است و تعین علمی و دو تعین وجود است و حصه است از حصص آن لیکن اجماع حصص است چنانچه تحقیق آن در جا دیگر ثبت یافته است بر سر اصل سخن رویم که آن صباح افروخته که در آگینه است یوقد افروخته میشود و از دیاد نور آن نموده می آید من شجره مبارکه ز میوته از درخت بابرکت بسیار نفع که درخت زمیون است که در زمین مقدس شام رسته است این شجره مبارکه که گویا کنایه از حقیقت خلعت حضرت ابراهیم است علی بنیاد و علیه الصلوٰۃ والسلام و چون آنحضرت شجره انبیاست و در قرآن مجید در حق او وارد گشته و بابرکتنا علیه و علی اسحاق بنا بران شجره مبارکه که از وی تعبیر بران نموده و مناسب است زمیون با و آفتست که نسبت زمیون زمین شام است و نیز درخت مبارک است چنانچه منقول است که هفتاد و پنج مرتب علیه السلام بروی دعا بابرکت کرده اند که یکی از انها حضرت خلیل است علیه السلام و نیز آورده اند که زمیون اول درختی است که بعد طوفان رسته است و آنحضرت هم اول اولی العزم است که بعد از طوفان بر منصفه ظهور آمده است و چون حقیقت خلعت برتر از طبقات زمین و آسمان است لا شرقیه ولا غربیه آنرا فرموده یکاد زیته ایضی و لو لم تمسسه نام نزدیک است که روغن آن درخت روشنی در بخشش خود اگر نرسیده باشد بوی آتشی یعنی حقیقت خلعت در درخشندگی و هدایت به مشابیه است که بی آنکه آتش محبت از وی اشتعال یابد و دشنامی بخش است و صباحت آن نیز ملاحظت ما بر مطلق است و چون ولایت ابراهیمی با ولایت محمدی علیهما الصلوٰۃ والسلام جمع گردد و نائره محبت از خلعت افروخته شود و صباحت این ولایت با ملاحظت آن می آید و آنرا باید و کمالات محیط در مرکز روی نماید نور علی نور نور نور بر نور افرازد و نور صباحت صباحت نور

که هر که در شریعت است کارش رد و قبول خلق است و چون از اهل طریقت گشت الی آخره بر طبقه
این اراده در کمال سقوط است و قابل استشهاده نه چه همه کس محکوم احکام شرعی است
و هیچ کس ازین بانه بیرون نیست تا اهل طریقت برگردانیک و بدوستی و آشتی پیدا کند
و ترک رد و اعتراض بر خلق اختیار کند حق سبحانه آن رحمت و رافت اظهار تبری و عداوت
بکفار نکو ساز میفرماید و مسلمانان را امر بعبادت و شدت غلظت و قتال با آنها نماید عجب سلطانی
بود که با انقیاس دشمنان خدا غرور جل بر خلاف فرموده او در مقام آشتی بود و دوستی نماید بخدا
و غوی ولایت و قرب الی کند جل سلطانه و ولایت و قرب فرع اسلام است حق سبحانه میفرماید
و من یتولم منکم فانه منعم و یتزیر میفرماید و لو کانوا یؤمنون بالله و البنی و ما نزل الله ما اتخذ و هم
اولیاء باجمله اهل حال در حال خود معذور است و در عمل مقتضای آن حال ماخوذ و لیکن
عبارت آن رساله بر شهود و حال فرود باید آورد فان کلام السکاری کجیل باید دانست
که این حال که رافع تمیز بین القبیح و الحسن بوده در طور ولایت هم نقص است کمال آنست
که از سکر بصحو آید و از جمع بفرق بعد الجمع و از کفر باسلام گراید و السلام علیکم

مکتوب چهارم برغت بیگ در نصیحت

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی **۵** مصلحت دیدن آنست که یاران همه کاره
بگزارند سطره یاری گیرند به شفقت آثارا عمر عزیز گذشت می رود و اجل شمار رسیده
می آید نوعی نمایند که وقت عزیز در پی اصلاح باطن رود و در تعمیر دل که محل نظر و است
جل سلطانه مصروف گردد و در استداد گور و قیامت کوشند شبهای تار را بوظائف
اذکار روشن دارند و گریه و استغفار سحر را مفتنم دانند و در شبان روزی یکد وقت
برای خلوت مقرر باید ساخت که هیچ کس در آن وقت مزاحم نباشد و بکلمه لا اله الا الله
نفی مقاصد و مبادات خود کنند تا هیچ مرادی و مقصودی در سباحت سینه نباشد

از حق سبحانه نماند این کار دولت است کنون تا که او دهند و السلام اولاً و آخراً

مکتوب چهل و یکم

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب برادر گرامی مولانا محمد شریف رسیده خوشوقت ساخت الله تعالی بر جاده شریعت علیہ و سنت سفید استقامت که امت فریاد در محبت و عقیدت شیوخ که وسائل وصول مطلب اعلی اند و دام رسوخ عنایت کند نوشته بودند آنچه باعث آزار خاطر تو شده است از بنده واقع نشده است یاران کابل بجهت بعضی اغراض خبر پارسانیده که آن خاطر ساخته اند محمد و ما هیچ کس از مردم کابل چیزی که موجب آزار خاطر فقیر باشد از شما نپرسانیده است و خاطر فقیر از هیچ وجه از شما آزرده نیست غیر از راه آزر دگی مولانا محمد صدیق که رفع آن برفع آزر دگی مولانا وابسته است بغیر از آن از هیچ رهگذر فقیر را نسبت بشما اگر آن خاطری نیست هر که خلاف آن بشمارسانیده است خلاف واقع است خاطر شریف ازین ممر جمع باشد و استرضای مولانا محمد صدیق شمارا ناگزیر است بهر کیف مشارالیه را از خود راضی سازند تا باطن منم پیران از شما راضی باشد و ابواب فیوض مفتوح بود و السلام اولاً و آخراً

مکتوب چهل و دوم

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی محمد وفا که بنی ناز محبت و مشعل از ذوق بود رسیده خوشوقت ساخت توقع که هم برین منوال احوال را نویسان باشند که سبب توجه غائبانه است از فقر و تنگ نشوند و از شکی معیشت دربار باشند الله یسبغ الرزق لمن یشاء ولیقدر طالبان حق بل و علماً از فعل او بهمانه باید که شاد و خرم باشند بلکه لذت گیرند و آنچه از محبوب حقیقی می آید محبوب است ایلام باشد

یا انعام نعمت بود یا نعمت می تلخت جگر گله داران که هر چند شخوری باشد گوارد
 بهنگام مضائق صوری باید که کشایش و فتوحات معنوی مضاعف باشد که خرابی ظاهر
 سبب طراوت باطن است موجب عذم پرداخت بخسور باطن چون باشد و احوال غریبه که
 پیش ازین رو میداد الحال چاره و ندهد چه بلا شد آشنائی با مولای حقیقی جلت عظمت مگر
 منحصر در وقت و سمت و فراخی است تا زمان تنگدستی از وسعانه قطع نموده آید برخلاف گذشته
 بکلیت بجانب حق آیند جل و علا و بظاهر و باطن متوجه جناب قدس او باشد تعالی و از طلب
 سبوات هرگز نیاسایند چه قسم احوال خوب بیان می کردند افسوس که لطافت استعداد خود را
 بنجاک برابر نمایند و از جوهر نفیسه بخترف ریزه چند قناعت کنند فیا ویلتا علی من اعرض عن
 ذکر الله و یا حسرتا علی من فرط فی جنب الله قلت تمتعات دنیوی به سبب سهولت حساب
 اخروی است پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فرموده ایشان یکم بهما این آدم یکم الموت
 و الموت خیر له من الفتنه و یکم قلة المال و قلة المال قل للحساب تلجها می نیاید و سبب درجات
 آخرت است و تمتعات آن موجب نقصان آن در حدیث است حلوة الدنیا مرة الاخرة و مرة الدنیا
 حلوة الاخرة و هم در حدیث است ان اطول الناس جوعا یوم القيمة اکثرهم شبعانی الدنیا
 و هم در حدیث است ان للدنیا و ما فیها من البلیات حللها حساب و حرامها عذاب و نیز در حدیث
 آمده است ما من عبد یرید ان یرتفع فی الدنیا و یرتفع فی الاخرة الا وضع الله فی الاخرة درجة اکبر
 منها و اطول هم در حدیث است تبالذنب و الفضة قبل فما ذخر قال لسانا ذاکر و قلبا شاکر و از وجه
 تمیز علی الاخرة بماند که هر که بجمع اہم متوجه کار آخرت باشد و بتجاری روحی سیمانه آرد حق تعالی
 از کرم امور دینی و دنیاوی او کفایت فرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است
 من جبل الهموم بما و احدا هم المعاد کفاه الله سائر همومه و من تشعب به الهموم من احوال الدنیا
 لم یبال الله فی احوالها و یتها ملک و هم در حدیث است من اصبح و الدنیا اکبر همه فلیس من الله
 فی شئ و من لم یبق الله فلیس من الله فی شئ و من لم یتیم للمسلمین فلیس منهم طلب اذن خواندن

بعضی آیات بعد نماز بامداد بجهت رفع تنگی معاشش نموده بودند و خود را اگر نیت صام
درین رفع رود و هر چه مانع است بجزوایند

مکتوب چهل و سوم بخواجه عبد الصمد کابلی در ذکر محصلات قرب الی جل شانه

بسم الله حامداً للعظيم ومصلياً على رسول الكريم اما بعد فجازى الامور مشكورة المستول من الله
سبحانه عافيتكم واستقامتكم على جادة الشريعة والعلية وسنة السننية تخليكم عن العوائق وتحليكم بالحقائق
صحيحة شريفة رسیده خوشوقت ساخت از حرارت طلب که اندراج یافته بود و موضوع
انجام میدحق سبحانه از دیاد این حرارت فرماید و نائره آنرا در باطن مشتعل سازد تا از علایق
کوئی پاک و مصفا کند و بحقایق الی جل و علایق متحلی گرداند و از اسباب محصله این دولت
و دام ذکر است و قلت اختلاط با خلائق و قلت حرف و حکایت لایعنی و رسوخ است بر محبت شیوخ و اسلام

مکتوب چهل و چهارم بمحمد صادق و معنی هدایت بصراط مستقیم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين وآله جميعين هدایت کردن
حق سبحانه و تعالی بنده را بصراط مستقیم عبارت از آنست که هر ضیق که در صدر ردی بود و کینه
و هیچ تنگی در سینه وی از هیچ راه نماند و سیر تمام در امتثال او امر و انتهای نواهی حاصل آید
و رضای وی تابع قضا و قدر حق سبحانه تعالی بود و چنین که اگر عالمی بر هم شود یا بمصائب صعب
و آلام سخت ادا را قبل از آنکه از هیچ که در ته در باطن وی ازین امور پیدا نشود و این امور را
عین صواب و انطباق بیند و بطوع و رغبت تمام ازین اشیا راضی گردد بلکه هر بلایی که مصیبتی
که پیش آید آنرا از نعم او سبحانه شمرد و در شکر آن کوشد و القای و سواس خناس که در سینه او
می بود و در آنجا آشیانه داشت بر طرف شود و کلبه او را از آنجا ویران سازد چون عارف کامل
باین کرامت علیا و سعادت غظمی مستعد گردد و متدبیر هدایت الی جل شانه گردد و صراط مستقیم

عاقبت انجام خوانند هر چند ملاقات صورتی نشود اذی نیست لیکن نسبت و انجذاب معنوی بران می آرد که دو کلمه محبت آمیز نوشته آید محمد و ما چون رابطه اخلاص با فقیر بزم رسانده اید نگاهداشت به پاس آن مجراعات طریقه فقر انگیز است اتباع شریعت علیه و منت منید از دست نباید داد و دام اقبال را بجا حضرت یحیی حقیقی بر صفت نیستی غنیمت باید شمرده این کار دولت است کنون اگر آید

مکتوب چهل و هفتم بحقایق آگاه مولانا محمد حنیف در بیان تسلیک طلاب و توضیح مراتب کمال مع المعارف المتعلق بها

بسم الله و الصلوة و السلام التحیات بجناب اخوی اغری میسراند که محلی در بیان طریق تسلیک طلاب و اشارت بکمال الکمال با ندازه فهم قاصد و تحریری آرد اشاعه فرماید لا اله الا الله کلمه توحید جدا گردانیدن لذات است از غیر قدیم لذات و آنرا درجات و مراتب است مرتبه اولی تقوه بکلمه توحید است با تصدیق قلب و این مرتبه عوام مومنین است و زهد و عباد و علما که در حد و قطع منازل سلوک نیستند و در بودی سیرالی اندر نه و آمده اند همه داخل این مرتبه اند مرتبه دوم مخصوص باهل سلوک است که متوجه مراتب و حجب اند و در سیرالی اند و آمده با انجام آن نرسیده اند اینجاء چون یقین کرده اند که وصول بمطلوب بموجب الاله الدین الخالص بی قطع علایق و تخلص از ماعدا میسر نیست و حکم با جعل الله لرجل من قبلین فی جوفه دریک دل محبت حق با غیر حق جل و علا جمع نمی شود و لاجرم مجمع است در پی قطع علایق قلب اند و بر ریاضات یا بجه و جذبات آتی جل سلطانه می خواهند که تعلق علمی و حسی آن از ماسوا گسته گردد و هم با ماعدا این کلمه طیب ساخت باطن ساعت فساحت ازین علایق پاک یسازند و لی ان یبلغ الکتاب اجله

تا بجا روبرو لار و بی راه یکی رسی در سرای الاله الله به مرتبه سوم آنست که نفسیان ماسوانها و از تعلق علمی و حسی ماعدا و اهره و قدیم به از حادث از روی علم و محبت جدا کنند و حضور روح الله سبحانه مملکت دل شود و نبوغی که اگر بتکلف یاد ماسوی نماید یا دشمن نیاید و اگر فرضاً غیر نوع علی نبینا

و علیه الصلوٰۃ والسلام بصاحب این قلب بدهند هرگز غیر مخطوب را و نکرده این حالت معبر
 بطنای قلب است و مربوط است بتامی سیرالیه و نتیجه وصول بافعال و احیی تعالی مرتبه
 چهارم نفی تنقیبات است از وجود و سایر صفات که تابع وجود اند از نفس حاضر بیانش آنست
 که وجود و کمالات تا بعد از آن مخصوص بواجب است تعالی و تقدس اگر در ممکن نبودار است
 از انحضرت مستفاد و مستعار است و آنچه ذاتی او است عدم است که آن بواسطه انکسالات
 نمودی پیدا کرده و از اعدام دیگر متمیز گشته و ممکن باین نمودی بود خود را کامل و سبب تغییر است
 تصور نموده دعوی شرکت و سری پیدا کرده است و بخود اقبال و از اصل اعراض نموده است
 و چون سالک مستعد را بفضل میخواهند که بقرب خویش بنوازند این معرفت او را عطا میفرمایند
 تا اعراض از خود و اقبال باجناب مقدس پیدا می کنند و هم بنکر این کلمه مبارکه که هر ساعت کمالات
 عاریتی را باصل حالت مینماید تا از شرک خفی و دعوی همسری دارد و خائن در امانت نبود و قدیم را
 از حادث بعد از آنکه شرک در کمالات خاصه او نموده بود جدا سازد و خوشش گفت
 و صافی خود بر غم حاسد تلک ترویج چنین متاع کاسد تلک تو معدومی خیالی هستی از تو
 باشد فاسد خیالی فاسد تلک مرتبه خامس حقیقت افراد است و از نفی با متقا آمدن است و از
 طریقت بحقیقت پیوستن و کمالات عاریتی را باصل محق دیدن و خود را که مرآت این کمالات بود معدوم
 یافتن و جمادی جمیس و حرکت دیدن این کمال معبر بطنای نفس است و نتیجه تجلی صفات مرتبه بعد از
 آنست که عدم را که مرآت کمالات بود بعد از محق کمالات باصل بعد مطلق لاحق یافتن کمال زوال
 نفس حاضر و این مرتبه صورت می بندد که نه از وجود حکم و نه از عدم اثر لا متبعی و لا تدر این کمال هر چند
 نهایی تجلی صفات است اما حصول این بر تو تجلی ذات میسر نیست چه تمامی هر مقام بی پر تو مقام فوق
 بآن صورت ندارد باید دانست که در فحاشی نفس اقدام بس متفاوت است تا کلام صاحب دولت بود
 که بحقیقت آن برسد هر چند بسیاری تو هم و نقل انیمینی نمایند و در مراقبه گوهری از بجار آن برست از نه
 بر غلص و در استگنی قلیل را در غلبات شوق و محبت یا بطریق اندراج یا به پرتو پر کمال محل بشیر و خند

اکسی که بکمال این تخلص متحقق گشته است علی قدر الطاقه البشریه مگر قلیلی باشند و تا بحقیقت این تخلص و فنا
 نبسدا از اثبات الوهیت حق نجات کامل نیابد و بتکرار کلام طیبه لا اله الا الله اثبات الوهیت خود نماید که از
 راه اثبات صفت کمال بمورد آمده بود و لواحقان او علی سبیل الذرة و بعض اللطایف و در بعض او
 نحو من الاثبات مالم یغن کلام تخلص ماسامی آرند که غرضی را در باریه عقیده سخت پیش آمد آن عزیز
 فذر کرد که اگر ازین عقیده نجات یابم هرگز حق را جل و علایا و کلمه القصه نجات یافت و بشهر درآمد و سیزده
 و پیر شیخ الاسلام گوید که او در نزد خود صادق بود چه اگر می زیست یا و کردن و ناکردن هر دو ممکن بود
 و نیز شیخ الاسلام گفته که اینجا فذر کرده است هرگز او را یاد نکند جهت تنگ یاد خود گفته زیرا که ذکر انیس
 هیچگونه لیاقت آنجناب قدس ندارد و یعود ذکره الیه حضرت شیخ محی الدین بن العربی قدس سره
 در بیان کرمیه دان من شئی الا سبج بحمد میفرماید که می تواند که ضمیر بحمده راجع بشئی بود یعنی نیست
 هیچ چیزی مگر آنکه تسبیح میکند بخود چه تسبیح او عاید دست دشانیان مرتبه تقدس و تنزه نیست بلکه
 چون اشخاص عالم ظلال اسما و صفات اند هر اسم را خداوند جل و علا که چندین ظلال در میان است
 که نسبت باین شخص رسیده است پس در هنگام ترقی فنا و بقا بظلی از ظلال اسم که مبدعین مالک است
 خواهد بمصوب پیوست و منتسبات را باین اسم که ظلی است از ظلال حوالث نموده و باوصاف آن اسم
 متحقق خواهد گردید چه هر اسم جامع اسما و صفات است بعد از تحقق بآن اسم چون متوجه فوق گرد و بظلال
 فوقانی که اصل این اسم است در رنگ آن اسم متحقق خواهد گشت و این اسم تحتانی را گذاشته باین اسم فوقانی
 که اصل او است خواهد پیوست و همچنین از اصل ثانی باصل ثالث و از اصل ثالث براربع و از اصل رابع
 بخامس و از اصل خامس بسادس و سابع الی ماشاء الله سبحانه بقا خواهد یافت تا که ام صاحب دوست
 بود که اینهمه مراتب ظلال گذاشته باصل اسم حاصل گرد و حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرمودند
 که هفت سال همراه مولانا عارف در تنگ و پوی آن بودم که از اصل آگاهی یابیم سه بار بسفر حجاز
 رفتم اگر مثل مولانا یا شب مولانا انجامی یافتیم هرگز نبی گشتم باید دانست که وصول بظلال اسم و سیر
 در مراتب آن مبرور ولایت صغری است که ولایت اولیا است و سیر در اصول اسما و صفات منوط

ولایت کبری است که ولایت انبیاست علیهم الصلوٰت والبرکات و این هر دو ولایت با اسم الظاهر
 تعلق دارد و از گذشته این اسم الباطن است که ولایت مالا علی است و فرق در اسم الظاهر
 و اسم الباطن در مکتوبات قدسی آیات حضرت قطب المحققین حضرت ایشان ماحد سنا السید
 بسره الاقدس مسطور است باجمله اسم الظاهر اسمی است که ذات در آن اصلا ملحوظ نیست و در اسم
 الباطن ذات و ربوده اسم ملحوظ است فالسیر فی العلم مثلا سیر فی الاسم الظاهر و السیر فی العلم مثلا
 سیر فی الاسم الباطن و از گذشته اسم الباطن در جانب عروج کمالات نبوت در پیش است علی نقی
 مراتب الانبیاء والمرسلین علی جمیع عموم و علی خاتم خصوص الصلوة و التحیات و حصول این کمالات
 بالاصالة انبیاست علیهم الصلوة و به تبعیت و وراثت هر کرا بنوا از نهاده و آنچه بالا و مرتبه در فنا
 نفس گفته شده باعتبار اجمال و کلیه بود و الا فنا در هر اسمی که در مراتب ظلال و اصول مسطور
 شده است مرتبه ایست از مراتب توحید مرتبه سابع افراد است تعالی و تقدس از صفات و اما
 تعالی زیرا که محب ذات بشکرت صفات راضی نیست هر چند انکساک صفات از ذات تعالی
 مستصور نیست و ذات تعالی از صفات در هیچ وقت و حال جدا نه لیکن بمقتضای المزمع من احب
 ذات را با ذات تعالی معیتی است که از صفات آنجا هیچ ملحوظ نیست پس انکساک ذات از صفات
 در دید و محبت است که شمر محبت مذکوره است و بس نه در خارج و نفس الامر و من بعد نه مایه
 صفات و ماکتبه اخطی لدیه و اجل و تنبیه چون معامله از مراتب ظلال و اصول بالا و در واصل را
 در رنگ ظل و اگر از دوازده کمال علو و عدم تمیز بحیرت و جهل انجامد معالکله بکلمه طیبه مربوط بود و با انجام
 و تکمیل این کلمه مبارکه در آنموطن نتیجه نه بخشه ترقی در آنحضرت نماز و تلاوت قرآن مجید بود علی تفاوت لایجا
 از حضرت ایشان قدسنا الله سمانه بسره الاقدس مستمع گشته است که در غیبت اگر تکرار کلمه طیبه را بجا
 آنکه لفظ قرآنی است نموده می آید و ابتدا بتبع ذکر ده میشو و نتیجه تلاوت قرآن مجید میدهد و تفسیر
 فائده و لیکن در آخر المکتوب الحمد لله اولاد و آخر الصلوة والسلام علی رسول محمد و آلها و سرمد
 و علی آله الکرام و صحبه العظام و صل علی جمیع الانبیاء والمرسلین و السلام آنکه و الصالحین

مکتوب چهل و هشتم بمیر محمد خانی در ترغیب بر التزام ذکر

مخدوم محفل نظر مولی جل و علا دل است دل را پاکیزه باید داشت و منظر حق را سبحانه از منظر خلق
ز بون تر نباید ساخت و در زینت کمتر نباید داشت پاکیزگی دل وابسته بزرگ است ذکر
و فکر را مداوم باشند و سبق باطن را غریز دارند و دوام اقبال بجنباب تدیس بر صفت نیستی را
از الذل نعم شمارند و گرفتاری آن معلما بارگاه را از عزایم امور تصور نمایند در بیست
صد چه جز عشق خدای احسن است بگرشگر خوردن بود جان کندن است با سلام

مکتوب چهل و نهم بمیر محمد خانی در آنکه معالجه امراض
استیفای لذات فانیه بدو اوامر و نواهی الهی است جل شانہ

حضرت حق سبحانه و تعالی بحصول مطالب کونین سر بلند دارد و معالجه لذات و تمنیات فانیه
منوط باینان احکام شریعیه است و امتثال اوامر و نواهی البته اگر این امتثال و این انقیاد
در میان نباشد آن لذات مفسد و ناگوار است و شمر خط و عقوبات فلاح حقیقی در ترک استیفای
لذات است معما ممکن و هر که متکلب است و معالجه آن در کار دارد و نیز از مضرت آن رسته است
فویل لمن ارتکبها و افتن بجلا و تمها و لم یعالجها بمرارة الا و امر و النواهی و انهمک فی السفلیات
و لم یرفع راس الی العلی فیا حسرتا علی من فرط فی جنب اللہ و اتبع الهوی و آثار حیوة الدنیا
و اعرض عما یرجو خیر و البقی الم یعلم بان العبد یری و ان العاقبة للتعوی فاذا جارت الطائفة الکبری
یوم یتذکر الا انسان ماسی و یا حیزد لمن ارتقی الی ربہ و لم یتفت الی الوری و لم یدعینیه الی
زهره حیوة الدنیا و خاف مقام ربہ و نهی النفس عن الهوی و أمر اهلہ بالصلاة و اطع علیها
فطوبی له و یشری و اسلام علی من اتبع الهدی و انتم متابعتی لمصطفی علیه و علی آله الصلوٰة و البرکات العلی

مکتوب پنجاهم بشیخ اسد اللہ افغان در اجوبه اسوکه که نموده

اول آنکه توحید دوام پذیرد و دایه و دوم آنکه بعد حصول سیر انفسی بحجت سیر آفاقی
تعب کند و دایه سوم آنکه خوارق افضل است یا معارف چهارم آنکه فنا فی الله بے فنا
فی الشیخ صورت بند دایه پنجم آنکه آنچه مقرر طلب است که هر ساعت منزل نو باید نسبت
بحجت باطنی است یا بطاعت ظاهری یا در کشف یا در فنا و بقا اگر اخیر است پس ترقی فانی
بچه معنی است ششم آنکه چون حالت مرید بجائی رسد که هرگاه که خواهند صورت مرشد
حاضر شود و دیرالاندم است که در حضور آید یا نه هفتم آنکه چون سالک را وقت در خلوت
و انجمن یکسان باشد خلوت نشیند یا نه هشتم آنکه شود در اوج و در مرتبه بهتر است یا در وسط
اثنه عشرت و سلام علی عباده الذین اصطفی کتابت برادر عزیز شیخ اسد الله رسیده خوشوقت
ساخت اسوله چند اندراج یافته بود و در حل آن با اندازه فہم قاصر می نویسد استماع فرماید
پرسیده بودند که مسعود یک میفرماید رفت از مسعود یک جمله صفات بشری
او که همان ذات بود باز همان ذات شد هر که این وقت رسید هر همیشه در آن بیناید
یا گاه گاهی میشود بدانند که بعضی طالبان را گاه گاه دست میدهد و بعضی را این حالت دائمی
است معتبر نزد مکمل اهل الله همان حالت است که دوام پذیرد این حالت بود یا غیر این حالت و آنچه
دائم نیست چندان اعتبار ندارد و مگر آنکه ترقی از آن حاصل نشود و بلند تر رود باید دانست
که منشای این حالت غلبه سکرو افراط محبت است که تمیز را از دیده بصیرت سالک برداشته و ممکن را همین
واجب تعالی ساخته این معامله در مشهود سالک است و بس قلب حقیقت محال است تواند نشوی
ولی اگر چه کئی بجائی برسی که تو توانی بر خیزد درین راه توحید شهودی در کار است توحید و جود می
بسیج در کار نیست باید که مشهود و معلوم و مطلوب سالک غیر از احدیت ذات تعالی بیج نبود و اتفاقاً
روی نماید و بدونه خطا اقتدار و دیگر پرسیده بودند که کسی را که سیر انفسی بی سیر آفاقی حاصل آید
برای سیر آفاقی محنت کند یا نه بدانند که کمال سیر انفسی را وصول بمطلوب قرار داده اند و سیر آفاقی را
از مطالب نشمرده پس هر که حاصل مطلوب گردد در پی غیر مطلوب چرا محنت کشد و بعد از رسیدن

تنزل بهوس راه چون نماید با آنکه گویم هر که جذبیه او بر ملوک مقدم است ملوک در ضمن جذبیه صل
می شود و میر آفاقی در ضمن سیر انفسی صورت می بندد چه جذبیه عبارت از سیر انفسی است و ملوک
سیر آفاقی دیگر پرسیده بودند که خوارق افضل اند یا معارف و اگر معارف افضل بود پس همه
فاسق و فاجر معارف میگویند و بیان میکنند و خوارق ازین قسم نیست بدانند که معارف الهی تعالی
افضل از خوارق عادات و کشف مفیبات از مخلوقات است زیرا که معارف کشف اسرار ذات
و صفات واجب است تعالی و تقدس و خوارق کشف احوال مخلوقات است پس چنانچه فرق در خلقت
و مخلوق است فرق در معارف و خوارق باید تصور نمود که اول متعلق بخالق است تعالی و ثانی
متعلق بمخلوق و نیز معارف صحیح و داخل کمال ایمان است و سبب از یاد آن و خوارق نه انجمن بهیم
کمال انسانی بآن وابسته نیست انقدر است که بعضی کمالان را حاصل میشود و نیز تفاضل اهل اسرار
بمعارف الهی است جل شانزه و کشف اسرار ذات و صفات تعالی و تقدس است نه کشف و کرامات
اگر خوارق عادات از معارف الهی افضل باشد باید که جوگیه و برابری که بر ریاضات اظهار خوارق
نمایند از کمال اهل انوار که در معارف قدم راسخ دارند و باظهار خوارق التفات نمیفرمایند و توجه
بکشف احوال مخلوق با وجود توجه بخالق تعالی تنزل خودی انکارند افضل باشد تعجب سوال
نمایند نموده و از خوارق عادات هیچ دلیل کمال قرب الهی نیست که اهل بطالت را نیز حاصل است
عادات آن بر جمیع و ریاضات است بقرب و معرفت کاری ندارد و طالب کشف و کرامات طالب
و گرفتار ماسواست و از قرب و معرفت بی نصیب  از ابلیس لعین بے سعادت *
شود و پیدایان خرق عادت گهی از در در آید گاه از بام گهی در دل نشیند گم در اندام
بهر طریقت و طریقات خیال نرود و اسباب کرامات کرامات تواند حق پرستی است
چنانچه که در یا عجب هستی است یعنی کمال مرتبه انسانی در فنا و نیستی است و غرض از طاعات
و عبادات و سلوک در ریاضت فی الحقیقه آنست که بر عدسیت خود دانا و بینا گردد و داند که هستی
و نوال آن بالا صانع خاصه مرتبه و موجب است تعالی و هر گاه که خدا بکرامت مقرر عادت

نمایند و عوام را معتقد خود گردانند و خود را بدین سبب از سایر خلایق ممتاز سازد هر آینه
 موجب کبر و عجب و هستی خواهد بود و از فائده عبادت و صلوات و ریاضت بی بهره و محروم باشد
 و سدر راه معرفت گردد و نفوذ باشد بجهان من ذلک سلطان وقت شیخ ابوسعید ابوالخیر را گفتند
 که فلان کس بر روی آب میرود گفت سهل است مرغی وضعه نیز بر آب میرود و گفته فلان کس
 در هوا میخیزد و گفت ز غنی و گرسنه نیز در هوا میخیزد گفتند فلان کس در یک لحظه از شهری بشهری میرود
 گفت شیطان نیز در یک نفس از شرق به غرب میرود و اینچنین چیزها را بس قیمت نیست مردان بوی
 که در میان خلق نشینند و داد و ستد کنند و زن خواهد و با خلق در آمیزد و یک لحظه از خدای خود غافل
 غافل نباشد حضرت شیخ اشیرخ و عوارف میفرمایند بعد از ذکر خوارق و کرامات که مرتبه پنجمه خوارق
 و کرامات فروتر است از مرتبه پنجم هر قلب بزرگ و وجود ذکر ذات شیخ الاسلام هردوی قدس هر دو میفرمایند
 که فراست اهل معرفت آنست که تمیز کنند کسانی را که صلاح اند و حضرت حق را سبحانه از کسانی که مثلاً
 ندارند و بشناسند آن اهل استعداد را که حضرت حق سبحانه اشتغال دارند و بحضرت جمع رسیدند و در است
 اهل ریاضت و جوع و اهل خلوت و تصفیه باطن که بر مرتبه ولایت نرسیده اند کشف صورت
 و خبر دادن از مغیبات کشف و اخبار اینها خاص مخلوقات است چه اینجمه از حضرت حق سبحانه
 محبوب اند و اهل معرفت چونکه اشتغال شان بمعارف و احوالات الهی است جل و علا ایجسم
 اخبار شان نیز از آنحضرت است و اکثر اهل علم چون از آنجناب قدس بیگانه اند و الهامی ایشان
 مائل بدنیاست کشف صورت و اخبار از مغیبات نزد آنها بسی غریب است و اهل آنرا اهل علم میدانند
 و مقربان حق جل و علا می شنوند و از کشف اهل حقیقت اعراض دارند و اینها از حق خبر میکنند باور
 ندارند و میگویند اگر اینها اهل حق را باشند چه از احوال مخلوقات خبر ندارند و هرگاه بر کشف احوال
 مخلوقات قادر باشند کشف اموری که برتر از آنند چگونه قادر بودند و چگونه از اهل معرفت باشند
 و باین قیاس فاسد تندیب اهل باطنی نمایند نمی دانند که حق سبحانه اتهام و غیره که در ماده اینها
 دارد و نمیکند که اینها باحوال خلق متعرض شوند و بردارند و ماسواهی او تعالی لمخوط شان بود و اگر

باحوال خلق متعرض شوند شایان آن مرتبه علیا نباشند پس اهل حق شایان خلق نیستند چنانچه اهل حق
 شایان حق نیستند بجهان و اگر اهل حقیقت ادنی التفات بکشف صور نمایند از دیگران بهتر باشند
 و چون فراست اهل صفادریاضت نزد حق سبحانه قدری ندارد و لاجرم مسلمانان و یهود و نصاری
 و سایر طوائف در آن شرکت دارند و خصوصاً با اهل الدنیا ندارند تا اینجا محصل کلام شیخ الاسلام
 آری بعضی ادلیا را جهت بعضی حکم و مصالح باظهار خوارق مامور و ماذون میکنند عجب هنر عجب
 که خوارق را با معارف چه نسبت تصور کرده اند که باین قسم سوال ساقط جزایات نموده اند معارف
 الهی را که غیر اهل آن بنیان کنند هیچ نقصانی در شان معارف ندارد و حجت بر روی درست می شود
 در رنگ آن است که جوهر نفیس بدست کناس خفیس افتد هیچ نقصانی در جبریت و غفاست
 آن راه نمی یابد پس مندرج شد آنچه نوشته اند که معارف را فاسق و فاسیه بیان میکنند و خوارق
 نه چنین است با آنکه گویم که این مقدمه مشترک الالتزام است در خوارق نیز حقی و مبطل شرکت دارند
 پس خوارق نه از این قسم است گفتن راست نیاید و نیز گویم که سخن در کشف معارف و اسرار
 الهی است که اهل الدنیا ممتازند اگر بطالی بتقلید بیان معارف نمایند بکشف و حال از بحث
 خارج است اگر گویند که بسیاری از بطلان دعوی کشف و حال در معارف الهی مینماید و توحید
 و احاطه و سران ذاتی بکشف بیان میکند در جواب گویم بر تقدیر تسلیم دعوی شان از کجا که این معارف
 که بطلان میگویند معارف الهی باشند و شهودشان درین توحید و سران و احاطه ذات حق
 و شیون ذاتیه او تعالی بود تسویلات شیطانی از احاطه ما و شما بیرون است کسی چه داند که بکدام راه
 با اهل خودی آید با طیل را بعنوان حقانیه مینماید و غیر حق را حق میدانند و احاطه و سران آنرا احاطه
 و سران حق مینماید تعالی الدعن ذلک علوا کبیرا در راه غیب الغیب هر ذره از ذرات خدا
 انا الحق میزند و هر خس خاشاک آن بعبادت خودی خواند و ای اگر رحمت و شکیری نفس نماید
 و ازین بر طمائی مملکه نه بر آید حضرت ایشان قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس نوشته اند
 که بساست که بر سالک عالم ارجح مشکشف گردد و بلا قه لطافت و بچوئی آنرا ذات حق

و اندک تعالی و احاطه و سرایان او که با جهاد است احاطه و سرایان حق بیند و شهود آنها در مراتب
 کثرت شهود و وحدت در کثرت تصور نماید و این مغلطه بخیله است بر ساکنان این راه غریزی
 از مشایخ متقدمین فرموده است که کسی سالی روح را بخدای پرستیدم و در مکتوبات قدس
 آیات آنحضرت دیده باشند که یکی از مشایخ وقت با آنحضرت پیام فرستاد و احوال خود را بیان
 نمود که فنا و محویت عجبائی رسیده است که اگر بجانب زمین نظر میکنم زمین را نمی یابم و اگر بجانب
 آسمان نظری اندازم آنرا نیز نمی یابم و همچنین عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را نیز وجود نمی یابم
 و پیش کسی میروم آنرا نیز نمی یابم و وجود حق را تعالی پایانی نیست نهایت او را هیچکس نیامیخت
 و مشایخ نیز تا همین سخن کرده اند اگر شما هم چنین معنی را نهایت میدانید بنها و اگر وای این چیزی دیگر
 نهایت میگویی پس بنده کلام کنی تا بطلب حق پیش شما بیایم حضرت ایشان در جواب آن
 نوشته اند که صاحب اینحال ریح قلب را طی کرده و نیز نوشته اند که این فنا و محویت او و عنص
 هو است که محیط هر ذره از ذرات است و شهود او غیر از هو امر دیگر نیست و همانرا خدای بی تنها
 دانسته است تعالی احد عن ذلک بساکت که این توحید بعنوان کشف و حال ظاهر شود
 و فی الحقیقه کشف حال نبود بلکه ناشی از سلطان خیال باشد و از کثرت تعقل انمیغه در تنخیل
 نقش بسته باشد چنانچه حضرت ایشان ما قد سنا الله سبحانه و در مکتوب تحقیق توحید شهودی و وجود
 نوشته اند که متشای توحید وجودی جمعی را کثرت عبادت مراقبات و تعقل معنی کلمه طایفه لا اله الا الله
 بلا وجود الا الله ظهور این قسم توحید بعد از تعقل و تحیل بواسطه استیلائی سلطان خیال است که این
 کثرت مراقبات معنی توحید انیمعرفت و تنخیل نقش بسته است و چون بجعل جاعل مجعول است هر آینه
 معلول است صاحب این توحید از ارباب احوال نیست چه ارباب احوال ارباب قلوب اند و از
 مقام قلب در رفیقت خبری ندارد و علمی بیش نیست لیکن علم را در جرات است بهضما فوق بعض
 الی آخره هرگاه در طبقه صوفیه که از اهل حق اند این نوع مغلطه را میداده باشند در اهل بطالت که
 دام گاه شیطان لعین اند خداوند جل شانزه که چه قسم مغلطه خواهد بود که از تلبیس ابلیس راه بر آید

بسم
الحمد

عظام

نذر نذر پرسیده بودند که فنا فی الشیخ یعنی فنا فی الشیخ میشود یا نه بدانند که شیخ واسطه فیوض است
 تا واسطه درست نشود بمطلب چگونه راه یافته شود پس بی فنا فی الشیخ مشکل است که فنا فی الشیخ
 بمحصل پیوندد و مرید را باید که ارادت خود را تابع ارادت شیخ خود کند و خود را بنام او سپارد و در صحبت
 او کمالیت بین یدی الغفال بود و این معنی در همه طرق در کار است علی الخصوص در طریق که افاده
 و استفاده درین طریق عالی انکاسی است و مدار بر صحبت است پس هر چند وجوه مناسب است
 بشیخ معتقد باشد تا تاثیر صحبت زیاده تر بود و راه اخذ فیوض گشاده تر باشد آری
 اگر شخصی اولی بود محتاج به پیر ظاهر نباشد و صرف عنایت تکفل حال او بود و نوز که بی فنا
 فی الشیخ فنا فی السداور حاصل شود پرسیده بودند که طالبان خدا میگویند جل و علما که در منزل
 و یکقام نباید ماند هر ساعت و هر لحظه منزل نومی باید پس این در محبت باطن است و یاد در طاعت
 ظاهر است و یاد در کشف است و یاد در فنا و بقا اگر در فنا و بقا است پس چیزی که فنا شد ترقی
 بچیزی است گوئیم که این منازل و مقامات در کمالات اسمای الهی است جل سلطان و در بقا
 بآن کمالات سالک رشید چون از کمالات که در رات بشریت تصفیه مرآت باطن نماید و تخلیه
 از ماسوی کند که حاصل فناست مستعد آن میشود که اسمای الهی در وی جلوه فرماید و بیک یک
 اسم بقا و تحقیق پیاورد پس فنا از ماسوی محد ترقی است در بقا و تحقق با سمانه منافی آن چه
 مقرر است که بقا بعد از فنا صورت می بندد و گفته اند کمالات محبوب را نهایت نیست محبوب
 هر ساعت در مرآت محبت بیک کمالی جلوه گرست و همواره راه ترقی بروی مفتوح است و اگر در یک
 تجلی بند شود راه ترقی سب و در دو بهمین معنی مسعود بگفته ۵ نیز از آن گفته اند که تو در
 هر لحظه مرا تازہ خدائی در گشت ۶ و نیز باین اعتبار گفته اند منازل الوصول لا تنقطع ابداً ۷
 ۵ نه حشش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان ۶ بهر درشته مستقیم و دریا همچنان باقی ۷
 و این سیر را سیر معشوق در عاشق گویند گفته اند عاشق در نیجا از سیر سیر شده است ۸
 آینه صورت از سفر دور است ۹ کان پذیرای صورت از نور است ۱۰ و این جواب

بر اطلاع قوم است و حضرت ایشان ما را در بنیاد مفروضه است که از مکاتیب و رسائل ایشان واضح و واضح است پیرسیده بود و ندک چون کسی را صورت مرشد چنان غالب آید که هرگاه توجه کند آنرا حاضر یا بر آنکس را لازم است که در خدمت حضور آید یا نه متحد و ما صورت پیر که حاضر وقت مرید است آنرا نسبت را بطریق یگویند و بزرگان ما اشارت بهین نسبت نموده اند آنجا که فرموده اند و سائیه ربه پرست از ذکر حق یعنی این نسبت که حفظ صورت پیر باشد نافع ترست مرید را از ذکر و غلبه و دام اتیمنی مرید را نعمت عظمی گوئیم و آره در حضور است و اخذ فیوض از پیر سهولت مینماید و نیز حصول آن خیر از مناسبت تمام به پیر میسر بدین ذلک خدمت حضور پیر اثر دیگر دارد و منافع دیگر می آید مرید صاحب را بطریق کمال نرسیده خدمت حضور پیر لازم و ناگزیر است و از صحبت چاره و گریز ندارد و بصورت و رابطات گفتار و ن او خطاست اصحاب رسول علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بدولت صحبت و حضور اصحاب شدند و درجات علایا رسیدند او پس قرنی هر چند از راه مناسبات معنوی اخذ فیوض از آنست و در علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام نموده لیکن چون بشر صحبت مشرف نشد از درجه صیبا منزل ماند و در جبرگ تا بسین داخل شد صورت پیر فی الحقیقه طین پیر نیست از پیر مستغنی نمیکند و پیر چیز است که در صورت او نیست خوش گفت اگر معصوم صورت آن دلستان خواب کشید و حیرت دارم که نازش را چه سازد خواب کشید پیر سیده بود و ندک اگر کسی ما وقت چنان غالب آمده است که مجلس و گوشه او را یکسان شده است پس او را خلوت گزیدن و گوشه نشستن لازم هست یا نه متحد و ما برای تحصیل وقت و حال گوشه نشستن لازم نیست لیکن خلوت منافع بسیار دارد از جمیع نمودن ظاهر با باطن بو طائف طاعات و از کار وقت لایعنی و امثال آن چنانچه در اختلاف خلق از راه گریز خلق بسیار است از غفلت ظاهر و ارتکاب فضول کلام و نظر با محرم و خبر آن پس نظایر کسب منافع و دفع مضار گوشه گرفتن از خلق مستحسن و ناگزیر است اما بشر طریقه حقوق خلق ضایع نشود و ادا باید العزیز منیه الصدقین شنیده باشند و نیز بقسم شخصی اگر خلوت نشیند برای حصول ترقی از وقت

مرید

فهرست

ارواح

در حال بوقت و حال دیگر بلکه ترقی از حال مجول حال گنجایش دارد که در یک حال ماندن نادر کمال است
پرسیده بودند که شهود ارواح و سوال و جواب نمودن بآنها در مراقبه بهتر است یا صریح به بیند
بهتر است مخدوم صریح دیدن بهتر است احتیاج سوال ندارد لیکن در غیر مراقبه و بی پوشیدن
چشم هم که خواهد دید غالباً پنجم سر باید دید و نه بچشم سر هر چند کمال معتد به این شهود واجب است
و السلام علی من اتبع الهدی و اللهم متابعتی المصطفی علیه و علی آله و صحبه اجمعین و تسلیات و البرکات العلی

مکتوب پنجاه و یکم بجز مقیم قصوری در اعراض از فضائل صوری
و ترغیب بر تحصیل کمالات باطن مع بیان بعضی منها

بسم الله و السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله جناب اخوی فضائل و مستگاهی رسید میسر
و خوشوقت ساخت امید که همبر نمودن این دو را فتاوه رایا و آوری بنموده باشند از اشعار
عربی و فارسی خود که ارسال داشته بودید مطالعه نموده آمد نیک است و قصد ما بلند کرده آید
اینکه فضیلت آن برادر گرامی معلوم و دوستان نبود زیاده با و قل رب زدنی علماً لیکن شعر
عربی رعایت قواعد علوم عربیه ضروریست تا حمارت درین علم نبود بشرع عربی در آونچین
چه ضرورت مخدوم و شعر و آنچه برین مانده هر چند بدرجه علیا برسد داخل فضائل صور نیست
که نزد اهل معنی از حیرت اعتبار ساقط است مصرع قومی از وجود خویش فانی رفته هزار حروف
و معانی سنی نمایند که از معنی که عبارت از سیر معشوق در عاشق است بلکه تنفاسی عاشق
با تکلیف حفظ کامل فرا گیرند بعد از حصول معنی تلبس بحروف نقصان ندارد و هر چه خوبان کنند
خوب آید لیکن پیش از تحقیق یعنی بصورت حروف در ماندن بطالت است اگر گفت و شنود
کاری نمیکشاید اقبال در م بصفت ظل و عجز بجناب مقدس در کار است و مراقبه متواتر بیغت
نزد و فکلی نیستی که فی الحقیقه کمال بی تعینی است و بی رسمی است مطلوب است تا باشد که قطره
از جاشنی معنی در کام جان او بچکانند و او را از ان سیراب ابد سازند و این کار اوست

و سبب صرف ست انچه بظاہر باین وابستہ است دوام عبودیت و تفقد است و ہموارہ متعطلش
و بے آرام بودن و خبر از و بیچ چیز یا لوفت نشدن و آتش شوق او سوختن و ہمہ وقت باین تہو
ساختن و بدین سوز گداختن است کہ میگوید ما خلقت ابحن والانس الا لیعبدون شاہد بمعنی
و بعضی از شیفتگان بارگاہ قدس از لیعبدون لیعرفون خوانند و مال ہر دو عبارت بعد از
تامل یکست چہ بہترین عبادات ذکر است و کمال ذکر فنا فی المذکور است کہ حاصل معرفت چہ معرفت
نزد اہل اللہ عبارت است از فنا فی المعروف پس عبادت چون بدرجہ کمال رسد معرفت یکی شود
با آنکہ گویم معنی لیعبدون آنست کہ مرا بخلوص پرستید کہ ہوا و نفس شیطان را دران میان مغل
نبود و آن جز فنا و معرفت صورت نہ بند و پس برین تقدیر عبادت بی معرفت متصور نبود
ہذا ای برادر دوام معرفت و عبادت ہر چند بانیکس مربوط است چون نیک نگری آن نیز
بی سابقہ عنایت حصول نہ پذیرد پس در وسائل مقاصد سابقہ لطف در کار است و در بدایت
و نہایت دستگیری می باید دیگر ہیچ انقدر ہست کہ بصورت اسباب و وسائل را با نیت
و گذشتہ اند و مقاصد و نتائج را بخود گرفته و فی الحقیقت ہمہ بوی وابستہ است و خبر دیگر
در بیان حامل نیست الیہ یرجع الامر کلہ فاعبدہ و توکل علیہ

مکتوب پنجاه و دوم بجناب ارشاد پناہ میر محمد نغان قدس سرہ و تاویل کہ می

یا ایہا الذین آمنوا اتقوا اللہ حق تقاہ مع تاویل الکریۃ الی تلیہا این مکتوب حسب الاتفاق
باتمام رسید حقیقتہ اللہ سبحانہ و ایاکم بکمال الانقطاع والتجلی عما سواہ سبحانہ بحیث لا یبقی عنہ
فی عین الباطن عین ولا اثر یحصل التبتل التام المشار الیہ فی قولہ تعالی و یتل الیہ بتقبلا ای
بتقبلا کما ملا عن نفسک وعن سائر طایفک المتعلقہ بالخلق والامور عن الکلمات الوجودیہ
الراجعۃ الیہا و حقیقتہ التقوی انما ہوا ہذا التبتل والانقطاع و کان قولہ تعالی یا ایہا الذین آمنوا
اتقوا اللہ حق تقاہ الایہاء الی ما ذکرنا ای الذین آمنوا صورۃ انقطاع عما سواہ و تخلوا الیہ سبحانہ

و تخلفوا عن المعاولق والتقييدات متوجہین الی حضرت الاطلاق حق الانقطاع والاشملاء بحیث
لا یبقی عن ذمہ علم کما لا تکلم الراجحة الیکم اثر و سیری فتا کرک فی لطائف الخلق والامر کلما ولا تموتن
بالموت الذی ہو قبل الموت الاء انتم مسلمون ای مشرقون بالاسلام تحقیقی و ایمانی جمیع الامور
الدلالة الاسمية علی الدوام والاستمرار فكان فی الکریة حث علی دوام الموت والفناء لیکون الاسلام
والبقاء المترتب علیہ واما بخلاف صاحب التجلی البرقی فانه لم یست موتا واما یصیر هذا التجلی ایضا
فی حقہ سرمد و یبغی ان یعلم ان التجلی البرقی لیس من التجلی الا انی العرف فی شئی واما ہو تجلی و درجہ
مع ملاحظہ الشان الذی ہو سریر الاستتار والذات اذا تجلی لا استتار له واعتصموا بحبل الشیخ
ای باحقیقۃ الجامعۃ الکلیۃ المستبقرۃ باحقیقۃ المحمدیۃ لیسیر الاعتصام بهذا الحبل ذریعۃ الی الوصول
بحضرت الاطلاق ولا تفرقوا بفرق الاسماء والاعیان الخبریۃ فان الاسماء الخبریۃ والطرق المتفرقة
بالمقتہ الی حضرت الاجمال لم تصل الی حضرت الاطلاق واذکر و نعمۃ اللہ علیکم بعد ان جمیعکم
فی بحقیقۃ الجامعۃ اذ کنتم اعداء بفرق الاسماء انہ مقتضی بعضہا بعارض مقتضی البعض الی آخر
فالغلب بین قلوبکم بان جمیعکم فی حقیقۃ واحدة جامعۃ و جمیعکم علی قلب واحد قلب محمد صلی اللہ تعالی
علیہ وآلہ وسلم فاصبحتم بمنعمۃ اخوانا متولدین من حقیقۃ واحدة اخدین منہ فیوض کما یأخذ الاخوان من الام

مکتوب پنجاہ و سوم بحقائق و معارف خواجہ محمد ہاشم کشمیری
در اشارت بعضہ کمالات خواجہ و ایماہ ببری از اسرار مخصوصہ

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد وآلہ اجمعین اسید واربکم کہ آن
برادر گرامی از صنوف و وال فارستہ بجدلول حقیقی پیوستہ باشند و از خبر فی کجلی و از انجا باو
ملحق گشتہ و از توسین باو ادنی رسیدہ و خالص را از مخلوط جدا ساختہ و از دائرہ صباحت گذر
چنگلی بر امان نقطہ ملاحظت زدہ بل بمقتضای الموضع من احب در بطون مرکز نقطہ مذکورہ نفوذ
کرده باشند و از علم بنادانی و از گفت بناموشی آمده و معاملہ نفی را پس پشت دادہ بکلیت

نگران اثبات گشته بل از انجا نصیب مجبول الکلیفیه و لونی بجملة فرارفته باشند و از خلیل کجی
آورده بودند عظیم الصلوة و التسلیات و علی مجیباً ع باکر میان کارها و شوار نیست و از غلو
فطرت و محبتها و دیوانگیهای شما این امور قریب است بلکه توان گفت ثابت اما مثل من
نا قابل پست استعدادی را که تمام قابلیت خود را بر زلات و معاصی صرف نموده چه یار که این
مطالب را چندی را توانم خطور نمود و این سخن را بر خلاف یا شکست نفس عمل نمایند که بیان واضح
آری اینقدر می یابد که با وجود انهمه ناقابل و عصیان سرے نشا و رنھا و او و دلیت نهاده
که مستودع را از حقیقت آن کماهی اطلاع نداده اند همواره و از انجا خودست و همه وقت عابدا
باوی در میان دارد بلکه آن سرزند و مودع آن انکارم نیز محبت و السلام او لا و آخراً

مکتوب پنجاه و چهارم بجانان بکیم در حسن ایلام محبوب اسرار عشق

بسم الله الرحمن الرحيم فقل ان حکیم لا یخلو عن حکمت هر چه از جمیل مطلق میرسد گوارا و مرغوبست و
می تلخ نیست جوهر گلنزاران ، که هر چندش خوری باشد گواران ، بلاتاز یا نه محبوبست که محب
از التفات با سوا محبوب باز میدارد و محبوب دلالت میفرماید بیا کند محبوب است که بهر رگ
و ریشه محب آویخته است و کشان کشان می برد و من نه با اختیار خود می روم از قفای او
آن دو کند غیبت من می بردم کشان کشان ، بلاتاز است میان محب و محبوب که بحسن دلاگری
خوبی را بدگری می پیوند و در عالم مجاز و لاله از جانب عاشق نیست بمحبت این عجب که انجا دلاله
از جانب مشوق است بل سبقت از اصل میاید فرع هر چه دارد و از اصل ظاهر و فرع در امری بخود استقلال
ندارد و این عشق و محبت که در ولایت تیر از انطرف است و عطیه او محبت است ، ادای حق محبت عنایت
ز دوست ، و گرنه عاشق مسکین هیچ خورسند است ، ناز مشوق هر چند مقتضی استناد بل برداری است
که دلاله فرستادن را بر نمی تابد لیکن چون نیک بگری عشق از طرفین است و محبوب نیز در رنگ محبت شاق
محبت در صدف قدسی است الاطال شوق الابرار الی نقالی وانا الیهم لا تشد شوقاً خوش گفت

عاشقان هر چند مشتاق جمال دلبرند | دلبران بر عاشقان از عاشقان عاشق ترند

اما عشق معشوق نهانی و در پرده است

پری رو از برون آلوده شرم | درون از شعلهای دوستی گرم

و عشق عاشقان بی پرده است و چندین با جوش و خروش

عشق معشوقان نهانست و سیر | عشق عاشق باد و صمد طبل و نغیر

لیک عشق عاشقان تن زه کند | عشق معشوقان خوش فرزند

مکتوب پنجاه و پنجم بمولانا محمد حنیف در جواب حال یاری
که نوشته خطره از دل و دماغ او بر طرف گشته

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه اخوی اعرمی خواجه محمد حنیف
رسیده خوشوقت ساخت صبغة الله و حافظ بعافیت رسیده اند و از شاب یار رضی
آمده اند حق سبحانه جزای خیر داد و در احوال ملا نعمان صافی نوشته بودید بعد از آن کم شدگی
و نیستی بسیار غالب شد و خطرات از قلب و دماغ بالمره بر طرف شد و کیفیات عجیب
و غریب ظاهر شدن گرفت الخ مخدوما همه احوال این یار مسلم است لیکن رفع خطره
از دماغ مطلقا محل تامل است از قلب چون خطره مرتفع شود بدماغ رود و از دماغ که محل
حواس باطنه است چون بر طرف شود کجارد و در اینجا سری است که حضرت ایشان ما
قد سنا الله سبحانه بسره بان ممتاز بودند بدگران تاج رسد اجازتی که بعضی یاران
داده اند هر چه بعد استخاره واقع شده است امید که مبارک است و سلام

مکتوب پنجاه و ششم بمولانا محمد صدیق در سر کثرت ظلم و کیفیت دغیر مر قبه

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی اعرمی مولانا محمد صدیق نوشته بودند که حالت

مراقبه و عدم آن یکسان گشته است بلکه بعضی احیاناً که مراقبه نیست کیفیت بیشتر ظهور میکند
در او آن تقید و توجه و مراقبه کیفیت و حلاوت کمتر دست میدهد و در او آن بی توجهی کیفیت اتفاق
کیفیات خاص میشود و میگرد و میماند و این یافتن از اصالت نسبت مشعرست و از و رای اتفاق و نفس
مخبر وضع مراقبه گویند برای نسبت انفسی است هر چند کلیه نیست و گاهی خلف هم مینماید چنانچه غریزی
بآن اشاره کرده است چون جلوه آن جمال بیرون ز تو نیست و پادشاهان و سربلبلان
نمایند دایره ظل بنایت انفس است بیرون آفاق و انفس ظل نیست شروعی و نسبت اصالت
و ایضا نسبت بزرگان ماحکم معشوق و لر بادار و هر چند بآن تقید نمائی و توجه کنی و مراقبه آن
نشینی و عشو آید و خود را یکسو کشد و محبوب گردد و چون آنرا بطور افکار گذاردی جلوه نماید
و بقدر ظهوری مندرماید و السلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب پنجاه و نهم بمیرزا عبید الله در جواب بعضی مواجید که نوشته

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى و صحیفه شریفه انبرادرا عزاکرم بتعاقب یکدیگر که بعد
از دیر یادآوری فقرای دور افتاده نموده بودند رسیده مسرت تمام بخشید حمد و ثناء
که در رابط فقرای دور اذواق باطنیه با وجود صحبت مخالفت فتوی راه نیافته است از مطلق
احوال سنیه که در صحیفه مندرج بود ذوقین و ملتذ گردید و آنچه در مکتوب اخیر مندرج بود که با وجود
معلولی اذواق باطن ظواهر عمده بر طبق شریعت غراست بل آنچه در مرات شراعی مواجیه
مشهودست او فراطیفات است آن ذوق بر ذوق افزود حق سبحانه در نجات اخروی را موط
بشریعت حقه که بوحی قطعی ثابت شده است ساخته و قرب خود را منوط یا تابع سنت سنیه
نموده است که میقل ان کنتم تحبون الله الای مشربان است و آنچه بعضی از ساکنان را در اثنای
راه اموری که بظاهر مخالفت طور نبوت است روی میداد اگر از مقبولان است ظاهرا و با کمال
شرعیه تجلی میدادند و از در طعنه مالک محافظت مینمایند و خلاف وجدان او از و بعین آند

جمعی را ازین شهودی برآورد و بحقیقت کار که اسلام حقیقی است و دران موطن مطابقت کشف است
 با علوم شرعی متدبیسازند و جمعی دیگر را در همین شهود تا آخر سیدارند لیکن مقبولانرا کلاوت و لید
 میفرمایند الحمد لله از مطالعه مراسلات لطیفه خطی فرا گرفت از اصالت نسبت است که نوشته اند
 مما اکمل از دائره کلام بیرون رفتن نمیکند ازند و در هر حکمی ذوقی خاص لطیفه دل را حاصل است
 و موابجه همه بر طبق سنت سفیه است نوشته بودند که در ادای فرائض و جهاد نیست که در سنت
 همان معنی بطریق تفصیل است این وجدان مخبر کمال صاحب معنی است و چون کمال الکمال بر
 واقع شود و در فرائض معنی در یابد که در نوافل نشانی از ان نباشد نوشته بودند که در فرائض
 قرآن مجید تالی خود را نمیداد و در حدیث محدث است و دریافت این نیستی را هم هستی دیگر
 بل لا یحکم عطاء یا المملک الامطایاه و عایشه الی هذا المعنی ما قاله شیخ الشیوخ قدس سره فی العوارض
 فالصوفی للملاحه نار التوحید و التقی سمعه عند سماع الوعد و الوعد و قلبه بالتخلص عما
 سوی الله تعالی صار بین یدی الله سبحانه حاضر اشهد ایزی السانه و لسان غیره فی التلاوة
 کشجرة موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام حیث سمعه الله تعالی منها خطابه ایاه بانی
 انا الله فاذا کان سماعه من الله تعالی و استماعه الی الله صار سمعه بصره و بصره
 سمعه علیه عمله و عمله علیه و عاده اوله آخره اوله و السلام علیکم

مکتوب پنجاه و هشتم بمولانا الهداد در تحریفن بحافظت نسبت بطن

الحمد لله و سلام علی عباده الدین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی اعز میبانی الهداد
 رسیده خوشوقت ساخت باید که همبرین منوال احوال را نویسان باشند که سبب نسبت
 را بطه معنوی است و باعث توجه غائبانه محافظت نسبت باطن از اهم هم است
 و نگار داشت سر از التفات بهاسوی از اشرف مقاصد بعد از فراغ درسی در شباه و زی
 یک دو وقت برای خلوت مقرر باید ساخت که بی کمزاحت اغیار بوظائف اذکار و افکار

مشغول باشد و نفی وجود و تواج آن ازین نمودنی بود نمایند عزیزی گفته یک ساعت در
وجود بشریت کوخیدن به از عبادت متعبد است چندین سال اسلام علیکم و علی من لیکیم

مکتوب پنجاہ و نهم بمولانا محمد صدیق شپوری در غیب بر التزام نیاز و نفی وجود

حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بمراتب رشد و ارشاد ترقی بخشا و از ہم نگام و داع کتابی از شانز سید
خاطر نگار است کہ بچہ وضع زندگانی مینمایند و بکدام مردم صحبت دارند و بیکس داخل طریق شدہ است
اینکہ اگر شدہ است بیک کیفیت شدہ مجمل معلوم است کہ اوقات مضبوط و اریدوار سنگلی خاص نما
شماره و دوع است کہ باعث غبطہ و دستان می شود و حمد و ثناء سبحانہ علی ذلک امید است کہ
بر اوضاع نامرادی و شکستہ مستقیم باشند و از حوادث و زلازل نذبند خوش گفت
من بعد من شکستہ و غم دوست * چون دوست دل شکستہ میدارد دوست
و در تعمیر اوقات بنفی وجود و بشریت کوشند تا معاملہ بانفاد آید و از ظن حاصل بود و از گوش
باغوش رسد غم عومل محکم ماعومل خوش گفت

چکد مشکہ نرازد و دم کہ آن گیسو بچنگ افتد * و صبح از گریہ بانم گر آن مدد کار آید و سلام

مکتوب شصتم بخواجه محمد فاروق در آنکہ شریعت اصل جمیع کمالات

چہ کمالات نبوت و چہ کمالات ولایت و الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ مصرع
اند ہر چہ میرود و سخن دوست خوشتر است * محمد و کمالات ولایت نتیجہ صورت شریعت
و کمالات نبوت ثمرہ حقیقت شریعت پس کمالی از کمالات ولایت و نبوت نیست کہ بیرون
دائرہ شریعت بود و استغنائی از ان داشتہ باشد مانند بعضی از معاملات
کہ و رای کمالات مسطورہ است کہ در حصول آن اعتقاد و عمل را تاثیر نیست افاضہ آن
از راہ تفضل و احسان است و آن معاملات باصان خصوصیت بانبیای مرسل دارد

علی نبینا و علیم و علی جمیع الانبیاء الصلوات والبرکات از گذشت آن معاملاتی است که فیضان
آن از راه محبت است که فوق تفضل و احسان است که بالا صالته نصیب حبیب و کلیم است
علیم الصلوات و التحیات و معاملاتی که تعلق بجمیعت فاتییه دارد و خاصه حضرت حبیب است علیه
و علی آله الصلوات و التسلیات این معاملات هر چند بیرون و اثره شریعت غراست لیکن چون
شریعت حاصل و بنیاد است هیچ گونه ازان استغنا ندارد و بداند که این معاملات مسطوره هر چند
با صالت مخصوص باین اکابر است لیکن روست که کمال تابعان را بطریق وراثت ازان نصیب
بود و در رنگ مطبوع لطیف او هم آغوش دولت خاصه او باشد و صبح از گریه بام گران
در کنار آید آنچون تابع همواره طفیلی و اولادش خورست توهم مساوات و افضلیت او نسبت
با همسران متبوع مدفوع و مرفوع است این معارف از اسرار خاصه حضرت ایشان است
و هر ازان تابع کامل دوست یا مثل او امثال بابو الهو سائر گفت و شنود این امور بیشتر حسن قبول
هم مغتنم است و ایمان آن داخل کمال است تا انما لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر

مکتوب شصت و یکم بمولانا حسن علی در آنکه از عدم علم بحال
نفی حال نباید کرد و آنکه اجازت تعلیم طریقت بر دو نوع است

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب مولانا حسن علی حسن الله سبحانه حاله
و حصل آنکه رسید حضرت حق سبحانه بر طریق مرضیه مستقیم دارد و از موافق حصول مطلوب
یکسو کند و نوشته بودند که نداشتغال معلوم بودی بمشام جان از جانان میرسد و نه از ذکر و شکر
چیزی بکام جان می افتد مذبح بین ذلک فقده وقتست محمد و ما از راه عدم علم بنسبت نفی نسبت
باطن مطلقانی توان نمود چه بساست که نسبتی باطن را که مناسب این نشاست حاصل بود
و ظاهرا اصلا ازان اطلاع نبود و نفی نماید و ازین رگه زود قلق و اضطراب بود و فنامن علم
و فنامن جل پس امثال شما مردم را نفی علم نمودن به از نفی اصل است و ایضا این و از چون

دار عمل است و دار اجر و در پیش نیست خود را بوظائف اعمال سرگرم باید داشت ولی تذبذب
 بطریقه مأموره بسر باید برد و در وقت عمل اجر طلبیدن و آن در ماندن خود را از اجر باز داشتن
 موطن لقای حقیقی در پیش بستن من کان یزجو لقاء الله فان اجل الله لا یدرین موطن انتظام
 مطلوب که ناشی از محبت است به از استغراق در مطلوب است چه اول عمل است و ترقی بخشش
 و ثانی اجر است که موعود بنشأ و دیگر است جهت تسلیه طلاب نمونه از آنچه موعود است و تطلبی از
 طلال آن آرام میدهند و بعضی را این آرام بهم ندهند و در اجر موعود نقصان نکنند غریزی هست
 رسالت پناه را اصلی الله علیه و آله و سلم بخواب دید پرسید یا رسول الله ما التوحید فرمود کلمه
 لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 نشأ در آغوش آید و عنقا را در دام کشید شکل است عناقشکار کس نشود دام بازین
 کاینجا همیشه باد برست است دام را به دیگر نوشته بودند که مقام شیخی و ارشاد بشرط دارد از اطلاق
 بر قابلیت و استعدادات طلاب و حصول آثار در آنها بدانند آجاست تعلیم طریقه دو نوع است یکی آنکه
 کاملی را خلافت دهد و در مقام شیخی بنشاند و آن در ما نحن فیه نیست بشرط چه رسد دوم
 آنست که کاملی ناقصی را اجازت دهد و بعضی از منافع مجاز سترشدان او درین ضمن ملحوظ
 دارد و درین صورت هم بشرط در کار نیست حضرت قطب المحققین حضرت ایشان مآقدا الله
 سبحانه بسر الا قدس در رساله مبدا و معاد برگاشته اند گاه باشد که کاملی ناقصی را اجازت تعلیم
 طریقه بکند و در ضمن اجتماع مریدان آن ناقص کار آن ناقص با تمام میرسد آنخ و نیز در همانجا
 نوشته اند که نقص هر چند منافی اجازت است اما کامل مکمل ناقص را نائب مناسب خود میسازد و دست
 او را دست خود میداند ضرر نقص تعدی نمینماید و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کله و اجازت
 که بشما داده شده است ازین هر دو نوع مشتمل است که مقید باشخاص محدوده است تا در
 مراقبه تنها باشند و چندی شریک بودند که درین طریق علیه اشرع عظیم دارد و از عزت مطلق
 صحبت بشرط فغانی در یکدیگر میسر است که در صحبت فیوض یکدیگر برسد و یکدیگر فائز میشوند و این نوع

اجازت را که سفارت محض است شما شیخی و ام عظیم تصور کرده ازان گریزان اید و می نویسید که
 انچنین کسیکه مرید را داد آنچه که بود و دیگرگون ننوازد ساخت هوس شیخی اگر کنند بهترست چنانچه این
 رباعی از غزلی شهور است **ب** با هر که نشینی و نشد جمع دلت ببلای مخمور و اما حال کسی را تلقین
 ذکر کرده اید از کجا یقین کردید که احوال او دیگرگون نخواهد شد و جمعیت دل در حق او بوصول نخواهد
 پیوست قیمة المرقد هر مته هرگاه در اول قدم هست را از دست میدید و آب نا دیده موزه میکشید
 معلوم است که انجام آن چه خواهد بود و چه نتیجه خواهد داد **ب** اگر گوی که بتوانم قدم و رنه که بتوانی
 و اگر گوی که نتوانم بر زمین نشین که نتوانی بر شکار باغبان احوال مسترشدان چه دخل و میانجی پیش
 کشید اگر بخیر بسنخ داشته باشید هرگز این نوع ننویسید بدانند که این گفت و گو نه از روی آراست که اینجا
 کما حق فاست بلکه از جهت تنبیه است بر واقع خطا که مرشد نسبت به مرشدان گزیر است و امام علی من اتبعه اهتد

مکتوب شخصیت و دوم بکلام محمد قلی در آنکه در مقام رضا و اعتبار است

بسم الله و السلام علی رسول الله در مقام رضا که منتهای مقامات است و اعتبار است اعتبار اول
 رضای حق سبحانه از عبد و اعتبار ثانی رضای عبد است از حق سبحانه و اعتبار ثانی فوق اعتبار اول است
 چه اول رضای حق است بعد از ان رضای عبد کما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضوا عنه و السلام

مکتوب شخصیت و سوم بحضرت مخدوم مزاده بلب در وجه جامع
 کمالات صوری و معنوی شیخ محمد صبیح الله سلمه ربه

در بیان نسبت حق با خلق بوجه تمثیل با ذکر بعضی معارف مناسبه آن و الله المثل الاعلی
 نسبت سبحانه تعالی و تقدس مع العالم شبیهه بنسبه النقطة البیضاء مع الدائرة الموهومة لانی
 نشأت من سرعة دوران تلك النقطة لكن جعل الله سبحانه العالم موجودا بوجوه و هو ظل وجود
 سبحانه خارج جلیسا بخارج هو ظل خارج سبحانه و لا نسبة له سبحانه مع العالم من الاحاطة و الله رب

المستعارین لکن بعلم انه سبحانه محیط للعالم باحاطه لایدرکها انما سنا ولا یدخل فی حیطة او امانا و اعلم ان النقطة
 المذكورة لیست بداخل فی تلك الدائرة ولا خارجة عنها لاختلاف مراتب الوجود فان فی مرتبة وجود النقطة
 لیس من الدائرة اثر و انما هی فی الاثر فلا یتصور نسبة الخروج والدخول ومع ذلك لیس فی تلك
 الدائرة شیء سوى تلك النقطة مع انها لیست عنها فکذا لک قس علیا نحن بصد و بیان فهو سبحانه
 اقرب فی الوجود والبدن من الوجودان فاسیر السلوک انما یوقطع دائرة العالم علی قدر استعداداتهم
 لیتوصل بها الی نقطه الواجب و اعلم ان حشر المؤمنین انما ینزل علی نقطه من دائرة العالم الی الی
 قرب من نقطه الاصل بعضهما اقرب من بعض علی تفاوت درجاتهم حضرت ایشان راعی المبدء تعالی
 عنه میفرمودند که سیر من الآن تا نقطه رسیدہ است کہ اقرب نقطه است بنقطه اصل و فوق آن سیر
 متصور نیست پس ناچار حشر نیز بر همین نقطه میسر گردد و زیرا کہ فوق آن نقطه متصور نیست لیس
 العباد آن فریة انکارم کہ بعد از وفات روز قیامت و در بہشت بعضی اموری کہ تتم این مقام
 و باین مقام تعلق دارند فائض گردند و ایضا بعضی علوم و معارفی کہ درین دار بر منصفہ ظهور نیامده
 است و شان آنها درین دار بیشتر بکرم خداوندی جل سلطانه ظهور فرماید و کشف گردد و انقسم
 حقائق و قائلی کہ در اینجا شان آنها استتار است بسیار بسیار و اگر اندکی ازان بیان نماید بطویل انجامد و السلام

مکتوب شصت و چهارم بشاہزادہ دین پناہ سلطان محمد اورنگ زیب
 سلمہ اللہ تعالی در بیان فضائل جہاد و صغیر و شرح معارف جہاد اکبر

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی اما بعد ذرہ احترام عرض میفرماید
 خوشا وقت و حال آنانی کہ درین امر خطیر و مهم عظیم کرممت را در خدمت پرہیزت چست بر سبت اند
 و بہت صالحہ این سفر صعب را کہ فی تحقیقہ شتر خیرات و برکات است و وسیلہ ترقی درجات بہشت
 برگزیدہ اند رسول خدا صلی اللہ تعالی علیہ وسلم فرمودہ ان فی الجئۃ ما کمہ درجۃ اعلا بالجماعۃ ہر تن
 فی سبیل اللہ ما بین و جنتین کما بین السماء و الارض رواہ البخاری و ابوہریرہ روایت کردہ

که رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده موقوف ساعتی فی سبیل الله خیر من قیام لیلۃ القدر
بکلمه عند الحجر الاسود رواه البیهقی وابن حبان فی صحیحہ قال العلماء فیکون موقوف ساعتی فی سبیل الله
خیر من قیام مائۃ الف شهر لان قیام لیلۃ القدر بکلمه مائۃ الف شهر فی غیره انما یسوی فی سبیل الله
تعالی عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده من لا یطوئ لیلۃ فی سبیل الله
حارسا من وراء المسلمین کان له اجر من کان یخلفه من صام وصلى رواه الطبرانی باسناد جید قال العلماء
هذا الحدیث دلیل علی ان الله تعالی یمکن للموالی مثل اعمال من عبده الله آمنانی محل ولایۃ بحجابہ
وما یخبر فی هذا الفضل العظیم افسوس که این دو راز کار ازین قسم نعمت خوشگوار بحسب ظاهر محروم است
و جهت بعضی عوائق و موانع ازین جهاد فی سبیل الله مجبور یا لیتنی کنت معہم فافوز فوزا عظیما لیکن
از روی باطن با خود دانند و از راه دعا و توجہ کہ وظیفہ فقر است مدد و معاون تصور فرمایند
اگر فقرای اهل غرلت سالها ریاضت کنند و از بعدیات کشند بگر و این عمل نرسند طاعات و عبادات
کہ در ان مقام بوقوع آید با ضعاف بر طاعات غرلت زیاده است ذکر و تسبیح آن موطن ثواب دیگر
و از نماز انجائی ربہ علیہ و صدقات و نفقات آن محل را در جہ بزرگ و امراض آن معرکہ را
نتیجہ جهاد رسول خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم فرموده طوبی لمن اکثر فی الجہاد فی سبیل الله
من ذکر الله فان له بكل کلمه سبعین الف حسنة کل حسنة منها عشرة اضعاف مع الذین لعن الله
من الزبیر رواه الطبرانی و نیز فرموده علیه الصلوٰۃ و السلام صلوة فی مسجدی تعدل بمشقة آلاف
صلوات و صلوات فی المسجد الحرام تعدل بالف مائۃ صلوة و الصلوٰۃ بارض الرباط بالفی الف صلوة
رواه ابو الشیخ و ابن حبان و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام ان صلوة رباط تعدل
خمس مائۃ صلوة و نفقة الدینار و الدرهم منه فضل من سبعمائة دینار نفقة فی غیره و نیز فرموده علیه
و علی آله الصلوٰۃ و السلام من اعان مجاہدا فی سبیل الله او غازیانی عشرتہ او مکاتبانی رقبته
اظہر الله فی ظله یوم لا ینال الا ظله رواه احمد و البیهقی و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام
لموقف فی سبیل الله لا یسئل فیہ یسئ ولا یطعن فیہ بریح ولا یرمی فیہ یسم الغسل من جہادۃ شین

الا یحیی السید فیما طرفة عین رواه ابن البخاری و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوٰة و السلام من
 مرض یوما فی سبیل الله و بعض یوم او ساعه غفرت له ذنوبه و کتب له من الاجر عدد حقیق مائة الف
 رقبه قیمتہ کل رقبه مائة الف رواه ابن زنجویه و شک نیست کہ این خدمت و مهم کہ بآن توجه دارند
 جهاد فی سبیل الله است آخرج ابو ذر و النبی عن ابن عباس رضی الله تعالی عنہما مرفوعا یکون فی
 آخر الزمان قوم یسمون الرافضیة یرفضون الاسلام فاقتلوهم فانهم مشرکون و آخرج الدارقطنی
 عن علی عن النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم قال سیأتی من بعدی قوم لهم بئال لعم الرافضیة
 فان ادکرتم فاقتلهم فانهم مشرکون قال قلت یا رسول الله ما العلامة فیهم قال لیرطونک بالیسین
 و یطعنون علی اسلف و آخرجہ عن طریق آخر نحوه و کذاک من طریق آخر و زاد عنه یشملون عنایان
 و لیسوا کذلک و آتیه فذلک انهم یسبون ابا بکر و عمر رضی الله تعالی عنہما فصل بالخیر جنسان الجهاد الا صغر
 الی الجهاد الا کبر و حدیث قدسی آمده است عا و نفسک فانما انتصبت بجهاد الی نفس اماره انسانی
 با وجود تصدیق قلبی و اقرار لسانی بر کفر و انکار خود و مصرت با حکام سماوی نمیکردد و با و امر آتی
 جل سلطانہ انقیاد ندارد و میخواہد همه منقاد او باشند و او منقاد احدی نبود و دعوی سری و خودی
 در وی ممکن است و ندای انار یکم از نهاد او سر نیز نداند معادات او مرضی و مقبول آید و مخالفیت
 با وی بر وفق شریعت غر اجماد اکبر گشت جهاد با عدای آفاقی گاهی اتفاق می افتد و جهاد با دشمن
 درونی دائمی است ارحم الراحمین از کمال رافت و رحمت در حصول ایمان و نجات از عذاب مملہ
 بتصدیق قلبی کفایت فرمود و با فرمان نفس تکلیف فرمود و چشم دارم کہ دہد شک مرا حسن
 قبول بہ آنکہ در ساخته است قطره بارانی را ہداری بعضی کل افراد انسانی باشند کہ نفس شان از
 امارگی برآرد باطمینان پیوستہ بود و منقاد احکام الهی گشتہ بحال مخالفت در وی مانده باشد
 و راضی و مرضی گردیدہ کہ بید یا ایہا النفس المطمئنة اجمعی الی ربک راضیہ رضیتہ شان او و است ایمان کامل و سلام
 حقیقی دین موطن صورت می بندد این ایمان از زوال محفوظ است و از خلل مصون بخلاف ایمان سابق کہ از خلل
 و زوال محفوظ نیست رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بین ایمان اطلب نموده اند آنجا کہ براسی تعلیمت فرمودہ للہم

انی اساک ایمانا لیس بعدہ کفر و ذکر مکر یا ایہا الذین آمنوا آمنا بالصدق الا یہ ذکر مکر و الذین آمنوا بالصدق
اولئک ہم الصدقیون والشہداء عند ربہم گویا اشارت باین ایمان است و در حدیث نفیس این بود
احکم حتی یكون ہواہ تبع لما حبت بہ یتمن ایمان مراد است مطلوب اولی در طریقہ صوفیہ علیہ حصول
ہلہام حقیقی است کہ بہ انقیاد نفس بارہ مربوط است و اسلامی کہ پیش از اطمینان بمحض تصدیق قلبی
حاصل است آنرا اسلام مجازی میگویند و این را حقیقہ الکمازنیفی و الحقیقہ تثبت و لانفی ارکان اسلام
از نماز و زکوٰۃ و روزہ و حج و جہاد و سایر اعمال حسنہ کہ پیش از اطمینان نفس بوقوع آمد گویا
صورت اعمال است اگر نماز بخواند صورت نماز است و اگر صائم است صورت صوم است و علی ہذا
القیاس سایر الاعمال چہ نفس بارہ ہنوز بر سر کشی و انکار خود است حقیقت اعمال چگونه صورت
بند و چون نفس باطمینان رسد و از سر کشی و طغیان باز آید حقیقت اعمال بجا آید حقیقت
نماز و روزہ و غیر ہما و باید و باز از تفاوت این صورت و حقیقت تفاوت درجات جنان
و نعم آن و مراتب قرب و رویت اخروی باید تصور نمود کہ جنات مقربین را با جنات عوام منہون
چہ نسبت قطرہ را با دریای نسبتی است کہ ہر دو از یک جنس اند و بعضی مرکب از اجزای مائی تفاوت
بکثرت و قلت اجزا است و صورت را با حقیقت ہمچ نسبت نیست و رویت اخروی ہم ہمہ را یکسان
نیست درجات و مراتب و از باز از تفاوت درجات ہمیندگان چنانکہ امام غزالی قدس سرہ تصریح
بآن نموده است پس رویت غیر تکلیفہ ہر کدام اہل صورت و اہل حقیقت قیاس باید نمود کہ چہ نسبت خواہ
داشت **۱** بود کہ صدر نشینان بارگاہ قبول نہ کنند گوشہ چشمی باہل صف لغال بد این صورت
و حقیقت ہر دو داخل دائرہ شریعت علیہ است و ما خود از سنن صوریہ و انوار معنویہ بنویس علی جہا
الصلوٰۃ و السلام و التختیہ یکی صورت شریعت است و دیگری حقیقت شریعت پس معدن ہمہ کمالات
شریعت غرآء و بیچ کمالی نماز کہ درای شریعت حقہ بدان احتیاج افند معرفت اند را بمعنی ادراک
بسیط کہ اہل الصدق قرار دادہ اند و کمال انسانی را بآن متوسط ساختہ نیز تمامی و کمال آن مربوط بطننا
و اطمینان نفس است **۲** بیچ کس را تا نگردد و اوفنا **۳** نیست رہہ در بارگاہ کبریا

پس عقلای اولی الابصار را ناگزیرست که در حاصل کار و تقدیر و زکار خود تامل شایانی نمایند هر
این دولت مطلوبه دارد و فطوبی الی و بشری آنچه مقصود از خلقت او بود و بجا آورد و نعمت در حق
تام شد و الا از طلب آن فارغ نباشد و از هر جا بوی بپشام او برسد از پی آن برود و
ترسم که یار با مانا آتشنا بمانده تا دامن قیامت این غم بپا مانده و السلام اولاً و آخراً

مکتوب شصت و نهم بمولانا حسن علی در ترغیب بر ترک تسول و نفی از اوت

حق تعالی سبحانه و ایاکم بحقیقه الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوٰة والسلام و التحیة و خلصنا
عما یشتغلنا عن المعرفة الالہیة فجد و ما اشرف عمر که ایام جوانی است و هنگام درستی قوی و جواج
آزاد شده و سیر و وارذل عمر رسیده می آید آفسوس که اشرف اشیا را که معرفت الهیست بارذل عمر
که موهوم محض است حواله نموده آید و اشرف عمر در هوا و هوس که از دل اشتیاست صرف یابد
هلاک المسوفین مقصود از خلقت ثقلین تحصیل این معرفتست درین نشأ فانیه و کسب ضای
مولای حقیقیست درین مهلت سیره و امثال بابوا الموصان در پی آرزوهای بیوده تا کی ازین
دولت مطلوب محبوب باشیم و تا چند بار ضای نفس و شیطان از رضای خداوندی جل شانہ
دور و مجبور گردیم آلم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق حاجر حصین
و منع قوی از معرفت کامروائی و هوا پرور نیست و آرزو و الا طائل و اما بی بیوده هر چه مقصود تست
معبود تست شنیده باشد افراست من اتخذ الله هواءه نفس قرآنست عشاء ابلیس از بلبلست
در تو یک یک آرزو ابلیس تست به چون کنی یک آرزوی خود تمام به در تو صد ابلیس زاید و اسلام

مکتوب شصت و نهم بمولانا محمد صدیق شپوری در جواب لیثه و بکه مشایخ و غلبه

الحمد لله و السلام علی عباده الذین صطفی صحائف شریفه بتعاقب یکدیگر رسیده و احوال سنجیده و بوضوح
انجامیده قبل رب ثونی علما و آردی قوی که در نماز پیشین روده داده و در شما نصرت کرده و صدیق

و بیان مذهب علما و سادات کلام اتسی جل شانہ و ترقیق کردین سا که حضرت مجدد الف ثانی نموده
 مذهب علمای اہل سنت و جماعت شکر اللہ تعالیٰ سیم و ساد کلام آنست کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ
 از ازل تا ابد بکلام است بکلام واحد بسیط حقیقی و کثر و تفصیل باوران انجائی نیست میفرماید کہ از ہما
 یک کلمہ بسیط امر و منی ناشی گشتہ و بجان کلمہ بسیط استفہام و منی و توحی و اخبار و وحید و وعدہ صمیم
 یافتہ و ہما کلمہ بسیط است کہ فرقان و توریت نام یافتہ و زبور و انجیل تفصیل گرفتہ حضرت ایشا
 راضی اللہ تعالیٰ عنہ درین مقام مقالہ مفردہ است و در تفسیر بعد تحقیق و آن آنست کہ در کلام
 اتسی جل شانہ با وجود اجمال و عدم تجزی بکثر تفصیل ہم ثابت است و وسعت و تمیز ہم کائن
 با وجود بساطت امر از منی ممتاز است و اخبار از انشا جدا چنانچہ در مرتبہ ذات تعالیٰ با وجود
 اجمال تفصیل و وسعت اثباتی نائیم چہ وسعت و تفصیل نیز از صفات کمال است قال اللہ تعالیٰ
 و تقدس و اللہ واسع علیم باید دانست کہ اجمال و تفصیل کہ در ان مرتبہ علیا اثبات میدنایم نہ آن
 اجمال تفصیل است کہ در فہم ما د آید و مدرک ما گرد کہ آن موجب تبعض و تجزی است تعالیٰ العین
 ذلک علو اکبر بلکہ در رنگ ذات و صفات بیچون و بیچگونہ است عرفت ربی بجمع الاضداد
 این معرفت ہر چند در ای طور عقل است اما مویک بکشف صحیح و الہام صریح است و تمیز است کہ
 علمای کرام نفی آن نمودہ اند تمیزی است کہ از قسم چون و چند است کہ منافی بساطت است
 فائدہ چون لفظ اجمال و وحدت را در ان حضرت مناسبت زیادہ است از لفظ تفصیل و کثر
 چہ لفظ تفصیل و کثر متوہم تبعض و تجزی است بنابراین اجمال و وحدت را برای اطلاق
 بر ان حریم متعال اختیار نمودہ اند والا و تعالیٰ ازین اجمال و تفصیل کہ مدرک ماست
 منزہ و مبرا است و اگر وحدت و وسعت بیچون کہ ہم ہر دو ثابت است فافہم و لا کن من القادین

مکتوب شصت و ہشتم و بیان بعضی از مراتب اصول بطریق اجمال
 بکلمینہ خادمان محمد عبید اللہ عفی عنہ و بعضی از مراتب و جلول بطریق اجمال

حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بذات خود موجود است نہ بوجود و عینا کان ذلک الوجود و او نماند
و کنایه صفات سبحانہ موجودہ بذاتہ تعالیٰ لا بالوجود و زیرا کہ در این موطن قدس وجود را گنجایش
نیست و همچنین وجوب و امکان را در این مرتبہ علیہ گنجائی نہ لایمان نسبتان بین الوجود و المائتہ
فحیث لا وجود ثمة فلا وجوب و لا امکان حضرت ایشان رضی اللہ تعالیٰ عنہ میفرمودند هر چند
بتمقن نظر در و در و رفته میشود و محسوس میگردد کہ در آخر ثبوت علیہ ذاتست مع الصفات الثانیة
المتیمہ بعضہا عن بعض حقیقتہ ما و علی این امری یافته نمیشود و چه وجود و چه وجوب و فوق
این مرتبہ مرتبہ ایست کہ در اینجا این صفات اعتبارات محض اند و حضرت ذات تعالیٰ
و تقدس و زیادتی بر ذات ندارد و تعالیٰ آری اینقدر هست کہ این اعتبارات را در این مرتبہ
تمیزی با یکدیگر ثابت است و فوق این مرتبہ مرتبہ ایست کہ در اینجا آن تمیز هم کائن نیست
و غیر از اعتبارات محضہ امری دیگر مفہوم نمیشود و فوق این مرتبہ آن مرتبہ مقدسہ است کہ در اینجا
ایچ اعتبار هم ملحوظ نیست و جمل و حیرت لازم آن مقام است باید دانست کہ در مراتب گانہ
اول چون ذات تعالیٰ ملحوظ با صفات است در صورت مثالی بصورت دائرہ ہمو یا میگردد
و دو قوس کہ یکی عبارت از ذات باشد و یکی از صفات ظاہر میگردد و در مرتبہ اخیرہ چون اعتبار
و اضافتی ملحوظ نیست لاجرم در صورت مثالی نصف دائرہ کہ کنایت از یک قوس ذات باشد
ظاہر میگردد و همان سرست کہ حضرت ایشان در مکتوب بیان طریق نوشتہ اند کہ در آخر مرتبہ
غیر از یک قوس ظاہر نشد و اینجا سرتی خواهد بود کہ بران سر اطلاع ندادند باید دانست مرتبہ
اول ازین مراتب چارگانہ کہ مرتبہ صفات است نصیب لطیفہ روح است و مرتبہ ثانی کہ
مقام شیون است نصیب لطیفہ سرست و مرتبہ ثالث کہ بہ تنزیہ و تقدیس مناسب است نصیب
لطیفہ نخی است و مرتبہ رابع نصیب نخی است و نصیب قلب از مرتبہ افعال است کہ دون
این مراتب است بعد از گذشتہ این مراتب چارگانہ عالم امر عالمہ بجام خلق می افتد و اسلام
مکتوب شخصیت ششم بحقائق آگاہ خواجہ محمد صدیق کشمی خواجہ محمد صالح کولہ

و آنکه عارف هر چند کمال الکمال رسد نصیب او از بعض وجوه ذات باشد تعالی و بعضی از کمال
 باشد که نصیب شان از جمیع وجوه ذات بود سبحانه الحمد بعد و سلام علی عباده الذین اصطفی
 التفات ناچهای گرامی عزیز شرف ساخت از کرم او تعالی امیدوار باشند بناریکی و در
 آب حیات بد استماع فرمایند چون عارفه مقامات وصول را طی کرده معامه بجای رساند
 که منتهای معارج اوست در منازل قرب هر آینه نصیب او از بعض وجوه ذات خواهد بود
 که اصلی است از اصول اسمی که مبدا تعین عارفست و با اندازه جامعیت اسم در آن وجه هم
 جامعیت خواهد بود و هر چند اسم جمع بود وجه نیز جمع باشد لیکن نصیب از جمیع وجوه دیگرست و نصیب
 از یک وجه که جامع وجوهست دیگر کمالاتی علی الفطن هر چند از اصول و از اصول اصول معامه عارف
 فوق رود اما با اندازه اسم خود که مزی اوست تقید را همراه خود خواهد برد و از جمیع وجوه تفصیلا نصیب
 نخواهد یافت هر چند در اول و هله وصول آن درجه را در سایر وجوه مستهلک یابد و تمیز نه بنیدامانی است
 تمیز است چون در مقام استقرار نام نماید وحدت نظر داشته باشد تمیز را خواهد دریافت چون تمیز
 معلوم گشت معرفتی غریب تر و غامض تر بشوند بعضی کمال از آن قبیل بودند که آنها را از جمیع وجوه نصیب
 بود و بیانش آنست که آن وجه را که اصل اسمی است که مبدا تعین ساک است با وجود دیگر مایه الاشتراکی
 هست از راه مایه الاشتراک از جمیع وجوه حظ خواهد گرفت چه نوع را با جنس خود شاهراهست سوال
 ماهیت مرکب از مایه الاشتراک و مایه الاستیاز است و هر کدام را خصوصیات علّیه است آیا ممکن است
 که از مایه الاستیاز سایر وجوه هم نصیبی حاصل نماید جواب گوئیم چون مایه الاشتراک برابر مایه الاستیاز است
 صدق است اگر چه عرضی است چه جنس عرض عامست مرفصول انواع خود را پس ازین راه نصیبی
 نام از مایه الاستیازات نیز حاصل خواهد نمود و از راه عرض عام با افراد خواهد رسید و از جمیع وجوه
 ذات تعالی مفصلا نصیب خواهد یافت و از هم کمالات که در نوع بشر ممکن الحصولست بطفیصل
 خاتم الانبیاء علیه وعلیه افضل الصلوات واکمل التحیات و التسلیمات حظ خواهد برد و این معرفت از معارف
 خاصه حضرت ایشانست قدسنا الله مکانه و سره دار کمالات مخصوصه ایشان است بعد از انبیا علیهم التحیات و البرکات

مکتوب ہفتاد و یکم بلامحمد فضل الدین سرہندی در معنی حدیث القبر و ریاض الجنۃ باب بیان نشانہائی کہ حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ شریف گوشت بود

بسم اللہ الرحمن الرحیم بسم اللہ العظیم و صلیا علی رسولہ الکریم و آلہ جمعین و حدیث نبوی علی مصدقہ الصلوۃ والسلام و التحیۃ آمده است کہ القبر روضۃ من ریاض الجنۃ مرا و اندر روضہ بودن قبر آنست کہ حجی مستقام میان بقعہ قبر و جنت بود ہست مرتفع میگردد و پیچ پرودہ و مانعی در آن ہر دو مقام بنیاد گونیای بقعہ قبر افنائی و بقائمی بجنّت حاصل میشود فافہم و ہذا معنی قولہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم ما بین قبری و منبری روضۃ من ریاض الجنۃ باید دانست کہ این قسم روضہ مراخص خواص است ہر مومن رہبر نیست غایۃ مافی الباب چون قبور مؤمنین صفائی و نورانیتی پیدا کنند استعداد حاصل میشود کہ بہ قوی از جنت بران قبور منعکس گردد و حکم آئینہ تصفیہ کردہ میگردد و متعجب نہ سازد کہ حضرت مجدد الف ثانی حضرت ایشان ما از غایت اتباع سرور دین و دنیا علیہ افضل الصلوٰت و التسلیمات نیز مبشر شدہ بودند کہ روضۃ تبرک کہ قبر آنحضرت در آنست و معن قدیم آن روضۃ مقدسہ روضہ ایست از ریاض جنت تمیز موفو کہ مبشر شدہ ام با آنکہ اگر یک شتی از خاک آن روضۃ مبشرہ و غیر شخصی با نازند امید واریہای عظیمست فلکف من دفن فیہا و الحمد للہ رب العالمین و السلام علی رسولہ و آلہ و جمعین

مکتوب ہفتاد و یکم بچرمومن بیگ کابل و آنکہ تعلق با سوا از اشد امراض است

سلام علیکم طبعتم ہر چیز بہ عشق خدای حسن است اگر شکر خوردن بود و جان کند است بہ گرفتاری مادون حتی بجائہ از اشد امراض قلبیہ است فلکذا لا ان از اہم ہمامست ع و در خانہ اگر کس است یک حرف بہت

مکتوب ہفتاد و دوم بلامسافر در تحریر رضای الی حل شام

بسم اللہ الرحمن الرحیم اخوی ملا مسافر بغایت باشند و یاد خداوندی جل شانہ خوشوقت بود

کتابهای شمار سیده هر پنج و اللم که میرسد چون بتقدیر و ارادت خداوندی است تعالی غیبار
رضامندی چاره و گزین نیست بر وظائف طاعات چیست باشند و بر اوجاع و امراض صبر
و شکمبائی نمایند و عافیت را از کرم او بجهان طلب نمایند و هیچکس را از خلایق در میان نبینند
و همه را از حق سبحان تعالی دانند و دفع آنرا هم از او بخوانند که بی تقدیر او سبحان
کس یکس ضرر نتواند رسانید و بی اراده او هیچکس دفع ضرر نتواند کرد و راه بندگی این است

مکتوب هفتاد و سوم بمولانا حسن علی و جواب سوالی که بکاتب من ابوالعباس علی بن محمد

بسم الله حمدا و مصلیا اخوی ملا حسن علی حسن سبحان حاله و حصل آله شبهه بر کتابت اخوی
عبید المیراگ نوشته بود و جواب آنرا طلب داشته که فرق و امتیاز میان حسن و قبیح در مقام
شریعت است چنانچه در رساله دیده است که در طریقت سراسر آشتی است و با همه کس دوستی بخلاف
شریعت که در آنجا با دشمنان جنگ است و بادستان آشتی آنجی که شبیه واهی است طریقت را
با شریعت چه تقابل است و کدام مساواة شریعت غرابو حی قطعی که ریب را اصلا در آن گنجایش
نیست ثابت شده است و احکام آنرا اصلا نسخ و تبدیل نه تا قیام قیامت این احکام با قیامت
و عمل بمقتضای آن همه را از عوام و خواص لابد و ضروری طریقت هرگز احکام آنرا نمی تواند برداشت
و اهل خود را از تکالیف شرعی آزاد ساخت از عقاید قطعی اهل سنت و جماعت است که بنده هرگز
بر درجه نرسد که تکالیف شرعی از وی ساقط شود و هر که معتقد خلاف آنست از جرگه اهل اسلام بیرون است
جمعی را حق سبحان دشمنان خود مقرر سازد و عمل بغیظت و شدت و جهاد و قتال با آنها فرمایند چنانکه
بآنجماعت و دوستی نمودن از قاعده اسلام خارج است و دعوی محبت خدای تعالی و رسول او
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بآن جمع نشود و آنرا بر تابد که اطاعت محبوب و توبی دوستان
محبوب و تبری از دشمنان او از لوازم مقام محبت است آری بعضی ساکنان این راه اموری
که بظاهر مخالفت بکتاب و سنت دارد و بسیار وارد میشوند که آخر از آن باید گذشت درین وقت سرشته

شریعت باز دست ندم و سنت را بدندان محکم گیر و دو بخلاف کشف و وجدان خود بتقلید اہل سنت
و جماعت اعتقاد و عمل کند جس فاشاک این راہ بصداۃ الی اننا السری ساریہ و سالک بیارہ را
از مطلب اعلیٰ باز داشته بہ پیش خود دعوت می نماید سالک متقیم دین ہنگام باید کہ متابعت خلیل
جوید و لا محبت الا فلین گوید و بموجب و محبت و محبی الا یغیب الغیب پوید و متابعت حبیب السہر
علیہ و علی الخلیل و سائر الرسل الصلوٰات و البرکات بزیرغ البصر گرفتار نگردد و گاہ خود را از کسانی کہ
با جماع از وی افضل اند مساوی داند و گاہ افضل بنید مسجد و تہجانہ یکسان خیال نماید و اسلام
و کفر را برابر و ریاد اگر سر رشته کتاب و سنت را در اعتقاد و عمل از دست نهد
معذور است چہ در کشف و وجدان اختیار ندارد و السلام اولاً و آخراً

مکتوب ہفتاد و چہارم بحقائق آگاہ شاہ نعمت اللہ قادری

در آنکہ سبقت از اصل است و در ظل ہر چہ است استعار از اصل است و نصیب ظل از اصل
اصحلال است بسم اللہ جامد و مصلی اعنایت نامہ نامی و صحیفہ گرامی کہ نامزد این بیجاصل
نمودہ بودند مشرف ساخت امیدوار است کہ ہمیر نیموال این دور از کار آگاہ گاہ بجاشیہ ضمیر
مہر منور راہ میدادہ باشند و باذواق خاصہ می نواختہ و در و این نامہ کہ از عین کرم بود بی نشان
مرسلت نعمتی بود غیر مترقبہ امیدوار کشایشہا و ترقیہا از وصول آن گردید بی سبقت از بزرگان
میباید و کرم از کیان می شناید ع در خانہ بکر خدائی ماند ہمہ چیز از پیشگاہ چنین آمدہ است
و اشد شوق باصل منسوب گشتہ بابت از مبداست و آغا نا از اصل مجہم و مجبونہ خیر و کمال کہ ظل
ہمہ مستفا و مستوار از اصل است ظل در ایچ چیز بخود استقلال ندارد اگر نسبت خیر و کمال بخود
نماید خائن بود و دعوی ہمہ باصل پیدا کند کمال و حق او انتقامی کمال است و خیریت و طلب
خیریت نصیبی کہ از اصل دارد و بعد در منسبات بآن محو و تلاشی است ہر چند ظور اصل پیش
و تلاشی ظل پیش پیارہ کہ جز انتفا از اصل بہرہ ندارد از کمال او چہ خبر داشته باشد و بحال و چگونه

پی بردہ گیرم کہ نجم خانہ مایا رخرامد بہ کو حوصلہ و طاقت دیدار کردہ دارد امید گاہا درین جزو
زمان کہ بعد عہد نبوت و آوان قلبت انوارست و ترا کم ظلمات بدعت و وجود اشال شمشاہا از
مغتنمست اگر اشال ماحمولان زاویہ مخول ہزار ریاضت در کج گم نامی بکشیم و دست و پای بنیم بربا
یک کلمہ الحق ایشان کہ در دل سلاطین اثر نماید نشود و بگردان نرسد حق سبحانہ سلاطین را در عالم
ہمیشہ روح در جسد سائتہ است کہ صلاح روح صلاح جسدست و فساد روح فساد جسدست
چنین اصلاح سلاطین اصلاح تمام عالم است کہ ام عملست کہ بگردان میرسد بیک اصلاح آثار
شیخ محمد صالح کہ در مجالس و معارک شناگوی ایشانست و ناشرا و صاف جمیلہ ایشان و حدیث
اخلاق و احسان بر زبان دارد چون متوجہ آن حدود بود با وجودنا قابلیہا بدو کلمہ نامربوط خوشتر
را فریاد خاطر عطر داد و صدق اوقات شریفہ گردید ظلال افادہ و ارشاد سایہ گستر پیوستہ باد

مکتوب ہفتم و چہم ہر طایفہ بیک آنکہ ذکر مشوب بہم عرض ساز حتی لواجیدہ و الاحوال

اللہ تعالیٰ از رفیت ماسوی محرر کند و در مدارج قرب ترقیات دہد بندہ مقبول آنست کہ بدوام ذکر
موصوف بود و لکن بغفلت و ہوای نفس نپردار و ذکر مشوب باغراض خود ساز و مخلص بود بلکہ
احوال و مواجید ہم در ذکر مخطوط و مخطوبہ و مقتضای کریمہ اذکرونی اذکر کم البتہ از انظر ہم یاد
خواہند کرد تا بچہ پنج یاد فرمایند و بکدام عطیہ بنوازند بلکہ در آنوقت جانب اذکر کم ہم منظور و مخطوط بود
و مخلصینہ و خلوص امنیت متوجہ و حاضر باشد بلکہ حضور بنوعی باشد کہ نفس حاضر نیز در میان نبود
و رخت بصحرائی عدم کشد و حضور خود بخود روی نماید عین کار و ولست کنون تا کردہ
والسلام علی من اتبع الهدی و الترم متابعتہ لمصطفیٰ علیہ علی الصلوٰات افضلہا و من تسلیات الکلمہا

مکتوب ہفتاد و ششم ہر از امان اللہ بر ہانپوری در تاویل سورہ اخلاص

بسم اللہ الرحمن الرحیم حمد و نصلی علی نبیہ الکریم ع از ہر چہ میرود من دوست خوشترست

قال غفرن قال قل هو اللہ احد کہ جو گویا اشارت بنبی ہوت و اطلاق ذات ست تعالیٰ عن شہد
والاعتبارات حتی عن قید الاطلاق و اللہ عبارت از قابلیت اولی و وحدت ذاتیہ است کہ تا
ذات تعالیٰ مراعیار تجربہ و انصاف را جمیع اوصاف کمال و احد کنایتہ از احدیت مجرہ است
کہ تقید است تجربہ و از صفات و اعتبارات اللہ اللہ اشارت است بواحدیت کہ مرتبہ انصاف است
باوصاف کمال از صفات افعال و سائر صفات ثبوتیہ و شیون و اعتبارات ذاتیہ چہ مقام صحت
را این انصاف ناگزیر است لہذا بجای ہو اللہ اللہ اللہ اللہ کہ قابلیت این انصاف مرابن مرتبہ
رہست و در مرتبہ کہ تعبیر از ان بہ ہو واقع است این قابلیت اصلا ملحوظ نیست بی توسع برزخیت
کبری کہ مقام لاحق است کم یلد و لم یولد و لم یکن کہ کفو احد اشارت بصفت سلبیہ و تنزیہات
و تقدیسات ذاتیہ است مما لا یعلم تفصیلا و کذا تفصیل الشیون الثبوتیہ لا اللہ الواحد القہار پس
این سورہ علیہا وجود قصر و قلت الفاظ جامع مراتب و جوب است و حاوی اسرار و معارف آئیم
و لفظ مبارک اللہ اللہ چنانچہ مستجمع شیون و کمالات مرتبہ و جوب است ایمانی براتب کوئی و تعینات
امکانی نیز دارد و چہ صحت مستعی احتیاج است پس این سورہ مبارکہ متبرکہ بطریق اجمال جامع جمیع
مراتب و جوبی و امکانی آمد و بیچ کمالی نماند کہ این سورہ انباء و از ان مذاقاری آنرا باید کہ سرسبز و ان نگردد
و از معانی و اسرار آن بی خبر نہ بود و از ملاحظہ کمال صفات و مشاہدہ جمال لایزال بی بہرہ نہ رود و از
تخلوق باخلاق کمال و تحقق باوصاف جمال حظ فرگیرد و ہوت ذات تعالیٰ الباقی حاصل نماید
و از مرتبہ اجمال و تفصیل بقدر استعداد بہرہ مند گردد و از ملاحظہ صحت آنحضرت جل عظمتہ احتیاج را
و فقر جملی خود مطالعہ نماید و اوصاف غیر کمال را تمام شوب و مخصوص باو و از تعالیٰ مانا زانیت
امارہ بکلیت و از ہر این زمان انچہ مقصود از خلقت او بود و حصول انجام و نعمت و رحمت او تمام شود
و از صفات تنزیہ و تقدیس کہ خاتمہ سورہ بر آنست بر آنکہ سالک ہر چند در مدارج عروج صعود
نماید و قرب پیدا کند و بفناء و بقا مشرف گردد ہمہ وقت دولتی و میگانی نقد وقت دارد و بیچ گونہ
مجااست و اتحاد با آنحضرت پیدا نکند و مشارکتی در ذات و صفات او حاصل نکند کہ بندہ ہمیشہ

بطوق بندگی مطوق است و او سبحانه همواره به تنزیه و تقدیس خویش موصوف ماللشراب و رب الارباب بعضی از وقایع و کشف باحوال باز خود و از بعضی از یاران خود قلمی موده بوزند صل پسندیده است مطاعه آن فرحت فراوان بخشیده است تعالی ابواب فتوح و ترقیات را همواره مفتوح و اراد بالذوق الاصل

مکتوب هفتاد و هشتم به شیخ عبدالحمید برپا نویسی در آنکه وصول بدرجه کمال را علامت است

بسم الله الرحمن الرحیم برادر گرامی شیخ عبدالحمید ازین دو رافتا ده سلام عافیت انجام خوانند مکتوب مرغوب آن برادر که نامزد این دو روز کار نموده بودند اندام بلده ملتان رسید مطالعه آن فرحت فراوان بخشید و از احوال سنی و مقامات علیه اندراج یافته بود چه عجب اگر حق سبحانه بنده را بعضی از فرزایا مخصوص گرداند و بمقامات علیه اکابر سرافراز گرداند آن ربی رحیم و دودو لیکن مصداق انی قسم امور اتباع سنت سنیه است و اجتناب از بدعت نامرضیه و مصداق دیگر آنست که هوا می او تابع احکام شرعیه و سنن مرضیه باشند یمن احد کم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به مضمون حدیث حق سبحانه در مدارج قرب ترقیات و باد و برستن نبویه علی صاحبها الصلوٰة و السلام و التعمیه استقامت کرامت کنا و مامل از دوستان و عالی سلامتی خاتمه است

مکتوب هفتاد و هشتم به میر محمد ابراهیم ولد سیادت و سنگاه میر محمد نغان

در ترغیب تحصیل رابطه و فنانی الشیخ و اتباع سنت و اختیار صحبت شیخ کامل و فنانی الدکترا اول این راه است بسم الله حامداً و مدافعاً علی رسول الله الکریم سیادت و نقابت پناه و طریقه ملا وصول بدرجه کمال مربوط بر رابطه محبت است به شیخ مقتدا طالب صادق از راه محبتی که به شیخ دارد اخذ فیوض و برکات از باطن مینماید و مناسبست معنویه ساعت فصاحت بزرگ اومی برآید گفته اند فنانی الشیخ مقدمه فنانی حقیقی است ذکر تنهایی رابطه مسطوریه و بی فنانی الشیخ موهل نیست فکر هر چند از اسباب وصول است لیکن غالباً مشروط بر رابطه محبت و فنادر شیخ است آری این رابطه تنها

بار عایت آداب صحبت و توجہ و التفات شیخ بی الزمام طریق ذکر و وصل است و در سلوک و تسلیک
 اختیاری که بلاق دیگر وابستہ است مدار کار بر وظائف او را و او کار است و بنیاد معاملہ بر ریاضات
 اربعین است و بیہرہ طریقت باین مشاہدہ رجوع نیست و درین طریق کہ طریق صحابہ کرام است علیہم الرضوان
 افادہ و ہفتاد و آگاہی است صحبت شیخ مقتدا بار عایت آداب کافی است و وظائف ذکر کار
 و طاعات نیز از محرمات و معارفات است صحبت خیر البشر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ الزکیات
 و التسلیمات و التحیات النامیات و حصول کمالات بشرط ایمان و تسلیم و انقیاد و کافی بود و اندازہ
 وصول درین طریق اقرب گشتہ است و در اخذ فیوض و برکات از شیخ کامل مکمل کہول و حبیان
 و شیوخ و احیاء و اموات برابر مذریافت درین طریق عالی کہ متضمن اندراج نہایت است در بدایت
 اتباع سنت سننیہ است و اجتناب از بدعت نامرضیہ حضرت خواجہ احمد اقدس سرہ فرمودہ است
 اگر پسند کہ معتقدہ و روشنان خانوادہ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالی اسرار ہم چسبت بگو
 اعتقاد اہل سنت و جماعت و دوام عبودیت کہ بی ادای عبادت متصور نیست و آن عبارت
 از دوام آگاہی است بجناب حق سبحانہ بی مزاحمت شعور بوجہ و غیر بی بلکہ ذہول از صفت آگاہی
 بوجہ و حق سبحانہ دریافت این سعادت عظمی بے تصرف جذبہ کہ عبارت از ظہور محبت ذوقیہ است
 میسر نیست آہج سہمی در طریق جذبہ قوی تر از صحبت کسی کہ سلوک او بطریق جذبہ واقع شدہ باشد نیست
 اگر حق سبحانہ بمحض عنایت بصحبت کسی رساند کہ اثر تصرف جذبہ کہ عبارت از آگاہی است بحق سبحانہ
 برسبل ذوق اہل را درین آگاہی لذتی است ظاہر شو و باید کہ سعادت خود را و تسلیم در کلی و جزئی
 باو داند و تفاوت خود را در اعراض از او داند ہمیشہ اوقات خود را مصروف نگاہداشت ادب او گویند
 اندر چہ منکر دوست خویش را نگاہ دارد و در غیر مرضی او خویش را صرف نکند چنانچہ ہر چہ محبوب او شد
 محبوب خویش گرداند و ہر چہ منکر اوست بالطبع آنرا کارہ باشد تا بصفی گردد کہ بہ فرادادہ مراد و گیرش
 نباشد و ہمہ مراد ہا از راحت سینہ اش رخت برگیرد و چون حلال با نیچارسد شاید کہ آن وصف
 کہ بر ول عارض شدہ است بقایا بدتم کلامہ بزرگان این طریقہ نفسانہ مصحح سایہ بہشت اندر ذکر حق

و سایر بر سر اشارت بطریق رابط کرده اند که عبارت از حفظ صورت شیخ بطریقی که درین طریق
مهم و دست یعنی طریق رابط اطلس مبتدی را سودمند ترست از ذکر هر چند ذکر فی نفسه شرافت و فضل دارد
بیانش آنست که درید بچاره چونکه گرفتار عالم سفلی است بعالم علوی مناسبت ندارد تا اخذ فیوض و برکت
از آن حضرت بی توسط نماید متوسطی باید وجود جتین که از عالم علوی خطی فر گرفته بعالم سفلی برای دعوت
و ارشاد خلق رو آورده باشد و از راه مناسبت اولی از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه مناسبت ثانی
که بعالم سفلی دارد آن فیوض را بمستقدان آن رساند پس طالب بر ششید هر چند وجه مناسبت بشیخ
بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید **از** آن روی که چشم تست احوال در معبود تو
پیر تست اول در چیزهای که محصل مناسبت بر شیخ محبت اوست و خیرست و رعایت آداب اوست
ظاهر او باطنانج بی ادبی بخدا نرسیده است شنیده باشد و اتباع اوست و عبادات و عادات
و مرادات خود را تلج مرادات او ساختن و در همه امور خود را باو سپردن کالیت بین بری الغسال
و طریق رابط از اجل این امورست و اشد مناسبت بشیخ پیدا میکند و سهل امور مستطوره است که محصل
مناسبت اند و چون نسبت رابط غالب می آید خود را عین شیخ می بیند و بلباس و صفت او خود را موصوف
می یابد و هر کجای نگردد صورت شیخ می بیند **از** این بتان همه در چشم من تومی آئی بهر که می نگرم
صورت تومی بینم و مخدوما از منشا طلب ظاهر ساخته بودند بدانند که حق بجان میفرماید لا اله الا الله
الحی الص طالب حق را ناگزیرست که در طلب و محبت او تعالی کجیت و یگوید که این امر خطی شکرست را
بر نمی تابید هر قدر که کثرت آویخته است و جهات کثرت با خود دارد و ولی بالطلب و العلم و الحجة از وحدت
حقیقی دور و همچو است و هر چند اسقاط کثرت نماید چنانکه وی توجه و التفات و طلب و چه از روی
دید و دانش وحدت اقرب بود تا سالک در صد اسقاط است و مقام طریقت است و چون به مقام
از اسقاط بسقوط آید و از محبت و دید و دانش ماسوی دارد و حقیقت بر سر درین مقام دل را از التفات
انقطاع از ماسوا و نسیان آن دست میدهد که اگر سالکها تکلف یا دوا حصارا سود نماید میسر نشود و بیا و نیا درین حال
نخستین است از کمالات ولایت و شرط است کمالات دیگر را در این معلله معیشتی قلبی است پس باید نمود تا کمالات

بدست آید بعد از آن سخن از کمالات دیگر در میان آورده شود و در خانه اگر کسی است یک حرف بس است

مکتوب هفتاد و نهم خواجه محمد حنیف در تحقیق مقام بندگی با ذکر رموز و اسرار

سوره قل اعوذ برب الناس بسم الله الرحمن الرحیم حقیقت بندگی و طلاوت طاعت
وقتی ب حصول انجامد که قبل از توجیه جز بارگاه صمدیت نبود و مرجع حقیقی در همه امور غیر او سبحانه نباشد و از
تبریر هوای نفسانی گذشته تفویض امور بجناب قدس لم یزل و لا یزال نماید و پشت اعتماد را بر
فانی و بالک نهند که نتیجه آن جز تعبد و حرمان از مطلب اعلی نیست آری برادر علت رجوع در کون
با حادی و سبب اعتماد بر موجودی یا آنست که مرئی است و تربیت صورتی یا معنوی یا و ابسته است
و حکم کریمه قل اعوذ برب الناس مرئی حقیقی جناب قدس اوست تعالی و تربیت ظاهر و باطن حقیقه
مربوط باوست سبحانه و رجوع و تواضع بر وفق شریعت غرابه پیر و استاد و مادر و پدر و من یکدو
چند و هم که در عالم حکم الهی جل شانته مرتب اند چون با مرحق است تعالی فی الحقیقه تواضع و رجوع
با آنها باین عنوان تواضع و رجوع با اوست و یا سلطنت و بادشاهت است و سلطنت و بادشاهت
هم موجب کریمه ملک الناس مراور است جل سلطانه و یا معبودیت و الوهیت است که حکم عقل
و عرف رجوع در کون و اعتماد و تواضع و خضوع با آن معبود مستحسن بلکه واجب و ناگزیر است و معبود
و الوهیت است نیز مقتضای کریمه آله الناس بجناب مقدس همچون حقیقی مسلم است نفس انسان
و دوسواس شیطانی که حق سبحانه امر با استعانه از شر او در کریمه من شر الیوسوس الخناس الذی الیوسوس
فی صدور الناس من الجنه و الناس میفرماید دشمنان در کین اند میخوانند که ازین مرئی و معبود
تحقیقه و بادشاه حقیقی بنده را محبوب سازند و با سویی او گرفتار گردانند و بشک جلی و خفی دلالت
مینمایند از شرین قسم لعین استعاذه ناگزیر است همواره مستعین باید بود و اوصاف ثلثه را که درین مورد
سبار که مذکور است بر وجه کمال آنحضرت ان جناب مقدس تصور باید نمود تا از شر دشمن ایمن شود و از ای
ببارگاه قدس یا بدر بن آشنایان لکن رحمة و هیبتی کفایت من امر نازد شد

مکتوب ہشتادم بجز محمد فاروق در تضاد بندگی بارادت و مداحی
روضہ مبارک حضرت ایشان خود و شرافت بلدہ شہرند

اللہ تعالیٰ بحصول مرادات مکرم و ارا و بلکہ از جمیع مرادات حق کناد و بارادت خویش قیام نہا
مقام بندگی کہ نیستی و بی وجودی است و صف ارادت را بر نیاید کہ مبنی از نیستی و خودی است
و نقطہ هستی و انانیت بر سینہ محب کوه قاف است و سد سکندری کہ رخ آن بی سابقہ کرم امکان
پذیر نیست مجروح اعمال صوریہ بی جذبات توحید معنویہ ازین گرداب نمی برآرد و تا نائرہ آتش شوق
در باطن مشتعل نشا زند و عشق شرکت سوزند ہند نجات و تخلص ازین بارگران محال است تا سالک
در بند ارادت خود مست مرید است و چون از ارادت و مرادات وارہ و بہ ارادت او تعالی قائم شود
از مقام ارادت برآید و مقام شہی را شاید درین جزو زمان انیمنی کہ کمال نخستین است از کمالات و کمال
و همچنین سایر کمالات ولایت از مرار فاضل انوار قدوہ کبار حضرت پیر و سنگیہ قدسنا اللہ سبحانہ و تعالی
مفاہ و مستفاد است و مجاوران آن روضہ منورہ بلکہ طالبان اطراف و کناف کہ از روی صدق
می آیند و سربازان سادہ سنیہ میسایند ازین دول مستفیض و مستفید میگردد و از یک نوش بصد
جوش و خروش ترک خویش نموده بطلب پی می برند و از بقعہ سر ہند از کثرت فیوض و انوار بسیار
ظہور اسرار رشک ہند و غیر ہند است آنرا از ہند ندانند کہ در یچہ ولایت است خاک ہند بآب ولایت
یکجا شدہ است و بادہ محبت با افیون جمع و طینت آن با ہم آمیختہ لاجرم از جوش سکر عین از را
از طلب آن برپورہ است و سر و ستار را ازرقاصان انتخاب برداشتہ خوش گفت
از ان افیون کہ ساقی در می افکند و حریفان را نہ سرماندنہ دستار مدح ذلک از شربت
جمع الجمع سیراب است و از شیر صحر و دعوت تر و تازہ این ہمہ ہدایت دار شاد اثر آفت و این دید
و داد پر تو آن تا کجا لطافت طینت این بقعہ را بیان نماید و فیوض و اسرار وجود و ایثار آنرا ظاہر
سازد کہ از طالبان ہوشمند مخفی نیست و بر مصفا صفا لکیش پوشیدہ نہ اند بجا اسرار آن گوہر

برستی می آید کہ در جای دیگر کم بابت و از خم خانہ آن بکام ہشتاد و یکم شرف میرسد کہ از آفتابہ بر عیش برد
 بس کم خود زیر کانا این بس است با نکتہ و کردم اگر در دہ کس است و السلام اولاً و آخراً

مکتوب ہشتاد و یکم بغتہ بیک و آنکہ ترک کثرت شرط این راہ است

قل اللہ ثم در ہم وحدت و کثرت ضد یکدیگر اند طالب وحدت را ترک کثرت ناگزیر است ہر قدر بجات
 کثرت با خود دارد همان قدر دور و مجبور است وحدانی باش ہم از روی طلب محبت و ہم از روی
 علم و ارادت تا مناسبت پیدا کنی و آت وحدت گردی و توحید حقیقی رسی التوحید اسقاط الاضافات

مکتوب ہشتاد و دوم بچہ کاشف و آنکہ وصول مطلوبی گزشتن از خود ممکن نیست

ما عندکم نفع و ما عند اللہ باق طالب حق جل و علانا از لباس عاریتی منخلع نشود و از
 ما دون او نرہد و از مناسبات تہی نگردد و از خود نگذرد و راہی بجناب قدس او نیمان
 نیابد و متخلق باخلاق باقیہ نگردد و مصرع با ما رسیہ نشین و با خود منشین

مکتوب ہشتاد و سوم بنوا جہ عبد اللہ و آنکہ نفا و اسباب صبری مد معاملہ باطنی

بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہ تعالی ابواب فتوح را ہموارہ مفتوح و ارا تمام ترین عبارات در سیر
 و سلوک اہل السد این آیت کہ میہ است ما عندکم نفع و ما عند اللہ باق طالب صادق تا از ہم
 مناسبات تہی نگردد و بانوار لایزال بقا نیابد ہر چند عمدہ درین معاملہ باطنیست و فنا و بقا بالاہما
 از اوصاف اولیکن زوال امتحانہ سورہ و نفا و اسباب معیشت و اسقام و حوادث ظاہری از مد
 معاملات باطنیہ است و اسباب ترقیات معنویہ شاہ بازی باید کہ در جارا اسرار این آیت کہ میہ
 غوصی نماید و از عموم و کلک پاکہ دران واقع است بہرہ ور گردد و السلام

مکتوب ہشتاد و چہارم بمولانا محی صدیق پشوری

در آنکه شوق و ذوق و مشاهده و حضور و امثالها همه در توسط است و در آنها خوف و حزن است
و شرح کلمه که در ضمن بشارت عالی بآن طعم شده آنکه همه و سلام علی عباده الذین صطفی صحیفه نفعیه
انحوی اغری مولانا محمد صدیق رسیده خوشوقت و لذت ساخت در آنجا مندرج بود اگر قبل ازین گریه بر شوق داشت الحال
گریه بر خوف دارد و اگر قبل ازین بوصف نیستی مراقبه داشت الحال بجز حیرت و سرگردانی چیزی ندارد و اگر
قبل ازین نسبت و حلاوت داشت الحال بی نیستی و بی حلاوتی است بهمه حال از مراقبه نیست و اسرار
و معارف عاری و بزی گشته در بادی حیرت و تیه نگارت سرد گرم است نه گرفتار فناست و نه طایف
بقاست نه جوین حضور است و نه پویان شهو و مخد و ناشوق و حلاوت و مراقبه و نسبت و نیستی همه
در توسط احوال است و در آخر کار خوف و حیرت و سرگردانی و بی حلاوتی و بی سببیت است چون کار باطل
الاصل افتد بلکه اصل او در رنگ ظل در راه گذارد و بی مناسبتی خود بآن ذروه علیا احساس نماید
آن شوق و حلاوت و خیال نسبت و اسرار و معارف که بآن مانو بود و روبرو آید بجای آن خوف
و حیرت و بی حلاوتی و بخل و نکارت نشیند نه آن بخل و نکارت که تصیب عوام است امر نیست تا بآن
متحقق نشود در دنیا بآن بخل و نکارت است که هزاران فریت بر علم و دانش دارد و آن خوف و حیرت
که بوجه بر شوق و حلاوت رانج است این اطلاقات از قبیل مرج بایشب الذم است تا سیر سالک
در اصول است شوق و حلاوت و معرفت و درازی زبان در بیان اسرار و معارف و اثبات نسبت
احاطه و سر بیان و اصالت و ظلمت و مرآتیت و امثال آن گنجایش دارد و چون معامله از اصول
بالا رود اصل او در رنگ ظل و گذارد و کل لسان حاصل آید نسبت مسطوره رو باشتار آرد و بالترتیب
و رب الارباب و این معرفت و حلاوت منتفی گردد و در آن موطن اگر علم و التذات است از بابت دیگر است
امر نیست که تعبیر از آن بخل و حیرت انبساط است من لم یذوق لم یدر چه چیز بعضی از عبارات شهادتی
انجمعی که مسطور شده نیست و فی الجمله ازین حمل ابادار و لیکن امید است که از حوالی آن نصیبی داشته باشد
و بحکم المربع من احب معینی بابل این نسبت حاصل نموده نوشته بود و مذکب یقین مبین دریافت که کردی
از خواش و آینه زود آینه دل نهفته است و در همین ضمن یک قسم حلاوت و لذتی فرو گرفت که تمام

این قسم علانی رونداہ باشد و عین التذنا و خاص الخاص بود کہ بگوش ہوش فرو خوانند کہ ہنداہو
مقام تسلیم و رضا لکن بعد از ان خود را نور صرف یا نعم وی کیف دیدم آنخ و در معنی لکن بجز کشیدہ اند
و احتما لمانوشہ اندانچہ بخاطر معنی لکن یہ سداست کہ لکن الوصول بالطلب بحقیقی دراء ہذا و انچہ از
جلسہ سرکائنات علیہ افضل الصلوٰۃ و اکمل التحیات معنی آن استفادہ نمودہ اند کہ سچ لکن استقم میتواند
باین معنی جمع شد یعنی لکن استقم علیہ لیس فی الی ماہو لطلب الاقصی و انچہ گفتہ شد کہ الوصول الی المطلب
الاعلی و راہ ہذا زیرا کہ تسلیم و رضا و قنای ارادت داخل شروط و ارتفاع موانعست تفاضل اقدام کل
بامور دیگرست این قسم امور قدر مشترکست کہ لابدست اگر گویند کہ مقرر قومست کہ مقام رضا فوق
جمع مقاماتست اول مقامات تو بہ گفتہ اند و آخر ان رضا پس ارتقا از مقام رضا چگونہ متصور گرد
گوئیم کہ این منتهای مقامات سلوکست کہ حصول آن بکسب و ریاضت مربوطست نہ منتهای مقامات
عروج مطلقا و انچہ نوشتہ اند کہ از ان زمان کہ این واقعہ منکشف گشتہ است کہ شکستہ کہ اگر استقامت
درین کسی بود ظاہر مخاطب باین خطاب نیگشت کہ تحصیل حاصل محالست و بیچ تحصیل حاصل
نیست کہ استقم لفظ مستقبلست باستقامت حال منافات ندارد و قال اللہ تعالی خطابا بالنبی علیہ السلام
فاستقم کما امرت اری استقامت کارشکلست و امر بان کرشکن قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
شیخی سورۃ ہود و انچہ در واقعہ اعتراض فقیر مشاہدہ نمودہ و بعد از ان قیاد و تسلیم شما آن اعتراض متنبہ
بفندان شدہ گویا امتحان انقیاد و تسلیم شما بودہ است ربنا تم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير

مکتوب ہشتاد و پنجم بحضرت پیرزادہ خواجہ محمد عبید اللہ در حل شبہاتی

کہ بر کلام حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ نمودہ و تحقیق غریب آنحضرت و رتزلان جو
از حضرت ذات تعالی عینا کان او زائد و تحقیق تقدم حیات بر علم و ذکر تعین و وجودی و جمعی مع
التحقیقات اللاتقہ کل مقام بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ و سلام علی عبادہ اللہ
صطفی خصوصا علی سید الوری امام التقی محمد المصطفی صاحب قاب قوسین او ادنی و علی آلہ

شمس الدجى وصحبه نجوم الهدى أما بعد فهذه فقرات شرحت من نسمات النزهات وروضات
تنمت من نفحات التقديرات لوائح احديته برزت من لمعات الفتوحات وسوانح قدسيته بدت
من رشحات العطايات الهامات فيها للعقل العليل مداواة والغمامات للروح منهار روح وحيوة
كلمات وافية في حل المشكلات وهدية محقرة من بصناعة فرجات مرسولة الى المحذوم الاكرم جامع الكمالات
المتبحر في جلباب الشوق والوجد والذات مورد البهذبات ومبسط العنايةات الغائص في لبحر حجج
المعقولات الخائض في دقايق التصوف والالاميات وانه قد كان ارسل اليه رسالة شريفة جليلة
مستغنية لمعارف عليته واسولة غريبة ولم يكن عندي ما اكا فيها بمثلها فكيف بحسن منها وقد ورد فيجملها
باحسن منها ووردة وهاو ذلك لتصور فني وقلة ادراكى خصوصاً عن الاسرار الالامية التي زلت في بولوبها
الاقدام وضلت في مباديها الالهام ولذا كنت اصرف عنان العناية من ان الكتب في مقابلة اشياء
صريحة او بالكناية حتى ضمت سنة على هذا النمط ولم يظهر منها جواب قط الى ان جارت مكاتيب مكررة من
المحذوم المكرم ان الكتب في جوابه بالعلم فاضطرت الى اخذ العلم وسمعت من انوار القدم فشرحت
بمقتضى ما لا يدرك كله لا يترك كله ولله الامر جلده ومنه عقده وحله فاقول لما تاملت في تلك الرسالة
وجدت بعض مسائلها متعلقة بالطبيعي وبعضها بالرياضي وبعضها بالتصوف والالامى ورايت الاشتغال
بدقائق الطبيعى والرياضي تضييعاً للوقت الاعز الاشرف وشتغالا بالالاعية في الدنيا والآخرة بل كاد
ان يورث كثرة الممارسة بهذه العلوم ومنها في العقائد الدينية قال رسول الله صلى الله تعالى عليه
آله وسلم علامة اعراضه تعالى عن العبد شغلها بالالاعية ولو كان للنفس كمال مهتد به مروطا بهذين العلمين
لما امله صاحب الشرع ولما اعرض عنه سلف بل كانوا يغربون في تحصيله ويشتون على تعليمه وليس فلس
وما يتعلق بالتصوف فمنه ما يتعلق بشرح مسألة وحدة الوجود وبيان الاتحاد الذاتى بين الخلق والحق
تعالى وتقدس وان هذه المسألة قد بينت تفصيلاً في كتب الصوفية الموصدة ونحن بمجرى عنها وشتها بتعلق
ببعض معارف شيخنا واما منا وقبلتنا الحبيب الرحمان والمجد والالف الثانى فغفرنا في محكم فيه معتقداً بالهدى الغفر
القوى ومتوكلاً عليه لا اله الا الله وسفغفر الله ولا حول ولا قوة الا بالله قوله هل ثبت عندهم ان الوجود

والله على الواجب او عينه وعلى الاول كيف تخلص عن البراهين العقلية التي تدل على عينيته ولا يحتمل
لكثرة شهرتها الى الذكر هنا وهي قطعية على ما نعلم المخالف انتهى اقول بهنا شق ثالث وهو انه سبحانه ثابت
بنفسه للاب الوجود فيكون ذاته العلي كافية في تحققة غير محتاج الى الوجود ولا يكون للوجود شئ مدخل عينا
كان او لا على ما سيجي تحقيقه ان شاء الله تعالى فلا يدور على هذا الادلة النافية لكونه سبحانه موجودا بوجوه
زائد على ما يثبت ان قيل مرجح كونه تعالى موجودا بنفسه وكون الوجود ونفس ذاته كما هو مذهب الصوفية
العلوية واحدا لان معنى كون الوجود عينه ان ما يترتب على الوجود يترتب على الذات تعالى قلنا ليس الامر
لكذلك لان معنى كونه سبحانه موجودا بنفسه ان حقيقة سبحانه في نفسه وراى الوجود كاف في ترتب آثار
الوجود عليه والوجود ومنزل عن تلك المرتبة العليا على ما سيجي تحقيقه ان شاء الله تعالى في تبيين مذهب
شيخنا واما ما رضى الله تعالى عنه ومعنى كون الوجود ونفس ذاته ان حقيقة سبحانه هو الوجود وليس عليه
ما يستفاد من تحقيقها ثم فاطلاق الوجود على ذلك المرتبة المقدسة حقيقة عندهم ولوا يدعي عينية الوجود
ان ما يترتب على الوجود يترتب عليه لكان اطلاق الوجود عليه سبحانه بطريق المجاز والتشبيه في نظرية الجاهل
ينفي فيصح نفى الوجود عنه ويكون الذات تعالى في نفسه غير الوجود والصفوة القائلون بعينية الوجود
لا يجوزونه كما لا يخفى على المستبح في كلامهم الواقف على اطوارهم يقولون ان حقيقة الحق سبحانه وجوده وحجب
ليس الارباع عن نفسه محال ولو لا اطلاق الوجود عليه تعالى عندهم بطريق حقيقة لما كان ذلك مستلزما
بين القائلين بعينية الوجود في كونه سبحانه وجودا مطلقا او فردا معنى محصلا وكيف يسوغ اطلاق الوجود
على تلك المرتبة العليا بطريق المجاز عندهم وبمبنى مساكنة وحدة الوجود وعلى كونه تعالى وجودا مطلقا على
ان اكثر الادلة على عينيته مدخوله غير تامه فقطعيها ممنوع وكونها قطعية على زعم المخالف لا يضرنا قوله
واليعين الوجودى الذى ذهب اليه شيخنا واما ما قبلنا قدس سره الا قدس المراد منه اما الوجود والعالم
او الوجود والخاص او مطلق الوجود قلنا المرتبة التي لسموها بعض الصوفية العلية وجودا محتاجا ويزعمون
انها مرتبة لا تعين عندها متميزة عن مرتبة الذات العلي وتعين من تعيناته سواء سموه وجودا خاصا
او عاما او مطلقا ولا يبعد ان يقال انه وجود مطلق لكن لا مطلق عن مبدأ الاطلاق لانه متعين بمنزلة

وهذا الاطلاق من شأنه ان لا يعين بل يطلق عن قيد القيد ومقيد بالاطلاق فهو مطلق من وجه مقيد
من وجه ولاخبار عليه كما قالوا في مرتبة الوحدة على اننا نقول ان هذا الترديد غير سديد لانه ان اردنا
بالمطلق المطلق الحقيقي فالترديد غير خاص وان اردنا به المطلق الاضافي فمع عدم انحصار الترديد
الدليل الذي اورده على ابطاله على ما سيجي غير مطابق له وان اردنا المعنى الشامل للمتعين فالدليل
عن المدعى غير تام فعلى كلا التقديرين الاخيرين لا يتم التقريب قوله وعلى الاول لا بد
من ان يكون ذلك لا محققا لتحقيق الخلاف فان ابن العربي واتباعه رضى الله تعالى عنهم ايضا ذهبوا
الى ان الصادر الاول هو الوجود العام بل نسبة العموم والانساب قلنا ارتفاع الخلاف ممنوع
فانهم حكموا بعدم مغايرة الوجود العام للوجود المطلق ونحن نقول بزيادة التعيين الاول على الذات
العلی ومغايرتها بزيادة النسبة لا يرفع الخلاف اذ النسبة غير الوجود ثم لا يخفى ركازة الترتي بقوله
بل نسبة العموم والانساب قوله على الثاني والثالث لا يحصل التعيين الذي لم يكن في المرتبة السابقة
لم يزد على الذات شئ قلنا لما كان الذات العلي في نفسه غير الوجود فلا معنى لقوله لم يزد على الذات شئ قوله
اما على كون الوجود مطلق الوجود فظاهر فانه غير متعين قلنا المطلق الاضافي غير متعين في هذا المعنى
هو الاليق لان يراو في الترديد من لفظ المطلق لكونه من محتملات الوجود لمستعين واما ارادة المطلق الحقيقي
فمناو للطبع السليم جدا اذا المتعين لا يحتمل غير المتعين اصلا فيتم تسليم كون نسبة الخصم ان الوجود متعين
فخرج ان يسأل عن ان مرادك بهذا المتعين غير المتعين او شئ آخر قوله واما على كونه وجودا خاصا فانه وجود
مع نسبة الى الذات المحض والنسبة التي لا يستلزم الغير الحقيقي او الاعتباري لا يوجب التعيين الزائد فيه
بحث اما اول فلان نسبة شئ الى نفسه لا يستلزم التغاير والوجود غير الذات المقدس فنسبته الى الذات
يحصل المتعين واما ثانيا فلان العلم عندكم عين الذات تعالى نسبة الى الذات يحصل التعيين عندهم واما ثانيا
فلان عدم استلزام نسبة الغير الاعتباري في غير منع ويبنى ان يعلم ان نسبة الوجود عندنا الى الذات
العلی نسبة الصادر الى المصدر اذ هو في نفسه غنى عن الوجود ووجوده بنفسه فلا محصل في قوله فان كان
هذا التعيين الوجودي غير الزائد على الذات فيكون ان يرفع الخلاف من البين فمعنى كونه متعينا بالوجود انه

من حیث وجود لکن فیغنی ان کیون الوجود وجوداً محضاً فان النسبة علی مقولہ یہ ہے
 انحصار صیغۃ الالان کیون المراد انہما وجوداً و اوصار موجود الوجود زائد و الایغنی انہ یوجب ان یکون
 الذات تعالیٰ من حیث ہو غیر وجود قیر و علیہ البراہین الی تدل علی ان الواجب ہو الوجود صحا
 او کان علما انتہی قد عرفت ان اکثر تلك الادلة مدخولة فلا ترد علینا قوله ویردان کیون ہذا التبعین
 وقد سبق ان التبعین الوجودی لا یلین ان کیون زائداً قلنا قد سبق ایضاً جوبہ عدم امکان الزیادۃ
 فلیت کر قولہ ثم علی تقدیر ان کیون زائداً موجود فی العلم او فی الخارج او محدود و قلنا ہناک شق آخر
 و ہوان کیون ہذا التبعین موجود فی ظل الخارج و لا بد لبقیہ من دلیل قولہ فان نفس الامر لا یخلو
 عن العلم والخارج قلنا ممنوع اذا کمل الطبعی متحقق فی نفس الامر مع تسلسل نظر عن شخصاتہ الخارجیۃ
 والذاتیۃ علی ما فاوہ البعض الدلیل الذی اور علی استثناء مدخول فیہ و ایضاً ان ارید الخارج ورا
 العلم بخارجہ موجود فی الخارج لان الخارج مراتب بعضها فوق بعض فالذات المقدسہ فی علی
 مراتبہ والوجود فی مرتبہ ہی دون مرتبہ الذات تعالیٰ فلیسا فی مرتبہ واحدة وان ارید بہ اعلی
 مراتبہ الذی ہی مرتبہ الذات العلی فالحصر فی العلم والخارج ممنوع اننا نقول ان تحقیق ان
 الوجود والعلم فی الخارجی من اقسام مطلق الوجود والمطلق وراء الاقسام فیغنی ان کیون الوجود ثابتاً
 وراء العلم والخارج و ہذا المعنی یؤید بالکشف والفراسة بصحیۃ قولہ و علی الاول یزعم ان کیون صفیۃ
 فیقتضی وجوداً آخر قلنا ہذا فی غیر الوجود مسلم و فی الوجود قہم قولہ و علی الثانی یزعم اکثر فی مرتبہ الوجود قلنا
 ممنوع الجواز ان کیون الخارج مراتب مختلفہ و کیون مرتبہ الوجود دون مرتبہ الذات تعالیٰ و تقدس
 علی ما مر قولہ ویرودہ البرہان القطعی لان المراد بالوجود ہوا سبداً قلنا ممنوع لان السبداً الذات تعالیٰ
 والوجود واسطۃ لا فاختہ الکمالات من الذات العلی الغنی فایقال من ان الوجود مبدأً لكل خیر و کمال
 معناه عندنا ان کل خیر و کمال فالحق منہ سمانہ فالوجود و بسطۃ فی وصول البقیض اذ ہو تعالیٰ بذاتہ مقدس
 بدون ملاحظۃ ہذا الوجود و غنی عن العالمین قولہ و لا بد ان کیون اول الاول سبداً والام یو سبب شئ فالحکم
 بان الوجود زائد لیس مسمیۃ لانہ علی تقدیر زیادۃ کیون لہ سبداً و الا لکان واجباً بالذات و تقدیر الوجود

بالذات محال ولو كان المبدأ ذاتا تابع الوجود وكان المبدأ اثنين وكل شئ من الممكن وهذا من البراهين القطعية المشهورة التي مع عدم احتياجها الى الذكر قد جرى القلم بذكره انتهى قلنا تركب العلة القائمة وتعد اجزا لها غير مستحيل بل واقع والفاعل ذات الواجب عز وجل ليس الا والوجود واسطة وشروط فلا باس باثنين المبدأ وتعدوه على الاول وعلى الثاني التعدد ممنوع قوله وما يناسب به المقام ان التعين الاول عبارة عن تعيين ذاتي لا بد منه لكل الموجود في كونه موجودا فان اشئ بالمتمتعين ولم يتميز ولا اقل من العلم لم يوجد ومعنى اللاتعين عدم مزاحمة هاتين التعيينات الاخرى بل عدم انحصاره فيه وعدم اتيهه فالتعين الاول للحقيقة الالمانية هو حقيقة الجامعة لجميع الصفات اجمالا فعلية كانت او انفعالية وانما قلنا اجمالا لانه عند تفصيل الصفات تحصل التعيينات الغير المتناهية وانما قلنا بالتعيين لان المقيد بالصفات الفعلية وهو متميز عن العبد وبالعكس حقيقة الواجب بعد التنزل عن تعينه الاول الذاتي لتعينة البروئية فليست البروئية تعينه الاول الذاتي لا يبعد تسمية بالوجود ولكنه غير زائد كما تقرر وما وقع في بعض عباراتهم ان التعين الاول هو لتعين العلمي الاجمالي لا يخالف ما ذكرنا لانه ليس المراد به ان حقيقة الواجب هي العلم فقط ثم تنزل وصار صفات اخر فانه في تلك المرتبة كما هو عين العلم كذلك هو عين القدرة والارادة وغيرهما وان في نفسه وراء حقيقة العلم ثم تنزل وصار حقيقة العلم بل انهم عبروا عن تلك بحقيقة الجامعة اجمالا لجميع الصفات بحقيقة العلم لان الصفات لما كانت لها في تلك المرتبة ثبوت وان كان اندراجها واندماجها بثبوت اعتد ليس الا في العلم وايضا العلم عين العالم وعين المعلوم على وجه الاحاطة فان حقيقة العلم من حيث هي عين كل معلوم جاز للتعيين عنها بحقيقة العلم واما الصفات الاخر فان القدرة مثلا من حيث هي ليس عين الارادة مثلا ولا عين المقدور فالعلم الذي هو التعين الاول غير العلم الذي وقع التنزل به ثانيا في مرتبة التفصيل في هذه المرتبة تعينات كثيرة منها التعين العلمي من حيث انه متميز عن التعين الارادي وغيره او المقصود من هذا القول ان ننمنا على احقر المريد بالتنبيه على العيوب واخطا في هذه المسائل انتهى اقول حاصل استفاد من هذا تنبيه حصر الذات تعالى وتقدس في مراتب تعيناته ونفي ان يكون للذات العلمي مرتبة وراء تعينات بمعنى اللاتين في عدم انحصاره في تعين معين فالتعين الاول هو بحقيقة الجامعة للصفات اجمالا وهو يسمى بالوجود فكل ما

هذه المرتبة تعينا وجودا وتعينا علميا اما كونه وجودا فلان الوجود هو حقيقة الحق عز وجل ولم يثبت
 له امر تبة فوق هذه المرتبة واما كونه علميا فلكون العلم عين العالم وعين المعلوم على وجه الاحاطة بخلاف
 الصفات الاخرى فانها ليست بهذه المثابة فان تنوع الخلاف وصار التعين الاول عند الفريقين
 شيئا واحدا سواء نسبت بالعلم او بالوجود وانت خبير بان هذا التقيح لمذهب الشيخ واتباعه رضي الله
 تعالى عنهم والا يكون صلى الا عن تراخي النحسين وههنا اباحت الاول ان التعين المجلي والتفصيلي
 علميان على ما هو المقرر عندهم فعلى هذا يكون الواجب تعالى من الوجودات العلمية تعالى عن ذلك
 الثاني انه يستحيل ان يكون شيئا موجودا في علم نفسه ولا يكون له وجود ورا وجوده في علمه اذ تعينا
 الخارجية متأخرة عن هذا التعين حادثا الثالث لما كان حقيقة الوجود موجودا علميا فكيف يكون
 تعيناته خارجية حيث قالوا ان سوى التعين المجلي والتفصيلي تعينات خارجية واما استفاد من عبارة
 سلمه ربه ان تسمية العلم مجرد وتعبير عنه لا انه في نفسه حقيقة العلم فنية نظر اما اول افلاذ اما ان يعتبر في هذه
 المرتبة حضور الذات تعالى لنفسه في علمه على ما هو المقرر عندهم ولا يعتبر على الاول يكون اطلاق العلم
 على هذه المرتبة بطريقه حقيقة لا بمجرد التعبير وعلى الثاني لا نسلم جواز اطلاق العلم على الذات الوجود في
 الخارج مع قطع النظر عن حضوره لما لان معنى كون العلم عين العالم وعين المعلوم كونه عينا لما باعتبار
 كونها عالما ومعلوما لان تعليق الحكم بالمشق يشعر بالعلية فلا يقال لزيد الوجود في الخارج انه علم فالذا
 المعراج من النسب والاعتبارات مع قطع النظر عن حضوره لنفسه كيف يجوز التعبير عنه بالعلم مع ان
 التعبيرات ساقطة في تلك المرتبة العلمية نظر ان اطلاق العلم على هذه المرتبة ليس مجرد وتعبير على ما يدل
 عليه صريح عبارة اتم كما لا يخفى على المتتبع فانهم يقولون تمثل ذات بذاته ولذا يسمونه بالعقل والحضرة
 العلمية والعلم المطلق والوجود المطلق بمعنى الوجودان الغير المقيد بالتفصيل قال في نقش الفصوص
 وهذه المعرفة معرفة كلية جمالية وفي النصوص واول التعينات المتعلقة لنسبة العلمية الذاتية تهتمل
 وحدة الحق ووجوب وجوده ومبدأيته وسما من حيث ان علمه نفسه في نفسه وان علمه بنفسه سبب
 لعلمه لكل شئ وعبر عن هذا التعين في موضع آخر بالعلم الوجوداني وايضا في غيب هوية الحق اشار

الى اطلاقه باعتبار اللاتين ووضوئه بحقيقة الماهية لجميع النسب والاسماء والاضافات
والاعتبارات عبارة عن تعقل الحق نفسه وادراكه من حيث تعينه وايضا فيه وهو عبارة عن تعين
الوجود في النسبة العلمية الذاتية وايضا فيه عبارة عن صورة علمه بنفسه من حيث تعينه في تعقله
وامثال هذا في كلامهم اكثر من ان يحصى واما ثانيا فلان اطلاق العلم عليه لو كان بطريق المجاز لجاز
العلم عنه مع انه غير جائز عندهم على الاصحى واما ثالثا فلان اتحاد العلم مع العالم والمعلوم انما هو في العلم
المحضورى وكون العلم الذى يتميز به الصفات بعضها عن بعض حضوريا ثم بل هو من قبيل العلم المحصور
بمحصل صور المعلومات والاعيان الثابتة به ولو سلم كونه حضوريا فاتحاده مع الذات لاحت بدون
ملاحظة اعتبار معه ثم بل التحقيق ان في العلم المحضورى ايضا الذات المحوطة مع اعتبار من اعتباراته
لا الذات لاحت على ما افاده بعض المحققين واما رابعا فلان اتحاد الشئ مع الشئ لا يقتضى جونا اطلاق
الاسم المختص باحدهما على الآخر الا ترى ان كلامنا الضاحك والماشى مثلا متحد مع الانسان ولا يجوز
اطلاقه على ماهية الانسان من حيث هى ولان المقيد والخبرنى متحد مع المطلق وكل مع ان الاسماء
والاحكام المختصة باحدهما من حيث هو لا يجوز اطلاقها على الآخر من حيث هو على ما حققه الصوفية الموحدة
وغيرهم مع كذا حفظ مراتب كفى زنديقى واما خامسا فلان تعدد الصفات في العلم يقتضى اتحاد العلم
مع كل صفة من الصفات المندرجة والمندرجة ولا يلزم اتحادها مع الذات تعالى حتى يجوز اطلاقه عليه
لا يقال الصفة في تلك المرتبة غير متميزة من الذات تعالى فاتحادها مع احدلها اتحاد مع الاخرى لانا
نقول ارتفاع التميز مطلقا في تلك المحصورة مما يناقض فيه لجواز ان يكون تميز مجهول الكيف غير هذا
التميز العلمى ولا يعرف كيفيتها وهذا التميز العلمى اثر ذلك التميز لتعلق العلم بكل واحدة منها على حدة مما يؤيد
ذلك لو سلم فلا نسلم ان العلم باحدلها عين العلم بالآخرى بل العلم بالذات من حيث هو غير العلم بالصفة
من حيث هى وان كانت غير متميزة عنه على الاصحى اذ باختلاف المحيثة يختلف العلم فان قيل العلم المتعارف
بالقادر مثلا علم بالذات والصفة معا لان معنى القادر ذات له القدرة فجاز ان يكون منها ايضا من هذا
القهييل اذ الذات في هذه المرتبة ملحوظة مع الصفات ولو اجمالا غير معرفة عنها فالجواب من وجهين احدهما

انه لا يكون للذات البحت كج مرتبة اذ الم مثبت مرتبة فوق هذه المرتبة وثانها منع كون العلم المتعلق
 بالقادر علما بالذات والصفة بل بالصفة فقط الا ترى ان ارباب العقول قالوا ان في علم الله
 بالوجه علم بالوجه فقط فتحقق الجمل بالنسبة الى ذات الشيء واما سادسا فلانه على تقدير جواز الاطلاق لا باعث لهم
 على تسمية الذات الموجود في الخارج علما الرابع من الابطاح انه لو انحصرت الذات في مراتب تعيينات
 ولم يكن للطلق وجود متاصل مع راء وجود تعيديات يلزم ان يكون الواجب سبحانه محتاجا في وجوده الى
 وجود الممكنات وكذا في سائر الكمالات والصفات وتقدم وجود الممكنات وصفاته على وجود الواجب
 تعالى وصفاته سبحانه وبطلانه اظهر من ان نخفي الخامس ان هذا التحقيق مخالف لما هو المقرر عند القوم
 من اثبات مرتبة الاطلاق وراء التعينات ولذا يمينون التفكير في الذات المعرف في نقش الفصوص
 لما كان الحق سبحانه من حيث حقيقة في حجاب غيرة النسبة بينه وبين ما سواه كان الخوض فيه من هذا الوجه
 المنشوق الى الطلب تضييعا للوقت وطلب لما لا يمكن تحصيله ولا الظاهر بالوجه كل جملي وهو ان ما وراء
 ما تعين امر به ظهر كل متعين لذلك قال سبحانه بلسان الرحمة والارشاد ويذكركم الله نفسه السد روف
 بالعباد فيفهم ان مرتبة الذات موجودة لا يمكن التفكير فيها الا انها لتبشير محض ويقولون ان علمه سبحانه لا يتخلط
 بزاية المقدس كزوم الاحاطة والتمية والتفكر في مرتبة التعيين الاول واحاطة علمه سبحانه له غير ممنوعة وايضا
 يقولون اول ما صدر عنه تعالى التعيين الاول وسميونه بالمصادر الاول وعلوم بالضرورة ان كل صا
 مصدر موجود قال اللاهجي راوت اتمى وقدرت نامتناهى بنفس حالي چون ايجاد تعين اول كرد وقال
 ايضا اول مرتبة قبول اين بنص نمود تعين اول ست في الحديث النبوي على مصدره الصلوة السلام
 وتحتية اول ما خلق الله نورى وفي رواية اخرى اول ما خلق الله العقل بالجملة لا خلافا لاحد في صدق
 هذه المرتبة وما بعده من المراتب ومن المحال ان يكون المصادر والمصدر شيئا واحدا وايضا انهم يقولون
 ان تعين الاول واسطة بين الحق والخلق وبرزخ بين الوجوب والامكان قال في النصوص في ذلك
 الشرط الوجودى هو العقل الاول الذى هو الواسطة بين الحق وبين ما قدر وجوده من الممكنات الى يوم القيامة
 قال اللاهجي ذات احديت چون اقتضا تعين اول كرد وبرزخ جامع ستعيان وجوب وامكان

والواسطة والبرزخات بر من طرفین موجودین وبالجملة حصر الذات تعالى فی مراتب تعیناته فی الحقیقة
نفی الذات العلی المقدس فان قيل قد اثبت سلمه رب مرتبة اللاتعینین قلت جعل هذه المرتبة اعتبارا
محضاً ولم یشب لها وجوداً مستقلاً وراة التعینات ولذا اثبت عینیه الوجودی فی اول التعینات وثبت
مرتبة وراة الوجود وثبت ما وعلیانه من ثبوت مرتبة الذات وراة الوجود والیضا لو لم یکن مرتبة الاطلاق
الذاتی موجودة عندهم وراة التعینات لما کان للمناقشة فی ان المطلق الذی هو لا یشترط شیء کیف یکن
موجوداً مع ان المطلق لا یوجد الا فی ضمن لمقید مساغ ولما تحملوا فی تعصی عنه ولما حال بعض المحققین
على الكشف والوجدان فان قيل انهم حکموا بعدم زیادة التعین الاول علی الذات فیکون متحد مع الذات
تعالى فیکون هو الوجود فیرفع الخلاف ولذا قال فی النصوص حقیقة الحق عبارة عن صورة علمه نفسه
من حیث تعینته فی تعقل نفسه بان قد توجد العلم والعالم والمعلوم قلنا لا شک ان التعین الاول اعتباراً
من اعتبارات الذات المطلق وتعیین من تعیناته مقیداً بالخصور الذاتی فلا یكون وجوباً بحداً واکلهم
بعدم زیادة علی الذات فالمراد بنفی الزیادة نفی وجوده فی الخارج فالوجود فی الخارج انما هو الذات
المقدس لیس الاو هذا التعین انما هو فی العلم والمعرفة لم یدخل فی حیطة العلم شیء سوى الذات العلی
من الصفات والاضافات المتمیزة ولا یلزم من شیء منها الاتحاد ولکن سلم فلا یلزم من اتحاد شیء مع شیء
جواز اطلاق الاسماء والاحکام المختصة باحدهما علی الآخر كما فی العام والخاص والمابیه والعارض علی ما
والماعادة انصوص فی البیان بحقیقة من حیث التعین والتقیید علی ما یشهد علیه تلك العبارة وكلامنا
فی المطلق ایف ولا یكون الذات من الصور العلمیة المستعینة وهو باطل فالخلاف باق فان قيل قد اطلقوا
لفظ المطلق فی تعین الاول ایضاً فاجبه قلنا هو اطلاق ضدہ التقید فیکون مطلقاً مقیداً واطلاق
مرتبة اللاتعینین اطلاق عن صفة الاطلاق ایضاً كما انه اطلاق عن التجرد والتقیید فیکون مطلقاً مطلقاً
قال المحقق الودانی وجود مطلق عنی وجود من حیث هو بی شرط تجرد واطلاق وغیر ان اعراض صفات
حقیقیة عن میدانها وآنرا مراتب اثبات میکنند مرتبة اول غیبت هویت استلحق نظر ان الموجودات
فی وجوده عندهم انما هو مرتبة لیس من عندهما غیب الهویة والوجود والبعث وهو وراة التعینات لتعین

اعتبارات فيه لان الوجود هو العین الذاتی اعتبار محض فحاشا ان يكون لا ولا الكبر او ذلک
 هذا وتحقيق نهدينا ان طالب اليقين وصاحب الفطرة السليمة اذا رجع الى وجوب التفكير صاحب وتامل صادق
 وانصف من نفسه ادرك ان ذات الله المقدس لا ينبغي ان يحتاج في وجوده الى غيره ويكون في نفسه غاليا
 عن الوجود واحتياجه في ثبوته الى الوجود وادرك ايضا ان ماهيته وحقيقته سبحانه لا ينبغي ان يكون هو الوجود
 لان الوجود مع كونه في نفسه من المصادر والاحداث لا ضرورة لنا بالقول بكونه حقيقة له واجب الموجود
 في الخارج بوجوه اصيل وان نصلح عليه بواسطة عدم احتياجه الى الغير ومع ذلك لم يرد الشرع به الحق
 ان له سبحانه ماهية وحقيقة وراء الوجود ثابتة بنفسها مستغنية عن عروض الوجود لهما وما يترتب على الوجود
 يترتب على تلك الماهية بذاتها فهي موجودة بذاتها المقدسة لا بالوجود وعينا كان اوزائدا وقولنا موجود
 بنفسه مجرد تعبیر لقولنا هست لان الوجود امر زائد ثابت قائم به تعالى او عينه فلا مثل للوجود في
 تلك الحضرة العلية المعرأة عن جميع النسب والاعتبارات كما لا مجال للعدم ثمه فوسبحانه لغاية تقدسه
 لا يصل اليه نسبة الكونه خالقا لكلها فكلا النقيضين منتزعا عن تلك المرتبة بمقدسه غير متصورين شيء
 حتى تصور ارتفاع النقيضين فلا نقاضة لشيء بشي في مرتبة الذات المعرأة عن جميع الاعتبارات حتى
 يستحيل ارتفاع النقيضين اذا لا ارتفاع والنبوت من الاعتبارات والنسب المنفية عن تلك الحضرة
 الا يرى الى ما افاده بعض المحققين من ان الجسم في مرتبة وجوده السابق على البياض لا ابيض ولا
 لا ابيض وليس ذلک ارتفاع النقيضين مستحيل لان المسخيل ارتفاعهما بحسب نفس الامر مطلقا بحسب
 مرتبة من المراتب فان الامور التي ليس بينهما علاقة التقدم والتأخر والمعية ليس لعضهما في مرتبة الآخر
 وجود ولا عدم انتهى فلما ساغ امثال هذه الامور في الممكنات ظنك في شان خالق الممكنات تعالى
 ولعل المثل الاعلى فعلى هذا الاختياج في نفى احتياج الذات المقدس الى الغير الى اطلاق لفظ تعالى
 مفهومه اللغوي من المعقولات الثابتة والمعاني القائمة بالغير ولو كان كذلك لكان صاحب الشرع
 احق بالتعبير عن امة المنزه بالوجود الاخبار كما خبره عن سائر اسماؤه وصفاته وكما لا بد وليس قلبي فاسد
 غر وبل بذاته العلى مستغن عن عروض الوجود له فماتفرع على الوجود وماتفرع عليه سبحانه وكذا الحال

فی سائر الصفات نکلماتی فرغ علیها فذاته العلی کاف فیہ ومع ذلک لا یجوز صفات ازلیته موجوده قائمه بذاته لورود الشرع بها ولما جری عاده سبحانه بان کلماته ثبت فی عالم الحقیقه ان یکمل له النموذج فی عالم المجاز لیستدل به علیہ جل الوجود و انموذجاً بوجوده بنفسه لا بالوجود فان الوجود لو وجد کان موجوداً بنفسه دون الوجود و التماز فمفترقه الحقیقه فحق نوافی جمیع المتکلمین فی زیاده الوجود علی الذات الغنی العلی و عدم کون الوجود و عیناً له و لکن لا نقول باحتیاج الذات المقدس الی الوجود و استکماله بالنعیم کمال بنفسه و زجوا ان یکون مراد السلف من زیاده الوجود هو هذا المعنی ان کان منهم روایه فی هذا الباب لکن الظاهر ان لیس من السلف فی هذا نقل انما هو قول المتأخرین من اصحابنا رحمهم الله سبحانه بخلاف زیاده الصفات فان المقصود من معانده لهما فالماحصل ان الحق عز وجل موجود بذاته و صفاته بسبعة بل الثمانیه موجوده بذاته الحق تعالی دون الوجود فالوجود کما هو منزل عن مرتبه الذات المقدس کما انک منزل عن صفاته الحقیقه فلما لم یتخیل فی حضرت الذات المقدس و الصفات العسلیه وجود لم یتخیل وجوب ولا امکان اذا لا امکان و الوجوب نسبت بین الماهیه و الوجود و محیث لا وجود ولا وجوب ولا امکان فمن هذا التحقيق اندفع اشکال صعب یورد علی الصفات الحقیقه بانها اما ممکنه لذواتها و واجبه فعلی الا و لا یلزم حد و ثمالان کل ممکن حادث عندهم و ایضاً یلزم جواز العکس کما عن الذات فیلزم جواز الجعل بعجز تعالی عن ذلک و علی الثانی یلزم تعدد الواجب لذات المتانی للتعحید قال شیخنا و اما ما لا امام الربانی و المجد و اللائف الثانی فذاته تعالی و صفاته سبحانه فوق هؤلاء الثلاث المنحصرة خایه ما فی الباب اذا تصور ذواته تعالی و تعقلت صفاته سبحانه بالوجود و الاعتبار اذا لا سبیل الی الکنه عرض لذاته سبحانه فی الوجود و التصوری الظلی الوجوب لما هو المناسب و اللائح لغنائیه تعالی و عرض لصفاته سبحانه بالوجود و الغنی الی امکان لما هو المناسب لاحتیاجها الی الذات فذاته تعالی و صفاته سبحانه فی حد انفسها فوق مرتبه الوجوب و الا امکان بل فوق مرتبه الوجود و ایضاً و باعتبار الوجود و التصوری الظلی الوجوب یناسب الذات تعالی و الا امکان بذاته الصفات تعالی و تقدست فالصفات تعالی من حیث الوجود و الخالق لا واجبه و لا ممکنه بل هی فوق الوجوب و الا امکان و باعتبار الوجود و الغنی الی ممکنه و لا یلزم من هذا الا امکان الحدوث لما لا یشیء لذاته

كما للممكنات بل الوجود انها الظلية ويناسب هذه المعرفة ما قاله ارباب المعقول من ان الكلية والجزئية
 تعرضان للماهية باعتبار خصوصية الوجود الذهني فلا يوصف بهما الماهية حال الوجود الخارجي فجزئية للوجود
 في الخارج مثلا قبل التعقل ليسين مجزئتي كما انه ليس بكلي بل عرض له الجزئية بعد الوجود الذهني الظلي بل
 نقول جميع النسب والاضافات والاحكام والا اعتبارات التي تحمل عليها تعالى كالاوهية والربوبية
 والاولية والازلية وغير الصفات الثمانية الموجودة انما يصدق عليها بما باعتبار التصور والتعقل
 والافالذات من حيث هو غير متصف بصفة ولا يسمى باسم ولا محكوم بحكم فصاحب الشئ تعالى انما يطلق
 على ذواته اسماء واحكاما باعتبار التناسب والنشأ به لتكون مرتبة الى افهام المخلوقات ويكون التكلم معهم
 على قدر عقولهم كما يقال لربك الوجود في الخارج بدون ملاحظة وجوده الذهني انه جزئي على سبيل التشبيه
 والتمثيل ويكون حكمهم بالجزئية انساب واشبه من حكمهم بانه كلي فذلك الحكم بالوجوب والوجود على الذات لغني
 العلي اولى والنسب من الحكم بالامكان والامتناع والافلا يصل الى جناب قدره تعالى وجوب ولا وجود
 كما لا يليق بجناب تنزهه تعالى امكان واستناع فافهم هذه المعرفة الشريفة القدسية فانها اساس الدين
 وخلاصة علم الذات والصفات تعاليت وتقدس وما تكلم بها احد من العظاما ولا واحد من الكبراء واستأثر
 سبحانه هذا العبد بهذه المعرفة والسلام من اتبع الهدى وما افاده شئني وامامي قدسنا الله سبحانه ببره السا
 ان الصفات الحقيقية موجودة في مرتبة الذات ولم يحصل من اثباتها اثنين وتنزل في تلك الحضرة العلية
 ومع كون الصفات لتفصيل الكمالات المستدرجة في حضرة الذات لم يحصل منها مرتبة اخرى فكلها ممتازة
 عن احكام سائر الاجالات وتفصيلات لان مرتبة احدها ممتازة عن مرتبة الاخرى فمرتبة التفصيل
 ومرتبة الاجال وهذا المعنى مفقود في تلك الحضرة المقدسة والتفصيل ثابت في مرتبة الاجال ثم
 هذه المرتبة ورا العلم والخارج وتقسيم الوجود والذهني والخارجي انما هو في مرتبة الامكان فلا مجال في تلك
 الحضرة الخارج والاعلم لانه لما لم يكن للوجود مدخل شئ فالوجود الخارجي والعلمي فرع هذه المعرفة
 كاشفة بل جميع ما يجري وما ذكرنا في تحقيق الوجود وغيره واثبات الصفات مع كون الذات المقدس
 كما فافيا مرتبة على الصفات العلية امور زوقية كشفية وما يور في اثباتها من قبيل التنبهات على البديهة

التي لا مسخ للبحث فيها والعلم الواجب المتعلق بتلك الصفات في تلك المرتبة المقدسة شبيهة بالعلم
الخصوي كعلمي سحابة العلي وكما لالة المندرجة في الذات وتلك الصفات مع زيادتها كما أنها نفس
العالم وحضورها كحضور نفس العالم فمن ههنا ذهب جم غفير من الصوفية العلمية الى عينيةها مع ذات
الواجب تعالى ونفي غيرتها والكمال الموافق لذات علوم الانبياء على جميعهم عموما وعلى افضلهم خصوصا
الصلوات والبركات والتحيات والمطابق لآراء اهل السنة والجماعة شكر الله تعالى سعيهم ان يسلب
عينيةها مع القول بنفي غيرتها ويقال لاهو ولا غيره ولذا قلنا ان علمها بانيه العلم الخصوي لعدم عينيةها
ولما لم يتزع منه صوره وحضور انفسها كما لو كان من قبيل العلم الخصوي ولا يتوهم من هذا
ارتفاع التقيض لان اتجا والزمان والمكان شرط في حصول التناقض وليس في تلك الحضرة زمان
ولا مكان فلما يتصور التناقض وما يتصرف في لفظ الغير ويرى بالغير الغير المصطلح فانظر الكشفي ينفي هذا
التخصيص وينفي الغيرية باي معنى كان فان ارباب الكشف يجدون بالذوق والقرارة الصحيحة المتقنية
من مشكوة النبوة ان الصفات كما انها ليست عين الذات لزيادتها ليست غير باوان كانت زائدة بينها
نسبة الانثنية ففي تلك الحضرة انتقص قاعدة ارباب المعقول ان الاثنان متبايران اذا عرفت
هذا فاعلم ان هذه المرتبة المقدسة التي هي مرتبة الذات مع الصفات محققة تعالت وتقدس فظهر
في المرتبة الثانية بلا تغير وتبدل ذلك المرتبة مرتبة الوجود الذي هو خير محض وكمال صرف وليس شئ غير الوجود
قابلية منظرية جميع الكمالات بطريق الظلية ولهذا ان تعلق علم تلك المرتبة المقدسة وانتزع كماله فكان
اول شئ ينتزع منها حضرة الوجود والكمالات الاخر تاجته له ولهذا ذهب جماعة من الصوفية العلمية وغيرهم
الى عينية الوجود للذات المقدسة وتصوره مع كونه لغينا باللاتعيين وثبوت هذا التعيين الوجودي
قورا العلم والخارج لان الوجود الخارجي والعلم من اقسام المطلق الوجود ومرتبة المقسم فوق مرتبة
الاقسام فحضرة الوجود من حيث هو سابق على كل الوجودين ولا يتصور شبه وجود خارجي ولا ذهني على
ما هو حضرة الوجود جامع لطريق الظلية لجميع الكمالات الذاتية والصفاتية اجمالا وتفصيلا فالاجمال
تعيين اول والتفصيل كانه تعيين ثان ففي مرتبة اجمال الوجود ولا يتميز كمال عن كمال ولا ضعفه عن صفته

و فی مرتبہ تفصیل الوجود و امتثال الکمالات و طہرت الصفات قائل شئی ثبت فی تفصیل الوجود و الحیوۃ
القی ہی ام جمیع الصفات و ہذہ الصفۃ کا ہنا ظہل بصفۃ الحیوۃ الی لما ثبتت فی مرتبہ حضرة الذات المنیرہ
و یصدق فی حقہا لا ہو ولا غیرہ و ہذا الظہل لما کان ثبوتہ فی مرتبہ ہی و دون مرتبہ الذات تعالی یصدق
فی حقہا لا ہو ولا یدقق لا غیرہ بل کان مغائر الذات الحق عز وجل و کذا حال سائر الصفات تعالی
و بعد صفۃ الحیوۃ ظہر صفۃ العلم ثم الصفات الاخری من الارادة و القدرة و غیرہا و العلم مع کونہ جزو من ^{التعین}
الوجود و ہی و حصۃ من حصۃ جمیع الصفات و الصفات الاخری استقلما کا ہنا اجزاء لصفۃ
العلم لان لہذہ الصفۃ نوع اتحاد مع موصوفہا لیس بغیر ہذا الاتحاد و اذا العلم قد متحد مع العالم و معلوم
و القدرة لا متحد مع القادر و المقدور و کذا الارادة و السمع و غیرہما لا متحد مع الموصوف و لصفۃ العلم
لجاسمیتہا اجمال لا یظهر فیہ الصفات متمیزہ و تفصیل یظہر فیہ الکمالات متمیزہ کما للوجود و لاجمالہ حکم کر
الدائرہ و تفصیلہ حکم محیطا فمن ہنا اندفع ما قد یورد ان تنیر الحیوۃ عن سائر الصفات انما ہو فی
تفصیل العلم الذی لیس بواحدیہ و اما فی مرتبہ الاجمال فلا تنیر ہناک لصفۃ من الصفۃ الاخری فكیف
یکون متقدما علی الحیوۃ علی العلم الجمل علی ما وقع فی عبارات شیخنا و اما مناقس سرہ العجب من ہذا المتعذر فكیف
یوزان مطلق طا کفۃ غیر مسلم عند الخصم حجة علیہ و امثال ہذا من عدم الاطلاع علی حقیقۃ مذہب الخصم
و اسہ اللامہ فیعد جہلا و اعتراضا و قد عرفت ان التیمیز الی اصل لصفۃ الحیوۃ فی تفصیل الوجود و بعد انما جہ
فی حضرة اجمالہ سابق علی العلم الجملی و التفصیل فی الی اصل ان ہناک تفصیلان تفصیل للکمالات المندرجہ
فی اجمال الوجود و الحیوۃ ہناک مقدم علی العلم منوعیہ و تفصیل فی حضرة العلم بما اندرج فی اجمالہ و الحیوۃ
بما یؤخر عن العلم فالعلم المحال و مسبوق بالحیوۃ و المحيط سابق علیہ و انت خبیہ بان صفۃ الحیوۃ المسبوقۃ
بالعلم لیس فیہ حقیقۃ صفۃ الحیوۃ بل صورۃ علمیۃ لتلك الصفۃ فنصفۃ الحیوۃ سابقۃ علی العلم البتہ و صریحا
العلمیۃ مسبوقۃ بالعلم و مع قطع النظر عن جمیع ما ذکرنا فمقدم شان الحیوۃ علی شان العلم مما لا یمتاج الی
دلیل و تنبیہ عند ذی نظرہ سلیمہ و الفاد شخی و اما می قد رنا السرد سجانہ بسرہ آخر فی موضع آخر ان حقیقۃ
ہذا فی و حقیقۃ المحمدیۃ علی منہ السلام و السلام و التیمیز ہو التعین و الظہور المحمی و المحب مبداء النشوء

ومنشأ خلق المخلوقات محمود في الحديث القدسي كنت كنزاً مخفياً فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق لاخرها
فلولما هذا الحب لما اوجبه موجودا بعد ان فني بهما طهر لولا ان لم يخلقت الا فلكا في رواية لما انطرت الربوبية
وهذا الحب مركز ومحيط فالمرکز حقيقة المحمد صلى الله عليه وسلم ومحيط الدائرة التي هي كالنظير لذلك المركز والخلقة
حقيقة لابرارهم الخليل ومبدأ التعيين على بنينا وعليه الصلوة والسلام وجاز ان يكون الخلقة تعيينا ثانيا
لكن في النظر للكشف في هذا المركز والمحيط تعيين واحد والتعيين الثاني في النظر للكشف في التعيين الوجودي الذي
بعنوان اصله الذي هو التعيين السجى قبل ظهوره الاصل فان قيل يجب فرع الوجود اذا بحث وان الوجود
لا يتصور فكيف يكون الحب املا للوجود قلنا قد سبق ان الحق جل سلطانه موجود بنفسه وصفاته الثمانية
تعالى موجوده بذات الحق ولا دخل للوجود ولا للوجوب شبه بل الوجود والوجوب من الاعتبار
المنزلة عن تلك الحضرة فاول اعتبارا لظهور لايجاد العالم الحب ثم الوجود الذي هو مقدمة الایجاد لان
لكمال المرتبة المقدسة بدون هذين الاعتبارين غنا ذاتيا عن ايجاد العالم ان الله لغنى عن العالمين
وان شئت تفصيل الكلام في هذا المقام وتحقيق المرام على التمام وان تعرف حقيقة مقام الخلقة والحب
فكذلك الكلام الامام غوث الانام شيخنا وقبلتنا جزاه الله سبحانه عنا خير الجزاء واعلم ان التعيين العلمى المحلى بالكون
سابقا هو الذى يسميه الشيخ واتباعه قدس اسرارهم بالوحدة والتعيين الاول والحقيقة المحمدية ويقولون
هو واسع التعينات وهو مشهود الكل هو التجلى الذاتى وله مقام التوحيد الاعلى ومبدأ وهو متد الاعباد
ومنبع النسب والاضافات الظاهرة في الوجود والباطنة في عرصة التعقلات والاذهان والمقول فيه
انه وجود مطلق واحد واجب ويقولون اطلاق اسم الذات على الحق تعالى لا يصدق الا باعتبار هذا التعيين
ووراء مرتبة اللاتعيين والوجود المطلق فاقل ليست شرعى كيف حكموا يكون صفة من صفاته تعينات الذات
المعراة عن النسب والاضافات بل للظاهر ان يقال ان هذا التعيين تعيين صفة العلم وظهوره في مرتبة
الثانية والصفة في الحقيقة غير الموصوف ولا ينبغي ان يقال انه تعيين الذات بهذه الصفة لان الذات
لا يتعين بالصفة وارباب المعقول قالوا في علم الشئ بالوجود ان المعلوم هو الوجود فبالنسبة الى ذات الشئ

یتحقق الجمل وقد تحقق بالقرآن هذا التعین حصته من حصص الوجود التي تميز وتعين في تحصيل الوجود
لكنه اجمع لخصص هو مسبوق لصفة الحيوة والحيوة مسبوق بمرتب الوجود الاجمالي والتفصيلي والوجود مسبوق
بالخلق والخلق مسبوق بالحب والحب تعين اول واعتبار سبق فالتعین العلمی الجمالی منزل عن التعین الاول
بسته مراتب وعما فوقه سبع مراتب وما ينبغي ان يعلم ان ليس معنى التعین عندنا ان الحق عز وجل تنزل
فصار حيا ووجودا بل معنى التعین الصدور لانه اليق بالثبوت والانساب بلسان الانبياء
على اجمعهم عموما وعلى خاتمهم خصوصا الصلوات والتسليمات والتحيات والبركات

مکتوب هشتاد و ششم بمولانا محمد حنیف در حصول نسبت قیومیت وحصول بهره اصالت و محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اخوي العزيز مولانا محمد حنیف ازین مسکین ضعیف بعید
از مطالعة دعا وسلام معلوم نماید دران هنگام که حضرت مجدد الف ثانی قدس الله تعالی عنه بمشراة
در ویشی را از مخلصان خود بخلعت قیومیت نواخته و باین امر خطیر سرورارش ساختند آن درویش را
در خلوت طلب داشته فرمودند که علاقه ارتباط من باین مجمعگاه همین معاملت قیومیت بوده که آنرا
تو عطا نموده شد و کمونات بشوق تمام بتور آور دند الحال سبب ماندن نمود درین جهان فاسد
نمی یابم و ادای قرب ارتباط خلیش باین جهان پریش فرمودند آن درویش را بایش با وجود استیلا
بهشت مسطور هر گز کباب و دیده پر آب گشته با کمال الم و اندوه در خود فرو رفته نه زبانش را
یارای گفتن مانده و نه سامعه را تاب شنفتن چون آنحضرت این تلویح را دران مسکین بطلعه نمودند
انده ری نهایت کرم فرمودند غم مخور که شایسته اسد سحانه یحییین جاری گشته است که یکی را بخود میخوانند
دیگر را بجایش می نشانند و از کمال نلطف عبارت آن عزیز را که در نغمات می آرد بر زبان مبارک
را ندند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بای در کشیدند و بگو بای او نشست و بگو بای او نشست
و بگو بای او نشست و بگو بای او نشست و بگو بای او نشست و بگو بای او نشست و بگو بای او نشست

علی بجمای انوشه است آن درویش چون در خود هیچ گونه قابلیت انیمعنی نیافت و نیز الم مذکور در خاطرش
 مرکوز بود به لایا نعم کب نماز است کثرت و اموری که انگشافت آن ضروری بود در میان نیاورد این بود
 که چون آنحضرت فرمودند که اشیای بقیومیت تو راضی تر و خوشتر اند از نیومیت من نیز لم آنرا نتوانست
 جرأت نمود که پرسد خوش گفت **و** دوشی گذشت باز نگریدی حکایتی بر ای خانه طغراب زبان تو
 بسته بود و چون اندوه آن درویش پیش از پیش دیدند فرمودند در ارتحال من گونه عملتی هست اما
 برینیم که چه علاقه در میان است متوجه گشته بعد از لمح فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو با من بود
 و قیام افراد عالم با تو این مقوله گونه تسلی ده خاطر حزین آن مسکین گردد بعد ازین ماجری بیکیست
 و سه ماه چند روز کم واقعه آنحضرت را فرمود چه این گفتگو در عشره اولی ذی الحجه سنه یک هزار و سی و دو
 بود و در ارتحال آن بادی کمال است و هشتم صفر سنه یک هزار و سی و چهار بود پیش از غیبت این خلعت
 برده یازده سال که آن درویش در آن هنگام در حوالی چهارده سالگی بود بعضی اشرف رسانیده بود
 که من از خود نور می یابم که تمام عالم از آن نور منور است و آن نور از هر ذره از ذرات عالم سارست
 چون آفتاب اگر آن نور فرورود عالم ظلمات است آن عالیحضرت ویرایش نارت داده فرمودند که تو
 قطب وقت خویش میشوی و این سخن ازین یاد دار به سراسر اصل سخن رویم و گوئیم که قیوم درین عالم
 حق است جل و علاه نائب مناسب او اقطاب و ابدال در دایره ظلال و مندرج اند و افراد او تاد محیط
 کمال او مندرج افراد عالم همه بوی روی دارند و قبله تو بهر جهانیان اوست و اندک با ندانند بلکه قیام
 عالمیان بذات اوست چه افراد عالم چه نکه مظاہر سما و صفات اند ذاتی در میان شان کائن نیست
 همگی اعراض و اوصاف اند و اعراض و اوصاف را از ذات و جوهر چاره نیست تا قیام شان بآن بود
 عاده آمد جاریست که بعد از قرون متداوله عاری فی نصیبی از ذات ارزانی داشته ویرا ذاتی عطا
 می فرماید بیکه نیابت و خلافت قیوم اشیا میگرد و اشیا بوی قائم می باشند باید دانست که حصول نسبت
 قیومیت بیکس بر آن نصیبی از اصالت نداشته باشد میسر نیست آن عالیحضرت متعالی منقبت
 درویشی را که حصول نسبت قیومیت بشارت داده بودند بنوید ثبوت نشأ اصالت ویرا نیز سر بلند

که مانند دیگر فرمودند که هر قدر که نصیبی از اصاله داری موافق آن نشأ محبوبیت در نهاد تو
موضوع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی در حق وی نشان داده و ما ذلک علی الله عز و جل

مکتوب هشتاد و نهم منصوص در بیان اموری که ابلاغ آن ضرورت

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی آیه کریمه که در باب کفای اهل کتاب که بجهل و کفر اهل اسلام را دلالت
بکفر و ارتداد می نمود بطریق تقریض یا پنجاحت فرستاده بودند و خود را بر نعم خود مسلمان و بر حق قرار داده
و طرفشانی را قرین یهود و ابلیس لعین در اغوا و اضلال ساخته بودند انجا می حدیثنا الله و نعم اولی الامر
شما مسلمان و در جرگه درویشان خود را میگیرید که شما را یاد دیگر یا از راه حق مانع آمده ایم ازین باب
حرفی هم در میان ما دشمنانیده است بهتان را هم حدیث و در صحبت ما مرد و گمراه و کافر کیست و نیز بر
این اغوا و دلالت با ارتداد و دعوت است یا دعوت است و در ادعای طاعت که عبارت از خروج
است از اطاعت طاعت شیخ چنانکه مقرر است اول خود مردانیت و اگر مرد دارند چه چاره است مانند شما
که رده طریقه باشد که نصیب وقت است معلوم شریفیست که ما در آن وقت درین دیار نبوده ایم بسیر فرقه بودیم
معلوم نیست که دلالت کننده باین ارتداد که بود گناه آن بر ما بستن معقول نیست دیگر ازین جانب مقدّمه
غیرت یا غیره که لازمه طریقه صوفیه علیه السلام است و شما دوم مرتبه است که بدایت
بجنگ میکنند و اندامیرسانند ای دل ادنی مسلمان چه نتیجه دارد کفایت ای اهل حقوق از غیر خدا و
جل سلطان نموی رسید گفته خفته بیدار میکنند این قدر بدانید که مقبول یکی ببول همه و مرد و یکی مرد و همه
از یکجا قطع نموده هوس ترقی و وصول را از خاطر شریف بدر کنید چه پذیرد است که از راه استدراج صورت
کشایش و ترقی روی نماید اما از حقیقت و معنی آن بی بهره است شیطان دشمن قومی است از مکر آن
همچو کس امین نیست فالحذر ثم الحذر سخن در جا سه و دیگر است که کشایش و ترقی بر آن متوقف
فالحذر ثم الحذر چون شما سلسله جنبانید این قدر گفته شده الا اموار هم دیگر در پیش است نوبت
باین قسم گفتن و نوشتن نمیرسد و نیز حقوق آشنا به هم مقتضی بود که یک فدا ابلاغ حقیقت کار خود آید سلام

مکتوب هشتم و نهم بمولانا محمد حنیف در بیان معارف

و قربت و تفصیل سیری که در ای آفاق عالم نفس است و در قافله فنا و کشف سر غلبه معجز و حیرت و طریقت
 علیه آنحضرت سلمه الله تعالی الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سعادت آثار اخروی مولانا
 محمد حنیف ازین مجبور ضعیف استفساری ننموده بود و تقریب حل آن سطرای چندمی نویسد بگوشت
 هوش استماع نمایند قال عمر بن قائل و نحن اقرب الیه من جبل الوریذات حضرت واجب الوجود
 جل سلطانة و همچنین کلمات ذاتیه او تعالی از بند و به بند نزدیک ترست پس سیری که باین مراتب
 متعلق شود و درای سیر آفاقی و سیر انفسی باشد و نیز درای جذب و سلوک بود چه سلوک سیر آفاقیست
 و جذب سیر انفسی سیر آفاقی را بعد و رتبه فرموده اند و سیر انفسی را هر چند قرب در قرب گفته اند لیکن
 آن قرب ظلی است ازین قرب و اتحاد باید گذشت تا معامله افریت روی نماید و چنانچه زوال علم
 حصولی اشیا که عبارت از انانیت قلبی است بی تمامی سیر آفاقی ممکن نیست و بی شروع در سیر انفسی
 میسر نمیگردد زوال علم حضوری شخص که بذات و صفات او متعلق است و فی الحقیقه فنا فی نفس
 بانتهای سیر انفسی و دخول در مراتب اقریت مربوط است و در سیر انفسی علم حضوری عارف برجا
 چه نفس درین موطن بعنوان حقانیت پدیدست و از فساد آن بجام ربانی بمحصول نه میسرست
 تا وصول بمطلوب حقیقی پیدا آید چه مطلوب بموجب که میسر سابقه و درای نفس است و آنچه در نفس
 نمودارست از آیات و اله است چنانچه قرآن مجید بآن مشعرست سننیم آیات ثانی الافاق و فی
 انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و چون علم حضوری عین عالمست ناچار بزوال آن نهدال نفس
 عارف خواهد شد و اثری از وی نخواهد ماند و زوال علم حضوری با معنیست که علمی متعلق بذات
 عارف داشت از آنجا که بواجب تعالی متعلق شود و حاضر دران موطن حق باشد سبحانه
 ذات او بیانش آنست که هر کمالی که در ممکن نمودارست همه مستفاد و مستفاد از مرتبه و جوهرست
 تعالی از وجود و حیوة و علم و قدرت و امثال آن و ممکن این کلمات را از خود فهمیده خیانت

در امانت نموده است و چون عارفی را بحض فضل و کرم باین دید عاریتی بنوازند مرتبه ثانیه تواند بود
 که حکم ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها امانات را در دست باهل امانات بسیار و چون علم
 حضوری او بر توفیق از حضور ذاتی مطلوب این حضور بآن حضور ذاتی ملحق خواهد شد و رنگ سائر
 کمالات که با حصول خود ملحق میگردد درین هنگام عارف خود را خالی محض خواهد یافت و بعد از صرف ملحق
 خواهد دید نه ذکر می در خود احساس نماید نه توجهی یافنی بود و نه حضوری بعد از حقوق اصل اگر یافت است
 از خود بجهت و اگر حضور است هم از خود بخود لان الحادث اذا قورن بالقدیم لم یبق له اثر در نیویستن
 که موطن فنای نفس است بر وجه کمال اطلاق کلام از عارف زائل میشود و عارف از خود با نمیتواند تعبیر کرد
 زیرا که بعد از فنا و نفس که مورد کلام بود انار امور زنی مانند که بران اطلاق یابد نه با نمینی که انبر حق اطلاق
 شود و خود را حق بنید که خودی در میان مانده است و انانیت برکنده و آنچه حضرت ایشان قدس سره بیان
 بسره الاقدس در بعضی از مکتوبات جلد اول زوال کلام انار از سکینه نوشته اند فرموده که در صحوا مثال این
 سخنان متصور نیست در زیر انفسی نوشته اند بلکه در فحای جزی که سلوک نام بآن منضم نگشته است زیرا که درین
 موطن مورد کلام انار هنوز بر جا است لیکن بجهت غلبه محبت که منشأ سکر است مستغرق است نه زائل حکم زوال
 آن نمودن محض سکر است اگر بصحو آید مورد آنرا در باید حکم زوال آن نکند که تمامی آن سوتجاری ولایت
 صغری است پس برین تقدیر و کمالات ولایت صغری که بمسیر انفسی مربوط است استرا کلام انار نیز از وجه کمال
 متنه ای بود و کمالاتی که درین مکتوب بیان آن سیر و از کمالات ولایت کبری است که بودای آفاق و انفس
 متعلق است حقیقت فنای نفس در آنجا متحقق است و در نیویستن مورد کلام انار نیز بکنده شده است
 که عود آن صورت ندارد و بقا و صحو و سکر آنرا یکسان است و الزائل لایعود و آنکه گفتیم که حقیقت فنای
 نفس در آنجا متحقق است زیرا که فنای نفس نه بجمعه در ولایت صغری نیز بمحصل می پیوندد لیکن کمال آن
 درین موطن است چنانچه تحقیق آن در مکتوبات همدانی بتفصیل مبدین است و چون عاشق بچاره خود را سزاوار
 در و کلام انار نیاید و خودی را شکر بنید و از انانیت پاک گشته تیری گزیند تواند بود که معشوق از روی فضل
 و احسان بوجوب ال جزا و الاحسان لا اله الا احسان آن گم شده را در خلوتگاه انامی خود جاد و دهر عاشق صفا

از چه روی تافته چید و در جرم خاص کعبه مقصود احکام گزینده بدان گونه که عاشق عین معشوق شود
خیال کنی بجز اینها و شناسی کسی که در خدا گم شده ضایست بد وین موطن از عاشق در برون
اثری نیست معشوق است که خود بر خود جلوه گزست و عاشق را از میان برداشته سوال هرگاه علم
حضور ی عین عالم باشد و آن علم بعد از کمال باصل خود که علم حضوری واجب است طلق میگرد
و مقرر است که محقق هر کمال باصل خود کائن است نه بامری که مبائن اصل آن باشد لازم می آید که حقیقت
هر شخص مبدأ تعین و علم بود و حال آنکه صفات دیگر نیز مبادی تعینات خلأقی است چنانچه بطور حضرت
ایشان ماقده ناسرمدیه الاقدس تکوین مبدأ تعین حضرت آدم است و کلام مبدأ تعین حضرت موسی
و قدرت مبدأ تعین حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام و التسلیمات و جمعی که داخل ولایات
این بزرگواران از مبادی تعینات شان جزئیات این صفات اند و جزئیات جزئیات این صفات
علی نقادات الدرجات جواب حقیقت محمدی علی صدرها الصلوة والسلام و التیمیه چنانچه مقرر این
طایفه است اجمال حضرت علم است و حقائق سائر خلأقی تفصیل این اجمال است پس نظر باین معنی تو نگفت
که حقائق جمیع خلأقی علم است چه همه خلأقی ظهور و تفصیل آنحضرت است علیه و علی آله الصلوة والسلام
غایه مافی الباب آن حقیقت جمعی را در مرتبه تفصیل حصص لا یخصی است با اندازه کمالات مفصله علم که
در حضرت اجمال اندراج و اندماج داشتند پس حقیقت هر شخصی از اشخاص سوامی آن سرور علیه و علی
آله الصلوة والسلام حصه بود از حصص علم که از خلأقی علم در مرتبه تفصیل کمالات مندرجه اجمال
حاصل گشته است مثلاً مبدأ تعین حضرت ابوالبشر علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام حصه است از علم که از خلأقی
آن بصفت تکوین که در اجمال مندرج بود و حصول پیوسته است و علی هذا القیاس سائر الحقائق لیکن چون
تیز بیان حصص و حقائق آن کمالات است حقیقت هر شخصی مسمی بکمالی ازان کمالات که نسبت خاص
بالتخص دارد که سبب تمیز از شده است نموده آمد پس علم اشرف صفات شد و برکات آن شامل جمیع
موجودات آمد جواب دیگر آنکه اتحادی باشی مستلزم آن نیست که شیئی اول حقیقت شیئی ثانی باشد چنانچه
خاصه بابا بهیست نسبت اتحاد است با آنکه از عوارض است اگر گویند برین تقدیر که علم ذات و حقیقت انسان

نبود حقائق جمیع موجودات را تفصیل حقیقت محمدی گفتن چگونه راست آید چه حقیقت محمدی علم است گوئیم
 و کار نیست که اجمال ذاتی تفصیل بود چه انواع مندرجه تحت حیوان را تفصیل داشتی توان گفت هر چند شای
 ذاتی آن نیست و لوسلم گوئیم که حقیقت محمدی را اجمال و کل همه حقائق گفتن با اعتبار اشیاء و جامعیت علم است
 در آن حقائق را با آنکه گوئیم تواند بود که حقیقت محمدی عبارت از جمیع کمالات ذاتیه بود که متعلق علم است
 علی وجه الاجمال نه نفس علم من حیث هو لیکن چون در آن مرتبه علم را از ان کمالات تمیزی نیست و غیر
 از مضمون و انکشاف امری در آن موطن هویدا و مفهوم نه لهذا آن مرتبه را وحدت گویند و قابلیت محض
 خوانند و نیز علم را با معلوم بطور بسیاری از محققان اتحاد کائن است ناچار تعبیر از آن حقیقت بعلم
 نموده اند لهذا در مرتبه تفصیل همان کمالات متمیزه حقائق سایر اشخاص اند و برین نقد بر قابل اجمال
 با تفصیل بی تکلف می افتد و بغیر آن نه چنان و مؤید این توضیح است که نزد حضرت ایشان مافوقناشته
 سبحانه بسره الاقدس حقیقت محمدی اجمال لغین وجودیست یا تعین جی که تعین علمی از آن بمراتب
 پایا نیست چنانچه تحقیق آن در جای دیگر ثبت یافته است اگر گویند که کلام بعضی اکابر ناطقست با آنکه علم
 حقیقت انسان است چنانچه مولوی قدس سره فرموده **مصرع** ای برادر تو همین اندیشه بلخ و از
 حضرت ایشان نیز بعضی اوقات مثل آن مسموع گشته گوئیم تواند بود که این اکابر بر سبیل تجوز و مبالغه فرموده
 باشند یعنی عمده در تو همین فکر و اندیشه است باینکه آن در غیر مطلوب حقیقی مصروف نبود بلکه تمام مصروف
 آنجناب قدس سره و تحقیق درین مقام آنست که حضرت ایشان مافاده نموده اند جایکه مفسر بوده اند
 ازین بیان لازم آید که در علم حضوری هم صورت معلوم با وجود حضور نفس معلوم کائن است که حاضر نفس
 معلوم فاعل نیست اعتباری در وی راه یافته است که از نفس بصورت آفریده است فهم هر کس با نیست
 نزدیک و نایزات بخت واصل نشود بوصول بچونی این و فیه در دنیا بر فصل بالخیر ای برادر حل آنچه ازین
 استفسار نموده بودی که سبب چسبیت که در طریق حضرت ایشان قدس سره نسبت جمل و حیرت غالب است
 و اثر در کمالی آید به تحقیق سابق لایح گشت زیرا که نسبت آنحضرت و ای آفاق و انفس است و باقریت
 متعلق و بالا اندیشه است که مخاطبه فریبست بعلم حضوری تعلق دار و نه بعلم حصولی و معلوم است که یافت

والتذافر علم حصولی است نه در علم حضوری به یکس شنیده که از یافت و حضور خود ملتذ باشد در علم
حضور می اگر یافت و التذافر است نه از قبیل یافت و التذافر متعارف است یافتی است بجمول کیفیت
لذا اگر کسی خواهد که بر احوال خود اطلاع یابد و کمالات ذاتیه و صفاتیة خود را بداند محتاج بتصور ذات
و صفات خود خواهد گردید و بی آن پی بذات و صفات خود نخواهد برد و خود را از خود فاقه خواهد دانست
از پس که بد و برین عادت کرده است حضور ذاتی را علم نمی انگارد و تا بدک او از و مزایلت نداشته باشد
هر چند که مزایلت و تصور بود نمی تواند دریافت اگر گویند که در معانیة اقریبیت مزایلت و مبانیت کائن
چه اقریبیت اشئینیت را میخواند اتحاد است که مزایلت ندارد و از اشئینیت بر سبب پس باید که سیر انفسی مقصور
بعلم حضوری باشد که اتحاد درخ و دوگانگی دران موطن صورت می بندد و در معانیة اقریبیت که در اتحاد
و انفس است و بی مزایلت متصور نیست گوئیم چون مشهود در مرات انفس نظی از ظلال مطلوب است و آیتی
از آیات دالله او ناچار حضور و مشهود آن حضور و مشهود مطلوب نبود هر چند صاحب سیر انفسی آنرا غیر مطلوب
تداند اما فی الحقیقه غیر است پس نسبت باصل مطلوب حصولی باشد چه حضور ظل حضور اصل نیست بلکه نسبت
بآن مشهود که در مرات انفس است نیز علم حصولی کائن است چه مرات را با مشهودی که دران ظاهر است
نسبت حصول است نه حضور هر چند در وقت مشهود صورت ظاهر که مرات متخفی است و مشهود و لیکن
فی الحقیقه مرات بر حالت اصل خود است زوال کن در نظر است و پس از انقاع آن در مشهود است فقط قلب
حقیقت محال است و مقید مطلق گشتن محض خیال نه در معانیة اقریبیت حکم مزایلت و دوری نمودن از
احکام و هم است در رنگ مزایلت صورت منعکس در مرات باوی صورت که کن مزایلت نیز همی است
هرگاه قرب را بادوری مضاد بود و در اتحاد که نیز از افراد قریب است مزایلت نباشد در اقریبیت که نازک است
دوری و مزایلت مفقود تر باشد هر چند اشئینیت باشد اما بعد و مزایلت نه و این معانیة برای طوری است
محبوس عقلیه عقل مشکل است که باین سرنی بر کشف صحیح و نور فرست که مقتبس از شکوه نبوت بود باید
تا ایمانی یا بمعنی حاصل نماید و شرنی ازین مشرب یابد و بر تقدیر تسلیم گوئیم مزایلتی که موجب بدیدر است
همان مزایلت است که از راه بعد و دوری پیدا شده است نه مزایلتی که از راه اقریبیت متوهم شود که از یافت

دورک از نسبت اتحاد هم دور ترست با آنکه گوئیم که تعلق معامله اقربیت بعلم حضوری نه بآن معنیست
 که نفس عارف هنوز بر جاست و علم حضوری او بر پامع ذاک باصل مطلوب علم حضوری دارد و در چیز را
 حاضرست که این محالست یا نفس حاضر را عین مطلوب تصور نموده حضور نفس را عین حضور او دانسته
 است که این معامله مناسب سیر انفسیست بلکه بآن معنیست که عارف از خود معدوم شده و از حضور
 ذاتی خود منقطع گشته حضور او که پرتویست از حضور واجب جل سلطان بحضور او تعالی للمحق گردد و بعد
 از تحقق تمام چون حضور او باو بود که از عارف و از حضور وی اثری نماند نسبت باطن از دورک بعید تر می
 و بعدیم یافت از نسبت علم حضوری که بالا ذکر یافت متصف تر میگردد و از بر سر اصل سخن رویم صاحب علم
 حصولی در مراتب قطع منازل وصول و کمال شوق و ذوقست و کشف و شهود خود ملتذ و شادان
 و همواره در استغراق حضور ستملک و صحبت او جذب بخش و عشق آمیز و گریه آور و وجدانگیر بود آنکه معامله
 او دورک آفاق و نفسست از شوق و رگدشته است و از قید شهود و استغراق در شهود و ارسته معامله او
 و رای ظهور است و کارخانه او بر تر از ظلال چه ظهوری شائبه ظلمت نیست و نهایت ظن نهایت نفس
 است بیرون نفس ظن نیست هر چند مراتب بعد باشد صحبت شان بعینه صحبت ارباب کرامست
 علیهم الرضوان و صحبت این بزرگواران هیچ شنیده کسی نتواند نموده باشد و نفع و شوق بر کشیده
 و دم از تجلی و شهود و برآورده آرام این برگزیده گان و طاعات ذوالانعامست جل و علا و فرخندگی اینجا
 در بندگی او تعالی کار اینها دوام نیازست و کمال لذت شان در نماز حدیث اخروی یا بلال و حدیث
 قرآنی فی الصلوة شاهد معامله شانست آنچه از باب ظلال را در آخر کا و میرست قلم اول این
 بزرگوارانست وصول باصل اینها مسلمست و حقیقت وجد و یافت هم اینها با میسلین و جد و یافت
 از عالم دیگرست و رای وجد و یافت سابق و ترا بحال تجسها جامده و بی تمرکز حساب و مقام سابق
 اگر در اصل است صورت وصلست و اگر یافت هم صورت یافت چه علم حصولی بمنزله نطف علم حضوریست
 تنبیه از لفظ اجل و حیرت که بالا ذکر شد گمان نکنی که ارباب این نسبت علیه علم نیست خود را دارند
 کلا حقیقت علم و یافت درین موطن ثابتست لیکن چون متبادر بافهام بلکه متحقق نزد عوام که باطل

سازمان است فرموده اند علم و یافت بحصول صورت معلوم است و پس علم حضور می نزدشان گزینیا
 علم نیست بنابراین تعبیر از آن معامله بجهل و حیرت نموده می آید و آنجی که دریافت آن نسبت کمایی بی بود
 علم و کمال معرفت نیست هر چند حاصل بود و طریق دریافت آن نسبت یا آن گونه بود که حق شاک
 عارفی را حدت بصیرت بنوعی عطا فرماید که بحصول صورت معلوم تواند نمیز نمود هر چند حاصل نیست که آن
 نتواند بود و لا محال عطا یا الملک الامطایه یا آن طریق که در صورت مثالی آن معامله بجهل الکلیف یا
 و نامید یا الهام ربانی و یا باعلام را هر یک یا غیره معلوم کند یا یقین حصول نسبت بالذاتی که همان کسرت
 برهند و درک درک نبود و رواست که بعضی را آن معامله حاصل باشد و علم بآن از جمیع راه حاصل نبود
 علم تفصیل احوال و مقامات همه را نمی دهند خال خالی را عطا میفرمایند و دیگر از ازل علم او کفایت می کنند
 لیکن این هر دو در نفس وصول برابرند تفاوت بعلم و عدم علم است که از قبیل فضل چیزی است و در علم
 نیز مراتب مختلفه است باجملا آنچه مطلوب است حصول این نعمت عظمی است علم بآن هر قدر که بود از قبیل
 محسنات زائده است در رنگ محسنات بدیعی در فن بلاغت و لیکن بنده آخر المکتوب
 الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة والسلام علی رسولہ و آله و سرمد علی آلہ الامام و محبة العظام الی یوم اقیام

مکتوب هشتم و نهم نیز بمولانا محمد حنیف در اشارت بجامعیت عارف

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب اخوی عہدی میرساند احوال فقرای اینجہ و دستہ جب جہت
 المسؤل من الدعایکم و استقامتکم علی جادة الشریعة المرضیة و السنة السنیة المعطوفہ علی مصدرا
 الصلوة والسلام و التیمی و ترقی در جاتکم الصوریة و المعنویة و الفعوز بالسعادات الاخریة و الابیة و الخلیة
 و الفناء و الانقطاع بالکلیة فاذا تخلیت و فنیته حق الخلیة و الفناء و تمیت نوراً و جمالاً بجمیع فی
 کل شیء جمالك و صد العالم السفلی و العلوی مرایا نورك و بهائک و مظاہر حسنک و کمالك و کنت
 مرکزاً و اجمالاً للعالم ظاہر فی کل شیء خلیفة و اماماً فی الخلق و تمت فی حقک النعمة فانظر الی
 آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها و السلام

مکتوب نودم بخواجه دینار در عدمیت عارف

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سعادت آثار میان دینار ازین
 مسکین خاکسار دعوات مطالع فرمایند احوال فقرای اینجند و مستوجب حرمت خیریت احیاء و در افتاد و
 از کرم حضرت و باب جل سلطان مسائل نموده می آید با جابت قرین با و ممکن بچاره که نصیب او از مطلوب
 حقیقی جز استمالک و اضحی کمال نیست و در ادراک کمال او عاجز و قاصر است و چون در بارگاه وحدت و اتحاد
 غیبه از انعام و بلا شایسته نقد وقت ندارد و از دیانت حسن و جمال او تمی و حیران گیرم که بغیر خانه ما یا خرقه
 کو حوصله و طاقت دیدار که دارد به او است که در خلوتگاه الکبیر یاد دانی کمال خود را خود شاه دست و در برنگا
 انت کما انیت علی نفسك جمال خود را خود ناظر فو الذی حمد ذات بیانه و اشقی علی کمال و صفاته فهو العارف
 و المعروف و هو الشاهد و الممشود و عاشق بیچاره درین جلوه گاه خست بصوای عدم کشیده و مستی و در عشق تو را
 را بابل آن حواله نموده به هم چشمه اشک داشت و چشمم بگریست و در عشق تو بی جسمی باید زیست و سلام

مکتوب نود و یکم بشیخ طاهر بدخشی جوینوری در اظهار محبت حضرت پیر دستگیر خود و محبت اصحاب آنحضرت

بسم الله الرحمن الرحيم حضرت محی سبانه بر انت قرب و رشاد ترقی بخشاد و خدمت معارف آگاه
 و در افتاد و گران فراموش نشد باشند چون بجز بلبر مع من احب هوار تباطی و میان است معیت
 و مستی با اندازه آن نیز ثابت است امید است که تادی ایام مفارقت فتوری و نیست سابق نیاز و بلکه
 اگر ارتباطی بد که رفوی تر گردد و چنانچه متوقع از دستانت نسبت مسطور نیز زیاده تر شود و پیش از پیش
 کرد و این فقیر را بجا امت که بشرف خدمت و با بموس حضرت قطب المحققین قدوة و خدای طالبان حضرت
 ایشان مشرف گشتند محبت طلحه است و در نظر از عالم جدا اندکی مناسبت ندارد چنانچه امت مایه ای
 محبوب و نشانی از ان بی نشان دارند بجز محبوب منگام غیبت او و خصوصاً انبایت محبوب و مرغوب اند

نزود و الهان شریف نگان قدر انجیعت پیش از پیش است هر چند انجیعت پیش با باشند و از لازم ارتباط مسطور و در بند
اما زود ما مردم نهایت غریزه خدمت و محبت شان بر ما لازم به حال از دعا غافل نباشند و توجیه نمایند که فردا زود
محبان خادمان آنحضرت کجا محشور گردیم و در تداوم مبارکش جاییم ربنا تم لنا نورا و غفر لنا انک علی کل شیء قدیر

مکتوب نو و دوم شیخ حمید احمدی در غریب تحصیل طریقه بندگی و بیان معالجه و باری

محبت آثار اخوی شیخ حمید و عا و سلام خوانند و از نوشتن احوال فارغ نباشند و در ادای طاعات و عبادات
مردانه باشند و کم محبت را در خدمت مولی جل و علا چیست بر بند نام و روزگار است روزا جبر فردا است
در وقت کار منتظر از پیش شدن فی الحقیقه خود را از اجبار باز داشتن است و در ادای خدمات مقید ببلذات نباشند
اگر لذت دهند نعمت است و اگر نهند طاعت را از دست نباید داد مقصود از بندگی محنت و مشقت است
که معادات نفس منجالت بهواست نه عیش و راحت که متمنای بهوا نفس است آن لذت و راحت دیگر است
که از انطرف عطا شود و نفس و بهوار اصلا در آن مدخل نبود که نفس در عین آن لذت با ناله و فغان است
لیکن آن لذت چون موهبت است طاعات را بفقد آن نمیتوان موقوف داشت و تحصیل طاعات
بجان کوشش و امید نجات از رحمت جویند و طاعات را نیز اثر رحمت او فهمند و عائد به توفیق او دارند و چون
وقت خود را اصلا در آن مدخل نهند تا از عجب بر آیند اگر احیاناً حول وقت را بخود عائد بینند
انسان نادم و مستغفر بود طاعات ناچیز نگردد و با ثمر متبدل نشود لیکن باین بهانه از اعمال طاعات
در نماند هم طاعت کنند و هم استغفار را از آن طاعت نمایند و آنرا شایان جناب مقدس ندانند و مهید و
باشند که این ندامت و استغفار رفته رفته علاج آن دید حول وقت نماید و اعمال را قایل قبول سازد
چشم دارم که دوی اشک مرا حسن قبول + ای که در ساخته قطره بارانی را بزرگی گفت
اعمل استغفر طریق بندگی انیس اللهم مغفرتک اوسع من فونبی و رحمتک ارحم من حسنی من عملی
+ دادیم نرا ز گنج مقصود نشان + گرمان رسیدیم تو باری برسی + و اسیدام
مکتوب نو و دوم بختاوی گاه شیخ نور محمد پنهی در حل آنکه بر تقدیر فضا علم یقینا چگونگی

بسم الله الرحمن الرحيم و سلام علی عباده الذین اصطفی خدام معارف و نگاه ازین شکسته آواره
 دعوات مشتاقانه قبول فرماید مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است به سوال فنا نسیان
 ماسواست و زوال علوم است با سر پائیس بر تقدیر حصول فنا اگر علم بقضای خود دارد فنا حاصل نیست
 و اگر علم ندارد چگونه داند و گوید که فنا حاصل است چنانچه ارباب فنا از ان خبر داده اند جواب بعضی
 حالت مذکور خواهد داشت که فنا حاصل گشته است و از ان خبر خواهد کرد و بر تقدیر دوام فنا چنانچه
 حضرت ایشان ماست قدس الله سبحانه و تعالی بیهوده الا قدس گوئیم برین تقدیر بقا لازم فناست و عین
 فنا باقیست و در عین بقا فانی است پس درین برطن صفات و افعال عارف از خود فانی گشته
 بصفات و افعال واجب تعالی متحقق میگردد مثلاً علم ممکن از خود فنا یافته بعلم واجب تعالی
 و تقدس بقامی یا بدو علی هذا سایر الصفات پس اگر عارف فانی درین مقام بعضی اشیا را بعلم باقی درین
 منافی فنا بی علم او نبود چه علمی که فنا یافته است بآن علم اشیا را در نیافته است تا مخدول لازم آید الزل
 لا یعرف این علم و برست که اشیا را بآن درک مینماید عزیز می گوید عرف الله بالشر و عرف الله بالشیء
 بنور الشیء این معرفت اشیا منافی میان باشیان نیست یا آنکه گوئیم که درست است که فنا یک لطیفه را از
 لطائف انسانی حاصل بود و علم بآن مر لطیفه دیگر را یا گوئیم که فنا مر باطن را بود و کلاً راست و علم بقنا
 آن ظاهر را باشد چه بر تقدیر دوام فنا عارف چنانچه پیش از فنا بود و بعد از فنا نیز بر همان پنج دست زن
 و فرزند و سائر دوستان از برین سابق می شناسد اگر بعضی احوال باطن خود را نیز در یابد و بران مطلع
 گردد و محل تعجب نیست اگر گویند محل دانش قلب است و چون قلب فانی گشت باید که ظاهر نیز از دانش
 بی نصیب گردد و گوئیم اگر مراد آنست که بی دانش قلب از ظاهر دانش مطلقاً مصروف است و دانش
 مقصور بر قلب است پس ممنوع است چه باید هست می یابیم که قلب از دید و دانش ماسومی مطلقاً
 رسته است مع ذلک ظاهر بر دانش خود است و اگر معنی دیگر میخواهید پس در دعای ماضی نیست
 و تحقیق آنست که بعد از تحقق فنا می قلب دانش که بآن تعلق داشت بجای دیگر
 انتقال می نماید و محل دانش آنجا میگردد و السلام اولاً و آخراً

مکتوب نود و چهارم بحقائق و معارف آگاه شیخ عبدالحی تینی در دفع شبهه
صاحب شبهه است که بر مقرر قوم نموده که بر تقدیر گم شدن یافت چگونه باشد

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين وآله الطاهرين
دعای وافی این مجبور عاصی در معرض قبول آرند احوال این فقرا مقرون بجا نیست مست حمدا صبر
سبحانه علی ذلک مسؤل سلامتکم و انتقامتکم محمد و ماسطری چند در حل اشکال صاحب زبنت مدیاب
فنا که مرقوم نموده است بتقریبی املانموده بود الحال مضمون آنرا بطریق هدیه بآن عزیز بنویس خود
ارسال کرده سوال صاحب شبهه است گوید که گویند عنان خود چه تابی بدگم شو که چو گم شوی بیابی
این نکته نمودنا صوابم بد چون گم شوم انگلی چه پیام بد یا بنده اگر کسی بخواهد که از گم شدن پیش از پنجویست
جواب محمل آنست که گم شدن نسبت با مساوی است و یافت نسبت بحق جل شانّه فلانما فاة مفصل
آنست که گم شدن در مقام فنا که مقام عین البقیین است تحقیق است چه درین موطن حکم منافی عین
و یافت در مقام بقا که موطن حق البقیین است صورت می بندد پس گم شدن شرط یافت شد چه
در یک وقت جمع نشوند فلا اشکال و این بر تقدیر است که از یافت ادراک مرکب خواهیم و اگر ادراک
اراده داریم پس در حین گم شدن ادراک بسیط حاصل است چنانچه مقررست عزیز می گوید
از حضرت ذات بهره استلاک است به استلاکی که از تصور پاک است به آن معرفت
نامش ادراک بسیط به آنجا چه محل دانش و ادراک است به و برین تقدیر نیز اشکال منفع است
چه فنا شود نیست نه وجودی و بر تقدیر فرض فنا می وجودی جواب همانست که در شق اول مسطور شد
چه بعد از ایجاد بوجود موهوب که مربوط بولادت ثانیه است یافت حاصل است پس حاصل آنکه
مراد از گم شدن شود نیست یا وجودی و نیز مراد از یافت بسیط است یا مرکب بر تقدیر محمد و غیره
است چه اگر شودی مراد است چنانچه مقرر جمهور است از یافت بهر معنی که خواسته آمد مدعا ثابت است
لیکن بر تقدیر اراده ادراک مرکب یافت البته متاخر است و بر تقدیر اراده بسیط یافت

اما در تقدم ذاتی اختلاف کرده اند بعضی گویند تانیایی نزهی و بعضی گفته اند تازی نیایی و تحقیق آنرا از مکتوبات جلد ثانی باید طلبید اگر کم شدن وجودی مراست نیز یافت مرکب را چنانچه متبادرست از یافت تاخرست کماضی بر هر تقدیر درست آنچه کم شوی بیایی و سلام علیکم

مکتوب پنجم و پنجم خواجه مومن **جله در غیب تحصیل نسبت این بزرگواران**

الحمد لله والصلوة وتبلیغ الدعوات بجناب اخوی گرامی میرساند احوال این فقیر من جمیع الوجوه مستوجب حمودت خیریت و جمعیت احببه مسئول و مامول کتابت های ایشان میرسد و از این نظر در ارسال جواب تقصیر میرود معذور خواهند داشت بهر حال از دعای نظر الغیب فراموش نکنند و کمینیات را نویسان باشند و در وظائف طاعات قدم راسخ دارند و دوام اقبال بجناب مطلوب حقیقی ای و صف شاهی و مشهودی که در آن موطن توجه و حضور خود بخودست و عارف را جز استلک و ضحلال در آن نصیبی نیست پیدا کنند بعد از آن مترصد ثمرات که برین نسبت مترتب است باشند و دوستان را نیز در بوزة انیمه عنایت و اسلام علیکم

مکتوب نود و ششم **خواجه محمد کاظم در نصیحت**

بر خود در سعادت آثار قرة العین خواجه محمد کاظم بعاثیت صوری و سنوی باشند احوال نقاری اینجد و مستوجب حمودت المسؤول سلامتکم و استقامتکم احوال را نویسان باشند و کوشش نمایند که دوام اقبال و نگرانی بجناب قدس بوصف عجز و نیستی پیدا کنند و هر چه منافی این دولت بود از آن کناره گیرند و قوت جوانی را صرف وظائف بندگی نمایند که این موسم بنایت مغتنمست بعد از قوت این قوت قدر آن معلوم نمی شود و خسران بدست می ماند بالجله این وقت را در امور لا طائل صرف کردن المیست که تدارک آن ممکن نیست و نهلام

مکتوب نود و هفتم **بارشاد پناه میر محمد نعمان در اظهار کلمه دوستانه**

الحمد لله و سلام علی عبده الذین اعطی خدام سیادت و نقابت پناہ بعافیت صوری و معنوی بود
 یاد آور محبان دور افتاده باشند قلم بخود فرموده است چه نویسد که شایان قبول آن خلاصہ اولاد قبول
 گرد و قابل آن بود که اندران معدن جو و جوالی برای آن سرزند هر چند در خان فکرت مذکور غوصی
 نمود تا گوهری بدست آید و آنرا تحفه اہل بصیرت سازد و میسر نشد و بدست تہی از ساحل آن مہر آورد
 آخر الامر اعتراف بعجز نموده و خویش را از ان تمنی محال کشیدہ بدو کلید نامربوط خود را فریاد
 خاطر فیض اثر و ادع حافط و طیفہ تو دعا گفتن بست و بس بدو اگر گاہی بدعا و توجہ ہم کنند
 بعید نبود ہر چند این تمنای سابق ہم قدمی راسخ در ستمالت دارد و مغبنا اللہ تعالی بعد از تو تمایل

مکتوب نو و دہشتم بمولانا حسن علی در بیان طریقہ مرضیہ عبودیت

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بسعادت آثار اخوی مولانا حسن علی میرساند احوال فقری
 اینچہ و بجز السہ سہجانہ مقرون بعافیت مست خیریت اجنبہ دور افتاده مامول و مسئول باید کہ احوال
 را نویسان باشند و اوقات را معمور دارند و در آہم امور صرف نمایند و در سر و علانیہ بخوف و تقوی
 بوند و قوت جوانی را مصروف طاعات سازند و احیای لیالی از مغفلات شمرند و شبہای تار را
 با ذکر و افکار و گریہ و زاری و تذکر ذنوب و بفکر گورد قیامت منور دارند و ہما اکن عمل سنت را
 از دست ندہند و از بدعت و مبتدع محترز باشند و سعی نمایند کہ دوام حضور مع اللہ سبحانہ ہمیر جمہت
 اغیار حاصل کنند و ہمت بران گمارند کہ نفس حاضر نیز از میان بر خیزد تا حضور او با و صورت
 بند و اوصاف و اخلاق او بجای او صاف و اخلاق این نشینہ و آن نیکت امارہ روز و ال
 خوش گفت **ع** مراد یکجہای من بینی **ع** چو جان آئی یکجہای من نشینی **ع** ہوئی ازہر دو عالم آرزویم **ع**
 ترا چون یافتیم از خود چه گوئیم **ع** بالجملہ اگر نجات مطلوب است مرادات حق را جمل و علایر مرادات خود
 باید گزید بلکہ خود را از ہمہ منتبات تہی باید دید و کرمیہ لا قوۃ الا باللہ را از و باید شنید انہ حمید مجید
 طریقہ بندگی نیست انہ میسر لکل عسیر و ہو علی ما یشاء و تہدیر و بالاجابہ جدیر امیر کہ

این بجاصل را بدعای سلامتی خاتمه یاد میکرد و دعا می‌نمود که دعا می‌نمود که دعا می‌نمود

مکتوب نود و پنجم خواجه محمد فاروق در تخریض تحصیل معرفت و ضبط اوقات

مخدوم ما که مطلوب اصلی از ایجاد نوع نبی آدم چونکه تحصیل معرفت صانع است جل و علا و مقر است که معرفت بی فنا در معروف صورت نمی‌بند و پس امثال ما مجبوران را ناگزیر است که عمر گرامی را صرف این دولت مطلوبه نمایم و درین زندگانی فانی پیش از فنا فانی گشته به بقای باقی حقیقی عزیرمانه بشتایم افسوس است که آنچه ازین کس طلب داشته اند بجا نیاورد و بامورد دیگر پرداخت و در پی تعمیر آنچه تخریب آن خواسته اند گردد و سرمایه وقت عزیز را در پی استیفای لذات فانیه مصرف سازد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرموده است ایاک و التعم فان عباده الله لیسوا باجمعین کمال خجالت و انفعال است که مطلوب را درین مهلت قلیل با وجود دعوت بان در آغوش ناکشیده و اجابت ناموده ازین دعوتگاه رخت بر بندد و بعد از حجاب که بدتر از عذاب حجم است خود را قرار دهد و از لذت قرب و وصال فرار نماید و یلتما علی من اعرض عن الله و یا حشر تا علی من فرط فی جنب الله و باره در دنیا آمدنی نیست من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی فی ظل سبیل است ترسم که یارب ما نا آشنا بماند و تا دامن قیامت این غم بجا ماند و بالجملة کار باید کرد و گفت و رایی نمیکشاید امید که درباره این دو راز کار از صلی ای آن دیار در یوزه توجه و دعا نمایند و السلام

مکتوب صد و نهم اطفال الله در بیان حاصل طریقه علییه صوفیه و ذکر بعضی نصائح

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی بورد و حقیقه گرامی مشرف گردید و چنانچه که در عین جوانی و تنهائی اسباب عیش و کامرانی سودا می‌طلبید حقیقی در سودای دل پیدا آید و بهوای بهویت غیب از جبین جان هویدا باشد محبت درویشان اثر آنست و نیاز بایشان بیند و رخ بران پیر انصار قدس سره فرماید آتی چیست اینک دوستان خود را کردی که هر که ایشان

شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشانرا شناخت محب این طائفه باین طائفه است الموضع
 من احب شنیده باشند سعادت آثار این موسم جوانی و فراغ را مفتنم دانند و قوت آرزو
 خدمات مولی علی الاطلاق نمایند هنگام کار رحین موسم است در وقت پیری و کسستی قوی بر تقدیر
 حیات و فراغ معلوم است که چه از دست می آید در حدیث آمده است سبعة نیکوکاران در دنیا
 لائل الاظله امام عادل و شاب نشأ فی عبادة الله و رجل قلبه معلق بالمساجد و رجلان تجابیان لیس
 اجتماع علی ذلک و تفرقا علیه و رجل دعة امرأة ذات منصب و جمال فقال انی اخاف الله و رجل
 تصدق بصدقة فاخفاها حتی لا یعلم ثم له ما ینفق بمینه و رجل ذکر الله خالیاً ففاضت عیناه رواه
 البخاری و مسلم و غیرهما سعی فرمایند که پیشش عمل خیر قیام نمایند و بنیات امام عدالت مستقیمند
 بدانند که حاصل طریقه بزرگان ما قدس الله روحه بسانه با سر اهرم العلیه اتباع سنت است و اجتناب
 از بدعت و دوام توجه و تکرار است بجناب قدس سبحانی بوصف عجز و نیستی بجدی که دل را
 انقطاع تام از ماسوای او تعالی حاصل آید و تعلق علمی و حبی او از انبیا گسسته شود و از
 رقت ماسوی آزاد باشد نه از شادی آن شادان و نه از غمی آن غمگین و نیز دل حضور
 و آگاهی بملکوت حقیقی نبوی پیدا شود که غیبت در قفای آن نبود و حضوری که غیبت در قفای آن
 بود و نزد این اکابر معتبر نیست تا حضور و آگاهی بلکه نشود و وصف ذاتی او گردد چنانچه سبع صفت
 سامعه و بصیر صفت با صره این نسبت شریفه تصور نبود و نفی نمودن است نفس حاضر را تا بفضل
 او بجا نه تمام منتفی شود و حضور و شهود مطلوب خود بخود پیدا آید و درین هنگام شهود بودنی و وصفه
 شاهی و شهودی بعد از ان بمقتضای من قلنا فانادیته بوجود موهوب موجود گشتن درین هنگام
 سیر معشوق در عاشق است خوش گفت آینه صورت از سفردور است ۴ کان پذیرای
 صورت از نور است ۴ و آنچه در بالا گفتیم که حاصل طریقه بزرگان مالمخ زیرا که حقیقت این برگزیدگان
 و ایمی این گفتگو است سریت که تعبیر آن بامثال این عبارات متعذر بلکه متعسر است من لم یزق لم یز
 باید دانست که دریافت این معانی مسطوره بذوق و وجدان بی طول صحبت و صحبت اکابر

این طریق عالی و شوارست ازین عاصی مجبور که اندک در این امور ریزان و هراسان است درینوز
 حصول این معانی نمودن در رنگ سوال است از سائل فقیر بر چند از راه محبت این طائفه علیه
 ایامی باین معانی حاصل نموده است لیکن چون در محبت ناقص است در آنچه مترتب بر محبت است
 نیز باید که ناقص باشد چه محبت را اطاعت محبوب لازم است المحب لمن هواه مطیع و چون اطوای
 این اکابر در خود کسری باید مستغرق علیه آنرا چه گونه بر وجه کمال باید آری بمقتضای حدیث قدس
 اتاحذ ظن عهده بی چون حسن ظنی باین فخرای دور از کار دارند محتمل که باز از ظن شما با شما معامله نمایند
 می تواند که در حد شک مرخص قبول + آنکه در ساخته است قطره بارانی را به واسطه السلام
 علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و انتم متابعتی المصطفی علیه و علی آله الصلوات و البرکات العلی

مکتوب صد و یکم بسیادت پناه میر محمد نعمان در آنکه مصداق حصول نسبت صوفیه علیه تحلیت با احکام شریعت

بسم الله حامد و مصلی علی رسول الله الکریم الله تعالی ذات بابرکات را شمول الطاف داشته
 سند آری ارشاد دارد و از هستی موهوم شمع ساخته بدوام نیستی موصوف کنا و تا هستی حقیقی
 جلوه فرماید و خود بخود حاضر باشد انیمنی ذوقی است و وجدانی بگفتن و نوشتن درست نمی آید
 و بنظر فکر این معانی کشاید که با وجود تکالیف سماوی نایودن بچه معنی است و بودن و نابودن
 در یک وقت چگونه باشد عرفت ببنی بجمع الاضداد غریزی گفته در هر چیز رحمت است الا در عشق
 سیکشند و از کشته دیت بخواهند یعنی از گم شده احکام بندگی فرو نمیکند از نرد و مصداق این نسبت
 تحلی است با احکام شرعیه چگونه که آن بفناء و اطمینان نفس میرساند و از نفس مطمئنه خبر موافقت نه آید
 مخالفت و مداین شریعت که دعوی این نسبت نماید از مغر جز پوست حاصل ندارد و آنچه دارد
 از راه استدراج است و من عین غیر الاسلام وینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین همد که
 این دراز کار از دعای خیر منشی سازند و در اوقات مرجهه استقامت و خیرند فان الاستقامه فوق الکرامه و السلام

مکتوب صد و دوم با حبه اکبر آباد علی الخصوص ارشاد پناه میر محمد نعمان
در تذکیر تحصیل معرفت صانع جل و عز و تجذیر از حرمان آن

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد این تذکارت ازین خسته دل افکار برای حبه
هوشتیار فاعتر و ایا ولی الالبصار بدانند که مقصود از آفرینش انسان تحصیل معرفت حق نیست
جل و علا و در معرفت اقدام متفاوت است باعتبار تفاوت استعدادات بعضها فوق بعض هر کس
در معرفت مقدار عرفان خود سخن کرده است اما آنچه مجمع علیها این ملائکه علییه است و قدرشتر است
والابد است در مدارج قرب آنست که معرفت بی فنا در معروف صورت نمی بندد و هیچکس را تا نگردد
او فنا بد نیست ره در با گاه کبر باشد از تست حجاب تو یقین است به شرط همه ره روان همین است
می بین و مگو می ندید نیست به می باش و می باش مشرب نیست به پیش بر یاران هوشتن تا گزیر است
که در حاصل کار و نقد روزگار خود نیاید تا بل فرمایند هر که معرفت مسطور حاصل است فطوبی له و شیری
باید که این حاصل را صرف امور غیر حاصل نماید و محبت بران گمارد و اصل ملو رنگ ظل و اگر دارد
و هر که را معرفت راهی نکشود و ندور در طلب و فقدا این دولت نیز ندانند قایل که کل الاول آنچه
مقصود از خلقت او بود ادا نمود و امری را که درین نشأ از وی طلب داشتند نیامورد و بامور
دیگر پرداخت و تعمیر چیزی که تحریب آن خواسته اند نمود و سر مایه عمر گرامی را در هوا و لایعنی مصروف
ساخت و زمین استعداد خود با وجود حصول اسباب محط گذاشت کمال انفعال است که مطلوب را
درین صفت قلیل با وجود دعوت بان در آغوش ناکشیده ازین دعوت گاه رخت بر بندد و فراموش
رود و حضرت صمدیش در آید و بکدام حیلت زبان عذر بکشد عذاب بعد و حرمان بدتر از عذاب
بحیم است چنانچه لذت قرب و وصال زیاده از لذات جنات نهم است فیا ولیت اعلی من اعرض
عن الله و یا حسرت اعلی من فرط فی جنب الله دوباره در دنیا آمدنی نیست من کان فی هذه المعصیه
فی الآخرة أهملی و اصل سبیل است ترسم که یار با ما آتش نایماند تا دامن قیامت این غم بماند

می آرند که استاد ابوالقاسم قشیری رحمہ اللہ تعالیٰ بوعلی دقاق را قدس سرہ پس از وفات بخواب
دید که بسیار بقراری میکرد و میگفت ای استاد چه بوده است مگر باز گشتن بنیامی بایت
گفت آری ولی نه برای مصلحت دنیا و نه برای آنکه مجلس گویم بلکه از بهر آنکه میان بر بندم و عصا
بر گیرم و ہمہ روز یک یک در شوم و حلقہ و عصا بر در برنم و بگویم نکند کہ نمیدانید کہ از کہ باز میمانید
صاحب خانہ را دم آوازہ کہ بچہ بیج ماند از ہمہ باز بچہ عمر بگذشت در پرتیانی و بنگر کہ بچہ باز میمانی
پس بر امثال معجوران لازمست کہ عمر گرامی را بخوان معانی بدیہ صرف نمائیم و درین زندگانی
فانی حکمت و وصول بفقہ آن اصول خواهیم دانسیر صالحین و لغت عارفین بیان این معانی و تفسیر
این حدیث جوئیم و در طلب آن بجان کوشیم و از ہر جا بوی ازان بمشام جان برسد از پی آن شویم
ہر چند دست طمع از نقد این گنجینہ تنی بود باری از طلب و در دفعہ آن فلخ نباشیم و از جرگہ تہمید
بیرون شویم خوش گفت **۵** بچہ مشغول کنسم دیدہ دل پاکہ دمام و دل ترا سیلید دیدہ ترا بیخواب
طالب را باید کہ در طلب خود را آرام نند و ہموارہ مضطرب باشد ابو بکر طمستانی قدس سرہ گفته کہ
تصوف اضطرابست چون سکون آمد تصوف نماند محب را بی محبوب قرار نیست و بیچگونہ بماسو
او انس و الفت نمیگیرد و گفته اند مرید را برین صفت باید بود کہ در کلام مجید سطورست حتی اذ اضافت
علیہم الارض بما رحبت و ضاقت علیہم انفسہم و ظنوا ان لا ملجأ من اللہ الا الیہ چون طالب آوارہ بین
صفت شود بمجدد اقامت طالب علیہم لیتوبوا امید گشت کہ بچہ خوشن بچوش آید و عاشق صادق را
ازین خروش برآرد و دویچہ از معرفت در باطنش بکشايد نشانی ازان بی نشان پدید آرد و در جبکہ
رجال لتلیہم الایہ درآرد و بصفت لا یصیبہم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل اللہ الا یتصفوا
۵ پس کنم خود زیر کانی این پس است **۶** بانگ دو کردم اگر مردہ کس است **۷** تا مول از دستان
مقبول آنست کہ این دور افتادہ را از دعا ہی مرچہ منسی نسا زند و در یوز کہ حصول معانی مذکورہ
در بارہ او نمایندہ قریب عجیب ربنا تم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و صلی اللہ تعالیٰ
علی سید المرسلین کما ذکرہ المذکورون و کما خفل عن ذکرہ النافلون و علی آلہ و صحبہ و سلم تسلیما کہ تکرار

و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی ملائکتک المقربین و علی عباد الله الصالحین

مکتوب صد و سوم باریشاد پناه میر محمد نعمان در اظهار محبت و در بقصو و اعمال

الحمد و سلام علی عباد الله الذین اصطفی خدام نجابت و نقابت دستگاه این احب و در افتاده را از دعای خیر منشی نسا زنده را بطه حب معنوی و شوق ملاقات صوری که این حقیر را با جناب شما محتاج تحریر نیست چون دل را بدل را می ست بحقیقت جامع خود رجوع فرماید المجاز قنطرة الحقیقة اینجا سر نیست پس شکر ان الله خلق آدم علی صورته اظهار آن سرکار این دل و گنا نیست از کرم ان الله کحول بین المرء و قلبه اگر توانند بآن سر پی برد شاید که آن کرم می بحر نیست بی پایان خواصی باید که فراید روزگار را از انجا بدست آرند ان فی ذلک لذكری لمن کان له قلب سجان الله عن از حوصله خود بیرون رفت و بجای شد که از انجا خود در راه است امثال ما مردم بوالهوس را با تقسیم سخنان چه نسبت شخصی که مستغرق لجه عصیان بود او را فکر آتام و ماتم ذنوب خود داشتن از همه امور اہم است امروز و فردا است که یکایک طلبا پنجه مرگ بر روی عیش خوشگوار میرسد و معاملات گور و قیامت در پیش می آید و نامہ پر از عیوب اینکس در حضرت علام الغیوب آشکارا می شود و سوء معاملہ او با حضرت ہویدا میگردد فیا خلتنا علی ما علمنا و یا حستنا علی ما فرطنا ربنا لا آتواخذنا ان سنینا و خطانا

مکتوب صد و چهارم بمرزا عبید الله در تحقیق فنای نفس و دلالت بر التزام آداب شرعیہ و وراثت مطلوب جل و علا

بعد الحمد و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات میرساند بمطالعه صحیفہ لطیفہ و احوال پسندیده آن گرامی برادر خوشوقت و ملتذ گردید نوشته بودند که دل از کار اذکار ما موره آرام پذیر نیست و همگی افعال را نسبت بنجود جزا ضافت بر تهمت و ہی نمایند و وجود خود را بلکه جمیع وجودات را در تحت قهر و جودی که لا و هو در نفی و اثبات او بر محل از پس مانگانند ضمه می یابد و تکلف در ادای

او امر واجبتاب نواهی قهر الوقت نموده بجای آن قهر و ماین مراتبه و این دید لطیف و صلیست
 مکالم این مراقبه آنست که این نسبت و همی اوست این افعال هم پنجه و نه بنید و این افعال او صفا
 و نیست باصل حواله نماید و خود را بعد از صرف ثقیل یا بد و لاشی محض و نیست سازج بینه
 تا از خود پانماند تعبیه نمود و علامتش آنست که در خود نه فکری یا بد و نه تو جهی نه هستی بنید و نه حرارتی
 از دل تحریک ذکر و توجه مذکور مطلقا مسبب نشود و اگر احیاناً در دل حرکتی یا تو جهی و حرارتی فہمد
 و لیل عدم صفائی مراقبه مسطور نماید و دل را از یاد ذکر آن هنگام بود که نفس فرک ثابت باشد ذکر و توجه از باعدت
 و کمال بهائست مشغولست و چون این کمالات از میان برخاست نامذلا الواحد القهار نه بآن معنی که ممکن و اجتنابست
 و باخصرت اتحاد پیدا کرد که آن غیبه واقع است بلکه بآن معنی که ممکن نامذ و از خلعت موهوم و خویش تحریر و ذکر بدو
 بصرف اطلاق خود چنانچه بود هست و خواب نامذ بعد از حقوق افعال او صاف باصل اگر ذکر و توجه است از خود بگوید
 خوش گفت و لوجه من وجه تہنہ و لعینہ من عینہ کحل و آذواق دیگر که نوشته اند بهترین ہم
 آنها ہمین مراقبه است که مذکور گشت باید که در جمیع ذرات آداب و حدود شرعیہ را نیک رعایت
 نمایند و به ترک ادبی از آداب آن سائله نکنند و اگر خلاف مقرر علما اسری ظاہر شود بدانند که آن همراه
 سکر و غلبه محبت است و حق پنجی است همانست که علمای بیان آن نموده اند مقصود از سیر و سلوک
 حصول فنا و نیستی است و زوال گرفتاری باسوا می مطلوب حقیقی چه آفاق و چه انفس تا در دیدہ
 بصیرت بیچ چیز منظور و مشہود نبود حتی اسما و صفات نیز در شہود و محبت شریک ذات مجرد نباشد
 گرفتار آن حضرت احدیت مجرده بشرکت امری راضی نیستند و تہ مشہودات و محبت را در تحت ملائکہ
 نفی مینمایند خواہ اسم بود خواہ صفت و شمایند پسید که وجود صور خیالیہ را چون ظلال شیون صفات
 میداند نفی آنها باعث انخلال وقت می شمارد و یقین بین و نفی نصیب عین علمی شده و هر طلی از
 معطل مصیب در تحت فرمان قهرمان وجود اند و تلون اینها را ملون دیگرست محمد و ماہر چند ہم در تحت
 فرمان قهرمان وجود بودند لیکن بلکہ متعلق طلب و محبت مرتبه باشد که هیچ نسبت و اضافت بآن
 نرود علیاراه نیافتہ باشد و در مشہودات و تخيلات بود از ظہورات و ظلال و تافیه طبع است

جز ذات ظاهراً که درای این مراتبست چیز دیگر نباشد باید که همه مشهورات را در تحت لام از دستهای
گردن بجزایر بجهان که امثال این مشهورات بنظر نیست و آمده است که نوشته اند این همه کفاکشی که است
التماس خلاصی از اسوا از توجه بندگان خداوندی دارد اللهم ارنا الحق و آنچه نوشته اند اگر ابرار یا و نپذیرد
دل را تا بوقت سازد و محمد و ما هر داری که روی نماید شکر آن بجا آزند و بعد از حصول ثمن در آن
طالب ترقی ازان باشند و دل من مزید گویان بویای آن بویان بودند و جنبش غایتی
دارد و سعیدی را سخن پایان بهیمه داشته مستحق و دریا همچنان باقی به الی ان يبلغ الکتاب اجله

مکتوب پنجم و ششم محمد صالح متانیری در فضیلت فقر و غیب تحصیل فنا

مکتوب مرغوب اندی اعرای شیخ محمد صالح رسید و خود وقت ساخت از مضائق روزگار نوشته بودند
بر فضل و ارادت حق سبحانه راضی بالامتنه باید بود و تسبیح فقر و غنم فاقه را نعمت خوشگوار دانسته اند و امر
فضل و صفت جمیل تمام الاطابق باید تعمق نمود و نشود و نشود غیب حبيب خداوندی جل سلطان که مقصود از
خلق است و مرکز داند خلقت و محبت است باید دانست حدیث انشیر الفقرا الصبر جسد الله خدا
یوم القیامة شنیده باشند حیات دنیاوی چند روز بیش نیست فکر گور و قیامت درین فرصت بسیار
تاگزیر است و علاج علت معنوی که عبارت از رفتاری است با دوزخ بیجا از اهم مهمان دلی که
که رفتار نیست از وجه توقع خیر است سلامتی قلب که شرط نخستین این راه است و وقتی تحقق شود که
ماسوا در دلی نجائی بود لا حیا و لا علمای حیثیتی را اگر تکلف با دانیای نماید یا دلی با اسطر و منبانی
که دل را از اسوا حاصل شده است این زمان مورد اسرار و مہبط انوار مقدم میگردد و محل تجلیات غیر تکلیف
میشود و این کار و ولست کنون تا را دهند و دینی و فلک غلبناض المقتضون والسلام

مکتوب ششم و ششم خواجه محمد فاروق در آنکه محبت ذاتی جلالت یارده از جمال انوار نیست

الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید الانبیاء و آله الاصفیاء و صیبتی محمد بن ابی

بآن عزیز روزگار رسیده است باعث تالم احبّه دور افتاده گردیده انا الله وانا اليه راجعون لیکن چون فعل حق است جل و علا و دلالت خاص بفاعل خود می نماید و دو تلمذ از او سیله وصول آنجا عالی است و این مراتب صوری سبب پذیرین حلاوتی معنوی است می تلخ است جو گلغذاران که هر چندش خوری باشد گواران بهر آتش کان می فروزت بت سیم به خلیل از ابو باغ بر ایهیم که لذتی که از راه جلال و ایلام محبوب است عاشق صادق را بیش از لذت جمال و انعام اوست چه لذت اولی از شائبه خط نفس مبراست و خالص مراد محبوب است بخلاف لذت ثانیه این کمال ناشی از محبت ذاتی است بلکه در محبت ذاتیه هم خصوصیت علیّه دارد چه مقتضای مطلق محبت ذاتی استواء ایلام و انعام است و زیادتى ایلام نشاء دیگر دارد و آن دیگر آید خوش گفت که آن دارد و آن نگار که آنست هر چه هست | آنرا طلب کنید حریفان که آن کجاست

حقایق شریفه پی در پی رسیده است و در جواب تقصیر رفته معذور خواهند فرمود چون قاصدی بآن حدود معلوم نبود بنا بران ازان تقاعد نمود و السلام

مکتوب صد و هفتم بشاه فضل الله برهانپوری در عظمت مطلوب

بسم الله الرحمن الرحیم همواره بعنایات رحمانی جل شانّه ممتاز باشند نمیدانم که با احبّه دور افتاده چه نویسد لطائف محبوب زیاده ازان است که زبان زد این هرزه گوگرد و نفائس معشوق برتر از آنست که قلم این بوالعوس خیال ترجمانی آن نماید هرگاه تذکر و خطور آن دقایق هوش بر بود و خیال فکر و اندیشه از تصور آن بلغزد جای آن دارد که زبان در میدان ترجمان آن اسرار رنگش به قلم و در بودی تعبیر آن بشکافد بیچاره مشتاق را معامله بجای می رسد که تصور و خطور او را هم آنجا با نمیدهند دیگر آن بحقیقت آن چه پی بر ندهد و با همه آب گشت جانها همه خون بر تاج حبیب حقیقت از پس پرده بردن بدلی عزت معشوق باندازه احسان اوست هر چند احسان شریف تر

مکتوب صد و هفتم محمد فاروق ولد خواجه عبد الغفور سمرقندی در نصیحت

برخوردار سعادت آثار ازین گرفتار دعا خوانند باید که در تحصیل علوم دینی کوشش بلیغ مرعی دارند و سعی نمایند که عمل بر طبق آن حاصل شود و از صحبت ناجنس و اهل تفرقه و اهل بدعت محترف باشند و باطن را به نسبت ماخوذه نموده دارند و در دوام آن کوشند و از هر چه منافی دوام آن بود معرض بوند چه نیست است که ظاهر با حکام شرعیه تعجلی باشد و باطن بآن نسبت معصوم بود و صحبت و خدمت برادر کلان خود را مفتنم شمرند و مشغولی را در مجلس او تازه دارند و بطریقے که دلالت نمایند مما لکن آنرا مرعی دارند و احوال را نویسان باشند و بر محبت فقر مستقیم بوند و اسلام

ملکوب صد و نهم خواجه محمد فاروق در تفصیل حالتی که در قیامت و موت

و نوم رود و در بر نسبتی که درین دار حاصل شود و در قیطره رود و آنکه چنانچه در دنیا عالم امر اصل است و عالم خلق تابع او در آخرت معامله بر عکس است و بعضی کمال بوند که دنیای ایشان را حکم آخرت بود بسم الله الرحمن الرحیم و الصلوٰۃ و السلام علی رسولہ الکریم و علی من تبعه فی سلوک لمنهج القوم محمد و ما استمل یافتہ کسی بلیغ در تعمیر اوقات دارند و مما لکن بامور لایعنی نمی پردازند حمد الله سبحانه علی ذلک چه نعمتی است که در ایام جوانی و تنہای اسباب کامرانی تو جوی بجناب قدس سبحانی داشته کوشش در جمعیت اوقات نموده اید شکر این نعمت عظمی را بجا آرند و دراز و یاد آن کوشند لکن شکر تم لازم ندکم و بدانند که جمعیت صوری که بظاهر وابسته است اثر نسبت معنوی است که نصیب باطن است و لازم نیست که نسبت باطن کماهی بظاهر جلوه گر باشد چه آن نسبت بمنزل معشوق است و ظاهر بمشائیه عاشق آن و مشکل که معشوق و قید عاشقند آید که کرشمه لازم معشوق است و حیاد امن گیر او عاشق بچاره هر قدر که شائق و وال معشوق بود همان قدر معشوق را نازا فراید و از عاشق گردن کشی نماید هر چند باطن با ما را در ظاهر ترقی مینماید و بدستگیری او به راج قرب عروج میفرماید و عاشقان از نصیحت از معشوق به جز خرابی و جان گوازی نیست و عجب معامله است هر چند ظاهر در خدمات باطن کوشد و در ترقی آن سعی جمیل مرعی دارد و باطن از وی بیگانه تر گردد و از

آغوش آن دورتر رود چه طاعات و مجاہدات ظاہر سبب از دیاد حسن و طراوت باطن است
و وصف معشوقی او که ناز و استغنا از لوازم آنست بکمال میرسد از نیجاست که در انتها نسبت باطن
از درک دورتری افتد عزیز می نماید نسبت باطن هر چند بجا است کشنده یا تر بود قال الصدیق اکبر
رضی اللہ عنہ العجز عن درک الادراک و ادراک و این تعطش و نایافت ظاہر تا زمانی است که کارخانه
ظاہر برپاست و چون در آن خلل رود و نداء الرحیل در رسید نسبت باطن میدان خالی یافته بصد
آب و تناب بی پرده در جلوه ظهور آید و در که هم آغوش نسبت باطن شود چه حجاب ادا از ان نسبت
ظاہر بود که در محال نمود و نیز چون موت از مقدمات قیامت است مشهور آنجا اتم و اکمل است و از
طلبیه دور و باصالت نزدیک تر است و چون نوم را با موت اخوت و مناسبت است بعضی از اولیاد
در حین نوم حالتی رو میدهد که شبیه حالت موت بود و بر حالت لفظه تقفوق داشته باشد مصرع
زهی مراتب خوابی که به بیداری است به تفصیل این محال را این حقیر در جای دیگر نوشته است از آنجا
باید طلبید بدانند که چون معامله بر رخ صغری با انجام رسد و بر رخ کبری رو نماید و اجزای منتشده
و عظام زیمه را جمع سازند و معامله از خلل و آید در آن وقت دولت قرب بالاصالة بدن عنصری را
باشد و بمصدق کریمه و زیدان من علی الذین استضعفوا فی الارض و بحکم ائمه و بحکم ائمه و بحکم ائمه
محزون نام او را که چندین محن و شدائد دنیاوی دیده و لکه کوبی و اذیای خلق کشیده و در ته بار او را در دهی
فرو مانده و تلخی مرگ چشیده و بجا کساری که ساخته و آتش فراق و سوزش اشتیاق سوخته احد خوبه
و ناز در محله خلالتی بر سر سلطنت بنشانند و بکمال عز و جاه امام و پیشوای لطائف عالم امرش گردند
و بر عکس معامله دنیاوی که باطن در معاملات قرب اصل است و ظاہر تابع آن باشد بخان معنی نسبت
از باطن سلب نموده بظاہر دهند و او را تابع ظاہر گردانند بلکه بآن معنی است که باطن بر نسبت سابق
متکون بود و ظاہر را امری دهند و قربی و منزلتی بخشند که باطن با وجود معامله خود مشوق و آرزو نعمت
ظاہر خواهد و نسبت خود را در جنب نسبت او محو و متلاشی بیند اذاجا از نهرا لعل نهرا پس تنبیه بعضی
کمل باشند که درین نشأ آن یابند که دیگران فردا یابند و امروز ظاہر شان را بر باطن شان مزیت داده

آنرا تبوع و این را تابع سازند و دنیای شان حکم آخرت دهند آخرت اینها را بران قیاس باید نمود
 که چه حکم خواهد بود چنانچه حضرت ایشان را مخاطب دنیای ترا حکم آخرت داد و مشرف ساخته اند
 اگر چه این لحظه ممکن کار شب نیست به زنجت مقبلان این هم عجب نیست به باید نیست
 مرتب نبوت بعالم خلق تعلق دارد و قرب ولایت بعالم امر هر که بقرب نبوت بنوازد این کمال
 در حق او ثابت بود این کار دولت است کون تا کرد دهند سخن بجای دیگر رفت مقصود
 آنست که جمیع صوری باشند و بمقتضای المزمع من احب بابزرگان خود از راه محبت
 معیت پیدا کنند و احب دور افتاده را بدعا یاد باشد و السلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب صد و دهم بفقیه حقیر محمد عبید الله عفی عنه در شرح
 رباعی عارف بلند سیر شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره

الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی رباعی زلفش کبشی شب دراز آید از و چون
 بگذاری چنگل باز آید از و گر یک گره از بیچ و خمش بختائی به عالم عالم مشک طرازا آید از و
 گویند که این رباعی را حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره در سر قضا قدر گفته است بخاطر
 در حل آن چند وجه مخطور میگردد و جداول آنکه حضرت حق سبحانه بحکمت بالغه خویش قدرت کامله
 خود را در پرده حکمت مستور ساخته است و اسباب را که مقتضای حکمت است روپوش قدرت
 گردانیده و بنصوص قاطعه دعوت بر قدرت خود نمود و نیز دلالت بر بقای سبب و حکمت نمود
 و کمال را بجمع میان سبب و مسبب نمود و بدین سبب تائید حضرت یعقوب علی بنیاد و علیه الصلو
 و السلام که جمع نمود میان هر دو در کتاب مجید خود کرد و جای گفته وانه لذو علم لما علمناه و لکن
 اکثر الناس لا یعلمون پس هر که نظار بر عالم حکمت مقصود رشد و در بند اسباب ماند و بقدرت
 مسبب حقیقی جل سلطانه پی نبرد خصال شد و عالمی را بگمراهی برد و هر که سبب را از میان مطلقا
 برداشت باز حکمت حکیم مطلق عزیز بهانه چشم پوشید کارخانه بزرگ خداوندی را عزوجل مطلقا

وکار را بر اہل عالم بند نمود و ہر کہ سب را در میان آورد و مؤثر حقیقی در جمیع اشیا فعل حق را جل علی
دید بر کز حق نہ گشت و از ہر دو حاکمہ دار ہید و عالم را بہدایت کشید زلف کہ در مجاز سائر روی
محبوبست در رباعی حضرت شیخ گوہیا کنایت از حکمت مست کہ روپوش حکمت قدرت است اگر آنرا
بر روی قدرت بکشی و قدرت را بآن مستور سازی یا آنرا بخود کشی و بآن در آویزی و بی بقدرت
نہ بری شب و روز آید از یعنی تاریکی گمراہی کہ راہی بنور ہدایت ندارد و از آن پیدا آید چون بگذری
یعنی اگر حکمت را از دست بدی و اسباب را مطلقاً فروگذاری جنگل باز آید از یعنی تنگی و انقباض
با وجود وسعت و بسط پیدا آید گر یک گرہ از چوپخش بکشائی یعنی اگر سبب را بجای داری و گرہ
ہیچ و خم آنرا کہ عالمی بآن بندگشتہ و از چوچ آن رہائی نیافتہ و تحقیقت معاملہ نشافتہ بکشائی و آن
بندش و اہمی و تحقیقت بکشائی یا اسراری کہ در ایجاد اسباب مودع است گرہ را از روی آن
بکشائی و بر آن اسرار اطلاع یابی از ضیق طرفین خلاص شوی و بشاہ راہ وصول حضرت ذوالجلال
در آئی و عالمی را راہ نما گردی چنانچہ گفتہ عالم عالم از مشک طراز آید از یعنی زلف کہ سبب ضلالت
جمع کثیرست درین وقت وسیلہ ہدایت و رہنمائی کہ مشک طراز کنایت از آنست میگردد تا در نیوقت
حاصل مر این کس را از آن زلف مشک طراز است چہ مشک طراز صیت نیوست کہ در آفاق نشاء
می یابد و عالمی بآن از ضلالت بہدایت می آید و جبہ دوم آنکہ خالق افعال بندہ حق است جل سلطان
لیکن کس بندہ روپوش فعل حق آمدہ است پس زلف عبارت از کس بندہ است و برین تقدیر
اضافت زلف با و بنا بر آنست کہ کس بندہ نیز بقدرت باہرہ او تعالی مستندست اگر آنرا بر روی
فعل یا بخود بکشی و فعل بندہ را مخلوق بندہ دانی چنانچہ مذہب قدریست ضلالت افرازد و گر
کس بندہ را مطلقاً منظور نداری و بکبر روی و جنگل باز آئی و از طامعات و بندگی درمانی و اگر
گرہ را از روی کس بکشائی و صنع حق را در آن میان مطالعہ کنی و فعل بندہ را از مجموع خلق
حق سبحانہ و کس بندہ دانی و از حق متوسط بین الجبر و التقویض گزینی محتہ شوی و عالمی را بہدایت
بری و جبہ سوم آنکہ اگر کثرت را کہ روپوش وحدت حقیقی است بر روی وحدت بکشی و بشہودت

از شهور وحدت درمانی در ظلمات کثیره کثرت افقی و از نور وحدت محجوب شوی و اگر کثرت را از میان برداری
و مستهلک مرتبه جمع شوی و افعال متکثره را فعل یک فاعل دانی و حرکت اختیاریه عباد را در رنگ
حرکت مرتعش یابی و اسباب را در میان به بینی و بکفر حقیقه متحقق گردی و لاجرم در چنگل نزو صید
صیادانی و مقدم ارشاد را کما ینبغی نشانی و اگر کثرت را که مصنوع اوست تعالی و مرتبه است
از مراتب بجای خود داری و از بند و گرفتاری آن ربائی یابی با اسراری که در کثرت مودع است
گره را از روی آن بکشانی و در مرایای کثرت اسرار غیبی مطالعه نمائی چنانکه بشود دلی مانع شهود
دیگری نبود و از جمع بجمع الجمع آنی و بفرق بعد الجمع گرائی و اسباب را در میان بینی و افعال عباد را
موافق قول اهل حق یابی و بر سر قضا و قدر مطلع شوی و از کفر حقیقی با سلام حقیقی مشرف گردی
و بمقام دعوت که مقام انبیاست علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات برسی که گفته اند الهیاتیه الی الرحمن
الی البدایه عالم عالم مشک طرازا آید از آن کثرت که سبب بعد و حرمان از مطلوب بود و سبب
و وصل آن گردد یا تراسبب آن مقام تکمیل و ارشاد حاصل شود و چه چهارم هر جنبه تحمل و تحلف
بر سر قضا و قدر مناسبت ندارد و آمنت زلفش بکشی شب و دراز آید از زلف کفایت زبیده تعین است
که بر روی غیب هویت ذات تعالی اعتبار کرده می آید و مرتبه لاتعین بر متعین نمایانده اگر آن
پرده را از میان بکشی و برداری و بوری آن پوئی ظلمت غیب پدید آید و راه گم گردد چه در مادر
تعین که لاتعین است سیر و سلوک و معرفت و شهود مفقود است چنانچه گفته اند حرمان از آن مرتبه
علیا نصیب نداشته چون نگذاری چنگل باز آید از و یعنی اگر پرده تعین را محاسن بگذاری و آن طلب
داری ترا صید نمایند و از مساوات بستانند اگر اهل آن باشی و چون طالب صداقت و مایه حرمان
مطلق و محجوبیت صرف از ذات بخت و غیب هویت فمیده جنت تسلیم او فرمود و گر یک گره از پنج
و خمس بکشانی یعنی اگر حقیقت این تعین را کماهی دریایی و گره و دهر نمائی آنرا و کنی و بدانی که این
تعین محض اعتبار است در ذات تعالی و اصلا زیادت بر متعین ندارد و نیز بدانی که این پرده سبب
انکشاف و نمایندگی پرده کیست چنانچه میفرمودی جامی مستدس سره گفته

با گلرخ خویش گفتم ای غنچه دها ن	هر لحظه پوش چهره چون عشو ه دها ن
زد خنده که من بعکس خوبان جهان	در پرده عیان باشم و بے پرده نهان

عالم عالم مشک طرازا یدانه و یعنی آن پرده چون از حرمان وارها نید و از بی نصیبی
 خلاصی بخشید و نشانی از ان بی نشان داد و مطلوب را مکشوف و نمایان ساخت شکر از
 از ان پدید آمد و بوی وصال بخشید و مدحش باده لایزال گردانید و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب صدویازدهم بمولانا محمد صدیق پشوری در شرح احوال او

بسم الله حامداً لک و مصلیاً علی رسولہ الکریم صحائف گرامی بتواقب و توانی رسید خوشوقت
 و ملتذ گردانید صد شکر که از یاد فقر افارغ نیستند و نظر همت بر یک مطلب دوخته اند بظاہر گاه
 بحیال وصال او شادان اند و زمانی بوی هم فقد او محسوس خوش گفت جانان غم خود و دانند
 بر من به من شادی خود فدای جانان کردم به از استیلا ی خوف خاتم اکثر مینویسد محمد و ما این
 غم نیست نائب گوریم اہمست مسلمانی می باید که ازین غم خالی نباشد قل او کثر ہر کرا شق ثانی
 عطا شود دلالت بر کمال ایمان او دارد و شکر این نعمت بجا آید لکن شکر تم لازید لکم نوشته بودند
 کہ بشارتی در باب حصول ایمان میسر نمیشود حمد اندر سجائے کہ بشارت سوال ایمان کامل حاصل
 نموده اید کہ نوشته بودید کہ ہموارد است عامیکرد کہ حق سبحانہ ذرہ ایمان نصیب انکس بکند الی
 در بیماری کہ در ماه رمضان روداده بود و ملعم شد کہ در در گاہ ما ہیچ کمی نیست ایمان کامل انجوا
 آنج و کریمی چون دلالت بر سوال امری کہ نزد اوست بکند نشانی عطا است و اگر بشارت صحیح ہم
 یابند چون قدائی نیست نفس لہام باقی است و خوف دامنگیر ہر چند از اہام تا الہام فرق است
 دیگر نوشته بودید کہ بعضی اسرار دران بیماری حاصل شدہ است کہ آنرا کتابت بر نمیآید و بعضی
 صدری و لا ینطق لسانی حسب حال این اسرار میگردد ہر چند نکشف نیست و انظر من شمس
 گشتہ است اما بتقریر و تحریر مطلقا ہست نبی آید از مطالعہ آن بسیار ذوقین گشت اللہم زدکین

اگر اینقدر می نوشتید که آن اسرار از کدام قبیل اند و بچه چهر متعلق اند متعلق صرف وابسته اند یا از باب
تحقیق گنجایش داشت از بی ادبانهایی صوفی محمد شریف مکرر نوشته اند محمد و ما و هر بی ادبی که
کرده است تنها بشما نکرده است بزرگان این سلسله کرده است چون شما که پیر و باشید از وی
آزاده باشید یا با او چه آشنائی مانده قوت انتقامیه در فقیر کمترست دو کلمه از وی غیرت با نوشته
شده است اگر متاثر شد بهما والا او داند و کار او نوشته بودند که بی حلاوتی از راه علوم هست
با از راه قصور استعداد محمد و ما نسبت باطن هر چند بلند تر میرود بجهالت نزدیک تر میشود و ظاهرا
بی علالت میدارد چه از باطن دور تر می افتد و بیگانه تر میگردد و عارف هر چند در معرفت پیش قدم
بود و فقد و نکارت زیاده تر حاصل نماید و هر چند نزدیک تر گردد و در تر افتد فو الواجد الفاقد و هو
القرب البعید همان قصه شاگرد سن تابست که با استاد خود میگفت هر چند کار بیشتر میکنم از تو دور
تر می افتم نوشته بودند که معلوم میشود که رجوع خلأقی وابسته بکمال نیست بل چنینست هر گاه قبول خلق
دین بر قبول خالق تعالی نبود که بطلان از انیز قبول خلق حاصلست دلیل کمال چگونه بود و السلام علیکم

مکتوب صد و دوازدهم بشیخ محمد شریف کابلی در تنبیه بر وقوع
خطا و آنکه متر شد را استر ضاء مرشد ناگزیر است

بعد الحمد والصلوة نموده می آید در نیو لا نشوده شد که مولانا محمد صدیق را که پیر شماست
رنجانیده اید و گستاخیها و بی ادبیا نموده اید و در سلاک سابق تغییر یافته و مولانا از شما بسیار
بسیار رنجیده بحدی که معامله بر تبری و سلب رخصت کشیده است از آن تواضعها و نیستها
و خدا طلبیها که از شما ظاهری شد این امور بسی مستبعد و خیلی محل تعجبست از هر که قطع نمیکند
بکه می پیوندید مگر از خدا هم جل و علا قطع میخواهید بخاطر میدان از پیر قطع نتوان نمود و بحکم رضا
مخلوق از خالق تعالی نمیتوان برید چه بلا شده حقوق از عالم رفت از مثل شما روم که اینقسم
حرکات نا ملائم پیدا شود پس اعتماد از یادان و اهل ارادت برخاست هر کس که نشسته

پیدا خواهند کرد و قبولی بهم خواهند رسانید یا صفائی در وقت خواهد دید از پیر اعراض و ترک آشنائی
 نخواهد نمود و انانیت و انانیه را چون باید که بمشاهده این امور را رابطه محبت و رسوخ عقیده به پیر
 زیاده تر شود و انکساری و خاکساری بسده او بیش از پیش نماید که این دولت پهن کرده
 دوست و این صف و قبول از انوار و برکات او نه آنکه گردان کشی نماید و رعونت بهم رساند که مشغلت
 و اطمینان صحبت دشمن درین وقت از محرمات طریق است عجب است که ایمان بسلامت ماند
 بطلبه صحبت داشتن امریست علمیده در نفحات از عزیز می کند که هر که پیر ترا رنج و ابرو
 و توبه و بد نباشی سگ به از تو باشد چه جای آنکه مرید خود مباشرت بخش پیر بود بد فقیده اید زود
 تذکر نماید مولانا را از خود راضی سازید به طریق که راضی شود غیر ازین علاجی نیست اگر مولانا
 راضی است مانیز راضیم والا مانیز راضی نیستیم رضای مافرع رضای مولانا است شخصی میگفت
 که ما ده آهن سرسند داریم آمدن سرسند از بی رضای مولانا محض عبت است که باز به پشاور
 باید رفت و راضی باید ساخت چنانچه مولانا با بنویسد که از فلانی راضی شدیم بعد ازین مانیز راضیم
 خواه بیا نید و خواه نیاید مخد و مانچه نوشته شده است از راه دوستی و بهبودی شما نوشت شده
 به نبرید **من** انچه شرط بلاغت است با تو میگویم بد تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال بد نصیحت
 بظاہر تلخ است سعادت مند کسی است که این تلخی را در رنگ شکر بخاید و از حلاوت معنوی
 بهره یابد چون کتابهای متکثره از مولانا در انواع شکوه از شمار رسیدن با بران نوشته شده
 زنه را الف زنه را که ازین چیزها که در میان آمده است نام نشود و در رضای مولانا بجان شود

مکتوب صد و سیزدهم بحضرت مخد و مزاده عالیقدر جامع علوم ظاهری
 و باطنی خواجه محمد نقشبند سلمه ربّه در تاویل کرمیه الله نور السموات والارض الابه

بسم الله الرحمن الرحیم و رد فی الحدیث اول ما خلق الله نوری اول چیزی که حق سبحانه یافرید نور
 محمدی بود علی معاجها الصلوة والسلام والتمتیه و سایر مخلوقات را از علویات و سفلیات ازلان

نور پیدا آورده حق تعالی گویا خود را بآن نور می ستاید آنجا که میفرماید الله نور السموات والارض
ای ذوالنور السموات والارض حق سبحانه خداوند آن نورست که آسمان و زمین و ما فیها بآن
نور پیدا گشته است مثل نوره صفت نوری که منسوب است باو تعالی و آن نور گویا در کنایه از
تعیین اول و حقیقت محمدی است علی صاحبها الصلوة والسلام مشکوة فیها مصباح همچون
چراغی است در طاقی و دخول کاف تشبیه بر مشکوة بنا بر اشتغال مشکوة است بر مصباح و مشکوة
بدن غصری آنسرور را علیه و علی آله الصلوة والسلام باید تصور نمود و المصباح فی زجاجة آن چراغ
افروخته در قندیل است از انگبیه و آن قندیل گویا باطن مبارک آن خلاصه موجودات است
علیه و علی آله الصلوة والسلام که آن نور از راه باطن او علیه الصلوة والسلام تعلق به بدن غصری
گرفته است و باطن یا قلب اوست علیه الصلوة والسلام با هیأة وحدانی او که از ترکیب اجزای
عشره عالم خلق و عالم امر بمحصل پیوسته است یا گوئیم زجاجة کنایت از تعین وجود است که تعین ثانیست
چه تعین اول که تعین حسی است نسبت با محفوظست تعین وجودی و تواند بود که زجاجة کنایت از
تعیین علمی باشد که علم را با و صلی الله تعالی علیه و آله و سلم خصوصیتی است که صفت دیگر را نیست
و محبوبیت او علیه و علی آله الصلوة والسلام این صفت را سری است که دیگری محرم آن نه لهذا
محبوب ترین صفات نزد او تعالی بطور حضرت ایشان ماقدمنا الله سبحانه بصره الاقدس این
صفت است و بحتم که زجاجة تعین وجودی بود و مشکوة تعین علمی باشد بالجمله الزجاجة آن انگبیه
بهر معنی که باشد از کمال صفا و نضارت گاهها کوکب دُری گویا ستاره است در خشان باید دانست
که تعین اول و حقیقت محمدی نزد حضرت ایشان ماقیم حسی است اول چیزی که از مرتبه اطلاق و از رنج
مکنون بعرصه ظهور آمد و تعین گشت حبست که مبدأ اعتبار وجودست چنانچه حدیث قدسی گشت کنز
مخفیا فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف ولالشیء بآن دارد این تعین حسی که منشأی محبوبیت
فاتیه آنسرورست علیه و علی آله الصلوة والسلام مرکز دایره است و محیط آن خلقت است که حقیقت
ایمانی است علی بنبیا و علیه الصلوة والسلام حسن بر آن بحسن ملاحت مناسبت دارد و حسن

بحسن صباحت می ماند صباحت حسن تفصیلی است که در معرض بیان آید چنانچه در عالم مجاز تعبیر
از ان بر شاکت قد و صباحت خود لطافت چشم و ابرو و امثال آن نمایند و ملاحت جوی است معنی
و آنی است ذوق که از محیط تعبیر آن بیرون است و دورای رشاکت و لطافت مذکور است که تعبیر از ان
بآن حسن می نمایند خوش گفت است آن دارد آن نگار که آفت هر چه هست به آنرا طلب کنید
حایفان که آن کجاست به و این مرکز و محیط یک تعیین است که مسمی با شرف و اسبق اجزای او است
که مرکز است یعنی حب و تعیین ثانی تعیین وجود است چه حب است که سبب وجود و ایسا گذشته است و تعیین
علمی و اول تعیین وجود است و حصه است از حصص آن لیکن اجمع حصص است چنانچه تحقیق آن در جا
و گیر ثبت یافته است بر سر اصل سخن رویم که آن صاحب افزود خسته که در آنگینه است یو قد افروخته میشود
و از دیار نور آن نموده می آید من شجره مبارکه ز میوه آن درخت بابرکت بسیار نفع که درخت زمیون است
که در زمین مقدس شام رسته است این شجره مبارکه گویا کنایه از حقیقت خلت حضرت ابراهیم است علی بنی
و علیه الصلوٰة والسلام و چون آنحضرت شجره انبیاست و در قرآن مجید در حق او وارد گشته و بابرکتنا علیه
و علی سحاق بنا بران شجره مبارکه که از وی تعبیر می آید و مناسب است زمیون با و آنست که نسبت زمیون
زمین شام است و نیز درخت مبارک است چنانچه منقول است که هفتاد و پنج مرتبه علیه السلام بروی دعا بکرت
کرده اند که یکی از آنها حضرت خلیل است علیه السلام و نیز آورده اند که زمیون اول درختی است که بعد طوفان
رسته است و آنحضرت هم اول اولی العرب است که بعد از طوفان بر منصفه ظهور آمده است و چون حقیقت
خلت برتر از طبقات زمین و آسمان است لا شرقیه و لا غربیه آنرا فرموده یکا و زیها یعنی و لو لم تمسسه نار
نزدیک است که روغن آن درخت روشنی دهد بنفس خود اگر نرسیده باشد بوی آتش یعنی حقیقت
خلت در رخشدگی و هدایت به شباه است که بی آنکه آتش محبت از وی اشتغال یابد روشنائی بخش است
و صباحت آن حمیره ملاحت ما بهر مطلق است و چون ولایت ابراهیمی با ولایت محمدی علیهما الصلوٰة
و السلام جمع گردد و ناکره محبت از خلت افزود خسته شود و صباحت این ولایت با ملاحت آن ولایت
اتقان یابد و که آلات محیط در مرکز روی نماید نور علی نور نور بر نور افرازد و نور صباحت صباحت نور

ملاحظت یکجا آید و نور الهی با نور محمدی جمع شود عظیم الصلوة والسلام و ملاحظت با صاحب است
منصب گردد و پدر نور و پسر نور نیست مشهور به از اینجا فهم کن نور را علی نور به ازین اجتماع نور
واقتران محدین بمقام محبوبیت محمدی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم بدرجه علیا رسد و معامله
از دو طوق عبودیت نیک طوق آید و مقصود از امر با اتباع ملت ابراهیم علیه السلام بر وجه کمال
بنظور رسد و دعای کمال صلیت با جابت تمام پیوند داین کمال در حق او علیه و علی آله الصلوة بر وجه
کمال بحصول پیوست و مدعو مستجاب شد الحمد لله سبحانه علی ذاک و علی جمیع نعمائه حمد اکثر اکثر بعد
از حصول این معامله توجیهی که خود بحال این و پس مانده گان داشت کمتر گشته است و فردی را از افراد
است بحر است آنها نگاشته و خود در خلوتخانه خاص با محبوب خلوت داشته علیه و آله و اصحابه
الصلوات و التسلیمات و البرکات و التحیات و تفصیل بعضی امور که در اینجا باجمال
ذکر یافته است از مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان با طلب باید نمود و السلام

مکتوب چهاردهم بمولانا محمد صدیق پشاورمی و فضیلت علوم است و محبت و

بسم الله الرحمن الرحیم صحیفه گرامی اخوی اعز می مولانا محمد صدیق بر سیده خوشوقت ساخت از خود
عنایات و برکات و بلند همتی با و قنطش و دیوانگی که اندراج نموده بودند بمطالع آن ملت گذرید
قیمت جوهر آدمی بردن نیست و هر چند جوهر قیمتی تر محبوب و مرغوب تر از آنست که دارد
گشته ان السدحیب معالی العزم و میغض مسافلهما علوم است چون بانشاء حب و جنون جمع شود و یا
حزن و عشق یکجا گردد نور بر نور آید و قیمت بر قیمت افزاید و راه ترقی پیش از پیش کشاید و متن
یرد العبد به خیر جعل فی قلبه ناسخ و نیز آمده ان السدحیب کل قلب حزن قال علیه و علی آله الصلوة
و السلام مولانا محمد و نایکی فی اتمه لرحم السدحیب الامه بکائنات ای شایان آن دل که در آن دل غم و آ
و عشق و در دست که آدمی را بر سر آفرینش فضل داده است و بدولت قرب و معرفت بنواخته
آدمی که از نشاء حب و جنون خالی است ملحق بمحبوبات است اگر فضل قریب انبیان را عشق محبت

قرار داده آید چه بلا خوب و زیبا بود بر در بند عقل عقل نباید بود و اندکی ازین بند را بی باطل مید
 ازین بند بجای رسیدن دشوار است دل اندر زلف یلی بند کار از عقل مجنون کن که
 عاشق را زیان دارد مقالات خردمندی و مخدوم ملا محمد شریف کابلی را میگویند که درین ایام
 خیلی باصلاح آمده است و تغیر اوضاع سابق نموده بدین تقدیر گنجایش دارد که عنفوان زلات
 او نموده آید و چون صحبت رشید و مؤثر دارد او را برین امر خطیر باید آورد و تجویز تعلیم طریقت
 باید نمود و چون شما را اطوار او بیشتر از فقیر واقف خواهید بود تا مل شانی و استخاره نموده بعد از
 اقبال قلب و اسر حلقه سازند و اجازت تلقین فرمایند هر چه از اخلاص و ارادت که دارد و مقتضای مقام هر یک
 از وی بظهور آید که به از وی بود بعد از آنکه شما تجویز نماید فقیر نیز موافق آن چیزی را بنویسد و سلام علیکم و علی السکیم

مکتوب صد و پانزدهم بشیخ عبداللطیف شکر خانی در تنزیه محبوب حقیقی جل شانہ

الحمد لله والصلوة علی رسول الله و غای غریبانه این سکن کسب فرخ ابواب با حمد الله سبحانه که احوال
 فقرای این نواح بر پنج صلاح است و از پنج وجه نگرانی نیست غیر از یک نگرانی و با وجود گرفتاریهای
 صوری فی الحقیقه یک گرفتاری است هر چند از ان بی نشان پنج نشانی بدست نیست و تمام
 کار و بار اینجا بے سوز و گداز است و بکلی مانده و بود این سوز و انتظار در دست
 نهان و سوز نیست بے ناش و بے پایان ع که میسوزد درون چون شمع بر این نمیسوزد

مکتوب صد و شانزدهم بزرگعبدالله در بیان وراثت حق سبحانه و تعالی

الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی برادر رشید عبدالسریگ این دوران کار را از نه و کاخ
 منی نشانند و همواره بجزایات و عنایات در مراتب قرب ممتاز باشند و از گفت و شنودی و از علم
 بنادانی آیند بلکه و رای مراتب قرب و جذب پویند و برتر از معرفت و جمل جویند چه امری که در پی
 آیم و رای جذب و سلوک است و بیرون از آفاق و انفس و رای بغنا و بقا است و و رای تجلیات

و نظرات و ورای دخول و خروج و ورای قرب و بعد و ورای توحید و اتحاد است و ورای حضور
و مشاهدات و ورای لفظ و معنی است و ورای علم و جهل و ورای کثرت و وحدت است و ورای اسم
و صفت و ورای قید و اطلاق است و ورای شیون و اعتبارات و ورای موهومات و تخيلات
و مکاشفات است و ورای تجلی افعال و صفات و ذات تعالی و تقدس اصل در رنگ ظل ازین
و لقسره در راه است فوج بجهان و راه الوراثم و راه الورا این و رایت در جانب قربت نزدیکی
بعد از هر چه تصور کرده شود نزدیک تر است بلکه از ذات اینکس باین کس نزدیک تر است و رایت
جانب بعد از آنکه و هم است و این و رایت از دیده عقل و ادراک و هم و خیال بردنست چه فهم
و هم از خود نزدیکتری را می تواند تصور نمود و حق تعالی اقرب فی الوجود و البعد من الوجود این کمالات
از کمالات و ولایت انبیاست علیهم الصلوات و البرکات چه کمالات و ولایت اولیا منحصر در مراتب
قربت است که غایت قرب اتحاد و رفیع اتینیت است که نهایت این ولایت است و معامله اقربیت از
اتحاد هم نازک تر است از اتحاد باید گذشت تا معامله اقربیت روی نماید ع لذت این می شناسی بخدا نمانشی

مکتوب صد و هفتم بملاشهداد در ترغیب بر تحصیل فنا قلب نفس

بعد از رفع دعوات باخوی ملاشهداد میرساند که احوال این فقر مستوجب حمد است خیریت همه
مسئول و مامول است باید که در اتباع سنت کوشند و در تعمیر اوقات بوظائف طاعات جید تمام نمایند
و بر ذکر و توجه قلبی بجمع هست مدام باشند بحدی که ماسوای مذکور از ساحت سینه ریخت بر بند
و تعلق علمی و حبی آن از غیر او تعالی منقطع شود که اگر تکلف یا دماسوی نمایند بیاد نیاید و حضور
مع السرمحانه ملکه دل شود چنانچه سمع و بصیرت سامعه و با صرا این زمان فنای قلبی حاصل آید
بعد از آن اگر بمحض فضل نفس حاضر نیز و بزوال آرد و بنجام منتفی شود و نسبت حضور و توجه
از این طرف گسسته بآن پیوندد و در حضور او باور روی نماید بفنای نفس مشرف گردد
مصمم این کار دولت است کنون تا که رسیدن السلام

مکتوب صد و نهم به مولانا محمد صدیق پشاور در رعایت مقام شیخت و ذکر بعضی از لوازم آن

الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی مکتوب مرغوب که درینو لا ارسال داشته بودید سید
خوشوقت ساخت حضرت حق سبحانه بطریق مرضیه استقامت کرامت فرماید و از موانع وصول
مطلب ارجمند کیسوار و نوسشته بود و بحسب الحکم هنگامه طلب را یک قسمی سرگرم میداشت و هیچ احد
بی تاثیر نیماز حتی که اکثرشان در اول توجه متاثر میشدند حمد الله سبحانه علی ذلک شکر این نعمت عظمی
بجا آید و از عجب و پندار ترسان باشند و این امر را که مقام دست خط و بزرگ داند و از ادای
حق آن معترف بقصور بودند و از توجهات بطلب و تفقد احوال آنها بتساو نگذرانند که از اعظم
عبادات است بعد از فراغ ازین امر و ادای حق آن بقدر طاقت بطاعات دیگر مثل درس و اذکار و زود
ان احب عباد الله الی الله من حب الله الی عباده شنیده باشند شکایتی از ابو موسی و عدم استقامت
طالبان نموده بودند و اظهار ضررگی از ملقین آنها کرده محمد و اکثر طالبان این زمان همین
حال دارند طالب صادق کم است لیکن بعد از استخاره خود و استخاره او و بعد از حصول التفریح
طریقه را باید گفت بعد از آن اگر بی استقامتی و برگشت در کسی ظاهر گردد گوشه باشد ضرر او
قل نه سبیلی ادعوی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین

مکتوب صد و نهم به مولانا محمد امین در جواب کتابت او که متضمن ابواب پنج و دو وجه توفیق

نمذکر بنیة قل کل من عند الله و کرمیه ما اصابکم من حسنة الا لایة و بیان حضور نقشبندیه و جواب اسوله و دیگر
الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی مکتوب مرغوب اخوی اعز می مولانا محمد امین وصول یافته
باعث فرحت و مسرت گردید ز اذکم الله سبحانه شوقا و ذوقا و توفیقا اظهار الامام هاجرت نموده بودند و
دنیا دار الفراق است دعا کنید که در دار السلام جمع گردیم نوشته بودند که درین ایام دینیستی و تقیه عالمیان

دوستان آن از سرتازگی گرفته محمد و ما دیدنیستی مبر بعدم است که مقدمه فناست و تغییر
 عالمیان در هر آن تعلق بشود و سالک دارد چنانچه تفصیل آن به شافیه مذکور شده است
 و نیز نوشته بودند که جهانیان را همه ظهورات حق جل و علایم باید و در مرتبه مظاهر غلطان
 جز ذات واحد شود و نمیکرد محمد و ما این دید و این شهود را مشایخ دیگر کمال میدانند و فتح الباب
 بفرماند نیک و مبارک است لیکن در غلبه این حال آداب شرعیه را محافظت تام باید نمود
 و حقوق بندگی را نیک بجای باید آورد و باید تعیین کرد که این شعبه بر نقدیر صحت از راه اولیا
 محبت محبوب است که محب هر چه بیند و داند غیر محبوب نه بیند و نداند و از هر کجا لذت فراگیرد و نسبت
 محبوب نماید و عدم تمیز میان عابد و معبود که نوشته اند ناشی از مقام جمع است که آنرا کفر حقیقی
 نیز گویند چون بمقام فرق بعد الجمع رسد و از کفر با سلام حقیقی آید عابد را از معبود تمیز باید و خلق را
 از خالق تعالی جدا بیند و آنچه در بالا مذکور شد که این شعبه بر نقدیر صحت زیرا که مشهود در مریای
 کثرت نه ذات واحد است تعالی **ع** خلق را وجهی نماید و بد و در کرام آینه و آید او بد نوشته
 بودند سبحان الله قائل انا الحق و سبحانی را از باب ظهور تشبیح مینمایند مگر نمیدانند که از نسبت
 غیریت چه کشاید و اهل این در طرأچه حاصل آید آنجنانکه حقائق ممکنات اعدام است که بسط
 انعکاس کمالات امتیاز یافته است پس کمالات و ممکنات استعاره و مستفاد از مرتبه و وجوب بود
 و ذوات آن غیر از اعدام چیزی دیگر نباشد و چون این دید عاریت بر عارف غالب می آید
 کمالات منعکسه را درست باصل میسازد و خود را عدم صرف می بیند و بولی از هستی و توابع آن
 در خود نمی یابد این زمان بفرمان حقیقی مشرف می شود نه آنکه خود را عین حق تعالی یابد که خود را
 از وی زائل گشتن چنانانیت برگزیده به انا الحق و اشغال آن تکلم نمی نماید معدوم را با موجود حقیقی
 چه اتحاد و کدام اشتراک مقصود از نفی غیریت استفاء شرکت ممکن است با واجب تعالی در خیر
 و کمال و این استغای شرکت درین صورت بر وجه اتم حاصل است از برای نفی این اشتراک
 چه و کار که بعینیت قائل شویم و در محمد و رات افیتیم و به توفیق میان این دو کریمه که کریم

قل کل من عند الله وکرمیکر ما احابک من حسنة من الصد و ما احابک من سئئة من نفسک بشا
رسیده ہو وند برانند که خلق سیئات کہ در اینجا حبارت از بلیات است از حق است بجهانہ لیکن جزاء
احمال سو ربنده است و بشامت عمل خود مورد بلا و مصیبت میگردد و چنانچه از عایشہ صدیقہ
رضی اللہ تعالیٰ عنہا منقول است کہ فرمودہ ما من مسلم یصیبہ و صوب و الانصب حتی الشوکت
یشاکما و حتی النقط ل شعث لعلہ لا یذب و ما یعفو اللہ اکثر پس باندازہ خلق بلا و ایصال آن
فرمود قل کل من عند الله و باعتبار استجاب آن بکسب ذنوب فرمود من نفسک فلا تدفع
بکلاف حسنة کہ بفضل محض است ہما اعمال خیر بندہ مکافات نعمت وجود ہم نمیکند بنعم دیگر چه ہر
رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ لا یدخل بجنة احد الا برحمة اللہ قبل و لا انت قال علیہ
وآلہ الصلوٰۃ و السلام و ما نا و آنچه بعضی از نعم عاجلہ و آجلہ جزای عمل بندہ در قرآن و احادیث
آمده است آن نیز از راہ فضل است کہ بفضل صرف عمل بندہ را باین درجہ رسانیدہ **و**
چشم داریم کہ دہا شک مرص من قولہ **و** آنکہ در ساخته است قطرہ بارانی را **و** ایضا وجود کہ با صفا
خاصہ حضرت معبود است تعالیٰ مبداء ہر خیر و کمال است پس مبداء نعمات او بود تعالیٰ و عدم کہ ذات
ممکن است منشأ ہر شر و نقص است پس منشأ سیئات نفس ممکن باشد و کرمیکر قل کل من عند الله
باعتبار خلق است منشأ دیگر است و خلق دیگر چنانچہ گویند منشأ نباتات ارض است و منشأ مردار
آب با وجود آنکہ خلق از دست تعالیٰ از نسبت نقشبندیہ و حضور خاص این اکابر استفسار فرمود
بر اند کہ نسبت نقشبندیہ و حضور ایشان شہود است مبرا از وصف شاہد ہی و شہودی و حضور است
برتر از نسبت حاضر و حاضر تہ کہ بہر تعلق دارد و در آن موطن شہود حق سبحانہ خود بخود دست
و این حضور را حضور بی غیبت نیز گویند حضرت قدوۃ المحققین حضرت ایشان مانوشتہ اند
کہ اندراج النہایت فی البدایہ درین موطن صورت می بندد و حصول این نسبت مطالب را درین
طریق فہمک اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر اذ کار وادرا و از انجیر تا بران عمل نمساید
و بی مقصود برود ع قیاس کن زگستان من بہار مراد و نیز نوشتہ ہو وند و در باب

مشایخ نقشبندیه که میفرمایند که با فضلیا یم که نهایت دیگران در بدایت مانند ریح است پس
 نهایت ایشان علیم الرضوان عبارت از چه باشد مخدوم بایان انیمینی در کتب این اکابر بیج جا
 بنظر در آمده است معلوم نیست که کس شرح این معانوده باشد غیر از حضرت ایشان با قدر ساد
 سبحانه بسر که جواب این سوال را بتفصیل در مکتوب دویست و بیست و یکم از مکتوبات جلد و
 نوشته اگر شوق انیمینی دامن گیر شود آنجا مطالعه نمایند و واقعه که دیده اند که میگویند که قدوة
 المحققین حضرت ایشان مانده اولیا افضل اند حتی از فلان عزیز و اضطرابی ازین واقعه ظاهر
 ساخته اند مخدوم حاجای اضطراب نیست که افضل در نیامی تواند که بمعنی النفع باشد و همین معنی
 حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند ساینه رهبر به است از ذکر حق یعنی حفظ صورت پیر که
 آنرا رابط گویند سودمند ترست مرید را از ذکر گفتن و واقعه که در باب انگشتی بواسطه دیده
 نوشته بودند الحق که فقیر نیز آن انگشتی را خوش نمیکند مضمون حدیث من خلق شیا و کل الیه
 تشبیه باشند نوشته بودند که بی انصافان به تهمت تهم نمیکند نه همچنین است مخدوم اگر دشما
 نیست کفارت ششامی شود بخاطر بیچ نیارند لغو ذبا بعد من الحور بعد الکمر
 از حق سبحانه استقامت مسألت نمایند و این دو را فاشه را از دماغ فراموش نکنند

مکتوب صد و بیستم بمولانا محمد حنیف در جواب
 عریضه وی که مشتمل بر حالت عالی و واقعه روشن بود

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه را خوی اعز مولانا محمد حنیف رسید
 باعث بهجت و مسرت فراوان گردید حضرت حق سبحانه و در مدارج قرب ترقیات بی اندازه
 کرامت فرماید نوشته بودند که بعد از رسیدن اینجا کیفیتی ظاهر میشود و در تمام بدن سراسر
 میکند آن فتنه نوشته بودند که مفهوم میشود که تلاوت قرآن در حصول آن نسبت مغلطه
 تمام است هر چند تلاوت میکند آن نسبت قوه میگیرد و اگر در تلاوت فتوری افتد در آن نسبت

نیز فقیر راه می یابد و محذور و مایه می تواند که منشأ این کیفیت حقیقت قرآنی بود و چون رابط محبت
 باهل این نسبت درست دارند و جمعیت استعداد و نیرو دارند حصول انیمنی و امثال آن از شما
 قریبست با جمله کیفیت مسطور از نسبت های ظلال فوق است و باصل الاصل متشبت می نماید
 شوق کمالات مخصوصه و نسبت ضمنی نموده بودند و محتمل که نصیب از آن بحصول پیوسته باشد
 و این کیفیت که نوشته اند اثر آن بود فقیر درین باب تا مل نگرفته است امیدوار باشند
 از آن طرف نه پذیرد و کمال او نقصان و درین طرف شرف روزگار باشد به طلب
 مسودات جدید نموده بودند اگر توفیق یافت بیاری میگویم که اگر چیزی از آن قابل نقل باشد
 نقل گرفته بفرستد و واقعه که دیده بودند گویا که شخصی آب دهان خود را در دهان من می اندازد
 و میگوید که امانت آنست و درست صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که برای تو داده بودند رساندم
 بنایت اسیر و امید بخش است گواهی آن فی الحال ظاهر نشود و آنچه از احوال یا در آن خود نوشته
 بودند خجسته محفوظ ساخت همه احوال سنجیده و مقبول است و باید گیر دست و گیر بیان الله تعالی
 ترقیات ارزانی داشته بمطلب حقیقی رسانا چون ایام اعتکاف بود و امور ضروری در پیش
 بزود اند نتوانست پرداخت و بر اجوبه لابد اقتصار نمود و بناتم لنا نورنا و غفر لنا انک علی کل شی

قدیر بعد از نوشتن کتابت در حصول نسبت ضمنیه پاره تا مل نموده شد هیچ واضح نشد
 اگر مقدار است باز تا مل و توجه بلیغ درین باب خواهد نمود از کل غیر الیسه

مکتوب صد و بیست و یکم بحضرت پیرزاده خواجه عبید الله
 در آنکه سبقت از اصل است و ظل هیچ چیز مستقل نیست

حضرت حق سبحانه ذات بابرکات حضرت مخدومی و مخدوم زادگی را در گاه بر مفارق
 عجمان و هواخواهان باقی و پاینده دارد بالبنی و آل الامجاد علیه السلام الصلوات و البرکات
 الی یوم التلاوت و دعائیت نامه گرامی مشرف گردید امید که این مجبور در از کار را

کجا که گاه بگوشت خاطر عطر آورده بلاطفا و عنایات می خواسته باشند آنی مخاطبه بقا با برقصیر است
 عفو فرمایند بلی کرم از گریبان می آید **ع** در خانه بکده خدای ماند همه چیز به برایت از مبدای باید و سبقت
 از اصل که از پیشگاه چنین آمده است و باشد شوق با آنحضرت منسوب گشته خیر و کمال که ظل دارد همه
 مستفاد و مستعار از اصل است ظل در هیچ چیز بخود استقلال ندارد اگر نسبت خیر و کمال بخود نماید
 خائن بود و دعوی همسری باصل پیدا کند کمال در حق او از تنقاسی کمال است از وی و خیریت
 در سلب خیریت و نصیبی که از اصل دارد بعد در منتهیات بآن محدود تلاشی است هر چند ظاهر و محسوس
 محدود تلاشی ظل بیش خوش گفت **ع** معشوق اگر چه گشت همچنان ماه و خیران تر از اول است و یازده
 به ظل بیچاره که جز استفا از اصل بهره ندارد از کمال و جمال او چه خبر داشته باشد الا ان یوجد بعد العدم
 و یولد بالولادة الثانية فیمثله لا یکل عطا یا الملک الامطایاه و من بعد هذا مایذی صفاته و ما کتمه خلی
 لدیه و اجل سخن بجای دیگر رفت مقصود آنست که نظر بر تقصیرات این طرف نماند و از توجه فائزانه
 منتهی سازند و این عاصی را بدعای خیر سلاستی خاتمه یابد آرد و السلام اولاد و آخر

مکتوب صد و بیست و دوم بمولانا محمد صدیق پشوری در شرح
 احوال وی و جواب استفسارهای که نموده و تحسین احوال یاران او

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب مرعوب رسید چون مشعر از استقامت او ضامن
 و نجیدگی احوال بود مطالعه آن فرحت بخشید شکر خدا جل و علا بجا آرد و طالب زیادات باشند
 لکن شکر تم لازید کلم نوشته بودند خود را در عالم دیگر میدانند و باین عالم سیاسی ندارد و منشأ آن
 انقطاع باطن است از عالم سفلی و اتصال او بعالم علوی لیکن این دید در وقت عروج است
 و هنگام نزول که بظاهر و باطن متوجه خلق است این دید مفقود است و آنکه جبهه خود را مثل جباد
 بی حس و حرکت می یابند و اثری از هستی در خود نمی بینند از فناست و آنکه محاط انوار خود را
 نمی بینند و جویایان نور را می یابند که در شما حلول میکند و هر جزوی از اجزای نور اجزای خود

میدانید میگوید یا بر محمد و طاعتش بدانند که معتبر فنائی نفس آنست که سالک بذوق وجود و توابع
 وجود در از حدت کمال ظلال کمالات و اجبی یا بدو این و دیگر چنان غالب آید که این کمالات
 درست باصل سپارد و خود را جاد میت بیند و بانا نتواند تعبیر نمودند ذکر می در خود یا بدو نه تو
 بعد از حقوق توجوا و باوست و بقا بر بوط ولادت ثانیه است من قلمته فانا دیت درین وقت عارف را
 از نزد خود اوصاف و اخلاق عطای فرما یند و عارف باوصاف معروف خود راجی و عالم شنوا
 و بنیاد متکلم می یابد باید دانست که فنا و بقا فی الحقیقه با سمی است که مبدأ تعین سالک است نه بدین
 اقدس تعالی اگر فنا و استهلاک است در اسم است و اگر تحقق او بقا است هم باوصاف آن اسم
 چه هر اسم جامع اسما و صفات است و آنکه سالک خود را نیابد و معدوم بیند بی آنکه منتسبات را
 از اصل داند و باصل سپارد و معبر معدوم است که فنائی جذب است که عود از ان ممکن است بخلاف
 فنائی حقیقی که از عود این است نوشته بودند که در نماز تصور میکنند که راکع و ساجد دیگر است و بعد
 از نماز کیفیت خاص رو می دهد بر بنجی که باطن سر اسر در خلوات و التذاذ و در میر و داین حالت
 همی صیل است و حالت صلاتیه را بر غیر آن بسے تفوق است التذاذی که در ادای نماز رو می دهد
 نماز نهایت کار است علی الخصوص نماز فرض پرسیده بودند که در وادارات و بشارات عالی
 اشارت و ظهور معارف و اسرار شرط کمال است یا نه شرط بودن مفقود است هر چند ترتیب این
 امور به کمال است و نیز پرسیده بودند علما می که تعلق بحال متوسط و مفتی دارد که ام است و شتی
 از متوسط چه چیز را تمیز میشود بدانند که توسط و انتها را مراتب بسیار است در ولایت چندین
 مراتب است بعضا فوق بعض که نهایت مرتبه تحتانی بدایت مرتبه فوقانی است و از گذشت
 مراتب ولایت کمالات مرتبه نبوت است که نهایت آن بدایت این است لیکن کمال اول و نهایت
 نخستین فناست که عبارت از بنیان ماسوی است و زوال علوم ماعدا اگر نه و ال علم حصول
 اشیا است فنائی قلب است و زوال علم حضوری فنائی نفس این بنیان فی نفسه هم کمال است
 در قرب ولایت و هم شرط کمالات دیگر که فوق است و نیز التذاذ و خلوات از خصائص

انتہاست کہ امر نوشتہ بودند کہ نہایت سیر تا بقا با سبست و یا بعد از گذشتن معاملہ بقا با سبست نہایت
 بخیر و بیکر تعلق دارد و آن چیست بدانند کہ بعد از گذشتن معاملات فنا و بقا کہ با اصول و اصول
 اصول تعلق دارد کار بکمل و حیرت می افتد نہ چهل و حیرت متعارف کہ نقص است این آن چهل
 و حیرت است کہ ہزاران ہزرت بر علم و معرفت دارد من لم یذوق لم یدر و نیز از گذشت آن معاملہ نسبت
 بمحمول الکلیفیت و امید ہد کذا و کذا ہم کذا و کذا اخیر از اشارات از ان معاملات چہ گفت آید و خصوصاً ہر چہ
 میخوانستیم کہ امثال این سخنان بشما در میان آرم لیکن چون عنان شوق شمار از ان مصروف
 میدیدم عنان سخن را نیز مصروف میداشتیم الحال چون معاملہ بر سر آمدہ است رگ اشتیاق جنبید
 سطرے چند و بیکر موافق مرام شہامی نویسد استماع نمایند معاملہ فنامی نفس کہ در بالا ذکر یافت نتیجہ
 تجلی صفاست و از گذشت آن کار و بار با تجلی ذاتست و معاملہ این تجلی از گفت بیرون است
 ذاتی است و جدائی نہ بیانی و ترجمانی انقدر ہست کہ این تجلی ذاتی و الہی است لان الذاات
 اذا تجلی لا استار لہ ازینجا معلوم شد کہ تجلی برقی کہ گفتہ اند نہ تجلی ذاتست تعالی تجلی شانی است
 از شیون ذات تعالی و حضرت شیخ ابن عربی تعبیر از تجلی ذات باین عبارت نموده است
 التجلی من الذات لایکون الا بصورت التجلی لہ فالعجلی لہ ما رامی سوی صورتہ فی مرآۃ الحق و ما
 رای الحق و لایکن ان یراہ و شیخ قدس سرہ این تجلی را منہای تجلیات گفتہ و فرمودہ فلا تلعب
 ولا تعجب فی ان ترقی من ہذا الدرج من التجلی الذاتی و حضرت ایشان ما قد سنا المدح سنا سہ
 الا قدس این تجلی را تجلی شانی از شیون ذات تعالی مقرر نموده اند کہ آن شان اصلی است از اصول
 اسمی کہ مبدا تعین سالک است و باین علاقہ آیینہ داری صورت عارف نموده است و ہر نگ آن
 برآمدہ نہ تجلی ذات تعالی بلکہ تجلی شان ہم برنط تشریح نیست مقید بمراتبہ صورت و اندک حکمت
 توجہ غائبانہ را نوشتہ بودند کہ بچہ طریق است حضور و غیب در توجہ کیسان است عمہ در معالہ
 و جدائی شدن و جمع نمودن است خود را از توجہات شتی و نیز نوشتہ بودند کہ عدم علم باحوال
 مستر شدان موجب منقصت ہست یا نہ بدانند کہ در سلوک و تسلیک اختیاری ہر را از علم باحوال

و همچنین مرید را علم باحوال خود ناگزیر است و در طریقه ماکه طریقه اصحاب کرام است علیم الزم و این
 بیج در کار نیست نه در جانب پیرو نه در جانب مرید چه افاده و استفاده درین طریق انکاسی
 و انصباعی است مرید در صحبت شیخ کامل با اندازه محبت و فانی اشخ هر ساعت برنگ او می
 در نیصورت علم چه در کار هم در افاده و هم در استفاده خربوزه که تابش خورشید بخت میشود
 که خورشید با خربزه را علم به بختن و بخت شدن باشد درین طریق هر چند وجود مناسب است شیخ
 زیاده رسیدن انصباع بیشتر در حق او پیدا آید و تحصیل و جوه مناسب است با تابع شیخ است
 ظاهر او باطن که سر مو جمال مخالفت و اعتراض در خود نیابد که سبب سدره و خسران است
 و نیز خدمت و رعایت آداب اوست چنانچه بزرگان فرموده اند و رسوخ محبت و اعتقاد است
 با پیر زان روی که چشم توست احوال به معبود تو پیر توست اول به نوشته بودند
 باستر شدن تا حصول فانی قلبی در ایشان بشوق محبت داشته میشود بعد از آن اگر کمتر
 مضموم میشود و چندان در درک نمی آید و مانند و مانند بزرگان ما بجهت کمال علو بجهالت و حیرت
 اقرب است نسبت هر چند از قید ظلال و ابر و باصالت آید از مظان علم و معرفت دور تر افتد
 قدوة المحققین حضرت ایشان ما قدسنا الله سره الا قدس نوشته اند نسبت باطن هر چند بجهالت
 کشد زیاده تر بود مستر شدن را بوظائف اذکار و طاعات سرگرم دارند و بایان خدمات و ترها
 آداب ترغیب کنند و معطل نگذارند امید که از نسبت خاص بزرگان بهر یابند مقصود حصول نسبت
 است علم بآن امر دیگر است اگر بدهند جهاد نعم و الا غم نیست نسبت چون بتانی و تعب حاصل شود
 قدر و عزت دارد و آنچه بسهولت و زود دی بدست آید چندان قدر و عزت ندارد و اگر کسی
 استعجال نماید بوالهوس است طالب نیست و قابل صحبت نه مردم در طلب دنیای دنیه چه رنجها
 که نمیکند طلب حق جل و علا حق بآنت بزرگان و درین طلب ریاضتها کشیده اند و عمر بگذرانند
 و او مدتی شصت سال سخت دید و تابشی روی یکجختی دید و بر سر پای جلد زشته ایم فانی
 قلبی که در طریقه بعضی از طلاب را بسهولت دست میدهند و در رنگ است که کسی را چشم بر بند

و یکایک بمنزل رسانند و راه چندین ساله بطرفه العین قطع نمایند هزاران احوال و مواجیه
و تلویحات و مشاهدات الوان و انوار متلونه و غیر متلونه و کشف و وار و ات که بمطلب حقیقی
چندانی کار ندارد بگرد این لسیان نرسد حصول انیمینی در حق طالبان امر سهل ندانند و قطع
نامی دایره سیرالی اهورا که پینجاه هزار ساله راه بتقدیر آن نموده اند آسان ندانند و تمام از تلویحات
بر آمدن و تمکین پیوستن را امر محقر خیال نکنند آری این معامله نسبت بکمالات دیگر که فوق است
حکم قطره دارد نسبت بدریایی محیط آسمان نسبت بعرش آمدن فرود و ورنه پس عالیست
پیش خاک تو و حضرت شیخ الشیوخ قدس سره در کتاب عوارف بعد از ذکر خوارق
و کرامات مینویسد که اینها همه مواهب الهی است جل شانہ جمعی را بان مشرف میسازند
و گاه بود که برتر از اینها جمعی باشند که آنها را هیچ ازین خوارق و کرامات نبود بعد از این
مینویسد که اینهمه خوارق و کرامات دون ذکر ذاتست تعالی و دون تجوهر است
قلب است بزرگ نوشته بودند ملا عبدالمدنام باری در کیهفته بقضای قلبی رسید
و بعد از یکماه از ابتدای زمان که احوال خود را که دانمود همگی بقضای نفس میبازد و علامات این فنا
ظاهر میگشت محمد و اما این انجمله نوادر و غرائب است خال خالی را مگر باین زردی این هر دو دولت
میسر شده باشد نوشته بودند ملا دریس باحوال بسیار عالی دارد و صحبت او مؤثر است بعد از
استثاره رخصت اشخاص معدوده با و داده شده است محمد و اما این عدد را شمار الیه با تمام رسان
عدد مضاعف از عدد اول یا زیاده از آن تجویر کنند و بکذا و هرگاه استقامت بر اوضاع شرعیه
و اطوار صوفیه در وی فتنه و معامله فنا و تمکین مشاهده نمایند اگر صلاح دانند بعد استخارها
رخصت مطلقه بطریق سفارت بدهند بشرط استقامت بر سنت سنیه علی مصدرها الصلوات
و التسلیمات و نیز نوشته بودند که صوفی محمد شریف که از شتر شداست از کابل آمده است نسبت
و حال او را از نسبت و حال خود خائف دریافت نمود و ما فقیهم باین عزیز در یک مجلس صحبت
داشتند بود و خیلی مغلطه داشتند لیکن بفرق محل توقف است زادنا الله سبحانه و ایاکم و سائر

اینها که را حد و ترقیا و توفیق را بنا اتممت انورنا و غفر لنا انک علی کل شیء قدیر

مکتوب صد و بیست و سوم بمیرزا عبیدالله در ترغیب بر اعلای همت
و تفصیل شهودی که در احکام شرعیه روی نماید بر مشاهدات دیگر

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب برادر عزیز شد از جنود امیر دوست محمد
رسانیده خوشوقت ساخت الله تعالی بعافیت و ترقیات دارا نوشته بود که با وجود
انفای شود و غیر و غیرت بکمال بجدی که منافرات ظلیت و اعتباری هم رضائید هر بلکه
تفرد نظری آید که وجود دیگری اثبات نموده آید رعایت عبودیت و عبادت بر جاست
و دقیقه از اطوار ظواهر شرع بقدر امکان فوت نمیشد از تشکر خداوندی جل سلطانه بجا آرند
که باطن انیمه مغلوب انقیاس حال باشد و ظاهر بر آداب شرعیه مستقیم بود حق سبحانه روز بروز
استقامت را افزون کند که نجات متیقن در است و در راه آن خطرست همت را بلند
دارند و این احوال را سعادت وصول دانند و زینهار صعود تصور نمایند و مطلوب را در راه
الوراء طلبند و بیرون از شهود و مشاهد جویند عزیز می بفرماید خدا را اصلی الله عایه و آله و سلم
بجواب دید گفت یا رسول الله ما التوحید فرمود عایه و علی آله الصلوٰات و التسلیات کلها همین
ببالک او خطری خیالک فایده سحانه بخلاف ذلک نوشته بودند که محبت با حقیقت حضرت حق
علیه من الصلوٰات او و هما و من التسلیات اتمها بکمال ترین مقامیست و خواص احکام
شرعیه در صورت خاصه بی کیفیت متجلی میشود و از مجالی دیگر صاف تر چهره مقصود را انکشاف
می بخشد و ما این خسر را که در محالی احکام شرعیه روی نماید باشد و ات که در مریای این
نشان فانیه ظاهر گردد و چه نسبت چه احکام شرعیه را شباهت بوجودات نشان آفرید است
که در ان نشان جانب وجود ممکن را ترجیح داده مظهر حسن و جمال صفات که در وجود ایشان
ثابت است خواهند ساخت بخلاف موجودات این نشان فانیه که جانب عدم ممکن را ترجیح

درت خراب

علیه السلام

مظهر حسن و جمال که در جانب احتمال عدم صفات نمودار شده بود ساخته اند چه صفات واجبی را که
 موجودات نشأتین مظاهر آنست چنانچه در جانب وجودشان حسن و جمال کائنات است در جانب
 احتمال عدمشان نیز حسن و جمال ثابت لیکن حسنی که در عدم نمودار گردد و در رنگ آنست که خنظل را
 بشکر علاف نمایند و شیرین دانند لهذا لذذات و نعمات اخروی همه مرضی و مقبول ترقی بخش آید
 و آخرت دار رضا گشت و دنیا دار غضب آید و آنها که در نعمات فانیه آن غیر مرضی که حسن و جمال
 انیموطن مخلوط بظهور اب عدم است تحقیق این معامله در مکتوب صد از مکتوبات جلد ثالث حضرت
 ایشان ماقدم سره تفصیل کائنات است از اینجا طلب نمایند بلکه گوئیم که احکام شرعی که اوامر و نواهی
 الهی است خطاب ازلی است که بصفت کلام تعلق دارد پس اینجا بطور نفیس اسم بودی مرآت عدم
 و سایر ظورات را که وابسته بظلال اسم است در مرآت عدم بان ظهور چه مساوات و کلام نیست
 نوشته بودند که درین و لام دم بسیار تکلیف طریقه میکنند آنقدر و ما هر جا که طلب صادق بینند و استقامت
 راه دهد و اقبال قلب بی تکلف باشد طریقه بگویند و الا تکلیف نیست لیکن اگر بعضی و ساو پس
 هو اجس درین کار روی دهد استغفار از ان در کار است بعضی از کمالات ولایت کبری و خصوص
 نبوت و خواص ولایت قدوة المحققین حضرت ایشان ماقدمنا اسم سبحانه بسره الاقدس استفسار
 نموده بودند و ما اکثر این امور در مکاتیب آنحضرت همین و مشروح است مطالعه فرمایند اگر
 در جای خفای از استفسار نمایند تفصیل ولایات سه گانه که ولایت صفری و ولایت کبری
 و ولایت علیا باشد در مکتوب دویست و شصتم از مکتوبات جلد اول است و بیان ولایت حضرت
 ایشان و خصوصیات آن در مکتوب عدد چهارم و مکتوب صد و پنجم از مکتوبات جلد ثالث مذکور
 میشوند و اینک تامل نمایند که هر مکتوب بحریت عمان در اسرار بی پایان غواصی باید تا درهای گمانه را
 از مکاتیب چهار گانه برآورد و از جانز و دود و گمانه شکر بجا آرد آری بسیاری از اسرارند که عقیدت کنند
 نیامده اند لیکن بدین شوق دست نیایند بر قوف بر صحبت مستعد آسوده شبی باید خوش متعالی
 تا با تو حکایت کنم از هر بابی بدو السلام اولاد آخر انسه زندان و متعلقان جمعبیت باشند

صه هارز

صه اول

مکتوب صد و بست و چهارم بمولانا محمد صدیق در فرق میان ایمان عوام و خواص و اخص الخواص

السر تعالی از مراتب شود که وابسته بظلال است گذرانده ایمانی بغیب الغیب که تعلق باصل دارد و از زانی کناد و ازین وصل که در رنگ سراب آب ناست ربانی و اذنه محقیقه کار رسانا و ایمان بغیب یا نصیب عوام است یا نصیب اخص خواص که بهره از کمالات نبوت یافته اند و از نهایت نهایت بقدر استعداد آگاه خواص و متوسطان بلذت شهود خورسند و بخیال وصال آرمیده خوش گفت و بوقت صبح شود بمجور و نور معلومت که با که باخته عشق در شب و مجور و کلمات بحسب بالک او خطر فی خیالک فاسد سحانه بخلاف ذلک ایمان غیب عوام اند پس پردای ظلمانی و نورانی است و خواص هر چند از حجب ظلمانی تمامی و ارسته اند لیکن از حجب نورانی بالکل نه برآمده بآن گرفتار مانده اند و شهود آرزاشو مطلوب تصور کرده و عاشقانه که بنفس مطلوب توان کرد بآن در میان آورده و ایمان غیب اخص خواص از کثافت حجب نورانی و ظلمانی است این بزرگواران مشهود طائفه ثانیه را پس پشت داده گرفتار و راهوار اند و یقین کرده اند که درین نشأ ازان بر تبه مقدسه غیر از ایقان نصیب نیست که رویه نشأ اخروی میوه دوست هر چند بهیچ قسم از حجاب حائل ندارند لیکن ضعف بصیرت مانع درک شهود است نشان ما بین الایمانین و الغیبیین ربنا اتم لنا نورا و غفر لنا انک علی کل شیء قدير

مکتوب صد و بست و پنجم بمولانا حسن علی فی التذکیر و النصیحت

استجیبوا للکم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله و الکم من لم یأیوس منکم من کثیر نشان الصوفی السارعة الی الاستجابة شوقا الی رب الارباب و طلبا لدره الی الخیرات و الطاعات ظلمایا المرضیات و الدرجات سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنبه عرضها الصلوات فو لھت

قلوب العارفين في بيدا عظمته وكبريائه واحترقت الكباد المحبين في شوق لقاءه فوالا سفا على
من اعرض عن الله وباحسرتا على فرط في جنب الله لا تشغل تعمير امرت بتجزير به واجتهد في
تفسير سرک و تنزیه و لا تنظر الى شئ الا وراي النبی سبحانه قبله وبعده ولا تصحب مع احد الا
والبصرة تعالى معه و اعلم انه عز شانه مع قلب منكسر حزين اوداه محترق بنار المحبت خال عن
بفكر لا و محتاج عن دار الغرور و تاهب لدار القرار الا لا تركنوا الى زخارف الاعنیا و
و الناطلين الا انهم في مرتبة من لقاء رجبهم الا انه بكل شئ محبوس و سلام

مکتوبہ ششم و بیست و ششم بشاہ خواجہ ترمذی فی بیان الاستجابة المذكورة فی الآیة
الکریمية استجیبوا الذکم الآیة و بیان ان جمیع الکلمات مندرجہ فی الشریعة الخراء

استجیبوا الذکم من قبل ان یاتی یوم لامر و له من الدالکم من طای یوسد و اکلم من کثیر الاستجابة بصوت
التجلی بالاحکام اشریعیه و الترتین بالسنن المصطفویة علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التحیة
ما يتعلق بالظاہر و الاستجابة المعنویة بالانقطاع و التخلی عما سوا الحق تعالی و تقدس و التجلی بالاسرار
و المعارف الالہیة ماله تعلق بالباطن الاول صورة الشریعة و الثاني حقیقة اشریعیه فاکلمات
الظاہرة و الباطنة و اخلت فی دائرة الشریعة الحقہ فصورة الشریعة اصل و حقیقتها ثمرة متفرعة
علیها فی شجرة طیبة صلتها ثابت و فرعها فی اسماء بقدر قوة الاصل یکون الثمرة و الفرع
اکثر و اقل فعلمته کمال الوصول کمال التقوی و کمال اتباع اشریعیه الفراد و التجانی
عن دار الغرور و التاهب لدار القرار و الصلوٰۃ و السلام علی نبی المختار و آلہ الابرار کما
ظلم الیل و اشرق النهار و علی سائر النبیین و الملائکة و سائر الصالحین آمین

مکتوبہ ششم و بیست و ششم بافت و تکامیر کشف و بیان حقیقت ممکن بیان فنا فی حق

حضرت حق سبحانه و تعالی ذات باریکات را در جوارج قرب بجزایات و عنایات ترقیات دہاد

بالبنی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوٰات و البرکات الی یوم التنا و نمیدانم بہ کجای علی چه نویسد
 ممکن بیچارہ کہ نصیب او از مطلوب حقیقی جز استہلاک و ضحاک نیست و از کمال او چه دریا بر
 و بحسن و جمال او چگونه پی برد چه ذات او عدم است کہ بواسطہ انعکاس کمالات وجودی نمود
 بی بود پیدا کرده است و باین نمود خود را کامل و خیر خیال نموده بنیاد را ازین نمود بی بنیاد
 نہا و چون بسابقہ عنایت در رسد و کمال اصلی پر تو اندازد و حقیقت معاملہ و اشو کمالات
 انعکاسی باصل عالم گردد و امانت باطل امانت شود عارف و بصیر ای عدم آرد و از ہستے
 خود منخل گردد این زمان بفنای حقیقی مشرف شود ممکن نامراد اگر بخود نسبت خیر و کمال نماید
 خائن بود و عوامی ہمسری چہل پیدا کند کمال در حق او انتقای کمال است از وی و خیریت
 در سلب خیریت این دیدہ این انقطاع اثر افراط محبت است کہ باصل پیدا کردہ است چه مقتضای

کمال محبت فنا می محبت است بقای محبوب	عشق آن شعله است کہ چون بر فروخت
ہر چه جز معشوق باقی جہد سوخت	و ہر چند ظہو اصل پیش استیلای این محبت شکر است

سو پیش و محو و تماشای می

آنرا کہ بحسن دیدہ تیز است	این عشق بلای خانہ خیز است
---------------------------	---------------------------

حضرت حق سبحانہ امثال ما مجبوران را ایمانے باین معانے دہا و دشر بے ازین شرب
 ہونے کناد بالبنی الامی الذی مازع البصر و ماطعہ علیہ و علیہ آلہ الصلوٰات و البرکات اعلیٰ

مکتوب صد و بیست و نهم بجا فطاعہ الغفور و انکہ طالب العاجی طالب ماسواست

مخدوم چون با فقرای شکستہ برای خدای و جل محبت از نہ امید است کہ نتیجہ بخش باشد و کثایش
 کار پیدا کند کمونیات احوال بعضے طالبان اکہ و تماشای راہ دست میدہند پیش از وصول
 بر جہنم و بقا از مطلب نیست و غیر حق است تعالی طالب حق را جل و علا اعراض از اسوا
 او سبحانہ ناگزیر است تا قبلہ توجہ بر کند نشو پس طالب احوال و مواجید گرفتار ماسوی است اگر
 فنا و بقا از مطالب است سعی در تحصیل آن و بچنین دیورہ آن از لہم مہام است کہ ولایت بآن

مرده است و معرفت حق سبحانه که مقصود از ایجاد انسانست بآن منوط دیگران قسم و لوله شوق و نایره عشق که در مجاز روی سید هد حقیقت در کار نیست که آن عشق و محبت چون متعلق آن بی کیفیت و چون است نصیب از بی چونی دارد و لهذا آنرا بعضی تعبیر باراد و طاعت نموده اند گاه باشد که آن محبت بکسوف چون پدید آمد و نغره و زاری پیدا رود و گاه بود که باین منظر طوطو نکند و حقیقت بی کیفی خود باشد بلکه رواست که در بعضی اوقات نفسی این محبت نماید و فی الحقیقه محبت بر کمال بودنی بینی که در عالم مجاز هیچکس را هیچ چیز از نفس خود محبوب تر نیست زیرا که هر چیز را که دوست میدارد و از مال زن و فرزند برای خود دوست میدارد و در محبت خود هیچ نغره و شوق در میان نیست و آنچه گفتیم در عالم مجاز زیرا که در عالم حقیقت محبوب حقیقه از نفس خود محبوب تر است لهذا افتا اثر این محبت است اگر این سودا بجان دیو چی بودی و محبت رسول خدای تعالی صلی الله علیه و آله و سلم نیز ازین قبیل است چنانچه در حدیث آمده لن یؤمن احدکم حتی الکن احب الیه من نفسه و اله و الناس جمیعاً و شیخ طریقت چون نائب مناب رسول است صلی الله تعالی علیه و سلم و واسطه وصول فیوض الهی محبت وی نیز باید که بر همین منوط بود و اسلام

مکتوب صد و بیست و نهم بمولانا محمد صدیق در تعبیر واقعۀ عالی که نوشته

احمد شاه و سلام علی باد و الذین اطغی مدیت که ازان برادر دینی کتابتی ز سیده خاطر نگار است بهر حال کج معیت باشند و بکمال انسانی بر بند و اجای و در افتاده را از دعای سلامتی خاتمه فراموش نکند پیش ازین بدتی نوشته بودند که در خواب می بیند که بر بالای دیوار کج که در نهایت رفعت بارگی است برآمده است و ترسان و لرزان بهیبت تمام بر بالای آن دیوار عبور کرده است و یک گریه ازین دیوار مانده بود که از پشت دیوار افتاد و باز مستحکم شده و مگر چیت بر لبه بصد محنت خود را بر سر دیوار کرد چون بر پشت دیوار نگاه کرد دید که چند سطر بنظم علی بر بالای آن دیوار نوشته اند به دراجدار عشق و سیف الهیته و بحر دمی که این کلمات دید نغره از نهاد فقیر برآمد و خود را در محنت یافت

در همین افتخارات دست داد و اخلاص و امانت و امانت که این دیوار مثل عین ثابته شما باشد که اصل ولایت مربوط به وصول آنست و وصول آن موجب فانی سالک است از تعین مکانی و بقای او بوجود موهوب حقایق ناچار سیف محبت بود و چون این تعین عین ثابته پرده است بر روی اطلاق پس جدار عشق بود و پرده معشوق باشد چه عشق بمعنی معشوق است و رواست که عشق بمعنی عاشق باشد و اضافت جدار بسوی عشق بیانیه بود و اطلاق عاشق برین مرتبه محبت تحقق و بقای عاشق است بآن مرتبه و این تعین هر چند بوجود موهوب حاصل گشته است ولیکن از تنگنای جزئیت نه برآمده است و از اطلاق متفرست و عشق در هر مرتبه که باشد حجاب معشوق است انت لعمامة علی مسک قاعوف حقیقت و برآمدن بر بالای آن کنایت از رفع حجاب این تعین و شهود مرتبه اطلاق است و در هو شدن یا کنایت از گذشتن است ازین تعین بالکل و در فوق آن خرامید نیست یا عبارت از نزول است که معبر بسیر عن الله باشد است که بعد از سیر فی الله بحصول می پیوندد و این تعبیر نسبت از آنکه این دیوار را به تعین مکانی تعبیر نموده آید و این واقع را تعبیر نیست دیگر پس عالی که از جمله اسرار قدوة المحققین حضرت ایشان است قدسنا الله سبحانه و لیسره الا قدس آن معنی بالفعل فرار خود حوصله شما نمی نماید الا ان بشاء ربی شیئا وسیع ربی کل شیء علما چون نسبت شما باین نسبت گفته دست است امیدوار باشند فان المربع من احب محبت اجمالی ارید و شوق تفصیل ندارید آنرا هم نیاید و ارید و غنیمت پذیرد و طالب یادی باشد و قل رب زدنی علما فریاد حاقط این همه آخر بهره نیست و هم قصه غریب و حدیث عجیب است و السلام علیکم و علی من لایکم

مکتوب صد و بیست و یکم انجوه محکم و لدی سلم در آنکه جمیع کمالات در متابعت سرور کائنات علیه السلام است و بیان آنکه استفاضه از باطن شد با اندازه محبت مرید است

بعد الحمد و صلوة و تبلیغ الدعوات بجناب شفقت نگار میرساند احوال و اوضاع فخرای اینخود و مستوجب حمد است السؤل من الله سبحانه و سلامکم و تقاضای حکم علی جادة الشریعة المرضیة و الله اعلم

المصطفوی علی مصدرہا الصلوٰۃ والسلام دلالتیہ فان الکلمات الصوریۃ والمعنویۃ مندرجۃ فی دائرۃ اشاعت
البیضاء ومختصرۃ فی اتباع خاتم الانبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام لکلماتہا لجزبۃ والسلوک مرجوان من
آثارہ وانفسا والبقاء موجودان فی اطوارہ والولایات الثلث من لصغری والكبری والعلیاء
قطرات من بحارہ والنبوة والرسالة ماخوذان من انوارہ ولقطعات القرآنیۃ رموز من اسرارہ علی الشہ
علیہ وآلہ و انصارہ صحیفۃ شریفہ کہ نامزدین و راقداہ و درازکار فرمودہ بودید رسیدہ خوش وقت
ساخت امید کہ این طریقہ را مرعی دارند و تحریک سلسلہ ارتباط معنوی مینمودہ باشند کہ سبب عا و توجہ
غالبہ است و بہت بران گمانند کہ این سلسلہ قوی تر گردد و بکمال مسدود مقررست کہ افاضہ بركات از باطن
مفیض باشد از این ارتباط است ہر چند باطن طالب انوار این بطور روشن تر بطور صورت فیضیہ از باطن مفیض
تمام ترست خوش گفت مصرع | بقدر آینه حسن قومی نماید روی | مآول انوستان علی ملتی خاتمہ السلام

مکتوبہ صبیحہ و یکم بحافظ محمد شریف در نصیحت و تمغین قلبی قلب و نفس

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین صطفی خدام حافظ الکلام المجید اذین و راقداہ دعوات خوانند
و از دعای خیر منی سازند و در تعمیر اوقات کوشند و در سر و علانیہ بوسع و تقوی باشند و گور و قیامت را
نصب عین سازند و بر ذکر و حضور مراقبہ چندان مداومت نمایند کہ این معنی حضور صفت رہنمادول
شود و از تکلف یاد کرد و از ہر چنانچہ سمع صفت سامعہ و بصیر صفت باصرو چون آنحضرت عزائمہ دین
خالص میخواہد و بشرکت رضی نیست سعی نمایند کہ ماسوای مذکور از مباحث قلب رخت بر بندد
و تعلق علمی و حبی او را ماسوای بر خیزد و بدی کہ اگر تکلف یاد ماسوای نماید میر نشود بواسطہ انسانی
کہ دل را از ماسوای حاصل گشتہ است این زمان سالک بقنای قلبی برسد بعد از ان اگر
بعض فضل نفس حاضر نیز از میان رخت بر بندد و کوس رحلت زند و ذکر و توجہ و حضور
از خود بخود بود و بقنای نفس مشرف گردد و قابلیت قرب و معرفت پیدا کند
و او کم تر از گنج مقصود نشان | اگر از رسیدیم تو نشاید برسی | و السلام اولاً و آخراً

مکتوبہ صد و سی و دوم نیز بحفاظ محمد شریف و نصیحت

جناب اخوی حافظ محمد شریف بشرف حفظ اوقات و نسبت باطن مشرف بوده ساعی از دیاد
کیفیت آن باشند از دوم ذکر قلبی نوشته بودند مبارکست کوشش نمایند که از ذکر بجز کرور و
وازوال بدلول آیند و از صورت بحقیقت شوند و از لفظ بمعنی گرایند خوش گفت
قوی کرو و خوش فانی رفته زخوف در معانی زیادہ برین گنجایش وقت نیست
آسودہ شبی پید و خوش متابی تابا تو حکایت کنم از ہر بابی و سلام و الا کرام

مکتوبہ سی و سوم بولانا محمد صدیق در جواب کتابت فی کہ متضمن جلال استفسار ما بود

بعد الحمد و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب مرغوب رسید نوشته بودند کہ در اول حال
خود و ادغلیات محبت از جماعت کہ اہل شغل بودند نمازی یافت الخ احوال خود را بنوعی خالی و دو
از کار خیال میکند کہ از جمیع مخلوقات می شمارد و بیچ وجہ در خود را کج قبولیت نمی فہم و شغل و اذکار
و مراقبہ خود را لاشی می فہم الخ امید کہ ازین ہم خراب تر و خالی تر گردند و بعد صرف طعن گردند
و بہ وقت فقر ذاتی منظور بود و امانت باہل امانت شود و عدم بعدم دیگر تعمیر اوقات و وظائف
طاغات و بیاضات ہرچہ از دست آید مغتنم و محمود ست و ترقی بخش و منور باطن ست گو اثر
آن بظاہر کمتر مفہوم شود و شوق و لذت آن بالفعل بدرک نہیکہ استفسار از فرق میان الہام
و خطرات امور حسہ نموده بودند بداند کہ الہام نیز از جملہ خطرات ست لیکن ما بہ الاستیاضہ حصول
یقین با علیہ ظن ست بلہم و التشریح باطن ست باین و نیز صاحب الہام می فہم کہ از جای
القاس و منشا خطر نفس این کس ست و بس از علامات قنای روحی و سری و خفی و مخفی
ما بہ الاستیاضہ ہر کہ ام رسیدہ بودند بخند و بالفعل وقت مساعدت این تفصیل نمی نماید کہ وسعت
تعارف و قاصد بر سر راہ اگر ثانی الخ حال چیز می معلوم گرد و متوفیق یافت مینویسد انشاء اللہ تعالی

این قدر هست کہ فحاشی نفس از کمال متضمن فحاشی این لطائف است کہ رئیس لطائف عشرہ
اوست ہم پیش از فنا و ہم بعد از فنا خیار کم فی الجاہلیۃ خیار کم فی الاسلام اذ افتقروا اگر در مکتوب
بیان طریق تامل نمایند چنانکہ کہ فنا سے ہر کدام ازین لطائف جدا جدا فہمند و محذور و اجتناب
از امور محدثہ در دین و در طریق ناگزیر است احداثی کہ در طریقہ کنند کہ در بزرگان نبود مثل
بدعتی است کہ در دین کمال احداث شود برکات طریق تامل فی فیض است کہ امور محدثہ آن
طریق را موقوف ساختہ اند ان اللہ لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسہم خبر شریط است

مکتوب صدوسی چہارم بمولانا حسن علی و دراجی بزرگان این طریق عالی شارح شخص سرا عالیہ ایشان

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی حضرت حق سبحانہ بر جادہ شریعت غرا و سنت مصطفی
علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیمات مستقیم و مستقیم داراد و محذور و بزرگان باعلیٰ سبب اختیار کردہ
و از بدعت اجتناب فرمودہ اموری کہ در دین محدث گشتہ است ہر چند بطاہر در باطن نافع
نمایند بران عمل نمی نمایند و اتباع سنت را اگرچہ بصورت و حقیقت بود مند نہ نمایند از دست نیند
لہذا کارخانہ ایشان بلند آمد و پیش طاق حصول شان مرتفع گردید و بدایت اینہا نہایت آسینہ گشت
و از حقیقت کار آگاہی یافتند و از ظلال گذشتہ باطل پیوستند و از کمالات مخصوصہ انبیا علیہم السلام
و التسلیمات بہرہ کامل گرفتند و حکم نمودند کہ نبوت افضل از ولایت است اگرچہ ولایت از نبی بود
و حکمی کہ برخلاف آن بود و بر سکوت محمول داشتہ اند اگر تہ از حقیقت معاملہ این اکابر در میان
آمد و نزدیکست کہ نزدیکان دوری جویند و واصلان را ہجر پویند مستمع از ہوش رو مخم را تاب نماند
و فریاد و حاقظ اینہا آخر ہر ذہ نیست و ہم قصہ غریب و حدیث عجیب است بہ متشابہات
قرآنی و مزیت انسان و مقطعات فرقانی ایمانی است بان آپن دولت باصالت نصیب
انبیاء کرام است علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات و کل ورثہ را از اتباع این بزرگواران نیز
نصیب بہت بوراشت و لو علی سبیل القلۃ و الذرۃ فلیک باتباع خاتم الرسل علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات

لشال من برکاتکم و تذوق من لذاتکم و تحوّل من تملک الطامّة الکبریٰ بشفا عتقکم و اسلام علیکم و علی من لکم

مکتوب سی و پنجم نیز بمولانا حسن علی و انکه از عهده منصب قضا برآمدن بسی مشکل است

بعد از عهده و تبلیغ الدعوات باخوی اعزّی مولانا حسن علی حسن الله سبحانه حاله و حال ما لیسیر ساند
احوال فقرا میسر و مستوجب حمد است کتابت آن برادر رسید الله تعالی بحیث ظاهر و باطن را در او از
دید و دانش ما سواد را بهائی و داد و از آفاق و انفس ترقی بخشاد و آنچه در باب قاضی محمد رفیع نوشته بودند
مخدوم این معامله هر چند تعلق بصحبت درو لیکن شوق مشارالیه ملاحظه نموده و طریق را می نویسد
حق سبحانه نافع گرداند از عهده منصب قضا برآمدن بسی مشکل است قاضی متشعر باید که از عهده این
خدمت برآید امام الوضیفة آن علم و تقوی قبول این منصب نموده ترسان لرزان باید بود و بهیچ وجه خلاصی ازین
منصب براری مسألت باید نمود احتیاط و تقصیر شرط این است بحسن و ابشار الیه یعنی در بیان نزد اسلام علیکم

مکتوب صد و سی و ششم بملا نعمت الله در نصیحت

اخوی اعزّی مولانا نعمت الله بالعمات خداوندی جل شانه متناز باشند کتابت شمار سید و تسمیه
اوقات جدید بیخ مرعی دارند و اختلاط با خلایق بقدر ضرورت نمایند و احیای یابی را تمام دانند
و بر گردار خود گریه و زاری دارند و این دور افتاده را به عیاد کنند و اسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب سی و هفتم بمیرزا عبید الله در ذکر اسرار غامضه بطریق جمال

بعد از عهده و تبلیغ الدعوات میرزا مجاری امور مشکوک است السکون منه سبحانه عافیتکم و تقاضایکم
و ترقی در جاتکم فی مارج القرب و وصولکم الی مراتب الالایات اثلث ثم منها الی علوم الوراثة و النصیب
من کمالات مرتبة النبوة ثم منها الاطلاع الی مقام خاتم الانبیاء علیه و علیهم و علی آل کل الصلوات
و البرکات بطین النفس کمال الاطمینان و تشریح اصدر حق الاشرار و بحیثی العناصر مختلفه

مجرى الاعتدال فإحداثيه من المحلة والمجته الذاتية وحطاً من الأسرار الخفية التي تهيأ ليه لسان
الصحابي ويتنقذ فيكم لقطع هذا المعلوم ينبغي ان يعلم ان اعمدة في حصول كمالات الولاية الصغرى المراقبة
والاذكار القلبية من ذكر اسم الذات والنفى والاثبات وفي حصول الولايتين الاخيرتين الذكر اللسانى
بالنفى والاثبات ومما في حصول الكمالات المربوطة بمرتبة النبوة تلاوت القرآن والصلوة خصوصاً
الصلوة المفروضة ثم يتبع بعد ذلك مقام ليس للعلل فيه نتيجة ولا الاعتقاد آخر الترتي هناك مربوط
بجهد وتفصيل الاحسان وهذا المقام بالاصالة مخصوص بالانبياء المرسلين عليهم السلام والبركة وتبيينهم
لغيرهم ايضا نصيب من هذا المقام ثم ياتي كمال فو قد يرتقى فيه من تفضل الى المجته فالترتي في حصول هذا
الكمال منوط بالمجته لصرفه في المجته ايضا كمالان لمجسية والمجوبية فظهر كمالات لمجسية
الذاتية بالاصالة مخصوص بكليم عليه السلام وكمالات لمجوبية الذاتية او لا مخصوص بالحبب عليه وعلى آله
فضل صلوات واكل التيمات ولطفها ثانيا لغيرها رجا من هذين الكمالين والسلام

مکتوب صدوسى ششم بمولانا محمد صدیق در ترغیب بر اعلای
همت و در کشف سر آنکه در غیر توجه نسبت متزاید گردد بخلات توجه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى صحيفه شريفه رسیده خوشوقت ساخت
از دید قصور و بلند همتی وعدم اکتفا بامور حاصله نوشته بودند نیک و مبارکست ممکن بچاره که فی
نفسه از خیر و کمال تنی است کمال در حق او دید قصور و سلب کمال است و خیریت در نفی خیریت
و شهود نقص و شریعت بعد از آنکه خود را از کمال موهوم تنی ساخت و کمال است نمودن ثانیان آن
شد که از غنی مطلق که انی نماید و در زوگری کند و چون عطا یا و کمالات او را با بانی تحت و تفتش
و افلاس این نیز بحد کمال هر چند بلند همتی کند و به بل من مزه سرایدی سرود نوشته بودند هرگاه
قصد استوجه و مراقب میشود نسبتی که خاطر خواهد است محسوس میگردد و چون خود را از توجه و میگرداند
بنحواست مبدء قصد نسبت مخصوص محسوس میگردد و لهذا بر اقبه کسری بهواز و محمد و انسبت

باطن هر چند باصالت رده و از قید ظلمت و ابر و از درک ظاهر دور تر افتد و در حیطه امر اقبیه خود را بر مرتبه
 کمالات غلی دست و گریبانست و از کمالات صلی قلیل انصب اهل شود و مشاهد بمراتبه ملتذذ و آنکه
 از شهود گذشته است بر اقبیه کمتر پردازد و دانست که آنچه مذکور شد معاطله اهل آنها و انحصار خاص است
 و سر این معنی نسبت بخواص متوسطان آنست که چون ظاهر سالک یا طریق دو چیز ندارد باطن هر معاطله
 سرگرم است و بی مرهمت احدی بطلب آویخته است چون ظاهر روی باطن آید باطن این را تو حسی بظاهر پیدا
 شود و در آن سرگرمی که بمعاطله خود داشت فتوری آید یا بدو آن حضور آرام خصل پذیرد و اندر سحانه الملم للصلوب

مکتوب دسی نهم باخواجه محمد صدیق پشاورى در بیان حقیقت عارف کامل

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات الی الاخوان الکرام خواجه محمد صدیق و مولانا حسن علی و ملا نعمت الله
 افناهم الله سبحانه عن الاله و الارادات و الباعث بهم بالمرئیات و سائر کمالات و زینتم بلیاس التقوی
 و جلالتهم بتجلیات التجلیات و اعجم عن تقاصیل الشیون علی اجمال الذوات فالعارف الکامل المشرق
 بالتمار الذاتی نشاهد حاله فی مرایا العوالم و یری نفسه کلا و اجمالاً و العالم مظاهره و تفضیله و یعاین ذاته
 سائرانی افراد العالم محیطاً به اکل لاجزئ بل بعض منه احاطه الذوات لصفاته فله الذوات و
 اسواه مظاهر الصفات و هذا النوع الاخیر مخصوص بافراد من الکمل له حکم العقائد فی الفرافة لو وجد

واحد بعد لون من النین **ع** اگر بادشهر بر در پیرزن **ب** یاید توای خواجه بخت کن

مکتوب صد و چهل و پنجم شیخ عظیم جلال آبادی در آنکه درجات متابعت رسول علیه السلام
 بعضی کسب است و بعضی موهبی و عقاد و عمل او بعضی خلست و بعضی نه

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند احوال و او مصلع فقره ای بخند و مستوجب حمد است ای که اجا
 دور افتاده نیز پنج صلاح باشند و بر متابعت سید کائنات مفر موجودات علیه فضل الصلوات و اکل التحیات
 ظاهر او باطناً مستقیم و نودا این متابعت را درجات و مراتب است حضرت قبله الواصلین اسوه المحققین خلیفه الله

فی العالمین حضرت ایشان مآخذ سنا السید سحانه لیسره الاقدس و مکتوب پنجاه چهارم از مکتوبات جلد ثانی
هفت درجه متابعت قرار داده اند آن مکتوب اگر خوانند مطالعه کنند و در پنج نشین از آن کسی است که عال ظاهر
و باطنه تعلق دارد و درجه سوم من چه کسی و من چه موهبی است چه مبادی و مقدمات آن کسی است و نفس آن موهبی
است و درجه چهارم موهبی است لیکن اعتقاد و عمل در حصول آن غلغلی هست و درجه پنجم و ششم ازین هم برتر است
و از هفتم چه نویسد مقصود از مطالعه تقسیم اذواق خاص الی السید و چیز است اطلاع عجربه و قصه خود را بیان کمال آن
اکابر که شمر برکات است و حصول از یاد محبت است بایشان داخل بشارت المراسع من احب گردد و اسلام و الاکرام

مکتوب چهل و یکم میرزا عبیدالدین گداز که موجود حقیقی را با موهوم هیچ نسبت

بعد از حمد و صلوة و تبلیغ الدعوات بنجاب افغی عبیدالدین میرزا صدیق لطیفه که متضمن احوال شریفه
بود رسیده خوشوقت ساخت آنچه اندراج یافته بود که توحید جز تبدیل علم نیست اطلاق قنایان مستبعد
است و نیز مندرج بود که تنزیه را بر تبه نیند که صلابه تشبیه روی ندارد و تشبیه را بکمالی جلوه میدهند
که صلابه تنزیه نزعی ندارد و همه درست و سنجید است موجود حقیقی را با موهوم چه نزاع و کدام تدافع موجود
در مرتبه کائنات که از موهوم در آنجا نامی و نشان نیست آئینه را با صورت منعکس و در آن هیچ نسبت نیست
نمیوان گفت که صورت داخل آئینه است یا خارج از آن متصل آن یا منفصل از آن این نسبت موهوم را با
موجود است که هر دو در یک مرتبه اند آئینه و خارج است و صورت مختص و هم توحید درین مرتبه هر چه است
تبدیل علم است لیکن عبارت معروف را که فانی هست موهوم بقای هستی حقیقه باشد میتوان
باین معنی صرف کرد و آنچه نوشته اند که الآن فکر بهر چه منتهی بود دیگر اعمال مشروعه همان شهود می نمشد
اصیل است الله تعالی این دید را بکمال رساند و هر کس از احکام شرعی را بی بطلوب کشاید و اسلام

مکتوب چهل و دوم بمحمد کاشف جواب الی کم نموده که در ذکر لسانی نفی اثبات کلام
محمد رسول الله را با کلام لا اله الا الله چند بار ضم کند در جواب سوال می از سجده بعد وتر

بعد الحمد و صلوة و تبلیغ الدعوات به برادر رشید خواجه محمد کاشت میرساند کتابتی که درین خلاصه است محال
با عصا با فرستاده بودند رسید و رسانید قبل از سحانه هفتسار ننوده بودید که در وقت تکرار کلمه طیبیه نفی و
اثبات کلمه مبارکه محمد رسول الله را هم بآن ضم کنی یا نه و اگر بکنی بعد از چندین مرتبه ضم بکنی مرتبه را تعیین
نیت بعد هر ده یا هر بیست یا هر پنجاه یا صد ضم کند و تکرار این کلمه نفی مقاصد و مرادات خود نمایند تا تمام
از مرادات خود برآیند و جزو احد حقیقی و مطلب تحقیقی هیچ مقصود نداشته باشند مراد خود جستن را اتفاق بندگی
بر تائید مشایخ فرموده اند هر چه مقصود نیست معبود نیست در حدیث آمده است من جعل همسه بها و احدا
کفاه الله همسه الدنيا و الآخرة و در روایتی بها و احدا هم المعاد یا هم الآخرة آمده است مراد از ما یا آخرت
و از اخلود است که دار الفناست و میتوانند که مراد از آن بازگشت جهان شد چنانچه مولوی علیه الرحمه درین
بیت اشاره نموده است

بهر کسی که دور از اهل خویش | باز هر روز کار وصل خویش

استفسار و گیر از سجده بعد و ترنوده بودند فقیر جواب آنرا بار روایت پیش ازین فرستاده است عجب است
که ترنیده بجله عمل باوکل حضرت ایشان مانیت و علما از آن منع کرده اند نباید کردنی سنن المدی
السمجدین بعد از ای صلوة اللهم فی الفصولین بینما یجلس و قراة آیه الکرسی فی المعولین علیهما فی
بلاد الهند اصل لها من الاخبار و الآثار و لا روایه لها ایضاً فی لفظه المختار و لا عمل علیها فی اهل العرب بل الشافعی
یقولون بحر مستها و اکثره عینة لا یعرفها اصلاً و را سوا سالت فقها المدینه عنهما فقد الکراهته فیها

مکتوب صد و چهل و سوم بشیخ محسن کشمیری در بیان آنکه طالب علم
اعلی دار و وصول وی بخدمت کامل موهبت صرف است

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت حق سبحانه و تعالی از رقت ماسوا محروم ساخته تمام گرفتار جناب
قدس خویش گرداناد و بحقیقت احسان که نشان آن ان تعبد الله کماک تراست رساناد و تمام
معیت او تعالی که با عباد محسنین است که از کلام مجید مفهوم است جلوه فرماید و از آنهمه دلالت
نماید و بشیخ صدر که وابسته به اطمینان نفس و در آمل نمود نیست در سینه که علامت آن بگفتنی اداوار

غرور و آماگی دار قرار است کما در متحقق سازد بکرمه من از ان بصرو ما طغی علیه و علی آله الصلوات
والبرکات و التسلیمات العلی صحیفہ بشریفہ کہ منبہ از در طلب و شوق مطلوب بی ہتا بود مشرف
ساخت چہ نعمتی ست کہ با وجود تعلقات شتی و صحبت اہل دنیا سودای مطلوب حقیقی در سودای دل پیدا
آید و ہوای ہویت غیب از جبین جان ہوید باشد محبت درویشان اثر آنست و نیاز با ایشان بینہ
بران محب این طائفہ باین طائفہ است و جلس ایشان با ایشان المرامع من احب حدیث نبویست
علیہ و علی آله الصلوٰۃ والسلام از حق سبحانہ از یاد این داعیہ را داعی باشند قوت این خواہش شوق
خواہند تا درین طلب یکرویک جہت باشند و این جوہر نفیس را بعبار امانی قانیہ بی نور و بی رونق نسا
و بزاری از کرم اوقالی مسألت نمایند کہ بصحبت کامل رسانند تا جوہر مستعد و متجلی شود و کمال انسانی
و صحبت او ظهور نماید و بصحبت ناقص گرفتار نسا زد کہ از ناقص کامل نیاید مستعد و سالک ضائع شود
از کوفہ ہمان برین تساؤ کہ درست ؟ طالب بیچارہ حکم عی دارد و شکل ست کہ تمیز میان کامل و ناقص
کہ سابقہ فضل ایجاد کارست و دستگیری رحمت می باید پس در یوزہ حصول کمال ازین عاجز بے
پروبال در رنگ سوال ست از سائل بی نوال ہر چند از راہ محبت این طائفہ علیہ ایانی کمال این
اکابر حاصل نمودہ است لہذا بعضی از طالبان کہ با وی نشست و خاست بیند از راہ حسن ظن بکہ بعض
فضل و مہبت شربی ازین مشرب حاصل نمودہ است نمی نمایند و وہمطہ رشد و ہدایت جمعی میکردند لیکن چون
این دور از کار درین محبت ناقص ست در متفرع علیہ آن نیز باید کہ ناقص ہست داری بمقتضا
حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی چون ظنم باین فقرای بی سرو برگ پیدا کردہ اید بچہ
کہ بفضل باندازہ آن از ان طرف نیز معاملت فرمایند می تواند کہ در انکسار حسن ظن
آنکہ در ساخته است قطرہ بارانی را اسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم
متابعہ المصطفی علیہ و علی آله الصلوات و التسلیمات و التجات و البرکات علی
مکتوب صد و چهل و چہارم بمولانا محمد صدیق و آنکہ معاملہ ال و الوار است بچہ انکسار است

بسم الله الرحمن الرحيم جناب اخوی توفیق اناری مولانا محمد صدیق ازین دو راقاده دعا و سلام
عایت انجام خوانند و بر وظائف طاعات و اذکار سرگرم بودند و نماز شب و گریه و سحر و مفتاح شش روز
و خوابان معامله باشند که از حوصله و ک بیرون بود و معبر بعبادت و مشار باشارت کردند و در لنگاه
و هم نباشد معامله که پهل و ابسته است چنین ست و آنچه چنین ست بظلال و اوصاف تعلق دار
مانا که سید الطائفة قدس سره بعد از موت و تمام که از حال خود خبر داده است اشارت بهین معامله
نموده آنجا که فرموده طاحت العبارات فنیت الاشارات و انفتاح الارکیعة رکعنا بانی جوت اللیل چه عبارت
و اشارات که بظلال و صفات و ابسته است بعد از ظهور اصل هباً منشور گشت و فانی و ناچیز شد
و اثری از آن نماند چون بآن فروغ علیا ملایمت ندارد غیر از ادای وظائف بندگی از بند
علی مخصوص ادای نماز که معراج مومن ست و جامع عبادات ست مخصوص که در جوف شب
واقع شود که آن وقت اشرف ساعات زمانست و هنگام نزول باین آسمان لاجرم فرمود و
انفتاح الارکیعات رکعنا بالبح حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند هفت سال همراه
مولانا عارف دتگ و یحیی آن بودم که از اصل آگاهی یابم به بار سفر بجا ز رفتم اگر مثل مولانا
یا شبیه مولانا آنجا می یافتم هرگز از آنجا بر نیگشتم پس بر امثال ما مجوران ناگزیر ست که بجان
و دل درین طلب بکوشیم و از هر جا بوی ازین دولت بشام باطن برسد ازین آن برویم و بسلا اولاد

مکتوب چهل و پنجم بحمد شور بخاری آنکه کلمه طیبیه حی متضمن تمام سلوکست در فیه نصاب

الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین صطفی صحیفه شریفه خشت ساخت حضرت حق جل و علا از گرفتاری
ماسوی بکلی نجات داد و در مدارج قرب ترقیات روزی کناد و از برکات کلمه طیبیه سیراب گرداناد و مقرر
ایل الله است که در تنویر باطن نافع تری ازین کلمه مبارکه نیست بجز اول این کلمه سالک مستعد
نفی ماسوای مطلوب حقیقی می نماید و بجز دوم آن اثبات معبود بحق میفرماید که خلاص تمام سلوکست
تا بخار و ب لار و بے راه از می در سرا لا اله الا الله طلب نصلح که مشتمل تهنید

اخلاق باشد نموده بودند و مکتب شرعیہ و احادیث نبویہ علی مصدر با الصلوٰۃ و التمجیہ بروجہ کمال
شکفل این امرست بمقتضای شریعت غراعل نمایند و سنن مصطفیٰ را علیہ الصلوٰۃ و السلام در ہر ملامت
پیشوا سازند کہ نجات اخروی و وصول بدرجات قرب الہی جل شانہ مربوط بآنست و در تعمیر اوقات
جدیلغ مرعی باید داشت کہ وقت بنایت عزیزست در لایعنی صرف نشود و اختلاط بخلق بعد ضرورت
باید نمود زیادہ بر قدر حاجت بامردم صحبت داشتن درین اہم زندہ ملکست و احیای لیالی و گریہ
سحری را غنیمت باید شمرد و از انہماک و لذات فانیہ محترز باید بود کہ باطن را کدروی روتق می سادد
و باہمہ کس خندان و کشادہ ابرو پیش باید آمد و از امر معرون و ننی منکر بروجہ احسن خود را دریغ نباید

داشت و در طعام و منام و کلام رعایت حد وسط باید کرد **س** پنچندان بخور کرد ہانت بر آید

نچند آنکہ از ضعف جانت بر آید **د** و در طلب حق جل و علا مضطرب ولی آرام باید بود و آنکہ بکرلمستانے

گفتہ است کہ تصوف شہطابست چون سکون آید تصوف نماند محب را بی محبوب قرار نیست و بیچگونہ
باسوا انس و الفت نیگیر گفتہ اند میرا بدین صفت باید بود کہ در کلام مجید مسطورست حتی اذ انما

علیم الارض بما رحبت و ضاقت علیہم انفسہم و آیام جوانی را منتہم دانند و وقت ترا صرف خدمات مولا کنند
در وقت پیری بر تقدیر حیات و فراغ معلومست کہ چہ از دست می آید حدیث شاپ ثنائے

عبادۃ اللہ گوش نوشدہ باشد و از صحبت متبع دور باید بود و از امور بہیدہ کیسہ باید شد کہ نجات
درستست و از حق سبحانہ ہمارہ مسألت باید نمود کہ بصحبت کامل رساند تا جوہر استعداد متجلی شود

و کمال انسانی ظہور نماید بصحبت ناقص گزشتار سازد کہ از ناقص کامل نیاید و استعداد سالک ضائع
شود نوشتہ بودند کہ عقیدہ وحدت چنان راسخ شدہ است کہ ساعت و ساعت از ملاحظہ سراین فیض

حقیقہ متاثر میشود و توالی کلی در امور بچند ادارہ و مگر در بعضی امور اخ نفعت بزرگست شکر خداوندے
جل سلطانہ بجا آرند و از دیادین دیدہ خواهند تا ہمہ جا جمال و مظاہرہ نمایند و ہمہ را مایہ کمال و

نمند و از حل و قوہ خود بتام برآیند و ہمہ امور غرض با و دانند و از خود معدوم و با و موجود باشند
و ذات او را و الورا تصور نمایند واقعہ کہ دیدہ و نوشتہ بودند بنجایت پسندیدہ و روشنست

وازمنا سبت تمامہ خبر سیدہ حق سبحانہ امور مبطنہ را از قوت فضل آردانہ قریب موجب
بس کتم خود زیر کا ز این بست | ابانک و کرم اگر دہ کس است | و سلام علیکم

مکتوب صد و چہل و ششم بمولانا محمد صدیق در انکاد طوبی جلال الہی را
جل شانہ در رنگ جمال و انعام او سبحانہ موجب ترقی ولذت باید فہمید

انکاد صد فی السرا و اضرا از ہر چہ از محبوب حقیقہ جل سلطانہ آید در نظر محب بکہ در نفس امر عتا
وزیاست محب از ایلام اولذت میگیرد چنانکہ از انعام او کی را ظهور جمال او بیند و دیگری را
منظرہ جلال او ہر دورا صفت کمال می فہم و صفت رازینہ بموصوف می نماید و از صفت بموصوف
می گراید و از ارحال فرزند جگر گوشہ رضای و شکیبائی پیش آید بکہ چون فعل محبوب حقیقہ است
از ان لذت گیرند و فعل رازینہ وصول فاعل سازند چہین ابروی و بصیری چہ گنجایش دارد از
وجود فرزند چنانچہ متمتع بودند و ظهور نعمت حق جل و علا از تصور می نمودند از فقدان نیز باید کہ خوشوقت
باشند و ترتیب جلالی در حق خود دانند و سعادت خود درین درد و اہم کہ در یکہ رضامندی صاحب حقیقی
است جل سلطانہ فہم مصیبتہای این جہان ہر چند بظاہر خراشندہ و جرات ست اما نظر باطن ہم

و راحت ست و سبب قرب و ترقیات ست خوش گفت | باد و باز چون دوائی تو نم
و کس منکر چو آشنائی تو نم | اگر بر سر کوی عشق ماکشہ شوی | شکرانہ بدہ کہ خون بہائی تو نم

مکتوب صد و چہل و ہفتم بمیر محمد خانی در ترغیب بر تعمیر اوقات و ذکر
احادیث فضائل قضای حاج مسلمانان و فضائل حسن خلق

بہشتانہ سبحانہ و ایام علی متابعت سید المرسلین حبیب رب العالمین علیہ و علی آلہ من الصلوات
افضلہا و من التسلیات اکملہا شفقت آتہا رایات و نبوی بغایت قلیل ست و معاملات ابدی و
سپردہی بآن مربوط سعادت مند کسی ست کہ این فرصت بے غنیمت دانستہ ساختگی کار آخرت و انکار

و نوشته سفر و در امیاساز و چون شمار حق تعالی مرجع مهمات جمعی از خلایق ساخته است
 شکر خداوندی جل سلطان بهجا آورده که بهمت زادر و الوائی مهمات خلق الله چیست بر بند و خود متکار
 عبید و آثار صاحب خود را وسیله نیل درجات نبوی و اخروی تصور فرمایند و نیک سلوکی و احسان
 با خلایق و طاعت جبر و حسن خلق باینها و رفق و سهولت در معاملات اینان را در یه رضا مندی
 مولای حقیقی جل سلطان دانند و بسبب نجات و واسطه ترقی درجات فحمد و حدیث آمده است الخلق
 عیال الله فاحب الخلق الی الله من احسن الی عیال له احادیث چند در فضیلت قضای این مسلمانان
 و ادخال سرور بر ایشان و فضیلت حسن خلق و رفق و ثباتی و بردباری می آرد نیک تامل نمایند
 و اگر در حسی خافشی بماند از طالب علم متدین حل آن خواهند تغییر خدا صلی الله علیه و سلم
 فرموده است المسلم احسن الخلق و لا یطلبه و من کان فی حاجه اخیه کان الله فی حاجه و من فرج
 عن مسلم کفر فرج الله عنه کریمین کرب يوم القيامة و من ستر مسلما سره الله تعالی يوم القيمة رواه
 البخاری و مسلم و در روایت مسلم است و الله تعالی فی عون العبد کان العبد فی عون اخیه بهم در
 حدیث است ان یبد خلقا خلقهم کون الخ الناس یفرع الناس الیهم فی حوائجهم اولک الامنیون
 من عذاب الله رواه الطبرانی و هم در حدیث آمده است ان الله تعالی اقواما یختصم بانهم یمنع
 العباد و یقرهم فیها ما یزولوا فاذا منعوا بازمعما سنهم فحولها الی غیرهم رواد ابن ابی الدنیا و الطبرانی
 و هم در حدیث است من مشی فی حاجه اخیه کان خیر له من اعطاک عشرة سنین و من اعتکف یوما
 ابتغاء وجه الله تعالی جعل الله بینه و بین النار ثلاث خنادق کل خندق العبد ما من الخافضین
 رواه الطبرانی و الحاکم و قال صحیح الاسناد و هم در حدیث است من مشی فی حاجه اخیه حتی یقضيها له
 اظله الله عز وجل فبسمه و سبعین الف ملک یصلون علیه و یدعون له ان کان صبا ما حتی یسے
 و ان کان مسائتة یصبح ولای یرفع قدما الا احط الله عنه بها خطیئة و یرفع بها و رجه رواه ابن جبان
 و غیره و هم در حدیث است من مشی فی حاجه اخیه المسلم کتب الله تعالی له کل خطوة سبعین حسنة و معی
 عنه سبعین سیئة الی ان یرجع من حیث فارقه فان قضیت حاجته علی یدیه خرج من ذنوبه کيوم

ولدت امه وان ملک فیما بین ذلك دخل الجنة بغير حساب رواه ابن ابی الدنیا و تهم در حدیث است
 من كان وصلة لانيه اسلم الى ذی سلطان في مبلغ بر و تیسیر عسر عانة الله تعالى على اجازة الصراط
 يوم القيمة عند حوض الاقدام رواه الطبرانی و تهم در حدیث است فضل الاعمال و خال السرور علی المؤمن
 کسوت عورت او شبت جوعته او قضیت له حاجته رواه الطبرانی و ابو الشیخ و تهم در حدیث است احب الاعمال
 الى الله تعالى بعد الفرائض و خال السرور علی السرور علی اسلم رواه الطبرانی و تهم در حدیث است ما دخل
 رجل علی مؤمن سرور الا خلق الله تعالى عز وجل من ذلك السرور ملکا یعبده عز وجل و یوحده
 فاذا صار العبد فی قبره اماه ذلك السرور فیقول ما تعرفنی فیقول له من انت فیقول اما السرور الذي
 او خلقتنی علی فلان اما الیوم انس و حشک و القیک حشک و اثبتک بالقول الثابت و اشهدک
 مشاهد یوم القيمة و شفیع کک الی ربک اریک نزلک من الجنة و اه ابن ابی الدنیا و ابو الشیخ و تهم در حدیث
 است سئل رسول الله صلی الله تعالى علیه و آله و سلم عن اکثر ما یدخل الناس الجنة فقال تقوی الله و
 حسن الخلق و سئل عن اکثر ما یدخل الناس النار فقال نهم و الفج رواه الترمذی و ابن جبان
 و البیهقی و تهم در حدیث است ان من اكمل المؤمنین اياما احسنهم خلقا و اطعمهم بالیوم و رواه الترمذی
 و تهم در حدیث است ان العبد یبلغ بحسن خلقه عظیم درجات الآخرة و تشرت المنازل و اه من یحفظ العباد
 و انه یبلغ بسوء خلقه اسفل درجة فی جهنم رواه الطبرانی و تهم در حدیث است الا تخیرکم بالیسر العبادة
 و اهر مناه علی البدن لصحت و حسن الخلق رواه ابن ابی الدنیا و تهم در حدیث است ان رجلا اتی
 النبی صلی الله تعالى علیه و آله و سلم من قبل و جهه فقال یا رسول الله ای عمل افضل قال حسن الخلق
 ثم اماه عن یسینه فقال ای عمل افضل قال حسن الخلق ثم اماه عن شماله فقال یا رسول الله ای عمل
 افضل قال حسن الخلق ثم اماه من بعده یعنی من خلفه فقال یا رسول الله ای عمل افضل قال تقیت
 الیه رسول الله صلی الله تعالى علیه و سلم فقال لک لائقه حسن الخلق هو ان لا تغضب ان استطعت
 رواه محمد بن نصر المروزی و تهم در حدیث است انما نعیم بیت فی بعض الجنة لمن ترک المراء و ان
 کان محقا و بیت فی وسط الجنة لمن ترک الکذب و ان کان محقا و بیت فی اعلى الجنة لمن
 کان محقا و بیت فی وسط الجنة لمن ترک الکذب و ان کان محقا و بیت فی اعلى الجنة لمن

حسن خلقه رواه ابوداود و ابن ماجه و الترمذی و هم در حدیث قدسی آمده ان هذا من ارضیة
 نفسه ولن یصلح له الا السخا و حسن الخلق فاکرموه بهما اجتماعه رواه الطبرانی و البزار و هم در حدیث است
 الخلق احسن بزیبا بخطا یا کما یذیب الماء بالجلید و الخلق السوء یفسد العمل کما یفسد الخل العسل و اه الطبرانی
 و هم در حدیث است ان الله رفیع یمحب الرفق فی الامر کما رواه البخاری و مسلم و هم در حدیث است ان الله
 عزوجل یحب الرفق و یرضاه و یعین علیه الایمن علی العفت رواه الطبرانی و هم در حدیث است لا انجم
 لمن یحرم علی النار و لمن یحرم علیه النار یحرم علی کل بین یثن سهل و اه الترمذی و هم در حدیث است
 الثانی من الله تعالی و اعلم من الشیطان و ما احکم اکثر کما یرکن الله تعالی و ما من شیء احب الی الله
 تعالی من الحمد رواه ابویعلی و هم در حدیث است ان العبد لیدرک بحکم درجة الصائم القائم رواه ابن حبان
 و هم در حدیث است و حبیب محبة الله علی من غضب فحکم رواه الاصبهانی و هم در حدیث است الا یحکم
 ما یشرع الله البیان و یرفع به الدرجات قالوا نعم یا رسول الله قال حکم علی من جهل علیک و تقصو
 عن ظلمک و تقطعی من حرمک و فصل من قطعک رواه الطبرانی و البزار و هم در حدیث است لیس الشدید
 بالبصره انما الشدید الذی یکاک نفسه عند الغضب و اه البخاری و مسلم و هم در حدیث است ان من لم یصدق
 ان یسلم علی الناس و انت طلیق الوجه رواه ابن ابی الدنیا و هم در حدیث است تبسک فی وجه اخیک لک
 صدقة و امرک بالمعروف و نهیک عن المنکر صدقة و ارشادک للرجل فی ارض اضلال لک صدقة
 و اما طیک و کجلا و الشوک و العظیم عن الطريق لک صدقة و افرانک من دلوک فی دلو اخیک لک صدقة
 رواه الترمذی و هم در حدیث است ان فی البخنة غفرة یرى ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها
 فقال ابوماک الاشعری لمن هی یا رسول الله قال لمن اطاب الكلام و طعم الطعام و بات قانئا و انک
 یتام رواه الطبرانی و احکم آیت احادیث از کتاب ترغیب و ترهیب که از کتب معتبره علم حدیث است
 ایراد نموده شده است الله تعالی عمل بمقتضای آن کرامت فرماید صفوح حال خود را بمضمون این احادیث مواز
 نمایند آنچه موافق حال آید شکر خداوندی جل سلطان بران بجا باید آورد و آنچه نه چنین باشد بجز و در آن
 توافق حاصل خود بآن اوصی سبحانه مسالت باید نمود و اگر بفصل فوق عمل آن کسی نیاید بهر حال اعتراض بتقصیر

خود نقد او خواهد بود انکم نعمت است العیاذ باللہ بجانہ کہ توفیق علی بنیاد خود را مقصر ہم نمند کہ از سلام قلیل انصیب است ۵ ہر کن یافت دولتی یافت عظیم ۶ و انکس نیافت روزیافت عظیم است

مکتوب چهل و هشتم بجناب شاہ پناہ میر محمد نعمان در آنکج شہر مکت است جمال

اللہ تعالیٰ ذات بابرکات را شمول الطاف داشته مسند آرای ارشاد و اراد ظہر الفساد فی البر و البحر
باکسبت ایدی الناس بشتات اعمال ما دوم سال است کہ خلق بیلہ قحط گرفتار اند مردم بجهت
استقامت برآمدہ بودند و این دور از کار نیز در میان ایشان بود با این ہمہ بارگناہ یقین تصور میکرد
کہ و این بلا از تاج اعمال سودا و ست مردم از وجود او برکت می جستند و او را در یوزہ دفع بایستند
و از حقیقت حال واقف نبود و از ظلم حکام می نمایند و او چون این ظلم را با اعمال خود نسبت میداد
در جب این آنرا ہباء و شورش خیال میکرد و ما با این ہمہ تقصیرات از امثال اعزہ احبا امید دارد
کہ رحمی بحال او نمایند و غفوزلات او خواهند و بسبب کثرت معاصی او را مجور نگنند ہر چند عاصی است
اما امیدوار رحمت است ارحم الراحمین ہم نظر رحمت بحال عاصیان را بجای دارد و در فرا شفاعت نیز
نصیب عاصیان باشد کما ورد می آرد کہ روز قیامت یحیی بن زکریا را علی نبینا و علیہما الصلوات
و التسلیمات بیا رند و هیچ معصیت در دیوان او نہ او را در دیوان عاصیان بداند تا حساب از ایشان
گرفته شود و وصف غفران برای اہل عصیان است و ستاری ذنوب و عیوب را خواہان و عفو
تقصیرات را جو یا نست ظہور خیریت اشیرت می بایست و اندکی ۵ منم کا ستاد و استاد
کردم + غلام خواجہ را آزاد کردم + پس ہر چند وجہ قبیح و نقص و شر بیشتر نمایندگی و آینہ داری
حسن و کمال و خیر زیادہ تر سبحان اللہ قبیح و نقص در اینجا منہ حسن و کمال پیدا کرد اعدام مقید
با وجود شرارت چون وجہ خیریت عارضی دارند آئینہ سما و صفات نمودند عدم مطلق کہ وجہی از خیریت
ندارد و شمرخص است تعالیٰ بوجود بخت دارد و تعالیٰ و بہ آئینہ داری آن مرتبہ مقدمہ بر پاست ۵
غلام خوشنم خواند لالہ خساری | سیاہ رویی ما کرد مایکت کاری | از بہراران کی از حر قاصد و

مستطاولہ بوصول این کمال ممتاز است و نزول بعدم صرف میفرماید و آئینہ داری حضرت
ذات تعالیٰ معراذ اسما و صفات می نماید و نوودایت او از عرش تا فرش فرو میگردد و لذت
خاک سبب رفعت او گشته است و خاص خاکیا زابر قدسیان فضل داده سخن بجای دیگر رفت
مقصود آنست که این دور از کار را در اوقات مرجمه بدعا یاد آرند و غفوز لالت او خواہند

مکتوب صد و چہل و نهم بمولانا محمد صدیق در آنکہ حزن لازمہ این است
و آنکہ نسبت اگر از ظاہر مختلف گردد بر باطن جلوه گر باشد مضر نیست

احمد مد و سلام علی عبادہ الدین مصطفیٰ مکاتیب شریعہ ناخوی اعزی مولانا محمد صدیق رسیدہ
مسرور و خوشوقت ساخت ز اذکم اللہ سبحانہ ترقی و توفیقاً از شکر و شکایت کہ می نویسد بوضوح
می انجامد و مادنیادار الفراق است محل تقا و پیش است کریمین کان پر جو لقاء اللہ فان
اجل اسدلات مشعر این معنی است پس طالب او تعالیٰ درین تشا غیر از آنکہ بوزوگد از سازد
و بحرین و فکر موصوف بود چارہ ندارد ہر گاہ صفت حبیب علیہ و علی آذ فضل الصلوات و التسلیمات
و دام حزن و توصل فکر باشد بدیگران چہ رسد غایۃ الامر بہت تسلیم طالب نمونہ از بعض امور موعودہ
بر باطن او جلوه گرمی سازند **ع** **بلا بودی اگر این ہم بودی** از کم کردن همان تو اظہار
ناظم می نماید بکی ندارد اگر از ظاہر مستور گشتہ بر باطن تعجبی است در نقوش می آرد و بیشہ
ابو محمد جریر را گفت بر سباط انس بودم درمی از بسط بر من بکشادند از مقام خود بلغزیدم و از ان
محبوب شدم راہ گم کرد و خود چون یابم مرا بر اہی کہ بآن رسانند دلالت کن ابو محمد گریست و گفت ای
برادر ہمہ باین رود گرفتار اند و این اغ مبتلا لیکن بر توسعہ چند بخونم کہ بعضی ازین طائفہ گفتہ اند شعر

قف بالبدبار فمذہ آثار ہم	بکے الاحبا حسرة و شوقا
کم قدر وقت بہا اساکام خیر	عن الہما اوصاؤا و مشفقاً
ناجانی داعی الموت فی ریکما	فارت من تہوے فخر الملتقی

مکتوب صد و پنجاهم بشیخ محمد شریف کابلی در آنکه فنادم اول است درین راه

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی اخوی گرامی مولانا محمد شریف این دور از کار را از دمای حیر
منی نوازند و بر سنت نبوی علی صاحبهما الصلوٰۃ و السلام مستقیم باشند و از تهست موهوم به تمام
منخلع گردیده بوجود موهوب متحقق بوند و بدام نیستی صید هستی نمایند و ظهور هستی و توابع آن بی
کمال نیستی میسر نیست و تخلق باخلق محبوب بی فنا از منتسابات ممکن نه کمالات دیگر فوق آن بسیار اند
لیکن همه مشروط باین فائده

بچکس راتا نگر دو او فنا	نیست ره در بارگاه کسیر
-------------------------	------------------------

پس فنادم اول است در راه قدم و من بعد از امداد صفا تا واکمه احتیاط لایه و اجمل

مکتوب صد و پنجاهم بکمال نعمت الله در آنکه هر چند بت باطل قوی نیست و تجلی احکام شرعی بیشتر گردد

کتابت های اخوی مولانا نعمت الله رسیده خوشوقت ساخت کجیعت و هتقامت باشند فان الاستقامه
فوق الکرامه و از هستی موهوم برآمده بدوام نیستی موصوف باشند تا هستی متحقق جلوه فرماید و سالک
را از وی ربوده خود بخود حاضر باشد این معنی ذوقی است و وجدانی بگفتن و نوشتن است نمی آید
و بنظر و فکر این معنای کنایه که با وجود بقای تکالیف شرعی نابودن بچه معنی است و بودن نابودن
در یک وقت چگونه باشد عرف ربی بهمع الاضداد عزیز می گفته در هر چیز رحمت است الا در عشق
رحمت نیست میکشد و از گذشته دیت می خواهند یعنی از کم شده احکام بندگی فرو نمی گذارد و عجب
معامله است هر چند این نسبت بر عارف غالب می آید سبب از یاد تجلی او با حکام شرعی میگردد
چه نفس اماره که بالذات آنی احکام شرعی است و با نقیاد می آرد و کمال تجلی کمال اطمینان است
و ماهن شریعت که دعوی این نسبت می نماید از حقیقت نسبت بی بهره است از مغزیه پوست
در آنده چه کمال این نسبت باطمینان میکشد و علامت اطمینان کمال اتباع احکام منزله است و طبع
فلیس شعبنا الله سبحانه و ایاکم علی کمال متابعه صاحب الشرع علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیمات و التحیات

مکتوب پنجاه و دوم بفتح خان شریزوری حل شبهه که بکلام حضرت بزرگ قدس سره نموده

بسم الله الرحمن الرحیم پرسیده بودید که حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره فرموده اند که روزه مانفی
 ماسواست پس معلوم میشود که ماسوا هست چیست بحقیقت وجود دارد یا نه اگر حقیقت وجود دارد نفی ناشی
 نمیشود و اگر بحقیقت وجود ندارد چه حاجت بنفی جواب مراد حضرت خواجه قدس سره سبحانه بسره و الله
 اعلم بالصواب از نفی ماسوا نفی تعلق نفی مقصودیت ماسواست بلکه نفی شهود و شعور ماسوا که حاصل قنا
 و توحید شهودی است که شرط این راه است ماسوا بحقیقت موجود باشد یا نباشد توحید وجودی
 هیچ در کار نیست تا نفی وجود ماسوا کرده آید آنچه لابد است و وصول بمنازل قرب بران موقوف توحید
 شهود است باید که در دیده بصیرت سالک نامی و نشانی از ماسوا نماند و تعلق علمی و حبی از ماسوا گسسته
 شود تا قابلیت ظهور انوار قدیم پیدا کند و راهی بیارگاه قدس یابد و بهر خط افتاد مقرر است تا زهی
 نیایی مابقی وجود اشیا چندان کاری نیست علاج مرض باطنی که مانع وصول است نزد ما از انهم
 مهام است و آن تعلق و گرفتاری است با اشیا و شهود و شعور است یا ماسوا چه بطور ولایت علوم کونی
 با معرفت الهی جل سلطان جمیع نآید و شهود کثرت باشد و وحدت یکا نشود سالک را ناگزیر است که

بر نفی این امور غایتا نسیان ماسوی شود و فتا بدید آید

ز سراسر الامر

همین وجود مجازی در مرتبه خودش هست یا نیست اگر هست چه فائده نفی ما و اگر نیست نیست فائده
 در نفی آن گوئیم وجود مجازی چونکه در افغان بعنوان وجود حقیقی مرکب زنده است سالک نفی عنوان
 حقیقت آنرا نمی تواند مجاز بعنوان حقیقت ظاهر نشود و وجود حقیقی حق جل و علا مشارکت پیدا نباید
 و سدر راه سالک نشود اجازه یقینی شنیده باشند نوشته بودند اگر گفته شود صلا نیست مگر وجود موهوم
 جواب چون اصلا نباشد و هم موهوم از کجا گوئیم مرتبه و هم که عبارت از نمودنی بود است در علم الله
 کائن و ثابت است رواست که حق سبحانه عالم را درین مرتبه که در علم او تعالی بود خلق فرماید و در

خارج صلا بنو تحقیق این معنی در کتب این اکابر مذکور است نوشته بودند اگر گفته شود وجود ظنی جواب پس من وجہ باشد من وجہ نباشد و این نفی در وجهی است که نیست هست مالا جرم نفی نفی بی فائده بود گوئیم که نیست هست نما را سالک چون بعنوان هست حقیقه تصور کرده و بنیاد دراز دین بی بنیاد نهاد است نفی عنوان هست حقیقه او می نماید تا از روی ذوق و حال هستی ذاتی او هوید گردد و زیر بنیاد صود هست حقیقه گردد و از غفلت بر اصل شاه را هستی کشاید

مکتوب پنجاه و سوم بجای حسین در آنکه مقصود از فنا و بقا زوال گرفتاری است بی نیست امر دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم بخدمت حاجی الحرمین الشریفین ازین محب دور افتاده سلام عافیت بانجام نهند صحیفه شریفه رسیده سبب مسرت گردید مطالعه احوال پسندیده و اذواق و مواجید سنجیده مسرت بر مسرت بخشید الله تعالی ترقیات فی اندازه دها و علوم و اذواق تاز و تمشاد و متحد و با چون این دار و اعلی است و تحمل کشت و کار در افزونی عمل سعی بلوغ یابد نمود و در اذواق و اذکیست و کیفیت آن باید کشید مقصود از فنا و بقا زوال گرفتاری مادون حق است تعالی که مانع دوام اقبال است بجناب قدس معبود حقیقه و حصول یسر است در اعمال و طاعات و تنقیه عبادت است از دقائق شرک خفی از حصول فنا و دید عدیت بنده بجائی نرود و معدوم مطلق نشود و سر از ربه بندگی نکشد و در جانب بقا بم با حق جل و علا نفس الامری نگردد و مستحق نشود مقصود صفای عبودیت است و نیک بودنت در عالمت با و بجا از این معنی در فنا ظاهر است در بقا نیز چون دید اتحاد است پس مقتضای انا عند ظن عبدی کی گویا حضرت معبود تعالی باین کسوت متلبس گشته بعبادت آمده است و مقرر است که هر چه باجناب قدس منسوب است اتم و اکمل است از آنجائی که تنازع یک است که انبیکت علی نفسک پس عبادتی که هنگام بقا بودیم و اکمل باشد

مکتوب پنجاه و چهارم بمیرزا عبید الله در شرح احوال می که در عریضه و می شرح بود

الحمد لله و سلام علی عباد و الدین صطفی صحیفه شریفه که بصحب شیخ نور الدین درویش ارسال داشته بود

رسیدار مطالعه آن ذوق یافت نوشته بودند که درین ایام در ادای نماز حاسه رو میبرد که قبل
 ازین نبود چنان ظاهر میشود که جسم در حرکت تابع جسم دیگر است چنانچه جامه تابع بدن است و ملا
 این حال از نظر همیشه نمیشود و در قلیل اوقات در خارج نماز در حرکت و سکون همین حال است و خدا
 این حالت بغایت اصل است نماز را چنانچه بر غیر نماز تفوق است حالت صلاویه را بر غیر حالت صلاویه
 نیز تفوق است و این جسم دیگر مینویسد که نوشته اند اما که صورت مثالیه وجود موهوب است که بواسطه
 ثانیه مربوط است که بعد از تحقق قنایا باسی که مبدأ یقین است آن وجود جاهل گشته و باطن عارف
 گردیده و لطائف عشره عالم خلق و امر و نسبت بآن ظاهر آمده این ظاهر و باطن و رای آن ظاهر
 و باطن است که متعارف قوم است که عالم خلق را ظاهر گویند و عالم امر را باطن نامند و آنکه گویند که عارف
 ظاهر با خلق است و باطن با حق جل و علا است از بدن در میان باز آمده و درون غلظت با ایام
 مراد از آن ظاهر و باطن متعارف است و تصفیه باطن بهین معنی گویند چه تصفیه باطن بعضی اول معنی
 ندارد و ذکرانی و توجه او بطلوب صورت نیز پذیرد چه توجه و ذکرانی مشعر باینست مباحث است و این باطن که
 حکم قوم ظاهر دارد و هر چند از عالم اجسام نیست لیکن امور معنویه درین راه بسیار است که در صورت
 مثالی بعنوان اجسام ظاهر میشوند و آنچه نوشته با آنکه عرض نموده که نسبت و همیه بخود حالت باطن است
 و این حال معروض متضاد با اوست خدا و امیان این هر دو حالت هیچ تضاد نیست حالت صلاویه
 مسطوره میتواند که مترتب بر بقایا باشد حالت نسبت و همیه فناست و فنا را با بقا هیچ تداخل نیست فنا و بقا
 نزد اهل حق است در معین فنا بقیست در معین بقا فانی چه فنا از مساوی مطلوب است و بقا با مطلوب
 این فیه شمشیه شبهه صاحب زهد است که بر مقرر قوم تخطئه و اعتراض نموده است و گفته است

گویند عارف خود چه تا بے	کم شو کم شو می یابے	این نکته نمودنا صوابم
چون کم شوم انگه چه یابم	یابنده اگر کس درخواست	از کم شد نم پس او چه میخواست
این اعتراض نیز مذکور است چه کم شدن که فناست نسبت با مساویست و یافت که از بقا است نسبت بحق تعالی است و در میان این و آن تداخل نیست این فقیر این مطلب را در کاغذی تفصیل		

نوشته است اگر محتاجی مانند آنجا رجوع نمایند مقدمات آنچه از امور غیبیه بگویند و احوال بوی که ظاهر شود
 در کار نیست که آنرا تفصیل نویسد اجمال هم کافی است که بطلب اصلی چندانی کار ندارد مگر چیزی که
 غایت داشته باشد بطلب اصلی تعلق دارد تفصیل آن اگر چه در حد متحسن است و در هر که تالش طلب بایند بعد از شمار
 طریقی و طریقه را با گویند و اگر در جهان خوش بنیاد رحمت کم کسی را نگاہ دارند و طریقه شراحوال محسوس محتاج استفسار نیست
 عزیزی از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در خواب پرسید یا رسول اللہ ما تصوف گفت تصوف ترک الدعا و
 و کتمان المعانی و حصول بشارت مقام فرود است که نوشته بودند مبارکت لیکن نه نوشته بودند که آثار این
 در خود هیچ یافته شد یا نداری این قدر نوشته اند که در مقام ارشاد فرود مقام فرود تصور نمود فقیر نیز
 درین باب توجه خواهند نمود اقتضای اللہ تعالی آری در مراتب عروج مقام فرودیت بر مقام ارشاد تفوق دارد
 ارشاد چونکه متضمن عروج و متضمن نزول است و فرودیت همین عروج و در و بقی است
 تعالی نزول و در و بقی که مقام تکمیل و دعوت است ندارد و لکن وجه آری کسی که جامع کمالات فرودیت
 و قطبیت بود و کبریت احمر است چنانچه حضرت ایشان مادر او اهل جامع این هر دو نسبت بوده اند بعد
 از ان کمال وراثت پیوستند و سید الطائفة قدس سره نیز جامع بود نسبت فرودیت و ارشاد شیخ محمد قصاب
 حاصل گشته بود نسبت قطبیت را از شیخ سری تھلی نسبت قطبیت را در جنب نسبت فرودیت فراوانش
 نمود است آنجا که فرموده که مردم میدانند که من مرید سری ام من مرید محمد قصاب ام و ظهور الوان
 و اضواء و انوار چندانی منافات به نسبت فنا و بقی ندارد و هر یک نام ظهور آن خود را یا آن سر نیاید و او هر چند
 لذت بخش بود متوجه نسبت خود باید بود نوشته بودند که صحبت در وقایع با سلاسل دیگر بسیار واقع است
 اتفاقات بسیار مفهوم میشود بلکه در حینی از احیان آنقدر اکتشاف جلی است که نمودار و لوح را بصیر با بصیرت
 شریک است و کلیف طریقهای خود میکنند ازین وهم بسیار دارد که او که احمد و ماشاءد کار خود سرگرم
 باشد و حرمت مشایخ را نگاه دارد و لیکن قبل از توجه را بر اگان میکنند و توجه بیک جانب مقصود دارند بزرگان
 بر تقدیر وقوع شفقت میکنند هر که بجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا نباید دانست که اگر چه طالب این راه
 که اروت نشینی آورده است ظاهر شود که نسبت به یا نوری بوی از عزیزی دیگر رسیده است باید که آن نسبت

از پیر خود دانند که بصورت آن عزیز ظاهر گشته افاده نموده است و اعتقاد کند که پیر اوجامع ست لطیفه
از لطائف او که مناسبت بآن عزیز دارد بصورت آن عزیز خود را نموده است این از جمله اغلاط اطلاق
است شما خود محفوظ آید آیا یاران را ازین دقیقه آگاه سازند شیطان دشمن قوم است مباد ازین راه قبله
توجه را بر طلب منتشر سازد و از وصول بطلب بازدارد بلکه از راه ببرد مخدوم یک کتابتی از تلمیذش این
بمدتی رسیده بود پیش از ترک آنرا نوشته بودید بعد از آن از شما کتابتی نیز رسیده غیر از همین کتابت که حجاب
آن نوشته شد و در آن کتابت شوق ترک و تنگنا و دلی رغبتی تمام از منعی که داشتید پیش از پیش بود
و پاره بسط مقدمات درین باب نموده بودید و نیز در آن کتابت مندرج بود که درین ایام بجا و حیرت عجز
و فقار بسیار است و ارادت و غنا و طاقت و پردلی که در اول مفهوم می شد کمتر است مسبب بی توسط
اسباب در نظر علمی بود آحمال که در قباب اسباب است اول صنع مدلول صانع بود آحمال قضیه بر عکس
است از روی شعوری بود آحمال زوال شعور از روست قنار بر بقا میگزید الاکان بقا را اصطفا می کند
صفار عین ذات میدانست از روی تحقیق بی کم و کاست آحمال وجود در دنیا بتابین مفهوم میشود
اعتبار امیت صحیح بود اکنون دل کبر و سکرست جلوت و محافل و سیر و سفر خوش می آمد درین زمان
زوایا و اقامت و تقاعد معقول همت شده مخدوم و معامله هر چند از ابتدا و در ترمی افتد امور مستور و
می نماید نهایتی ای الرجوع الی البدایه مندرج بود که در هر مصلوکی قدی و رتبه سلوک نظریین ظاهری تفاهت
یک معنی باشد یا نه یک معنی نیست چنانچه حضرت ایشان در مکتوبات ایراد نمی رانند تفصیل نوشته اند
از اینجا ملاحظه نمایند والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه وعلی آله الصلوٰۃ
والبرکات وعلی جمیع الانبیاء و المرسلین وعلی الملائکة المقربین و سائر الصالحین آمین

مکتوب پنجم و پنجم شیخ عرب نجاری که تعمیر ظاهر برب تحریب باطن است

بسم الله الرحمن الرحیم حامدا و صلیا اخوی اعزتی شیخ عرب ازین درویش دلریش سلام عافیت بجام
خواند صحیفه سلام خوف و خوف ساخت محمد بن سیدنا که بعافیت صورتی و بطراوت و جمیع معنوی

مقترن انداخته تقاضای زینبات دها و وزیر بر وزیر عطا کاندون استوی یوماه نمودن خالصه اوقات
 را بواسطه طاعات مصروف دارند درین فرصت سیر به تعمیر باطن و تنویر آن پردازیم بهیات بهیات
 تعمیر ظاهر سبب تخریب باطن است و بالعکس و باو الهوسان در پی تعمیر ظاهریم پس از باطن چه خبر داشته
 باشیم در حدیث آمده است فانی نبشت تخریب الدنیا و لم یبش لها رتھا نوشته بودند در انشای صلوات غمسه
 کیفیت نادر و رویداد و دیدنی بطریق دوام است علی الخصوص در حین ذکر و مراقبه نه از وجود
 اثری در نظری آید و نه از عدم اراده هیچ امر و دل نمی آید محمد و احوال بخید و و پسندید و از خصوص
 حالتی که در حین ادای نماز رود و در بسی اصیل است و لذات آن شنبه از انشاء و السلام اول و آخر

مکتوبه و پنجاه و ششم بحیناب میرزا ده خواجه محمد عبید الله در آنکه در ای قنار
 و ای فوج و تجلی ذات معاطات دیگر بسیار است بیان بعضی کمالات صلوات و
 شرح کلام حضرت خواجه برگ قدس که فرموده اند ظهور و اجس و مساوین بعد از فنا مضربیت

بسم الله و السلام علی رسول الله عرض دعا و نیاز از کترین و اعیان با اخلاص خدام
 خدایم که از او بر جا و قبول فرایند عنایت نامه گرامی مشرف ساخته امید که بهرین منوال جای مهر
 افتاده را به لطافت و معارف تازه می نواخته باشند این عاصی تبا و کار از روی کمال شرم و بی نیجات
 که از جناب مقدس باری تعالی دارد خود را شایان آن نمیداند که تحقیق یا تعلیم سخنی از حوالی حرم اقدس
 او بر زبان یا قلم آورد و از همین جهت در بعضی اوقات در ارسال جواب عنایت نامه ها تقصیر میسر دهد و
 لیکن اجمال بحسب امر خیرین جرأت می نماید و آنچه بفرم تا صراحتین احترام داده می نویسد و تفسیرات
 را امید غفور دارد و گریه فایر و وجه کمال بی تجلی ذات میسر نیست لیکن قنار بود که در ای تجلی ذات معاطات
 دیگر بسیار باشد که حصول سعادت غلظت آن مربوط بود و با القاضی بین الانبیاء علیهم الصلوات و البرکات
 نیز همان معاطات باشد آری طریقه انبیاء نیستی و گذشتگی و آزادی است اما حقیقت انبیاء ظاهر آرد که
 آن با فقه عظیم التیات و المستلیمات از طریقیت تا حقیقت فرق بسیار است فانی نفسه از مطالب معصوم

نیست مقصود اصلی امور دیگر است که فاش شرط آنست و فی ذلک فلیتأمل نفس المتناقصون هر چند صاحب
 نفی که مبتدای نقطه نفی رسیده است مجازا از اثبات و لو فی الجملة نصیب و ارد اما از نصیب تا نصیب
 فرق بسیار است جمعی که فطرت اصلی شان از مقام نفی است هر چند از مقام اثبات بقدر نصیبی دارند
 اما آن نصیب طفیلی است ذاتی نیست آنچه ذاتی ایشان است نفی و انتفاءست و جمعی بحسب استعداد
 طبیعی از مقام اثبات نصیب دارند نفی طفیلی اینهاست و ضمن اثبات که ذاتی این جماعت است نفی نیز
 بحصول می پیوندد نشان مابین تنصیبین که او که اگر شئ از ان معاملات که بمقام اثبات تعلق دارد
 و بدانش این سبب حاصل پاره از ان از راه تقلید و پاره از راه تحقیق درآمده در میان آرد و نزدیک است که نزدیکان
 دوری چونند و می رسد قطع لعلوم و حق و صادق کید سر با آتشی مشب قح گو دیگری بر کن بکند خواهد
 سوخت محال است تا تو نمی در جام خواهی کرد و درین مقام بزم این قاصر از توحید ذاتی و شهود وحدت در
 کثرت نامی و نشانی پیدا نیست و همچنین بعد از نزول تام ازین مقام بهر ارشاد انام شهود وحدت در
 کثرت نمی فهمد و در کار نمیداند و مبتدی و متوسط غیر مرجع و مرجع درین معرفت باید که فرقی نداشته باشند
 چه اگر مشهود در ایامی کثرت مطلوب حقیقی است و ثابان نفی نیست پس چرا مبتدی و متوسط را این
 معرفت ضرر داشته باشد و نفی آن سعی نموده آید و اگر مطلوب حقیقی نیست قابل نفی است چنانچه حضرت
 خواجه بزرگ خوابه نقشند فرموده اند که هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت
 کلمه لانی آن باید نمود پس منتهی مرجع را چون از ان چاره نبود و بکدام جرمه او را بشاید غیر مطلوب
 آرام میدهند و این معرفت غیر واقع را بروی ظاهر میازند و بعد تخلص او بفضای اطلاق چسرا
 محبوس زندان کوچه تنگش میدارند چنانچه حضرت خواجه ماموید الدین الرضی قدس سره فرموده اند که توبه
 کوچه تنگست شاه راه دیگر است ازین عبارت شریفه و چیز مستفاد است یکی آنکه توحید از مطالب
 نیست راه مطلوب است چه مطلوب و رای کوچه و شاه راه است دوم آنکه لا هیئت تنگ بسات که
 از مطلوب باز دارد و این عبارت دلالت بر آن ندارد که بعد از قنای اکمل و نزول اتم البته باید که
 این معرفت رونمایه اگر گویند در محالی کثرت مشهود هر چند مطلوب بروجه کلیه نیست لیکن ظهور است

اوست که بعنوان جزئیت مشهور گشته است پس مبتدی و متوسط چونکه مطلوب نرسید و اندر وقت
 ظهور این معرفت شایسته و جزئی از نشود کلی باز مانند و منتی چونکه مطلوب رسیده است بعد از رجوع
 او از زمان اتمام مدت دعوت اگر او را باین مشاهدات جزئیه مانوس دارند گنجایش دارد و غیر مطلوب
 را مطلوب نخواهد دانست و آن آرام بر وجه کمال نخواهد گرفت و مجوس کوچه تنگ نخواهد گردید چه او بعضا
 اطلاق متخلص گشته است و مطلوب را کما بود یافته و میداند که این شود بهر تسلیه او تا اجل مسی عطا کرده
 اند گویم منتی که بکمال مرتبه انتهائرسیده است شاید که بعد از رجوع باین مشاهدات جزئیه خرسند شوند لیکن
 عارفی که بکمال انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و اکابر اولیا علیهم الرضوان رسیده است و شربی از اصل
 یافته اگر بعالم نزول فرماید امثال این مشاهدات چرا مفتون خواهد گردید و باین شود مانوس مالوت کی
 خواهد شد و نیز منتی که بکمال کمال رسیده است یقین یقین دانسته است که هر چه در مجالی اکوان
 ظاهر میشود از قبیل سراب بقیعه بحسب الظن آن ما است و غیر مطلوب است مطلوب برای و رای آنست پس
 بغیر مطلوب چگونه الفت خواهد گرفت و این معرفت برای چه بروی ظهور خواهد نمود خوش گفت
 تو در عالم نی گنجی بخوبی مراهز کجا گنجی در آغوش درویشی در وقتی از اوقات از
 موجودات عالم امکن مثل زمین و سحاب آسمان و شمس و نبات و حیوان استفسار نمود که آنچه از ارباب
 وحدت وجود در مریای شما شهود و مشاهد مطلوب اثبات می نمایند راست است و مطلوب و شما جلوه گریست
 همه جدا جدا تقدیس و تنزیه او تعالی کردند و دانمودند که بر این تمت منبیه ما را چه یار که دعوی مطهرت
 و مرتبت او نمائیم و او سبحانه آن علو شان و تنزیه چگونه در مظهر فرموده باشد تحت سایه بر آفتاب
 خود را خالی محض و ساذج صرف و انودند حقیقت آسمان پیش از حقائق دیگران ازین دعوی تبری
 نمود و بکمال اظهار عجز و زاری و ذل پیش آمد و چون جماعه بان سیاره سرگردان امور غیر واقع منتجب
 میدانند و ارجاع حوادث کونی و انشال آن باومی نمایند ازین جهت آنقدر استیلا علی هیت خداوند
 جل سلطانند و پرافر گرفته بود که بیان آن نمی توان نمود و از ترس و خجالت که اخته آب شده میرفت
 درین اثنا آفتاب از عابدان خود نیز تیری کرد و نمود که این جماعت را طر منده و رسوا ساخته اند من باین

نامرادی و سرگردانی و اینها درین مقام لرزان و تالان بود بر سر اصل سخن رویم انس کل مرجوعین
 و طاعات و عبادت محبوبست و در ادای حقوق مخلوقات او علی الخصوص و نماز که معراج مومنست
 انس خاص از نجدی که بیرون آن گویا محفل بیکار اند حدیث ارحمی یا بلال و حدیث قره عینی فی
 الصلوٰۃ رمز است از ان خصوصاً جامع که بحیثیت اثیم مشرفند و بولایت خاصه محمدیه پیوسته علی صاحبها
 الصلوٰۃ والسلام و التحیة انس شان و طاعتت و همت شان مصروف بیکیل نماز از علوه همت بشود
 و مشاهد سرفرونی آرزو چه یقین دانسته اند که مکشوفات و مشهودات این نشان ظلال مطلوبست
 نه عین مطلوب و مطلوب مطلق ازین مقیدات و مشاهدات سبب است لمداهن اهرار ان شهود و مشاهد را
 تبحر میوه اولی که بالام یابند برابرنیساند و طمانینت خشوع نماز را به از تجلیات تصویری نمایند آری محب
 چونکه همواره شهود محبوب را خواهانست و همه وقت وصل و اتصال او را آرزو مند جائزست که اگر کمال
 شوق بظلال محبوب نیز نیاساید و نظمو رات و تنقیها نماید غیری گفته بهوی قوا از جاجهم مست و بنخود
 زهر سوکه آواز پائے بر آید محبوب نشانی از وصل دارد و گرفتار ذات من حیث هو و از غلبه
 این گرفتاری با مود و دیگر ملتفت نیست معامله که او دارد در انجام شهود و تجلی بودن عارست پس محمدی
 الشرب که اقرب بحیثیتست باید که ازین مشاهدات بعد بود و از همه شهودات خواه شهود در مایا بود و خواه
 بیرون مایا یکسو باشد و عبارتی که از حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ تعالیٰ عنہ منقولست که طهو هو حبس
 و وساوس بعد از فنا مضرت نیست محال دیگر دارد که بغایت عالیت چه در کار که بر محلی فرد و از آنکه مخالف
 مشرب آنحضرت بود و تدافع عبارت ایشان که سابقاً سطور شده داشته باشد زیرا که میتوان که این عبادت
 باین معنی باشد که مقصود از فنا زوال گرفتاریست از مادون او تعالی و چون بقنا و اطمینان نفس این
 معنی بحصول پیوست بعد از ان اگر علم مشیایعود نماید و وساوس پیدا آید از مضرت و از هرگز که علم نشیا
 که فی نفسه صفت کمالست بجهت گرفتاری باشیاد منوم بود و چون بقنا از ان گرفتاری نجات شد علم نشیا
 از صفت نم برآمد و نیز میتوان که باین معنی باشد که عارف کامل بعد از تمامی کار چون بمقام عبدیت رسد
 هر فردی از افراد عالم شاهزادی می شود بجناب اقدس او تعالی پس درین وقت خطرات که سابقاً موجب

غفلت و دوری بود و سبب جمعیت محضوری میشود و از خطرات راهی بخاطر خطرات تعالی کشاده میگردد
در این عالم دنیا غم معشوق شود باده گریخ بود پنجه کند شیشه را و نیز علم ممکن چونکه بحصول صورت
معلوم است در نفس عالم و موجب اثر عالم است معلوم لاجرم سبب تلون و تغیر عالم است که مستلزم نقص است
و علم واجب تعالی از کیفیت حصول منزله و میراست پس اگر علم عارف کامل حکم مخلوق یا خلاق ازین قبیل بود
و از اثر و تغیر و ابر و از نقص کمال آید مستبعد بود درین وقت خطرات و حدیث نفس باشد و هیچ از ان اثر و تغیر
نمود این معرفت از معارف غریبه غریبه است و از اسرار خفیه خفیه بر آفتاب من لعلک حتمه و هی لانا من امرنا شدا
وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه و سلم و بارک و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین که علیهم السلام و علیهم السلام و علیهم السلام
مکتوب و صحابه و ستم بولانا عبد الغفور کمر قندی در اظهار افراط محبت بحضرت

پیر و شکیر و صاحب آنحضرت و آنکه این وقت تاب ظهور نسبت شریفه ایشان ندارد

الحمد لله و سلام علی عباد الهین صطفی چه نعمتی که کسی در او ان پیری بجای طاعات عملی باشد و هنگام ضعف بر احد
قویه غالب بود و آثار قبول اهل الله را طوار او پیدا باشد و انوار جبینش بشهادت این معنی هویدا بود و اجتماع
توفیق آن عزیز باعث فرحت تمام و شکر خداوندی جل سلطان میگردد و سبب دعا و ادعا و از او آن نعمت بهی
میشود این همه انوار از برکات نظر و دستان اوست سبحانه و این جمعیت صورتی که ظاهر یا دای و طائف بنده
یافته است از نسبت معنوی است که از باطن شان بر باطن یافته است جماعت که بشف خدمت و سعادت
پا بوس حضرت قبله حقیقی مشرف گشته اند بغایت عزیز و محبوبند و نهایت شریف و مرغوب چه اینها را ای
کمالات محبوبند و یادگار آن جمال پاک و هرگاه این جماعت ای میند حالتی رو میدگر گویا جمال مبارک آن
قبله خدا طلبا را مشاهده می نماید و آن صحبت و آن اجتماع مدنی است که در عالم مثل آن متصور نبوده و نیست
خطور میکند و پیر آب و جلک کباب میگردد و آرزو همین است که پائینا صحبت دارد و حرف و حکایت بهین با
نمایه لیکن افسوس که این جماعت و زبر و زرق و قلند و با وجود این قلت از یکدیگر دور افتاده اند

فراق بهمنشیمان سوخت مغز استخوان من

ز بهر دستان خون شد درون بهمن جان من

انچه فیما بین الله سبحانه هر چه است منتقم از عیادگار ربانی که لوی او داری به حالت استیلا و تیر و تیر
 و دلشده مشتاق آنست که کسی که پروانه دار گردد و جمع وجود آنحضرت گشته و نشان دارد بدین تیر تیر و بچکانه او
 نشده و شکار رفتار او ای محبوبانه او گردیده و بسبب فقر اک نراکت قدر عیای او گشته و گشته چشمان میگون
 معشوقانه او نیست و غایت بزم و لایزال او در حسین نازنین خود را بر آستانه عیای او بکمال شوق و آرزو نشاید
 و خاکهای سگان درگاه او را تو تیرای چشمان خود ساخته و نشان خط بندگی او بر جبهه او پیدا نمود و سلسله غلای
 آن بارگاه و گردن جان و تن او هویدا نیاید و وی نشیند و آشنائی نکند و سخن گوید چکنم مرا چنین آفریده اند در
 اختیار خود نیستیم و یونگان محبت هر جا بوی محبوب یابند جان فدا نمایند و هر جا از محبوب نشانی نبینند بصد
 فرسنگ از آنجا بگریزند هر که باین آواره میل شست و خاست دارد باید که چنین بود و الا باوارگان چاشنی
 و کدم نشست و خاست بار با بنماط سیرسد که کبی اختیار نماید و مغالکی در زمین گزیند تا جماعه را که بلو صان
 مذکور اند نیز بیند و سخن آنها نشنود و محمد و امین وقت را تاب برداشت این نسبت شریفه نیست و بواسطه قرب
 قیامت و تراکم ظلمات روز بروز این نسبت علیه در استتار است و انوار آن در احتقار و حلا آن در کس و
 غیر از آنکه اینکس در زاویه تیر و نشیند علاجی ندارد لیکن این نیز خود اختیار اینکس نیست خداوند از میان ایشان
 گردان و از نظار گیان بمان ایشان گردان که طاق نظاره قوم دیگر ندارم و سلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب صد و پنجاه و هشتم مولانا محمد حنیف در اظهار درد و سوز

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی سعادت آثار اخوی مولانا محمد حنیف ازین گرفتار
 آثار و دعوات مشتاقانه قبول فرمایند مکتوب مرغوب شمارا درین غرض از راه فرستاده بطالع آن جماعت
 گردید از غمهای کتابت جان و به شوق پیدا بود و حرارت طلب هویدا الحمد لله سبحانه علی ذلک هر قدر که از جذب
 حرارت دست و پد نعمت کمال آنست که بحد جنون رساند و از اسوا بکلیه براندازد یومین احد کم حتم
 یقال این جنون این جنون تضییع دوستان با و و طفیل ایشان جرعه ازان در کام دُر و نشان با و اظهار
 اشتیاق این دیار نموده اند و انتظار طلب این آورده اند و محمد و امین این و یارو که در سر خیال یار دیگر دارند

و از دوری آن همواره بنفشه سوگوار ندوستان نیز دلالت آن دیاری نایند هر چند هیچ نشانی از آن
دیار پیدا نیست و اثری از دیاران هوید اند جز از هجران و دوری نصیب از آن نیست و غیر از سوز و گداز حاصلی
از و نشهر فتنه افروز و الدا کینه دانی هم بدش بود بین جوانی و خلوعی بد آری اگر عمو را یمن نماید تا در د
شریک نامزدگان هجران گردید و جرحه کش تیغ نشان بر زم حریف نقدان شود چه نافع نیست لیکن باین همه
درد و دوری و سوز هجران غایات بیش از پیش است و الطاف افزون از پیش است که باین در مانوس

میدارد و باین سوز ساز داده **درین دیار بآن ندو هم که گاهای** **نیم غلظت زان دیار سے آید**

اطلاق دیار در جای که از دار و دیاری پاک و سیر است بطریق صنعت مشکلاست و کائنات است چنانچه در کلام

مشاج کرام مثل آن می آید **لا و هو زان سر سے روز بھی** **باز گشتند جب کیسے تھے**

مکتوب و پنجاه و نهم بشیخ حسن و دلالت بر نعمت و تذکیر از مکر الهی جل جلاله

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی انوی اعز شیخ حسن بن حسن الله سبحانه حاله
و حصل آله ازین درویش دلش سلام عافیت انجام خوانند آسمان اخبار توفیق شما و گرمی هتکامه
طالبان و هتقات اوضاع و استمرار حلقه ذکر و فکر سبب مسرت و دستان میگردد و باعث فرید حمد و شکر
شان میشود درین جز و زمان که هنگام قرب قیامت است این قسم اجتماع موم خدائی و صحبت مدد فی
از نعم جلیله است **آسمان سجد کند بر زمینی که در و نیک و کس یک و نفس بهر خدا افتینند** **و**
و کار خود سرگرم باشند و شکر خداوند جل شان بجا آرند لکن شکر تم لازیم و از مکر الهی تنال رسان و
رزان باشند و از کید شیطانی امین بنود و از هوا و هوا جس نفسانی و دقایق شرک خفی پر حذر بود
هرگاه مقتدایان او ما بری نفس میفرمایند و ای بر ما بجله محبت و رابطه معنوی را به بزرگان خود محکم
دارند و عود و فتنه سنن نبویه را علی مصدرها الصلوة و السلام و التحیة از دست نهند و دوام اتجا و تپال
و تضرع و زاری را بجناب قدس حضرت لم یزلی لازم گیرند تا امید نجات صورت بند و توقع از دوستان
آنست که این دوران کار را بهدای خیر یا آذر نکتابی که فرستاده بودید رسید الله تعالی معینکم و همکم

کتوب ششم شیخ عبد اللطیف لشکر خانی در آنکہ یک نظر ظاہر زکات باطن و دوم حضور مصوف بود

حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بکمالات صوری و معنوی مہملی داشته گرفتار مطلبی دارد کہ ہر چہ مادون دست در جنبہ او محو و مٹا شدنی گردد و ما محب و مبتغای المراد مع من احب افاق و النفس را وداع نموده بخود آغا جولان نماید ہمتی و طلب و عطا فرماید کہ از تجلیات و ظہورات و چشم فرو بستہ ذات ظاہر و تجلی را خواہان جوہان باشد بحرست من مازع بصرہ و ماطفی علیہ علی آلہ الصلوٰات و السلیمات و البرکات اتہلی اوضاع و احوال فقرای اینچہ دوستوجب حمدست اللہ تعالیٰ الحمد و المنہ علی ذلک السؤل من اللہ سبحانہ سلا شکر و غنائم تمنای این مسکین در آوہ خود و سائر دوستان آنست کہ بہت خود را کلیا مصروف جناب قدس مطلوب حقیقی گماشتہ شود ہر چہ منافی این دولت عظمی بود بسر اسرازان اعراض نمودہ آید نشود کہ بہموری باطن اکتفا نمودہ ظاہر را بغفلت سر دہند کہ این نیز از دائرہ شکر خفی بیرون نیست عزیز می فرماید البقل مقبل علی اللہ مدۃ عمرہ ثم اعرض عنہ لحظہ کان ما فاتہ اکثر مما لہ اما چہ توان کرد جمیع آرزو ہا سیر نیست از مقتضیات برنی و احتکاط خلق چارہ نہ آری اینقدر معلوم میگردد کہ ہمین غفلت ظاہر را کہ لایمی ست اگر مقرون بہ نیت صالحہ نمودہ آید از غفلت می بر آید و ثقی بذکر میگردد و مثلاً نوم کہ سر اسر غفلتست اگر مقرون بہ نیت دفع کسل و طاعت گردد و ذکر میگردد نوم اعلیٰ عبادۃ شنید باشند و احتکاط بمردم بہ نیت ادای حقوق آہنانیز ذکرست کہ ادای واجب و مستحبست علی ہذا القیاس فکر منحصر و ذکر لسانی نیست در ہر عمل کہ ملحوظ رضای مولی بود حل و علا و اخل ذکرست ان ہذہ تذکرۃ فمن شاء اتخذ الی ربہ سبیلاً ازین بیان لالچ گشت کہ دوم حضور کہ عبارت از طرہ غفلتست علی سبیل الاستمرار چنانچہ نسبت باطن گفتہ اند و ظاہر نیز ثابت لیکن دوم حضور ظاہر را کہ عبارتست از مقرون گردانیدن جمیع اعمال افعال بہ نیت صالحہ و ہر جمیع امور ملحوظ رضای مولی ساختنست حتی در اموری کہ بظاہر غفلت می نماید دوم حضور باطن لازمست لا محالہ این کمال مخصوص مخلصانست کہ از تصنیع تصحیح نیت در ہر عمل آمد اند و نیت ایشان بقا و بقای اکل تصحیح یافتہ است مخلصان کسور اللام ازین کمال قلیل النصیب باندہ مخلصون علی خطر عظیم این بردگواران کہ کثرت

خلاص سید دانند و انقضی و نکات که لازمه طریقت است قلم راسته هر چه میکند از برای خدا میکند تعالی و هر چه
ازین با ظهوری آید نذر است سبحان خواهد نیت کند یا نیت در محفل است در متعین احتیاج تصحیح نیست چه نفس
ایشان فدای مولای خود گشته است و اطلاق کلمه تبار بر خود شرک میدانند پس هر چه کنند عالم با او باشد تعالی چنانچه
اول هر چه بیکدند برای نفس خود میکروند و محتاج به نیت نبودند باید دانست که سودا و ب و ایزدای این جسم عارف
منه و ایزدای سودا و ب و سحانه باشد زیرا که درین صورت نسبت با آن تکلیف بجانب او تعالی نسبت میکرد و هر گاه
اسمال آن عارف با احتیاج نیت مرور باشد تعالی اعمال دیگران که نسبت با او بوقوع آید بطریق اولی با جناب عالم بود
و چنین قیاس تعلیم و طاعتی تعلیم طاعت مولای او بود جل و علاء یمن اعتبار کلام مجید را گشته: زمین طبع الرسول قد طاع
ه پس انتم خود را بر کان را این بس است: یا بلک و و کردم اگر درده کس است: و اسلام اول و آخر

مکتوب صد و شصت و یکم بحقائق گاه خواجه محمد بن محمد بن علی عظیمی در عظمی و عظمی و عظمی

الحمد لله و سلام علی عباد الدین طیفی التفات نامه گرامی که درین و لا ارسال داشته بودید بمطالعه آن مستیج و مسرور
گردید سلامت باشد فرج مبارک باد یقین است که در دعا ای مرحوم این فقره را منشی ناسخه باشند و ما بهت علما
را بران گمارند که از مطلوب حقیقی هیچ بدست نیارند و آرزوی وصل و اتصال را بان راه نهند چه یقین یقین
معلوم گشته است که هر چه از او بدست آید فراخ و صله و اصل است و مقید با استعداد یافت او و مطلوب این
تقیدات منزله و سیر است و ازین قبیل مطلق و معرایی باید که طرح بهت مقصود بر مرتبه بود که از قیود ادراک و
تقیدات اعتقاد برتر باشد

اگر ندیده گفت و امان یارم اگر قرارے کسے دیگر ندارم

چه ممکن با بقید امکان مقید است از مطلق حقیقه چگونگی فزائیر و انخلع تام از بشریت و امکان متصوره

شیخ عطارے فرمایند نی بینی که شاهی چون پیر نیافت او فقر کل تو رخ نام بر

الان پشاد ربی شیا و ربی کل شئی عجايب معاطات درین مقام نه بجز مطلوب را میخواهد و نه وصل
او را مع ذلک یاس هم ندارد و کمال کمال فوق معاطات یاس است معرفت ربی جمیع الاضداد و فی نقائص
این کمال وابسته به تشا محبوبیت است زیرا که محب که همواره شهود محبوب را میخواهد و هر وقت وصل و اتصال

او را آرزو مند گما یاری آن اردو که پرتوی از محبوب بروی ظاهر شود و خود را تواند گما داشت عزیز می گوید
 به یونی تو از جاجم مست و بنخود | زهر سو که آواز پائے بر آید |
 جمال جلال و کجین خود خال محبوب شیفه است محبوب است که نشانی از اصل دارد و گرفتار دانت من حیث هوو
 از غلبه این گرفتاری با مود مکره ملتفت نمیشود و قبله توجه را بر اگنده نمیکند قل هذی سبیلی او عوالی الله علی
 بصیرت انا و من اتبعته و سبحان الله و اما انا من المشرکین این قسم بلند است را حکم من تو اضع الله فی وجهه
 در نشاء اخروی امید واریهاست که دیگران را نیست ان هذی تذکره فن شاء اتخذ الی رب سبیلا

مکتوب شصت و دوم سجناب شاه میر محمد نعمان در انکه نصیب ملک از مطلوب حقیقی جزو تهملات نیست

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین صدقوا و عاودنا زاین عاصی جمهور محمول نادیه محمول در معرض
 قبولی و بنید اند که چه نویسد لطافت محبوب عالی تر از است که زبان نر داین هرزه گوی کرد و فائس معشوق
 بر تر از است که فهم این بود اوس خیال ترجانی آن نماید لاجعل عطایا لملک لا مطایاه انچه نصیب این
 بیچاره است استهلاک و ضحلال است اگر بخود خیری و کمالی نسبت نماید مشرک طریقت بود و خائن و امانت خیز
 و قد منالی ما علموا من عل فجعلناه هباز منثور این آواره فی نفسه از جمیع منتهیات تنی است عدی است وجودنا
 و تحسبم ایقاظا و هم رتود فخر و ذاتی است و فاقه اوسرمی امانات همواره از ابل امانات است بیچاره که کمال او
 عدم بود و جمال او نیستی از هستی مولای خود چه خبر داشته باشد و از کمال جمال او چگونه اطلاع یابد سربو بعارف
 و اعراف و بیجا هوید است حضرت جمیل علی الاطلاق انشال و در از کار از لایمانی باین معنی و ادا و شری ازین مشرب نشاء

مکتوب شصت و سوم نیز سجناب شاه میر محمد نعمان در انکه بعضی اسرار غامضه و اوراق خاصه خود

خدا م سیادت و نقابت دستگاه همواره یاد آور بجان می بوده بدعای ظم الغیب معاون باشد احوال فقرای اینجه
 مستوجب حمد است المول من الله سبحانه و سلامه حکم و استقامت حکم علی جاوه کشید حکم فائنا ملاک لا مود و بنا خراطه
 از مشمول غلیات که در باره این عاصی واقع است چه نویسد ع | و ادا و اقبالیت شرط نیست

قبل من قبل بلا طبعه اگر تفصیل آن پردازد و محمل کلام طاق آن نیارد و کاغذ بسوزد و کلمه و شمع از پیش	
سر آتش شمشاد قبح گوید و کبریا بر کن	رود بعد از آن که گوید و کشود خوش گفت
و ایضا لطافت و علو آن زبان را می کشد و بقیض	که خواهد سوخت و آتش را تو می در جام خواهی کرد
الصدور و انطلق الانسان	سخن از لب لقم بلم سخن گره شد پس باید که مستمعان کلام را معذور
<p>دارد و از راه جنیت بذات او راه جویند تا از ذات بی چون تحقیق خطایند هر چند ذات شکم را با ذات مستعین بیچ جسته در بیان نه چذات و نصیب از بیچونی یافته و با ذات بی چون حقیقه القالی و نسبت خاص پیدا کرده بلکه دیگر از اصل ذات نیست بذات عارف چگونه بی بر بذات خالق عارف خود و رای اوست بهر حال دست و پای باید زد و همواره باین ترانه باید مترنم بود من غلامم آمده و گویم و پیشی آمد از جمال و متوجه الهم اجل جبک احب الاشياء الی واجل خشیتک اخون الاشياء عندی واقطع عنی حاجات الدنیا بالشوق الی لقاءک و اذا قرئت عین اهل الدنیا بدینا هم فاقترع عینی بعبادتک والسلام اولاً آخراً</p>	
مکتوب صد و شصت و چهارم به تربیت خان در انکه طالب حق	
جل و علو دین و ارهواره یاد و گدازست و در مذمت دنیا	
<p>صحیفه اکرم است که نبی از الم فرقت بوده مشرف ساخت چه توان کرد دنیا سراسر محل فراق و اندوه است موطن قفا آخرت حق سبحانه بهال آن سرگرم دار قافای آنجای صورت بند و هرگاه قفای مطلوب حقیقه موعود با نجات قفای دیگران فرح قفای اوست سبحانه زیرا که نشاید یونیه تاب برداشت قفای او تعالی بر وجه کمال ندارد و لهذا طالبان او دین نشاء همواره چکر کباب و دیده پر آب اند و همه وقت سوگواری و سوز و گداز بقرار اند شبانه و انتظار طلوع آفتاب حدیث بیدار اند و روزانه و در سوگواری</p>	
ما یطلب بهویت محشر و بقراس	استماعی که زمین ره که نرمی برند لب خشک و خزان ترمی برند
بی او آما اندازند و با سوسنی الفت نیگیرند و باین ترانه دم بترنم	بچه مشغول کنم دیده دول که مدام
دل ترا می طلبیده ترا می خوا	شورید گاننده آشفته حال در جهان بجهان اند و در عالم بی عالم

مع ذلک فی الحقیقتہ در عالم ایہنا اندوسا رافراد عالم یاسہا برپا دوکتہندان این باعث نمود از ادان ہم این		
کہ نہ با ایچکسین چونید از نو بنفش	علام ز کس مست تو تاجدار اند	خراب بادہ العل تو ہوشیار اند
اگر سرمایہ دجال دارند و اراد دارند و اگر حکم و خطاب دارند ہم باے دارند ہر چہ بند بندہ بر ما و شما		
متکلم و مخاطبیم لیکن فی الحقیقتہ حدیث در دو شکوہ اندوہ باو سیت و درین حدیث نیز ایہنا ترجمان		
بیش نیندازنا اشک و بستی و جزئی الی اللہ و اعلم من اللہ لا تعلون خوش گفت خداوند امرا ازین قوم گردان		
یا از نظار گیان این قوم گردان کہ قوم دیگر طاقت ندانم مانکہ چاشنی از شربت درو مندان نصیب باطن شما		
گشتہ است کہ آرزوے فقر و تجرید نمودہ اید بے بعیت		
باز جوید روزگار و صل خویش	از جوانان مستعد افسوس می آید کہ فطرتہای عالی خود را مصروف این	
دنیہ کردہ اند و بظاہر مشغوفت این قبحہ خدا رکشتہ و از جواہر نفیسہ مخزن ریزہ چند فرماندہ اند جمال مطلق تابان مستر را		
آمد و رفت کشادہ پایست فطرتان از ان جمال محبوب و مجوریم	در جان شاہدی و ما فارغ	
و رقیح جرعمہ و ما ہوشیار	آمد سحر آن لبر خوین جگران	گفتار تو بر خاطر من بار گران
شرمت باد کہ من بسویت گران	باشم تو نمی چشم بروی گران	و اسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوبہ نصرت و تحکم بشیخ الیاس در شرح بعضی کلمات حکیمین طریقہ علیہ

الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین محمد و آلہ جمیعین اما بعد چون صلاح آثار شیخ الیاس
ازین فقیر و خواست کہ بعضی از کلمات کہ درین طریقہ علیہ زبان زد و اتراند شرح آن بنویس اجابہ لاسئل
باندازہ فہم ماصر خود نوشتہ آمد و اللہ سبحانہ اللہم للصواب سقر و وطن عبارت از سیر نفسیست کہ آنرا جذبہ
نیز گویند ابتدای معاملہ این بزرگواران ازین سیرت و سیر آفاقی کہ سلوک عبارت از انست در ضمن
این سیر قطع می یابد و در سلاسل دیگر شروع کار از سیر آفاقی میکنند و انتہا بہر نفسیہ مشود و شروع کار از سیر
انفسیہ خاصہ این طریقست و اندراج نہایت در بدایت ہمین معنیست کہ سیر انفسیہ کی نہایت دیگرانست
بدایت این اکابرست سیر آفاقی مطلوب ما بیرون از خود جستنست و سیر انفسیہ در خود آمدن و گرد دل خود

گر دین در بعضی گفته اند **۱** | ہجو ناپا سبر ہر سوی دست | با تو در زیر یکم ست ہر چہ ہست

قلوت و رنجمن یعنی در انجمن کہ محل تفرقہ است از راہ باطن با مطلوب خلوت داشتہ باشد و تفرقہ بیرون

تجرہ و دینی راہ نیابد **۲** | از برون در میان بازارم | و ز برون خلوتیست بایارم

و راستہ این معنی تکلف ست و در انتہائی تکلف درین طریقہ یعنی چون در ابتدا دست میدہد و راہی

برای حصول آن وضع کردہ اند از خصائص این طریقہ آمدہ است ہر چند منتہیان طرق دیگر اینست

میدہد و اندرین معنی گفته اند **۳** | از برون شو آشنا | و ز برون بیکانہ نشینا | چہین زیبا صفت کم می بود

اندر جہان بد نظر بر قدم عبارت از آنست کہ در راہ رفتن نظر بر قدم دوختہ شود و محسوسات تملک نہ پراگندہ

نکند تا جمیع اقرب باشد چہ و است اول تابع نظرت و پریشانی نظرت و دل تاثیر می کند خوش گفت **۴**

بچہ شغل کنم و دیو دل اکہ مدام **۵** | دل ترا مطلب دیدہ ترا بھوید | ہوش در دم عبارت از آنست

کہ واقف نفس خود باشد تا بغفلت نہ بر آید کلہ سوم برای رفع تفرقہ است کہ از آفاق بینیخیزد و کلہ چہارم دفع

تفرقہ نفس ست یاد کرد و یادداشت سالک تا زمانی کہ در طریقت تصنع ست و بحقیقت و ملک حضور نیوستہ

است در مقام یاد کردہ ست **۶** | دارم ہمہ جا بھم کس در ہمہ کار | میدارن ہفتہ چشم دل جانب یار

و چون حضور دوام پذیرد و از تکلف یاد کردہ و امہرہ ملکہ گردد کہ بقیہ سستی نشود یادداشت بود **۷**

دارم ہمہ جا بھم کس در ہمہ حال **۸** | در دل تو از رو و در دیدہ خیال | گویا داشتہ است دیگر ہم ہست

بنامت عالی و آن معنی در خواہن مکتوب نیست و قون قلبی آنست کہ گمان و واقف دل بود و توہمی و نظری

آن داشتہ باشد قطع نظر از ذکر تفرقہ بآن راہ نیابد و بہ نقوش ماسوی نقش نگرد و گفته اند دل بیکار نیست

یا ماسوی آئینہ است یا با مطلوب و آویختہ آدمی تا بیدار ست حواس ظاہرہ کہ جوایس اند اخبار عالم

دل میرساند و در تفرقہ میدارند و چون خواب میشود حواس باطن این کار میکنند و دل را پریشان میدارند

و چون صاحب دل متوجہ بل خود دیگر دو گویا حسنت گرد دل ازین توجہ پیدا میشود و میگردد کہ اخبار عالم

بل برسد درین ہنگام دل بمقصد قہمی در آویزد چہ یکاری در حق او مفقودست چون ازین طرف منوع

گشت چارہ باز و غیر از توجہ بآن طرف احتیاج بذکر و توجہ مذکور ندارد و دل از دشمن باز دارد و دست را

طلبیدن حاجت نیست رنگ از آئینه بزوای غیر از ظهور نور هیچ نیست از حضرت اینان شنیده ام
که اگر کسی را از کتب دیگر و متاثر نشود ویران ذکر باز داشته بجز دو قوف قلبی امر باید کرد و توجهات باید نمود و اگر
در کسر و قوف عددی عبارت از اناشت که بر عدد ذکر تخی و انبات برنجی که درین طریقه معهودست واقف
باشد تا در هر نفس طاق گویند جفت مراقبه مشتق از ترقب است ترقب انتظار را گویند پس مراقبه جمع

بہارِ حقیقہ تاجِ ہون آملی

همه گوشیم تا چه فرمائی
عزمی گوید مراقبه را از گریه آموخته ام و مراقبه را معنی دیگر هم هست
و آن آگاهی و علم بنده است بدوام اطلاع حق سبحانه برو و حضور او تعالی مراد را خواجہ بزرگ قدس سرہ
میفرمودند کہ طریق مراقبه از طریق نفی و اثبات اعلی است و اقربست بجزیه از طریق مراقبه بمرتبه وزارت
و تصرف در ملک و ملکوت میتوان رسید و اشرف بر خواطر و بنظر مویست نظر کردن و باطن را منور گردانیدن
از دوام مراقبه است از مملکت مراقبه دوم جمعیت خواطر و دوام قبول لما حاصل است این معنی را جمع و قبول
می نامند سلطان ذکر آنست کہ ذکر تمام بدن را فرو گیرد و ہر عضو در زنگ دل ذاکر متوجہ ملاحظہ گردد
ہر دم بہوای تست و مساز
ہر مومے ز کیسوم بہ پرواز
رباطہ حفظ صورت پیرست در دل

حضرت خواجہ احرار قدس سرہ اشارت برابطہ نمودند باینکه فرموده **هـ** سایه رهبر است از ذکر حق
یعنی این طریق از ذکر نافع ترست باینش آنست که مرید بپیاره چونکه گرفتار عالم سفلیست بعالم علوی
مناسبت ندارد اما اخذ فیوض و برکات از آنحضرت بی توسط نماید توسطی باید خداوند بهر وجهت که از عالم علوی
حظی فر گرفته بعالم سفلی جهت دعوت و ارشاد آورده باشد و از راه مناسبت اولی از عالم غیب اخذ فیوض
نموده از راه مناسبت ثانیه که بعالم سفلی دارد آن فیوض را بمستعدان رساند و آن واسطه در حق مرید پیرست
که اتصال بچیوننی غیب الغیب نموده بعالم شهادت رجوع فرموده است پس مرید بهر چند وجوه مناسبت بهر پیر
بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاد تر نماید **هـ** ازان روی که چشم تست احوال

معبود تو پیرت اول و چیزهای که مناسبت بر پیر آن حاصل شود محبت است بر پیر و خدمت و رعایت آداب اوست ظاهر اوطان و اتبع اوست در عادات و عبادات و مقدرات خود را تابع مقدرات او و خشن

و خود را در حضور او کایست بینیدی الفصال دیدن دور پیر فانی گشتن اندا گفته اند که فانی الشیخ مقدما
 فانی اسداست و طریق را بطه از اجل این امورات و اشده مناسبت به پیر پیدا میکند و سهل امور مستور است
 که محصل مناسبت اند و چون نسبت را بطه غالب می آید خود را عین پیری میابد و بیاس و صفت او خود را موصوف
 می یابد و هر گاهی که در صورت پیری بینیده و در دیوار چو آینه شد از اکثر شوقی هر گاهی گرم زد و س ترا می بینم
 توحید یگانا ند کرد ایندن است از التفات با سواد او نشود و شور ما عداست

توحید بعزت صوفی صاحب سیر

تخلیص ال از توجه اوست بغیر

عدم فناست در جبهه جذب و آن عبارت است از عدم شعور بخود و باوصاف
 خود و وجود عدم بقای است که برین قمار تب شود این فقا و بقا چون در جبهه جذب است که سلوک بآن ختم گشته است
 از خود بوجود بشریت این نیست پس ولایت بآن به حصول نه پیوندد و فقا و بقا حقیقت است که ولایت بآن مربوط
 است و از خود مذکور این است و دوام آنرا لازم فقای حقیقه نشان ماسوای اوست تعالی و ذوال علم اعدا
 حضرت ایشان ماقدم سرور برده اند اگر ذوال علم حصولی انشیاست فقای تعلیمی است و اگر ذوال علم حضور است
 که عبارت از نفس حاضر است فقای نفس است وجودی بقای است که برین قمار تب شود و بوجود و وجود ولایت تئیه
 موجود کرد حضرت خواجه نقشبند قدس سره همین معنی فرموده اند که وجود عدم بوجود بشریت یکن لا وجود فقا بوجود بشریت نمی کند

مکتوب شصت و ششم بجا فطام عبد الکریم در شرح احوال

الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی مکتوب مرغوب باخوی اعز می مولانا عبد الکریم رسید و جب سرت
 کردید حمد الله سبحانه که از جمیعت والذین از معنوی خالی نیستند و از یاد فقر افلا غ نه شاید که هم برین متوال
 احوال انویسان باشند و اوقات را بوظائف طاعات و مراقبات معمور دارند و از ذوال غلال حاصل و
 ملول حقیقه رو آرند و از علم بحیرت و از گفت و بختی آید و از دوست بفرزد از غلط معنی گرات خوش گفت
 قومی ز وجود خویش فاسد

رفته و حروف در معانی

هر چند مطلوب حقیق چنانچه درای

لفظت بیرون سخن سبب نیز بر ترا دوست و عزیز است

لا و هو از ان سرا سر و ذبی

باز گشتند جیب و کیسه تھی

اصل از ان دولت سر از رنگ ظل در راه است چون باطل این

نسبت علییه فی الجملة محبت و ارادت درست کرده اند امید است که باندازه آن نقاب از جمال این معنی بکشاید
و شرب ازین شرب عطا فرماید و آنچه نوشته بودند که در وقت ذکر نفی و اثبات گاه خود را لاشتی محض می یابد
لا شتی محض یافتن را دو مقام است یکی آنکه نسبت را از وجود و توابع آن بطل حواله نماید و خود را بعد صحت
طبق بیند و با تغییر نزد نمودن این حالت بغایت آسید است و معبر بقضای نفس است و بشیر و منول یکبیه مقصود
دوم آنکه بی این احوال دید استوار تحقیق بود این نیز نیک است که از مقدمات حالت اولی است هر چند از مقدمات
تا مقدمات فرق بسیار است نوشته بودند که نه شعور بخود مانده شعور بعد شعور خود این حالت در فانی قلب
که بشانفه مذکور شد حاصل است چه در هنگام نسیان الهی قلب نه شعور با سواد او رفته شعور بعد شعور
و در ظاهر دوام این حالت معسرست و هر چه دوام ندارد از حیز اعتبار ساقط است و السلام اولاً و آخراً

کتوب شصت و هشت و نیز جافظ عبد الکریم و ترمیم مطلوب و دلالت اعلائی همت

حضرت حق سبحانه و تعالی که قمار مطلبی گرداناد که دامن عظمت و کبریا کی او بلوث تنها و آرزو بلوث نشو و بمقی
و طلب و عطا فرماید که هر چه از وی ظاهر شود ظاهر او باطن ازان چشم پوشیده التفات بان نه نماید بلکه سیوز و
بگذارد و هیچ چیز نخواهد و بامری ملتفت نگردان زبانه نه بجز او را خواهد و وصل اهرج محبوب چگونه خواهد
و وصل او را برای آن نخواهد که یقین یقین دانسته است که وصل و اتصال بان فراخ و صله راوست و مفید
باستعد او یافت او و امری که او گرفتار است ازین تقیدات منزله و میراست و ازین قیود معرایی ازین
بلند بمقی بان وصل التفات نمی نماید و هر چه ازان ظهور نماید از همه رو مانده مطمح همتش جز مطلوب حقیقی که درای
درای ظهورات است و درای آرزو و است چیز دیگر نیست ع

آن نکته که در دامن مانده طلب
مع ذلک از مطلوب باوس هم نیست که این معامله فوق معامله باوس است عجب معامله است نه بجز مطلوب را
میخواهد و وصل او را باوس هم ندارد و در اینجا جمیع اضداد و هم رفع نقائص از استحاله برآمده است و عرف
ربی جمیع الاضداد این کمال است به مقام محبوبیت است زیرا که حب که همواره نشود و محبوب را می خواهد
و دوایا وصل و اتصال او را آرزو مند گویا سلسله آن دارد که بر تومی از محبوب ظاهر شود و خود را تواند گشاید

و خود را در حضور او کایست بین پدی الغسال دیدن و در سیر فانی گشتن امدا گفته اند که فانی الشیخ مقدس
فانی اسداست و طریقه رابطہ از اجل این امورست و اشده مناسبت به پیر پیدا میکند و سهل امور مستور است
که محصل مناسبت اند و چون نسبت رابطہ غالب می آید خود را عین پیری یا بدو بیاس و صفت او خود را موصوف
می یابد و هر گاهی که صورت پیری بنیسه در و دیوار چو آینه شد از کثرت شوق هر گاهی نگرم روسته ترای یتیم
توحید یگانہ گردانیدن است از التفات با سواد از شوق و شعور ماعدا

تخلیص ال از توجه اوست بغیر **عدم فناست در جتہ جذبہ و آن عبارتست از عدم شعور بخود و باوصات**
خود و جود عدم بقای است که برین قمار تب شود این فنا و بقا چون در جتہ جذبات که سلوک بآن ختم گشته است
از خود بوجود بشریت این نیست پس ولایت بآن به حصول پیوندد و فنا و بقا تشبیہست که ولایت بآن مربوط
است و از خود مذکور این است و دوام آنرا لازم فمای حقیقه نیان ماسوای اوست تعالی و ذوال علم ماعدا
حضرت ایشان با قدس سرور فرموده اند اگر ذوال علم حصولی اشیاست فمای قلبی است و اگر ذوال علم حضور است
که عبارت از نفس حاضرست فمای نفس است جو فمای بقای است که برین قمار تب شود و بوجود و بیولایت ثانی
موجود گرد حضرت خواجه نقشبند قدس سرور عین معنی فرموده اند که جود عدم بوجود بشری میکند ما جود فنا بوجود بشری نمی کند

مکتوب شصت و هشتم بجا فطام عبد الکریم در شرح احوال

الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی مکتوب مرغوب بانوی اعز می مولانا عبد الکریم رسید و جب سرت
گردید حمد الله سبحانه که از جمیع وال و از معنوی خالی نیستند و از یاد فقر افراغ نشاید که هم برین متوال
احوال التوسیان باشند و اوقات رابطہ طاعات و مراقبات معمور دارند و از ذوال ظلال جمل و
مدلول حقیقه رو آرند و از علم بحیرت و از گفتن غیر شمی آید و از پوست بغیر و از لفظ بمعنی گرا بت خوش گفتن

قومی ز وجود خویش فاسد	رفته در حوض و معانی	هر چند مطلوب حقیق چنانچه درای
لفظ است بیرون بنی سست بنزیر ترا دوست و مغز است	لا و هو ذان سرا سر و زبیدی	
باز گشتند حیب و کیسه تنی	اصل از ان دولت سر از رنگ ظل در راه است چون باطل این	

نسبت علیہ فی الجملہ محبت و ارادت درست کرده اند امید است کہ با ندازہ آن نقاب از جمال این معنی بکشاید
و شربی ازین مشرب عطا فرماید و آنچه نوشته بودند کہ در وقت ذکر نفسی و اثبات گاہ گاہ خود را لاشتی محض می یابد
لاشتی محض یافتن را دو مقام است یکی آنکہ نسبتاً را از وجود و توابع آن بصل حوالہ نماید و خود را بعد م صرف
طریق میند و بر انا تغییر ننهد و این حالت بغایت آہل است و معبر بقضای نفس است و بشروع و بول کہ یہ مقصود
دوم آنکہ بی این احوال دیدہ دستور تحقق بود این نیز نیک است کہ از مقدمات حالت اولی است ہر چند از مقدمات
تا مقدمات فرق بسیار است نوشتہ بودند کہ نہ شعور بخود ماند نہ شعور بعدم شعور خود این حالت در قضای قلب
کہ مبتنانہ مذکورے شد حاصل است چہ در نگاہ نسیان الہی قلب نہ شعور با سواد آورد نہ شعور بعدم شعور
و در ظاہر دوام این حالت شعورست و ہر چہ دوام ندارد و از حیز اعتبار ساقط است و السلام اولاً و آخراً

مکتوب شصت و ہفتم نیز بجا فطی عبدالکریم و ترمیم مطلوب و لالت اعلائی ہمت

حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ گرفتار مطلبی گرداناد کہ دامن عظمت و کبریا یی او بلوث متنا و آرزو بلوث نشو و تمی
و طلب او عطا فرماید کہ ہر چہ از وی ظاہر شود ظاہر او باطن ازان چشم پوشیدہ التفات بآن نہ نماید لیکہ بسوزد و
بگردد و بیچ چیز نخواہد و بامری ملتفت نگردد این زمان نہ ہجرا در خواہد نہ وصل ابھر محبوب چگونہ می خواہ
وصل او را برای آن نخواہد کہ یقین یقین دانستہ است کہ وصل و اتصال بآن فراخ و صلاہ است و مفید
باستعداد و یافت او و امری کہ او گرفتار است ازین تعقیدات منزہ و مبرا است و ازین قیود و معاریس ازینہ
بلند ہستی بآن وصل التفات نمی نماید و ہر چہ ازان ظہور نماید از ہنہ رو مانع مٹش ہنر مطلوب حقیقی کہ و رای
و رای ظہورات است و رای و رای آرزو ہاست چیز دیگر نیست **ح** آن لقمہ کہ در زبان گنجیہ طلبیہ

مع ذلک از مطلوب یوس ہم نیست کہ این معاملہ فوق معاملہ یاس است عجب معاملہ است نہ ہجر مطلوب را
میخواہد نہ وصل او را یاس ہم ندارد و در نیجا جمع اضداد و ہم رفع نقائص از استیالہ برآمدہ است و رفت
ربی جمع الاضداد این کمال البتہ بمقام محبوبیت است زیرا کہ محب کہ ہموارہ نشود محبوب را سہ خواہ
و دایا وصل و اتصال او را آرزو مند کیا یاسے آن دارد کہ پرتوی از محبوب ظاہر شود و خود را توان نگاہ داشت

عزیز گویید طبیعت بیونی تو از جاجم مست و دیو د زهر سو که آواز پاسی بر آید

تعب آثار و احوال و صفات جمال و جلال و کمین خد و خال همه شبنم است محبوبت که نشانی از وصل دارد و گرفتار داشت من چیست ای و از غلبه این گرفتاری باین امور ملققت نمیشود و قبله تو نیز بر این آگاه نهی کند و سلام

مکتوب شصت و نهم تم با غارشید در آنکه شرط نخستین این راه فناست

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى ابواب فیوض و ترقیات را همواره مفتوح و اراد آدمی ماوام که در بند علم و دانش است از معرفت بسیط که نزد اهل الله معتبر است بی بهره است نسیان ما سوا و زوال علم الله از شرط نخستین این راه است علم حصولی اشیا باشد یا علم حضوری که عبارت از نفس حاضر است اما ساحت باطن از نقوش علمیه اشیا پاک و مصفا نشود ظهور انوار قدم صورت نربند و تا نفس حاضر بر پست راهی بآن حرم ندرود همچو کس را تا نگردد او فنا نیست ره دور بارگاه کبیریا

مکتوب شصت و نهم میرضیاء الدین انکه یاس عمل مستلزم اعتماد بر کرم است

الحمد لله و سلام علی عباد الدین صمیمی شریفه که بصحوب قاصد طامه زاهد رساله داشته بودید رسیده مسرت بخش گردید مصرعه ای وقت تو خوش که وقت خوش گدازد مقدمات مبسوط که مبنی از یاس تمام از عمل این کس باشد و اعتماد کلی بر کرم و فضل لم یزلی بود اندراج نموده بودند بوضوح پیوست بی هر چند یاس از عمل بیش اعتماد بر فضل پیش از را بعد بصره رسیدند که این همه امید که داری از چه داری و داری فرمود بیای من اجل علی یعنی این همه امید داری بسبب یاس منت از همه علل خوش و آنچه از تذکره و قیامت و غالب آمدن شوق داراللقاء بحیث غلبه رجاء حسن ظن با و تعالی مندرج بود نیکو مبارکست حدیث نفیس با حسن ظنک بر یک حدیث قدسی انما عند ظن عبدی بی مؤید این معنی است مقدمت شوق آمیز و سوزانگیر که نوشته بودند و نیز نوشته بودند آئی چون آشنائی تو با خلق بیگانه است سر آشنائی کس ندارم الخ امید و ارساخت حق سبحانه بحقیقت این آشنائی رساند و بهائی تمام از خود

وار خلق نصیب وقت گردانند | ای منی آنکہ از خود خلق نہ رست | و کمال ازین نقطہ و ذباب عین
و اثر از سالک ازین رو یافت و شہود بے تجلیات صفاتیہ بلکہ بی بجلی ذات حقالی سیر نسبت و ذباب
آہنا ز ظلمات عدم کہ شب و بجز بعد و دوریست بے طلوع آفتاب احدیت اذافی غیب الغیب بر
خبر باب سالک کہ سبب آن بدولت قرب وصال تواند رسید ممکن نہ و اسلام اولاد آخر

مکتوب ہفتاد و بیست و یک آنکہ یاد کردیم غرض مشو نباش حتی الاحوال و المواجید

بسم اللہ الرحمن الرحیم محمد مصدوم علی عبادہ الدین صہطفی مصرع | ازہرچ میرود سخن دست خوشترست
مخد و طالب احدیت ذات را باید کہ ذکر و فکر را بخلوص امنیت کند و مشوب با غراض و امالی خود نسازد
بلکہ احوال و سواجید ہم دران طوط و منظور نہ و مقتضای میعاد ذکر و فی اذکر کم ازان طرف نیز یاد خواہند کرد
بر چنین کہ بہ پنج یاد فرمایند و بلکہ عطیہ بخوانند بلکہ در ذکر باید کہ جانب اذکر کم ہم طوط نباشد و بخلوسینہ یاد کند اگر گویند
کہ اذکر کریمہ یعون ربکم خوف و طمعاً غلات آن مفہوم میشود و آنکہ گفتہ اند کہ میتوان کہ مراد خوف اعلیٰ الانقطاع و طمعاً
فی الوصال باشد شش ازین شبہ نمی نماید چہ بسیارست کہ منظور در ذکر و عبادات این خوف و این طمع ہم نبود
و وصل و فراق منظور نباشد گوئیم کہ شک نیست کہ او سبحانہ بذات اقدس خویش نیز مستحق ذکر و عبادت است
قطع نظر از ثواب و عقاب و قرب و درجات و این کریمہ منافی این معنی نیست غایۃ الامر و راست کہ این کریمہ
ناظر بہ تحقیق صفاتی باشد و مستحق ذاتی و رای آن بود و از خصوص دیگر کہ تسبیح و ذکر دران مقید
بخوف و رجا نیست استفادہ کرد و مثل الالبتہ و وجہ ربہ الاعلیٰ و کریمہ متفقون الالبتہ و وجہ اللہ و می تواند
کہ دعا در کریمہ یعون ربکم الایہ بمعنی سوال بود کہ مقابل ذکر است چنانچہ در حدیث قدسی آمدہ است من
شغلہ ذکر من مسئلتی عطیۃ فضل الاعلیٰ السائلین سوال من چیست از سوال البتہ خوف و طمع دران طوط

مکتوب صد و ہفتاد و یکم حاجی محمد افغان در نصیحت

مخد و اموات را مسموم دارند و خلوت و تنہائی بیشتر را غیب بخند و اختلاط با مردم خصوصاً مردم بیگانہ

که داخل طریق نیستند کمتر نمایند و بقدر ضرورت آنها نشست و خاست کنند لیکن احوال طالبان
 نیک پروا داند و تفقد و احوال پرسی آنها چنانچه باید کرد و حق شرعی اهل خانه را بجا آرند و اختلاط کثیر آنها
 ننمایند که مصاحبت با بیل بحطام دنیاوی می آرد و از حق سبحانه خالی می سازد و دوری اندازد

مکتوب صد و هفتاد و دوم بحمد کاشف در آنکه در حق کمال ظاهر رنگ باطن دوم حضور موصوف

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى از رفیت ما سوا محرر کنایه با لئون والصادان نقد و انعمه الله لا تحصى
 از جانب حق سبحانه فیض و انعام دالمی است بر بنده فیض صوری و معنوی ظاهری و باطنی اگر کسی است
 یک لحظه فیض منقطع شود اثری از بنده نماند چه وجود چه کمالات تابعه وجود پس بر بنده ناگزیر است که
 یک لحظه و یک چشم زدن از انحضرت غافل نباشد و دوام حضور موصوف بود عجب خسران و خجالت است
 که منم حقیقه در صد و انعام بود و نعم علیه تعالی با داشته باشد و معرض بود است کسی که غافل از حق یزدان است

و مانند کافرست اما آنها نیست شک نیست که دوام حضور نسبت به باطن ممکن بلکه واقع است

علی الخصوص در طریقه کاکبرم الله سبحانه این دوام بسیار حصول است و در ابتداست میدید لیکن این
 دوام بظاهر متعسر است چه ظاهر که کثرت آویخته است از غفلت چاره نیست و از خواب اختلاط با مردم
 گذر نه آری اگر این غفلت ظاهر را مقرون بنیت صالحه گرداند غفلت عین حضور گردد و نوم به نیت
 دفع کسل و طاعت داخل طاعت نوم اعمال عبادت بشود و باشند اختلاط با خلق بنیت ادای
 حقوق شان از امورات شرعی است و کل مطیع الله تعالی فی امر و اگر پس دوام حضور نسبت بظاهر
 نیز متحقق باشد و ظاهر و باطن برین تقدیر بدوام آگاهی موصوف بود چه باطن بتام بی شرکت در حق است
 جل و علا و ظاهر که گاهی حاضر و گاهی غایب است نصف آن نیز مراد است تعالی و نصف دیگر از ظاهر
 که بصورت و غفلت و غیب است چون در طاعت مولا است سبحانه نیز عاید آنجناب قدس است الله
 یرجع الامر که فاعبده و توکل علیه باید دانست که این دوام که نسبت بظاهر و باطن بود نصیب کمال است
 از افراد انسانی که از طاعت نفس اماره برآمده اند بلکه باطمینان نفس مشرف گشته اند و بفنای اتم و بقا

اکمل پیوستہ وادکلفت تصحیح نیت و اخلاص در عمل و ارستہ اندہر کہ در کلفت تصحیح نیت و
 اخلاص ست نخلص ست بکسر لام و آنکہ از کلفت گذشتہ است و بحقیقت پیوستہ نخلص
 است بفتح لام کہ در کریمہ ان من عبادنا المخلصین وارد ست و المخلصین علی خطر عظیم و سلام

مکتوب صد و ہفتاد و سوم بخواجه ابراہیم در جواب سوال و از معنی
 عبارت عزیزی کہ گفتہ علم حق را تعالی در علم خود گم مے یابم

بعد الحمد و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات میرساند مجاری امور شکورست امر جو نہ سبحانہ استقامت
 علی جاوۃ الکبر از فائز مالک لامر و بد و نہا خط القناد نوشته بودند کہ عزیزی کہ گفتہ است کہ علم حق را تعالی
 در علم خود محوی یابم ازین سخن اظهار استبعاد نمودہ بودند و نوشته بودند کہ عکس این باید گفت کہ علم
 خود را در علم واجب محوی یابم محمد و ما برید اعتراض را گنجایش نیست لیکن منشی این دید را باید
 جست بدانند کہ منشی این دید آنست کہ علم خود را مرآت علم واجب جل سلطانہ یافتہ و مرآت جمع از ما
 فی المرآت خیال نمودہ در رنگ آنکہ صورت آفتاب یا آسمان در آئینہ ظاہر شود و سادہ لوحی آفتاب را
 یا آسمان را جز آئینہ تصور نماید این را از قبیل اشتباہ انموذج شیء است بشیء چہ ظاہر در مرآت
 انموذج آفتاب ست بنفس آفتاب ازین بیان حل شد معنی آن بیت مولوی معنوی قدس سرہ کہ فرمود

علم حق در علم صوفی گم شود | این سخن کے باور مردم شود | و نزدیک بانست انجہ از شیخ
 محی الدین العربی قدس سرہ نقل میکنند کہ گفتہ است کہ جمع محمدی جمع از جمع الہی ست چہ جمیع
 محمدی جامع مراتب و وجوب و امکان ست بخلاف جمع الہی این نیز از قبیل اشتباہ انموذج ست
 باصل چہ ظاہر در مرآت محمدی صورت مرتبہ وجوب ست نہ عین آن مرتبہ خوش گفتہ ست
 تو از خوبی نمی گنجی بسلام | مرا ہرگز کجا گنجی در آغوش | این درویش نیز ازین دید گاہ گاہ

درآمدہ خود ب حصول می پیوند لیکن چون منشی آن کبرم اللہ سبحانہ معلوم ست از ذلہ و خطا محفوظ ست
 بالشراب و رب الارباب این قسم چیز ہا درین راہ بسیار رو میدہد از ہمہ باید گذشت و معجزہ دانی باید آید

و بنده باید غم و خیال خویش را از سر باید بر آورد و بکمال خاکساری و لازم بندگی بجا باید آورد و اگر بندگان
قبول فرمایند زهی عز و شرف و الا خسارت نقد و وقت است کمال ممکن در بندگی است خداوندی
با و تعالی سلم است **ع** اگر ز معشوق خیالی در سر است **ا** نیست معشوق آن خیالی دیگر است
و الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة والسلام علی رسولہ و آله و سرمد علی آلہ الکریم و صعبہ اعظام الی یوم القیام

مکتوب صبی هفتاد و چهارم بخواجه گدا در بیان خلاصه سلوک بطریق اجمال

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی گرامی اخوی خواجه گدا محمد ازین دور افتاده دعای خیر و ان خوانند
و اوقات را بگذرد و مراقبه بسوی نبی صلی الله علیه و آله کمال الانقطاع تام از ماسوی مذکور حاصل آید و تعلق جوی و ملی
او از آشیا زایل گردد و حضور مع الله سبحانه و صف ذاتی دل شود و باز تفتیح و تکلف یاد کرد و در هر چنانچه سمع
صفت سامعه و بصیر صفت باصره و بعد از آن سعی کند که این وصف حضور با تنجیب اقدس رجوع کند و نفس حاضر
از میان برخیزد و حضور او خود بخود بکرامت اغیار صورت بندد و اینست نسخه حال و خلاصه تحقیق اهل کمال السلام

مکتوب صبی هفتاد و پنجم بجاجی حسین در آنکه مشاهدات و متخیلات نفسی باید نمود

جناب شیخ تآب شیخ حسین محب دور افتاده را فراموش نکنند و گاهی بدعا یاد آوری نمایند و از اعلام
احوال خود و تقدیر احوال دوستان غافل نباشند و بعد از آن را سبب بعد قلوب سازند و بواجب فیوض
را که از راه قلوب است همواره مفتوح دارند و جمیع مشهودات و متخیلات خود را که بعنوان حقانیت
ظاهر شود و نفی نمایند و در آرای معلومات و مشهودات پویند و خواهان نسبت مجهول الکیفیه باشند
آری مشهور است که مثال نسبت مذکوره بود و تذکار آن معامله نماید نفس آن کار نبود و بر وظائف
طاعات و عبادات مستقیم باشند و همه اوقات را در آن مستغرق دارند و سلام اولاً و آخراً

مکتوب صبی هفتاد و ششم بنیر الطیف بن عبدین خان در آنکه فائز طریقه حضرت غوث محصل الدین و اولاد علیہ

حضرت حق سبحانہ ظاہر و باطن را از نعمات و برکات اکن شاداب و سیراب دارا بالنبی وآلہ الامجاد علیہم وعلیہم الصلوٰت والبرکات الی یوم التناویح و ما چونکہ مطلوب از ایجاد نبی آدم تحصیل معرفت حق است جل و علا و معرفت بطور این طائفہ علیہ فی فناء معروف

صورت نے بندہ **سچ کس را تا نکرد و فناء** نیست رہ در بارگاہ کبریا

پس برامثال مہجوران ناگزیرست کہ عمر گرامی را بخوین دولت مطلوبہ صرف نایم و پیش از بقای صوری بقای حقیقی بشناسیم و سرمایہ وقت را در پی استیفای لذات فانیہ نگماریم و تعمیر چیزی کہ تخریب آن خواستہ اند نہ نایم عذاب بعد و حرمان بدتر از عذاب مجسم است چنانچہ لذت قرب وصال دایہ از لذات جنات انعم فیما علی من اعرض عن اللہ و باحسر تا علی من فرط فی جنب اللہ دوبارہ در دنیا آمدنی نیست من کان فی ہذہ العی فی الآخرۃ اعی و اضل سبیل

ترسم کہ یارب ما نا آشنا بماند **انا و امن قیامت این غم بایماند** از جو انان مستعد افسوس می آید کہ فطرت ہای عالیہ خود را مصروفتین دنیہ گردانیدہ اند و بظاہر مشغولتین قبحہ غدار گشتہ و از جو اہر نفسیہ بخفت ریزہای چند فروماندہ جمال مطلق تابانت را آمد و رفت آن کشادہ و اشال پست خطراتان از ان جمال

مجتہدیم و از ان حریم متعال مجبورست **در جهان شاہدی و ما فارغ** در قبح جرعہ و ما ہشیار

کمال خجالت انفعالتست کہ حضرت کریم دونو ان کن و جلال نظری باین رہنما لاشہ ہند و از سر و علانیہ او آگاہ بودا و از نہایت جہالت تہجہ قلب دیگران آرد و سر نہایت غیار او دارد **آمد سحر آن دلبر خونین جگر آن**

کفتار تو بر خاطر من بار گران **شرمت بادا کہ من بسویت نگران** باشم تو نمی چشم بروی دیگران

باید گناہنگام ملاقات صوری طریقہ تقاضت را جاری داند تا راہ افاضات مغوی مفتوح تر باشد

مکتوب و ہفتاد و ہفتم بلا جمال الدین در آنکہ برکشوف و قلع عثماد

نباید نہاد کمال معرفت معرفت صلحست جل و علا و در تحقیق فنا

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین صطفی صحائف شریفہ بتعاقب یکدیگر رسیدہ و خوشوقت متوجہ گردانید

حضرت حق سبحانہ ہوا رہا ذوق و شوق دارا و عز و چات و ترقیات و ہوا و متحد و ما چون تفرقہ و کثرت
و منابات و بشارات صحیحہ صادقہ و ظلمات آن شمس است اعتماد بران نہ باید نہاد و اعتبار آن چندان
نباید نمود کہ کمال معتد بہ آن مربوط نیست آنچه نمایان اعتماد است و فسک منجی است کتاب سنت است
باید کہ بہت بران گمارند کہ علم مقتضای کتاب و سنت میسر آید و ذکر نیز از امورات شرعیہ است دوام
آنرا از دست نہ بدهند و اوقات را بآن مستغرق دارند و کمال کہ اہل اللہ مقرر نموده اند معرفت صانع

است جل و علا و معرفت عبارت از غناست و معروف **ع** تو باش اصل کمال نیست و بس

روز و دم شگھال نیست و بس **ع** و فنا بطور ماد و گوشت است فنا فی قلب نشیان اوست ماسوائی مذکور
را بجدی کہ اگر تکلف یا دماسوا نماید یا دش نیاید بکلمہ تعلق حبی و علی او از ماسوا منقطع گردد و فنا فی نفس
عبارت از اتقائے نفس حاضر است تمام و ملحق است بعدم صرف بختی کہ تعبیر از خود بہ انا ننویسند کرد
درین موطن عارف را نہ زکری بود و نہ توحی چه از غارت اثری نماندہ است ذکر و توجہ کہ او بعد از ان
اگر توجہ و ذکر و حضور است از خود بخودست مقصود ازین فنا ذوال گرفتاری مادی حق سبحانہ است چه
آفاق و چه نفس کہ ہم قائل و مرض ہمگست و انجلائی ایمانست و انقیاد احکام شرعیہ بر وجہ کمال حصول
یسرست و راستال او امر و انتہا از خواہی و دفع عجب دریاست و طاعات تا اخلاص پیدا آید و اطمینان
نفس امارہ است کہ بالذات معادی احکام الهی است جل و علا و مسلمان گشتن است باسلام حقیقہ
بجل آنکہ مقصود از سیر و سلوک و فنا و بقا تحصیل بندگی نیستی است تا احکام و لوازم بندگی کما ہے
بقدر الامکان بجا آرد و سرکشی کہ از راه نفس و هوا پیدا است رو بہ زوال آوردن آنکہ بندہ سر از رقبہ
بندگی بکشد و دعوائی خواجگی نماید و تماشای صور و انوار غیبی کند صور و انوار حسہ چہ کمی دارد کہ کسی آنرا
گذاشتہ ہوس صور و انوار غیبی نماید ہر دو مخلوقند و بلاغ حدوث مشتمل بریت و مشاہدہ حق جل سلطانہ
باخرت تعلق دارد و دنیا نیست چنانچہ اجماع علمای کرام و صوفیہ اعظام بران واقع است و آنچه
بر نشاندہی تعلق دارد حصول ایقان است پس نتیجہ طریقہ صوفیہ علیہ در نشاندہی کمال احکام
شرعیہ است و وصل مشاہدہ و قرب نتیجہ ایست کہ باخرت تعلق دارد باید کہ کم بہت را در ایقان احکام

شرعیست بر بندن و امر معروف و نهی منکر را شیوه خود سازند و احیای سنن متروکه را از اقامت
امور داند و هر وار دے که رزد و در ستر آن کوشند و برو قانع و مناسبات اعتماد دهند اگر کسی
در خواب بادشاه یا قطب وقت گشت چه میشود بادشاه و قطب آنست که در خارج این دو منصب برسد
و اگر در خارج هم کسی بادشاه شد یا کمونات مسخوی گشتند کدام بزرگی حاصل کرد و کدام عذاب گور
و قیامت ازلان رفع شد **هـ** اگر دیو سخنر تو گردد **و** ازین هر دو چه حاصل تو گردد

بند همتان این قسم امور التفات نمی نمایند و در مراضی مولی جل سلطان میکوشند و در فنا نیستی
و سترو اردات سعی می نمایند حمد الله سبحانه که در محبت و اعتقاد بزرگان رسوخ تمام دارند
و اوضاع شمایسندیده مستمع میشود و از امثال شهاد و ستان امید یاریم این عاصی را از دعا
فراموش نسازند و رحمت و مغفرت و رضای خداوندی را در حق این فقیر دریوزه نمایند و السلام

مکتوب صد و هفتاد و هشتم بمولانا حسن علی در ترغیب بر کسب علوم شرعی
و احیای سنن مصطفویہ علی مصدرها الصلوة و التحیة با ذکر نضاح دیگر

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بسعادت آثار اخوی اعز می مولانا حسن علی حسن الله بوانه
حاله و حصل آله میرساند احوال مستوجب حمدت الله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک السؤل من الله
تعالی ثباتکم و استقامتکم علی طریقه الکبر انما ملاک الامر و دار النجاة و بدو نها خط القتا و ای برادر
چون آوان آخر الزمانست و دین سستی پیدا کرده است و سنت متروک گشته و بدعت شایع شده
تحصیل علوم و نشر آن درین طور وقت ظلمانی از اہم مہام است و احیای سنت محمدی علی
صاحبها الصلوة و السلام و التحیة از اعظم مقاصد کمر ہمت در کسب علوم شرعی و نشر آن احیاء
سنت مصطفوی چست بر بندن و زانوینامادی و دوام نگرانی را بجانب قدس ایزدی عزیز ہانہ
پو صفت عمر و نیستی از دست نہ ہند و بگرہیچ فکر احوال و مواجید نکنند کہ کمال آن مربوط با خرتست
و اموری کہ صوفیہ وقت بان خرسند اند یا از قبیل سراب بقیعہ بحسبہا الظان ما بہست یا بہر تباہستان

از ہزاران کی راوا نموده اند خوش گفت آنکہ گفت ملک خیالات تربی بہا اطفال الطریقہ این دار
و اعلیٰ است و ادای طاعات مردانہ باشند و از داو گوشہ را مقسم و اتند و امور معاش صوری را
بحضرت رزاق ذوالقوۃ المتین سپارند و جمعیت را در ترک تدبیر آن دانند کہ معاملہ تدبیر و
جمع اسباب بدور و تسلسل می کشد و حصول جمعیت تام ازان محال عادی است دیگر
فاتحہ پیر عزیز تہا خواندہ شد و انام الیہ راجعون حق سبحانہ مشمول رحمت خویش کن و شما
واپس ماندگان را رضا بقضای خود داد و با فاتحہ و صدقہ و استغفار ہمواری دادی نمودہ باشند

مکتوب ہفتاد و نہم خواجہ محمد صدیق در دلالت طلب استقامت بر شریعت و محبت
مرشد آنکہ حصول نسبت دیگر است و علم بآن دیگر کشف آنکہ حال باشد و علم بآن باشد

بعد الحمد والصلوۃ و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب مرغوب مع جزوی نیاز مرقہ بعد آخری رسید و مقدما
دور و رازان واضح گردید و ما از بیجا نب کمال صفات غباری بخاطر اراہندہ اندر کی نصیب
اعدا باد و کار خود سرگرم ہوند و در ہر وضع کہ باشند دوم اقبال را بوصف نیستی اندوست نہ ہند و از
حضرت حق سبحانہ استقامت طلبند الاستقامتہ فوق الکرامۃ شنیدہ باشند فقیر نیز استقامت شمارا
در یوزہ کردم امید کہ آثار آن بطور آید اگر از احوال و مواجید بیج ظاہر نشود و استقامت بر شریعت
و محبت حضرت ایشان و فقرای ایشان باشد باکی نہار و از حقیقت بی نصیب نیست و اگر معاملہ
بر عکس است جزا ستہ راجع نباید دانست این سرشتہ را حکم باید داشت نسبت بزرگان ما پس
عالیست و از حیثہ دانش بیرون مشکل کہ دست ادراک یکایک بر امان آن رسد ہر چند حاصل
بود چہ حصول او دیگر است و علم بآن دیگر یعنی علم علم حصول نسبت باطن راست کہ علم و التذاذ
نصیب است اگر با ظاہر مختلط است چنانچہ در ابتدای علم و التذاذ باطن و ظاہر نیز یکجہ جوار سرائت
سیکنہ و ظاہر نیز واجد و ملتزم میگردد و چون کار بانہا آید باطن از ظاہر مفارقت گزیند و حق جوار
مرتفع شود ظاہر بیچارہ از دولت باطنہ بہرہ کمتر گیرد و خود را خالی و بی نسبت یابد بکہ گاہ بود کہ از کمال

بی مناسبتی به باطن مبتدی رشید را که چاشنی از انتهای حکم اندراج یافته است و از قلب که مقام
جذبیه است نه برآمده و بقلب آن نیز پیوسته و بظاهر بدوق و وجد موصوفست از خود کامل انفراد
خود نفی نسبت نبوده و صاحب نسبت داند از اینجا است که طالب در صحبت این قسم مبتدی
و متوسط بظاهر رشد بیشتری نهد و وجد و التذاده زیاد ترمی بیند چون مرشد او بشوق و وجد مست
در سترش نیز این کیفیت پر تومی افکند شیخ الاسلام گفته اگر خرقانی و محمد قصاب بجائی بودند می من شما
را بوی فرستادی نه خرقانی که وی شمار اسودند تر بودی از خرقانی یعنی خرقانی منتفی بود و مرید او
کم بهره یافتی را قم گوید یعنی بهره که بوجد و دانش تعلق دارد نه مطلقا چه بهره کامل آنست که در صحبت منتفی
حاصل است بهره اولی را این بهره چه نسبت آن صورت بهره است و این حقیقت بهره لیکن از کمال
علو چون نسبت او از او را که متعارف بیرون است در طالب نیز باین کیفیت ظهوری نماید
نسبت اصحاب کرام علیهم الرضوان همین بوده است فلا تکن من الممتزین و اسلام

مکتوب صد و هشتادم بحضرت حقائق و معارف آگاه جامع علوم ظاهری
و باطنی شیخ محمد یحیی دامت برکاته در ذکر خصائص حضرت مجدد الف ثانی
رضی الله تعالی عنه بطریق اجمال و تعرض بجمال درویش

الحمد و سلام علی عباده الذین صطفی محمد و ما در کتابت اخیر مندرج بود که در مشافهه هم ذکر بعضی
معارف خاصه آنحضرت نموده میشود و مثل گذشتن از معارف توحیدی و بالا رفتن از مقام
جذبیه و سلوک فی تکلیف تسلیم و تصدیق مینماید ای عزیز فریاد و مایه التفاضل آنحضرت که فقیر نوشته
بود امور دیگر است که دیده عقل و وهم در ادراک آن خیره و زبان خیال در بیان آن لال است
و این کمال که شهادت معرض بیان آورده آید رتبه ایست پائین ازین باصعود آن کمالات و مرایا
بلکه این کمال را که از کمالات ولایت است نسبت بآن امور که متفجع بر کمالات نبوت است هیچ اعتبار
و اعتدای نیست کاش حکم قطره داشته باشد نسبت بدریای محیط این کمال از قبیل علوم

لائق الاظهار است و آن امر را از اسرار لازم الاستثنا معلوم است که علوم را با اسرار چه نسبت است
و معامله که با خلقت آنحضرت قدس سره وابسته است جداست و اسرار و دقائق و نازکیها که در ذات
وصفات نوشته اند و تحقیقات و مقالات مفرد که بیان فرموده اند علل و معاملات اصالت و تخمیر
طبیعت از جهت قلعه های خاتم الرسل علیه و علیهم و علی اکمل الصلوات و التسلیات را خود چه بیان نماید
و از ولایت آنحضرت که ناشی از مقام محبت و محبوبیت ذاتیست چه نشان دهد و از حقیقت های
مہویت که خصوصیت ایشان دارد و آن حقیقت مخزن رحمتهای نامتناهی است که یک چشمه آن
درین نشأین گشته و چشمه دیگر بنیاد دیگر و خیر و شده و صفت رحمن و ارحم الراحمین هم از آن حقیقت
اتباع یافته است و ایضاً ترقی از تعین اول اثبات نموده اند و گیران را از ان منع نموده و منتها می
سیر و سلوک را تا آنجا گفته و فوق آن مرتباً طلاق و لاتعین و ذات بحت تصور نموده که سیر و سلوک
و علم معرفت را از آنحضرت منتزع دانسته و حضرت ایشان چندین مراتب و تعینات از گذشت آن
اثبات فرموده اند و تعین اول را بمرحل ازان بالا برده بلا تعین خود چه رسد و دقائق حقیقت محمدی
و حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی و حقیقت صلوة حقیقی که فوق این حقائق است که آنحضرت
بر بیان آن متنازاند و مکتوبات مسطور است و کمالات حقیقت ولایت محمدی و ولایت ابراهیمی و
ولایت موسوی و ولایت احمدی و کمالات انبیاء و خصوصیات رسل و مزیای اولو العزم و مبادی تعینات
هر کدام از این بزرگواران و خصوصیت حضرت روح الامد و حضرت مهدی موعود و مبادی تعینات
مالا اعلی و ولایت حضرت سدید و مبدأ تعین ارضی المد تعالی عنه که بیان فرموده اند تا کجا
نویسد علی تعینات و علی سالکین انبیاء و الملائکة الصلوات و التسلیات و علی اتباعهم و همچنین تفاوت اقدام
و اصناف حقیقت صلوة و منزلت انبیاء ربنا و صفات اربعین بزرگواران علیهم التحیات و خصوصیات
انبیاء که اساسی است که تمام قرآن مجید مسطور است علیهم الصلوات و آنکه مقام آنسرو را علیه السلام
در سبب این مقالات سروری است و ضمیمی که آن حضرت را ازین مقام ثابت است و نصیب حضرت
مهدی موعود و ازین و انتهای اصالت ولایت خود و اصالت حضرت مهدی علیه الصلوات و التسلیات تا کجا شرح دهد

و در مرض موت اسرار و دقائق که بیان فرموده اند و کمالات اهل بیت آنسرور علیهم السلام و انبیاء
و ابرکاء و بعضی از خدمات شائسته خود نسبت باینها بجه طریق معقول سازد و حقایق قیومیت و دقائق
مقام غلت و مزایای محبت و اسرار صباحت و ملاحات و استخراج این دو حسن مطالعه نموده باشند
و اسرار مقطعات که در بالا فرمودی از آن گذشته دریائی ست بی پایان که در گفت و شنود نیامد و در سربسته
رفته اند و آنچه نوشته اند که مشغولات خود را برابر معارف آنحضرت میدانند سخن در فهم معارف آنحضرت است
بلکه در فهم اصطلاح شیخ ابن العربی میسرود که بر اصل از آن و درست برابری بآن جستن خیال
محض است که ناشی از نادانی و خام خیالی است بسا نادان که از روی جهل مرکب اعتماد بعضی و فائز
خود نموده و قوتهاست فاسد و افتاده و مردم را از راه بردن ضلوه افاضله و آصاعو افاضله و آصاعو ابرابری جستن فرع
ادراک بکفر فرع تصور است که بوقوع نیامد و برابری بجا و مساوات کوع | بنواب اندر مکر و موشی شتر شد

کتاب صد و هشتاد و یکم بولاج مال الدین بیان مقام جمیع مرغیبت تحصیل فرق بعد جمع

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اطفی صلیه الطیفه مشرف ساخت از مطالعه افواق و مواجید و اشواق
و کمونیات که در ضمن اشعار زنگین عبارات دلکش بود و حظها نمود | ای وقت تو خوش گم وقت تو خوش گم وی
نخند و امثال این و لولای شوق و دیوانگی های عشق که سالکان را دست میدهند بگوشت و انجمن جمعیت
که هنگام استوای شمس حقیقه از غنچه سودای قلبی سری بر آرد و نماز را در پرتو وقت استوای مرفوع
میداند و کالیف شرعی را زنجیر دست و پای مجنون می یابد و خیال سقوط کالیف می نماید ذکر را
بصیقه و ذنب می فهمد و میگویی توبه العوام من الذنوب و توبتی من قول لا اله الا الله و نیز میگویی ذکر الله
نیو و القلب ویزداد المعاصی و الذنوب و از تعین مذنب و ملت یکسو است و بترانه انا علی مذنب
ربی مترنم و نیاز رسمی کسری آید و بقیام و قعود آن نیگوید و می پذیرد الاصلوه للمؤمن لانی قلبه میخواند
بکفر و باسلام کیسان نگر | که هر یک زیوان او و فقر نیست | هر چند بظاهر از حد و شرعیه
تجاوز نمی نماید و به نماز و سایر احکام متقید است و اگر این را هم نداشته باشد ملحد و مردود است کانیست

جامع است فارق عدل میان محق و مطلق ایان احکام شرعی است و التزام ملت مصطفویه علی مصداق
 الصلوة والسلام و التعمية هذا و آنچه این فقیر بآن ترغیب نموده است از تعمیر اوقات و اتیان اعمال
 صاحب بهشوق و رغبت مناسب مقام جمع اجمع و فرق بعد اجمع است که مقام صحوست درین وقت آرام
 و رنگی است و التذود و طاعات ارحمی یا بلال رفعت ازین معا و قرة عینی فی الصلوة اشارت است
 باین تمنا این کمال ناشی از مقام نبوت و آنچه بالا گذشت ناشی از سطح ولایت این اسلام حقیقی است
 و آن کفر حقیقی نسبت آن باین نسبت قطره است بدریای محیط بلکه نسبت قشراست باب بلکه نسبت
 موهوم است با موجد حقیقت معالده اینجا موهوم است اینجا بیش از شیخ و نمونه نیست و از شناس حقیقی
 جز تمثال از ان حاصل ندارد خوش گفت **ع** [تو از خوبی منی نجی بعالم

مرا هرگز کجا نجی در آغوش] چون این کمال پر تواند از کمال سابق رو با ستار آرد و نشانی
 از ان نماز بلکه از ان نام و مستغفر بود نماز مقصور برین صورت نیست در عالم غیب الغیب حقیقت
 دارد که فوق حقیقتهاست تا بآن حقیقت زسد از کمال آن چه در یابد و آن حقیقت باین صورت
 بر پاست نماز معشوقی است و دلیر گویند صورت زیبایی او را در عالم مجاز باین ارکان مخصوصه
 و انموده مواد اهای رعنائی او را باین قیام و قعود و آداب و خشوع ظاهر ساخته هر که و الله آن صورت
 نگرد و حقیقت این ارکان را چه در یابد و کسی که فریفته آن ادا باشد حقیقت این قیام و قعود را چه فهمد
ع چکد شک از دستم جو آن گیسو بچنگ افتد و صبح از گریه بام گر آن بهر دکنار آید و اسلام علیه

مکتوب صد و هشتاد و دوم بمیرزا عبید الله در شرح احوال جواب
 استفسار با و تحقیق حیوة و موت حضرت خضر علیه السلام

الحمد لله و السلام علی عباد الله الذین اصطفی بطالعه صحیفه شریفه گرامی مسرور خوش وقت گردید نوشته بودند
 که از ان مقام استخلاص یافته نسبت و همیه مضانه بخود را حواله باصل است شمی بیش و نظری افتد
 در اکثر اوقات اما در اقل قلیل اوقات علم بشیخ هم نمی ماند بل علم بعدم و حمد احد سبحانه که از کوچه تنگ

بشاہراہ درآمد و از ظل جہل شتافتہ این کمال کہ وابستہ بانہم سالک است بعد از حقوق منشأ
 جہل بطور حضرت ایشان مافد سنا السبحانہ و الاقدس معبرہ تجلی صفات است و کمال این تجلی وابستہ
 بہ تجلی ذات است چہ تمامی ہر مقام مربوط بگذشتن است از ان مقام از آثار تجلی ذات است کہ شیخ و حماد کہ
 در نظر عارف بعد از حقوق منتہیات جہل مینمایند زائل گردد و عارف محوصف و متلاشی محض گردد
 و آن شیخ و حماد عدم بودہ است کہ بواسطہ انہکاس کمالات از سایر اعدام تمیز گشتہ بود و چون کمالات
 انانی باہل امانات ملحق شد ماہ الامتیاز این عدم از ان اعدام نماید پس ناچار آن عدم کہ مرآت کمالات
 وجودی بودہ و این مجموع ذات ممکن گشتہ بعد مطلق شود و این زمان از عارف نہ عین ماند و نہ اثر
 لا یبقی و لا تذکر و آنچه نوشتہ اند کہ در اقل قلیل اوقات علم بشیخ نمی ماند ما کہ مقدمہ این کمال و آنچه گفتیم
 کہ مقدمہ این کمال بود چہ ذات چون تجلی شود و مراد را استعار نیست و نیز از علامت این مقام انتہائی
 ذکر و حضور و توجہ است از عارف اصلا و ذوال مورد کلمات است رأسا بعد از حقوق کمالات جہل حضور
 نمودہ خود است و نصیب عارف از این مقام جز استہلاک و استخلاص از قیود و ہمیر و خروج از جہل مرکب
 کہ شرک خفی و مرض معنوی بودہ نیست و آنچه نوشتہ اند کہ وجود قبل ازین بر ذاللقہ چاشنی وحدت میداد
 و عین او تعالی می دانست امروز از تعینات چون اوصاف و نظریات بنیات عالی است مطابق
 قول علمای اہل حق شکر اللہ علیہم و موافق مذاق حضرت ایشان است و این تعین وجودی بطور انفس
 فوق تعین علمی جمعی است کہ اسبق تعینات است بطور دیگران و از حیرت و عدم دریافت و رای علامت
 وجود اطہار نمودہ اند بل غیر از جہل و حیرت از آنحضرت جلت عظمتہ چہ نصیب باشد ہر چند درک بود
 اما درک درک نبود لہذا عن درک الادراک ادراک نشان حالی آن مقام است این جہل و حیرت کہ
 ہزاران مزیت بر شود و معرفت دارد از اعلی مقامات است ز ہزار میل بہ پستی نہ نمایند و از این کیفیت
 نگرایند و از آب بسر آب نہ فریبند خوش گشت بلیت اگر نہ ہی کیفیت و امان یارم
 کہ فکاری کسے دیگر ندارم آری از مصطفی گذشتن بقبل راست نیاید و بطاہر نیستی کو نیست
 لیکن چہ توان کرد و رفت ربی بچہ الاضداد ہستی نیستی ہر دو چون از اعتبار است پس از آنحضرت منہا نشد

لا وهوان سرے روزی **از گشتن حجب و کسبه تنی** **تعجب و تحیر شمار محل است هرگاه**
 فوق تعین علمی بجای سیر و سلوک و علم و معرفت تجویز نمایند که بطور اینها نیز این تعین مسبوق بحضرت
 وجود است فوق حضرت وجود چگونه نسبت علم اثبات نموده اید هر چند بطور ایشان این حضرت وجود
 مرتبه ذات بخت است و بطور ما تعینی است از تعینات او قال الشیخ محی الدین الغری قدس سره
 فی الفصوص ما حاصله ان التجلی من الذات لا یکون الا بصوره التجلی که فالتجلی که ما را می سوی صورت
 فی مرات الحق و ما را می الحق و لا یکین ان یراه بعد از ان فرموده که این تجلی منتهای تجلیات است
 و غایه مشاهدات فلا قطع و لا تعجب فی ان ترقی من هذا الدرجه من التجلی الذاتی ثم قال و ما وراءه
 الا العدم المحض چه عالم ظهور اسما و صفات است از اسما و صفات بالا گشتن در عدم خود کوشید نیست
 لیکن باید دانست که موجب المراع من احب محبوب چه نکه و رای آفاق و انفس است و و راے
 نسبت و اعتبارات چه نسبت علم و چه نسبت وجود و ناچار محب را بکلم این معیت بیرون آفاق و انفس
 و و رای نسبت علم و هستی گذرگاه بود و و رای ظل و اصل نظرگاه باشد بافتا و بقای هر مرتبه بر رفتن فوق
 آن اندامی نماید و لیر می سازد و اصل را در رنگ ظل در راه میگذارد و تقاعد از ان چه صورت دارد
 و گرفتار آن ذات بخت را بامادون آن تسلیه چگونه متصور بود چاشنی ظلال و اعتبارات بر ذائقه طالب
 ذات تعالی لذت نمیدهد و در رنگ طفلان باین شیخی اضافی و حسن عارضی فریفته نمیکرد و لب
 نشسته شراب تسنیم همچو سراب سیراب نمیشود و مزاج من تسنیم عینا یشریب بها المقربون ما به التفاضل میان
 اخص خاص از ان نجاست و تفاوت انظار کل کل در ان مرتبه پیدا است طمع و تحمل تعجب طلب هم
 در ان حضرت زیبا و فی ذلک غلیظ نفس المتنافسون متحد و ما با شرفت اسباب منافی توکل نیست
 تاثیر از حق سبحانه داند و نفع با و نماید و سبب متیقن او میان آرد من توکل باشد آری از تکاب اسباب
 بهر چه بیدار اگر و و را توکل گویند گنجایش دارد اما از اسباب متیقنه چاره نیست انکس بسوزد و تاثیر
 اسراق از حق داند تعالی و طعام بخورد و سیری از زمین سبحانه اگر در وقت حاجت ازین قسم اسباب
 بقاعه نماید و ازین رهگذر حضرت رسد عاصی شود و اسباب سه گونه است اسباب موهوم لازم التوکل اند

و آسباب مقصود واجب الاتیان و آسباب مشکوک مظنون و جائز الظرفین اند حق سبحانه امر به شورت فرمود
 که از آسباب است بعد از آن امر توکل نمود قال الله تعالی و تشاور بهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله
 ان الله یحب المتوکلین در اعمال اخروی توکل معنی ندارد که آنجا معصوم و مجید و کوششیم خون و خشیت و
 رجای آن موطن محبوب و مرضی است بدعون ربهم خوفا و طعنا درین معنی تمام ترست اعتماد بر فضل و کرم
 داشته باشد و اعمال ظاهره را از دست نهد از امثال او امر و استهان از نواهی طریقه بندگی و حقیقت توکل
 نیست و راه منحصر درین پر سیده بودند که بنده را مقامی دست دهد که از خود بدوام اوقات چنان فارغ شود
 که مزاحمت اصلا نماند یا نه متحد و ماین معنی مودای فناست که در اینجا از خود بلکه از جمیع ماسوا بدوام فراغ
 حاصل است لیکن فناء بقا از احوال باطن است ظاهر تا این نشأ بر پاست بضرب ریاضت بشری محتاج
 است فراغ ازان ندارد ایضا پر سیده بودند که کشف خواطر و علم بر مغیبات و استجاب دعوات از علامات
 قبول این راه است متحد و ماسور سطره و امثال این که از خوارق عادات است دلائل قبول نیست که
 ابل استدراج نیز در آن شرکت دارند و مشروط بر ریاضت هستند که بی ریاضت هرگز حاصل نشوند چه
 بعضی را بی ریاضت نیز دست میدهند هر چند قلیل بودند و خوارق نیز قلیل باشند چه کثرت ظهور آن
 توان گفت که مشروط بر ریاضت است چنانچه ولایت نیز مشروط بر ریاضات و کرامات نیست قال شیخ الشیخ
 قدس سره فی العوارق بعد ذکر الخوارق و الکرامات و قد یکون فوق هولاء من لایکون بشری من هولاء
 الی آخر ما قال و اکثر خواص اولیا از محب محفوظ اند چه تنای اتم بنیاد عجب و بیخ ریا از بن مایه داشته است
 و نیز جائز است که از مقبولان بعضی از زلات حکم بشریت صادر شود چه اولیا از زلات محفوظ نیستند لیکن نزد
 متنبه شوند و تدارک آن بحسنات نمایند و بعضی قدرتها که در نوم یابد واقع دست دهد اگر آن در عالم لقطه پدید آید
 از خوارق است والا لا و هم و خیال اگر عجب بدست نکرت دهد اگر اذعان و ایقان قلب ساعد آن باشد
 اعتماد را شاید والا لا و هم در توجیه و گماشتن خاطر بدگیری جمع بهمت است بجانب او و قلت طعام و منام
 از مرغوبات است احتیاج استفسار ندارد لیکن نه بجدی که از طاعات باز دارد و خشکی و مانع و خیالات
 فاسده آورد و از ریاضات و صعوبات دیگر هر چه موافق سنت باشد مبارکست از قسم ربانیت نباشد

لاریبانیة فی الاسلام کشف صحیح از احکام خیالیه است بلکه از احکام الهامیه است که مورد آن قلب است
 آری بعضی از کثوت باشد که متشای آن خیال بود آن کشف ثانیان اعتماد نبود و تصدیق قلب آن منضم
 نشود چنانچه گذشت این قدر هست که وهم و خیال را در ادراک امور غیبیه دخل تمام است که بعد از آن زود
 سیه اند یافت و هم است که پنجاه هزار ساله راه را که بیان رب تعالی و مربوط ثابت است بطرقة العین
 قطع می نماید و حیا است که احوال باطنه و امور غیبیه و علوم لدنیه را بتصور و تمثیل نکوی نماید و از باب
 جل از باب علم می سازد و هر چند از خود استقلال ندارند و بر احکام آنها که استقلال بود اعتماد نیست لیکن
 خدمات شائسته درین راه ازینها بوقوع می آید طی ارض را که جمعی مربوط به بعضی ادعیه سیدانند چه عجب
 اسمای الهی را زیاد و ازین تاثیرست لیکن رواست که بعضی را بی توسط ادعیه میسر شود در نماز اعضای
 جسمی که خرد و حقیر نماید و گاهی هیچ از آن نماند بسیار نیک است عالتی که در نماز رود و حاصل است و بر غیر
 حالت صلواتیه مزیت دارد سعی نمایند که التذاه و جمیع در نماز پیدا شود که التذاه و صلوات علی الخصوص
 صلوات مغر و ضد از علامات انتهاست نماز را اعظمیم و اند در اوقات مستحب با جماعت و سایر شرائط
 و مستحبات و تعدیل ارکان بسکون و وقار و ادانایند مضمون حدیث را شنیده باشند که در نماز حجاب را
 که میان او و پروردگار است برمی دارند و نیز الساجد بسجده علی قدیمی المدفیسال و لیرغب از کشف
 صو مثالیه گوناگون صحبت داشتن با آنها که نوشته بودند نیک است که بشیر علم است اما بطلب حقیقی کاری
 ندارد و چون نخل نسبت باطنی نیست چه باک کیفیتی که در لیده کابل روداده نوشته بودند محفوظ ساخت
 ز او که اندر سجده و قنوت و استغفار از حضرت خضر رفته بود علی بنیدنا و علیه الصلوة والسلام و نوشته
 بودند که در کتب هادیه حیات ایشان را از معتقدات شمرده اند متحد و ما علماء را درین سئواله قبل قال است
 تا و کدام کتاب از معتقدات گفته باشد نقل می شود درین باب بسیار است که همه قابل اعتماد نیست
 و آنچه از بعضی منابع گرام از ملاقات آنحضرت و صحبت داشتن و حکایت نمودن منقول است
 به تقدیر صحت مثبت حیات نیست چه هرگاه روح ایشان را قدرت کارهای اجسام داده باشند و امور
 که از اجسام بوقوع آید روح ایشان تجسم گشته بوقوع آمد و امور منطوره مسبقه نبود و اگر گفته که صریحا

حضر خضر علیه السلام

دالات بر حیات ایشان داشته و اردگشته باشد یا سلم و ابریم که نظمای سابق ثبت حیات ست نیز منافات
 ندارد چه میتوانکه در آن وقت و قید حیات بوده باشند و احوال و گذشته و ماضی عن علی بن ابی طالب
 رضی الله تعالی عنه انه قال لما توفي النبي صلى الله تعالى عليه وآله وصحبه وسلم وجاءت القرية فجاءهم آت يسعون
 حسه ولا يرون شخصه فقال السلام عليكم اهل البيت ورحمة الله وبركاته كل نفس في القبر الموت واما توفون يوم
 يوم القيمة ان في الصدغ اذن من كل مصيبة وخلفا من كل هالك ودرکاسن کل مافات فبالمصدقوا وایاه فارجا
 فان المصاب من حرم الثواب قال علی تدرون من هذا انخضر مؤید لما قلنا لان سماع حسن وعلوم روية
 الشخص يدل انه علیه السلام فی عالم الارواح واما جانی بعض الروایات فدخل علیهم رجل طویل واسع
 المنکبین فی ازار وروءا یحیطی صاحب بل الله صلى الله تعالى علیه وآله وسلم حتی اخذ بعضا ودفنی بابا لیت فکی
 ثم اقبل علی اصحابه فقال ان هذا عذرا من کل مصيبة اخ فقال ابو بکر رضی الله تعالی عنه لعل هذا انخضر
 جابر یعزینا علیه صلی الله علیه وآله وسلم فما ضعف البخاری والعقیل فی الاصابه فی معرفة اصحابه نقل ابو بکر نقاش
 فی تفسیر عن علی بن موسی الرضا وعن محمد بن اسمعیل البخاری ان انخضرات وان البخاری سئل عن
 حیوة انخضر فاکثر ذلک واستدل بالحديث ان علی راس مائة سنة لا یبقی علی وجه الارض ممن هو علیها احد
 وهذا الحديث اخرجه یونی الصحیح عن ابن عمر وهو عهدة من تشک بانہ مات وانکر ان یکن باقیما ونقل ابو الحسن
 ابن المنادی فی کتابه الذی جمعه فی ترجمته انخضر عن ابراهیم الحری ان انخضرات وذلک جزم ابن المنادی
 المذكور و ذکر ابن الجوزی فی جزئه الذی جمعه فی ذلک عن ابی العلی ابن الفراء ان یحیی قال سئل عن اصحابنا
 عن انخضرات مات فقال نعم قال و یفنی مثل هذا عن ابی طاهر العیاری وکان یحیی بانه لو کان حیا جاء
 الی البنی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم واستدل ابن الجوزی بانه لو کان حیام ان کان فی زمن
 موسی علیه السلام و قبل ذلک کان جسدہ مناسبا لاجسادهم مقدار اجسادهم لا یأثیل مقدار اجسادهم الذین یبعون
 روية انخضر فی سائر اخبارهم ما يدل علی ان جسدہ نظیر اجسادهم ثم استدلال بالخبر احمد من طریق
 المجاهد عن الشعبي عن جابر ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قال والذی نفسی بیده لو ان
 کان حیما وسمه الا ان یتبعنی قال فاذا کان هذا فی حق موسی علیه السلام فکیف لم یتبعه انخضر ان لو کان

۳۰

۳۱

۳۲

۳۳

حیا فی سبلی معجمه و بجماعه و بجماعت را به بحث را به کما ثبت ان عیسی علیه السلام یصلی خلف امام ذره الاله و سئل
 ابو الحسن بن المناوی عن تعمیر الخضر و هل هو باقی ام لا قال اکثر المتعلمین معتز فون بان باقی من اجل ما روی
 فی ذلک قال و الاحادیث المرفوعة فی ذلک و ایهیه و السند الی اهل الکتاب سا قاط قال و ما عدا ذلک کلام من
 الاخبار فکلما و ایهیه الصدور و الاعجاز لا یخلو حالما عن احد الامرین اما ان ینکون او خلعت علی الثقات استغفلا
 او ینکون بعضهم قتل و قال قال الصدوق و ما جعلنا لبشر من قبلك الخلد قال و لو کان الخضر حیا لما و سئل الخلف
 عن رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و الهجرة الیه قال و قد اخبرنی بعض اصحابنا ان ابراہیم الخربزلی
 سئل عن تعمیر الخضر فاکثر ذلک و قال هو متقادیم الموت تم کلام الاصابة و آنچه نوشته اند که عزیزی خضر را از جمله
 اسامی مقامات سلوک تعدا نموده که هر که از سالکان بدان مقام برسد بهم خضر موسوم میشود و آن خضر که
 رفیق سکندر بود در همان وقت در گذشته و نوشته بودند که این تحقیق مطابق تحقیق حضرت ایشانست تطبیق
 اقوال سلف را تمییز خضر با هم آن مقامست محل خدشته است چه اختلاف و خضر معینست و شبتان
 حیات او علیه السلام اوله که بر مطلب خود آورده اند و احادیثی که نقل کرده اند و نوشیدن و آب حیات
 را و آلات بنحوص خضر و اردن نوع خضر که یکی است و آنچه بعد از ملاقات بحضرت ایشان هر دو عزیز فرموده
 که ما از عالم ارواحیم و کارهای اجساد از ارواح ما با قدر خداوندی بل سلطان می آید و مهات قطب
 مدار با جوج دارد و مستغنیست ازین تطبیق چه هر گاه در مهات و ذرات ایشان مستقل باشند و روح شان
 حکم جسم گرفته برای چه خضر با می دیگر را اثبات نمایند علی ما لا یخفی فی ذلک لاعتراضی خصمین دیگر استسار
 از مشابهت ارواح نموده بودند که بی صورتست یا بصورتی باشد که مشابهت ارواح گاه در کسوت صورت مشابه
 بود چه هر چه در عالم مثال صورت ثابتست حتی که معانی را نیز در آنجا صورتست که بآن منکشف میشود و این
 مدار را هم در خیالی بر و نیست چه عالم نعل در رنگ عالم شهادت از موجوداتست یا ارواح متجسد با اجساد
 گشته یا گشته ظاهر شوند و هیچ محذور نبود و گاه مشابهت آن بی تو را صورت بود و از قبیل ملقی روحانی باشد
 چنانچه خود نوشته اند و این معانی و معانی سابقه نیز در طائفه افکار اکثر الوقعست و نطق و رویت مسامع
 اصوات چنانچه از اخبار مرسوم میشود ثابتست و از قبیل ملقی روحانیست یا از قبیل و طریق سابقه

و بر تقدیر رفع احتیاج آفات در وقوع توسط صور بعضی را برای تفهیم و انعام بود چه معانی و احوال باطنی نیز
بصورتش تالیف ظاهر میشوند تا قریب با دراک بود متخذ و معانی روح و برزخ صغری پس نازک است درین باب
جرات بطن و تخمین نمیتوان کرد آنچه بخصوص ثابت گفته بملا بیان ایمان باید آورد و تفصیل آن را بعلم الله تعالی
حواله باید کرد و ما و یتیم من علم الا قلیما مضی قاطع است بتعظیم و تعذیب فی ایمان آریم و تفصیل آن نیز داریم
که ما موربان هستیم همچنین حکم اموات میان خود با آمده است و لغو و صیحه معذبان قبر و ارگشته که سیمها
ما بین انما نقین غیر تعلیل قبول باید کرد روح مجرد صیحه میکند که غیر تعلیل میشوند یا توسط آلت جسدی که
گونه حیات یافته است و آنچه نوشته اند اگر محتاج بآلت باشند عالم حدوث را هنوز با خود داشته باشند متخذ و ما
واع حدوث از ممکن چه در حیات چه بعد موت هرگز از ازل نشانی نیست

سیر روی ز ممکن درد و عالم
جدا بر گز نشد و الله اعلم

بروحانیت و جسمانیت خود در هر نشانی که بود ممکن است و حادث جز اجماع لتین بر حدوث جمیع ماسوس
الله تعالی منعقد گشته است و مگر آنرا تفسیر کرده اند زنا را خیال قدم غیر حق را جل و علا هر چند ارواح کل
بود کنند و در بنیاد خل نیند از مذبحات اخروی بفتوای علما وابسته است کشفی که بر خلقات مقرر علما بود از
اعتبار ساقط است مقصود از سیر و سلوک اطلعی بر عیوب مکنونه نفس است و حصول یسیرت در ایمان
احکام شرعی و زوال و قائل شرک خفی است که باطنیان نفس وابسته است امور دیگر از محضات است که
از بحث خارج است آنفسا از تفرقه میان عدم و فنا نموده بودند متخذ و ما این از مزال اقدام سالک نیست
طالب بیچاره بپااست که بود عدم خود را فانی حقیقه انکار و کامل و اند مشکل است که باین فرق هسته
گرد و درین وقت پیر کامل کامل باید که بهر دو طریق جذب و سلوک پرورش یافته باشد تا آن بیچاره را
ازین ورطه بر آرد و دلالت بنقصان او نماید و بنمای حقیقه رهنمونی فرماید این فقیر این تفرقه را
به تفصیل در کتوبی نوشته است و محمل که اخوی مولانا محمد صدیق که در سرکار شاهزاده شامه تعلق است
داشته باشد اگر سیر شود مطالعه خواهند نمود عدم فانی است که در جهت جذب که سلوک بان ضم نگشته
است پیدا میشود و انوقت خود را اوصاف خود را نمی یابد و کم میکند وجود عدم عبارت از بقا است که

همین

لغات ارواح

برین فنا و عدم درجه مذکور مرتب شود و مقایسه از استیلا ی هستی مطلوب است بر عارف که عارف
 اوصاف و اخلاق خود را بر تو اوصاف و اخلاق مطلوب یا بد بجدی که همه را درست حواله بانجذاب قدس
 نماید و خود را از همه تهی یا بد پس و اول استتار اوصاف است که منفی نیست و در ثانی از آنکه که آن منفی
 است بی عملیات ازلی و شوار است که سالک باین فرق است که در دو استتار را از آنکه جدا نماید و آنچه
 نوشته اند فرقی که در اینها توان نمود بعد از افاقت است که عدم بوجود بشریت عالم است و فنا و عدم
 غیبت از حس در کار نیست تا بعد از افاقت بوجود بشری باز آید مردم سنین در عدم و وجود عدم میگردانند
 و باین فنا و بقا بر سندی نمی باشد و آنچه گفته اند که وجود عدم بوجود بشریت عود میکند بآن معنی است
 که صاحب وجود عدم این ازین عود نیست بخلاف صاحب وجود فنا و نیز صاحب عدم را تفرقه
 در وجود بشریت و وجود موهوب متعسر است و وجود بشریت را با است که وجود حق پیدا و اوصاف
 خود را اوصاف آدمی انگار و این معنی بی سابقه فحای حقیقه از مرتبه کمال در راه است از احوال
 مستغرقان نوشته بودند مگر خداوندی جل شانه بران نمایند ستر شدن مرایای شما از معانی شهادت که در آنها
 هویدا است نیک بآنها پروازند و توهمات گمانند و ترقیات شازادریوزده گر باشند و آداب شرعی و آداب
 سلط و اطهار بزرگان خود هر چه مناسب دانند بآنها در میان آرند و طریقه و عطف و نصیحت را باز ندارند
 و عظیم آداب نمایند که گفتارش بآن منوط است هیچ بی ادبی بخدا نرسیده است و تغییر و قایل و شکست
 خال و اعطای نسبت چون نیک متوجه می شود بیکمیل که بدرج این امور حاصل شود

تو کار بگفت کار دان کن	خود کار بگویت که آن کن	نوشته بودند که تلاوت قرآن مجید
------------------------	------------------------	--------------------------------

درین ایام خوش می آید و خدا و این معنی و حالت صلاتیه بمغیران انجام کار اند فل رب زدنی علما باید
 که اوقات باین سه چیز معمور دارند تلاوت قرآن مجید و نماز با طول قنوت با خضوع و خشوع و تکرار کلمه طهر
 لا اله الا الله اگر در زمین برای این کلمه تعیین نمایند خوب است که در شب و روز بآن عود نمایند و آرد و در وقت
 طلب نموده اند و غیر از کتب معتبره احادیث تنبیح بلوغ نموده و آرد و در وقت پیغمبر را صلی الله تعالی علیه
 و آله و سلم جمع نموده است لیکن هنوز مسودات به ریاض نرسیده است سالهاست که مسودات تمامه است

توفیق بر بیاض آن نمی یابد اگر میرشد پاره ازان نوشته می فرستد انشاء اللہ تعالیٰ اگر از کتب احادیث مثل مشکوٰۃ و حسن حصین پاره از وظائف انتخاب نموده بمیل آرند مستحسن است فقیر درین ایام بطلبنا و احوال آنها مطلقاً نمی تواند پرداخت تا حکمت درین چه باشد آرزو بران مصروف است که در گوشه خزیده

شود و بی ضرورت شرعی هیچکس راه ملاقات نباشد ربنای آستان لدیک رحمة و ہیئ لنامن افرار شد از دوستان دعای سلامتی خاتمه ماموست و سلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدی و الترمذی متابعہ مصطفیٰ علیہ و علی آله و اخوانہ من الانبیاء و الملائکۃ و الصالحین الصلوٰات و التسلیمات و البرکات العلی

مکتوب ہشتاد و سوم بکینہ خاکنشینان این مقدس حقیر محمد عبید اللہ عنی اللہ تعالیٰ عن اللہ در ذکر بعضی اسرار غامضہ و حل شہائی کہ بعضی تحقیقات حضرت الف ثانی وار میشود

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین صطفی بعضی اسرار علیہ و تحقیقات جلیہ و تحریری آرد نیک استماع نمایند آخرین چیزی کہ حضرت ایشان ماقدا سنا اللہ سبحانہ بسرہ الاقدس نوشته اند مکتوب است کہ قبیل آخرین مکتوبات جلد ثالث متصل آن بنام مولانا حسن دہلوی و در آن مکتوب فوق تعین وجودی تعین حسی اثبات نموده اند و ترقی ازان منع فرموده اند و زائد و تحریر این معارف علیہ بوده اند نشانہ آنحضرت را تب گرفت کہ رو شب شم ازان تپا رتخال نمودند بعد از ارتحال آنحضرت آن نوشته در معرض ظهور آمد و مخلصان بشرف مطالعہ آن مشرف گشتند و نقل ازان برداشتند بعد از تحریر این معارف سیدہ در شہداء مرض موت نیز معارف و اسرار کثیرہ بیان نمودند و وصایا فرمودند از مملکت آن اسرار آن بود کہ شبہ کہ صبح آن رحلت خواهند فرمود یا شب پیش آن حضرت مخدومی میا بنجو سلمہ ربہ نیز در آن وقت حاضر بودند و مرض در غلبہ و ضعف بر کمال بود فرمودند مرا بنشانید بندہ در کنار خودش آن قدم و کبار را بنشانید چنانچہ بار مبارک آن حضرت برین ذرہ بمقدار بود ازان بار امیدوارم کہ چه قسم بار خوشگوار بروزگار این خاکسار آورد و چه نوع عالی اسرار و استنار برین دل نگار بیار و القصہ آن عالی حضرت فرمودند کہ داعی وصال لایزال در سر من ندا داد کہ سلطانت می طلبد مرغ ہمت بلند پرواز من رو بنشان

نماند که رسید جائی که رسید از آن بارگاه عالی جاوه داشتند که سلطان در خانه نیست بعد از آن معلوم
 شد که این مقام حقیقت کعبه ربانی است باورای آن بشا فقم و عروج نمودم تا بمقام صفات حقیقت که
 موجود و نه بود و از آن رسیدم این مقام صفات درای صور علیک صفات است که در مرتبه تعیین علمی کائنات
 و درای صور صفات است که در مرتبه تعیین وجودی و تعیین حسی است تعالی ازین مقام نیز متوجه فوق
 گشتم تا باصول این صفات که شبیه ذاتیه اند و مجرد اعتبار اند و ذات عزانه دال شدم و شاه مردو
 برادر در هر مقام با من همراه آید از آنجا بنفوق بر دند و بذات بخت که مجرد است از نسب و اعتبارات سانسید
 و حضرت مخدومی را فرمودند که تو ببلاده است من و پنجاب من همراهی چه در ایام این مرض امان است
 آنحضرت ایشان سیکر و فقیر را فرموده بودند که در مسجد همراه یاران نماز بخواند و امانت کند این بی بی
 و بال جهت امتثال باجماعت یاران در مسجد نماز خواند باقی اوقات در خدمت حاضری گشتم و در زمانه
 و شبانه در همان خانه که محل لقای جانانه بود و در خدمت میگذازدم با بکمال این حقیر را از راه دیگر بوصول
 این درجه قصوی اشارت نمودند و در همان مجلس با مجلس دیگر در همین مرض موت فرمودند که حصول
 این درجه کمال و وصول باین رتبه متعال منوط به تلبیس بکلام مجید سبحانی است بطیفه اوسط قرآن
 باین منزلت ممتاز گشته ام هر حرفی را از حروف قرآنی دریایی می یابم که متصل کعبه مقصودست درین اثنا
 آن هیأت را که حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره بحدوشنیدن آن از راه دور برباوت قائل آن
 رفته بودند که انیست **از غزل خویش نمانج هم گشتن** تا بر لب آب و بوسه زخم چو نش بخوانی
 بربان شریف آوردند و قومانوه نه بعد از آن فرمودند که مناسب سخن فیه چنین باید گفت **از سخن دست نمانج هم گشتن** تا بر لب آب و بوسه زخم چو نش بخوانی
 چنانچه سخن او را باوقرب و منزلت است از سخن او با دلتان سیدنا سخن خود که سختش کوتاه دور راه
 است این حقیر گوید من عزن امکن سانه آنرا گواه است **مصحح** بس سخن کوتاه باید و اسلام
 فصل باخیر درین مقام و سوائی اردت سوال اول آنکه آن عالی حضرت در مکتوبی که اخیرا نوشته
 مستعمل باین مرض چنانچه بالا گذشت بر نگاشته اند که ترقی از تعیین اصل که تعیین سبب است

واقع نیست کہ فوق آن لا تعین است در انجا قدم نهادن از امکان برآمد نیست و بوجوب تحقق گشتن
 کہ محال است و این عروجانی کہ واقع شدہ بہ فوق تعین جہی است و بہر آن چہ باشد جواب میدہند
 کہ ممنوع وصول قدمی باشد و انچہ مسطور شد وصول نظری بود و چہ فلا منافاۃ مانا کہ انمعنی را از آنحضرت
 در ہمان مجلس استفادہ نمودہ است سوال دوم آنکہ از بعضی عبارات آنحضرت مستفاد میشود کہ حقیقت
 کعبہ فوق اعتبار شیون صفات است از مابقی خلاف آن مفہوم گشت جواب مراد از صفات و شیون
 کہ حقیقت کعبہ را ازان تفوق است صور علیہ صفات است کہ در مرتبہ تعین علمی نبوت دارند چہ در مطلق
 قوم مقام صفات و شیون عبارت از ہمین صور علیہ تفصیلیہ است چنانچہ اجمال این مرتبہ را مرتبہ ذات
 میگویند و تجلی آنرا تجلی ذات میدانند و نیز مراد ازان صفات تحضیض تفصیل مرتبہ تعین وجودی است
 کہ حضرت ایشان باثبات این تعین متنازذ و نزد حضرت شیخ حمی الدین عربی و اباعان و قدس سرہم
 این مرتبہ مرتبہ لا تعین و مرتبہ باطلاق ذات است تعالی چہ فوق تعین علمی جملی کہ تعین اولست نزد ایشان
 مرتبہ لا تعین است و وجود بحت و نزد ما این مرتبہ کہ مرتبہ وجود بحت است تعین بوصف است و تعینات
 صفات نیز درین مرتبہ ثابت است کہ از حیلہ آن تعینات تعین علمی است لیکن چون علم جمع صفات
 در انجا نیز در رنگ وجود صفات و شیونات ذاتیہ کائن است و آنرا نیز در رنگ وجود و مرتبہ است مرتبہ
 اجمال کہ آنرا دیگران تعین اول و حقیقت محمدی میدانند و مرتبہ تفصیل انہیں تحقیق اللہ گشت کہ تعین
 علمی جملی تعین اول صفت علم است کہ از صفات حقیقت نامدہ است نہ تعین اول حضرت ذات تعالی
 بلکہ در تعین اول بودن آن مصفت علم را نیز سخن است چہ فوق تعین وجودی در ان مکتوب اخیر
 تعین جہی اثبات کردہ اند کہ در انجا نیز اجمال و تفصیل است بر سہل سخن و یوم حقیقت کعبہ بانی
 چنانچہ فوق صور علیہ احدیت است کہ نزد قوم مقام شیون و صفات است و فوق اجمال علم کہ
 نزد شان مقام وحدت و تجلی ذات است همچنین فوق تفصیل کمالات مرتبہ حضرت وجود است کہ
 نزد حضرت ایشان ماہر حصہ ازان کمالیست از کمالات حضرت ذات وصفی است از صفات
 او تعالی و نیز فوق اجمال حضرت وجود است کہ تعین اول و حقیقت محمدی است بقول قدیم آنحضرت

و در قول اخیر آنحضرت تعین اول و حقیقت محمدی تعین حسی است که فوق تعین وجودیت چه نسبت
 که سلسله وجود و ایجاد را جنبانیده است چنانچه فاجبیت ان اشرف رزمیت ازان اگر گویند کعبه هر چند
 بیت ابدال است اما لقب یومین حکم نیست احدیث نیز حکم آن دارد پس نفوق آن برین انکدام رو بود و گوئیم
 و الله اشل الاعلی در عالم مجاز سلاطین را هر چند اکمه نشسته گاه بسیار است لیکن خانه خانه است که از
 مزاحمت اغیار یگانه است و آراگاه جهانانه است نشست گاه دیگر را با خانه چه نسبت و کدام مساوات
 بهمانند صفات حقیقت زائده که اصلا تفکاک شان از ذات تعالی جائز نیست اگر از بیت الله فوق بودند
 گنجایش دارد و العلم عن الله سبحانه فانه نفع المنافع و زال الاشتباه بتفسیه از بیان سابق لایح گشت
 که حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت محمدی است چه حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام و تحیه ناشی
 از مراتب تعینات است و حقیقت کعبه فوق مراتب تعینات است مانند حقیقت قرآن معید سبحانی که حقیقت
 کعبه ربانی چه نسبت دارد در رساله بعد امداد که از مصنفات حضرت ایشان است آنست که حقیقت
 ذاتی و حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت محمدی است و حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت قرآنی و در مکتوبی از
 مکتوبات جلده ثالث بزرگاشته اند که حقیقت قرآنی فوق حقیقت کعبه است و آنچه در مابقی از آنحضرت
 منقول شد نیز مشعر به همین معنی است بطریق بیان این دو تحقیق آنچه بخاطر فائز راه میبد هاشمی است از تحقیق
 سابق که در شیون و صفات واجب تعالی مشروح ساخته چه قرآن مجید هاشمی از صفات ایشان است
 سبحانه و در شیون و صفات دو اعتبار مبین گشت اعتبار تعین و اعتبار اطلاق و لاتین پس نظر
 باین دو اعتبار حکم به بقیت هر کدام از حقیقتین بردگیری میتواند که بود و باشد یک حکم بیک اعتبار بود و حکم
 دیگر اندازد اعتبار دیگر مخالف فی الحقیقه و آنچه در مکتوب صدر از جلده ثالث اندراج یافته است که
 معادله کعبه ربانی ازین دو ظهور است یعنی ظهور قرآنی و ظهور محمدی هم عجیب تر است که آنجا ظهور معنی تنویدی
 است کی گشت صورت و اشکال چه کعبه که سجود الیه خلایق است عبارت از سنگ و گلخی نیست همچنین در آن
 و سقف نیست چه اگر اینها نباشد کعبه کعبه است و سجود الیه است پس آنجا ظهور هست اما هیچ صورت نیست
 و این از عجیب عجایب است انتهی دلالت بر نفوق این حقیقت بر حقیقت قرآنی ندارد چه معنی تر است

حقیقت

یا هر چه در آنحضرت جل سلطانہ اعتبار نمود آید از الی بیت و ربوبیت و وجوب وجود و غیر از صفات
 حقیقت که بشرافت وجود خارجی پیوسته اند متشرلست چنانچه در مکتوب ثالث از جلد ثانی این معنی
 بسین و مشروح است آری ظهور این حقیقت بی کسوت صورت است بجلالت ظهور کلام مجید و ظهور محمدی
 که کسوت حرف و صوت و صورت انسانی است و این از غرائب است و حقیقت محمدی چون از اسمای اضافیه
 است ناچار ازین بهره حقیقت متشرل بود سوال ازین بیان لازم آمد که کعبه حسای از حضرت پیغمبر صلی الله
 تعالی علیه و سلم افضل باشد جواب گوئیم ممنوعست زیرا که تفوق یک حقیقت بر حقیقت دیگر موجب انضلیت
 صاحب حقیقت اولی بر صاحب حقیقت ثانی نیست چه میتواند که صاحب حقیقت تحتانی را عروج از حقیقت خود
 فوقانی شود و مراتب قرب رود و صاحب حقیقت فوقانی محسوس حقیقت خویش بر عروج از حقیقت خود
 ننماید و کثرت مراتب قرب که مدار فضل بر آنست حاصل نگذنی بینی که ولایت ما اعلی فوق ولایت خواص
 بشرست و فضل من خواص بشر است باعتبار عروج از حقائق ملک و ملک را عروج از حقائق خود دانست
 و اما الا که مقام معلوم و در انحن فیه نیز یعنی ظاهرست و نیز عالم افرق عالم خلق است و فضل در عالم
 خلق رانست چه قرب عالم خلق اعلی است و قرب عالم اعلی عنصر خاک پائین تر لطافت عالم خلق و عالم
 امرست و پستی او سبب رفعت او گشته و قربی که خاکیان راست قدسیان را نه بهیست

زمین زاده بر آسمان ناخته	ازین و زمان را پس انداخته	فانهم ولا یکن من القاصرین
--------------------------	---------------------------	---------------------------

اگر گویند که آنحضرت قدس الله تعالی بسره الاقدس در مکتوبی که شیخ طاهر چمنوری نوشته اند و آن
 مکتوب داخل جلد های مکتوبات قدسی آیات نشده بر نگذاشته اند که حقیقت کعبه عبارت از ذات بیچون
 واجب الوجود است جل سلطانہ که گردی از ظلیت و ظهور بوی راه نیافته است و مثالیان مسجودیت و
 مسجودیت است ازین عبارت تفوق این حقیقت از صفات حقیقیه و حقیقت قرآنی مطلقا لازم می آید
 که خلاف تحقیق سابق است گوئیم که اولاً چون مقرر قوم است که فوق مراتب تعینات که مراتب ظلال و
 ظهور است مرتبه مطلق ذات است تعالی بابران آنحضرت نیز ازین مرتبه تعبیر ذات بیچون نموده
 باشند و این تحقیق تحصیل را که فوق تعین علمی و وجودی و حسی است بعد از ان افاده فرموده و ثانیاً اگر

می تواند که آن حقیقت را ذات بی چون مجازا اعتبار را بستی که صاحب بیت را بایت است فرموده باشند
 چنانچه حقیقت سجود ذات بی چون است تعالی و بیت واسطه است و این حقیقت که درین جاست از آن
 سیر و معنی بیت است در آن ملحوظ است و ثانی آنکه تواند بود که مراد از ذات بی چون ذات مقید باعتبار معبود است
 و سجود بیت و مانند آن بودن ذات مطلق معرا از نسب و اعتبارات چنانچه لفظ سلطان در خانه نیست که در
 اول کتاب مسطور شد شعر بنام معنی است یعنی سلطان قطع نظر از آنکه نسبت بخانه دارد و باید جست و
 بیرون ازین اعتبارات باید طلبید و صفات حقیقه را و همچنین شیونات را که کلا اصولند و این صفات
 را از سایر اعتبارات ذات تعالی تفوق است چه ذات مقید باعتبار ملحوظ را بخواهیم اعتبار است
 نه ذات چنانچه ارباب معقول و علم شی بوجه گفته اند که معلوم جهان وجه است نه شی و حقیقت قرآنی جامع
 جمیع کمالات ذاتیه است که اولاد مرتبه صفت ملک شان کلام فاض می شوند ثانی از آنجا با علم افاده
 می آیند و آن حقیقت بتوسط این شان صورت لفظی گرفته جلوه گرفته است چنانچه حضرت ایشان نوشته اند
 که در مرتبه شیونات که زائد بر ذات نیستند الا بالا اعتبار شان کلام بنامی مخصوص گشت و هر چه از کمالات
 و مرتبه ذات و شیونات تحقق بود تمام در شان کلام فاض گشت و حاصل تمام حقیقت آن شان همین
 قرآن است و این همین عبارت عربی و ترتیب معهود مکتوب در مصاحف و هر کتابی که بهر نبی منزل شده
 است جز ویست از اجزای این قرآن که از بعض عبارات او بعض وجود مستفاد است و تخلیق جمیع
 کمالات من الاول الی الآخر هم مستفاد از انما قولنا شی اذ ارادناه ان نقول له کن فیکون بصدق
 این قولست و هو سبحانه علم سالما بود که این خدشه در خاطر ممکن بود و بخان می نمود و کل آن کما نبی متد نیستند
 الحمد للذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جات رسل ربنا باحق صلوات الله تعالی و
 تسلیاته سبحانه و برکاته عربانه علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین سائر الصالحین اجمعین

مکتب هشتاد و چهارم پادشاه میر محمد نعمان در قصه اعمال اخ و انکشاف سبب قدس

بعده الحمد و الصلوة و ارسال التحیات بخدام نقابت و نجابت و نگاه میر ساد صبیحه شریفه درینو لا شرف

ساخت از روی کس نفس چیز مانده بود و در یوزها ازین فقر آمده و مرا این مجوز قابل هیچ چیز نیست
 و خود را هیچ گونه نسبت به بزرگان نمی توانم داد و بیست **من هیچم و کم از هیچ هم بسیاری**
 و از هیچ و کم از هیچ نیاید کاری **نوشته بودند که در میان فاضل الانوار توجه نمایند که بطلبه شغل گفتن**
 و حلقه شستن مرضی است یا غیر مرضی اگر مرضی نباشد ترک این امر نمایم بفرموده شما در روضه
 منوره رفته التماس مذکور از جناب ایشان نموده مرضی آن حضرت هیچ گونه در ترک این
 امر خطیر ظاهر نشد و بالعاقبه تمام در ششتمال باین مرام مفهوم گردید و درین اثنا علون نسبت شما
 و تلامطم اسواج آن بنظر درآمد و بعد از آنکه سبانه و سلام علیکم و علی من لدکم

مکتوب صد و هشتاد و پنجم بمسکین عطاء الله در عدیت سالک ماهیت ممکن

حضرت حق سبحانه بحصول مطالب کونین سر بلند دارد و محقق و لطایف مطلوب برتر از تقریر است
 و نقائص محبوب بیرون از تحریر تا او پیدا نیست طالب او پیدا است و در طلب و بقدر ارجان او پدید
 آید عاشق بیچاره هستی از میان بر کشد چه ذات ممکن عدم است که بواسطه انعکاس کمالات
 وجودی نمودنی بود پیدا کرده است و باین نمودنخیلی خود را کامل و خیر خیال نموده و بنیاد را برین
 بی بنیاد نهاده و چون بسا بقدر کمالات اصل پر تواند زد و حقیقت معاند و اشود کمالات انعکاسی
 جهل عاید گردد و امانت باطل امانات شود و عارف رو بصحرا می عدم آرد و از هستی موهوم شعله گردد
 این زمان بقفای حقیقه مشرف شود بیچاره که نصیب او از مطلوب جز استمالک و تمحلل
 نیست از کمال او چه در یابد و بحسن و جمال او چگونه پی برد **گیرم که نعم خانه ایما را حشر و دم**

کو حله و طاقت دیدار که دارد **حق سبحانه امثال با مجوران را ایمانی باین معانی دهاد و شربی**
 ازین مشرب روزی کند و بالنسبه و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و البرکات لے یوم التناود

مکتوب صد و هشتاد و ششم بمسکین عطاء الله در عدیت سالک ماهیت ممکن

بسم اللہ الرحمن الرحیم حامد اللہ سبحانہ و صلی علی رسولہ الکریم حضرت حق سبحانہ باعلی مرتبہ کمال اکمال رسانہ و مآرہ را باطمینان آرد بیش از اطمینان نفس بصورت شریعت مثل پس است اگر نازی کند طہرت نماز است و اگر روزہ میدارد صورت روزہ است مثلاً و بعد اطمینان بحقیقت شریعت مصدق نماید و بحقیقت امکان و نماز و روزہ و حج و زکوٰۃ و غیرہ با متحقق است اطمینان نفس بروجہ کمال منوط بقرب نیست است و قرب ولایت ہم ہر چند نوعی از اطمینان ثابت است اما کمال آن از کمالات نبوت است اہل ولایت باندا زہ قرب ولایت میفرمایند **ہر چیز کہ ممکنہ گردد** ہرگز صفات خود نگردد

بعد از حصول قرب نبوت اصالت او در اشد توحیت اسم و رسم از صفات سیہ و دہنی ماند و مخالفت کلا و اساساً و برنجیز و در رنگ لطایف عالم امر مستلک و مستغرق مطلق میگردد از مستلک مخالفت نہ آید و از فانی خلاص تر آید پس در قرب ولایت باندا زہ اطمینان از حقیقت شریعت نصیب ہست و تحقق بحقیقت شریعت بروجہ کمال از کمالات نبوت است این کمال است کہ ہر انبیاء علیہم الصلوٰات و البرکات در ان شرکت دارند خصوصیت کہ انبیاء رسل و اولو العزم و خاتم الرسل را علیہم التحیات و الصلوٰات و التسلیات در ان بہان ثابت است علی تفاوت الدرجات جد است و از صورت و حقیقت شریعت در است ہر چیز

مکتوب ہشتاد و نهم با فائزید کہ مقصود از خلقت انسان تحصیل معرفت حقست جل شانہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہ تعالیٰ البواب فیوض را بمواریہ مفتوح دارد اما والاش لا یعبد و علی حق سبحانہ آدمی را بہر عبادت و بندگی خویش اور وجود عابد در میان است نزد اہل الصدق و حیز اعتبار ساقط است عبادتی کہ است آن است کہ عبادت کنندہ در ان میان نبود و انہی مودای معرفت است کہ او را کہ بیست پس معرفت شرط عبادت آمد و عبادت بی معرفت صوری بی آن نام نشود ان چیز نیز واجب مطلق است پس معرفت بہ اللہ نیز مطلق است

که پیش از حصول معرفت است از وسایل معرفت مطلوب است پس آن عبادت نیز مطلوب بود لیکن این عبادت ساکت است و آن عبادت عارف نشان مینماید تا آنکه از نواز و غفران انگ سلسله کل شیئی قدیر

مکتوب هشتاد و نهم خواجه عبد الصمد کاتبی در آنگاه دیده مرآت کمال چهرت در فصیح

صحیفه شریفه رسید از سرگرمی یاران طریق نوشته بودند و نیز نوشته بودند که بعضی بحضور آمد و از نفی خطرات خبر میدهند حمد الله سبحانه علی ذلک حمد اکثر یاران شما اند احوال شماست که در مرآت آنها انعکس میشود در کار خود سرگرم باشند هم باحوال یاران پردازند و هم باحوال خود یک دو وقت از برای خلوت بپایانند و بکار کلمه نفی و اثبات بیشتر راغب بودند و بلا نفی مرادات و مقاصد نمایند و سلب موهوم و توابع آن از خود جویند تا تمام منتفی گردند و حدیث ذاتی و فقر جلی روی نماید و حقیقت بندگی و کمال خداوندی جل شانزه جلوه فرماید

مکتوب هشتاد و نهم حضرت مخموم زاده عالیقدر شیخ محمد صبیح الله سلمه در شرح کلمه طیبیه که حضرت محمد الف ثانی امام ربانی را بآن ملهم ساخته اند که دنیای ترا آخرت گردانیدم

احمد صمد رب العالمین الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله و صحبه اجمعین حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی حضرت ایشان ما را رضی الله تعالی عنه بمشراخته بودند با آنکه دنیای ترا آخرت گردانیدم سطر یکی چند در شرح این عبارت علیه و حل این مکاشفه غیبیه مرقوم میگردد و بگوشت و دلش تسلع نمایند بدینهم که هر چه در دنیا مشهود گردد بی شائبه ظلمت نیست که دنیا تاب ظهور اصل بی شائبه ظلمت ندارد و موعود ظهور اصل آخرت است و چون دنیای ایشان حکم آخرت گرفت لاچار موعود و اخروی درین نشاء جلو و گرفت و نصیب از اصل بی شائبه ظلمت بجهول پیوست و نیز میتوان که بعضی اتمعات این نشاء را که موجب تقیص درجات اخروی است در حق ایشان نه اینچنین باشد بلکه باعث ترقی درجات بود چنانچه نفیم آخرت که تمتع بآن موجب ترقی است بیا نشاء آنست که اشجار و انهار بهشت و همچنین حور و غلمان آن مقام مظاهر معانی تنزهی و تمجیدی اوست سبحانه که درین دار جهان معانی کسوت حروف و صورت

کلمات پیدا شده است که سبحان الله و الحمد لله مثلاً و چنانچه مباشرت این کلمات درین دنیایا موجب ترقی است همچنین تمتع ازان فواید در بهشت و مباشرت بآن لذائذ و نعم موجب رفیع درجات و ترقی مقامات است و چون بکرم الهی عم احسان و نیای شان آخرت گشت لاجرم تمتع نعیم ابدی و درنگ مباشرت لذائذ ابدی گشت و تمیز میتوان که سالک این راه هر چند قطع منازل وصول نماید و باصول اصول سید و بحیات شریف مشرف شود و مشاهدات تکلیف و غیر تکلیف و سائر لوازم ولایت را حاصل نماید اما در قید رنگینی این جهانست و در رنگینای جسد محبوس است مقید جبل الخیال است و خلاصی بالکل از قید خیال همین امریست چنانکه مولانای روم قدس سره فریب احتضار فرموده **من شوم عریان نترن و از خیال**

تاخر هم در نهایت الوصال **یعنی** شخص از قید خیال بی خلاصی از رنگینای جسد مکن نیست و

چون دنیای ایشان حکم آخرت گرفت لاجرم مطلوب درین نشأ سزیه از تخت خیال مبرا از اختراع و هم جلوه گر گردد و نیز میتوان که رویت موعود و آخرت و نصیب ازان در دنیا هیچ کس نیست مگر سرور دین و دنیا را صلی الله تعالی علیه وسلم و حضرت ایشان تحقیق نموده اند که هر کمالی که نبی یا بواوکل تابعان او را نیز تبعیت و طفیل ثابت است پس اگر از الوش خوان این نعمت هبیه نیز نصیب ارزانی داشته باشند می شاید هر چند رویت نباشد که آن با جمیع است غیر واقع است چه حصول اصل شئ دیگرست و نصیب ازان یافتن دیگر چنانچه آنحضرت نوشته اند که هر چند رویت نیست اما کار ویه است فافهم و میتوان که محل آن عبارت شریفه این باشد که دنیا و اعل و کسب است و آخرت و اجزایا و اجرت پس نفع درین و اراعمال است که مقربان اند و ترقی بخش و اگر از ثمرات مکاسب که جزای عمل است چیز درین دار عیانت فرمایند هر آئینه موجب تقیص درجات اخروی باشد و امد اتری بعضی من اعطی الثمرات فی هذه الدار یمتی عند الموت ان لا یکون له من هذه الامور شیء و کان هذا هو السر فی عدم ظهور ثمرات الاحوال من لصحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مع انهم فی الدرجة العالیة من الولاية و الاکن لما جعل الله تعالی دنیا هم آخره فلا یکون حصول الثمرات لهم فی هذه النشأة منقصة لدرجات آخرت هم کما قال تعالی فی حق خلیله علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وایتناه اجره فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین

و چون نصیب از بیچینی پیدا کرد از دید و دانش بیرون رفت و از فهم و فهم خارج گشت عقل سلیم هر چند حجت و جوی آن نماید بیچ حاصل از وی بدست نیار و و بهم با وجود سرعت سیر چندانکه دور و دور رود و بیچ پے پے نبرد و او را از احوال و سبب پیدا با وجود جوهریت و امکان حکم بچوهریت و امکان در وی نمیتوان کرد و جز حکم بهستی حکم دیگر قبول نمی نماید و اسلام علی سن اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفیٰ علیه علی آله و صحبه اعلیٰ الصلوات و التسلیات و التحیات و البرکات اعلیٰ

مکتوب صد و نود و دوم نیز فقیر حقیر محمد عبید اللہ در ذکر بشارت اصالت مادہ حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و حضرت ایشان سلمہ اللہ تعالیٰ

بسم الله و الصلوة و السلام علی رسول الله حضرت ایشان را رضی اللہ تعالیٰ عنہ میفرمودند که بقیه که از خلقت سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوات و البرکات اعلیٰ مانده بود و آنرا اوش گویان بیک فردی از اولمندان است او عطا فرموده اند و تخمیر طینت او ازان نموده و ازین راه آن فرد را از اصالت بهره و ساخته اند ازان بقیه بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیه قلیلی مانده بود آن بقیه نصیب پسندی از مستبان آن فرو آمده است و تخمیر طینت ایشان ازان فرموده اند باندازه آن حقی از اصالت نیز یافته آن ربک واسع المغفرة مانا که نصیب که حضرت مهدی موعود را علیه الرضوان از اصالت است از راه حضرت عیسیٰ ست علی نبیا و علیه الصلوة و السلام و نیز آن عالی حضرت متعالی تنقبت می فرمودند که چون مجلس یعنی محفل انبیای کرام علیهم السلام رسیده شد از او حام اهل مجلس در اینجا گنجایش نشستن دیگری نبود حضرت خلیل علی نبیا علیه الصلوة و السلام که شان خاص در اینجا داشتند با اهل آن مجلس خطاب کرده فرمودند یا ایها الذین امنوا اتقوا فی المجالس اهل مجلس جنبید نه جای وسیع برای نشستن بهم رسیده در اینجا نشستن تمثیله از حصول کمالات نبوت مرخصه افراد است را بطریق تبعیت و وراثت لازم نمی آید که آن بعض نبی باشد یا ساوات با نبی پیدا کند چه حصول کمالات نبوت دیگر است و حصول منصب نبوت دیگر چنانچه تحقیق نمیشود

تفصیل در مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان سطورست و اسلام علی من اتبع الهدی
مکتوب صد و نود و سوم بمولانا محمد افضل در ذکر کمالات و کمالات
حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بطریق اجمال

الحمد لله وسلام علی عباده الذین صطفی حضرت ایشان ما را قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس پیش
از مرض موت پتی و سرفه عارض شده بود روزی چند از ان مرض صحت رو داد چنانچه بحالت
اصلی آمدند و بی تکلف بسجده حاضر میشدند بعد از یک ماه کم و بیش پتی عارض شد که روز ششم
از ان بدار السور رحلت گزیدند و ایام نقاحت مرض پیشین میفرمودند که من مستغرق کمالات
اہل بیت رسول صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم و در ان ضعفها با کمال استبشار بیان می نمودند
کہ مراد باغ اہل بیت سر داده اند و بجای و غرائب آن موطن مشرف میباشد و شطری از ان
در معرض اظهار نیز آوردند و بعضی از خصائص و کمالات حضرت امیر اکرم اللہ تعالیٰ وجہہ کبریہ
تفکر و تامل اندیشہ از ان خیر و در راه است مشروح ساختند و همچنین کمالات حضرت فاطمہ زہرا
و حضرت حسنین را رضی اللہ تعالیٰ عنہم بیان نمودند و علی ہذا القیاس کمالات سائر دوازده امیر را
فرمودند و بدین تقریب کمالات و خصائص حضرت شیخین و حضرت ذی النورین را بیان نمودند
و نسبت و منزلت ہر کدام ازین خلقای اربعہ و اہل بیت را با کنسور علیہ و علی آلہ و صحبہ الصلوٰۃ
و السلام مشروح ساختند و بعضی از خدمات شایستہ خود را کہ بوقوع آمدہ نیز در میان آوردند و قدر
از کمالات حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی را ہم بیان کردند چنانچہ در مرض اخیر این ذرہ حقیر را
وصیت بنوشتن بعضی ازین اسرار کہ قابل اظهار بود نمود چنانچہ این فقیر مقتضای وصیت را ایام
عزای آن حضرت بحسب فہم قاصر خویش با چشم گریان و دل ربغس موجد روضہ منورہ
نشستہ آن ذرہ ای ناسفہ را در ملک نظم کشید و داخل مکتوبات قدسی آیات آن حضرت
گردانید چنانچہ ہم مکتوبات جلد ثالث بہان مرقومات مقرر گشت و اسلام علیکم و علی من لکم

مکتوب صد و نود و چهارم بحضرت مخدوم زاده بکند درجه خواجه محمد نقشبند سلمه رب در
ذکر بعضی از مقامات عالی حضرت ایشان سلمه الله تعالی باشا رفته بآنکه
در حصول آن مقام عالی که مربوط باصالت و محبوبیت ذاتی است

بسم الله الرحمن الرحیم و اما بنمونه ربک فحدث بتایخ سوم ماه شعبان روز سه شنبه شنبه^{۱۳۳۱} احدی و اربعین
بعدالالت و نماز عصر بسط عظیم عظیم رو داد و منزلت عالی و کیفیت بس شکر آن که هرگز مثل آن نداده
بلکه منظور و تصور بهم گذشته شرف و رو یافت و اموری در میان آمد که مصداق لایعین رات و لا
اذن سمعت و لا خطر علی قلب احد بود زبان را یارای گفتن آن نه قلم را تاب نوشتن آن نه
فریاد و احاطه این همه خبر به نیست | هم قصه غریب و عجیب هست | الحاکم که حصول آن وابسته

بنشأ اصالت و محبوبیت است که مانا آن مقام را خصوصیتی بکتاب بود که در آن بارگاه ملاحظه و را
متفرد و ین شایع کلمه طیبیه و سایر الفاظ ذکر مثل تسبیح و تحمید و تکبیر را در آن حریم قدس گنجایش نیافت
اگر گنجایش هست قرآن راست و نماز را هم بعلاقه قرآن سوای تلاوت قرآن مجید و ادای نماز
نسبت بآن مقام تعطیل و بیکاری می یابد و می فهمد که هیچ کسب و عمل را در حصول این نسبت علیه
داخل نیست موهبت صرفت سابقه عنایت می باید و دیگر هیچ مانا که ریاضات و مجاهدات در بساوی
قرب ولایت و خل دار و زامانی که سیر در اصول و حصول اصول است اعمال صامحه سودمند
و نتایج بخشش است که بوسیله آن مالک مستعد ترقیات میفرماید و تکرار کلمه طیبیه نفی و اثبات از غفلت
بصل آن راه می کشاید و از اصول باصول اصول عروج بینماید و آنچه مذکور شد بقرب نبوت
تعلق دارد که انجبال را در رنگ ظلال در راه باید گذاشت ریاضات فاشه بمحالی آن بارگاه
معلی را نمی کشاید و حصول بآن مقام بموهبت محض است یا بحجت صرف خصوصیت و عدم شرکت
احدی که در بالاند کورش چون نیک تامل نموده و دید که از آن رهگذر است که هر کسی که باین منزلت
رسیده است مقامی از خود دارد که دیگر را با اصالت و در آن شرکت نیست هر چند و صلا آن مقام

اقل قلیل انداز از آنجمله حضرت ایشان را که در آنجا ملاحظہ نمودم بقایات عظمت و نہایت اہمیت و نظر آنکہ نہ باید دانست کہ عالم را ظل حضرت حق سبحانہ و العالیین یا مرآت او تعالی تصور نمودن و مہیوم دیدن و کمالات عکسہ ظل را باصل سپردن و ظل را خالی بکہ بعد فهمیدن بعد از ان آنرا کمالات اصل متحقق یافتن ہمہ در قرب ولایات کہ از ظل باصل پیوستن ست می فہم بعد از ان کہ اصل را در رنگ ظل در راہ گذارد و بحوالی آن حریم قدس برسد ازین امور ہیچ در کار بکہ تصور نہ بود آنجا ظل نسبتی نیست و اوصاف را باصل دادہ و خود را فانی و مستہلک دیدنی نہ بقا و تحقیق باصل پیدا کردن مشہود می گردد و وصول آن موطن را راہ جد است

مکتوب صد و نود و پنجم نیز بحضرت مخدوم زادہ خواجہ محمد نقشبند در کشف سرائع حضرت خیر البیوت علیہ السلام و تہتیت ملت حضرت ابراہیم را علیہ السلام با ذکر بعضی از اسرار خفای این معرفت از ملفوظات حضرت محمد الف ثانی است

بسم اللہ الرحمن الرحیم و السلام علی رسولہ الکریم مقصود از امر بتابع حضرت پیغمبر علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیمات ملت حضرت ابراہیم را علیہ السلام و طلب کردن آنسر در علیہ الصلوٰات و برکات مانند الصلوٰات و برکات آنحضرت را حصول مقامی ست آنسر در را کہ وصول بآن مقام میسر نیست گی گذشت از مقام حضرت ابراہیم و وصول بمقام حضرت ابراہیم مربوط بتابع ملت وی علیہ السلام چہ بتابعیت آن ملت بآن مقام را نیست و نسبت یکی از ان دو مقام بدیگری چون نسبت محراب ست بسجد و یقین ست کہ رسیدن بحراب کہ مقام امام ست بی قطع مسافت بقعہ مسجد متصور نیست چہ مقام اول مرکز ست و مقام ثانی محیط آن مرکز و در نظر کشف تفوق مرکز بر محیط اہم قسم می داید و وصول بمرکز بی قطع مسافت محیط میسر نیست و چون وقت استجابت ایمن دعوت رسید حضرت سید اولین و آخرین علیہ فضل الصلوٰات و التسلیمات از مقام کہ در ان در بین از ثانی داشتند عروج فرمودند و بشوق تمام در مقام حضرت ابراہیم علیہ الصلوٰات و السلام رسیدند

و در آن مقام عزیز و توقیر و زید و ماموری و میان آمد که از جمله اسرار لازم الاستیارت بعد از آن
آنحضرت در آن مقام کمر بود و بتابعیت ملت حضرت ابراهیم علی نبیاء و علیہ الصلوٰۃ بود و داخل شدند
آن مقام شکر و پس عجیب مقامی است که هیچ مقامی از هیچ رسولی مثل آن مقام نیست چون در آن
مقام مستقر شدند نظری که بحال و احوال ماندگان داشتند کتر گشت و بکلیه متوجه جناب قدس گشتند
و در خلوت خانه خاص با محبوب خلوت داشتند و نیز محسوس گشت که چون آنحضرت صلی اللہ تعالی
علیہ وسلم و رسد و عروج بود و بعضی از صحاب کرام علیہم الرضوان نیز پیغمبت ایشان درین عروج شریک
بودند و چون آنحضرت داخل مقام خاصه گشتند صحاب کرام در مقام حضرت ابراهیم علیہ السلام زیر قدم
مبارک ایشان ماندند و در مقام خاصه گنجایش نیافتند بعد از آن مرغی گشت که آنحضرت علیہ السلام متوجه گشتند
حضرت ابوبکر صدیق را کشیده و در مقام خاصه داخل ساختند رضی اللہ تعالی عنہ و در آدھ حضرت عمر رضی اللہ تعالی عنہ
آرد و دست آید داخل ساختند و اینها اظن غالب آنست که ایشان را نیز در مقام خاصه گنجائی شد و اسلام

مکتوب ششم و ششم حضرت محمد زاده شیخ محمد صبیحہ اللہ در بیان مقامی فوق مقام رضا

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین صطفی حضرت ایشان در مکتوبی از مکتوبات جلد ثانی نوشته اند که فوق
مقام رضامندی نیست مگر خاتم الرسل را علیہ و علی آله الصلوٰۃ و السلام این معرفت از معارف سابقه
آنحضرت است بعد از آن میفرمودند که من وقتی بر انبیا علیہم الصلوٰۃ و رسد میفرستادم و دیدم که انبیا علیہم السلام
با جمیع مقامات خویش عروج فرمودند و هر یکی ازین بزرگان بمقامی که فوق مقام صفت بود
بوساطت چندی طعن گشتند و سرور دین و دنیا علیہ و علی آله الصلوٰۃ و السلام بمقامیکه موطوب بتابعیت ملت حضرت
ابراہیم علیہ السلام بود و عروج فرمودند و بآن مقام عزیز و طعن گشتند الحمد للہ رب العالمین و السلام

مکتوب ششم و ششم بکلاسجاول جواب فیضی که شکر بر او را و بگویند و جوابی که بر سید بود

بسم اللہ الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب مرغوب اخوی اعزنی رسید

خوشوقت ساخت حمد الله سبحانه که بجا فیت اند و نسبت باطنی و رابطہ معنوی فتوری زلفت است بلکه امید است که روز بروز قوی تر گردد از بقوت رابطہ است که تفاوت واردات در حضور و غیبت نمی فهمند و یکسان تصور مینمایند تفاوت و حضور و غیبت غالباً ثابت است لیکن در قوت نسبت قلت تفاوت است و هر چند قوت بیشتر قلت زیادہ تر اگر تقسیم قلیل بعنوان معدوم ظاهر شود و حضور و غیبت یکسان نماید مستبعد نبود اگر گویند گاہ باشد که طالب رشید و غیبت ترقیات مینماید و از حالت حضور بلند تر میرود پس واردات غیبت در حق او افزون و زیادہ از واردات حضور شد گوئیم کہ اگر در حضور می بود می تواند کہ زیادہ تر از آن ترقی مینماید نوشته بودند کہ پیش ازین حضور حق جل و علا در بیرون خود می یافتیم اکنون در درون خود می یابیم الخ بلی معتبر نزد این طائفہ علیہ شہود نفسی است مشہود می کہ بیرون از خود بود چندان اعتبار ندارد گفته اند

بچو اینیا سیر بر سوی دست

با تو در زیر کلیم است هر چه هست

لیکن گرفتار این مشہود نباید بود و از اظلال مطلوب باید تصور نمود حضرت حق سبحانه چنانچه در آفاق است و رای النفس است نیز پس او را غمزه و رای درون و بیرون باید جست و بیرون آفاق و نفس باید طلبید این معالہ عقل عقل معقول نشود و کشف ارباب ولایت ظلمے مکشوف و مدرک نبود نور فراست کہ تنقیس از مشکوٰۃ نبوت است درک این معنی مینماید و کریم سخن اقبال الیمن جل الوہد کشف سر این معامی فرماید و حالتی کہ حین ادای نماز فرض رو میزد بد عالمی و اخیل است از مطالعہ آن ذوقین گردید نوشته بودند کہ مردم این باب بعد از هر پنج نماز دست برداشته فاتحہ میخوانند و این عمل را بر خود لازم گرفته اند و تا کہ آنرا با اعتراض پیش می آیند مخدوم این نوع فاتحہ خواندن عمل بزرگان مایست و در اعمال پیغمبر خدای صلی الله علیہ وسلم هیچ بنظر نہ در آمدہ است فی خزائن الروایات من اخلاصہ قرآنہ الفاتحہ لاجل المهمات بعد الفرائض بعد از مصافحہ بعد نماز جمعه کہ در اینجا متعارفست تفسیر نموده بودند مخدوم ماصافہ فی نفسہا مسنون و عمل بزرگست و تعیین این وقت بدعت پس این عمل ہم وجه حسن دارد و ہم وجہ قبح نہایت کار آن اگر با بابت بکشد چنانچہ بعضی گفته اند بغتہ است فی غرہ الروایات قال الشیخ محی الدین النووی فی الاذکار انہا فتنہ مستحبه عند کل تقار و امام اعجاز

الناس بعد صلوة الصبح و بعصر فلاصل له و لكن لا لباس به فان اصل المصافحة ينهت و كونهم حافطين عليه ما في بعض الاحوال و فططين في بعض فيها لا يخرج ذلك البعض عن كونه من المصافحة التي وردت بها اشيع

مکتوب صد و شصت و نهم با غارشید در انکه درین طریقه علیہ خذ فیوض بہ البطلہ محبت شیخ
است و تحریرین بر رعایت آداب شیخ و دوام ذکر و بیان فنا قلب و نفس

بسم الله الرحمن الرحيم حامداً لله ومصلياً على رسول الله تعالى از رفیت اسوامی محرر ساخته در مدارج قرب
ترقیات و با و صحیفہ گرامی مشرف ساخت حمد الله سبحانه که فقرای دور افتاده از یاد و رفعت اند و نسبت جوی
و ارتباط معنوی بحال خود دست محب این طائفه باین طایفه است المرامع من احب و طریقه مادر و وصل
بدرجہ کمال مربوط بر البطلہ محبت است شیخ مقتدا طالب صادق از راه محبتی که شیخ دارد و خذ فیوض و برکات
از باطن او بیناید و ساعت بساعت بزرگ اومی بر آید مقرر است که فنا فی شیخ مقتدا فنا فی الله است
و اگر هم هر چند از اسباب وصول است لیکن غالباً شروط بر البطلہ محبت و فنا در شیخ است سالک این راه را چیزی
ناگزیر است محبت شیخ مقتدا بر رعایت آداب محبت و دوام ذکر چندان بذکر قلبی مداومت نماید که دوام پذیرد
و غفلت و تقای آن نباشد و از تکلف یاد کرد و او را هر حضور ملکه دل شود و صفت او گردد چنانچه بمع صفت
ساعده و بصیر صفت با صبر در نیوقت غفلت ظاهر در حضور باطن سرایت نکند و نوم صوری با توجه معنی صحیح
گردد و چون این کیفیت حضور غالب آید و قوت پذیرد نفس حاضر از زبان خیزد و زخمت بصحرا می عدم کشد این
زمان حضور خود بخود روی نماید و لا بد که الله الا الله جلوه فراید مصرع این کار دولت کمون نگار دهند
مخد و مادر باب دفع شر اعدا و حساد و عا و توجه کرده میشود امید که مخدول گردند و سلام اول و آخر

مکتوب صد و نود و نهم حاجی حسین در شرح اذواق و مواجید او که نوشته بود

بسم الله الرحمن الرحيم صحیفہ گرامی اخوی حاجی محمد حسین رسید خوش وقت و سرور گردانید از فنا و

عدیت خود نوشته بودند | بی هر جا شود هم آشکارا | سہارا جز نہان بودن چہ بار

هنگام طلوع انوار احدیت غیب در ضحلال و استهلاک اطوار کثرت موهوم چه ریب است لیکن مبین نیست
 به ضحلال تفاوت اقدم سالکان بسیار است از انجمله محمدی المشرب را این فنا و استهلاک بذهاب عین و اثر
 میرساند که او که از تیز نوشتن برود شخص شده است که این همسوار دات و حرکات و سکنت بر عدم است که
 او سبحانه و تعالی بقدرت کامله خود ظاهر ساخته کار خود بخودست و چیزهای غریب و عجیب برین معدوم دارد
 فرموده که در تحریرنی آید آری بعد استقاظ اضافات و در منتهیات باطل آن معامله از خود بخودست اگر حضور
 است حضور خود بخودست و اگر توجه است هم از خود بخود و عارف را غیر از استهلاک و ضحلال و انعدام
 ازین مقام نصیب نیست نوشته بودند درین روزها تجد و اشال ظاهر شده است که در هر آن تمام عالم در عدم میرود و مثل
 آن بوجود می آید درین حیرت افزوده است محمد و احضرت ایشان باقی سنا و سبحانه بسره لاقدرس حل این معامله در
 کتب و این نموده اند اگر حل آن خواهند آنجا مطالعه نمایند و مقامات بعضی بزرگان بعضی نگاشته که ظاهر شده نوشته بودند بوضوح
 آنجا سید بچشمه احوال مواجید درست و بلندست حق سبحانه و تعالی نصیب وقت کنان از دوستان در یوزده است

کتاب دوم بصوفی نو یک تحریر بر دوم ذکر و اختیار عزالت و سر تجویز
 تعلیم طریقه ناقص او آن که آنچه در و قلع رود و هر چهاران اعتبار ندارد

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و صلاه علی عبادہ الذین اطلق الله تعالی ابواب فتوح را همواره و مستوح
 دارد و کتب مرغوب معازر برادر گرامی مولانای نور محمد رسیده خوشوقت ساخت باید که بهرین بنحو
 از احوال ظاهری و باطنی خود احوال و رافنا و راه اطلال میباید باشند نوشته بودند و تکرار سابق باطنی
 بجدست و نفی و اثبات نیز تکرار دارد و یک و مبارکست نوعی بنگار ذکر مقید باشند که ماسوای مذکور
 از بساحت سینه رخت بر بند و اسم و رسم ماسوا از آئینه دل خود متلاشی شود اکثر اوقات در زانو و پای
 بر عزالت باشند و با خلق کمتر خلط نمایند و ذکر قلبی و لسانی مشتعل باشند و در ذکر گفتن هیچ غرضی ملحوظ
 نبود از قبول خلق و حصول احوال و مواجید بی غرضانه ذکر گویند و در وقت نشاط بچندی گفته اند است
 تلقین ذکر کنند بطریق سفارت بطریق اصالت و خلافت و شراطی که نوشته بودند بر تقدیر است که

بسر خود تلقین کنند اگر بسفارت چندی را ذکر گویند این شرکاء در کار نیست که شما مترجم پیش نیستند و این ذکر گفتن هم جبر نیست بر اختیار شماست و اگر بی محکمت آقبال و انشراح صدر باشد بگویند والا هیچ در کار نیست آنچه لابد است دوم ذکر و مراقبه است تکمیل دیگری فرع کمال خود است و این اجازت شخص معهوده بواسطه آنست که چندی جمع شده که مشغولی کنند بهتر است که فیض یکدیگر برهم بگذراند و شکست نشود نوشته بودند که اگر در واقعه بساکی سیر تلقین نصحت تلقین بدهد و از ارواح بزرگان گذشته نیز ظاهر شود آن سالک را تجویز تلقین هست یا نه مخدوم اجازت تعلیم طریقت امر بزرگی است بخواب و واقعه صورت نمی بندد تا بیداری آن اجازت نکند اجازت صورت پذیر نیست و همچنین احوال و مواجید و قطبیت و فردیت و غوثیت و امثال آن که در منامات و وقائع ظاهر شود نزد این اکابر معتبر نیست آنچه در بیداری از احوال و مواجید رود و بدانان این کس است قطب و غوث کسی است که در خارج و نقطه باین نحو منصب سرفراز است اگر کسی خود را در خواب بادشاه و پادشاه نبیند و تا در خارج بادشاه نباشد

چون غلام آقا بمی هم از آن تاب گویم | نه ششم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

این قدر هست که وقایع و منامات صاحب مبعشرات اند و خبر از استعداد او لیاست که آن معنی استعدادی بظهور آید و بیاست که در معرض ظهور نیاید جانی باید کند که معاطله از قوه بفعل آید و از گوش باغوش رسد عزیزی که صحبت او میگذرانید خوبیهایی او را نوشته بودند که در وقت بسیار غنیمتست و در یوز که توجه فاعله در باره او طلب داشته توحی در باره آن عزیز نموده آمد و فاعله از دیار توفیق او خوانده شد با جابت قرین باد

مکتوب دویست یکم بولانا محمد حنیف در بیان نسبت وی و ذکر نصائح

احمد بنده و سلام علی عباد الله الذین اصطفی صحیفه شریفه اخوی اعززی مولانا محمد حنیف رسیده خوشوقت ساخت حمد الله سبحانه که بعافیت اند و از یاد دور افتادگان فارغ نیستند و از هووس طلب خالی نه خاطر بجانب شما نگران می باشند نمیدانم چه روش زندگانی بینمایید چه اظهار پیش آید و خواهم بشد از دیده درین فکر بگریزم و به کاغوش که شد منزل و آسایش خوابت و درین نزدیکی کتابتی از ان صوبان دوستی رسیده

که کلمه کلام از اطوار شفا ظاهر ساخته هر چند نام شان نوشته است لیکن غالباً تعرض بشان نوده و کلمه هم محل و تعرض نوده
از خواندن آن خاطر بسی متالم گردید که از شفا چه دیده باشد که نوشته است هر چند ظاهر بنیان از ارباب
باطن چه خبر داشته باشند لیکن چون بشما طبیعت راجعت و میلانی است و خاطر خوانان کمال شناسست از
انک چیز از جامیر و دلق پیدای آید در انشای نوشتن کتابت توهمی بیاطن شان نوده شد به نسبت با خود
معمور یافت و زیاد از متمتع مفهوم شد هیچ غباری بخاطر نماند محمد مد سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعماء
ز نهار در رضای اہل حقوق نوعی نمایند کہ منجر بعد رضای صاحب حقیقہ گردد حق اللہ سبحانہ بر
جمیع حقوق غالب است حق اورا یکمال رعایت نموده بہ حقوق دیگران باید پرداخت اوقات خود را
مضطرب دارند و باہل غفلت و اہل دنیا ہما ممکن پیش نیایند و باحوال طلبہ نیک پردازند و عمدہ
در ضمن گرفتن کسی را و برداشتن مرض دیگری و جز آن جمع ہست و وحدانی التوجہ شدن و
اگر انقسم امور در میان نبود هیچ نقص ندارد و ولایت آن منوط از محسنات زائدہ است و اسلام

مکتوب دویست و دوم بحافظ محمد شریف در نصح

خدام حافظ جیو ازین دو راقداہ سلام عافیت انجام خوانند و از دعای خیر منی نسا ند و این عمر چند
روزہ را در اہم امور صرف نمایند و احیای لیالی و گریہی را از محنتات شمرند و شبہای تار با نوا
و انکار روشن دارند و در تجارت صدق و امانت را امری سازند حدیث ان اللہ یحب المتطہر
شفیہ باشند و از عقود فاسدہ و ربوہ محتر زبوند و درین باب تاکید تمام نمایند کہ محل لغزش علمائے
چہ جای غیر علما کہ ام عالم خواہد بود درین زمان کہ ازین عقود خالی باشد الا من عصی اللہ سبحانہ از علمای متدین
ہموارہ خمس این حقو باشند تحقیق این بحث جویند و از حق سبحانہ باری بخان ازین طہر پاک خواهند اسلام علی من تبع بہد

مکتوب دویست و سوم بہ ارشاد پناہ میر محمد نعمان اسرار غامضہ و بقا و تاقیق و جامعیت انسان کامل

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین مطہی نقابت دستگا ہائے انجا جامعیت انسان کامل در تحریکی آید استماع

فرایند عارفی بعد فحای ام که مربوط است بذباب حقیقت عدسیه که مورد اناوست چون بقایای الی جل
سلطان پیدا کند حقیقت ثبوتیه بجای حقیقت عدسیه بنشیند و بر متصرف در وی همان اسم خدا برود
و باوصات آن اسم متصف و تجلی خواهد گشت بحیات و علم و سمع و بصر و کلام و ارادت و قدرت آن اسم
حی و عالم و قادر و سمیع و بصیر و متکلم خواهد شد چه هر اسم الی جل سلطانه مقنن اسما و صفات است
و چون آن اسم ظل اسم دیگر است و جزئی است از جزئیات آن اسم عارف از راه ظل صیل خواهد پیوست
و در رنگ اسم سابق باوصات اسم لاحق متصف خواهد گردید باز از ان صیل آن خواهد ملحق گشت
و از صیل ثانی صیل ثالث و از ثالث بر ابع و خامس الی ما شاء الله تعالی متحقق خواهد شد و چون هر اسم
را با اسمای دیگر مشارکتی هست از راه مابه الاشتراک با اسمای دیگر که مباین اصول دین اند نیز بقا خواهد یافت
و این هر اسمی لا یبعد و لا یحصی در رنگ اجزای عارف خواهد شد الی ان ننتهی الی حضرة الذات تعالی تقدس
و عادت الله جاوید است که بعد قرون از هزاران یکی را بقایای ذات مشرق بیادند و ذاتی که نصیب از
بچونی داشته باشد از ان مرتبه مقدسه آن عارف را عطا میفرماید که کند عارف بود و این همه اوصاف
آن ذات قائم باشد بلکه افراد عالم نیز بآن ذات قائم بودند چه افراد عالم چه که مظاهر اسما و صفات اند ذاتی
در آنها کائن نیست پس آن عارف بحکم خلافت قیوم عالم میگردد و حکم وزیر بهم میرساند فانظر الی آثار
رحمة الله کیف یبھی الارض بعد موتها این زمان آن ذات بجای حقیقت ثبوتیه میگردد و بر متصرف
میشود و ازین جامعیت این عارف را باید فهمید که ساز افراد عالم در جنب او حکم جزو محقر اند و قطره را
بادریا نیستی هست و اینها را با و سه آن هم نه چه اوصاف را با ذات نسبت تلاشی و استملاک است
در وقت ذکر گفتن گوینا با چندین هزار زبان ذکر میگوید هر اسمی بزبان خود ذا کرس و عارف بمنزله
کل آنهاست و در وقت تحریر بسنن گوینا چندین هزار شخص تحریر می پند و بعد از ان این همه
اشخاص قرائت میکنند و بر کوع و سجود میروند و اکثری از حقایق این عالم امکان نیز با عارف مذکور
درین امور شریک میگردد و گیران بیک زبان ذا کرا ند و انهم چه نگه از انانیت اماره پاک نیست آن ذکر
بهم نهاد عابد است و شبان جناب قدس نزد این عارف چونکه از انانیت رسته است هزار زبان ذا کرس

در بیان عوام ظاهر بین هر دو را فکر و عابد میدانند و اد حقیقت فرق آگاهان بلکه عارفان نامند و گذشته است و غفلت هم حاضر است چه در علم حضوری غفلت در همه وقت مفقود است و غافلان از ان غافل پس عارف مکرر در غفلت هم با حضور است و دیگران در عین حضور هم غافل و در نفور یا مکرر و ایضا غایت حضورشان در حصول است و حصول عین غفلت و عوام اینان را حاضر و فکر میدانند و او را غافل بدانند **پاره پنجم** سوار الصراط **پ** پری نفیست و دیو و گرگ نمیدانند

بسیار عقل سیرت که این چه بوی است **و** فیه است گوش شوق بشنوند که چون عارف خود را از اطلاق کلمه انما پاک و سراسر از دوازده نیت اماره تمام دارد مقتضای بل جزا الا احسان الا احسان احسان معشوقی در رسد و آن کم شده را در انامی خود جاده و آن عاشق صادق از کناش غیریت و ارسته در خلوتخانه انامی معشوقی آرام باید جماعت ازین طائفه هستند که میخواهند معشوق را در انامی خود بگنجانند و در خواب آباد و ویرانه انامی خود مطلوب را فرود آرند و بآن خورست گشتند و دانستند که بظلی از ظلال مطلوب آرام گرفته اند و جز انوذج از ان بی پایان حاصل نماند **و** **ق** او را خوبه نه سنجی بعالم

مراسر گز گنجی در اغوش **ب** بر سر اصل سخن رویم ذاتی که بعارف موهوب گشته است چو که نصیب از بچونی دارد جامعیت آن در بادی نظر بدرک چون نبی آید اما فی الحقیقه از همه اسما و صفات که در رنگ اجزای عارف گشته اند جامع تر است بلکه این جامعیت را نسبت بآن جامعیت قدری نیست و در جنب او حکم متلاشی دارد و سبحان الله بحمد این قسم ملک و وسیع را بصورت شخص محفود انموده اند و این همه خزائن ملک و ملکوت او درین طوخرایر بقدر و قیمت ابداع فرموده و این همه حسن و جمال بزرگ انوار و اسرار بلیه کیفیت را درین پیکر ظلمانی که از ازمین بهم رسیده تعبیه کرده اند و ما ذلک علی الله بجزیز و حکمت درین ستر ابتلای و اختیارات لیسیر انجیث من الطیب هر که نظر او بباطن و حقیقت عارف نفوذ کرد از برکات وی مملو و سیراب گشت و هر که بر صورتش نظر او مقصود گشت و در رنگ صورت بی حقیقت خویش تصور نموده از برکات او محروم ماند و بنسب این ابدی منقسم گشت و دانست که این عارف تمام لب است که قشری در میان حائل نیست و قشر پنش تمام منقلب لب گشته است و دیگران همه قشر اند بی لب لیکن آن قشر

مقلب را چونکه بر کالبد قشرتش باقی گذاشته اند قشر بی لب همه وقت مشارکت صوری دارد
و این مشارکت صوری که مقید کالبد وابسته است که بعد از شکستن کالبد باقی ست خاک در شتم
مجرمان افکنده دوستان خود را بی خود بخودی دارد و لیائی تحت قبائی لایعرف هم غیره
قل هذ سبیل ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من استغنی و سبحان الله و ما ان من الشکرین

مکتوب بیست و چهارم پادشاه بیک فقر ممکن و غنای واجب عز و جل

بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی حسن و جمال نیستی و بندگی را بر آئینه باطن جلوه گر کند و از دعوی
بسیری و خدا دندی نجات و ربائی و باجگیری من تحقیق کمال العبودیه و اظهار اسرار الربوبیه علیه علی آله
و اتباع الصلوات و البرکات و التعمیات بنده هر چند در احکام بندگی ثابت تر بود و دینیستی ذاتی و فقر
جلی بر وی غالب تر ظهور هستی و کمالات و خوبی در حق وی زیاده ترا بصد امتحین الاشیاء حسن
و جمال و غنی و سائر کمالات بر وجه کمال لم یزل و لایزال است عجز و نیستی و ذل و فقر و نقص در می یابید تا
ظهور آن باین شوق خلق را بصفت ذل و نیستی و احتیاج بیافریده و پر تومی از کمالات و جودی خود نیز
در وی تعبیه فرمود هر که خود را باین کمال عاریتی و نمودنی بود کامل و خیر خیال کرد و در بند نفس اماره
ماند از سعادت قرب محروم شد و بدین بعد و حرمان گرفتار گردید تا لویل لکل الویل هر که کمالات عایقی او
بایل آن سپرد و بدین فقر و نیستی ذاتی خود تحقیق گردید بدولت قرب و وصال همتشده و بام
نیستی صبر مستقیم نمود و از راه ذل پسر رسید قطوبی له و بشری انچه مقصود از خلقت او بود
بجا آورد و نعمت در حق تمام شد که باین کان میتا فاجینا و جعلنا له نوراً منشی بر فی الناس
بیان حال اوست و حدیث من قلنا فاما دینه شان و این کمال مربوط کمال اتباع سید کونین است
علیه علی آله الصلوة و السلام اللهم ارزقنا کمال متابعه و الثبات علی محبته ویرحم الله عبد اکمال آمین

مکتوب بیست و پنجم پیر امان الله بر پانچوی وراثت حق سبحانه و ذکر بعضی کمالات

ثلثہ صفحہ کبریٰ علیہا کمالا نتیجے کی کمائی کہ فوق آنست بطریق اجمال و اختصار

بسم الله الرحمن الرحيم حامداً لله اولاً و آخره وصلياً على رسول محمد وآله و آله و سلم و لا اله الا هو سبحانه و تعالی
انچه از احوال سینه و واقعات عليه كه نوشته بودند افواق منويہ و لذات عقليه بخشيد الله تعالى عزيز بر مزید داد
و نور علی نور كرامت كنند و حالات و واقعات ياران را كه نوشته بودند از مظارعه آن نيز حفظ نمود اللهم اكثر
اخواننا في الدين وثبتنا و يا هم علي متابعت سيد المرسلين عليه عظيم الصلوات و البركات الي يوم الدين امين
كه بهر بن منوال اجبه در افتاده راياد آورى مى نمود باشند و بار سال افواق دواروات نماز خفته
مياخته باشند هست را بلند دارند و قلع را بشارت دهند هر چه در بيدارى دست درازان انگيشت

از هر چه میرود سخن دوست خوش ترست
 محمد و ما آنچه از ما و شما درین نشأ قانیه طلبی باشد
 معرفت حق است جل و علا چون مطلوب حقیقه و رای آفاق و انفس است طالب او را ما از آفاق انفس
 نگذر در راهی بمعرفت نیاید و گذشتن از آفاق و انفس امر نیست و جدائی تا کس از ان نگذر و وسنی آنرا
 کما هو تفهید من لم یذق لم یدر این نسبت علیه و رای نسبت جذبه و سلوک و و رای معاظمه دخول و خروج و در
 اتصال و انفصال است و و رای قرب بعد و و رای غیبت و حضور است و و رای توحید و اتحاد و و رای
 لفظ و معنی است و و رای و هم و خیال فهو سبحانه و راء الورا اثم و راء الورا ااین و رایت و و و
 قرب است نه در جانب بعد از هر چه تصور کرده شود حتی که از ذات الیکس نزد یک ترست مثل قبل
 مشکل که پی بآن برود و هم و خیال آنرا محال میدانند و از خود نزدیک ترست نه تواند تصور نمود
 و رایت جانب بعد و جلا نگاه و هم است فافق تعالی اقرب فی الوجود و بعد من الوجود ان این
 کمال از کمالات ولایت کبری است که ولایت انبیاست عظیم الصلوات و البرکات کمالات ولایت
 صغری که ولایت اولیاست منحصر در مراتب قرب است که غایت قرب اتحاد و رفع اشتیاق است
 و معاظمه قرب است ازین هم نازک ترست از اتحاد و باید گذشت غایت و ی نایع
 لذت می شناسی تجد ناما غشسته
 کمالات عالم امر اینجا انقطاع می پذیرد و حقیقت اطمینان انفس درین موطن بجهول می پیوندد

بعد از گذشت ولایت کبری ولایت علیاست که ولایت ملا اعلیٰ است علی بنیاد علیم صلوات والبرکات
 ونصیب تمام از کمالات این ولایت عناصر شریفه راست و رای عنصر خاک که نصیب این عنصر پاک از
 کمالات مرتبه پنجم است بعد از گذشت این ولایت سه گانه شرعی در کمالات نبوت انبیا علیهم البرکات
 والصلوات واقع میشود که بالا صالته نصیب انبیاست علیهم الصلوات و تبعیت وارثان ایشان و از انان
 نصیب است دین موطن عارف از صورت شریعت بحقیقت شریعت ارتقا میفرماید و از صورت
 اعمال بحقیقت اعمال میرسد ترقیات بیش مربوط بصورت اعمال بود و نتیجہ آن در جماع روح منو بحقیقت
 اعمال است و ثمرات و نتائج حقیقت بدست می آید از اینجا تفاوت میان کمالات ولایت هر چند ولایت
 انبیا بود علیهم الصلوات و میان کمالات نبوت و باب که صورت را در جنب حقیقت چه قدر واقعبارست
 پس نتایج هر کدام نیز برین منوال بود و از گذشت این ماجرا معامله پیش می آید که اعمال حجاج و طلب
 در اینجا اثر ندارد و صورت و حقیقت در راه می ماند ترقی و افاضه کمالات دران موطن ^{و بعضی بعض} فصل
 با احسان است گفته نشود که هتئنا می عارف و پیوست از شریعت لازم می آید و هیچ کس در هیچ وقت
 از شریعت مستغنی نیست زیرا که گوئیم آنچه ممنوعست سقوط طحا لایف شرعی است و آن غیر واقع است چه
 کل عرفان در یک علوم همواره محکوم حکم الهی اند و از اتیان او امر و انتهای از منتهای چاره ندارد با آنکه
 گوئیم که شریعت اصل و بنیاد معامله است و اصل و بنیاد همه وقت محتاج الیه است درخت هر چند بلند شود
 و سمارت بالا رود و از بنخ و بنیاد چاره ندارد و این معامله بالا صالته مخصوص بانبیای اولو العزم است علیهم الصلوات
 و التسلیات و تطبیق تبعیت ایشان این بزرگواران را تا اگر باین دولت بنوازند و چون معامله از تفضل
 بالا رود و افاضه کمالات و از موطن از راه محبت ذاتیه بود و در محبت و کمالست محبت ذاتیه که بالا صالته نصیب حضرت
 علیم القدست علیه الصلوة و السلام و محبوبیت ذاتیه که بالا صالته نصیب حضرت خاتم الرسل و شفیع الامم است
 علیه و علی جمیع الانبیاء و اتباعهم صلوات التسلیات والبرکات تا کدام صاحب دولت بود که بظیف ایشان ازین کمالات بهره
 یابند از این طریق شایسته در گذشت

و تا فائد که دوست و انهم زسم	الین پس که رسد و در با یک چم
------------------------------	------------------------------

با تامل این همه درجات قرب و معرفت انوار هر چه که نصیب از ذاتی دارد نفیست عظمی و همواره

اشک یزدان چشم بر خوان کریااید و دخت و ازاولش صاحبان همیشه امیدوار باید بود **مصدق**
 بایرکان کار باد شود نیست **ع** چشم دادم که در اشک احسن قبول **ا** آنکه در ساخته است قطره بارانی را
 و تسلیم علیکم و علی سائرین تبع الهدی و التزم متابعتی علی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و البرکات اعلی

مکتوب بیست و نهم بخواجگان که در محله ششمی اشاره بعضی کمالات قدس سره

بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات بخدا و حقائق دستگاه و معارف آگاه میرساند احوال فقرای این
 حدود مستوجب حمد است **المسؤل من الله سبحانه و سلامتکم و استقامتکم علی جاده شیخ عظم ظاهر او باطن فانه**
ملاک الامر و مدار الغیوض و بدو و خروا الفتا و امر و زار باب بسیار را چشم انتظار در راه است که از سرار ارباب یمن آگاه
یابند و از ان گنجینه ها گوهری بدست آرند امید که از روی کرم آزاد بیغ ندازند و بر فردا نگذارند و تلخ کامان را از قند

خوان کریا که خوشین خوانند **ع** در رسم سودای شیرین دلبرست **ا** تلخ کامان را بشیرینی سرست
 بختی که چون نوبت باطل بسیار رسد و معاملاتی آن سروش بر منصفه ظهور آید همه تمنای آن نمایند که در راه
 نشان را کمل بصیرت خورش سازند و ذره نمک خوان حسن ایشان را در یوزه نمایند **بیست**

آن اردوان نگار که آنست هر چه هست **ا** آنرا طلب کنید حرفان کر آن کیاست **ا** بچشم بختی عشره امثال باطل بسیمانه

قضیه مقرر است بمقتضای آن آنچه توانید ایشان را بنمائید و یو ثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة
 و الا حبسی الله گویان و از نفیسم صباحت و سر چشمه اخلت بکشمین ملاحظ و جبره محبت اکتفا نمایند شعر
 هینا لا رباب النغم نغم **ا** و العاشق المسکین ما یجزع **ا** و السلام اولاً و آخره

مکتوب بیست و نهم بشیخ عبد اللطیف شکر خانی فی الوعظ و التذکیر و النصیحه

بعد الحمد و الصلوة لیتدعی هذا المحب لنفسه و لسا را لاجه النجاه عن الآفات و التخلیه عن التعلقات
 و الانفصال عن المقیدات و تخلص عن السفلیات الی العلویات و علو الدرجات الی حضرة الصفات
 و منها الی ذروة الذات بافتقار آثار اکل المکونات علیه افضل الصلوات و اتمم التحیات و التسلیمات

وتم اليكم كات المرحوم من الاخوان ان لا ينسوا القادار من بائع الهوى والشيطان وان يعينوا وان يصبروا
والامان بكثرة ذكر الله الثمان وعشرين ابر من الزمان لتلاوة القرآن وليعلموا ان النفس لامة والدياسة حارة
محبوبة ولذا اتاهم غوطة والآخرة منسية وفيها محجوبة والشيطان يروج النقد وبعد الفقد والفقير لا يعلم عاقل
ان الدنيا عاجلة ومتاعها فان لا يعود وتمتع الآخرة باقية لا يفوت كل امرئ يومئذ بما كسب بهن ومع زوج
قرين اما الشيطان فلعين واما حزنين الغيابة على ما علمت ثم الغيابة على ما اخبرت اخترت الثلاث
على الثلاث اخترت تعب النفس وشغل القلب وتقل الحساب على راحة النفس وفرغ القلب ونفخة الحساب
اشتغلت بعارة البدن الفاني وشبعت النفس الجانية ونسيت التوجهات الروحية الى انجاب السجاني
ومأت طلبك بالاذكار والذات القانية واحصلت بعد لك الامانية لعجب من العاقل كيف يتم في امور العاجلة
بالتدبير واليقين في امور الآخرة الى التقدير واليقين ان تدبير امور الدنيا في سقاط التدبير وفي امور الآخرة بهد ترك
التدبير فلم يسمع كل حاجة من الدنيا تركها لاول لمن طمأن برأه ورور وغتر فيها بالسرور ونسي وحشة القبور
وشدة يوم النشور وخاض في الباطل اعرض عن الكتاب المسطور في الرق المنشور وعسى في الملاهي ولم
يسع الى البيت يعلموا ان الله يعلم اذ بعثتني القبور وحصلت في الصمد ولان نعم نعم يومئذ خير والسلام على من اتبع الهدى

مکتوب فی بیست و یکم یوسف خام در مکاشفه حضرت مجدد الف ثانی

بسم الله حامدا ومصليا حضرت ايشان ارضى الله تعالى عنه چون از بعضی تفرقهای ظاهری که از لازم
عشرت احتلاط اندنگ آمدند قصد عزت و طرز و انو و دعوی فرمودند که از برای تصحیح نیت و تعیین موضع بجانب
اوسما و بتعی و متضرع بودم درین اثنا چنان ظاهرا غفلت که طریق محبوب و مرضی و انساب و الباق
همان طریق است که تو بران هستی نه طریق انودا و عزت درین اثنا نظر بر سرهند افتادیم که گوینا
این مقام چا بیست عین که ازین چادایج چیز بزرگتر فافهم والسلام علی سید الانام واکه و محب لغلام

مکتوب بیست و یکم برزا اسماعیل یک در نصیحت و ماحی طریقه علیه نقشبندیه قدس اسرار علیها

مخدوم و مایه دار عمل است و موضع کشت و کار عیش و فراغت و آخرت معدست بنده امقبول آنست
که این چیات چند روزه را بوظائف طاعات معمور دارد و بفضیلت نگذارد و بعیش تنعم نپزدازد که نتیجه آن
در آخرت جز حسرت و ندامت نبی سود نخواهد بود و بدگر قلبی چندان مداومت باید نمود که دوام پذیرد و صفت
لازمه دل شود چنانچه بمع صفت ساسمه و بص صفت باصمه و این معنی در طریق تعلیم نقشبندی به سهولت
عمل میسرست چاین بزرگواران ابتدای سیر از عالم امر نموده اند و نهایت را در بدایت درج فرموده
پس طالب صادق را اختیار این طریق عالی اولی و انسب باشد و ایضا اکابر این طریق اتباع
سنت و اجتناب از بدعت اختیار نموده اند که مژمر کات است و منتج محبت ذاتیه که فزوده علیای اهل
سلوک است که بیه قتل انگنتم تجوون السد فاجعونی بحکم الله شاه این معنی است و اسلام او گاد و آخر

کتاب دویست و یکم بیک عباد الله و له قاضی محمد زاهد کاتبی منقسم علم بدو قسم

الحمد لله رب العالمین و السلام علی سید المرسلین و آله جمیعین علم که عبارت از انگشتان است و دو قسم است
قسمی است که با انگشتان احاطه بود و دو قسم دیگر آنکه محض انگشتان بود و احاطه نباشد علمی که ممکن تعلق گیرد
داخل قسم اول است و علمی که بواجب تعلق شود از قسم ثانی است و این علم را ادماک بسطه گویند و نشان
عدم احاطه آنست که کیفیت در درک نیاید و رویه اخروی ماثل قسم ثانی از علم است که آنجا محض انگشتان است
بی آنکه کیفیت معلوم شود و چگونه معلوم شود که بدان حضرت کیفیت نیست تعالی شان دعویز پاد و السلام

کتاب دویست و یازدهم بیک محمد خافیه و نصیحت

بسم الله حمید و مصلی بر او عز و ذلت بسی عزیز است باید که در امر و مشورت انشیا مصرون گردد و آنحضرت
مولای حق است جل شان و کسب در فضیلت او سبحانه و اجتناب از محرمات و محرمات شرعی لذت اطاعت و
فرمان برداری صاحب حقیقی را از لاده از لذت محرمات باید دانست که آن نعمت عظمی را بر آید که معنی جل و علا
از یکس از اگر دارا در ارضی باشد و که ام الم زیاد ما را خشنودی دوست تعالی لذت و حال نماید از لذت

جنت نعيم است و الم فراق بزرگ از عذاب حجيم فطوبى للمؤمنين وويل للمؤفنين و السلام اولاً و احسناً

مکتوب دويست و نهم بلامحمد گل مفتی پشاورى در ولایت بگرام امور

مخد و ماخر خطير در پيش کرده آيد و خدمت بزرگ اختيار نموده از عهده آن بيرون آمدن خصوصاً درين جزو ديان
بشئى کمال علم و فقاہت و وفور تقوى و تدبير و موافقت حکام و اہل دخل و درين امر بزرگ در کار
است آنقدر مدد اہانت در دل اہل زمانہ ممکن گشته است کہ امرونى را پيش برون بسيار دشوار است ترسان
و لرزان بايد و ظہر لمنہى جسر جنم شنيدہ باشند و حديث اجر اکرم على الفتوى اجر اکرم على النار گوش ديدہ باشند از
عقلا عجب است کہ درين قسم از بزرگ و آيند ظاہر اہانت صالحہ داشته باشند ہر چند مانند انيم بواسطہ قوت
عيال خود و بييج عاقلی تجويز نکنند کہ درين طور مملکت عظيم خود را اندازد امر ديگر خدا پرورد الله تعالى ہتفاست
کہ است فرمايد ربنا لا ترغ قلبنا بعد از بدتينا و ہب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوهاب

مکتوب دويست و نهم بجاجى محمد رفيع بن ابي طاهر عالم و مناسبت لاف عالم اظلم

الحمد لله و سلام على عباد الدين مصطفى مکتوب مرغوب برادر گرامى حاجى عارف سیدہ خوشوقت ملتذ سخت
حق سبحانہ عوار در ہای ترقیات را مفتوح دارا و کسب مرضى خویش سر بلند گرداناد از حصول فقاہى
لطف است نوشته بودند حمد الله سبحانہ على ذلك بر آنند کہ ولایت رايج درجہ است کہ مربوط بقطع لطائف
پنجگاہ عالم امر است و وصول تکملات مناسبہ ہر کدام و حصول فنا و بقای ہر يك از ان لطائف ہر چند
نفس ولایت وابستہ بقفای بعض آن لطائف است ليکن کمال آن منوط بقفای لطائف آخر است
نیز تواند بود کہ فقاہى لطيفہ قلب و روح بوصول انجامد و ولایت حاصل شود و لطيفہ سر از دولت فقاہى بہرہ
بود و فقاہى سر دست و ہر فقاہى خفى و ظفى نشود چون فراق حائق اشتياق نمود کنند آن لطيفہ کہ درين نشأ
بقفا و بقا رسيدہ است از تامل و ثمرات کہ بر فنا و بقا مترتب است بي بہرہ باشد و در رنگ دانہ خام کہ در
ديک پنختہ مى ماند با نماند کاش چہ اعمى فہوفى لا آخرۃ لہى و اہل سبيل نوشته بودند کہ سیر رب لطيفہ نیز بوضوح

پیوست از طلب که رب او کمین است قطع دایره ظلال تکوین نموده واقف ذات گردانیدند همین قسم
و قدرت و ارادت الی الذات البحت و چون سیر در علم واقع شد عجایب دایره علم را یافتیم که جمیع اشیا احاطه
کرده است الخ مخدوم و از اصول لطائف خمسة سیر در اصل قلب و روح که افعال و صفات زائده است
نوشته اید و اصل لطیفه هر سر کشیدن ذاتیه است نیز بمثل عبارت است لیکن از سیر در اصول لطیفه پنج و هفت
که خفی و خفی باشد هیچ نه نوشته آید ولایت عیسوی بخفی تعلق دارد و ولایت محمدی و علی صاحبهما و سایر الهین
الصلوات و التسلیمات به خفی متعلق است بدانند که هر کدام از لطائف خمسة را که در عالم امر است با هر کدام
از لطائف خمسة عالم خلق مناسبت است لطیفه خفی را بطیفه فحاک مناسبت است و خفی را بنار و سراسر
بیاد و روح را باب و قلب را بنفس چون معامله که بطائف امر وابسته است بانجام رسد و سیر در اصول
و اصول اصول آنها منتهی شود و کمالات عالم خلق در پیش است و سیر در اصول آنها لطائف عالم امر را
بیشتر کمالات و ولایت مناسبت است و لطایف عالم خلق را کمالات ثبوت بیشتر ملائمت نوشته بودند که تحقیق
انچه در کشف این فقیر آمده که سبب افسوس علم است خود را از علم یافتیم و هم علم را بر سر خود نوشته دیدم مخدوم فقیر نیز یکباری همین
قسم یافته بودم و نوشته دیده الله تعالی از برکات این شان عظیم الشان پیر تمام عنایت فرمایند انچه در باب
فقیر زاده بشارت یافته و نوشته اند واضح گردید از کرم او سبحانه بعید نیست از قریب محیب

مکتوب بیست و چهارم به مولانا محمد صدیق و مولانا حسن علی در تذکیر

بسم الله الرحمن الرحیم خوان کرام مولانا محمد صدیق و مولانا حسن علی بر معارج کمال و اکمال ارتقی یابند
و کمال نیستی موصون بوند و در اعمال آخرت بجان کوشند اذکر الله جات الراجفة تتبعها الرادف جاز
الموت بخدا فیروزه هما اکن از خلق یکسو باشند و کنج نامرادی را از مغنمات شمرند الهی صاحب الاشرار و ملائطع
عن الله سبحانه بصحبت الاخيار و کنج خلوت غاری گزینم از غنم خلق که آن لطیف جهان را غار باشد و اسلام اوله و آخره

مکتوب بیست و پنجم به صاحب کمالات صومی و معنوی مخدوم زادگی

شیخ محمد مصطفی علیه السلام به در ترجیح نسبت موت و نوم بر حیات و یقظه

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین صطفی الموت جسر وصل الجیب الی الجیب دنیا و اعلی است ارتقای
 آخرت است و شروع معامله آخرت از موت است من مات فقد قامت قیامت پس قرب و حالت
 که هنگام موت و بعد آن روی و در از حالت دنیاوی بمراتب تقوی و در بعضی از کمال باشند که ایشان را
 بمصافق النوم رخ الموت در وقت خواب حالتی روی دهد که به از حالت بیداری بود اگر گویند خواب
 سر غفلت است و حین آن قرب و حالت روی و ادون بچه معنی است و تقوی آن بر بیداری که هنگام
 عبادت است چگونه راست آید گوئیم خواب خواص مطلقا غفلت بودن و از عبادت خالی بودن ممنوع است
 نوم اهل عبادت شنیده باشند من لم یزق لم یربدا کما نسبت باطن هر چند در و ک ظاهر نیاید و از آغوش
 آن دور تر بود و بجای نرگردد باطن از ظاهر محجوب است و از اطلاع آن محبتی هر چند امادات ازین بآن میرسد
 لیکن حیاء لازم است غفلت است و نسبت باطن با ظاهر نسبت معشوق است با عاشق
 خوش گفت بیت

نه تنها چشم زیبای او است

بلای من ذی پروانی او است

ظاهر میورده از باطن نالان و گریان است و از ناز و ستقای آن بکبر کباب هدیه بر آب مع ذلک خدا حکما
 اوجان سپاری دارد و هنگام خواب ن ظاهر را گوید غفلت روی میدهد نسبت باطن میدان غالی یافته
 بخوبی از هر چه تا مشرب حجاب برضه ظهوری آید و بعد آب تاب پرده ناز از روی در کشیده و صحن
 گلزار برود و زود خواستش می فرماید اگر گویند لازم می آید تقوی حالت نوم بر حالت ناز و حال آنکه ناز
 معراج مومن است که در حین ادای آن از دنیا آخرت می برآید گوئیم لازم ممنوع است چه تقوی حالت
 نوم بر حالت یقظه فقط ثابت شد نه بر صلوٰه یا مثل آن هر چند با یقظه جمع شود و سلام علیکم

کتوب است و شانزدهم بمرکز خان در ترغیب بر تحصیل فنا

سلطان محمد پیر میان مرکز خان این در مقام گلن را بر نمی فراموش کرده اند که گاهی بسایه نیلای یادآور

نی نمایند بهر حال با خدا باشد جل شانزه از اساسی او معرض و سعی نمایند که دوام حضور و انگیزی مع الله
سجانه پیدا شود بجدی که اساسی او هرگز مختل و بنوعی که اگر تکلف خواهند که با او مساوات نمایند بسیار
نیاید بعد از آن این وصف حضور را نیز از خود نفی نمایند تا حضور مطلوب خود بخود میسر آید و نفس

عارف در میان نماز این است خلاصه سیر و سلوک مصرع
این کار دولتت کنون تا اگر دهند

مکتوب دویست و هفتم بهم بارشاد پناه میر محمد نعمان بیان علی
صوفیه و عینیت و زیادت و وجود و بیان مختار خود درین مسئله شریفه

ع از هر چه میرود سخن دوست خوشترست به محمد و حضرت وجود و کمالات تابع آن خاصه ربیه و دوست
جل سجانه و در ممکن مستعار و مستفاد از آن مرتبه تعلی است جمعی چون این کمالات را در ممکن معانی می نمایند
و علاقه اصالت و طلیت بر اینها پرده نگشوده کمالات مستوره را در وی بطریق اصالت میدانند و وجود را
مشترک معنوی و بعضی مشترک فطری میگویند هر چند آن راستند بصلح قادر قدیم می فهمند و طالع و دیگر که
اهل سلوک ریاضت اند و صفای باطن بلکه بعضی موهبت خصوصیت وجود و سایر کمالات را بحضرت
واجب الوجود تعالی فهمیده اند بلکه هر کمال را عین او دانسته و او را سجانه وجود مطلق تعین نموده اند و
صفو کمالات ظهورات و تقیدات آن را مطلق تصور فرموده و چون مقید عین مطلق است بوجوب وجود
و اتحاد ذاتی قائل گشته اند و صفات و ذوات ممکنات را با صفات و ذوات واجب تعالی متحد میدانند و فرق

باطلاق و تقید می نمایند
لا بلکه عیان در همه افاق حق است

چیزی که بود ز روی تقید جهان
و اند که همان مجرای اطلاق حق است

عین مقیدات است و مقیدات مرتبه به مطلق عین مطلق
هستی که ظهوری کند در همه شی

خواهی که بری بسوی او بانه بی
رو بر سر سیلاب این که چنان

و فرقه دیگر باقیه عنایت و محض فضل و اختصاص وجود و سایر کمالات با طالع خانیه شرکت دارند لیکن
آنها عین ذات نمیگویند و ذوات را تعالی و رای آن اثبات مینمایند و محتاج این وجود نمیدانند چنانچه

تحقیق آن به تفصیل نموده اند و وجود و صفات ممکن را اطلاق آن وجود و آن کمالات میفرمایند که در مراتب
عدم که بمنزله ذات ممکن است منعکس گشته ننویسد اگر چه است پس برین تقدیر ذات ممکن عدم آمد که
بواسطه انعکاس کمالات از سایر اعدام امتیاز یافته است بلکه در علم واجب جل شانیه پیش از انعکاس نیز
ممتاز بوده است و صفات کمال در وی عاریتی پیش نیست چون مبدأ خیر و کمال موجود است و مبدأ شر و
فساد عدم پس چون مبدأ خیر کمال همه عالم با او باشد عیسای در جل سلطان و شر و نقص تمام را بهیچ ممکن
که مقتضای ذات اوست که بیهوده با صاحبک من حسته فمن الله و ما صاحبک من سیه فمن نفسك مصداق
آنست و نزد طائفتی از شرارت ذاتی در هیچ چیز کائن نیست اگر هست نسبی و اعتباری است و تحقیق آنکه
عدم لاشی محض است مراتب بودن آن در کمالات را بچه معنی است در کتب و کلامی که بمقدم و ادبی خواجهمحمد عید الله
این احقر نوشته اند راج یافته اگر شبهه بماند آنجا رجوع نمایند پس بطور این بزرگواران ذات ممکن با ذات
واجب تعالی متحد گشت چه فتای اتحاد وجود مطلق گفتن است ذات واجب را تعالی و وجودات عقیده
ذوات ممکنات را و بطور ایشان بهیچ کدام از این دو امر به ثبوت نه پیوسته است هر چند وجود گیرد و بیان
نیامده است یک وجود است که بطریق غلیظ چندین جا ظهور فرموده است پس فرق ثالث با طائفه نمایند در
قول بوحده وجود شرکت دارند لیکن آنها با اتحاد رفته اند و اینها به وحدت وجود بطور ایشان باین معنی
است که وجود خاصه حضرت معبود است ممکن فی نفسه از وجودی است عدمی است که بسبب انعکاس
کمالات نمودی پیدا کرده است لیکن چون بطنع خداوندی است جل سلطان از خلل محفوظ است معاطله با
آن مربوط پس وحدت وجود باشد و بهیچ کدام بایک دیگر از ممکن بواجب تعالی متحد نگردد
خوش گفت بیت نه آن این گردد و نه این شود آن همه اشکال گردد و بر تو آسان

و ازین عدم اتحاد عقیده که مستلزم همسر و موجب شرکت و مساوات باشد لازم نیاید
چه نسبت را با ما بهیت کدام همسر است و شر و نقص را با خیر و کمال چه شرکت و مساوات
است بعد از در نمود نیست ازین بود چه آید و ازین نمود چه کشاید اگر خیر و کمال در وی
نمودار است همه مستفاد و مستعار از حضرت ذوالجلال است و السلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب دویست و نهم به خان بزرگوار اجماع موزین قیامگیر و تالیفات و کتب و کتب

الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی مقصود از طاعات و عبادات و مطلوب از سلوک و ریاضات فی الحقیقه آنست که سالک بر عنایت ذاتی خود عالم و بینا گردد و بوجدان خاص دریا بد که هستی و کمالات تابعه آن غیر حق را نیست جل سلطان و هر جا متوجه است اثر و انفعاج آنست پس حدید البصری هر چه است بیند و بستی او بی برد و هر چه حسن و کمال دریا بد آن را زیند حسن و کمال لایزال گردد بلکه ضرر و نقائص را نیز بعلاقه آنکه اثر قدرت با هر که دوست زیند موثر آن سازد و درین صورت سالک را هیچ چیز مانع و حاجب مطلوب حقیقی نیست و خطرات که موجب تفرقه است بعلاقه اثر و موثر را همی است بقصد وسیله

ایست برای جمیع در دل را غم و نیا غم معشوق شود باده گر خام بود بخت کند شیشه را

فاما که در کیه و اذکر یک اذ انسیت ایامی است باین مراقبه یعنی چیزی که موجب نشان غفلت است آن را بعنوان جمایمت تصور سینائی تا از انسیان و مجویان گردی بلکه آنرا بعلاقه مذکور زیند بصورت مطلوب گردان پس برین تقدیر اذ انسیت یعنی اذ باشرت اسباب النسیان باشد و نیز نزد اهل عبادت بهمین معنی تواند بود که آنچه دیگران را سدره است اینها را امدی و شاه راه است و هیچ چیز از وی درنی مانند و هر چیز را زیند حصول می سازد و رجال لا یتمیم تجارت و لا بیع عن ذکر الله بیان حال شان است و لا یصمیم ظاهر و لا نصب و لا تمصه فی سبیل الله الا ان نشان شان دنیای شان حکم آخرت گرفته است اذ آخرت نشان چه و انما یتوانوا ینداین دولت عظمی را از دست ندهید هر جا بلی ازین مومنت برسد از پی لکن بروید امروز همه چیز بستی آید و بر طالب بقیار راه آمد و رفت میکند فراد که ابواب سد و بر معطل فطرت سد و در گرد و جز نداشت بی سود خواهد فرو و الله یکتیحت و هو میدی السبیل خوش گفت در جهان شاهی و ما فارغ بود قبح جرم و ما هوشیار بعد ازین است و الله یکتیحت بعد ازین گوش و حلقه یار و السلام علیکم و علی من لدکم

مکتوب دویست و نوزدهم بکترین درویشان محمد عبید الله در معارفی

که به نزول متعلق است و تفصیل شهود بشر بر شهود ملک

عارفی که قطع منازل وصول نمود با وصول خود رسیده است چون خواهند که وی را با عالم باز گردانند نزول بجست هدایت و ارشاد مشرف سازند نوری از اشعاعات انوار قدم در قلب وی که در پیر غیبیت است می بینند و بقایان نور که متغیر از مرتبه و جوب است می بینند تا آنکه این عارف تمام خود با آن نور متلون میشود و بصیغ اتمی جل جلاله منصیغ میگردد و طالبان رانیز بهلن رنگ می برارند تا بهانی که این عارف بقید حیات این جهانی مقید است و به تعلقات دنی متعلق بآن شعله موع خورسند است بختی الکی قانع و حکم المجاز منظره الهیقه در مجاز نیز چون عشق بکمال الکمال رسد و عاشق در غوغا نشانی از معشوق یابد و آثار معشوق در خرابه عاشق ظاهر آید می تواند که بهمان نشان خورسند شود و از معشوق اعراض نماید چنانچه از مجنون عامری آرنده که وقتی املی نزدیک

دی شد گفت ای یک عنی فان حبک شغلته عنک اسیات	گفت رور که آن چنانم من
که بجز عشق تو ندانم من	عشق تو ای نگار فرزانه
که ترا هم مانند گنج بای	بعد زین چه شرم به تناسل
بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که آنچه	این چنان کرد در دلم حسانه

از عارف مرجع درین نزول مقصود بود چون بانجام رساند و وقت وصال وی در رسد و زناقت بدین که مدتی بآن الفت گرفته بود اعراض نماید و ندای اللهم الرفیق الاعلی برآرد این زمان بر وفق الموت جبر یوصل حبیب الی الحبیب بکلیت خمه متوجه جناب قدس غلظت جلالت گردد و از تنگنای شهود جزئی وارسته بر عرصه شهود کلی بخت نماید باید دانست که ملائکه کرام علی نبینا و علیهم السلام هر چند مشاهد اصل اند و همیشه شهود کلی دارند اما شهودی که انسان را درین مرتبه میسر گشته است فوق شهود ملک است بلکه شهودی که عارف را در دنیا است هر چند جزئی است اما خصوصیتی دارد که ملک را نیست و آن آنست که مشهود جزئی انسان را کما جزدی می ساخته اند و انسان را از انقضای وی گذرانده بآن جزئی بقا بخشیده اند و متناهی ملک را چنین نیست که وی از بیرون نظار می نماید و از مشهود خود چیزی بیست نمی آرد و نشان مابین الشاهدین یکگون میشوند آنچه بالا مذکور شد که مشهود انسان جزئی است و مرتبه اول است از مراتب نزول اگر شمره از خصائص

مراتب نزول که بشر آن ممتاز است در معرض بیان آرد و کمالات مخفیة و اسرار مخفیة انسان را که
فصل خلایق است جلوه گر سازد و نزدیک است که نزدیکیان دوری جویند وواصلان راه جبر پند
و من بعد از امید ق صفات | و اما نکته خطی لدیه واجل | و اسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب و کیست هم بخواهد بداند که کفار از دوزخ جزای و فاق و فیک بشارت

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى بدرجات کمال و اکمال رساند و مکتوب مرغوب مندرج بود که استیلائی شهو
فضل و احسان او حل و کرد باعث استعجاب تعذیب کفار میگردد و از برای رفع استعجاب با تقدیر بخاطر میرسد
که درین تعذیب نیز رحمت است که با فوق این تعذیبات معذب نخواهند شد چنانچه عزیزی میفرماید

روم به دوزخ و شکر بهشت باید گفت | که این به نزد مکافات من بهشت من است

محمد و احق سبحانه در قرآن مجید عقوبات کفار را جزای و فاق فرموده است پس هیچ وجه تعذیب و عقوبت
که این بدیشان سختی آنند از آنها فرو گذاشت نخواهد شد و موافق عمل بسزا خواهند رسید هرگاه حق سبحانه
جمیع درجات تعذیب قادر بود و اینها سختی بودند از رحمت یابوس پس وصول رحمت و فرو گذاشت
درجه از درجات تعذیب از کدام رگزد باشد آری در ماده اهل توحید که بدوزخ روند این مقوله ظاهر
کنجانش داشته باشد که از رحمت یابوس نیند و امید دارند و عزیزی که قائل بیت مذکور است چون از اهل توحید
است امیدوار رحمت است اگر چنین گوید مستبعد بود حمد الله سبحانه که در آخر کتاب متنبه شده و نوشته اید
که چون در مطلق شرع این اطلاق مجوز نیست ازین توجیه و ازین استعجاب مستقر می باشد و واقعه که
رسالت پناه را صلی الله تعالی علیه و سلم در آن دیده اید خلعت بشما داده اند و شما کالبرق الخاطف از
صراط گذشته اید و ما دون بام از خلایق از صراط گذشته اید بسیار عالی و روشن است و بهرست حق سبحانه
از قوت فضل آرد و از قریب محیب در وقت روشن کتابت متوهم شد که خلعتی ازینجانب بشمار سیده مال
شانی واقع نشد که این خلعت از چه باب است ظاهرا نیست که خلعت مداریت و ارشاد است
لیکن مداریت و ارشاد جزئی و مقید به بقعه دون بقعه خواهد بود و نه مداریت مطلقه و سلام علیکم

مکتوب و است و است و یکم بار شاد پناه میر محمد نعمان در بیان علو
همت عارفی که از محبوبیت بهره ورست باز که معارف مناسبه آن

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد والصلوة وتبلغ الدعوات بخدست سیادت و ثنات و ستگاه مخدومی
ملاذی میرساند احوال فقرا می ایستد و مستوجب حمدت المسؤل من الله سبحانه و عافیتکم
و استقامتکم از معاملاتی که درین نشأ فانیه بآن تسلی میدهند و خورسند میدارند چه در معرض بیان آرد
که شجعی بیش نیست و زیاده از نمونگی نصیبی ندارد و قدم از دائر استراعات بر نیارده عالی همتی با مثال
آن خفیفه و مفتون نگردد و بل من مزید گویان به منتزع منه پویان است هر چند این نیز تعبیر است و هو
سبحانه و را التبعیرات اما چه توان کرد که میدان عبارت تنگ است و الله واسع عظیم و چون احاطه
منتزع منه از طوق بشر خارج است و لایحیطون به علما پس ناچار هر چه از ان مرتبه حاصل خواهد نمود
البته مقید با استعداد و یافت او خواهد بود مطلق ازین قیود و معارست و ازین تقیدات مبرا پس مستحق
علوم همت عدم تقاضای حصول و حصول است چه حصول نیز مانند حصول و اصل است ع آن لقمه که
در دهان نگنجد طلبیده و ظاهر است که هر چه قید به استعداد و یافت ممکن است مطلق صرف نیست هر چند
ممکن از خود ورسته و باصل خود پیوسته باشد و نه با و بقا متحقق گشته چه اصل او نیز بی قید نیست و کذا
حال اصل الاصل الی ما شاء الله تعالی و اگر از بهر ازان بعد از قرون حقیقت یکی را با حقیقت آن سرور
علیه و علی آله الصلوة والسلام انطباقی و اتحادی حاصل گردد و بقای بعد از فنا اکل آن مرتبه علیا
پیدا کند چون آن حقیقت نیز از اطلاق صرف منزل است از اطلاق صرف نیز بهره کمتر خواهد یافت
چه آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام با آن بزرگی از امکان ذاتی زمره است و بوجوب متحقق گشته
پس ناچار حقیقت او از حقیقت واجب لذاته منزل باشد و هر قدر از امکان که در ممکن باقی است
همان قدر از اطلاق صرف عدم حصول کائن اما که چون آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام در علو
است فرد و کامل بود و با این کمالات و بزرگیها کما و را حاصل بود و خورسند و سرور نبود ناچار از حال او

چنان خبر دادند که رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و بارک و اتم الحزن متوصل الفکر به مقتضای کمال محبت رفیع ائینیت است در میان محب و محبوب و آن محال است و مستلزم تقب حقائق پس حزن دائمی و امن گیر آید شیخ عطاری فرماید قدس سره **طیبت** انی بینی که شاهی چون پیر

نیافت او فخر کل تو سنج کلم بر **مرا** از فخر کل انخلع تمام از بشریت و امکان است سوال در محال او ادنی عدم بعین و اثر از ممکن زائل میگردد و جز وجود صرف در وی هیچ نمی ماند پس باید که بوجد متحقق گردد چه امکان مربوط بشوب عدم است گوئیم که مقدمه اخیر ممنوعست زیرا که صفات واجبیه جل سلطان از شوب عدم سبب انزعاف ذلک چون احتیاجی بذات واجبیه تعالی دارند از امکان ذاتی سبب انزعاف وجود این عارف در مرتبه صفات اضافیه کائن است هر چند وجود او از سایر افراد ممکنات جداست و غیر از مشارکت صوری در میان شان ثابت نیست تحقیق این مقام آنست که زوال عدم و حصول موجب در حق این عارف چون کسب است که بسبب سبب و فنا و بقا حاصل گشته و موجب لذت نیست تا انقلاب حقیقت لازم آید و موجب بالغیر داخل در امکان است و هستی ندارد این کمال و این علوهست که بالانکه کور شد مربوط بشنا محبوبی است زیرا که محب که همواره شهود محبوب را خواهان است و وصل و اتصال او را همه وقت جویان کجا یا راسی کن دارد که بر قوی از محبوب بروی ظاهر گردد و وجود او را تواند نگاه داشت

عزیز گوید **طیبت** بپوی تو از خاجم است و بخود از هر سو که آواز پائے بر آید

محب با تمار و افعال و صفات جلال و جمال محبوب شیشه است محبوب است که نشانی از اصل دارد و ازین گرفتاری یا مورد گیر ملتقت نیست این قسم عزیز را در نشا اخروی امیدوار یماست که دیگر از اینست بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که آن سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوٰه و السلام هر چند درین نشا و اتم الحزن متوصل الفکر بوده اما امید داریم که در نشا اخروی با وی معاملاتی در میان آید که این حزن و فکر را بر باید چنان موطن موطن حزن و اندوه نیست موطن حزن و اندوه این نشا فانی است هر قسم حزن و اندوه که باشد حزن و اندوه این موطن و وسیله است از برای فرج و سرور در آن موطن و لغبار است که در حزن در ولی جمع نشود یعنی حزن در دنیا و حزن در عقبی هر چند رفیع ائینیت محال است

اما امری عطا فرماید که موجب تسلی و رضای او علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بآن علوهت و غفلت گردد
 اگرچه مانند آنیم که آن امر چه بود که می‌داند و لا آخره خیر لک من الاولی و لسون یعطیک ربک فقرضی شاه
 این یعنی ست و رضای آن موطن که موعود کریم و بشیر است منافی حزن و اندوه است هر چند مطلق رضا
 بآن منافات ندارد و مقرر است که هر کمال که مرئی را علیه السلام محمل شود کمال تا بعبان او را از آن کمال
 بطریق و رافت نصیب است کمال این نشأ باشد با کمال آن نشأ و مقدمه شروع این معامله انکار کم کار
 موت باشد الموت جسر وصل الجیب الی الجیب و پرتوی و انودجی از آن معامله اگر نماز که معراج
 است و از دست یستن و به آخرت پیوستن است نیز محقق گردد گنجایش دارد و حدیث آمده است که در وقت
 اطمینان و حاجاتی که در میان بنده و خداست جل و علا رفع کرده میشود و بیرون نماند گویا بیکار و معطل است مگر آنکه
 به توی از حالت صلاتیه در بیرون نماند نیز بماند بکمال وصل و شادی آخرت است و محل در دو فقدان نیازترین
 است و این موطن در دو اندوه است آرام ایجاد بی آرامی است آرام و وصل اینجا طلبیدن بآن خورسند بودن
 از بی حاصلی است محل لقا آخرت است من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لات این نشأیش از فرموده
 نیست مرآن نشأ را هر قدر افزونی که در زراعت درین موطن نموده آید توقع ثمرات بی اندازه است این دار
 و اصل است دار جزا در پیش است در وقت عمل جزا طلبیدن بی ماحصل است و اسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب بیست و دوم نیز بارشاه پناه میر محمد نعمان در اوایل کمیتة قدسنا الایه

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین صطفی المرجو من الکریم القهار ان یجعل الاخلاق المنسوبه الی هذا المیکل
 الاسکانی بطریق احدیه جلالة بهار منشور و بقدم تجلیات الرحمن و وارات المنان هذه الخاتمة مسکوناً معبراً
 قد ورد قدسنا الایه علی فعلنا بهار منشور افاذا تخلص و تخلی عن المنشیات استقر علی منصفه عینه
 و قال فارغاً عن الاعیان فی جملة سعوسه صحاب الجنة انما جین عن اوطان قیودهم قاصدین جنه
 الوصال و الاطلاق من ذمهم تخلص و الانقطاع خیر مستقر اذ الاستقرار علی سراجین فی مراتب استعداده
 کمال احسن مقیلاً خالی عن حسیب المتعال نور و تحسبهم القاطن و هم رقد و تقبلم ذات الیمین و ذات الشمال

فوق المقلب ولم تصرف فی الاحوال والافعال فیہ یسمع ویبصر وعلی لسانہ یتکلم اذا قال یوم تشق السمار سمار
الطبلع والحوائق انعام بود و سرافات اعز و کبریا و تزلزل ملک العارفات الالهیه و الالہامات المعینہ منزلاً و اہباً للجمود
والاخلاق من عنده بعدد الالہامات الی الہاماتی الحدیث القدسی من قلک فاما دینہ فمخیز لا تصرف لاحد
فی مملکۃ الطبلع المتخلع الا کہ فوالفاعل لا فاعل سواہ والا کہ یفعلہ عداد الملک یومئذ یوم دینہ مقتول
یا کن علی خلاف ما کان قواہ الہ لفعول ہواہ للرحمن فالتجلی السابق المنشأ جلالی کما ورد ان الملوک
اذا دخلوا قریۃ افسدوا وجعلوا العزۃ الیہا ذل و ہذا تجر رحمانی و اہب للحق والبقاۃ فی فی الاول
کل من یسلم والبعین حجاب لا آخرو فی الآخر ارفع الحجاب وتحقق لبث الالباب و سلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعتہ المصطفیٰ علیہ و علی آلہ الصلوٰات والبرکات علی

کتوب و بیست و شصت فیض الشنگائی در حل شہاماتی کہ برکلام حضرت
امام ربانی مجد الفثانی نمود بود و در کیفیت انکشاف معاملات بیچونی

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین جہطی پر سید بود و نہ کہ انچہ بعضی عبارات حضرت مجد الفثانی رضی اللہ
عنه در بیان مرتبہ اصل لفظ مرکز و محیط و امثال آن واقع می شود بکدام معنی و همچنین در عبارت شریفہ آنحضرت
واقع است کہ مقامات جمیع انبیای کرم علیہم السلام در مرتبہ اصل آن و مقام ہر کی از دیگری متمیز است این عبارت
نیز موہم تجزی است تعالی اللہ عن ذلک بدانند کہ در مرتبہ اصل چنانچہ اجمال و بساطت است تفصیل
و سعت نیز ثابت است اما آن اجمال و تفصیل کہ در فہم گنجد و نہ آن وسعت و بساطت کہ فراخ و صلاہ با گردد
کہ موجب تجزئی و تمذید است بکمال اجمال آن مقام و همچنین تفصیل آن مرتبہ در رنگ ذات اقدس بیچون
ہیچگونہ است این معاملہ و را بطور نظر عقل است چہ در حوصلہ چن گنجد چن خواہد بود کہ چون را بیچون
را ندست فاندفع السوال الثانی و اما الجواب عن الاول پس بدانند کہ ہر غمخیز را باہر و در کار خویش معاملہ
علحدہ است و سری جدا کہ تیج احدی را در ان معاملہ بالا صلاہ شرکت نیست مثلاً نسبتی و قریبی کہ سید
اولین و آخرین را صلی اللہ علیہ وسلم ہست غیر او را میسر نیست و همچنین قریبی کہ مخصوص حضرت باہم است

دیگری را نه و علی هذا القیاس اما آن نسبت و قرب بمجمل کیفیت است چون عارفی را خواهد که بپیم آن
نسبت و قرب که هر یکی را ازین اکار ثابت است سراسر از سازند آن قرب نسبت را در صورت مثال با هر
که مناسب آن قرب و مشابه آن نسبت است ظاهری سازند چنانکه در حقائق آن نسبت بی صورت و عکس
متعصمت پس غایت قرب اتصال البصورت مرکزی نمایند و قرب دیگر را بصورت محیط و علی هذا القیاس اما باید
دانست که آن مشهود قلیل نفی نیست چه آن عارف درین وقت میداند که آنچه بر من ظاهر ساخته صورت
مثالی آن معاملت در حقیقت آن معاملت آنچه درین صورت ظاهر است مطابق نفس امر است پس نفی نتوان کرد چنانکه
شخصه که صورت را عین حقیقت خیال کند و شیخ را عین فی شیخ داند که مشهود او قابل نفی است و الا کلام

مکتوب بیست و چهارم بمیرزا عبید اللہ بیگ در شرح بعضی معانی و احادیث و تفهیم

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله و صحبه اجمعین تحقیق
شریفه را ملا غازی رسانید از مطالعه احوال و مواجید تازه لذات معنویه فرا گرفت حمد الله سبحانه که عوده و نفع
شریعت نرا از دست نبرد و بندگان را از اعمال و عقاید که از ان مأخوذ است استقامت دارند و واردات را
بمیزان شریعی بنهند و منایرت کمتر واقع است نوشته بودند که با وجود حصول پیش و احادیث بلکه استمالک
در کجای احادیث روی دل از طلب مافوق برنگردد و نیز نوشته اند که در ان حال امتیاز و قوت حواله و استمالک
و اسقاط و شعوبه نخل و اصل نه عقد و مالک تا دمانی که سیر در اسما و صفات و مبادی تعینات خود دارد و میر
در اصول و اصول و اصول دارد و چون معامله ازین بالا رود و اصول را در رنگ ظلال در راه و اگر دارد
میتواند که عدم شعوبه نخل و اصل ازین بگذراند کلا اصالت و غلبت در میان نیست اصل ازین دولت سرا
در رنگ نخل در راه مانده است و چگونه این حالت سخی سخی گردد که همه اسما و اعتبارات از انجا ساقط
گشته و چون کلام مجید را در ان بارگاه مخلصی تمام است ناچار باید که تلاوت این حالت قوت گیر نوشته بودند
که حقیقت روح و نفس از بابت مراتب واضح میشود و الانی الحقیقه وجود نیست اگر مصدر زشت موسم
بنفس و اگر خیر سخی بر روح علی هذا القیاس سر و غمی بی بعضی اکبر ابرین رفته اند لیکن مختار حضرت ایشان

قد سنا بعد سحانه بسره الاقدس انست که این لطافت سه در رنگ عناصر را بر هر کدام حقیقت جدا دارند
و با یکدیگر تغایر حقیقت دارند با هر یکی معامله علیحد و مربوط است و هر کدام جوهر خسته عالم امر را ولایت جداست
و بسره سلوک و فنا و بقا هر کدام علیحد و بهر یکی را از آنها با هر یکی از انبیای متبوعین علیهم الصلوات و البرکات
خصوصیتی است خاص بعد از طی ولایات پنجگانه معامله با طمینان نفس می افتد که او که از چنانچه تفصیل آن
از مکتوبات بیان طریق جدید واضح است نوشته بودند که این نسبت اسقاط اضافات چنانچه در بیداری است
در خواب البته لازم است که چنان باشد یا نه الخ متحد و ما اگر اسقاط اضافات در اضافات کسب و فعل است
که سعی بطریقه است پس خواب و بیداری یکسان نیست و اگر بی فعل و تکلف است که مقام حقیقت است
پس یکسان است که فنا و بقا نیز و مادی است و نیز نوشته بودند فرقی چیست در ولایت اولیای محمدیه
و در طریق ولایت انبیای سابق علی جمیع عموما و علی افضلهم و خاتمهم خصوصا الصلوات و التسلیمات و البرکات
الخ متحد و اجاب این استفسار از مکتوبات قدسی آیات حضرت پیر و شکایه طلب نمایند که تفصیل مکرر است نوشته بودند
که بعضی مردم سه طریقه دیگر ای طریقه نقشبندی می نمایند متحد و ما اگر طالبی است عاصی طریقه ندارد
تأیید بروح حضرت شیخ عبدالقادر قدس سر و متوجه گشته خرقه با و بدینند و شجره نیز بدینند و السلام

مکتوب بیست و پنجم بحاجی محمد عارف و تفصیل بعضی حالات و مقامات

بسم الله حامدا له و صلیا علی رسولہ الکریم مکتوب مرغوب اخوی اعزای زائر الحرمین الشریفین حاجی عارف
خوشوقت ساخت ویدن سرور کائنات علیه و علی آله افضل الصلوات و اکل التیمات و بشارت یافتن
از ایشان بوضوح پیوست حمد الله سبحانه علی ذلک حمد اکثری را آنچه نوشته اند که مکرر مکرر الهام شد که هر که
نجات خود در قیامت بخواد دست خود بدامن نام حضرت ایشان ماکر فتند قد سنا بعد سحانه بسره و بهر نیز
موافق الهام آنحضرت است که طعم شده اند غفرت لک و لمن تو سل یک الی بوسطا و بغیر و سطا الی یوم
القیامه و نوشته بودند که حقیقت نماز را چه التماس نماید که در ادای آن لذتی حاصل میشود که شرح آنرا نمی توان داد و اگر
در مقام کبیره اولی محبت روی میدهند و شور هم نمی مانند جز مشاهد حق جل و علا و بعضی اوقات نور

از قلب ظاهر میشود که گویا تمام عالم را منور گردانیده و متحد و مانند و از نور ناز از نعم جلیل است حضرت ایشان را
قدس الله سره الاقدس در مکتوبات قدسی آیات خود نوشته اند که التذاور نام غیر منتهی را میسر نیست علی الخصوص
و در الفصولات زیرا که در ابتدا نهایت باو ای صلووات نافه میسازند و در نهایت التذاور این نسبت بفرافصل
منوط می گردد و بس **مصرع** این کار و نیت کنون ناگرا دارند و نیز آنحضرت نوشته اند التذاور
که در حین او ای صلوته دست میدهد نفس را در آن اصلا حقی نیست در عین این التذاور و در ناله و فغان است
سیمان الله چه رجا است **ع** اینها را باب نعیم نعیمها و نیز نوشته اند که رتبه ناز و نیا در رنگ
رتبه لربیت است در آخرت و نیز نوشته که سائر عبادات و سائل اند از برای ناز و نماز از مقاصد است نوشته بودند
که اکثر شایخ طریق دیگر نوازش میفرمایند فقیر همه را از اینجا میبازند و از هر جا فیض میرسد باین طریقی منسوب میسازند
بلی چنین باید تا قبله توجه برگرفته گردد و هر که بجا همه جانشین باشند مامل از دوستان و دعای سلامتی بر خاتمه است
والسلام علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه علی آله و صحبه و صلوات و تسلیات البرکات اعلی

مکتوب بیست و هشتم بمولانا محمد صدیق در ذکر بعضی لوازم مشیخت

بسم الله حامدا و مصليا علی رسولہ الکریم اما بعد فان جاری الامور مشکوره و المسؤل من الله سبحانه عافیکم
و استقامتکم علی جادة السنه المصطفویه علی مصدرها الصلوته و السلام و التحية و ما میان حمید از دوستان است
طریقه و ادب او می خواهند داشت نوشته بودند که صدوقی محمد شریف آمده است از فقیر درباره او آنحضرت
حق سبحانه استدعای من معنی یتیم و که ظهور فرمود حمد الله سبحانه علی ذلک پیر این بزرگای طلب نموده بودند
و وقت فرستادن استخاره نمود و بادی نظر چندین اقبال قلب باین امر ظاهر نشد و متع هم معلوم گردید بر حال
پیر این بشما فرستاده است چون آن بار باز بصحبت شما رسید و چند گاه بگذرانند و استقامت در اوضاع او
مفهوم شود و برودت از دنیا و استقامت او آخرت از اطوار او لایح بود و نفی بطلب در صحبت او رسید بعد از
استخاره او اقبال قلب پیر این بوی بدهند و در اجازت تعلیم طریقت هر چند ثلثه واقع شود و انب بود
بسیار است که در ابتدا احوال انتها بطریق اندراج رسیده نماید اما آن احوال از زوال مامون نبود

پس آنسر و علیه السلام استعداد آخرت و اعراض از دنیا را علامت نور و حیات که مرتب است
بر موت که پیش از موت است که آنرا معرفت گویند چه معرفت نزدشان عبارت است از فنا
فی المعروف ساخت و این موت و معرفت نتیجه درود و محبت است و رزق آنهاست سبحان و ایاکم
قطره من هذه الجنة و جرة من هذه المحزون و تجافیان و العسر و الرقابا لک الرقار آمین

مکتوب بیست و نهم بمولانا محمد صدیق در تخریض بر احیای
سنت و امامت بدعت و آنکه الهام ظنی است و طریقه مرضیه عبودیت

بسم الله الرحمن الرحيم خادما لعلهم یصلوا علی رسول الله الکریم درین وقت بخت بعد از عید نبوت و قرب قیامت
بدعت شایع گشته است و ظلمات آن عالم را فرو گرفته و سنت غریب شده است و انوار آن مستور
گردیده که بخت ادر احیای سنن مشرکه و نشر علوم شرعی چیست بر بندند و آنرا وسیله کمال بر خاندانی
حضرت خداوندی جل سلطان سازند و قرب بارگاه محمدی را ازین علل جویند مضمون حدیث است کسی که
احیا کند سنت مرا که مشرکه اهل گشته است مرا و انوار صد شهید است اول مرتبه احیا ایتان آنست
و علل آن و کمال احیا نشر آنست و سعی نمودن در علل دیگران بران درود و حزن الهام خاسته که
همواره اظهار مینمایند بر جاست این الهام که شکن است که است که ازین در و خالی است قل او کثر نوشته
بودند که اثری از قبولیت بالیقین و انجزم در حق خود مشاهده نمی نمایند و عاجز و یقین درین قسم امور
در زمان نزول وحی بوده است و در غیر آن زمان علامات و آثار و بشارات که سبب طاعت قلب بود
کائنات است و چون و بهم الهام در میان است در وضو طراب و امن گیر است نوشته بودند که عبادات و طاعات
خود را شایسته قبول نمیدانند بنابران در بعضی اوقات از ایتان آن محاکم می در و متحد و ادرین نقاشی
مطلوب است و ناگزیر قابل قبول دانند یا نمایند علل باید کرد و از ان استغفار باید نمود و بر ذاری قبول آن
باید خواست تا شایسته قبول گردد و نورانیت پیدا کنند علل و متفق بر اینست که نیست و جز ازین تسوئل
لعین و دیگر محبت و جبهه طریقه فقیر را نسبت بشماست چه اظهار آن نمایم بجهت که شمار است بالاتر آنست و در هر چه

از صل آمده است از بیجا چنین است در کریمه و بحیث و کریمه رضی الله عنهم و رضوانه محبت و رضای خود را بر محبت و رضای اینها سبقت داد و در حدیث قدسی و انا الیهم لاشد شوقا اشد شوق خود را ثابت کرد

مکتوب و لیست و بست و نیم بحضرت مخدوم زادہ خواجہ محمد اشرف
و ذکر بعضی ملہات حضرت پیر و نگیر خود رضی اللہ تعالیٰ عنہ

قال الله تعالى هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق انا انزلناه تنجيهم انما كنتم تعلمون علمای کرام ازین ستمسوخ ستمسوخ ملک
مراو میدارند و استاد را مجازی میگویند حضرت ایشان مایم فرمودند که من وقتی این آیه تکرار میکردم در خاطر
ریخت که حضرت حق سبحانه و تعالی که ستمسوخ را اینجاب قدس خویش نسبت میفرماید آنرا حقیقتی خواهد بود
یا نه مشهود گشت که در آن مرتبه مقدسه نیز ستمسوخی برای ستمسوخ ملک ثابت است این فقیر معروض داشت
که آیا ستمسوخ آن مرتبه معلای مخصوص است بعضی اشخاص را عام است فرمودند که مخصوص بن خاص و صان است در بیان
ایشان و حضرت حق سبحانه و تعالی میگذرد و که او سبحانه و تعالی خواهد که ما را تمام بران اطلاع دهد و ان شاء الله تعالی

[illegible]

موجود و نیستیم بمحضرت زاده حاج محمد عبید الله در جواب بفتح قول حکما که
موجود و معدوم نشود و معدوم موجود گردد و تحقیق آنکه وجود را دست یابید و در کلمات نماز

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله وآله اجمعين
عنايت نامه سامی حضرت مخدوم زاده گرامی سلمه به این عاصی رامشرف و ممتاز گردانیده شفاق
پنا با مسئله وحدت وجود مسئله موروثی است که اباعن جدامین مسئله عزیز بهار سیده است بکرامت باین
بیجا صلوات الهامی آن نمودن تحصیل حاصل و نیزه بکمران فرستادن است مقصود از تصدیق سابق آن بود

که معلوم شود که درای این معرفت معامله دیگر هم هست که نسبت میان این و آن نسبت قشر و لب است
معقول آن نسبت مشتق نشد و آنرا محال و جزوات تصور فرمودند حسبنا الله و نعم الوکیل می نویسند که بعد از
تجلی ذات کار و بار همه با تجلیات صفاتی است که آنها را نهایت نیست بعد از تجلی ذات عالی هست را باید که خواهان
ذات تجلی بود و گرفتار معامله باشد که درای تجلیات است تجلیات صفات جزا فرود آید و جزا نمودن با آنکه بعد
از نزول تمام مطلق حقیقه با کمال اطلاق و منزله از هر ذره از ذرات وجود الحی است بسیار گران است از جایا لعین
کرده اند که آن مشهود مطلق حقیقه است و ذات حق جل و علا همان معامله است

از شراب کوثر جز سرب حاصل ندارند و نیز منزله نمودن مطلق حقیقه را از غیر و غیریت را آنحصص در تعینات
نمودن مانا که این هر دو مقدمه مبنی بران باشد که مطلق حقیقه را جز در ضمن بقیدات و تعینات وجود حاصل نیست
و این معنی مستلزم نفی ذات است تعالی عن ذلک چه اگر وجود حاصل بود نسبت اثبیت ثابت باشد و الا نشان
متغایران قضیه مقرر است بر تقدیر قضیه اطلاق نقیض حکم آن از سایر اطلاق و تقیید جداست چه مطلق را
جز در ضمن بقیدات وجود نیست و اینجا چندین است که مطلق وجود متاصل دارد تفصیل آن در جواب مکتب آن
مخدوم که متضمن مسائل مشکوفاست ثبت یافته است و بر تقدیر تنزل شخصی که گرفتار مطلق من حیث هو
مطلق است هرگز بقیدات هر چند عین باشد خورسند نخواهد بود بقیدات هر چند عین مطلق باشد لیکن هر کدام
را احکام علیحدّه است و معاملات جدایی را بدگیری غلط نمودن و گرفتاری یکی را عین گرفتاری دیگری
و استنق از حدت نظر بعید است تیسر هر چند در آن مرتبه مفقود بود اما ازین گرفتاری تا آن گرفتاری بسیار
فرق است طالب حیوان من حیث هو هرگز با ششی و فرس خورسند نشود هر چند در میان اینها نسبت
اتحاد کائن است و در مرتبه حیوان تیسر مفقود باشد و آنچه در توجیه کلام حضرت خواجه بزرگ قدس سره
فرموده اند که مراد از غیر غیر مطلوب است نه غیر حق عزیر یا نه منافی ماسبق است چه هرگاه مشهود و ذرات وجود
مطلق حقیقه با کمال اطلاق و منزله باشد غیر مطلوب چگونه بود و قابل نفی بکدام وجه باشد و از غیر غیر اعتبار
خاصتن خلاف قیاد است آری اگر شریک حضرت با مجرم وحدت وجود بود از کتاب این قسم تمحلات را
گنجایش هست و الا لا با آنکه گویم که مراد از مطلق که در عبارات شریفه واقع است اگر مرتبه لاتعین و غیب

هویت است چنانچه متباد از عبارت است چه مطلق حقیقه با کمال اطلاق و منزله مناسب همان مرتبه است پس
 آن مرتبه بطور این طالع علیه برتر از آنست که متعلق علم و معرفت و شهود گردد و نه از طلب عشق آن مرتبه
 منزله منع میکنند و طلب آنرا تضییع وقت می شمرند پس قول بشا هده آن در هر ذره از ذرات معنی ندارد هرگاه
 او از غیرت منزله بود و جمیع شهادت شاهده او باشد پس منع شوق و طلب با و صورت ندهند و اگر مراد مرتبه
 وحدت است چنانچه کلام قوم بآن مشعرست حیث قالوا و هو مشهود اکمل و هو التجلی الذاتي و له مقام التوحید الاعلی
 هر چند مطلق حقیقه آن را گفتن چندان مناسبت ندارد که این مرتبه مطلق من وجه است کمال اطلاق مرتبه
 فوق راست پس گوئیم که مطلوب هنوز برای آنست و سالک در راه است از طلب در راه بند شدن
 به مقتضای طلب کامل است هر چند این تعین را از ائمه بر تعین ندانند اما تعین تعین است عالی است بآن
 فرقیته نشود و مجردی الشرب که اقرب بجمیع است بآن در مانند بهیئت این تعین مرجع اشیا را و منزله او
 از غیرت از طلب لا تعین فرزند صبح **فراق دو ست اگر اندک ست اندک نیست**
 اگر گویند که این تعین غیر متعین است پس یافت و شهود یکی عین یافت و شهود دیگری باشد گوئیم پس چرا
 انما فوق آن میرساند منع طلب او میکنند که یافت او در ضمن یافت این تعین چهل گشت پس معلوم شد
 که یافت آن مرتبه از یافت این مرتبه جداست لهذا آن ممنوع شد و این ممنوع نشد اگر گویند هرگاه وصول
 و یافت آن مرتبه محال باشد پس چرا اگر قرار آن بود و در طلب تضییع وقت نماید گوئیم به تقدیر تسلیم عشق و
 گرفتاری امر اختیاری نیست بمقدمات عقلیه منع اذن نموده آید و عاشق صادق را از طلب محبوب
 محال الوصول باز داشته شود **بسر زلفت ما را سر سودائی هست** | **وصل هر چند محالست تنائی هست**
 تنائی عاشق بپاره آنست که خود را در طلب معشوق بسوزد و بر باد دهد بلکه از خود نامی و تنائی نگذارد و بغیر
 او در نماند گو از معشوق چیزی بدتش نآید و گو عتاب نکنند و گور کنند که آن نه در دست بلکه از دست خوش گفت
 اگر ندی بکف دامان یارم | اگر قرارے کسے دیگر ندارم | عاشق در دمند باین هم کمال خود مند
 است که بداند که معشوق از طلب این آواره آگاه است و از دوفراق این بپاره با ابتداء فان لم تکن توافقه
 بیاک بسات که مطلوب از عشق مجرور و در غم بود و وصل هرگز منظور نباشد این در طلب تضییع وقت چگون

گفته شود که سرایه عمران مخزون مبتلا بهین در دانه دست **س** بنیم دور تو صد جیف ز عمری که گذشت

پیش ازین گشت گرفتار غمت می بودم **و** آنچه فرموده اند که این معرفت را خواص و علامات است چون توحید

و نفس الامر شهود است نه وجودی پس تحقیق باین علامات در کار نبود این همه کار خانه در شمع و سالک است

فی الحقیقت صفات او در همان صرافت تقید اند صفات واجب تعالی نشده اند قلب حقیقت محال است

و اگر بی تفاوت صفات مکن عین صفات واجب شوند باید که در هدایت محمدی صلی الله تعالی علیه وسلم

و هدایت خداوندی جل شانۀ تفاوت نبود پس کریمه ای که لا اله الا الله من اجبت و لکن الله یهدی من یشاء

بچه معنی باشد و نیز حدیث آنم علم با مورد نیاکم راجع بود زیرا که در علم خداوندی غزیرانه انجمنین نتوان گفت

و کریمه ولو کنست علم الغیب و کریمه لا ادری ما فی فعل بی و لا یکنم بکدام اعتبار باشد و درین شهود سالک مستعد

را منافع بسیار است چه مقصود از سیر و سلوک و ریاضات و مجاهدات زوال گرفتاریست از نادون او تعالی

که باین شهود بوصول می پیوندد و مطلوب ازین تک و دو حصول بندگیست و مشاهدۀ عجز و فقر و گمنامی

خودست نه آنکه بنده پازر بقدر بندگی بکشد و خدا شود و کمالات ذاتیه و متحقق گردد که ثنائی این امور از کمال خودی

و انانیت مشغول حضرت خواجه بزرگ فرموده اند بندگی با خواجگی راست نیاید و آنچه نوشته اند که فتنای

حقیقه در مرتبه وحدت نهایت این طریق است ارباب وحدت وجود چونکه همواره گرفتار نفس اند فتنای روجه

کمال این طائفه را چگونه گفته آید چه فتنای زوال گرفتاریست از نادون او تعالی و این جماعت همه وقت

گرفتار هر ذره از ذرات اند هر چند بعنوان غیرت ندانند انانی حقیقت غیرت کمال تجربه نیستی و سقته

صورت بند که ازین گرواب بایند و پورای آفاق و انفس بپایند با آنکه گوئیم که تحقیق بخواص و علامات

مذکور در حین این فتنای ثابت نیست که آن تحقیق در مقام بقاست چه در هنگام فنا و استهلاک میوای ممکنات

گشتن نیست و مثل بصورت هر چه و عرضیه شدنی نه پس برین تقدیر رواست که بنهایت مرتبه توحید برسد که

فنا حقیقه بود و ازین علامات هیچ در وی نبود و اگر تحقیق باین علامات نهایت و کمال باشد پس فنا نهایت

گفتن چگونه راست آید بر سر اصل سخن گوئیم فنا و بقای وجودی بر تقدیری بود که ممکنات را وجودی باشد بود و جز در

شهود نیست امانات همواره از اهل امانات است اینجا جز تبدیل علم نیست لیکن بقضای انا عند ظن عبیدی

با ندازه این کمال با وی معامله میفرایند و آثار و علامات مسطور در وی پیدای آرند و بر تقدیر تسلیم نمی این معاملات
 از دیگران چگونه معلوم شود و از کجا دانسته شود که دیگران هنوز در راه توحید اند با وجود خوش در خالق آن
 و غوص در وفات آن بجای که با علایم تحقیق و درجه قصوای تدقیق این مسئله رسیده باشند و باز با مداد
 خداوندی عمل شانه از آن گذشته و بعون و راشت پیوسته باشند شفا از معارف توحید وجود هر چه دانند نویسند
 که حال شریف است که از آنجا سخن است که اکابر اهل السبآن کلم کرده اند هر چند از راه سکر و غلبه محبت
 گفته باشند حضرت جدی قدس سر و درین مقام قدم راسخ دارند و قضایات عالییه تألیف نموده اند
 لیکن آداب شریعت را از دست نداده اند چنانچه طور محققانست اما نفی دیگران نمودن و حق را محصو علم
 خود و آشتن دورای آنرا محال دانستن از امثال ایشان خیالی محبت همچنین حضرت شیخ ابن عربی
 را خاتم ولایت محمدی تعیین کردن از تمام پیران نقشبندی خود سلب آن ولایت نمودن است جرأت
 باین قسم امور نمودن از بلند فطرتان در کمال استبعاد است و عجب تر آنکه این سید را بحجت تام یاد کرده اند
 با آنکه عقائد فاسده او مخالف عقائد اهل حق است و موجب تکفیر و تضلیل او قال الامام الغزالی بعد بیان
 عقائد حکماء و فوج تکفیر هم و تکفیر شیعتهم کافارابی و ابن سینا و آن سر و علیه و علی آله الصلوات و تسلیات
 در واقعه بعزیزی و حق او فرموده اند رجل اضل الله علی علمه و نیز بعزیز دیگر مثل این در واقعه دیگر فرموده اند
 از بیگانگان اگر این طور امور مطالعه نموده آید چندان جای گمان نیست اما از امثال ایشان اگر شمه از تقسیم
 امور گوش زد و مخلصان و مجبان شود جای آن دارد که گلهانوده آید بنا بران این همه جرأتها میکنند امید
 عفو است محمد و حضرت قطب عرفا مولودین الرضی خواجه ماهر گاه در آخر کار فرموده باشند که یقین
 یقین معلوم شد که توحید که چه بگویم است شاه راه دیگر است باز آن مخدوم می نویسند که آنحضرت در شهادت
 احدت در کثرت بوده اند همانا که آن ملاذ بر قصه صد و این عبارت شریفه از آنحضرت مطلع نشده اند
 که بتاویل آن مسامت نمایند آنست که مجبور این عبارت از ایشان سر زده باشد تا آنرا تاویل کنند
 و از ظاهر صریح نمایند هر چند قابل تاویل نبود و صد و این عبارت عالییه منتهی از معاملات است
 و مستثنی بر مرقه ماست

و مستثنی بر مرقه ماست | آسوده نشی باید و خوش متابی | تا ما تو حکایت کنم از هر بابی

هرگاه آنحضرت چنین فرمایند و درین مقام باشند آنکرا ذائقه مبتلا بعت ایشانه هر چند مغلوب حال باشند
 تقلید پیران دست ندهند و آنچه فرموده اند که این معرفت با دلائل نقلیه و عقلیه مساعدست و دلائل نقلیه که
 درین باب می آید اکثر نشان از قبیل بتکلمات است که البته از ظاهر مصروف است موقوف است و ادله
 عقلیه غیر از اتفاقیات که سخن را در اینجا جا نگذاشت چه چیز خواهد بود محقق دوانی رحمه الله تعالی می نویسد
 که این سلسله درای طور عقل است و مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره میفرماید که درای طور عقل طور نیست
 که دران طور بطریق مکاشفه و مشاهد چیز چند شکست میگرد که عقل از درک آن عاجزست همچنانچه در
 از ادراک معقولات که مدرك عقل است عاجز اند و دران طور محقق شده است که حقیقت موجود که عین واجب الوجود
 است نه کلی است و نه جزئی الخ و آنچه حکما گفته اند که معدوم موجود نشود و موجود معدوم نگردد و درین دو مقدمه
 ادعای بابت میکنند ممنوع است و دعوی براهت غیر مسبوغ که حکم دهم است بلکه فی الحقیقت الحاکم است
 از قدرت باهره کاو تعالی اگر معدوم را موجود کند و عالم را من غیر شیئی خلق فرماید و یا همه را معدوم و یا چیز گرداند
 از قدرت او محل تعجب نیست این مقدمه منجز بقدم عالم است که قول بآن کفرست چه اجماع اهل ملل است
 که عالم هیچ چیز از محدث است و نیز مخالف است مرآة که بر او لایزال گفته اند انسان انا خلقناه من قبل لم یک
 شیء قال القاضی البیضاوی فی تفسیر بل کان حد امصر فادنی من مستلزم تعطیل صانع مختار است تعالی شان
 چه صانع او بهمانه بطور اینها ایجاد معدوم نمکند و ایجاد موجود نیز و محال تحصیل حاصل است و مقتضای مقدمه
 ثانیه موجودات ممکنه باید که در بقایا هم محتاج صانع نبود بلکه او تعالی قادر بر انشای اشیا نبود و نیز در اعراض غیر
 قاذره که هم حدوث آن مشاهد است بهم فای آن مشاهد است چه خواهند گفت قول بآن فی الحقیقت نفی
 صانع مختار است تعالی عن ذلك علوا کبیرا و عدم زیادتی صفات نیز ممنوع است که خلاف مقرر اهل سنت
 است صاحب تعریف لجمال صوفیه را در باب صفات که لاهو و لا غیره است می آید و بر تقدیر تسلیم نمیشود
 برای تأیید اعدا مقابل آنما کافی است و سخن در باب زیادتی وجود در جواب مکتوب آنکرا که متضمن مسائل مشکفه
 است تفصیل است لیکن چون در اینجا نیز تقریب شده مجملی نوشته می آید مگر با چون طالب یقین که صاحب
 فطرت سلیمه است بوجدان صحیح خود رجوع نماید و بفهم صائب مایل صادق نماید در باب که الله تعالی یقینا به

کہ در موجودیت خود محتاج بغیر ذات مقدس خود باشد و فی نفسه از هستی خالی بود و احتیاج بوجود داشت باشد
 و نیز در باب کبر حقیقت و ماہیت او تعالی عین وجود و هستی نبود چه هستی کہ فی نفسه از مصادر و احداث است
 آنرا بواسطه عدم احتیاج بغیر حقیقت باری تعالی دانستن و بران اصطلاح بستم بمعنی ندارد و ذاتی کہ در خارج
 موجود است بوجود اصل چه در کار کہ بر لفظی اطلاق کنیم کہ مفهوم لغوی آن معنی باشد قائم بغیر و از معروض بود
 و از مقولات ثانیه باشد و منع ذلک شرع باطلاق آن وارد نشده باشد صوفیہ علیہ ہر گاہ جمیع نسب اعتبارات
 را از ان حضرت سلب مینمایند چہ جمعی از ایشان وجود را ہم سلب نکنند و از سلب موجود ثبوت عدم لازم
 نآید کہ آن نیز نسبتی است و ہو تعالی و را النسب والا اعتبارات و مراد این بزرگواران از عینیت موجود نفی
 وجود است یعنی آنکہ او تعالی خود بخود موجود است و وجود قبیری بیش نیست زیرا کہ این اکابر حقیقت حق را
 سبحانہ وجود مطلق میدانند نفی وجود از وی چہ صورت دارد چہ نفی شیئی از نفس خود محال است پس حق
 آنست کہ او را حقیقتی است و ذاتی است و رای وجود و آن بنفسہ در موجودیت خود از معروض بود مستغنی است
 بلکہ اویشانی است کہ این عروض آنجا نمیرسد خود بخود موجود است از برای نفی احتیاج بغیر چہ در کار کہ او را
 عین وجود گوئیم چہ ابرتر از وجود گوئیم و اطلاق وجود را در ان حریم اقدس باز نہ بیم و عادت اللہ تعالی بہت
 کہ ہر چہ در عالم حقیقت است نمونہ و مثال آن در عالم مجاہر ملاحظہ سازد کہ از آنجا بحقیقت پی ہر دو چون ذات
 آنحضرت را خاصیتست کہ بخود موجود است نہ بوجود و در انمونہ آن ساخت کہ اگر موجود شود بخود موجود شود
 نہ بوجود و لہذا قفطرہ الحقیقہ و آنچه میگوئیم کہ ذات مقدس بخود موجود است مجرد بقیہ است نہ آنکہ آنجا وجود است
 قائم با و آنچه شیخ امان گفتہ کہ حقیقت حق تعالی وجود است و غیر اونیست الا عدم عدم مبداء اشیا
 نتواند بود و اصل آن کہ موجب قلب حقیقت است ناکام وجود بود و آن متجسسی نیست لاجرم تشکیک و بحث فیہ
 است از وجہ اول آنکہ وجود را حقیقت حق سبحانہ گفتن خلافت عقیدہ اہل سنت و جماعت است
 شکر اللہ تعالی سیم دوم آنکہ صفات واجبہ جل سلطانہ بطور اہل سنت را مبرزاتند تعالی پسین بطریق
 قول با آنکہ غیر اونیست الا عدم درست نآید چہ تواند کہ صفات برین تقدیر مبداء بود سوم آنکہ قلب حقیقت مفتی
 بود کہ عدم وجود شود و اما اگر موجود شود چہ استیالات دارد علما گفتہ اند کہ وجود معدوم است و ہر چہ قلب حقیقت نیست

چنانکه طلب حقیقت آن زمان نشود که عدم موجود شود اما اگر عدم موجود نماند و طلب حقیقت نبود نتیجه آنکه مودای
لفظ سب که درین عبارت واقع است ماده و هیولی است لهذا آنرا محصور در تجزیه و تفریق ساخت و حق را حلال علای
ماده و هیولای ممکنات گفتن در کمال شناخت است و مبدأ یعنی موجودات حق است سبحانه و در اینجا تجزیه
و تفریق در کار نیست اما قولنا لشیء اذا ارادنا ان نقول که کن فیکون ششم آنکه ذات حق را عدم مقابل گفتن معنی
ندارد و آن وجود دیگر است که عدم در مقابل آنست که معنی کون و حصول است هفتم آنکه وجود نفیض عدم نیست
لذا از اشتغای عدم وجود لازم آید قال بعض العرفاء فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و آنچه گفته که اعدام
اضافیه که در عدم حصول دارند نیز نتوانند حاصل اشیا شده چه با قطع نظر از آنکه چون علم حضوری بود حصول
اعدام نخواهد بود تا اصول گردان این اعدام در علم ازجا آمد چه معلوم جز ثابت من و چه نبود در کمال سقوط است
اولاً آنکه علم واجب را حضوری گیرند یا غیر آن نفی علم او تعالی نمودن از اعدام اضافیه اثبات جهل است
مرا در تعالی عن ذلک علواً کبیراً نیا آنکه لاسم که معلوم جز ثابت من و چه نبود چه با بیشک اعدام متمایز را
می دانیم گوشت نداشتن باشد ثالثاً آنکه عدم ثبوت اعدام متمایز من کل الوجود ممنوع و محل نظر است خدمت
شیخ صدر الدین قونوی قدس سره گفته است که شئیت بر دو وجه است شئیت ثبوتی و وجودی شئیت وجودی
ظهورشئی است هر چند از مرتبه اضراب عالمی از عالم شئیت ثبوتی ثبوتشئی است در علم از خارج و این شئیت مجمل و محال
جاعل نیست پس معدوم مطلق شئی نیست مطلقاً بنا بر ثبوت بنا بر وجود و اما معدوم ممکن شئیت ثبوتی هست پیش
از وجود یعنی این شئیت مخاطب میشود با هر کس قبول از میکند و وجود خارجی می آید و در جای دیگر خدمت شیخ فرموده که گفتن
علم واجب بعدوات ممکنه قبل از وجود خارجی فی حقیقت نعلق بعدم نیست زیرا که جمیع ممکنات نامتناهی در امکان
ست و علم اعلی که روح قدسی و عقل کل است محال بعضی آنست و لوح محو و اثبات که نقش کل است مفصل
آن محال است محقق و دانی گوید رحمه الله تعالی عدم نیز از مظاهر وجود حقیقی است چنانچه امام حجة الاسلام
در بعض مسائل میفرماید که اصل همه کائنات فناست پس بر خاتم رحمت گردانید بجا چه فنا در اصل موجود و نیز
اول در چه بود و فنا احوال فناست زیرا که فانی کائنات قدیم نیست فنا در اصل خود فانی بود چنان اودا
موجود گردانام فلابد و شئی نیست اگر فانی کائنات را قدیم و انجم با قدم باری سبحانه و تعالی شریک گردانیم

پس درست آمد که فنا قدیم نیست بلکه فنا محدث است پس فنا که اصل کائنات است در فانی خود محدث است
 و خاک که اصل جهاد است در جهادی و مواد خود محدث است نه قدیم اینست معنی قول اهل سنت که اجداد
 لعین مشی تا اینجا سخن نام است را بیا آنکه بظاهر این کلام متناقض است چه اولاً حصول اعدام را در علم مسلم است
 جای که گفت اعدام اضافیه که در علم حصول دارند نیز متوانند اصول اشیا شده و ثانیاً نفی آن نمود اولاً بابت
 علم حضوری و ثانیاً آنکه معلوم جز ثابت من وجه نبود و خامساً آنکه صوفیه علیه اعیان ثابته را اعدام اضافیه میگویند
 و حقائق کمالات تصور مینمایند و آنچه بعد ازین مسطور است که معلومات را اصل پیداشد که علم بلکه عالم است
 اما اعدام را کدام اصل است گوئیم که اصل منشائی اعدام کمالات الهی اند که با اتفاق در علم تیسر و دارند و اینجا
 که اختلاف است هذا و آنچه نوشته اند که حقیقت بندگی گرفتاری با و گدازشگی از غیر اوست هر چه بود چه دنیا
 و چه عقیقی بی چنین است اما محقق و مطلق ادعای این معنی شریکانه فارق عدل میان فریقین تجلی است
 با احکام شرعیه و تزیین است بسنن مرضیه علی مصدرها الصلوات و التسلیمات و التعمیات علامت کمال
 گرفتاری با و گدازشگی از غیر او کمال اتباع سنت و اجتناب از بدعت است هر چند آن بیش این بیش الا
 آن گرفتاری را نه پسندند و آن گدازشگی را عین گرفتاری شمرند مگر ایام اداتی که بر توحیات کلام حضرت
 خواجه بزرگ نموده اند هر چند همه آن ایرادات کلام است بر سناخص که مدقوعست مع ذلک بطریق منزل
 گوئیم که چون عود هوا جس و وسوسه بی خود علم صورت ندارد چه در هنگام نسیان هوا جس و وسوسه نیست
 بنابراین بنای سخن بر علم اشیا و نسیان اشیا نموده آمد که در میان این هر دو تلامز است از مخلوق کجای
 تعالی بعلاقه آنکه وجود سایر صفات وی اثر قدرت با هر و اوست سبحانه راهی است کشاده که بعد از حصول
 بوضوح حقیقه بر اولی بصائر قویه آن راه مبطن و آن علاقه معنوی محسوس و هوید است در رهنمودی اتحاد چه
 و کار است و خان را بانش کدام اتحاد است جماعه که نسبت درست کرده اند و محبت را بکمال رسانیده اند
 با دمای علاقه محبوب منجذب میشوند و هیچ چیز از وی درنی مانند و همه اشیا را بعلاقه مذکور ملاحظه میفرمایند
 درین صورت هیچ چیز عارف را بخود نمیخواند بلکه با و رای خود دلالت مینماید و نظر بصیرت عارف را بر این
 از خودی انما زد و بخلاف در صورت اتحاد که سالک بیچاره را هر شی بخود میخواند و گرفتاری خود دلالت میکند

و خود را بعنوان محبوبیت و اسینا بد هر زشت و دیو بکبر شمه معشوقی پیش می آید و سد سکندری میگردد
 پس نفی رخ دیو در کشته انداز | بسوخت عقل حیرت که اینچو بویعبی ست | و نیز اگر وجود سائر کمالات در ممکن
 ظلال آن مرتبه مقدمه باشد پس از ظل باصل شاه راه است و عینیت ظل مرصع را ممنوع است و این فقیر
 هرگز علم عارف را که باشیای تعلق کند بعد از کمال کمال حضوری ننوشته است از نفی علم حصولی علم حصولی
 لازم نمی آید زیرا که علم حق سبحانه که پیشیا تعلق میکند و رای حصولی و حصولی است مجرد افکثانی است که سبب
 تمیز معلوم است بی حصول صورت و موجودات علمی بآن معنی است که علم باعث تمیز آنها گشته است اشیا
 هرچا هستند بر و سبحانه منکشف اند علم واجب را باشیای علم حضوری یا حصولی گفتن مگر بطور ارباب توحید
 وجودی راست آید و علم عارف بعد از کمال بهمین منوال میگردد و اشیا هرچا باشند بر عارف منکشف میگردد
 بی حصول صور آنها و نفس عارف و بی تاثیر این علم و رای حصولی و حضوری است هر چند محبوبان عقلیه
 عقل آزا باور ندارند و پذیرند که خارج از بحث اند این قسم امور ذوقی است و وجدانی الزامی نیست عزابت
 این معرفت از بهمین بگذرست که علم حضوری نبود و از حصول صورت و ابره من لم یذق لم یدر محمد و اما از
 بیان تجلیات و مشاهدات گفتن باعتبار آنست که یقین یقین معلوم گشته است که مطلوب در او را این تجلیات
 و مشاهدات است گرفتاری بآن گرفتار نیست بظلال بلکه شبیه و مثال که فی الحقیقت غیر مطلوب است و حکم
 بعینیت جمیع اشیا مطلوب را از سکرست نمازست که خبر از مطلوب میدهد و نشانی از ان بی نشان دارد
 قربی که در حین ادای آنست بیرون آن نیست در حدیث نبوی علی مصدرها الصلوة و السلام و التوحه آمده است
 که در نماز سجای را که در میان بنده و خداست برداشته میشود لند آنرا معراج فرموده پس هر چند سعی در تکمیل
 آن نموده آید سعی در تکمیل آن نسبت است که این مشاهدات و تجلیات بگردان نرسد و لک فضل الید و تیرین بشار
 و اعد و اول عظیم کمال این معامله نماز و ابسته بقریب نبوت است که دست اکثر ارباب ولایت از ان شجره
 بند بالا کوتاه است تمام ورق باید گردانید تا معامله ازین بآن کشد قرب آن جداست و علوم و اسرار آن صلوحه
 راه وصول آن باین راه مناسبت ندارد شاه راهی است که انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و البرکات
 و صاحب ایشان و خال خالی از افراد این امت نیز از ان راه مطلوب رسیده اند و انند بود که حضرت قطب العرفا

خواجه بابین راه اشعار نموده اند آنچه که فرموده شاه راه دیگرست هر چند دست بکمره واقعست که از راه ولایت کسی بآن فروه علیا برسد

بوصلشتان رسم صد بار ادا افکنم شوقم که نوچه وازم و شاخی بلند آشیان ارم نماز مقصود برین صورت نباید دانست در عالم غیب الغیب حقیقتی دارد که فوق همه حقیقتهاست تا بآن حقیقت نرسد و بابل آن آتشناگر و از کمال نماز چه دریابد همانا که در حدیث قدسی قف یا محمد فان السد یصلی اشارت بآن حقیقت باشد نماز معشوقیست در لبا گو یا صورت زیبای او در عالم مجاز باین ارکان مخصوصه و نمودارند و ادا های بخای او را باین خشوع و آداب ظاهر ساخته هر که بآن صورت گرفتار و فریفته نگردد حقیقت این ارکان را چه دریابد کسی که والد و شیفته آن ادا باشد و قدر این خشوع و طاینت را چه درک نماید با جمله لطائف آن عالی تر از آنست که زبان زد این هرزه گوی گردد و نفاس آن برتر از آنست که قلم این بوالعوس خیال ترجمان آن نماید لیکن از نفاس نفیسه ارباب این دولت عظمی امید با دلم و از زمین محبت و خدمت شان نوید باسد

چکد شکست از دستم که آن کیسوی چنگا افتد و صبح از گریه ام گر آن سر در کنار آید سبحان بکباب العزیز عما یصفون و سلام علی المرسلین محمد بن عبد الله رب العالمین میداد از شفاق عیسم آن کریم آنست که من بعد و گفت گوار برین همجو رسای بر بندند و بگذرانند که در کنج نامرادی تمام گناهان و سوز و هجران خود میداشته باشد و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب بیست و سی و یکم بجهالت و معارف آگاه مخدوم زاده گرامی
شیخ محمد صبغة الله سلمه الله تعالی در کاشف حضرت مجدد الف ثانی رضی

الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی علی حضرت متعالی منقبت حضرت ایشان با رضی الله عنه میفرمودند که روزی در حلقه فخر نشسته بودم یک گونه فنای مخصوص روداد تعیینی که دیشتم روز بطل آمد و در این نظرات او کشید تا آنکه بعد نماز عصر همان روز نشسته بودم دیدم که امام بهام حضرت ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه با جمیع تلامذه خویش بلکه با جمیع مسلمانان و مجتهدان که در مذاهب ایشان گرد من جمع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی از اساتید حضرت امام نیز در آن وقت در نظری در آیند چون ابراهیم خضری و شیعرا و اشعرا و یونانیان می بینم که گویا انوار همه ایشان در من در آمد و من بآن انوار تعین و بقایا فتم و تمام متجسس با انوار این کابر شتم

در ابتدا از دوسه روز تا نین ما جرا چنان فرمودند که چنانچه تعین و بقائی که بعلمای حنفیه شده بود همان قسم
تعین و بقا بعلمای شافعیه تحقیق گشت چنانکه دیدم که حضرت امام شافعی با جمیع علما و مجتهدان مذہب خویش گریه
جمعه محسوس گشت که علمای حنفیه از من بیرون آمدند این زمان بانوار علمای شافعیه تحقیق گشتم چنانچه سابقا بانوار
علمای حنفیه تحقیق شده بودم بعد از آن مشهود گشت که آنچه از من رفته بود باز من عود نمود یعنی انوار حنفیه بحال
بانوار هر واحدی ازین هر دو فریق تحقیق شدم ازین جهت اگر آن حضرت را حنفی الشافعی گویند گنجایش
دارد میفرمودند که در آن وقت چنان معلوم گشت که حق ازین هر دو امام بیرون نیست اگر از حنفی چنانی حق
مانده است شافعی گرفته است و از شافعی تجاوز نکرده است این معنی را بمبایع نظام میفرمودند و میفرمودند
که دو حصه از حق یا سه حصه با امام عظم مسلم است و ثلث یا ربع بشافعی است و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب بیست و نهم بمشیر الدین علی خلجانی در تحقیق کلمات فمائی نفس

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت حق سبحانه و تعالی ما آواره شدگان را بحقیقت اتباع مصطفوی علیه و علی
آله الصلوٰه و السلام ستملی داشته این خلعت موهوم را که التفات و توجه بآن نزد خواص بندگان او
شرکت و آن کنایه از انفس ماست که حجاب و پرده مطلوب گشته است بلکه خود را بمطلوبیت و الوهیت
خوانند کما قیل انت انما عینی فمسک ما عرف حقیقت کجکلیت او را برهانند تا باشد که مطلوب حقیقی را بی مزاحمت
اغیار بمطلوبی وابسته و پرستیده شود و این ابرپاره را که بر روی آفتاب خود پرده خود گشته است از میان
بردارد و در جنب شعشان ظهور آفتاب آترامحو و متلاشی سازد که جوینده از آن نامی و نشانی نیابد و هرگز
کلمه انما موردی نماند نه بآن معنی که درین وقت خود را عین مولا تصور نماید بلکه خود را از میان بکشد و نیابد
مولا مولا است اغیار را از حجب عروسی برآرد عروس مست نه آنکه اغیار را عین عروس تصور نماید
و از مشاهد جمال عروس بمشاهد اغیار درمانی و چون خداوند تعالی بنده را باین قسم فنا که قدم اول است
درین راه مشرف سازد و بنده بکلم ان العید یا مکرّم ان توّه و الا امانات الی الیها امانات را باین امانات سپرد
یعنی کمالات عاریتی را بصاحب کمالات دهد و عدم مقید را که مرآت آنها بود و بعد مطلق سپارد و هر چند این بد

تو ایس و عاریت هم باعتبار تو همست نقطه چنی الحقیقت هیچ کمال از آنحضرت مشکک نگشته است و عدم از عدم مطلق در نفس الامر جدا نشده اینجا تبدیل علمست پس نیز که باین انعکاس تو همی که خود را کامل و خیر دانسته بود چون نظر و بر اصل خود افتاد و نیک ملاحظه نمود دید که جمیع کمالات اینجا ثابتست اینجا پیش از اراده و همی از حقش قدرت هیچ نبود چنانچه ظهوری که در آئینه منعکسست چون نظر باصل خود اندازد و اندک صورت بیرون آئینه است و در آئینه هیچ صورتی ثابت نیست این زمان هیچ نامی و نشانی از وی نماند چه حقیقت ممکن نیز جهان علم بوده است که فی الحقیقت جل مرکبست مصرع ای برادر تو بهمن اندیشه و پس درینوقت حکم کریدی الذین جاهلوا فینا لنهملنهم سبلنا شایان آن میگردد که او را بجانب اقدس راهی بدهند و به بقا بالله و تجلی ذات که قدم ثانیست مشرف سازد و ادام که بلوث عدم بلوثست لیاقت قرب آنحضرت ندارد بلکه تاراج از عدم بحقیقت او آینه است ازین دولت قلیل انصیبست و سلام علی من اتبع الهدی

مکتوب دلیلی سنی سوم شیخ عبداللہ یونی در فضیلت مکتب ایشان و محبت ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات ببلانان اشفاق بنایم سیر سازد احوال فقرای اینخود مستوجبست السؤل من الله جانه سلامتکم و استقامتکم مذمت که از احوال خیر مال اطلای نه بخشیده اند موانع آن بخیر ما و چه نعمتیست که حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را در کبر سن و آوان ضعف با ثمار قبولیت و تسامح و محلی و مزمین گرداند و نور جبین او را شاهد عدل سازد و تقویست که فاسق را بعد از موت شخصه و خوابید و از احوال پرسید گفت مرا بخشیدند سائل از وی تعجب پرسید که کدام عمل گفت روزی بایزید بسطامی بعد از نماز عصر دست بدعا برداشته بود من نیز در آن دعا شریک بودم و دست برداشته آمین میگفتم بطریق آن دعا مرا بخشیدند پس غبطه بر افعال شما عزیزان باید نمود که موسی سیاه را در خدمت دوستی از دوستان او تعالی سفید کرده اید و خود را در دل ایشان جا داده این امر عظیم القدر را اندک خیال نکنید و هیچ عمل را مساوی این عمل جزیل الاجر تصور ننمایید که جزای این عمل حقست سبحانه جزای اعمال دیگر گردان نرسد حاصل الاعمال دیگری آگاه از حقیقت این عمل از صورت و قشر تجاوز مینی نماید حقیقت این عملست که با تحقق رفته

لب لبالب سیرت و از انجا بفرقی دلالت می نماید و حقیقت این امرست که نفس لمار را از طغیان و سرکشی
بافتد و او را طمیان و بقضاء بقا مشرف میسازد و حقیقت این عملست که اعمال دیگر را از صورت اعمال بحقیقت آن
می برد مثلا نماز و روزه و زکوة و حج و غیر آن از اعمال ظاهره در ابتدا هر چه از آن بوقوع می آید صورت اعمالست
و بعد از وصول بحقیقت کار حقیقت اعمال بجای می آرد مثلا حقیقت نماز را دایمی نماید و حقیقت روزه عسله بدنا
القیاس پس در ادای فکری این قسم نعمت عظمی جدد بلوغ مرعی باید داشت مع ذلک خود را قاصر در ادای حق
آن نباید انگاشت و زمانی تقصیر می که در ادای حق صحبت و خدمت این بزرگواران بوقوع آمده است از کرم
او تعالی تجنض و زاری تمام مسألت باید نمود تا اثر اجابت معلوم گردد در بنا هم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل
شیء قدير و سلام علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله و صحبه و اخوانه من
الانبياء و المرسلین و الملائكة المقربين و سائر الصالحین الصلوات و التسلیات و البرکات العلی

مکتوبات بیست و نهمی خواجه محمد طاهر عزامی الد و خواجه شمس و بتجسس کلمات و کفر نصائح

بسم الله الرحمن الرحیم قره العینین و مسرة الاذنین خواجه محمد کاظم مع الاخوان و الاخوات از آفات
آخر الزمان و از کفر شیطان و حرزد و امان حضرت حفیظ منان بوده در مقام صبر و رضا و تسلیم باشند نمیدانم که در عوالم
اخوی مرحومی کلمات و دستگاهی واقف اسرار الهی جل شانجه نویسد غم و درد فراق و نایافت صدوری آن
کاشفت معاملات معنوی راجه سان و انامید دل حردین این مسکین را بان خواجه سیر السیر بلند پرواز و محبت
طبیعی و تعلق عزیزی بوده و هست و همچنین بکس چنانچه پیش ازین در حالت حیات خواجه از مفارقت یسیر و
خواجه دل در مضطرب می بود الحال که این قسم فرقت در میان آید خیال باید نمود که چه نوع الم و حرقت بمول او شود
سیان ماکه سپهرین بودی بار

و دو عالم در میان شد چون شود کار

 ماتم دوستان حق را جل شانجه در رنگ
ماتم سائر الناس نباید دانست ماتم دیگران در رنگ جز در زمین است و ماتم اینها در تمام زمین و آسمان ماتم
دیگران و بعضی از جسمانیان است و ماتم اینان شامل جسمانیان و روحانیان ماتم دیگران مقصور بر نطفه
و صورت است و وجود این بزرگان چونکه واسطه فیوض معنوی و افادات باطنی است ماتم شان بر ظاهر و باطن

استیلا دارد لیکن باینجه چون تقسیم فعل جمیل مطلق است جمیل است **مصحح** هر چه خوابان کنند خواب آید
 و در نظر مجربان و مشاهدان فعل او باید که همه وقت زیبا و تحسن نماید کسی را که این دید و اندوهرهای فیض ازل
 و دستان خود بروی بکشد و از قید صورتش ربائی دادند چه معنی را بمعنی راهی است و باطن را باطن نگاهی
 سدی که بود گرفتاری او بصورت و ظاهر بود چون فعل منکون حق جل علاه جلوه گرفت دل که محل گرفتاری
 از گرفتاری رست چه فنامی قلب که بر نرخ و حقیقت جامع است منوط بجملی فعل است که فعل بر نرخ جامع است
 قلب را بآن مناسبت نامه است و باین جمعی فعل آنکس به یقین دانست که افاضه فیوض و برکات فعل
 اوست وجود و ساطع در میان بهانه پیش نیست موت و حیات متوسط یکسان است این مان از اموات
 در رنگ احیا بهره و روش **مصحح** اگر دری بسته شد ای دل گری بکشایند **فی الحقیقه** مفیض دیگری است
 توسط احیا گشت و توسط اموات بود و چون این جمعی کمال رسد و توسط مطلقا از نظر بر خیزد و در خلوت خانه
 محبوب بی مزجت شهود اغیار نشیند **مصحح** بعد ازین خوشترم به تنهایی به سخن بجای دیگر رفت مطلب آنکه
 بفعل و تعالی رضی و شادان باشند و جاده شریعت را محکم گیرند و عمل بسنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 گزینند و اوضاع سنجیده و والد خود را از دست نهند و بیخ نماز و راول وقت حاضر شوند و در رضا جوئی والد و سایر
 اهل حقوق کوشند و موسوم جوانی را مقتدر و مجتهد و در تحصیل ماضی حق جل و علامتی دارند قوت با
 جوانی را صورت خدمات صاحب خود نمایند و ایام ضعف و پیری چه کار از دست خواهد آمد این ایام
 را بسا باید گذرانند و در امور و لعب صرف نکنند و در عیش افتند که هنگام عیش در پیش است اللهم ان العیش
 عیش الآخرة این وقت کار است که رحمت را چست در کسب خیرات بر بندند و جز مولاد و رضا
 او مطلب نداشته باشند فقر و سکن را بجان دوست دارند و با نامرادان و درویشان صحبت دارند و صلی
 و درویشان را از دل و جان عزیز دارند و محال است ایشان گزینند و اصبر نفسك مع الذین یدعون الهم
 بالعبادة و الخسیر یرون وجهه و لا تعد عینک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا و البلی دنیا و مخرجات آن
 بگوشت چشم نگاه نکنند و آنرا محقر و ناچیز دانند و هم قائل تصور کنند و خدمات طلبه حق را حتی الا مکان خود گیرند
 و بر دیگران تاسد و ربا باشند از مرد و اگر سیر سر بند نیست خدمت مرقده نورنا سیر سجانه بانوار کساطعه کنند

مبارک دانند و ناله خود تصور نمایند و باره وقتی در مجاورت و ضلعه منوره صرف کنند و کسب بعضی کمالات نمایند و بابل غفلت و غفلت طریق صحبت ندارند و باعیال و فرزندان سلوک نیک و معروف نمایند اما موانع تمام آنها پیدا کنند تا موجب اعراض از انجذاب مقدس نشود و مورد وعیدانه کان فی ابله سرور انبوه باطله هر چه منافی دوام اقبال جناب قدس خداوندی جل سلطانہ بود شوم و نامبارک است و آنچه چنین نبود محمود و مبارک است کلیه همین است دیگر احوال ظاہر و باطن خود را و جماعت را نویسان باشند و السلام علیکم و علیٰ عیالکم

مکتوب ویست و سی و پنجم بخندوم زاده محمد سیف الدین
در حدیث به نعمت حق سبحانه تعالی و در دید قصود اعمال

باسمه سبحانه بکم خداوندی جل سلطانہ و لطیف رسول اصلی الد تعالی علیه آله و سلم و بمن توجہ پیر و شکیبہ قد شانه
بسر و الا قدس معامله تسلیم و تکمیل بغایت سهولت پذیرفته و راه وصول اقرب گشته و کار دهور با یام و شمشیر
مقرر شده هر چند بحسب کیت مستر شدان این معامله قلمت دارد چو این وقت کثرت آزار بزیارت لیکن از روی
کینیت افزون و بیش از بیش است یکی از مستر شدان بواسطه در هفت روز از ابتدای تعلیم طریقه از فضای
قلبی در خود نشان میداد و چیز را بیان می نمود که گویا بجوای قنای نفس رسیده و ناله علی الله بعزیز و اکثر
مجازان فقیر که از احوال مستر شدان خود بیان میکنند و قصص سرعت حصول شان که مشروح می سازند عقل

عقل در تحیر می مانده است اگر با و شش بر دیر زن بیاید تو ای خواجہ سبقت مزین

باید دانست که مرئی حقیقه است سبحانه از ما و شما بهانه بر ساخته اند و پلیس با وجود این همه فاضله انوار و افاده
اسرار کار این ل افکار و وزر و زدر خرابی است و حاصل و زکار و ابله و جرات است و غفلت و کسب معاصی در
ترتیب و بصیرت فرورفته است از آنکه خداوندی جل شانہ ترسان و لرزان است نمی داند که خدا با وی چه معامله کنند
و در کدام جرگه داخل سازند و بنا بر آنکه غفلت و ناله و اسرافانی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین

مکتوب ویست و سی و پنجم بخندوم زاده محمد سیف الدین
در حدیث به نعمت حق سبحانه تعالی و در دید قصود اعمال

سبحانک لا علم الا ما علمتنا و رد فی الحدیث گفت یا محمد فان الله یصلی علی حضرت متعالی منقبت حضرت ایشان ماضی الله تعالی عنه پیش از مرض اخیر و همچنین در مرض موت از حقائق و اسرار صلوٰه و حقیقت صلوٰه و بیان صلوٰه انبیاء و کمل اولیاء و خصوصیتی که انبیا است علیهم الصلوات بر کمل دیگر و صفوات اربعه انبیاء و ملائکه کلا علی علیهم الصلوات و البرکات که اقتدا نموده اند و کیفیت صفت بستن این بزرگواران و تفاوت درجات ایشان در میان خود با از روی قرب و منزلت و آنکه در صف اول ازین برگزیده ها کیست و انبیاء علی کسای شان در کلام مجید سبحانی مذکور است در آن مجمع چه خصوصیت دارند و مقام خاص هر دین و دنیا که بر مقامات دیگران سروری و بزرگی دارد و در بیان وسعت آن مقام و از سابقان این است کیست که بوصول آن مقام بطفیل و تبعیت مشرف و مستعد است و تعیین مقام خود و بیان خصوصیت آن و آنچه در باب مخدومی استنادی در حصول نصیبی ازین دولت فرمودند و نیز آنچه درباره این عاصی آوازه بشارت دادند و آنچه در حصول این دولت بطریق اصالت و بطریق تخمینت فرق نمودند و ماینا سب ذلک چیزها در معرض بیان آوردند که فکر و عقل و وهم و خیال از ادراک آن مقام حیران و سرسیمه بود چون تفصیل اکثر امور مستطوره از جمله اسرار لازم الاستتار است بنابران باجمال در ذکر این مقام اختصار افتاد و السلام اولاً و آخراً

مکتوب دویست و هفتم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد نقشبند سلمه ربّه و اشارت بعضی مقامات حضرت ایشان سلمه الله تعالی

الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی حضرت پیر و شکیبای رضی الله تعالی عنه روزی فرمودند که در زمره سابقین که حضرت حق سبحانه و در شان شان غلّه من الاولین و قلیل من الآخرین فرموده است نظر میکردم خود را داخل آن جرگه دیدم و یکی را از منتسبان خود نیز در اینجا با خودیتم و مثل آن در اسرار مشاهدات نیز نوشته اند که مشاهدات کنایت از معاملات است و است که شخصی را معامله حاصل بود و علم آن معامله نباشد یعنی او را یکی فردی از منتسبان خود مشاهده نموده است دیگران ناچارند خوش گفتند

سادات هاست اندر پرده غیب

الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور و سلام

نگه کن تا کار یزدند در حجب

مکتوب بیست و ششم بحضرت مخدوم اوجا محمد شرف الحصول العیسیٰ ارباب بارہ حضرت ایشیاء

بسم الله حامداً ومصلياً روزی حضرت ایشان را رضی الله تعالی عنه پیش از آنکه بسفر اجمیر روانه گردیدند بهر اطمینان و صواب و پنجاه بالای آب چناب در ایام تشریق موسم اعتدال خریفی بود و قائلان اسرار غنا و بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان می فرمودند و سخن از وصول کعبه مقصود و نشان آن بر زبان مبارک داشتند و زیاده از یک ماه شده که همین قسم معارف در میان بود و روزی در غروب وقت قائلان آن میکشید و این بهجور توجه شریف آنحضرت غواصی آن درایمی نمود و حضرت ایشان همواره در تفتیش و تبیین وصال این بی پر وبال می بودند و ترقب ترقی او داشتند و توجه بر آن می گماشتند تا آنکه در آن وقت که بیان و قائلان مسطوره می نمودند و غیر این تفسیر دیگری در خدمت شریف نبوده بعد از استفسار حاصل روزگار این دور از کار نواز شهادت حق وی نمودند و بشارت حصول معاملات مذبوره فرمودند و این بیت را در شان او بزبان الهام ترجمان خویش آورند و میگوید

مونسکین هوسى دشت که در کعبه سید

سورسکین ہوسی دشت کو درعبہ پر

دست دریای کبوتر نو و ناگاه رسید

مکتوب نویست وی و نهم پیرک عباد الله و ولد قاضی محمد زاهد کابلی
در شرح معرفت مسموعه از حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه

اعمده رب العالمین والسلام علی سید المرسلین محمد وآله اجمعین و اخبار نبوی علی مصدرها الصلوة و السلام
 و التحيه آمده است عالمی که مقتضای علم خود عمل بکند آن علم بر وی حجت میشود و مناسب نیست آنچه علمای کرام
 گفته اند که عالم تارک عمل را نازل منزل جاهل میکنند حضرت ایشان ماورئین معنی تفکری بودند آخر کار بفضل
 پروردگار بر آنحضرت چنان منکشف ساختند که این حکم مخصوص بعالمی است که علم وی منقلب بحال
 نشده باشد اما اگر علم عالم بفضل ایزدی علم احسانه منقلب بحال شود آن علم بر وی حجت نمیشود اگر چه آن
 علم عمل کند انتهی محصول سمع منزه رضی الله تعالی عنه این فقیر گوید اما که علم حجت علم آن معنی است

که بر عالم تبارک عل و مواخذه است مواخذه ترک عمل و مواخذه علم یعنی با وجود علم ترک عمل کرد و بعد انقلاب علم بحال مواخذه علمی مرفوع است و مواخذه ترک عمل بر شیت است انشاء عقی و انشاء اخذ و تفصیل این مقام آنست که ذنوب که از عارف قبل ولایت صادر شده است بعد حصول معرفت امید است که آن ذنوب محو شود و اگر چه آن ذنوب از قبیل مظالم و حقوق عباد باشد لان مطلق الاسلام یجب ما کان قیام حقیقه الاسلام بهو لعمریه باشد بجهان و مطلق الاسلام امکان لایجب المظالم و حقوق العباد و لکن بحقیقه الهی و کماله مزیه لیس مطلقه و اگر از عارف بعد معرفت محو و صادر شود چه اولیا از کبار محفوظانند امید آنست که او را بآن مواخذه نکنند نه بآن معنی که مصر بر گناه باشد و مواخذ و نشود که آن مذموب ملاحظه و زنا و تم است خدا هم الله سبحانه و تعالی بل بآن معنی که عارف را زود متنبه سازند تا تذکر آن بتوبه و استغفار نماید و انکه گفته ایم که سلام حقیقی مظالم و حقوق را نیز محو نماید زیرا که حق سبحانه مالک علی الاطلاق است و قلوب العباد بین جمیه من اصابعه تعالی بقلبها کیست یشاء پس امید آنست که آن عباد و انعم البذل داده از ان عارف راضی سازد و از ان حقوق در گذراند تا غامده مانا که معنی انقلاب علم بحال آنست که چنانچه قبل معرفت اخذ علوم اوله شده عیبه و بطریق استدلال بود بعد حصول معرفت آن علوم بطریق کشف قلمی من الله سبحانه باشد و سلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوات و البرکات اعلی

مجلسی از ذکر صاحب این مکتوبات فیض آیات

حضرت عابد الوثنی خواجه مجید الدین محمد معصوم خلف الصدق و خلیفه عظم حضرت قیوم ربانی محبوب صمدانی شیخ احمد فاروقی سهرزندی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنهما ولادت آنجناب در سنه هزار و نه واقع شده و وفات در سنه یک هزار و هفتاد و نه و در نیم برج اول است با جمیع علوم عقلی و نقلی و کمالات صوری و ذنوی داشتند و بشارت مقام قطبیت و منصب قیومیت از پدر بزرگوار یافتند نسبت طایفه احمد به بتوجّهات ایشان در اطراف عالم شائع گردیده و عالمی بوظه آنجناب باحوال بلند و مقامات ارجمند رسیده کشف مقامات الهیه آنجناب بود که از ولایات بعیده منتسبان خود را اعلام میفرمودند که فلانی بولایت موسسه

رسیده و غلانی بولایت محمدیه مشرف گردید و نزد هر دو کس بر دست ایشان مرید شدند و هفت هزار آدم را
 آنجناب خلافت داد و اندر خدمت ایشان طالب در کفنه بفتاد و در یکا و کمالات ولایت میرسد و بعضی را
 در یک توجه بجمع مقامات میرسانید و دیگر کمالات و مقامات و کمالات ایشان از کتاب مذکور این
 خاندان عالیشان واضح و واضح است حاجت تحریر ندارد و همچنین فرزندان آنجناب افتاب وقت بودند و
 هفت اقلیم را منور ساختند و غلامی آن مستطاب در کائنات عالم افشمار یافتند و بهدایت ارشاد پرور شدند
 کما لا یخفی عند ارباب العرفان و اصحاب الایقان و الی الامان همان منبع فیض جاری است و نامور است
 آخر زمان خواهد بود و ان شاء الله عز و جل و کما را کما بر این طریق تعلیم کمال ذات فیض آیات قطب الاقطاب
 سلطان الاولیاء تصدیق اعلیاء و رتبه الانبیاء برقی خرمین موزان تجلی زار قاب قوسین و ادنی محرم خلوت اجتناب
 برقع کشای شاه دینی فدی مشرق آفتاب جهات شمشیر شورش و راحت عروج نشانه محبت الهی ظهور محبوبیت جناب است
 بنابهی موسی طویر و زان آینه و ارجو جانان حضرت سیدنا مولانا **فضل الرحمن** اندر توفیق ظاهر بر مفاخر عالم و عالمان
 سایه گسترست و همان کمالات سابقه از وجود باوجود آنجناب ظاهر و باهر فاعل محمد مد علی ذلک کثیرا کثیرا

خدایا کیست این کز نام او تا بر زبان آمد	ندرزین کون بجز اشتیاقش جوش عمانی
فروع مختل خواجدها را الدین بود امانه	بارگاهش حضرت محی الدین جیلانی
عیان از شوکتش نشانش جلال محسن عریان	نمان در صورتش بکاش جمال و کفانی
علو منصب فقر جگر شیرش چری پستی	شکوهش کرد اجائی رده و رسم سلیبانی
دل حق منزل او مخزن اسرار و ادنی	روان روشن او نظیر انوار فوقانی
و همان جلالتش قطر باطوفان محسبانه	و خورشید جانشش در با محو خشتانی
و به وضع شریفش ایزد منت نشان مدام	کند خلق عظیمش سر بر تفسیر قرآنی
بلاگردان جذبه است این نام و اسم	رسا مدام خدا از یک نگاه ناز نهانی
تسمیم کیمت نازم با ناز جلال او	ال نظر از ذاتی بود و چنین مثلی
قیامت بر عشقش برپای کعبه بود	ملاحتمای شویا نکلن صباحتمای دولتی

<p>جهانی رو بدگاه است بجان دل هو خواست حرم کعبه کوی تو دار مشرب دیگر ما بعد الفبا کعبه آمد مسجد اورا بدات اقدس او جوی نوت هر چه انگاری</p>	<p>بصورت قبله عالم یعنی جان جهانی کسی آرنده اینجا نفس سرکش ابرویانی که می جوشد ز دیوار و درش انوار پندانی خدا فرموده تو مبع کمال نوع انسانی</p>
<p>آن حق که خمیر این اکابر سرشته انوار نبوت است و نسبت پال ایشان اصالت و اصالت او محمد شد که امتو سلا ایشان را ایمانی باین معانی حاصل است و سرمای مادر بقدر ارادت و عقیدت ایشان داخل حکم المرو مع من احب جاذبه محبت ایشان بشارت رسان پارس مانگان است و معیت ایشان و سطره عروج ما دور افتادگان احمد مدالذی هدانا الله ما کنا لنهتدی لولان هدانا الله و اسلام علی من اتبع الهدی</p>	
<p>قطعه تاریخ طبع از طبع عاجز و کلیل الخاطر محمد عبد الرحمن شاکر</p>	
<p>شکر صد شکر که این نشانه عرفان سلوک از صفایش بود انوار سعادت روشن کرد تصنیف چه خوش خواجہ محمد معصوم شاکر از بافت غیبی بی سالتن چون خاست</p>	<p>طبع گردید بعد خوش خط و حسن صفا وز جلایش بود انوار خدا جلوه نما سزینان شده از خانه کشفش پیدا هست مجموعه دچوب تصوف گفتا</p>
<p>ایضا از طبع سدید مدیم اندید حافظ محمد ابو سعید خالص صاحب سعید</p>	
<p>و ده چه زیبا طبع گشت این نو کتاب و ده چه ساشش بے با آمد سعید</p>	<p>هر که دید از حال قیل و قال شد طبع مکتوبات و جد و حال شد</p>
<p>ایضا از طبع گرامی جمال نامی مولوی محمد عبد العلی صاحب اسی مستخلص باسی مصحح مطبع نظامی</p>	
<p>هزاران شکر حق کز پرده غیب بهر لفظ از تیشیر و انذار بمانی با معانی دست بادت ساک را سوا لک کرده روشن</p>	<p>بر آمد شا هر زیبا مکتوب بهر مکتوب او ترغیب و ترهیب نصاحت با بلاغت یافت تقریب نعارف را عوارف داده ترکیب</p>

هنگام از پله هر نفس سرش
محمد عبد الرحمن خان شاگرد
بطبع مطبع هائے نظامی
چه ترتیبی که از باغ و بهارش
چه ترتیبی که از جانها و طبیب
رقم زد مصرع تا خورش آس

بود هر صوت لفظش سوطا در آید
که مشکور آمده سیمیش به پیغمبر
چه خوش آراستش با حسن فکره ابر
و باغ ز بهر خشک آمد بتسلیب
بطیب قلمه و منقش و طبیب
فرخ افزا چه بشد طبع این مکاتیب

ایضاً و له

چه خوش طبع شد نسخه معرفت
با کینه دل صفائے رسید
نخستین رفعت و قدر در پیشه است
سطورش پله سالکان سلوک
کمالش زینب زیب تصوف بود
چو مرآت صورت نمادینش
اثبات حق الباقین اندران
مؤلف تالیفات این فیضها
هنگام از بنیاد کاخ سلوک
عموماً بود خواجہ خواجگان
چه خوش مصرع سالک می نداشت

کز و علم عرفان فتر آمده
بجسم غنا جان فتر آمده
نهی رتبه و شان فتر آمده
ره دین و ایمان فتر آمده
معانیش شایان فتر آمده
بیدار انسان فتر آمده
برایم این ایتان فتر آمده
مگر بحر فیضان فتر آمده
بله صدر ایوان فتر آمده
خصوصاً از خاصان فتر آمده
مکاتیب عرفان فتر آمده

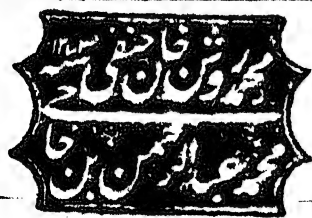
نسخه خطی
مکتوبه
مکتوبه
مکتوبه
مکتوبه
مکتوبه
مکتوبه
مکتوبه
مکتوبه
مکتوبه
مکتوبه

اشتهار

چون که این کتاب کتابت و باغیچه محمد معصوم قدس سره بموجب قانون رقم ۸۴۴۴ امده داخل رجسٹر گزینت گردیده است اندک کسی و ان اجماعت رقم تصدیق کنند

وجه مهر و دستخط بر خاتمه

برای سند نهی که کتاب مذکور مطبع نظامی است
نهر و دستخط هفتم مطبع در آخر کتاب ثبت گردید



مکتوبه خطی

از تاریخ مرآة العالم بخت و خان از ملازمان عالمگیر بادشاه

تاریخ وفات حضرت خواجہ محمد مصطفیٰ رحمہ اللہ

رفعتہ زجیان امام مضمون

۱۰۶۹

تاریخ وفات حضرت شیخ عبدالحق | قیام او خلوہا بسلاہ الامین
ابن حضرت محمد سعید غازی رحمہ اللہ

اخلاص

چون کہ این نسخہ تبرکات

مکتوباتِ خواجہ محمد الدین محمد مصوم

شہ

خلفِ اصمدقِ امام ربانی حضرت مجددِ الزما

رحمہ اللہ دینِ مطبعِ بصرتِ زرکشہ نقشبندی گزشتہ و حسن تازہ انطباع

پذیرفتہ لہذا بلا اجازتِ راقم کسے قصدِ مطبع

آن نمکند کہ حسبِ قانونِ بیستم ۱۹۰۸ء

داخلِ جہتِ گزشتہ گشتہ

شد

یہ کتاب چھپی ہوئی ۷۰۰ ماہ پرل ۱۹۰۸ء عیسوی کی ہے۔

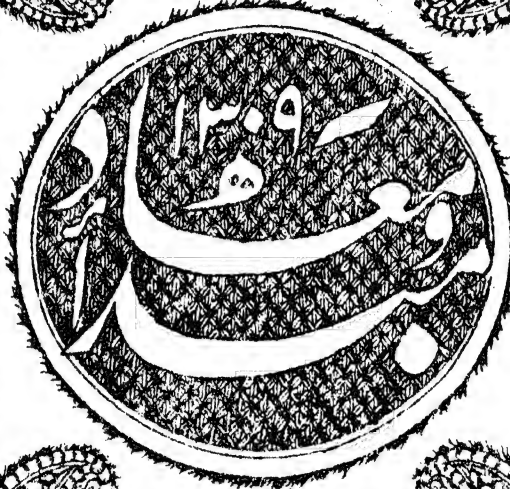
الراقم حاجہ محمد عبدالرحمن خان

مہتممِ مطبعِ نظامی

کراچی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَمَا يَنْصُرُهُمْ إِلَّا اللَّهُ وَالْأَنْبِيَاءُ



وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْمُرْسَلِينَ

وَمَا يَنْصُرُهُمْ إِلَّا اللَّهُ وَالْأَنْبِيَاءُ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله في المبدأ والمعاد وحمل على جميع محمد وآله الامجاد والاعمال فله رسالة شريفة متضمنة
 لاشارات لطيفة رائعة وآسرار وقيمة فائقة للامام العام حجة الله على الانام قدوة الاقطاب
 والاوتاد وقبلة الابدال والافراد كما كشف اسرار السبع المثاني المجيد ولالفت الثاني تبارك وتعالى
 الرحاني العارف الرباني شيخ الاسلام والمسلمين شيخنا وادامنا الله شيخنا محمد الفاروق في نسبنا
 والحنفى نذيرنا والنقشبندی مشربنا لانزال شمس هداية على افق العلم ساطعة والناس في
 رياض افاضته رائعة والله المستعان وعليه التكلان منها درويشي راهبوسي اين راه پيشد
 عنایت خداوندی بل سلطانہ اور ابی کی از خلفا خانوادہ حضرت خواجہ قدس اللہ تعالیٰ
 اسرار ہم رسانید و از ان جا طریقی این بزرگواران را اخذ کرده ملازم صحبت آن عزیزیت
 بمرکت توجه آن بزرگ جذبہ خواجہ کہ از صحبت استہلاک در صفت قبولیت میخیزد و ادرا حاصل گشت
 و از طریق اندراج النہایت فی البدایہ نیز شری میسر شد بعد از تحقق این جذبہ کار بسلوک
 قرار یافت و این راہ را بتربیت روحانیہ اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ و تقدس وجہہ
 المقدس تابنہایت رسانید یعنی باسمی کہ رب دوست و از ان اسم بقابلت اولی کہ بحقیقت
 محمدیہ است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والیتیمہ بہ دور و حانیت حضرت خواجہ نقشبند

قدس الله تعالی سره عروج نمود و از ان جا بدستگیری روحانیت حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه فوق آن قابلیت استعلام میسر شد و از اینجا مقامی که فوق آن قابلیت است آن قابلیت التفصیل است مرآن مقام را و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیه است تبرکت روحانیت حضرت رساله خاتمیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التحیة ترقی واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحوی امداد از روحانیت حضرت خواجه علاء الدین عطار که خلیفه حضرت خواجه نقشبند است قدس الله تعالی اسرارهما و قطب ارشاد بوده بآن درویش رسید نهایت عروج اقطاب تا این مقام است و دایره ظلمت تا همین مقام منتهی میشود بعد از ان یا اصل خالص است یا متمرج بظلم طائفه افراد بوصول این دولت ممتازند بعضی از اقطاب بواسطه مصاحبت افراد تا مقام متمرج عروجی واقع می شود ناظر اصل متمرج بظلم میگردند اما وصول باصل خالص یا نظر اصل بآن علی تقادوت درجا تمام خاصه بفرادست فک فضل الله یوتیه من یشاء و العبد الذل و الفضل العظیم و آن درویش اخلعت قطبیت ارشاد بعد از وصول بآن مقام که مقام اقطاب است از ان سرور دین و دنیا علیه الصلوٰۃ والسلام المبارکات و التحیات النامیات عنایت شد و باین منصب سرافراز خستند بعد از ان باز عنایت خداوندی بسبیل شانه و عم احسانه شامل حال او گشت و از ان جا متوجه فوق ساخت یک دفعه تا باصل متمرج بر دوش آمد و اینجا سر شد چنانکه در مقامات سابقه و از اینجا بمقامات اصل ترقی ارزانی فرموده باصل الاصل رسانید و درین عروج خسی که عروج در مقامات اصل است مدد از روحانیت حضرت غوث اعظم محی الدین شیخ عبدالقادر بود قدس الله تعالی سره الاقدس و بقوت تصرف از ان مقامات گذرانید باصل الاصل و اصل گردانیدند و از اینجا بعالم باز گردانیدند چنانکه از هر مقامی باز می گردانیدند و آن درویش را مایه نسبت فردیه که عروج اخیر مخصوص بآوست از پدر بزرگوار خود حال شده بود و پدر بزرگوار او را از عزیز می که جذبه قوی داشتند و بخوار می شناسیدند و بآوست

آمده لیکن آن درویش بواسطه ضعف بصیرت خویش و قلت ظهور آن نسبت را بیش از قطع مثال
سلوک در خود نمی یافت و اصلاً آن را معلوم خود ندانست و نیز آن درویش را توفیق عبادت
نافله خصوصاً ادای صلوة نافله مدوی از پدر وی است و پدر بزرگوار او را این سعادت
از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند حاصل شده بود و ایضا آن درویش را معلوم
لذنی از روحانیت حضرت خضر بود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و التمجیه لیکن تا زمانی که
از مقام اقطاب نگذشته بود اما بعد از عبور از آن مقام و حصول ترقیات در مقامات
عالیه اخذ علوم از حقیقت خودست و در خود بخود از خود می باید غیری را مجال نموده است
تا در میان درآید و ایضا آن درویش را در وقت نزول که عبارت از سیر عن الله باشد است
بمقامات مشایخ سلاسل دیگر هم عبوری واقع شد و از هر مقام نصیبی فراگرفت و مشایخ
آن مقام ممد و معاون کار او شدند و از خلاصه های نسبتهای خوشی نصیبی از زانی داشتند
اول بمقام اکابر چشتیه قدس الله تعالی اسرار هم عبوری واقع شد و از آن مقام حظ
وافر نصیب و گشت و از آن مشایخ عظام روحانیت حضرت خواجہ قطب الدین بیش از
دیگران امداد فرمود و بحق ایشان در آن مقام شان عظیم دارند و رئیس آن مقام اند
بعد از آن بمقام اکابر کبرویه قدس الله تعالی اسرار هم گدزی واقع شد این هم در مقام
باعتبار عروج برابر اند لیکن این مقام در وقت نزول از فوق در جانب یمن آن شاهراه
است و مقام اول بجانب یسار آن صراط مستقیم و این شاهراهی است که بعضی از
اکابر اقطاب ارشاد از آن راه بمقام فردیت میروند و بنهایت النهایه میرسند افراد
تنهارا راه دیگر است بی قطبیت از آن راه نمی توان گذشت این مقام در میان مقام صفات
و این شاهراه واقع شده است کانه بر زخست میان این دو مقام از هر دو جهت بهر دو
و مقام اول در جانب دیگر از آن شاهراه واقع شده است که بصفت مناسب کم دارد
بعد از آن بمقام اکابر سرورویه که از شیخ شهاب الدین این طرف اند قدس الله تعالی

اسرار هم عبور واقع شد آن مقام تجلی نور اتباع سنت است علی مصدرها الصلوة والسلام
 التیحه و متزین است نورانیت مشاهده فوق الفوق و توسیع عبادات رفیق آن مقام
 بعضی از سالکان نارسیده که عبادات نافله مشغول نم و بان آرام دارند نصیبی از آن مقام
 بواسطه مناسبت بآن مقام یافته اند بالاصالة عبادات نافله مناسبت بآن مقام است
 دیگران را از مبتدیان و مثمیان بواسطه مناسبت بآن مقام است و آن مقام پس شگرت است
 آن نورانیت که درین مقام مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطه
 کمال اتباع عظیم الشان و رفیع القدر اند در انبانی حبس خود اقلیاز تمام دارند آنچه ایشانرا
 درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگر چه باعتبار عروج فوق اند میسر نیست بعد از آن
 بمقام جذبه فرو و آوردن و این مقام جامع مقامات جذبات بی اندازه است از آن جائیز
 فرو و آوردن نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت جامع است و ارشاد
 و تحمیل بغیر و آوردن باین مقام تعلق دارد درین مقام فرو و آوردن پیش از آن که درین مقام
 تکمیلی پیدا شود باز عروجی واقع شد این زمان اصل را نیز در رنگ ظل و انداخت
 ازین عروج که در مقامات قلب واقع شد تکمیل پیوست و السلام منها قطب ارشاد
 که جامع کمالات فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار و امینه
 بشمار این قسم گوهری بظهور می آید و عالم ظلمانی از نور ظهور او نورانی میگردد و نور
 ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز فرش هر کسی را که رشید
 و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه اومی آید و از استفاده میگردوبی توسط
 او هیچکس باین دولت نمی رسد مثلاً نور هدایت او در رنگ دریای محیط تمام عالم
 فرو گرفته است و آن دریا گو یا منجمد است که اصلاح حرکت ندارد شخصی که متوجه آن بزرگست با
 اخلاص دارد یا آنکه آن بزرگ متوجه حال طالبی شده در وقت توجه گو یا روزنی در دل طالب
 کشاده میشود و از آن راه بقدر توجه و اخلاص از آن دریا سیراب می گردد و همچنین شخصی که متوجه

ذکر الهی است جل شانہ و آن عزیز اصلاً متوجہ نیست نہ از انکار بلکه در انمی شناسند و همین
قسم افادۀ آن جا هم حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از صورت ثانیہ است شخصی
کہ منکر آن بزرگست یا آن بزرگ از دور بارست ہر چند بذکر الهی تعالی و تقدس مشغول
انما از حقیقت رشد و ہدایت محرومست همان انکار او سبب راہ فیض اومی گردوبی آن کہ
آن عزیز متوجہ عدم افادہ او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت ہدایت از وی مفقودست صورت
رشدست صورت بمعنی سبیل النفعست و جامعہ کہ اخلاص و محبت بان عزیز دارند ہر چند
از توجہ مذکور و ذکر الهی شائے خالی باشند نیز ایشان را بواسطہ محرومیت نور رشد و
ہدایت میرسد و السلام علی من اتبع الهدی مہمادری کہ اول باین درویش کشاند و ذوق
یافت بودنیافت و ثانیاً یافت میرشد و ذوق یافت مفقود گشت و ثالثاً یافت نیز در رنگ
ذوق یافت مفقود شد و ثالثاً حالت الثانیۃ حالۃ الکمال والوصول الی درجۃ الولاۃ یا خاصۃ لمقام
الثالث مقام تکمیل الرجوع الی الخلق للعدۃ و حالۃ السابقتہ کمال فی جہتہ المجذبۃ فقط فاذا یضلم السیما
السلوک و تم حصلت احوالہ الثانیۃ ثم الثالثۃ و لیس للمجذب بالمجرد عن السلوک من احوالہ الثانیۃ
و الثالثۃ نصیباً فاکمال للمکمل بالمجذب و بالسلوک ثم السالک بالمجذب و ما سواہما فلیس کما کل
ولا مکمل اصلاً فلا یکن من القاصرین و الصلوة و السلام علی خیر المرسلین سیدنا محمد و آلہ الاطہر
مہماین درویش در او اخراہہ بجمع الآخر بخجست عزیز می کہ از خلفای این خانوادہ
بزرگ بودند مشرف نشست و طریقہ این بزرگواران را اخذ نموده و نصف شہر رجب
ہمان سال بحضورت شہدیکہ کہ در آن موطن اندراج نہایت در بدایتست سست گشت
و آن عزیز فرمود کہ نسبت نقشبندیہ عبارت ازین حضورست و بعد از دہ سال کامل و چندہ
و نصف اول ماہ ذی القعدہ نہایتی کہ در بدایت از پس چہندین پردہای ہدایات و
اوساط جلوه گر شدہ بود خرق رو پوش نموده بجلی گشت و یقین پیوست کہ در بدایت حضور
بود ازین اسم و مخنی بود ازین پیکر و اسمی بود ازین سہمی شتان ما بینما حقیقت کار اینجا

شکست شد و سر معامله اینجا آشکارا گشت من لم یزق لم یدر و الصلوة والسلام علی سید الانام
وآله الکرام و صحابه النظام **منها** و اما نعمت ربک فحدث این درویش روزی خلعت
یاران خود شسته بود و نظر بر خرابیهای خود داشت و این منظر غالب آمد بر او و بحدی که خود را
بی مناسبت تام باین وضع می یافت درین اثنا حکم من تواضع لله دفعه اندامین دور افتاده را
از خاک مذلت برداشتند و این نداد سر او در دادند که غفرت لک و لمن توکل بک
بسطه او بغیر و اسطه الی یوم العیلة و بتکرار باین معنی خواستند سجده گنجایش رب نامند
و الحمد لله سبحانه علی ذلک حمد اکثر اطیبا مبارکافیه مبارک علیه و کما یحب ربنا و یرضی و الصلوة
و السلام علی رسول سیدنا محمد و آله کما تحری بعد از ان با نشانی این واقعه مامور هستند
۵ اگر پادشاه بر در پیرزن بیاید تو ای خواجه سبقت کن با ان یک و اسع المغفرة
منها سیر الی الله عبارت از سیر تا اسمی است از اسمهای الهی حبل شانیه که مبدأ تعین است
و سیر فی الله عبارت از سیر در ان اسم است الی ان منتهی الی حضرة الذات الاحدیة المحجدة
عن علمت بار الاسماء و الصفات و الشیون و الاعتبار و این تفسیر بر تقدیری است
که مراد از اسم مبارک الله مرتبه و جوب داشته شود که مجتمع سما و صفاست اما اگر مراد
ازین اسم مبارک ذات بحت بوده باشد پس سیر فی الله بمعنی مذکور و حل سیر الی الله
باشد و سیر فی الله اصلا برین تقدیر متحقق نشود چه سیر در نقطه نهایت النهایة متصور نیست و
بعد از رسیدن بآن نقطه بی توقف رجوع بعالم است که معبر بسیر عن الله باشد
این معرفتی است که مخصوص بواصلان نهایت النهایة است غیر این درویش از اولیای الله
هیچکس باین معرفت تکلم نکرده است البتة یحب الیه من یشاء و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و
السلام علی سید المرسلین محمد و آله جمیع **منها** در کمالات و لایات اقسام تفاوت اند جمعی باشند
که استعداد حصول یک درجه از درجات ولایت دارند و بعضی دیگر استعداد دو درجه دارند
و طایفه را استعداد سه درجه است و گروهی را قابلیت چهار درجه و آحادی باشند که مستعد

پنج درجه باشند و هم الاقلون حصول درجه اولی ازین درجات پنجگانه وابسته بتجلی افعال
 است و درجه ثانی متوسط تجلی صفات و ثلثه اخیر و لم بط تجلیات ذاتیه علی تفاوت درجات است
 اکثری از یاران این درویش مناسبت بدرجه ثالثه دارند از درجات مذکوره و میلان
 مناسبت بدرجه رابعه و اقلان مناسبت بدرجه خامسه که نهایت درجات ولایت است
 و کمائی که نزدین درویش معتبرست مادی این درجات است بعد از زمان صحاب
 کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین این کمال ظهور نیافته است فوق کمال جذب و سلوک
 است فردا انشاء الله تعالی این کمال در حضرت مهدی ظهور خواهد یافت و الصلوة والسلام
 خیر البریه مشهور است پایان نهایت را در وقت رجوع فقری نزول منسل غایات است
 و صدق و صدق نهایت نهایت همین نزول غایه غایه است و چون نزول باین خصوصیت
 واقع میشود صاحب رجوع بکلیه خود متوجه عالم اسباب میگردد نه آنکه بعضی متوجه جناب
 حقست سبحانه و بعضی دیگر متوجه خلق که این علامت عدم وصول است به نهایت نهایت عدم
 نزول است بنای غایه غایه مافی الباب در وقت ادای نماز که مسراج مومن است لطائف
 صاحب رجوع را توجه خاص بجناب اقدس جل سلطانه می افتد و تا ادای نماز می آید
 بعد از فراغ نماز باز بکلیه متوجه خلق میگردد و لیکن در وقت ادای فرائض و سنن لطائف
 سسته متوجه جناب اقدس می گردد و در وقت ادای فرائض لطیف این لطائف متوجه
 فقط حدیثی مع الله و وقت تواند بود که اشارت باین وقت خاص باشد که مخصوص بنماز است
 و قرینه بر تعیین این اشارت حدیث قره عینی فی الصلوة تواند بود و علاوه این قرینه کشف صحیح
 است و الهام صریح این معسرفت از معارف مخصوصه این درویش است مشایخ این
 کمال را در جمیع بین التوحیدین و ائمه اند و الامر الی الله سبحانه و السلام علی من تبع الهدی و
 التزم شریعه المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التسلیات انما و الملکها مشایخ فرموده اند
 که مشایخ اهل الله بعد از وصول بمرتبیه ولایت و انفس است مشایخ آفاقی که در سیر الی الله

در انهای راه میسر شده بود معتبر نیست و آنچه برین درویش منکشف گردانیده اند آن است
 که مشاهده در نفس نیز در رنگ مشاهده در آفاق معتبر نیست آن مشاهده مشاهده حقیقت من
 است سبحانه او تعالی بچون و بیچگونه است در آئینه چون گنجایش ندارد چه آئینه آفاق چه
 آئینه نفس او سبحانه چشمل عالم است نه خارج به متصل است بعالم و تفصل از عالم شهود و روت
 او تعالی نیز نه در عالم است و نه در خارج عالم نه اتصال بعالم دارد و نه انفصال از عالم لهذا
 روتیه اخروی را با تکلیف گفته اند از حیطه عقل و دهم خارج است در دنیا این سر را بر دوش حمل
 منکشف گردانیده اند هر چند روتیه نیست کار ویت است این دولت عظمی است که بعد
 از زمان اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کم کسی باین دولت مستعد گشته است
 هر چند این سخن امروز مستبعد نماید و مقبول اکثری نمی گردد اما اظهار نعمت عظمی می نماید که
 اندیشان قبول کنند باینه و این نسبت باین خصوصیت فردا حضرت مهدی ظهور خواهد یافت
 انشاء الله تعالی والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی صلوات الله تعالی و تسلیاته علیه علی
 اله و صحابه جمیعین منهم ما چون طالبی پیش شیخی بیاید باید که او را اول آفتاب فرماید از سه شماره تا هفت شماره
 تکرار نماید بعد از آن آفتاب را اگر تریبی طلبد یا شش در کار او نماید اول او را طریق توبه تعلیم دهد و در وقت
 نماز توبه گزاردن فرماید که بحصول توبه درین راه قدم ندان سودمند نیست اما باید که در حصول
 توبه بقدر اجمال اکتفا نماید و تفصیل آن را بعد و رایام حواله کنند که هم درین اوان بسیار قاصر اند
 اگر اول تکلیف تحصیل تفصیل توبه کرده شود ناچار حصول آن مدتی طلبد و شاید درین مدت فوری
 و مطلب آورد و از مطلب بازماند بلکه توبه را هم سرانجام ندهد بعد از آن طریقی که مناسب
 استعدا و طالب است تعلیم نماید و ذکر می که ملایم قابلیت اوست تلقین فرماید و توجیه بکار
 او در کار و در و التفاتی بحال او مرعی نماید و آداب و شرائط راه را با و بیان سازد
 و در متابعت کتاب و سنت و آثار سلف صالحین ترغیب فرماید وصول مطلوب است باین
 متابعت محال داند و اعلام نماید که کثوف و قانع که سر موی مخالفت بکتاب و سنت

داشته باشد اعتبار کند بلکه مستغفر باشد و بصحیح عقائد مقتضای آرای فرقه حبیب
 اهل سنت و جماعه نصیحت نماید و تعلیم احکام فقهیه و تفسیر دریه و عمل بموجب آن علم تا کید منسراید
 که طیاران درین راه بی این دو جناح اعتقادی و عملی میسر نیست و تا کید نماید در لغت محرم و
 مشتبه هسته اطرا نیک مرعی دارد و هر چه باید بخورد و از هر جا که باید تناول نماید بافتوی
 شریعت غبار درین باب درست کنند با جمله در جمیع امور که برید تا تکمیل الرسول بخورده و تا تکمیل
 حسن فائزوار انصب عین خود سازد حال طالبان از دو امر خالی نیست یا از اهل کشف
 و معرفت اند یا از ارباب جهل و حیرت اما بعد از طی منازل و رفع حجب هر دو طائفه
 واصل اند در نفس وصول مرتبه نیست یکی را بر دیگری چنانکه دو شخص بعد از طی منازل
 بسیده کعبه میرسند یکی منازل راه را تماشا کرده رفت و تفصیل هر کدام از منازل را بقدر
 استعداد خود دانسته رسید و دیگری از منازل راه چشم دوخته رفت و تفصیل اطلاع نیافته
 کعبه رسید هر دو شخص در وصول کعبه مساوی اند و هیچکدام را زیادت نیست درین
 وصول بر دیگری اگر چه در معرفت منازل راه متفاوت افتاده اند و بعد از رسیدن
 بطلب هر دو را جهل لازم است لان المعرفه فی ذات الله تعالی جهل و عجز عن المعرفه
 آید دانست که قطع منازل سلوک عبارت از طی مقامات عشره است و طی مقامات عشره
 منوط باین تجلیات ثلثه تجلی افعال و تجلی صفات و تجلی ذات و ازین مقامات غیر از مقام
 رضا همه وابسته به تجلی افعال و تجلی صفات اند و مقام رضا منوط به تجلی ذات است تعالی
 و انفس و محبت ذاتیه که مستلزم مساوات ایلام محبوب است با تمام او نسبت بمحبس
 لاجرم رضا متحقق شود که البته بر خیزد و همچنین بلوغ این جمیع مقامات کمال و وقت حصول تجلی
 و تحسین است که فنای اتم و وابسته با نسبت اما حصول نفس مقامات تسعه در تجلی افعال
 و تجلی صفات است مثلاً هرگاه قدره کامله او را سبحانه بخورد بر جمیع اشیاء مشاهده نماید
 بی اختیار تجوبه و انابت رجوع کند و خائف و ترسان باشد و روح شیوه خود سازد

و بر تقدیرات او محسوس پیش گیر و در بطاعتی بگذار و چون مولای ثم اورا دانند عطا و منع
از او نشناسد سجانه ناچار در مقام سستگر آید و در توکل قدم راسخ کند چون عطا و منفعت و
مهرانی تجلی شود در مقام رجا آید چون عظمت و کبریا بی او مشاهده نماید دنیای دنی
در نظر او خوار و بی اهمیت شود در آخر ناپایا بر غیبتی در دنیا پیدا شود و فقر خست سیر کند و
زهد دیدن خود گیرد اما باید دانست که حصول این مقامات بتفصیل و ترتیب مخصوص است
مجدد است و مجذوب سالک را طی این مقامات کمال و جمال است چه او را عنایت
الهی گرفتار محبتی ساخته است که بتفصیل آشنائی تواند برداشت در ضمن آن محبت
زبدۀ این مقامات و خواص این منازل بر وجه اتم او را حاصل است که صاحب فضل را
میسر شده است و السلام علی من اتبع الهدی مشایخ طایف را باید که اهتمام در نفی آله باطله
آفاقی و انفسی نماید و در جانب اثبات وجود حق هر چه در حوصله فهم و فهم او در آید از انبساط
نفی و اصل سازد و اکتفا به وجودیت آن نماید اگر چه وجود را هم در آن موطن نگذاشت نیست
ماورای وجود باید طلبید علما ی اهل سنت زیبا گفته اند که وجود واجب تعالی زائد است
بر ذات او سبحانه وجود را عین ذات گفتند و ذری وجود را دیگر اثبات ناکرون از قصور
نظر است قال الشیخ علاء الدین و له تعویق عالم الوجود عالم الملک الودود و این درویش را
چون از عالم وجود بالا گذرانیدند تا چندگاه که مغلوب حال بود خود را از روی علم
تفلسفی از اصل اسلام می شناسد و با جمله هر چه در حوصله ممکن در آید بطریق اولی ممکن
تا قیسمان من لم یجعل الخلق الیه سبیلا الا بالعجز عن معرفته کما انک سنجد که از این مستانی
الله بقا باشد ممکن واجب گردد چه آن محال است و مستلزم قلب حقائق پس چون
ممکن واجب نگردد غیر از عجز از ادراک واجب تعالی تضییع ممکن نباشد عتقا شکا
سرسن شود دام باز چین و کاینجا همیشه باد بدست است دام را بپند می بیند همین طور طلب
میخواهد که هیچ از بدست نیاید هیچ نام و نشان از او پیدا نشود و جمعی هستند که مطلبه

میخواهند که آن را عین خود یابند و قرب و معیت باو پیدا سازند آن ایشانند حسن پسینم
 یارب والسلام منها حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الا قدس فرموده اند که آئینه
 هر یک از مشایخ را دو جهت است و آئینه کمرشش جهت مانا که این کلمه قدسیه را تا این
 هیچ یکی از خلفای این خانواده بزرگ بیان نکرده است بلکه با اشاره و رمز هم در آن با سخن
 نرزانده این حقیر قلیل البصایع را چه رسد که در شرح آن اقدام نماید و در کشف آن زبان
 کشاید آما چون حضرت حق سبحانه و تعالی محض فضل خویش سر این معمار را برین حقیر کمرشود و حقیقت
 آن گمائی غبی و انمود بخاطر ریخت که این در مکنون را بنیان بیان در سنگ تحریر کند و بزبان
 ترجمان و حیرت قریر آرد بعد از ادای استخاره شرعی در آن باب نموده آمد و المسؤل
 من الله سبحانه بعصمة و التوفیق باید دانست که مراد از آئینه قلب عارفست که بر زخمت
 بین الروح و النفس و از دو جهت حتم روح و جهة نفس مراد داشته اند پس مشایخ را در
 وقت وصول بمقام قلب هر دو جهت آن منکشف میگردد و علوم و معارف آن هر دو مقام
 که مناسب قلب است فاضل میشود و بخلاف طریقی که حضرت خواجه آن ممتاز نزد نهایت
 در آن موطن در بدایه مندرج است آئینه قلب را در آن طریق شش جهت پیدای میشود
 بپایش آنست که بر اکابر این طریق علیه منکشف گردانیده اند که هر چه در کلیه افراد انسانی
 ثابت است از لطائف سته در قلب تنها تحقیق است از نفس و قلب و روح و سر
 خفی و خفی که از شش جهت این شش لطیفه مراد داشته اند پس سیر سایر مشایخ بر
 ظاهر قلب است و سیر این بزرگواران در باطن قلب و باین سیر باطن بطون آن سیر
 و علوم و معارف این هر شش لطیفه در مقام قلب منکشف میگردد اما علومی که مناسب
 مقام قلب اند این است بیان کلمه قدسیه حضرت خواجه قدس الله تعالی سره این حقیر
 در این مقام برکت این بزرگواران فرید بر مزید است و تدقیق بعد تحقیق و حکم کرمیه
 و امانعت ربک فحدث رزمی ازان فرید و اشارتی ازان تدقین مینماید و منه سبحان

العصمة والموثق برأيه قلب قلب يشتمل على الكسب مست برأيه قلب لكن در
 قلب قلب بواسطة نكي دائرة يا سر و كبر و لطيفة از لطائف ستة مذكوره بطريق جزئية
 تمشيذ لطيفة نفس و لطيفة حسي وكذا الحال في القلب الذي في المرتبة الثالثة الا انه لا يظهر فيه
 الخفي ايضاً وكذا الحال في القلب الذي في المرتبة الرابع الا انه لا يظهر فيه السر ايضاً مع ظهور القلب
 والروح فيه وفي المرتبة الخامس لا يظهر الروح فيه ايضاً فالبقي الا قلب محض وبسيط صرفة لا يتغير
 فيه شئ اسلاً وما ينبغي ان يعلم هنا من بعض المعارف العالية لكي لا يسلك به الى ما هو نهاية النهاية
 وغاية الغاية فاقول بتوفيق الله سبحانه عن جميع ما ظهر في العالم الكبير فيصير هو ظاهر في العالم
 الصغير اجمالاً ونعني بالعالم الصغير الانسان فاذا حصل العالم الصغير وتوثر فيه بطريق المرتبة
 جميع ما في العالم الكبير فيصير لانه بالصقالة والتشوير تسع دعاؤه فزال حكم صفوه وكذا الحال في القلب
 الذي نسبت مع العالم الصغير كنسبة العالم الصغير مع العالم الكبير من الاجمال والتفصيل فاذا حصل
 العالم الاصغر الذي هو عالم القلب ودست الظلمة الطارئة عليه ظهر فيه بطريق المرتبة ايضاً ما
 العالم الصغير تفصيلاً وكذا الحال في قلب القلب بالنسبة الى القلب من الاجمال وتفصيلاً وظهر
 التفصيل فيه بعد ان كان مجمل بسبب التصفية والنورانية وعلى هذا القياس القلب الذي في
 المرتبة الثالث والقلب الذي في المرتبة الرابع في الاجمال والتفصيل وظهر تفصيل الذي في
 المراتب السابقة فيما سبب الصقالة والنورانية وكذا القلب الذي في المرتبة الخامس
 مع بساطته وعدم اعتبار شئ فيه يظهر فيه بعد التصفية الكاملة ما ظهر في جميع العوالم من العالم الكبير
 والاصغر وما بعد ما من العوالم كما مر فهو الضيق الاوسع والبسيط والابسط والاشد وما خلق
 شئ من الاشياء بهذه الصفة وما وجد احد اشده مناسبة لصانعه تعالى وتقدس من هذه
 اللطيفة البديعة فلا جرم يظهر فيه من عجائب آيات صانعه سبحانه ما لا يظهر في احد من خلقه ولذا
 قال تعالى في الحديث لا يسمي ارضي ولا سماي ولكن يسمي قلب عبدي المؤمن والعالم الكبير
 وان كان اوسع المراد بالظهور الا انه لكثرة تفصيله لا مناسبة له مع من لا كثره فيه اصلاً ولا

فيه راسا وحصى للنسبة هو الضيق الاوسع والبسيط والابسط والاقل الاكثر كما لا يخفى فاذا بلغ
 العارف الاثم معرفة والاكمل مشهودا بهذا المقام العزيز وجوده الشريف رتبة يصير ذلك
 انعارف قلبا للعوالم كلها والظهورات جميعها وهو المتحقق بالولاية المحمدية والمشرق بالبدعات
 المصطفية على صاحبها الصلوة والسلام والنتيجة فالاقطاب والادوات والابدال داخلون
 تحت دائرة دلالة والافراد والآحاد وسائر فرق الاولياء مندرجون تحت انوار هدايته لما
 هو النائب مناب رسول الله والمهدي مهدي حسب الله وهذه النسبة الشريفة العزيزة
 مخصوصة باحد المرادين ليس للمريد من هذا الكمال نصيب هذا هو النهاية العظمى والغاية المقصود
 ليس فوقه كمال ولا اكرم منه نوال لو وجد بعد الف سنة مثل هذا العارف لا غنى ولا يسرى بركته
 الى مدة مديدة وآجال متباعدة وهو الذي كلامه دوا ونظرة شفاء وحضرت المهدي مبعود على
 هذه النسبة الشريفة من هذه الامة الخيرة ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم
 وحصول هذه الدولة المقصود منوط باتمام طريقي السلوك وبجذبة تفصيل مرتبة بعد ترتيب
 واكمال مقام الفناء الاثم والبقاء الاكمل درجة بعد درجة وهذا التيسير الاجمال مستلزم
 سبله سبلين وحبيب رب العالمين عليه وعلى آله من الصلوات افضلها ومن التسليمات
 اكملها الحمد الذي جعلنا من متابعية والمسئول من الله سبحانه كمال متابعية والنيات
 عليه والاستقامة على شريعته ويرحم الله عبدا قال آيينا هذه المعارف من الاسرار الدقيقة
 والرموز الحقيقية ما تكلم بها احد من اكابر الاولياء وما اشار اليها واحد من اعظم الاصفاء
 ابتداء الله سبحانه هذا العبد بهذه الاسرار وانشاها بصدقة حميمة عليه وعلى آله الصلوات والتسليمات
 ونعم ما قال في شعر الفارسي **اگر پاوشه بر در سیر زن** بايد تو اخی اجهلست مکن
 ايس قبوله تعالى معللا بشئ ولا مسببا بسبب لفعل الله بالشاء ويحكم ما يريد والله يختص بمرتبته
 من يشاء والله ذو الفضل العظيم وصلى الله تعالى على سيدنا و آله وسلم وبارك وعلى جميع الانبياء
 والمرسلين وعلى الملائكة المقربين وعلى عباده الصالحين والسلام على من اتبع الهدى في التزم

متابعه المصطفی علیه الصلوة والسلام صفتها روح از عالم بچونی است پس لامکانیه از حق
 باشد هر چند بچونی از نسبت برتبه و جوب تعالت و تقدست عین چون است
 و لامکانیه از نظر لامکانی حقیقی جبل سلطانه عین مکانیه گویا عالم ارواح برزخ است
 در میان عالم و مرتبه بچونی پس هر دو رنگ را دارد ناچار عالم چون او را بچون میدانند
 و نظر برتبه بچونی عین چون است و این نسبت برزخیت او را باعتبار نظرت اصلی اوست
 اما بعد از تعلق باین بدن عنصری و گرفتاری باین کل ظلمانی او از برزخیت برآمده است
 و تمام عالم چون فرو آمده و رنگ بچونی از وی متواری گشته مثل او مثل باروت و باروت
 که بواسطه بعضی حکم و مصالح ارواح ملائکه بعضیض شرعیه فرو آمده اند چنانچه گفته اند پس اگر
 سخاوت خداوندی جل شانہ دستگیری نماید تا ازین سفر رجوعی واقع شود و ازین منزل
 مستخرج نماید نفس ظلمانی و بدن عنصری نیز متابعت او عروجی خواهند نمود طی منازل
 خواهند فرمود درین ضمن آنچه مقصود از تعلق روح و منزل اوست بطور خواهد آمد اما
 باطمینان خواهد پیوست و ظلمانی نورانی مبدل خواهد گشت و چون روح این سفر را تمام
 کند و آنچه مقصود از نزول بود بانجام رساند به برزخیت اصلی خواهد رسید و نهایت
 او در جمیع بهدایت خواهد یافت و چون قلب از عالم ارواح است نیز در برزخیت اوطن
 خواهد نمود و نفس مطمئنه که رنگ از عالم ارواح و چه او برزخ است میان قلب و بدن
 نیز همانجا اقامت خواهد نمود و بدن عنصری که مرکب از عناصر اربعه است با عالم کون و
 مکان استقرار خواهد یافت و بطاعت و عبادت خواهد پرداخت بدین اگر سرکش
 و مخالفت واقع شود فی الجمله منسوب بطباع عنصر خواهد بود مثلاً جزوناری که بالذات
 سرکش و مخالف طلب است در رنگ البیس تعیین نمائی تا خیر منه خواهد بر آورد و نفس
 مطمئنه از سرکشی باز مانده است چه او از حق جبل سلطانه راضی گشته و حق سبحانه از او
 راضی و مرضی و سرکشی از راضی و مرضی منصوص نیست اگر سرکشی از قالب است مانا که

سید البشر علیه و غلی آله الصلوة و التسلیات ابتداء کلما بقیمه بجاد اکبر ازین سرکشی بپسی
فرموده باشند که نشأ آن جز و قالی است و آنکه فرموده اند اسلام شیطانی مراد از ان
یا شیطان آقا نیست که قرین اوست علیه الصلوة و السلام و مراد از این شیطان نفسی است
هر چند صولت این شیطان نیز شکسته است و از خود باز مانده اما بالذات لا ینفک
عن الذات سیاهی از جنبی کی رود که خود رگست و یا مراد از ان شیطان نفسی است
و اسلام آن مستلزم انتفای سرکشی بالکلیه نیست با وجود اسلام اگر ترک عزیمت نخواهد
و مرتکب رخصت گردد جائز است و اگر صغیره بوجد آید که در آن حسنه نباشد هم گنجایش
دارد بلکه حسنه ابرار که نزد مقربان سیئه است نیز ازین قبیل است این همه اتسام سرکشی است
و این بقای سرکشی از وی از برای اصلاح و ترفی اوست چه بعد از حصول این امور که
نهایت نقص در آن حصول ترک اولی است آن قدر زداست و پیشانی و توبه و استغفار
دست میدهد که موجب ترقیات بی نهایت میگردد و چون بدن غنصری در مقعد است قرار
یافت بعد از مفارقت لطائف سته و عروج آنها در عالم امر هر آینه خلیفه آنها درین عالم
همین بدن خواهد ماند و کار همه آنها خواهد کرد بعد ازین اگر الهام است بر همین مضغه است
که خلیفه حقیقت جامعه قلبیه است و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوة و السلام آمده است
من خلص الله اربعین صباحا باظهرت بیابح حکمة من قلبه علی لسانه مراد ازین قلب و الله
سبحانه علم همین مضغه است و در احادیث دیگر این مراد متعین است کما قال علیه الصلوة
و السلام انه لیغان علی قلبی عروض غین بر مضغه است نه بر حقیقت جامعه که او بکلیه ازین
برآمده است و در احادیث دیگر آمده از قلب قلب کما قال علیه الصلوة و السلام قلب
المومن بین اصبعین من الرحمن الخ و قال صلی الله تعالی علیه و آله و سلم قلبی من
کرشیت فی ارض فلاة الخ و قال علیه الصلوة و السلام اللهم ثبت قلبی علی طاعتک و التقلب
عدم الثبات نایبته انده المضغه لان الحقیقة الجامعة لا تقلب لها اصلا بل هی مطمئة راسخه علی

الاطمينان واخليل على نبينا وعليه الصلوة والسلام أينما طلب اطمينان القلب اراد به نحيث
 المصنفة لا غير لان قلبه حقيقي قد كان مطمئنا بلا ريب بل نفسه ايضا كانت مطمئنة بسياسة
 قلبه الحقيقي قال صاحب العوارق قدس سره ان الالهام صفة لنفس المطمئنة التي
 خرجت في مقام القلب وان التلويحات والتقليبات ح تكون صفات لنفس المطمئنة
 وهو كما ترى مخالفا للحديث المذكورة ولو لميسر العروج من هذا المقام الذي احسب
 الشيخ عنه تعلم الامر كما هو عليه ولا ح صدق ما اخبرت به وطابق لكشف والاسام
 بالاجابات النبوية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية ولقد تعلم ان ما اخبرت به من
 خلافة المصنفة وورود الالهام عليها وصيرورتها صاحب احوال وتلويحات مما كبر على
 المتعصبين السجائمين القاصرين عن حقيقة الامر ونقل عليهم فماذا يقولون في الاخبار النبوية
 عليه وعلى آله الصلوة والسلام حيث قال ان في جسد بني آدم لمصنفة اذ صلت صلح الجسد
 كله واذا فسدت فسد الجسد كله الا وهي القلب جعل صلى الله تعالى عليه وآله وسلم المصنفة
 هي القلب على سبيل المبالغة وناط صلاح الجسد وفساده بصلاحه وفساده بما يجوز لهذه
 المصنفة ما يجوز للقلب الحقيقي وان كان على سبيل النية والخلافة واعلم ان الروح لما فارقت
 الجسد بالموت الذي هو قبل الموت وجد العارن الواصل روحه غير حائل في الجسد ولا
 خارج عنه ولا متصل معه ولا منفصل عنه ووجدان الروح تعلقا مع الجسد لصلح الجسد بل لغرض
 الى الروح كما لا يخفى ايضا وذلك لتعلق هو منشأ لصلاحه وبخير في الجسد ولولا ذلك لتعلق
 لصلح الجسد بخلافه شر او نقصا وهكذا الحال للواجب تعالى مع الروح وغيره فانه
 تعالى غير حائل في العالم ولا خارج عنه ولا متصل معه ولا منفصل عنه ولا سبحانه يعلق
 مع العالم خلقا وبقا وفاضلة للكلمات للنعم والخيرات فان قلت ان علماء اهل الحق
 ما تكلموا في الروح مثل هذا الكلام بل كادوا لم يجوزوه وانت تلزم وفاهم في القليل والكثير
 فما وجه قلت العالم بحقيقة الروح قليل منهم فهم مع قلة انما يتكلموا بالكلمات الروحية

و اکثر ابا الاجمال اجتناباً عن سوء فهم العوام و وقوعهم في الضلال فان الكمالات الحرة
شبيهة بصورة الكمالات الوجوبية والفرق بين الاطلاع عليه الا الراخون من العلماء افراد
المصلحة في الاجمال بل في الانكار عن بينة وكشف عن حقيقة فلا ينكرون الكمالات التي بين
ذكرها والعبد الضعيف انما بينة وكشف عن بعض خواصه اعتماداً على علمه الصحيح وكشفه الصحيح
بعون الله سبحانه وتوفيقه وصدقة حميدة عليه الصلوة والسلام وآله الكرام مع ازالة كسبه فته
عن البيان فافهم واما ينبغي ان يعلم ان الجسد كما استفاد من الروح كمالات لا تخص بالروح ايضا
الكتب من الجسد فاعظمى حيث صار سمياً بصيراً متكبلاً بجسد مكتسباً مباشرة الافعال
ما سببت بعالم الاجساد و چون نفس مطمئنة بروحانیاں ملحق شد چنانکه بالا گذشت
عقل بجای او در عالم اجساد بخلافت او نشست و عقل معاد نام یافت این زمان فکر و
اندیشه او همه برای آخرت مقصور گشت و از اندیشه عیشت فارغ آمد و شایان فرست
شد بواسطه نوریکه او را عطا فرموده اند این مرتبه نهایت مراتب كمالات عقل است تا
اینجا اعتراض نکند که نهایت مراتب كمالات عقل بنیاید که در نسیان معاش و
معاد متحقق شود که در مبدأ اندیشه او غیر حق سبحانه و تعالی هیچ نباشد چه دنیا و چه
آخرت گوئیم که این نسیان در اثنای راه او حاصل شده بود در مرتبه فنا فی الله و این
کمال هر حال از ان متجاوزست اینجا رجوع علمست بعد از حصول جهل و عود و فرست
بعد از تحقیق جمع و حصول اسلام حقیقی است بعد از کفر طریقت که در مرتبه جمع است و
فلسفه کثیر السفه که در عقل مراتب اربع ثابت کرده اند و کمالات عقل را در ان منقسم
اند از کمال نادانست حقیقت عقل را با کمالات تابعه او بعقل و وهم نمی توان دانست
کشف صحیح و الهام صریح در کارست که مقتبس از مشکوة انوار نبوتست صلوات الله
تعالی و تسلیما نه علی جمیع الانبیاء والمرسلین عموماً و اخصاً علیهم حبیب الله خصوصاً اگر پرسند
که در عبارات مشایخ واقع شده است که عقل نرجحان روحست معنی آن چه باشد

گوئیم که علوم و معارف که تعلقی روحانی از مبدأ فیاض قائلش میشود قلب که از عالم
 ارواحست اخذ می کند ترجان آن عقل است که آن را محرر و مخلص ساخته شایان
 فهم گرفتار آن عالم خلق می سازد که اگر او ترجانی نکند فهمیدن آن متعسر است بلکه متعذر
 و چون مضغه قلبیه خلیفه حقیقت جامعه قلبیه است حکم اصل پیدا کرده است و تعلقی او نیز
 تعلقی روحانی گشته و تحملج ترجان آمده است باید دانست که زمانی بر عقل معادنی آید
 که باعث شوق مجاورت نفس مطمئنه میگردد و بجدی که او را بمقام آن میرساند قالب
 تنی و خالی میگذارد و این زمان تعقل و تذکر نیز بمضغه قلبیه قرار میابد آن فی ذلک
 تذکری لمن کان له قلب و روح همان قلب خود و ترجان خود گردد درین وقت عارف
 معامله با قالب افتد جز و ناری آنکه ندای انا خیر منه از نهاد آن ظاهر میشود و بانقیاد
 می آرد و بتدریج بشرف اسلام حقیقی مشرف میگردد پس خلعت بلبسی را از وی اهل
 گردانیده و بمقام اصلی نفس مطمئنه میرسانند فائز مناب آن میسازند پس در قالب
 خلیفه قلب حقیقی مضغه آمد و ناسب مناب نفس مطمئنه جز و ناری گشت **ف** زبش
 مس وجود من از کیمیای عشق و جز و هوایی مناسبت بروح دارد و لهذا در وقت حصول
 سالک و خروج آن بمقام هوگاه باشد که همین هو را بعنوان حقانیت بدانند و گرفتار
 آن بماند چنانچه در مقام روح همین شهود دست میدهد و گرفتار میماند بعضی از مشلخ گفته اند
 که سی سال روح را بخدای پرستیدم و چون از آن مقام گذرانید ند حق از طبل
 جدا شد و این جز و هوایی بواسطه مناسبت بمقام روحی درین قالب قائم مقام روح میگردد
 و در بعض امور حکم روح پیدا میکند و جز و آبی مناسبت بحقیقت جامعه قلبیه دارد و لهذا
 فیض او بجمع اشیا میرسد و من الما کل شیء حی بازگشت او بمضغه قلبیه است و جز و
 ارضی که جز و عظم آن قابلیت بعد از تطهیر از ملووث و ناهت و خست که از صفات ذاتیه
 اویند حاکم و غالب درین قالب او میگردد و هر چه هست در قالب حکم او پیدا میکنند

وزنگ آن می گیرد و این بواسطه جامعیت تامه اوست جمیع اجزای قالب محقق است
اویند و لهذا کره ارضی مرکز عناصر و افلاک آدم مرکز اود مرکز عالم درین وقت معامله قاب
نیز بانجام رسید و نهایت عروج و نزول متحقق گشت و کمال تکمیل نقد وقت آمد و نسبت
نهایتی که رجوع به بدایت دارد بدانکه روح بامراتب و توابع خود هر چند بطریق عروج
بمقر خود رسیده بود اما چون هنوز تربیت قالب در پیش داشت توجی باین عالم و کار
بود و چون معامله قالب بانجام رسید روح با سرخشی و خفی و با قلب و نفس و عقل متوجه
جناب اقدس خداوندی جل سلطانه گشت و بکلیه ازین قالب اعراض نمود و قالب
نیز بکلیت خود متوجه مقام عبودیت آمد پس روح بامراتب خود در مقام شهود حضور
شکین است و از دید و دانش ماسوی بکلیت معرض و قالب تمام بمقام طاعت
بندگی راسخ است اینست مقام فرق بعد الجمع و الله سبحانه الموفق لکمالات و این درویش
درین مقام قدم خالص و آن رجوع روح است بامراتب خود و بعالم خلق تا بحین جل و علای
ایشان را دعوت نماید و روح درین وقت حکم قالب پیدا میکند و توابع او میگرد و دو کار
تا بجائی میرسد که اگر قالب حاضر است روح نیز حاضر است و اگر قالب غایب است
روح نیز غافل مگر در وقت ادای نماز که روح بامراتب خود متوجه جناب اقدس است
جل شانۀ قالب اگر چه غافل باشد زیرا که نماز معراج مومن است بآید و انست که
این رجوع و اصل که بکلیت واقع شود از اتمل مقامات دعوت است این غفلت سبب
حضور جمع کثیر است غافلان ازین غفلت میمانند و حاضران ازین رجعت جا باین
مقام میسر میسر بایشه الذم است فهم هر کوه اندیش اینجا رسد اگر کمالات این غفلت
بیان کنم هرگز کسی آرزوی حضور نکند این آن غفلت است که خواص بشیر را بر خواص ملک
فضیلت بخشید این آن غفلت است که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم را حجت
عالمیان گردانید این آن غفلت است که از ولایت به نبوت میرساند این آن غفلت است

که از نبوت بر سالت میرساند این آن غفلت است که اولیای عشرت را برابر اولیای
عزالت فرست می بخشد این آن غفلت است که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
بر صدیق اکبر سبقت میدهد بعد ما کان کاذبی فرس این آن غفلت است که صحو را بر
شکر ترجیح می نماید این آن غفلت است که نبوت را بر ولایت فضل میگردد اند علی زعم
القاصرین این آن غفلت است که بسبب آن قطب ارشاد از قطب بدال فضیلت
پیدا میکنند این آن غفلت است که صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه از روی آن می نماید
آنجا که میفرماید ایستنی صحو محمد این آن غفلت است که حضور مکینه خادم اوست این آن
غفلت است که وصول مقدمه حصول اوست این آن غفلت است که بصورت تنزل
است و بحقیقت ترفع این آن غفلت است که خواص را بعوام مشتبه میسازد و قباب
کلمات ایشان میگردد و عگر گویم شرح این سجد شود و ثقیل یل علی الکثیر و لقطرة
منی عن البحر الغدير و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی اله
من الصلوات و التسلیات المتها و المکلهما صمها حضرت رسالت خاتمیت صلی الله
علیه وآله وسلم در میان سائر انبیا علیه و علیهم الصلوات و التسلیات تجلی ذاتی ممتاز
است و این دولت که فوق جمیع کمالات است مخصوص و کل تابعان او را ازین مقام
خاص نصیب است گفته نشود که برین تقدیر لازم می آید که کمال این مقام فضل شهند
از سائر انبیا و این خلاف مقتدا اهل سنت و جماعت است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
و این فضل نه جزیمت نا بآن برفع شبهه کرده شود بلکه کلی است زیرا که تفضل رجال
بقرب الهی است جل سلطان هیه قضیاتی که هست دون آن فضیلت است در جواب
گویم که لازم نمی آید ازین که کمال این امت را از ان مقام نصیب است وصول اینها بآن
مقام و فضیلت مربوط بوصول است نهایت عروج کمال این امت را که خیر الامم است
تا تحت اقام انبیا است علیهم الصلوات و التسلیات صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه

که افضل جمیع بشر است بعد انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و التَّحیات نهایت عروج
او تا تحت قدم نبی است که دون جمیع انبیاست غایت مافی الباب کمل تا بجان این
در مقام تحت از کمالات مقام فوق الفوق که مخصوص پیغمبر ایشانست علیهم الصلوة
و السلام نصیب تمام است خادم هر جا باشد اویش مخدوم باو خواهد رسید خادم و
بطفیل مخدوم آن یابد که نزدیکان را بنی دولت خدمت میسر کرد و در چنان
که اوست دایم نرسیم به این پس که رسد ز دور بانگ جرسم باید دانست که مریدان را
گاه هست که این توهم پیران در حق خود پیدا شود و حصول مقامات پیران ایشان
را در تخیل مساوات اندازد حقیقت معامله این است که مذکور شد حصول مساوات
بر تقدیر و حصول بآن مقامات است نه بر تقدیر حصول آن مقامات که حصول طفیلی
است از اینجا کسی گمان نکند که مرید مساوی پیر خود نباشد نه چنین است بلکه
مجزو است بلکه واقع لیکن فرق در میان حصول آن مقام و وصول بآن مقام بسیار
دقیق است هر مرید باین دولت همت نیست کشف صحیح و الهام صریح درین فرق درگاه
است و الله سبحانه اعلم بالصواب و السلام علی من اتبع الهدی **منها** در دیشی پرسید
که سبب چیست که روزی این راه را حاکمی رو میبرد و زمانی نمی ایستد و بعد از آن متواری
میکردد پس از مدتی باز همان حالت آشکارا میشود و بعد از زمان باز متواری میگردد
و کذا الی ما شاء الله تعالی جوابش آنست که آدمی را هفت لطیفه است و مدت دولت
و سلطان هر لطیفه جداست پس اگر داری بر الطیف اینها در و نمود و حاکمی قوی
نزول فرمود کلیت سالک بزرگ آن لطیفه منضغ می گردد و آن حال در جمیع لطائف
سرایه میکند و زمانی که دولت آن لطیفه ثابت است آن حال بر پاست و چون دولت
آن لطیفه منقضی گشت آن حال زایل است و بعد از مدتی اگر آن حال رجوع نماید از دور
حال خالی نیست یا بر همان لطیفه اولی رجوع نماید درین وقت راه ترقی بران سالک

مسدود است و اگر بر لطیفه دیگر وارد شدند راه ترقی مفتوح گشت و در آن لطیفه دیگر نیز
معامله لطیفه اولی است چه بعد از زائل شدن آن حال اگر همان حال رجوع نماید از دو
حال سابق خالی نیست و لهذا حال جمیع اللطائف پس اگر آن وارد در جمیع لطائف
بطریق اصالة سر بیان نمود از حال بمقام انتقال فرمود و از زوال محفوظ گشت الله
سبحانه علم بحقیقه الحال و الصلوة والسلام علی سید البشر و آله الاطهر **مهمها** قال الله
تعالی یا ایها الذین آمنوا کلو امن طیبات ما رزقناکم و اشکروا الله ان کنتم اياه تعبدون تحمل
ان یکون الشرطیة قید الامر بالاکل ای کلو امن مستلذات ما رزقناکم ان صم منکم ان تحصوه
بالعبادة و لو لم یصح منکم ذلک بل کنتم عابدين لمهایات انفسکم فلا تأکلو امن مستلذات لکنم مضی
بالمرض الباطنی و مستلذات من المرزوقات سم قائل لکم و اذا زال المرض الباطنی منکم
صح لکم تناول مستلذات فتر صاحب الکشف الطیبات ههنا بالمستلذات نظرا
الی طلب الشکر **مهمها** قال بعض المشائخ قدس الله تعالی سرهم من عرف الله لا
یضره ذنب ای الذنب الذی کسب قبل المعرفة لان الاسلام حیث ما کان قبله و حقیقه
الاسلام هو معرفة الله سبحانه علی طریقه الصوفیه بعد الفناء و البقار فیجب حصول هذه المعرفة
الذنوب النبی كانت حاصلة قبلها و کین ان یراد بالذنب الذنب الذی یحصل بعده
المعرفة فیراد بالذنب الذنب لصغیر لا الکبیر لان اولیاء الله محفوظون عنه و عدم ضرره بعدم
الاصرار و التدارک بلا فصل بالتوبة و الاستغفار و یجوز ان یکون معناه لا یصدر عنه ذنب
لان عدم صدور الذنب ملزوم بعدم ضرره فیکر اللازم و اراد الملزوم و ماتوهم الملاحظة من
هذه العبارة من ان یسع للعارف ارتکاب الذنوب بعدم ضرر یا فیا طلل قطعاً و زندقه صریحاً
اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم انما یسرون ربنا لا یرغ قلوبنا بعد
و اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و صلی الله تعالی علی سیدنا
محمد و آله و سلم و بارک و ارجو من الله الکریم الواسع مغفرة ان لا یضر الذنب للمکاتب

قبل المعرفة للعارف لمحقق بحقیقة الاسلام وان كان ذلك الذنب من قبل المظالم و
 وحقوق العباد ولما هو سبحانه المالك على الاطلاق وقلوب العباد بین اصبعیه من اصابعه
 یقلبها کیف یشاء و مطلق الاسلام یجب من الذنوب ما سوی المظالم و حقوق العباد كما لا یخفى
 فان بحقیقة اشئی و كما له مرتبة لیس مطلقه منهنما حق سبحانه و تعالی بذات خود موجود است نه
 بوجود بخلاف سایر موجودات که بوجود موجودند پس احتیاج او تعالی در موجودیت
 بوجود لازم نیاید تا گویند که وجود او تعالی عین ذات است نه زائد تا احتیاج بغیر لازم نیاید
 و در اثبات عینیت وجود در ذات را جل سلطانة محتاج با دله متطاو له گردیم و مخالفت
 کرده باشیم مرمهور اهل سنت و جماعت را چه این بزرگواران بعینیت وجود قائل
 نیستند وجود را زائد میدانند و پوشیده نیست که حکم بزیادتی وجود مستلزم احتیاج
 واجب است تعالی و تقدس بغیر اگر بوجود زائد واجب را تعالی و تقدس موجود گوئیم
 و اگر بذات خود موجود گوئیم و این وجود را عرض عام بگیریم هم سخن جمہور متکلمین اهل حق
 درست میگردد و هم اعتراض احتیاج که مخالفان دارند بالتکلیف دفع میشود و فرق واضح
 است در میان آنکه واجب را تعالی بذات خود موجود گفتن و اصلا وجود را داخل نداشتن
 و در میان آنکه موجود بوجود گفتن و آن وجود را عین ذات اثبات کردن هذه المعرفة ما
 خصنی الله سبحانه بها الحمد لله سبحانه علی ذلك والصلوة والسلام علی رسوله منهنما از
 خصائص حضرت واجب الوجود دست تعالی و تقدس که بذات خود موجود بود و اصلا
 در موجودیت وجود محتاج نشود برابر است که وجود را عین ذات بگیریم یا زائد بر ذات
 هر دو تقدیر عینیت و زیادتی مخدور لازم است و چون حضرت حق سبحانه و تعالی را
 شئت بران جاری شده است که هر چه در مرتبه واجب است نمونه آن در هر مرتبه
 امکان ظاهر سازد و علمه احد اولم العلیه آن النموذج خاصه در عالم امکان وجود را ساخته
 است که وجود هر چند موجود نیست و از معقولات ثانیه است اما اگر منسوخ کنیم

وجود او را پس او موجود بذات خود خواهد بود نه بوجود دیگر برخلاف موجودات دیگر که موجوده
 آنها بوجود محتاج است و ذات اینها کافی نیست وجود که او را در موجودیت اشیا دخل داده اند اگر
 موجود شود بذات خود موجود خواهد بود و محتاج بوجود دیگر نخواهد بود خالق موجود تعالی و تقدس
 بالاستقلال اگر بذات خود موجود شود و صلا بوجود محتاج نگردد چه عجب است و متبعاً و بعد از آن
 از محبت خارج است و الله سبحانه و تعالی للمصلوب اگر کسی گوید که مراد حکما و شریک بعضی متصفین
 که بعینیت وجود ذات را تعالی و تقدس بذات قائل گشته اند همانست که تو آنرا گفته در معرفت
 سابق که واجب وجود موجود دست تعالی و تقدس بذات خود نه بوجود دین تنبیهی این کلام که موجود
 است بوجودی که عین ذات است آنست که موجود دست بذات خود نه بوجود در جواب گوئیم که
 برین تقدیر خلاف اهل سنت با ایشان درین مسئله در برابری افتد پس بی اهل حق برین تقدیر
 در تقابل ایشان می گفتند که او تعالی بوجود موجود دست نه بذات اثبات زیادتیی وجود برین تقدیر
 مستدرک است پس اثبات زیادتیی وجود را دلالت بر آن شد که خلاف فریقین و نفس وجود
 نیست بلکه در وصف او است که بعینیت و زیادتیی باشد یعنی هر دو فریق قائلند بآنکه او تعالی
 بوجود موجود دست خلاف ندارند مگر در عینیت و زیادتیی آن اگر گویند که چون واجب بوجود تعالی
 و تقدس بذات خود موجود باشد پس واجب را تعالی موجود گفتن بکدام معنی باشد چه معنی وجود
 ما قام به الوجود دست و لا وجود ههنا صلا جواب گوئیم که آری وجود یک ذات واجب تعالی و
 تقدس آن موجود شود در واجب تعالی مفقود است اما وجود یک بطریق عرض عام بر ذات او
 تعالی مقول شود و بطریق شتقاق محمول گردد اگر باعتبار قیام آن وجود واجب تعالی موجود
 گویند گنایش دارد هیچ محذور لازم نیاید و السلام منها هرگز نه پرستیم خدائی را که در حیطه مشهود
 آید و مرنی گردد و معلوم شود و دروهم و خیال گنجد چه مشهود و مرنی و معلوم و موهوم و متخیل و در

شاهد و رانی و عالم و داهم و متخیل مصنوع و محدث است ع آن تلمه که در دایان ننگین طلم
 مقصود از سیر و سلوک خرق حجب است و جوبی باشد یا مکانی تا وصل عریانی
 سیر آید نه آنکه مطلوب را در قید آرند و صید نمایند **ع** عنقا شکار کس نشود و دام باز چین
 کاینجا همیشه باد بست است دام را بدی ان الرویه فی الآخرة حق نومن به و لا غل بکیفیه
 لقصور فحم العوام عن در که لا عدم ادراک الخواص فان لم نصیبنا من ذلک المقام فی الدنیا
 و ان لم یسم رویه و السلام علی من اتبع الهدی **منها** هر چه در دید و دانش می آید مقید است
 و از صرافت اطلاق تنزل و مطلوب آنست که از جمیع قیود منزه و مبری باشد پس ماورای
 دید و دانش او را باید جست این معامله و رای طور نظر عقل است چه عقل ماورای دید و
 دانش را جستن محال میدانند **ع** را ز ورون پرده ز رندان مست پرس بد کین حال
 نیست صوفی عالم مقام را **منها** مطلق بر صرافت اطلاق خود دست هیچ قیدی با و راه
 نیافته است اما چون در مراتب مقید ظهور فرماید عکس او با حکام آن مراتب منصف گشته مقید
 و محدود نماید لاجرم در دید و دانش آید پس اکتفا بر دید و دانش اکتفا بر عکس است از عکس
 آن مطلوب بلند همتان بجز و موز سیر نشوند ان الله سبحانه یحب معالی اہم جعلنا الله
 من معالی اہم بحر مہ سید البشر علیہ و علی آلہ الصلوٰت و التسلیات **منها** در او اہل حال
 می بینیم که در مکانات طواف میکنند و جمعی دیگر نیز با من در ان طواف شریک اند اما بطوی سیر
 آنجا عہد سجد است که اسن یک دور طواف را با انجام میرسانم آنجا عہد و سہ قدم مسافت را
 قطع می نمایند در ان اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش است جاعہ طواف کنندگان
 ملائک کرام اند علی بنیا و علیہم الصلوٰت و التسلیات و الله یختص برحمۃ من یشاء و الله ذو الفضل
 العظیم **منها** قباب اولیا الله صفات بشریت ایشانست بهر چه سایر مردم محتاج اذاین

بزرگواران نیز محتاج اند ولایت ایشان را از احتیاج نمی برآرد و غضب ایشان نیز در
 رنگ غضب سایر مردست هرگاه سید الانبیا علیه علیهم الصلوات و التسلیمات فرماید غضب کما
 یغضب البشر یا دنیا چه رسد و همچنین این بزرگواران در اکل و شرب و معاشرت با این عیال
 و مواسفت با ایشان با سایر ناس شریک اند تعلقات شتی که از لوازم بشریت است از جهل
 عدم زایل نمی گردد حق سبحانه و تعالی در شان انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات میفرماید و با
 جملنا هم جسد الا یاکلون الطعام و کفار ظاهر بنی می گفتند ما لهذا الرسول یا کل الطعام و میشتی
 الا سواق پس هر که نظر او بر ظاهر اهل الله افتاد محروم گشت و خسران دنیا و آخرت نقد رفت
 او آید همین ظاهر بنی ابوجهل و ابولهب را از دولت اسلام محروم ساخت و در خسران ابدی
 انداخت سعادت مند آنست که نظر او از ظاهر بنی اهل الله کوتاه گشت وحدت نظر او بصفات
 باطنه این بزرگواران نفوذ کرد و در باطن مقصور گشت فهم نیل مصر بلا الحجبین و ما را محبوبین عجب
 کار است صفات بشریه آنقدر که در اهل الله ظاهر میگردد و در سایر مردم ظاهر نیست و چشم نیست
 که ظلمت و کدورت در محل هموار و مصفا اگر چه اندک باشد بیشتر بود و از آنچه در محل
 از هموار و غیر مصفا اگر چه بیشتر باشد لیکن ظلمت صفات بشریت در عوام در کلیت سرایت میکند
 و در قالب و قلب و روح میدود و در خواص این ظلمت مقصور بر قالب و نفس است و در خواص
 خواص نفس نیز از این ظلمت مبرا است مقصور بر قالب است و پس و ایضا این ظلمت در عوام
 موجب نقصان و خسارت است و در خواص موجب کمال و نصارت همین ظلمت خواص است
 ظلمتهای عوام را زایل میگرداند قلبهای ایشان را تصفیه می بخشد و نفسها را تزکیه میدهد اگر
 این ظلمت نمی بود خواص را بعوام هیچ مناسبت نمی کشود و راه افاده و استفاده مسدود مینمود
 و این ظلمت در خواص آنقدر نمی ایستد که مکرر سازد بلکه ندامت و استغفار که در قفای او دست

میدو چندین ظلمت و کدورت دیگر را هم می زداید و ترقیات مسفر مایه بین ظلمت است که در
 ظلمت مفقود است و بسبب آن راه ترقی مسدود و در آن ظلمت بروی ابرسبیل مرج بائشبه الذم
 عوام کالانعام صفات بشریت اهل الله را در رنگ صفات بشریت خود میدانند و
 محروم و مخدول می مانند قیاس غائب بر شاهد فاسد است هر مقام را خصوصیات علمیه
 است و هر محل را لوازم جدا و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه
 علی آله الصلوات و التسلیات منها آدمی تا زمانی که گرفتار علم و دانش است و بنقوش
 ماسوی منقش خوار و بی اعتبار است نسیان ماسوی شرط راه است و فحای ما عدا قدم
 پیشگاه تا آئینه باطنی از رنگارامکان زدوده نکرد و ظهور حضرت و جوب محال است چنانچه
 علوم امکانی با معارف و جوبی ابرسبیل جمع اضداد است اینجاسوالی است قوی و آن آنست
 که چون عارف را به بقا مشرف می سازند و برای تکمیل ناقصان بازش میگردانند علموی که
 زائل شده بود و عود مینماید برین تقدیر علوم امکانی با معارف و جوبی جمع میگردد و تو آنرا جمع
 ضدین گفته جواش آنست که عارف باقی باشد درین وقت حکم بر زخیت پیدا کرده است
 گویا بر زخست بین الوجوب و الامکان و منصفی رنگ هر دو مقام درین صورت اگر علوم و
 معارف هر دو مقام جمع شوند چه شکل زیر که محل اجتماع ضدین واحد مانند بلکه گویا متعده
 گشته است فلذا جمع منها علوم اشیا که در مرتبه قنا زائل شده بودند بعد از بقا اگر رجوع نمایند
 نقضی در کمال عارف لازم نیاید بلکه کمال اوست درین رجوع بلکه تکمیل او مربوط به بین رجوع
 چه عارف بعد از بقا متخلن باخلق الله است علم اشیا در واجب تعالی عین کمال است
 و ضد آن موجب نقصان فلذا حال العارف المتخلن و السرفیه ان العلم فی امکان بحصول
 صورة المعلوم فی فلا جرم تا اثر العالم بحصول صورة المعلوم فی و کما کان العلم ازید کان التا

فی العالم اکثر فیکون التفرع و التلون فیہ اوسع و البسط فیکون نقصا فلا بد للطالب من نفی هذه العلوم
 کلها و نسیان الاشیاء جلها و العلم فی الواجب تعالیٰ لیس کذلک اذ ہو سبحانه منزہ
 من ان یحل فیہ صور الاشیاء المعلومه بل ینکشف الاشیاء علیہ تعالیٰ بحج و تعلق العلم بہا فیسبحان
 من لا یتغیر بذاته و لا بصفاتہ و لا فی افعاله سجد و ث الاکوان و العارف المخلق یصیر علمہ بہذہ
 الصنفه فلا یحل فیہ صور معلومات الاشیاء فلا تاثر فی حقیقہ فلا تغیر و لا تلون فلا یكون نقصا بل کما
 ہذا السر من خواص الاسرار الالہیہ خص اللہ سبحانہ و تعالیٰ من یشاء من عبادہ ببرکۃ حبیبیہ علیہ
 و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انتہا و المکملہا منہما این درویش را در دوازدهم سال زانبد
 زمان انابت بمقام رضا مشرف ساختند اقول نفس را باطمینان رسانیدند بعد از ان
 بتدریج بعض فضل باین سعادت مستعد ساختند و باین دولت مشرف نشد تا زمانی
 کہ پرتوی از رضای آن حضرت جل سلطانہ بر تافت فرضیت لنفس المظننه عن مولای ادری
 مولایا عنہما الحمد للہ سبحانہ علی ذلک حمد اکثر اطیبا مبارکافہ مبارک علیہ و کمایحب ربنا و یرضی
 و الصلوٰۃ و السلام علی رسولہ محمد و آلہ کمایحری اگر گویند کہ چون نفس راضی شد از مولای خود
 پس معنی دعا و طلب دفع بلا چه باشد گوئیم کہ رضا از فعل مولای تعالیٰ مستلزم رضا از مخلوق
 او نیست بلکہ بسا است کہ رضا از مخلوق مستقیج باشد در زنگ کفر و معاصی پس رضا از خلق قبیح
 لازم باشد و کراہت از نفس قبیح واجب ہر گاہ مولای از نفس قبیح راضی نباشد بندہ چگونہ
 شود بلکہ بندہ درین صورت مامور بشدت و غلظت است پس کراہت از مخلوق منافی رضا
 خلق آن نباشد پس طلب دفع بلا را معنی تحسن باشد و جمعی کہ فرق نکرده اند در میان رضا
 فعل و کراہت از مفعول در وجود کراہت بعد از حصول رضا در شکل ماندہ اند و در دفع آن
 تکلفات نموده اند و گفته اند کہ وجود کراہت منافی حال رضا است نہ مقام رضا و بحق حقیقہ

بالهام الله سبحانه والسلام علی من اتبع الهدی منها مدتی آرزوی آن داشت که وجبی پیدا
 شود و وجهی در مذہب حنفی مآد خلف امام قرائت فائحه نموده آید تہرگاہ قرائت در نماز فرض باشد
 از قرائت حقیقی عدول نموده بقرائت حکمی قرار دادن معقول نمی‌شند با آنکہ در حدیث نبوی آمده
 علیہ الصلوٰۃ والسلام لا صلوة الا بقراءة الکتاب اما بواسطہ رعایت مذہب پی اختیار ترک قرائت
 میکرد و این ترک را از قبیل ریاضت و مجاہدہ می‌شمرد آخر الامر حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ ببرکت
 رعایت مذہب کہ نقل از مذہب الحاد است حقیقت مذہب حنفی در ترک قرائت ماموم ظاهر است
 و قرائت حکمی از قرائت حقیقی در نظر بصیرت زیبا تر نمود کہ امام و ماموم ہمہ باتفاق در مقام مناجات
 می‌ایستند ان اصلی نیاز می‌رہ و امام را درین امر پیشوای سازند پس امام ہر چه میخواند گویند در
 زبان قوم میخواند در زبانی کہ جامعہ پیش پادشاہ عظیم الشان بجاحتی بروند و یکی را پیشوا سازند
 تا از زبان ہمہ اینہا عرض حاجت نماید برین تقدیر اگر دیگران نیز با وجود تکلم پیشوا در تکلم است
 دخل سورا دست و موجب عدم رضای پادشاہ پس تکلم حقیقی این جامعہ کہ بزبان پیشوا ادا می‌نمایند
 بہتر است از تکلم حقیقی اینہا بچنین است حال قرائت قوم با وجود قرائت امام کہ دخل شغب است
 و از ادب مستبعد و موجب تفرق کہ منافی اجتماع است و اکثر مسائل خلائی میان شافعی ازین
 قبیل است کہ ظاہر و صورت مرجح بجانب شافعی است و باطن و حقیقت موم مذہب حنفی و بہین
 فقیر ظاہر ساختہ اند کہ در خلائیات کلام حق بجانب حنفی است تکوین را از صفات حقیقیہ میدانند
 ہر چند بطاہر جمیع بقدرت و ارادت ینماید لیکن بدقت نظر و نور فرست معلوم میگردد
 کہ صفت علاحدہ است علی ہذا القیاس و در خلائیات فقہی در اکثر مسائل حق بجانب حنفی
 است و در اقل متردد و این فقیر را در توسط احوال حضرت پیغمبر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ
 و التسلیمات در واقعہ فرمودہ بودند کہ تو از مجتہدان علم کلامی از ان وقت در ہر سئلہ از

مسائل کلامیه این فقیر را رای خاص است و علم مخصوص در اکثر مسائل خلافیه که ما تردیدیه
و اشاعره در اینجا متنازع اند در ابتدای ظهور آن مسئله حقیقت بجانب اشاعره مفهوم میگردد
و چون بنور فراست حدت نظر نموده می آید واضح میگردد که حق بجانب ما تردیدیه است
در جمیع مسائل خلافیه کلامیه رای این فقیر موافق آرای علمای ما تردیدیه است و محسن که این
بزرگواران را بواسطه متابعت سنت سینه علی صاحبها الصلوٰه والسلام و نتیجه شان عظیم
است که مخالفان ایشان را بواسطه خلط فلسفیات آن شان میسر نیست اگر چه هر دو فرقی
از اهل حق اند از علو شان بزرگترین این بزرگواران امام اجل پیشوای اهل احوستیفه
رضی الله تعالی عنه چه نویسد که علم و ادب و اتقای مجتهدین است چه شافعی و مالک و چه
احمد بن حنبل امام شافعی میفرماید لفظها کلام عیال ابی حنیفه منقولست که امام شافعی چون بزرگوار
قبر امام عظیم میرفت ترک اجتهاد خود میکرد و برای خود عمل نمی نمود و می گفت که شرم می آید که در
حضور ایشان عمل برای خود بکنم که مخالف رای ایشان باشد ترک قرأت فاتحه خلف
الامام منمود و منوت در فجر نمی خواند آری بزرگی شان ابی حنیفه رشافعی داند فردا که حضرت
عیسیٰ علی نبینا وعلیه الصلوٰه والسلام نزول فرماید بذهب ابی حنیفه عمل خواهد کرد چنانکه خواجه
محمد پار ساقدس سره در فصول سته میفرماید و همین بزرگی ایشان را کافیست که پیغمبر
اولی العزم بذهب او عمل نماید صد بزرگی دیگر را این بزرگی عدیل نمی توان یافت
حضرت خواجه ما میفرمودند قدس سره که چندگاه من هم خلف امام قرأت فاتحه منمودم آخر
الامر شبی امام عظم را در خواب دیدم که قصیده غرادر میخواند این مضمون مستفاد
میگردد که چندین اولیا در مذہب من بوده اند از ان وقت ترک قرأت فاتحه خلف
امام نمودم منتها گاه باشد که کاملی قبضی را اجازت تعلیم طریقت می کند و در ضمن

اجتماع مریدان ناقص کاران ناقص با تمام میرسد حضرت خواجہ نقشبند رضی مولانا یعقوب
چرخ علیہ الرحمۃ را پیش از وصول بدرجہ کمال اجازت تعلیم طریقت فرموده بودند و گفته بود
که ای یعقوب آنچه از من بتو رسیده است بمردم برسان و کار مولانا بعد از ان در خدمت
خواجہ علاء الدین عطار قدس سره سرانجام یافت لهذا خدمت مولانا عبد الرحمن جامی در
نفحات مولانا را اول مریدان خواجہ علاء الدین عطار می شمرد و ثانیاً خواجہ نقشبند رضی نسبت
میکند و ازین قبل است کاملی مرید را که استعداد یک درجه از درجات ولایت دارد و بعد از
حصول آن درجه آن مرید را اجازت تعلیم طریقت میکند و آن مرید من و چه کامل است و
من و چه ناقص و همچنین است حال مریدیکه استعداد دو درجه یا سه درجه از درجات ولایت
دارد و من و چه کامل است و من و چه ناقص چه پیش از رسیدن بنهایت النہایت همه درجات
از یک وجه کمال دارد و از یک وجه دیگر نقص مع ذلک شیخ کامل او را بعد از حصول مرتبہ
استعدادی و اجازت تعلیم طریقت می کند پس اجازت موقوف بر کمال مطلق نشد باید دانست
که نقص هر چند منافی اجازت است اما چون کامل محکم ناقص را نائب خود میسازد و دست
او را دست خود میداند ضرر نقص تعدی نمی نماید و الله سبحانه علم بحقائق الامور کما ہنہا
یادداشت عبارت از دوام حضور حضرت ذات ست تعالی و تقدس و این معنی گاہ است کہ
مرار باب قلوب را نیز تمخیل شود بواسطہ جامعیت قلب زیر کہ ہرچہ در کلیت انسان است
در قلب تنہا نیز ثابت است ہر چند فرق اجمال و تفصیل است پس در مرتبہ قلب نیز حضور ذات
تعالی و تقدس بسبیل دوام میسر شود اما این معنی صورت یادداشت است نہ حقیقت یادداشت
و اندراج نہایت در بدایت تواند بود باین صورت کہ یادداشت است اشارت فرمودہ
باشند و حصول حقیقت یادداشت بعد از تزکیہ نفس و تصفیہ قلب است لیکن اگر مراد از

حضرت ذات مرتبه و جوب داشته شود که ذات در آن مرتبه جامع صفات و جوبیه است پس حصول یادداشت بجز در سیدن بشهود این مرتبه بعد از طی جمیع مراتب امکانی صورت می بندد و در تجلیات صفاتی نیز ازین معنی تحقق میشود که ملاحظه صفات درین تقدیر منافی حضور حضرت ذات تعالی نیست و اگر مراد از حضرت ذات تعالی مرتبه احدیت مجرد داشته شود که معرفت از اسما و صفات و نسب و اعتبارات پیش حصول یادداشت بعد از طی جمیع مراتب سمائی و صفاتی نسبی و اعتباری متصور شود و این فقیر هر جا بیان کرده است یادداشت را بمعنی آخر فرد آورده هر چند اطلاق حضور در آن مرتبه ملائم نیست کما لا یخفی علی ارباب چه او از حضور و غیبت بلند است اطلاق حضور را ملاحظه صفتی از صفات در کارست آنچه مناسب لفظ حضورست تفسیر یادداشت بمعنی ثانی و برین تقدیر یادداشت را نهایت گفتن عتبات میشود و حضورست که فوق این مرتبه بشهود حضور را گنجایش نیست یا حیرت است یا اهل یا معرفت نه آن معرفت که تو آن را معرفت دانی که آن معرفت تو معرفت افعالیست و صفاتی و این مقام فوق معرفت اسما و صفاتست بچندین مراحل و الصلوٰه و السلام علی سید البشر و علی آله الاطهر منتهای نامی این طریق وصول بنهایت النهایه مربوط بطبی مقامات مشهوره است که اولش توبه است و آخرش رضای هیچ مقامی در مراتب کمال فوق مقام رضا متصور نیست حتی که رویت اخروی نیز و حقیقت مقام رضا کما یبغی در آخرت ظهور خواهد یافت و حصول مقامات دیگر در آخرت مقصور نیست توبه آنجا معنی ندارد و وزه گنجایش ندارد و توکل صورت نه بندد و صبر احتمال ندارد آری شکر هر چند در آن جا متحقق است اما آن شکر از شعب رضاست نه امر مابین از رضا اگر پرسند که در کامل مکمل کاه است که غلبه در دنیا مفهوم میگردد و منافی توکل چیز مایده میشود و بیطاعتی

که منافی صبرست مشهود میگردد و گمراه است که ضد رضا است یافته میشود و وجه آن چه باشد
در جواب گویم که حصول این مقامات مخصوص بقلب و روحست و نسبت باخص صبر
این مقامات در نفس مطمئنه نیز حصول می یابد اما قالب ازین معنی خالی و بی نصیبست
هر چند از سورت و شدت یمان شخصی از شبلیه پرسید که تو دعوی محبت میکنی و این
فرجهی تو منافی محبتست شبلیه در جواب او این شعر خواند **حب قلبی مادی بنی**
و لودری ما اقام فی السمن پس منافی آن مقامات اگر در قالب کاملی ظهور کند ضرر ندارد و در
حصول آن مقامات نسبت باطن آن بزرگ و در غیر کامل نقائص آن مقامات در کلیه
ظهور میکنند باطن و ظاهر راغب دنیا میگردد و منافی توکل صورت و حقیقت او را نشان
میشود و قلب و قالب بطاقتی و اضطراب ظهور می نماید و روح و بدن گمراهست ظاهر میگردد
همین چیزهاست که حضرت حق سبحانه و تعالی قباب اولیای خود ساخته است و اکثر
مردم را از کمالات این بزرگواران محروم داشته اند و در بقای آن چیزها در اولیا حکمت
است غامض و آن عدم امتیاز حقیقت از باطل که از لوازم این دارست که محصل
ابتلاست و حکمت دیگر در بقای این اشیا در اولیا اگر چه بحسب صورت باشد ترنج
ایشانست اگر این اشیا از اولیا باطل مرفوع شود راه ترفی مسدود میگردد و درنگ

ملک مجبوس میمانند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
الصلوات و التسلیات اتمها و اکملها همها الاهی چیست اینکه اولیای خود را کردی که باطن
ایشان زلال خضرست هر که قطره از ان چشید حیات ابدی یافت و ظاهر ایشان ستم
قاتل هر که بآن نگرست بهوت ابدی گرفتار آمد ایشانند که باطن ایشان رحمتست
و ظاهرشان زحمت باطن من ایشان از ایشانست و ظاهر من ایشان از بدکیشان

بصورت جو ناماند و بحقیقت گندم بخش بظا هر از عوام بشر اند و باطن از خواص ملک بصورت
 بر زمین اند و بمعنی بر فلک حلیم ایشان از شقاوت رسته است و نفس ایشان بسعادت
 پیوسته اول ملک حزب الله الان حزب الله هم المفلحون و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد
 آله و سلم منها حضرت حق سبحانه و تعالی اولیاء الله را برنجی مستور ساخته است که ظاهر
 ایشان از کمالات باطن ایشان خبر ندارد و کفایت ماعدای ایشان باطن ایشان را نسبتی که
 بر تبه بیچونی و بیچکونی حاصل گشته است نیز بیچون است و باطن ایشان چون عالم امر است
 نیز نصیبی از بیچونی دارد و ظاهر که سراسر چون است حقیقت آنرا چه در یابد بلکه نزدیک است
 از نفس حصول آن نسبت انکار نماید بغایت تجمل و عدم المناسبت و تواند بود که نفس حصول
 نسبت را داند اما نداند که متعلق آن کیست بلکه بسا است که نفی متعلق حقیقی او نماید و کل ملک
 لعلو ملک النسبة و دنو بظا هر و باطن خود مغلوب آن نسبت است و از دید و دانش رفته است
 چه داند که چه دارد و بکه دارد پس ناچار غیر از عجز از معرفت بمعرفت راه نباشد لهذا صدیر
 اکبر رضی الله تعالی عنه فرمود العجز عن درک الادراک ادراک نفس ادراک عبارت از نسبت
 خاصه است که عجز از ادراک آن لازم است لان صاحب الادراک مغلوب لا یعلم ادراکه و
 غیره لا یعلم حاله کما مر منها شخصی بود در لباس صوفیان که بدعت اعتقاد می مبتلا بود این
 فقیر در حق او تردد داشت اتفاقاً منی منیم که انبیا صلوات الله تعالی و تسلیما علیهم جمع اند
 و همه بزبان واحد میفرمایند در حق آن شخص که لیس منادیرین اثنا بخاطر رسید که از شخص دیگر
 که فقیر در حق او تردد بود استفسار نماید در ماده او فرمودند کان مناعوذ بالله سبحانه من سوء
 الاعتقاد و من طعن انبیاء الامجاد منها برین فقیر ظاهر ساختند که لفظ قرب و معیت احاطه
 حق سبحانه که در قرآن مجید واقع شده است از جمله متشابهاست قرآنی است در رنگ مذوج

و همچنین است لفظ اول و آخر و ظاهر و باطن و امثال آن پس حق سبحانه و تعالی را قریب گوئیم
اما معنی قریب ندانیم که چیست و همچنین اول گوئیم اما ندانیم که مراد از اول چه باشد و معنی قریب
و اولیت که در حیطه علم و فهم ما در آید حق سبحانه و تعالی از آن منزله و برتر است و آنچه در کشف و
شهود ما گنجد او تعالی از آن متعالی و پاک است و قریب و معیت او تعالی که بعضی از متصوفه
بظن کشف دریافته اند و آن معنی کشفی حق را سبحانه قریب و مع میداند مستحسن نیست قدمی در
مذهب مجسمه دارد و آنچه بعضی از علما در تائیل آن گفته اند و از قریب قریب علمی مراد داشته اند
در رنگ تائیل بدست بقدرت و درجه است بذات و مجوز است نزدیک مجوزان تائیل و ما
تجربیز تائیل نمی گوئیم و تائیل آنرا بعلم حق سبحانه حواله می نمایم اعلم عند الله سبحانه و السلام علی
من اتبع الهدی ضمها این فقیر نماز و تر را گاهی در اول شب ادا می کرد و گاهی با آخر شب
می گذاشت در شبی از شبها نموند که در صورت تاخیر ادا می نماز و تر چون مصلی بخواب رود
و نیت دارد که در آخر شب و تر را ادا خواهد نمود و کتب اعمال حسنا و تمام شب حسنا را بنام او
می نویسند تا زمانی که و تر را ادا نماید پس هر چند و تر را تاخیر تر ادا نماید بهتر باشد مع ذلک
این فقیر را تعجیل و تاخیر و تر غیر از متابعت سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیات هیچ چیز
مفطر نیست و هیچ فضیلت را بمتابعت عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت و تر را گاهی
اول شب ادا فرموده اند و گاهی آخر شب سعادت خود را در آن میداند کلامی از امور تشبه
آن سرور نماید علیه و علی آله الصلوة و السلام اگر چه آن تشبه بحسب صورت باشد مردوم و بعضی
سنن و نیت احیای لیل و مثل آن را غسل میدهند عجب نمی آید از کوتاهی اندیشی ایشان
هزار احیای لیل را به نیم متابعت خنیم عشره آخره ماه رمضان را اعتنا کنند شستیم باین
را جمع کرده گفتیم که غیر از متابعت نیت دیگر نکنید که قتل و انقطاع ما چه خواهد بود و حد

اگر تباری را بحصول یک متابعت قبول داریم اما هزار مثل و انقطاع را بی توسل
 متابعت قبول نداریم آنرا که در سرای نگار نیست فارغست به از بلوغ و بوستان
 و تماشای لاله زار چه زرقا الله سبحانه کمال متابعت علیه و علی آله الصلوات و التسلیات
 آنها و اکلهامنها وقتی از اوقات جمعی از درویشان نشسته بودند این فقیر از محبت
 خود که نسبت بغلامان آن سرور داشته علیه و علی آله الصلوات و التسلیات چنین گفت که
 محبت آن سرور بر نهی مستولی شده است که حق سبحانه و تعالی را بواسطه آن دوست
 میدارم که رب محمد است حاضران ازین سخن در تحیر مانده اما مجال مخالفت نداشتند
 این سخن نقیض سخن رابعه است که گفته آن سرور را در خواب گفتم که محبت حق سبحانه و تعالی
 بر نهی استیلا یافته است که محبت شما را جا نموده است این هر دو سخن هر چند از سکر خمر
 میدهد اما سخن من اصالت دارد و در عین سکر گفته و من در ابتدای صحیح و سخن در مرتبه
 صفات و سخن من بعد از رجوع از مرتبه ذات زیرا که در مرتبه ذات تعالی این قسم محبت را گنجایش نیست
 جمیع نسب را از ان مرتبه کونی است آنجا همه حیرت است یا جهل بلکه بدوق نفی محبت در ان
 مرتبه میکنند هیچ وجهی خود را شایان محبت او نمی دانند محبت او معرفت در صفات
 و پس محبت ذاتی که گفته اند مراد از ان ذات احدیت نیست بلکه ذات بعضی اعتبارات
 ذات است پس محبت رابعه در مرتبه صفات است و الله سبحانه ملهم بالصواب و الصلوٰه و السلام
 علی سید البشر و آله الاطهر منهنها شرافت علم با ندازه شرف و مرتبه معلوم است معلوم هر چند
 شرف غیر علم آن عالی تر پس علم باطن که صوفیه بآن ممتازند اشرف باشد از علم ظاهر که
 نصیب علمای ظواهر است بر تریاس شرافت علم ظاهر بر علم حجامت و حیانت پس عا
 آداب پیر که علم باطن را از او اخذ کنند با ضافت زیاده باشد اند عایت آداب استاد که

علم ظاهر از دستفاده نمایند و همچنین رعایت آداب استاد علم ظاهر با ضعاف زیاده است
 از رعایت آداب استاد حجام و حالک و همین تفاوت در اصناف علوم ظاهری جاریست
 استاد علم کلام و فقه اولی و اقدم است از استاد علم نحو و صرف و استاد نحو و صرف اولی است
 از استاد علوم فلسفه بآنکه علوم فلسفه داخل علوم معتبره نیست اکثر آن مسائل لا طائل است
 و بی حاصل و اقل مسائل آنکه از کتب اسلامی اخذ نموده اند و تصرفات در آن کرده از جهل
 مرکب خالی نیستند که عقل را در آن موطن مجال نیست طور نبوت و راه طور عقل نظر نیست
 باید دانست که حقوق پیر فوق حقوق سایر ارباب حقوق است بلکه نسبت ندارد و حقوق پیر
 بحقوق دیگران بعد از انعامات حضرت حق سبحانه و احسانات رسول او علیه و علی آله الصلوات
 و التسلیمات بلکه پیر حقیقی همه رسول الله است صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و ولادت صوری هر چند
 از والدین است اما ولادت معنوی مخصوص به پیر است و ولادت صوری را حیات چند روزه
 است و ولادت معنوی را حیات ابدی است نجاسات معنوی مرید را پیر است که بقلب روح
 نمودن کثاسی بنیاید و تظلمیر کهنه او میفرماید در توجهات که نسبت ببعضی مستر شدن واقع شود
 محسوس میگردد که در تظلمیر نجاسات باطنه ایشان تلوثی به صاحب توجه نیز میسرود و تا زمانی
 مکدر میگرد و پیر است که بتوسل او بخدا میرسد عزوجل که فوق جمیع سعادات و نیواید و اخرویه
 است پیر است که بوسیله او نفس اماره که بالذات خبیث است مزکی و مطهر میگردد و از آزار
 باطنیان میرسد و از کفر جملی باسلام حقیقی می آید ع که گویم شرح این بید شود و پیر
 سعادت خود را در قبول پیر باید دانست و شقاوت خود را در رد او نفوذ باشد سبحانه من ملک
 رضای حق سبحانه را در پس پرده رضای پیر مانده اند تا مرید و مرضی پیر خود را گم سازد و خیر
 حق سبحانه نزد آفت مرید در آزار پیر است هر ذلتی که بعد آن باشد تدارک آن ممکن است

اما آزار پیر را هیچ چیز تذکر نمی توان نمود آزار پیر پنج شقاوت است مرید را عیاذ بالله بخت
 سن ذلک غلطی و معتقدات اسلامی و فتوری در اتیان احکام شرعی از نتایج و ثمرات آنست
 از احوال و مواجید که بباطن تعلق دارد و چگونه و اثری از احوال اگر با وجود آزار پیر باقی نماند
 از استدر ارج باید شمرد که آخر بخوابی خواهد کشید و غیر از ضرر نتیجه نخواهد داد و السلام علی
 من اتبع الهدی **مهم** قلب از عالم امر است و او را بعالم خلق تعلق و عشق داده بعالم خلق
 فرد آورده اند و بمضغه که در جانب چپ است تعلق خاص بخشیده اند در رنگ آنکه پادشاه را
 بکناس عشق پیدا شود و بسبب آن در منزل کناس نزول نماید و روح که الطف از قلب است
 از اصحاب یمن است و لطائف ثلثه که فوق لطیفه روح اند بشرف خیر الامور و وسطها مشرف
 اند هر چند لطیف تر بوسط مناسب تر الا ان السر و الخفی علی طریقی الا خفی احدی علی البین الاخر
 علی الشمال و نفس مجاور حواس است تعلق بدماغ دارد و ترقی قلب منوط است بوصول او
 در مقام روح و بمقام مافوق روح و همچنین ترقی روح و مافوق او مربوط است بوصول آنها
 بمقامات فوقانی لیکن این اصول در ابتدا بطریق احوال است و در انتها بطریق مقام و
 ترقی نفس بر رسیدن اوست و در مقام قلب بطریق احوال در ابتدا و بطریق مقام در انتها
 و در آخر کار این لطائف سه بمقام اخفی میرسند و همه باتفاق قصد طیران عالم قدس
 مینمایند و لطیفه قالب را خالی و تهی می گذارند اما این طیران نیز در ابتدا بطریق احوال است
 و در انتها بطریق مقام و حقیقت الفناء و موتی که پیش از موت گفته اند عبارت از این جدا
 لطائف سه است از لطیفه قالب و سر بقای حس و حرکت در قالب بعد از مفارقت اینها
 در جای دیگر بیان کرده شده است از اینجا باید طلبید این ورق گنجایش تفصیل ندارد
 باشاره و رموز سخن میرود لازم نیست که جمیع لطائف در مقامی جمع شوند و از اینجا طیران نمایند

گاه باشد که قلب و روح هر دو با اتفاق این کار کنند گاهی هر سه دگای هر چهار و آنچه اول نموده شد اتم و اکمل است و مخصوص است بولایت محمدی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات و ما عدای او قسمی از اقسام ولایت است و چون آن لطائف سسته بعد از مفارقت از قالب و وصول بمقام قدس و ملون بصیغ آن اگر قالب باز رجوع نمایند تعلق پیدا کنند سوای جمعی و حکم قالب گیرند و بعد از امتزاج باریک قسم فنای پیدا کنند و حکم میت بگیرند و در وقت تجلی خاص متجلی گردند و از سر حیات پیدا کنند و بمقام بعثت باله تحقیق شوند و متجلی باخلاق الهی گردند درین وقت اگر آن خلعت را بخشیده بعالم باز گردانند معاطه از نو بتدلی خواهند بخاک و مقدمه تکمیل پیدا خواهد شد و اگر بعالم باز گردانند تدلی بعد و نوحاصل نشود و از اول یکا عرولت خواهد بود و تربیت طالبان تکمیل ناقصان از دست او نخواهد آمد این است حدیث بدایت و نهایت بطریق رمز و اشاره اما فهمیدن آن بغیر قطع این منازل محال است والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والسلام منها حضرت حق سبحانه و تعالی از ازل تا ابد بیک کلام متکلم است آن کلام متجسس و متجزی نیست چه سکوت و خرس در حق او تعالی محال است چه عجب هر گاه از ازل تا ابد در آن جا آن واحد باشد از لایحه جری سبانه زمان در آن واحد غیر از کلام واحد بسیط چه بوقوع آید و آن کلام واحد فشای چندین شام کلام گشته است باعتبار تعدد تعلقات مثلا اگر بامور تعلق گرفته امر ناشی شده و اگر بمنهی نمی تمام یافته و اگر باخبار خبر پیدا گشته غایب مانی الباب اخبار از ماضی و استقبال جمعی را در اشکال می اندازد و از تقدم و تاخر دال بتقدم و تاخر مدلول می برد و لا اشکال زیرا که ماضی و استقبال از صفات مخصوصه و درستی که باعتبار انبساط آن پیدا شده است و در مرتبه مدلول چون آن بحال خود است و هیچ انبساطی پیدا نکرده است ماضی و استقبال را

گنجایش نیست از باب معقول گفته اند که ماهیت واحد را باعتبار وجود خارجی لوازم علیحده است و باعتبار وجود ذهنی صفات جدا هرگاه در شی واحد تباین صفات و لوازم باعتبار تفاوته وجود و هویت جایز باشد در دال و مدلول که فی الحقیقت از یکدیگر جدا اند بطریق اولی مجوز باشد و آنکه گفته شد که از ازل تا ابد آن واحد است از تنگی عبارت است و الا آن نیز آنجا گنجایش ندارد آن هم در رنگ زمان اینجا ثقیل است باید دانست ممکن که در مقامات قرب الهی حل سلطانۀ پا از دائرۀ امکان بیرون می نهند ازل و ابد را متحد می یابند حضرت رسالت خاتمت علیه و علی آله الصلوات و السلام و التَّحِیَّة در شب معراج در مقامات عروج یونس را در بطن بی یافت و طوفان حضرت نوح موجود بود و عَلِیْمُ الصَّلَوةِ و السلام و اهل بهشت را در بهشت دید و دوزخیان را در دوزخ و بعد از پانصد سال که نصف یوم است از زمان دخول بهشت عبد الرحمن بن عوف که اغنیای صحابه است عَلِیْمُ الرِّضْوَانِ در بهشت درآمد و حضرت مغیر از دیر آمدن او پرسیدند او از عقبات خود خبر داد و این همه در رنگ آن مشهود گشت ماضی و استقبال را گنجایش نبود و این حقیر را نیز در بعضی از اوقات بعد از حبیب الله علیه الصَّلَوة و السلام این حالت پیدا شده بود ملائک را در عین سجود یافت که بحضرت آدم میگردد و هنوز سر از سجده نه برداشته بودند ملائک عَلِیْمِینَ را ازین ساجدان جدا دید که بسجده ناموشته اند و مشهود خود مستهلک و مستغرق اند و احوالی که در آخرت موعود اند در همان آن مشهود گشتند و چون مدتی برین واقعه گذشته بود تفصیل احوال آخرت نکرد که بر حافظه خود اعتماد داشت لیکن باین فمید که این حالت مرصید پیغمبر و روح ایشان را شده بود و مشهود و بصیرت و دیگران را که طفیلی اند اگر این حالت بطریق تجتیت دست موعود بر روح است و مخصوص بصیرت در قافله که اوست دانم ترسم به این بسکه رسد ز دور باگ جسم

عليه وعلى آله الصلوات والتسليمات اللهم اكملها صحتها تكونين لي من الصفات الحقيقية واجب الوجود
 است تعالى وتقدس اشاعرة تكونين را از صفات اضافیه میدانند و قدرت و اراده را در
 ایجاد عالم کافی می انگارند اما حق آنست که تکوین صفت حقیقیه علیحدّه است و ادراى قدرت
 و ارادت بپایش آنکه قدرت بمعنی صحیح فعل و ترک است و ارادت تخصیص یکى ازین دو طرف
 قدرت است که فعل و ترک باشد پس رتبه قدرت مقدم شد بر رتبه ارادت و تکوینی که ما
 او را از صفات حقیقیه میدانیم رتبه او بعد از رتبه قدرت و ارادت است کار آن صفت
 ایجاد آن طرف مخصوص است پس قدرت مصحح فعل است و ارادت مخصوص آن و تکوین بعد
 آن پس از تکوین چاره نبود مثل آن مثل استطاعت مع الفعل است که علمای اهل سنت آنرا
 در عباد و اثبات کرده اند و شک نیست که این استطاعت بعد از ثبوت قدرت است بلکه بعد
 از تعلق ارادت و تحقق ایجاد مربوط باین استطاعت است بلکه آن استطاعت موجب
 فعل است و طرف ترک آنجا مقصود است و حال صفت تکوین همین است که ایجاد با او بطریق
 ایجاد است اما این ایجاد در واجب تعالى ضرر نمی کند که ثبوت آن بعد از تحقق قدرت
 است که بمعنی صحیح فعل و ترک است و بعد از تخصیص ارادت بخلاف آنچه حکمای فلسفه
 گفته اند و شرطیه اولی را واجب الصدق گمان کرده اند و شرطیه ثانیه را امتنع الصدق و نفی
 ارادت نموده اند صریح در این ایجاد است تعالى الله سبحانه عن ذلك علوا کبیرا و ایجادى که
 بعد از تعلق ارادت و تخصیص احد المقدورین پیدا شود مستلزم اختیار است و موکل آن
 نه نافی اختیار و کشف صاحب فتوحات نیز موانع را می حکما واقع شده است در قدرت
 شرطیه اولی را واجب الصدق میدانند و ثانى را امتنع الصدق و این قول باینجا بست
 ارادت بیکار می افتد که تخصیص احد المتساویین اینجا منتفی است و اگر در تکوین این معنی را

اثبات کنند گنجایش دارد که از شائبه ایجاب مبراست این فرق تدقیقی است که بیان آن کم
 کسی سبقت کرده است علمای تردیدیه هر چند این صفت را اثبات کرده اند اما باین حدت نظر
 پهنه نبرده اند اتباع سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰه والسلام و التحیه در میان سائر
 متکلمین ایشان را باین معرفت ممتاز ساخته است و این حقیر از خوشه چینیان این اکابر است
 شنبه الله سبحانه علی معتقداتهم الحقّه بجرمه سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیات اما
 و اکملها منهنها رویت خدای عزوجل در آخرت مومنان را حق است این مسئله است
 که غیر از اهل سنت و جماعت میخس از فرق اسلامیین و حکمای فلاسفه بجز آن قائل نیست
 باعث انکار ایشان قیاس غائب است بر شاهد و آن فاسدست مرئی هرگاه بچون بچون
 باشد رویتی که یاد تعلق گیرد نیز بچون خواهد بود ایمان با و باید آورد و اشتغال کمفیت او نباید
 کرد این سر را امروز بر خواص اولیا ظاهر ساخته اند هر چند رویت نیست ابالی رویت
 نیست کلام تراوه فردا همه مومنان حق سبحانه و تعالی را خواهند دید بخیم سر آماج در که
 نخواهند کرد و لا تدرك الا بصار و چیز خواهند دریافت علم یقینی بآنکه می بینند و التذاکر که مرتب
 بر رویت است غیر این دو چیز از لوازم رویت همه مفقودست این مسئله از غلط مسائل
 کلام است طور عقل در اثبات و تصور آن عاجزست متابعان انبیاء علیهم السلام و صوفیه آنرا بنده
 فرست که مقتبس از انوار نبوت است دریافته اند و همچنین مسائل دیگر از علم کلام که عقل
 اثبات آنها عاجز و متحیرست علمای اهل سنت را نور فرست فقط و صوفیه را هم نور فرست و
 کشف و شهود فرق در میان کشف و فرست بچون فرق سیات و حسنات است فرست
 نظریات را حد سیات می سازد و کشف حسنات و مسائل که اهل سنت بآن قائل اند و مخالفان
 ایشان که التزام طور عقل ننوده اند از آنها منکرانده همه از آن بسیل اند که بنور فرست معنی

گفته اند و کشف صحیح مشهود شده اگر در بیان آن مسائل ایضاً محی نموده آید مقصود از آن
تصور و تمهید است نه اثبات آنها بنظر و دلیل چه نظر عقل در اثبات و تصویر آنها که درست عجب
از علمائیکه درین مسائل خود را در مقام استدلال می آرند و می خواهند که بدلائل اثبات کنند و بر
مخالقان حجت تمام کنند این میسر نمی شود و با تمام نیز نمی رسد مخالفان خیال می کنند
که مسائل ایشان نیز در رنگ استدلالات ایشان عزیز و نام تمام اند مثلاً علمای اهل سنت
استطاعت مع الفعل اثبات کرده اند این مسئله از مسائل حقه است که بنور فراست کشف
صحیح معلوم گشته است اما دلائلی که بر اثبات آنها آورده اند مزین و نام تمام است اقوام اوله
ایشان بر اثبات آن مسئله عدم بقای اعراض است در دو زمان چه اگر عرض فانی است
لازم آید قیام عرض بعرض و آن محال است و چون این دلیل را مخالفان مزین و نام تمام
دانسته اند یقین کرده اند که آن مسئله نیز نام تمام است نه آنسته اند که مقتضای ایشان درین مسئله
در امثال این مسئله نور فراست است که مقتبس از انوار نبوت است اما این تفصیر است
که حدیسی و بدیهی را در نظر مخالفان نظری میسازیم و تکلفات در اثبات آن میگوئیم غایت
ما فی الباب حدیسی و بدیهی بابر مخالفان حجت نیست گو نباشد غیر از اعلام و تبلیغ بر ما لازم نیست
اندر هر که حسن نشاء مسلمانی دارد بی اختیار قبول خواهد کرد و هر که بی نصیب است غیر از انکار
خواهد افزود و در میان علمای اهل سنت طریق صحاب شیخ الاسلام شیخ ابو منصور مائری که چه زیبا
است که تقصار بر مقاصد فرموده اند و اعراض از تدقیقات فلسفیه نموده طرق نظر استدلال
بطریق فلسفه در میان علمای اهل سنت و جماعت از شیخ ابو الحسن اشعری ناشی شده است
و خواسته که مقدمات اهل سنت را با استدلال فلسفه تمام سازد و این دشوار است
و دلیر ساختن است مری مخالفان بر طعن اکابر دین و گذشتن است طریق سلف را مبتنا الله

سبحانه علی متابعت آراء اهل الحق مقتبسته من انوار النبیة علی صاحبها الصلوة و التسلیات المہتمما
 و الکلمہا منها بحکم کریمہ و اما نعمت ربک فحدث اطہار این نعمت عظمی می نماید کہ این فقیر را
 یقینی نسبت بمقتدات کلامیہ کہ بردفق آرای اہل حق یعنی اہل سنت و جماعت واقع شدہ
 اند بر بخشی حصول پیوستہ است کہ در جنب آن یقین یقینی کہ نسبت باجلای بدہیات حاصل
 است حکم ظنیات بلکہ وہیات دارد مثلاً چون موازنہ می کنیم یقین را کہ نسبت بہر یکی اہل سائل
 کلام حاصل است با یقینی کہ نسبت بوجود آفتاب دارم حرف می آید کہ یقین ثانی را نسبت یقین
 اول اطلاق یقین نمودہ آید از باب عقول این معنی را قبول کنند یا نہ بلکہ البتہ قبول نکنند کہ
 این محبت و رای طویر نظر عقل است عقل ظاہر بن راجز انکار ازین مقام نصیبی نیست حقیقت
 این معاملہ آنست کہ یقین کا قلب است یقینی کہ قلب را مثلاً بوجود آفتاب حاصل میگردد
 بتوسط حواس است کہ کم جو کیس و ازند یقینی کہ یکبارہ از مسائل کلامیہ قلب حاصل
 شدہ است بی توسط احدی است کہ بطریق الہام از حضرت وہاب جل و علا بوساطت نقلی نمودہ است
 و اخذ فرمودہ پس یقین اول بمناب علم الیقین آمد و یقین ثانی بمناب عین الیقین شتان ما بینما
 ع شنیدہ کہ بود مانند دیدہ چون طالب را بحض فضل خداوندی جہل سلطانہ تحت
 سینہ او از جمیع مرادات خالی شود و خواستی غیر از حق سبحانہ او را نماند و درین وقت آنچه مقصود
 از آفرینش اوست میرشدہ باشد و حقیقت بندگی بجا آورده بعد ازین اگر خواہند
 کہ او را برای تربیت نقصان باز گردانند از نزد خود ارادہ تے او را خواهند عطا فرمود و چنانکہ
 خواهند داد کہ در تصرفات قوے و فعلے مختار و مجاز باشد و رنگ عبد ماذون درین مقام
 کہ مقام تخلن باخلاق اللہ است صاحب ارادہ ہر چه خواہد برای دیگران خواہد ساخت و
 مصالح دیگران منظور خواہد داشت نہ مصالح نفس خود کما ہو حال ارادۃ الواجب تعالی

بل الله مثل الاعلی و لازم نیست بلکه جائز نیست که این صاحب اراده هر چه خواهد بود توقع آید
 که مشرک است و بندگی آنرا بر نتابد حضرت حق سبحانه و تعالی حبیب خود را علیه و علی آله الصلوٰه
 والسلام میفرماید انک لا تهدی من احببت هرگاه ارادت سید البشر در توقف افتد و دیگر آنرا
 چه مجال و ایضا لازم نیست که جمیع مرادات این صاحب ارادت مرضی حق باشند تعالی
 و تقدس و الا بر بعضی افعال و اقوال آن سرور علیه و علی آله الصلوٰه و التسلیمات اعتراض از
 حق سبحانه نازل نمی شد کما قال سبحانه ما کان لنبی الخ و عفو از ان گنجایش نداشت کما قال
 تعالی عفا الله عنک چه عفو در تقصیرات متصور است با آنکه جمیع مرادات حق جل و علا مرضیات
 حق سبحانه نیستند کما لکفر و المعاصی **منها** امام من درین کار کلام الله است و پیر من درین
 قرآن مجید اگر هدایت قرآن نمی بود راهی بجانب عبادت معبود بحق نمی کشود درین هر لطیف و
 الطف ندای انا الله میزند و رنده راه را گرفتار پرستش خود میسازد اگر چنانست خود را بصورت
 بیچونی دایم نماید اگر تشبیه است خود را به نسبت تنزیه جلوه گر میگرداند در اینجا امکان بود متخرج
 است و حدوث بقدم فخطا اگر باطل است بصورت حق هویدا است و اگر ضلالت است بشکل
 هدایت پیدا بچاره سالک حکم مسافر اعمی دارد که بهر کی هزار بی گویان رومی آر حضرت حق
 سبحانه و تعالی خود را بخالن السموات و الارض می ستاید و دب المشرق و المغرب میفرماید و در
 وقت عروج چون این صفات را بر آئینه متخیله عرض نموده شد بنی اختیار را با نمودند و در
 نزد وال آورند لاجرم لاحب الا فلین گویان روز همه تافت و قبله توجه جز ذات واجب بود
 شناخت الحمد لله الذی هدانا لهذا ما کنا لنهتدی لو لان هدانا الله لقد جئت **رسل ربنا** بآیات
منها ما چار کس بودیم در ملازمت خواجه خود که پیش مردم در میان سایر یاران استیلا
 داشتیم هر کدام ما را نسبت بحضرت خواجه اعتقاد علاصده بود و معامله جد این فقیر یقین

می دانست که مثل این صحبت و اجتماع و مانند این تربیت و ارشاد بعد از زمان آن سرور
علیه و علی آله الصلوات و تسلیمات هرگز بوجو دنیا مه است و شکر این نعمت بجای آورد که اگر چه
بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة و السلام مشرف نشد باری از سعادت این صحبت
محرورم نماند و حضرت خواجۀ ماز احوال آن سه دیگر چنین میفرمودند که فلانی مرا صاحب تکمیل
میداند اما صاحب ارشاد نمی پندارد و نزد او مرتبۀ ارشاد زیاده از تکمیل بوده و فلانی
با کاری ندارد و آن دیگر را میفرمودند که نسبت با انکار دارد و هر کدام ما را با اندازه اعتقاد
بهیچ رسیده بیدار نیست که اعتقاد مرید با فضیلت پیر و ملکیت او از ثمرات صحبت است در
از نتایج مناسب که سبب افاده و استفاده است اما باید که پیر را بر جماعه که فضل آنها در
شرع مقرر است فضل ندهد که موجب افراط است در محبت و آن مذموم است ششچهارم را خرابی
از افراط محبت اهل بیت آمده و نصاری از افراط محبت حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة
و السلام ابن الله خوانده اند و در خسارت ابدی مانده لیکن اگر بر اساس اوای اینها فضل بدید
مجاز است بلکه در طریقت واجب و این فضل دادن نه باختیار مرید است بلکه اگر مرید
مستعد است بی اختیار در این اعتقاد پیدا میگرد و بواسیله آن کمالات پیر را
اکتساب می فرماید اگر این فضل دادن باختیار مرید باشد و تکلف پیدا کند مجوز نباشد
و نتیجۀ بخشش منها در رجۀ علیا در نفی اثبات بکلمه طیبۀ لا اله الا الله است که هر چه در دیده کشف
و شود در آید هر چند تنزیه صرف و ملکیت مختص نماید این همه در تحت لادخل شود و در جواب
اثبات غیر از کلم بکلمه مستثنی که بمواطات قلب صادر گردد نصیبی نباشد و عقا شکار
کس نشود و ام باز چنین پاد کاینجا همیشه باو بدست است و ام راید و السلام علی من اتبع الهدی
و التزم متابۀ المصطفی علیه و علی آله الصلوات و تسلیمات منها حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه

ربانی فوق حقیقت محمدی است علی منظر با الصلوة و التجهة لهذا حقیقت قرآنی امام حقیقت محمدی
 آمد حقیقت کعبه ربانی مسجود حقیقت محمدی گشت متع ذلک حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت
 قرآنی است آنجا همه بصفتی دینی رنگی است و شیون و اعتبارات را در این موطن گنجایش نیست
 تنزیه و تقدیس را در آن حضرت مجال نیست آنجا همه آنست که برتر زبان است به این
 معرفتی است که هیچ کی از اهل الله آن لب نگشاده است و بهر دو اشارت هم از آن
 مقوله سخن نراند این درویش را این معرفت عظمی مشرف ساخته و در میان ابا جعفر و
 گردانیده کل ذلک بصدقه حبیب الله و برکت رسول الله علیه و آله من الصلوات افضلها
 و من التسلیات الکملها باید دانست که صورت کعبه آنجا که مسجود صورتش است حقیقت کعبه
 مسجود حقایق آن اشیا است و اقوال و الاعمال سیمعه احد او اما خبره مخبر باعلام الله سبحانه
 و الهامه تعالی ایامی بفضله و کرمه آنکه بعد از هزار و چند سال از زمان رحلت آن سرور
 علیه و آله الصلوات و التحیات زمانی می آید که حقیقت محمدی از مقام خود عروج فرماید
 و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد این زمان حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد و منظر ذات احد
 جل سلطانه گردد و هر دو اسم مبارک مسمی متحقق شود و مقام سابق از حقیقت محمدی خالی ماند
 تا زمانی که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام نزول فرماید و کل بشریت محمدی نماید
 علیها الصلوات و التحیات در آن وقت حقیقت عیسوی از مقام خود عروج فرموده بمقام
 حقیقت محمدی که خالی مانده بود استقرار کند منها اگر کلمه طیبه لا اله الا الله فی بود را به
 بجناب قدس خداوندی جل سلطانه که مینمود و نقاب از چهره توحید که می کشود و رخ
 ابواب جنات که میفرمود کوه کوه صفات بشریه به احتمال کلند این لاکنده میشود و عالم
 عالم تعلقات برکت تکرار این نفی متفی می گردد و نفی آن آنکه باطله را منتفی میازد و اثبات

آن معبود حق را حبل شانه مثبت سالک مدارج امکانی را بحد و اقطع مینماید و عارف به حاج
و جویی برکت او ارتقا میفرماید و دوست که از تجلیات افعال تجلیات صفات می برد و از
تجلیات صفات تجلیات ذات میرساند تا به جواروب لائز و بی راه و نرسی در سر

والله و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه و علی آله الصلوات و التسلیات
اُمّهات و اکملها منہما خدمت شیخ شرف الدین منیری در مکتوبات خود نوشته اند که معوذتین یا
در نماز فرض نباید خواند که ابن مسعود رضی الله تعالی عنه در قرات ابن و دوسوره مخالف جمهور
است پس در فرض قطعی قرات آن و دوسوره محسوب نباید کرد و این فقیر هم نمی خواند تا آنکه
روزی برین فقیر ظاهر ساختند که گویا معوذتین حاضر اند و از نمودم در باب منع
قرات آنها در فرض شکایت دارند که ما را از قرآن اخراج مینماید از ان زمان اذان منع
متنوع ششم و شروع در قرات آنها در فرض نمودم هر مرتبه که آن و دوسوره کریمه را در فرض
میخوانم احوال عجیبه مشاهده مینمایم و الحق که چون بعلم شریعت رجوع نموده آید منع قرات
آن و دوسوره را در فرض و جمعی پیدا نمی شود بلکه شبهه انداختن است در قطعیت این حکم مجمع علیه که
ما بین اذنین قرآن با آنکه ضم سوره از واجبات است که ظنی است پس منع قرات و دوسوره را
اگر چه ظنی باشند و لعلی فرض المحال هیچ وجه نباشد که قرات آنها بطریقی ضم با فاتحه است

فالعجب من الشیخ المقتدی مثل هذا الکلام کل العجب و الصلوة و السلام علی سید البشر و آله الاطهر
صها حط و افراز طریق صوفیه بلکه از ملت اسلام کسی راست که فطرت تقلید و جبلت
متابعیت در وی بیشتر است مدار کار اینجا بر تقلید است و مناظر امر درین موطن بر متابعت
تقلید انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات بدرجات علیا میرساند و متابعت اصفا بمعارج عظمی سبزه
ابو بکر و چون این فطرت را بیشتر داشت بی توقف بسعادت تصدیق نبوت مسارع فرمود

در رئیس صدیقان آمد و ابوجبل لعین چون استعداد تقلید و تبعیت کمتر داشت آن سعادت
 مستبعد نگشت و پیشوای معونان شد مرید هر کمال را که میابد از تقلید پیرو میابد خطای
 پیر بهتر از صواب مرید است از اینجا است که ابوبکر طلب سهو پیغمبر علیه الصلوة والسلام میباید که پیغمبر
 سهو محمد حضرت پیغمبر در شان بلال فرموده اند که سین بلال عند الله شین که بلال عجبی بود در اذان
 اسهد میگفت بسین هله و نزد خدای عز و جل و علما اسهد و اسهد است پس خطای بلال بهتر از
 صواب دیگران باشد **ع** بر اسهد تو خنده زنا اسهد بلال از عزیز می شنید ام که می گفت
 بعضی از ادعیه که از مشایخ منقول است و اتفاق آن مشایخ در بعضی آن ادعیه خطا کرده اند و
 محرف خوانده اگر متابعان ایشان آن ادعیه را همان صرافت که مشایخ خوانده اند بخوانند
 تاثیر می بخشد و اگر درست کرده بخوانند از تاثیر خالی میانند شبتنا الله سبحانه علی تقلید انبیاء و
 متابعه اولیاء بحرمة جمیبه علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی متابعم الصلوات و التسلیمات
 منها محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم سید المرسلین است علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
 تکلیف سائر بشر و حضرت عیسی و موسی را علیهما الصلوات و التسلیمات و التحیات اگر چه از مقام تجلی ذات
 نصیب علی قدر المرتبه و الاستعداد و قال الله سبحانه و تعالی خطا بالموسی و طغفک النفس ای لذت
 و حضرت عیسی علیه السلام روح الله است و کلمه او است سبحانه و کثیر المناسبت است بآن سرور
 علیه الصلوة والسلام اما حضرت ابراهیم را علی نبینا و علیه الصلوة والسلام با وجود آن که در
 مقام تجلی صفات است اما حدید البصر است شان خاصی که پیغمبر را در مقام تجلی ذات میسر شده
 است حضرت ابراهیم را در مقام تجلی صفات حاصل گشته مع التفات و الاستعدادی بینما
 پس این اعتبار را از حضرت عیسی و موسی افضل باشد و حضرت عیسی از حضرت موسی افضل
 است و رتبه او فوق حضرت موسی است و حدید البصر است و ناقد النظر بعد از ایشان حضرت نوح

است علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام و مقام حضرت نوح در مقام صفات هر چند بالاتر از
 مقام حضرت ابراهیم است اما حضرت ابراهیم را در آن مقام شان خاص است
 وحدت بصیرت است که دیگر بران نیست لیکن اولاد کرام ایشان را از آن مقام نیز نصیب است
 بتبعیت و فرعیت و حضرت آدم بعد از حضرت نوح است علی نبینا وعلی جمیع الصلوات تسلیما
 هذا ما علمنی ربی و الهمنی بفضله و کرمه و اعلم عند الله سبحانه و همها سلاله که سیر او در فیصل اسماء
 و صفات اقتاد راه وصول او ب حضرت ذات حبل سلطانه مسدود گشت چه اسماء و صفات را
 نهایت نیست تا بعد از قطع آنها بمقصد قصی تواند رسید مشایخ ازین مقام خبر داده اند
 که مراتب وصول را نهایت نیست زیرا که کمالات محبوب نهایت ندارد و مراد از وصول اینجا
 وصل اسمائی و صفاتی است استعدادمند کسی است که سیر او در اسماء و صفات بطریق اجمال وایح
 شده و بسرعت و اصل حضرت ذات تعالی و تقدس گشته و اصلمان ذات را بعد از وصول بنهایت
 نهایت رجوع بدعوت لازم است و عدم رجوع آن موطن متصور نبخلاف متوسطان که بعد
 از وصول شان بنهایت استعداد خود رجوع لازم نیست تواند بود که رجوع نمایند و تواند بود که
 اقامت در رتبه پس مراتب وصول شتهان را بتمام متصور است بلکه لازم و مراتب حصول متوسطان
 که تفصیل اسمائی و صفاتی رفته اند نهایت نه آیین علم از جمله علوم مخصوصه این فقست و اعلم
 عند الله سبحانه و همها مقام رضا فوق جمیع مقامات ولایت است و حصول این مقام عالی
 بعد از تمامی سلوک و جذبه است اگر پرسند که رضا از ذات حق سبحانه و از صفات و کمالات
 و از افعال او سبحانه واجب است و در نفس ایمان مأخوذ پس عامه مومنان را از آن چاره نبود
 پس حصول آنرا بعد از تمامی سلوک و جذبه معنی چه باشد در جواب گوئیم که رضا در صورت نیست
 و حقیقه در رنگ سائر ارکان ایمان در ادراک تحقق صورت است و در نهایت تحقق حقیقت چون

سنائی رضا ظاهر نشود ظاهر شریعت حکم بمحصل رضا میفرماید و در رنگ تصدیق قلبی که چون
سنائی تصدیق یافته نشود حکم بمحصل تصدیق می کنند و ما نحن بصدد حصول حقیقه الرضالا
صورت و الله سبحانه اعلم منها سعی باید کرد که عمل پرست میسر شود و اجتناب از بدعت علی
الخصوص بدعتی که رافع سنت باشد قال علیه الصلوة والسلام من احدث فی دیننا هذا فمورد
عجب آید از حال جماعه که در دین با وجود اکمال و اتمام آن چیزها احداث میکنند و آن محدثات
تکمیل دین میجویند و پاک ندارند از آنکه مبادا ازین مخترع رفع سنت شود مثلاً ارسال فشن میز
الکتفین سنت است جمعی ارسال فشن را در جانب یسار خست یا رک کرده اند و این عمل تشبه
بموتی منظور داشته و خلق کثیر با ایشان درین فعل اقتدا نمودند نه آنکه این عمل رفع سنت
مینماید و از سنت به بدعت می برد و بجزمت میرساند تشبه بمحمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بهترست یا تشبه بمولای اوست صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که مشرف شده بموتی که پیش از موت
است اگر تشبه بمیت جویند هم باو سزاوارست عجب کار است که در کفن میت عامه هم
بدعت است چه جای فشن او و بعضی از متاخران که عامه در کفن میت که از علما باشد مستحسن
داشته اند نزد فقیر زیادتی کردن نسخ سنت و نسخ نعین رفع ثبنا الله سبحانه علی متابعه السنه
المصطفویه علی مصدرها الصلوة والسلام و یرحم الله عبد اقال آمینا **منها** روزی احوال جنایان را
برین درویش منکشف ساختند دید که جنیان در کوچه در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن نشسته
است موکل و آن جن از ترس موکل خود سر نمی تواند برداشت و باین و یسار خود نظری تواند
انداخت و در رنگ مقیدان و محبوسان می گشتند و صلا مجال مخالفت بمشتمل الا ان یشاء الله
شیاء و در آن وقت چنان معلوم میشد که گویا بر دست موکل گریزی است آهنگی که از جن اندک
مخالفت احساس نماید بیک ضرب کار او را کفایت کند خداست که بالاد پست شتر

زبردست هر دست دست آفرید **مهمها** ولی هر کمالی که میابد و بر درجه که میرسد تفصیل
متابعت نبی خودست علیه الصلوة والسلام اگر متابعت نبی نبی بود نفس ایمان رونمی نمود و راه
بدرجات علیا از کجایم نشود پس اگر ولی را فضلی از فضائل جزئی حاصل شود که نبی را حاصل
نموده و درجه خاص از درجات علیا میسر شود که نبی نداشته نبی را نیز از آن فضل جزئی و از آن درجه
خاص نصیب کامل است چه حصول آن کمال بواسطه متابعت آن نبی است و نتیجه است از آن کج
اتباع سنت ادبش ناچار نبی را از آن کمال بهره تمام باشد کما قال علیه الصلوة والسلام من سیر
سنة حسنة فله اجر با و اجر من عمل بها لیکن ولی در حصول این کمال سابق است و در وصولی بن
درجه مقدم و این قسم فضل ولی را بر نبی جائز داشته اند که جزئیت که بحال معارضه بکلی ندارد و آنچه
صاحب فصوص می گوید که خاتم الانبیا علوم و معارف را از خاتم الولايت اخذ میکند راجع باین قسم
است که این فقیر را آن ممتاز ساخته اند و سر اسر موافق شریعت است و شرح فصوص در صحیح آن
تکلف نموده اند و گفته اند که خاتم الولايت خزینة دار خاتم النبوت است اگر پادشاه از خزینة خود چیزی
بگیرد و یا هیچ نقیص لازم نیاید و حقیقة الامر ما حقیقة و منشا تکلف عدم الوصول بحقیقة المعاملة والله سبحانه
اعلم بحقائق الامور کلها و الصلوة والسلام علی سید البشر و آله الاطهر **مهمها** ولایت ولی جزئیت از
اجزای ولایت نبی او علیه الصلوة والسلام ولی را هر چند درجات علیا میسر شود آن درجات جزئی از
اجزای درجات آن نبی خواهد بود و جز هر چند عظمت پیدا کند کمتر از کُل خواهد بود و کُل عظم من العظم **مهمها**
بدیهه است جمعی باشد که کلانی جز را تخیل نموده از کُل افزون دانند که کل عبارت از آن جز و از
اجزای دیگرست **مهمها** صفات واجب تعالی و تقدست ستمند از آن قسم اول صفات اضافیه اند
که حقایقه و الراضیه و قسم ثانی صفات حقیقیه اند اما رنگی از اضافت دارند که علم و القدرة و الارادة و اسم
و بصیر و کللام و قسم ثالث حقیقت حزنست که لجمه فانه لا یرج فی من الاضافة و فی بلاضافة لتعلق بالعالم

[illegible]

و قسم ثالث اعلائی قسام نموده است و جامع ترین جمیع اقسام و از اہمات صفات صفت علم با وجود حیات
 تابع صفت حیات است و دائرہ صفات و شیونات بحیات منتہی می گردد و در دایرہ وصول
 بمطلوب ہمہ اوست و چون صفت حیات فوق صفت علم است لا حبرم وصول بآن
 موطن بعد از طی مراتب علم خواهد بود علم ظاہر بشد یا باطن علم شریعت باشد یا طریقت
 و کسی کہ داخل آن در دایرہ شدہ است اقل قلیل است از پس کو چنانظر با
 بدون انداختہ اند و آن جامعہ ہم اقلان اند اگر رمز از اسرار این مقام گویم
 قطع البعوض ^و من بعد ہذا مایق صفاتہ و ما کنت خطی لدیہ و اہل و السلام علی من
 اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام ^{صہما} حضرت حق
 سبحانہ و تعالیٰ از مثل منزہ است لیس کثرت شے اما مثال جائز و شستہ اند و
 مثل تجویز نہ نموده و نہ مثل ^{الاعمال} از باب سلوک و اصحاب کثوف راتلے
 مثال می دهند و آرام بخمال می بخشند بچون را بمثال چون داسے نمایند
 و خوب را بصورت امکان جلوه گر می سازند بچارہ سالک مثال را عین فی مثال
 می انگارند و صورت را عین فوی صورت آفرین جاست کہ صورت احاطہ حق سبحانہ
 و تعالیٰ را در اشیا می بیند و مثال آن احاطہ را در عالم شاہدہ می نماید
 خیال می کنند کہ مشہود حقیقت احاطہ حق است سبحانہ یہ چنین است بلکہ احاطہ
 او تعالیٰ بچون و بچگون است و منزہ است از آن کہ در شہود در آید و مکشوف
 شدی گردد و ایمان آریم کہ او سبحانہ محیط است بشکر اما احاطہ او را ندانیم
 کہ چیست و انچه دانیم شبہ و مثال آن احاطہ است و ہم برین قیاس است قرب
 او تعالیٰ و معیت او سبحانہ کہ مشہود و مکشوف از انہا شبہ و مثال است

حقیقت بلکہ حقیقت آنها مجهول کیفیت است ایمان آریم کہ او تعالیٰ قریب است و
 باماست اما ندانیم کہ حقیقت قرب و معیت او تعالیٰ چیست و تواند بود کہ
 آنچه در حدیث نبوی آمده علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیما تخیل رہا یا احکا
 بعست بار صورت مثال باشد چه حصول کمال رضا در مثال بصورت
 ضحک نموده باشند و اطلاق ید و وجه و قدم و اصبع نیز تواند بود کہ بعست بار

صورت مثال باشد بکذا علمنے ربی واللہ تخیض برحمتہ من یشاء واللہ ذو الفضل
 العظیم و صلے اللہ تعالیٰ علی سیدنا محمد و آلہ وسلم و بارک و مثہر اگر
 در عبارات آن عالی حضرت کہ در بیان احوال و مواجید و علوم و معارف است
 تناقضی و تدافع مفہوم گردد و حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود چه
 در ہر دستہ احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر وضع علوم و معارف
 جداست پس فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل احکام
 شرعیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام تناقضی نمائند و چون اختلاف
 اوقات و اوضاع را ملاحظہ نموده آید آن تناقض و تدافع مرتفع می گردد و اللہ سبحانہ
 حکم و مصالح حق نے ذلک فلا تکن من الممتزین و صلی اللہ تعالیٰ علی سیدنا محمد و آلہ
 وسلم و بارک قال العبد الضعیف الجامع لہذہ النکات البدیۃ الرائعہ محمد بن محمد بن الخبثی
 الکشمی الملقب بالہدایہ قد وقع الفراغ عن شویہ ہذہ المعارف العالیۃ الشریفۃ المسی
 بالمبدأ و المعاد فی آداب شہر رمضان المبارک حبس الاعتکاف سنۃ الف و تسعۃ عشر

این نسخہ کہ مبدأ و معاد است بنام	ز انقاس نفیس حضرت غزاکرام
چون کرد ہدایت اقتباس از سرحدن	در سال ہزار و نو زده گشت تمام

صدیق هدایت که شدش چرخ بکام	مانا که ز صدق شد هدایت فرجام
زین خود چه عجب و لیک تحقیق نیست	کز جویش شراب احمدی ازین جام

قطعات پنج طبع تبارخ طبع صد الوان سخن شناسی مولوی محمد علی صاحب متخلص آسی

این نسخه چو طبع گشت حق ظاهر شد	وز صفو طبع حرف باطل شد حک
بالا عین هدهد علیک الله الاله	من عینک قدرایت فیها حق
این معنی احقاق حق ستای حق بین	حقا که حق از صاحب حق لایفک
آیة جمیالش آسی از روی جمل	مبدأ و معاد طبع گشته بشک

ایضا منہ

لوحش الله بنظای مطیع	و ده چه خوش طبع شد این حسب مراد
ز به اصحاب صفار ایضه	خنی از باب هدای را ارشاد
اینمہ فیض ز نور بحسب	کز وی آمد پی طبعش امداد
کرم احمد فضل رحمن	سایه گستر بر جانش باد
صدر آرای مکان عرفان	گام منور سایه روشد و سداد
اندین نسخه چو آئینه نمود	روے راز ظا کون فساد
سال طبع از دیش آمد آسی	دانشین سخن مبدأ و معاد

وجه مهر و دستخط

برای سند این معنی که کتاب هذا در طبع نظامی
مطبوع گردید مهر و دستخط مقرر ثبت شد



محمد روشن خان حنفی
محمد عبد الرحمن بن حنفی

۹
نسخه
عبد
بنده
محمد
و در میان
الفاظ
نسخ

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

بفضل خداوند مجید در بیان آیه و تفسیر آن و بیان فضیلت آن و بیان آنکه این آیه از جانب خداوند تعالی نازل شده است

جناب میرزا جان جانان منظره شریفه قدس الله سره
لطائف حمزه مرصع

مقام مطهره

از تصانیف
محققه غوث الاسلام و المسلمین الهادی فی آداب
غلام علی اکبر شایسته و مولود المحدثی طریقه و العادی

مکتب افغانی در شهر کابل
والله اعلم و در رحمة الله از می خزانة کتب و با تمام بنام می محمد عبد جواد الله

مطبع و در کابل واقع علی مطبوع
در کابل مجتبی و در کابل مطبوع

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد رب العالمین و ثنائی رحمتہ للعالمین احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگوید بندہ
عاجز محمد بیگ ابن مرزا رحیم بیگ نقشبندی مجددی غفر اللہ ذنوبها و ستر عیوبها که از دین
خاطر می جست که کتاب ستطاب فیض انتاب در بیان حالات و مقامات و مکتوبات و ملفوظات حضرت
شمس الدین حبیب الدجانب میرزا جان جانان شهید قدس اللہ سرہ که بمقامات مظهری موسوم
و از تصانیف حضرت غوث الاسلام و المسلمین الہادی الی اللہ شاہ غلام علی الملقب
بشاہ عبد اللہ المجددی ست بدست آید و از لمعات انوار جمالش چشم و دل منور سازد و فالحمد للہ
علیہ ذلک کہ پس از مدت مدیدی تنائی دلی حاصل گردید و کام و جان را غدو بستہ بخشید و خواستم
کہ دیگر برادران خصوصاً آنانکہ ازین سلسلہ عالمیہ تعلق دارند ہم ازین استفادہ بردارند بنا بر این
عزم النظباع نموده برای استفاضت ایشان سموات عالمیہ کہ بمحولات مظهری حضرت شاہ
نیرم اللہ صاحب پیر لکھی رحمتہ اللہ علیہ کہ از اعظم خلفای حضرت ایشان ست درج فرمودہ اند نقل برداشته
در اواخرین کتاب اضافہ کردہ بطائفت خمسۃ المعروف بمقامات مظهری موسوم نمودم و نیز ہر سالہ
کہ در حالات حضرت شاہ غلام علی شاہ رحمۃ اللہ مولانا شاہ عبد الغنی صاحب محدث دہلوی رح
بعد از استخارہ سنون نوشتہ بطور ضمیمہ الحاق کردہ آمدہ از انسجا کہ گوشہ چشم التفات مخدوم
و مکرم عالی ہم صاحب الجود و الکرم جناب مولو حافظ محمد عبد الاحد صاحب سلمہ لصد مالک مطہر
مجتبائی دہلی باین احقر ست بتوجہات ایشان حسب مراد باصحت و خوبی بقالب طبع درآمد امید
از ناظرین آنکہ این عاجز و مولانا ممدوح الصدر را بدعائی خیر یار آورند و از فاسخ و اخلاص

این از امام غلام مقرر شد غلام علی مست ۱۲

در نسخہ فرمایند

والله الموفق والمعین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمین الصلوة والسلام علی سیدنا محمد وعلی آله واصحابه اجمعین (اما بعد) سیکو میز فقیر عبد الله معروف به غلام علی عفی عنہ این سالہ لیسیت مختصر و منتخب از کتاب مستطاب که صاحب کمالات معارف و محاسن حضرت مولوی نعیم الله در احوال سیدنا و مرشدنا مطلق النور الطریقه مسیح اسرار الحقیقه مقتدر ارباب یقین و عرفان شمس الدین حبیب الله حضرت مرزا جان جانان رضی الله تعالی عنہ و احوال خلفاء ایشان نوشتہ منتابر دل و چشم مخلصان بنادہ اند فقیر بعضی مطالب ازان انتخاب نموده و آنچه خود یاد داشته باین اقوال ویرین اوراق درج ساخت تا سر پایہ سعادت این بے بضاعت گردد و دو الله ولی التوفیق فقیر ذوالیف این سالہ تردد و شتم که مبادا تحریک این اوراق نامرضی آنحضرت گردد و در واقعہ دیدم که حضرت ایشان در مکان بنده تشریف دارند و مولوی نعیم الله نیز حاضر اند فرمودند ترا اجازت دادیم و فاتحه خوانند و انتم که اجازت تحریر بر این سالہ فرموده اند پس آن تردد بطمانیت انجامید و امید است که این عمل بقبول فائز شود و مآقل و کفای خیر کماتا کثر و الهی و آئین سار شکست بر شرفه فصل اول در ذکر طریقه نقشبندیہ مجددیہ فصل دوم در ذکر سلسلہ نقشبندیہ قادریہ چشتیہ رحمۃ الله علیہم فصل سوم در ذکر مجلس از احوال مشایخ اربعہ حضرت ایشان عنی سید السادات سید نور محمد بدونی و حضرت حاجی محمد فضل و حضرت حافظ سید الله و حضرت شیخ الشیوخ محمد عابد رحمۃ الله علیہم فصل چهارم در ذکر نسب و ولادت حضرت ایشان و غیر ذلک

فصل پنجم در ذکر استفادہ حضرت ایشان از حضرت نور محمد بدونی

فصل ششم در ذکر استفادہ حضرت ایشان از حضرت حاجی محمد فضل فصل هفتم در ذکر استفادہ حضرت ایشان از حضرت حافظ سعد الله فصل هشتم در ذکر استفادہ حضرت ایشان از شیخ الشیوخ محمد عابد فصل نهم در ذکر مقدماتیکه دلالت بر معیار حضرت ایشان بر اہل زمان دارد فصل دہم در ذکر تاثیر صحبت شریف حضرت ایشان فصل یازدهم در ذکر تکیہ ہدو و اوصاف حضرت ایشان فصل دوازدهم در ذکر ملفوظات حضرت ایشان فصل سیزدهم در فصاحت و بھوش افزا کہ با صاحب غمی نموند فصل چہارم در ذکر بعضی از مقامات حضرت ایشان و آنچه فکر اولیاء کرام بر زبان آنحضرت گذشتہ فصل پانزدهم در ذکر بعضی از کمشوفات و تصرفات حضرت ایشان فصل شانزدهم در ذکر انتقال حضرت ایشان از عالم فانی بعالَم جاودانی فصل ہفتم در ذکر خلفائے

۹
در این کتاب
از حضرت
سیدنا محمد
و آله و
اصحابه
و اجمعین
در این کتاب
از حضرت
سیدنا محمد
و آله و
اصحابه
و اجمعین

حضرت ایشان فصل هفتم در ذکر بعضی از مکاتیب شریعت حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه

فصل اول در ذکر طریقه نقشبندیه مجددیه

پوشیده نیست که طریقه علیّه نقشبندیه عبارتست از دوام توجّه قلبی بمبدأ فیاض و اعتدال در احوال عبادات و توسل در امور
 مافات و تعمیر اوقات با زاد و اذکار که بحیث صحیح ثابت شده اند و در طریقه مقامات سلوک از توجّه بمقام رضا با جمال نمود
 و حاصل آن در دوام حضور ذات الهی و مجذّب جی روحی و ذوق و شوق جمعیت قلبی است و متغریق در شهود خود موافق
 حدیث شریف (الحسن ان تعبد ربك كالكل تراه) وصف حال ربابه بطریق است بعضی مغلوب سکر مستی غلبات جذبات
 قلبی میشوند و بعضی را اسرار توحید منکشف میگردد و تصرفات غیر نیران از اقا ذکر و سکینه در قلوب از حالی بحالی رسانند
 و عمل شکلات بصرف همت فرمودن شهرت تمام دارد الله تعالی حضرت مجدد را رضی الله تعالی عنه بعنایت خود در طریقه مقامات
 و مراجع دیگر عطا فرموده و از مقامی تا مقامی دیگر حالات و علوم جدید اکرست نمود مستوسلان طریقه ایشان آن حالات و کیفیات
 استیاز دارند مگر همه کس بتجسس مقامات طریقه علیّه نرسیده اند هر کس ببقای که رسیده بوارادات و حالات آنجا وقت خود خوش
 دارد و بذاشته تا شایع و حلال مال بنماید آن تفاوت است اما بر همان اذکار و اشغال قدما ی نقشبندیه مظهرت دارند در مقام
 قلبی مستغرق و بیخودی و سکر جذبات سرشار محبت الهیه اند و در مقاماتیکه که حضرت مجدد تعمیر از آن بولایت فرموده اند کیفیات
 گوناگون باطنی را مظهرت میدارند و از مقاماتیکه کمالات و حقائق تفسیر نموده اند دست ادراک از لطافت و نیرنگی حالات آنجا کثرت
 مگر متغریق که عبارت از بیخیزگی و توجّه تمام بلکه مشغوری از توجّه بمقصود است بی کیفیات سکر حاصل اوقات و حصول آن مقامات
 و صفات طمینان لازم باطنی از هر کس که علم و کشف عطا میشود و سیر خود در تجلیات الهیه در هر مقام عیان می بیند و اسرار توحید
 که در طریقه کمتر ظهور دارد و چشم نیست که بحضرت خواجه احرار قدس الله سره العزیز و نسبت رسیده بود یکی از ابای کرام
 خود مقتضای آن ظهور اسرار توحید است و دوم از فاندان نقشبندیه که بنور شرع و کمال تقوی متوسلست و حضرت
 باقی باشد حتمه الله علیه مجمع البحرین آن دو نسبت بودند حضرت مجدد بعد تحصیل آن دو نسبت از جناب ایشان سلوک
 نسبت نقشبندیه اختیار فرمودند که در آن نسبت عزیز منزلت اقدام پیش می آید اما کسی که در مقام قلب ممکن و نبات پیدا کرده
 از آنجا برتر نرفته است البته از علوم توحید و غلبات سکر بهره دارد و تا تاثیر توجّهات او گرم و شوق افزاست و توحید
 که معنی تخلیص از توجّه بغیر گفته اند اسباب نسبت آنچاندان حاصل دارند ظهور و خوارق عادات لازم مبادات شدیده

طریقه اول در حالت
 احسان
 که نیست
 بی
 قدر
 سحر
 منجی
 روح

و انچه ریاضات شاقه تصرفات در کمونات از نواد است اما هیچ گزشتی بدوام ذکر قلبی و جلی الله و تهذیب خلق و اتباع
 سنن مصطفی نیر صلوات الله علیه سلم محمد که ستوسلان این طریقه را این سعادت حاصلست پنجه درین اوراق مذکور شود و خلاصه
 بولایات بان مقامات عالییه با اتمای سلوک رسیده مراد است که کیفیات و حالات و واروات مقامات مشرف شده علم باشد
 بر دوام دارد متبع سنن خیر انوری است صلی الله علیه سلم محالست سدی که راه صفایه توان فت جز در پی مصطفی
 حضرت ایشان با کمال تکمیل از خاندان نقشبندی نمود و برادر کار همان طریقه اشغال داشتند و طایبان ابراد انست
 علیکن اکابر تربیت می نمودند از خاندان قادری و چشتی و سهروردی اجازت دارند فوضی نیز یافته اند بعضی مردم را در
 خاندان قادری و چشتی دست محبت گرفته شجره آن اکابر رسیده اند معلوم نیست که در این طریقه سهروردیه بیعت گرفته باشد
 که درین یا طالب این طریقه کم یافته میشود و فقیر اسرار بزرگان این خاندان تلمذ مینویسد

فصل دوم در بیان سلسله نقشبندی

حضرت ایشان با طریقه نقشبندی از حضرت سید نور محمد بدوئی رحمة الله علیه گرفته اند و ایشان از حضرت شیخ سیف الدین
 و نیز از حضرت حافظ محمد محسن استفاده نموده و ایشان از عروۃ الوثقی حضرت ایشان محمد معصوم و ایشان از امام طریقه
 مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سهرندی و ایشان از حضرت خواجه محمد باقی بالله و ایشان از حضرت مولانا خواجه علی المکلی و ایشان
 از حضرت مولانا درویش محمد و ایشان از حضرت مولانا محمد زاهد و ایشان از حضرت خواجه حمید و ایشان از حضرت مولانا یعقوب
 برخنی و ایشان از خواجه خوجگان خواجه بهاء الدین نقشبند و ایشان از حضرت سید میر کلان ایشان از حضرت خواجه محمد بابا ساس
 و ایشان از خواجه علی عزیزی و ایشان از حضرت خواجه محمود بنجیه فغنونی و ایشان از حضرت مولانا محمد عارف ربوگری
 و ایشان از خواجه جهان حضرت عبدالخالق غجد وانی و ایشان از خواجه یوسف بهدانی و ایشان از خواجه ابو علی فارسی
 و ایشان از خواجه ابو الحسن خراسانی و ایشان از خواجه بایزید برطانی و ایشان از امام همام حضرت امام جعفر صادق رضی الله
 تعالی عنه و ایشان از امام قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنهم و ایشان از صاحب سول الله سلمان
 فارسی رضی الله تعالی عنه و ایشان با صوف شرف صحبت سوختند از حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه
 و ایشان از رحمة للعالمین شفیع المذنبین محمد رسول الله صلی الله علیه سلم

نسبت دیگر حضرت امام جعفر صادق بحضرت امام محمد باقر رضی الله عنه میرسد و ایشان را بحضرت امام

۹۱
 باری
 سید
 چشتی
 خاندان
 نقشبندی
 در کتب
 از خاندان
 ۱۲

زین العابدین و ایشان را بحضرت امام همام سید الشهدا امام حسین و ایشان را بحضرت امام مجتبی و ایشان را بحضرت
 امیرالمومنین علی مرتضی کرم الله وجهه و ایشان را بحضرت سالت پناه صلی الله علیه و سلم و این نسبت از حضرت ائمه
 اطهار است در این طریق به سلسله ائمه است مشهور است دفتر تالیف خواجہ ابو علی فاریدی نیز خواجہ ابو القاسم گورکانی است
 و ایشان را خواجہ ابو عثمان مغربی و ایشان را سید الطائفة خواجہ جنید بغدادی و ایشان را خواجہ سری سقطی و ایشان را
 خواجہ معروف کرخی و ایشان را بحضرت امام علی رضی الله تعالی عنه و ایشان را به امام جعفر صادق الی آخر السند مشهور
 رضی الله تعالی عنه و خواجہ معروف کرخی نیز استفادہ از خواجہ داؤد طائی دارند و ایشان از خواجہ حبیب عجمی ایشان
 از خواجہ حسن بصری و ایشان را امیرالمومنین علی مرتضی و ایشان را حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 و کسلسله قاوریه حضرت ایشان را اجازت طریقه قادریہ از حضرت شیخ محمد عابد رحمۃ الله علیه دارند و ایشان از شیخ
 عبدالحمد و ایشان را حضرت فائز رحمۃ محمد سعید و ایشان را امام طریقه مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سہروردی و
 ایشان از والد ماجد خود شیخ عبدالحکم و ایشان از شاہ کمال کہیل و ایشان از شاہ فیض رحمۃ الله و ایشان از حضرت
 سید گدای حرمشانی و ایشان از سید شمس الدین عارف و ایشان از سید گدای حسن اول و ایشان از سید شمس الدین
 حکمرانی و ایشان از سید عقیل و ایشان از سید عبد الوہاب و ایشان از سید شرف الدین و ایشان از سید السادات
 سید عبد الرزاق و ایشان از حضرت غوث ثقلین محبوب سبحانی سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه و ایشان
 از خواجہ ابو سعید محمدری و ایشان از خواجہ ابو الحسن قرشی و ایشان از خواجہ ابو الفرح طرطوسی و ایشان از خواجہ
 حمید الواحد تمیمی و ایشان از خواجہ ابو بکر شبلی و ایشان از سید الطائفة جنید بغدادی و ایشان از خواجہ سری سقطی
 و ایشان از خواجہ معروف کرخی رحمۃ الله علیہم و ایشان از حضرت امام علی رضا رضی الله تعالی عنه و ایشان از
 حضرت امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنه و ایشان از حضرت امام جعفر صادق و ایشان از حضرت امام محمد باقر
 و ایشان از حضرت امام زین العابدین رضی الله تعالی عنه و ایشان از حضرت سید الشهدا امام حسین و ایشان از حضرت امام
 ہمام حسن مجتبی و ایشان از امیرالمومنین حضرت علی مرتضی رضی الله تعالی عنه و ایشان از حضرت پناہ محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 سلسلہ ابائی حضرت غوث ثقلین سید عبد القادر رضی الله تعالی عنه عن ابیہ سید ابی صالح رحمۃ الله علیہ عن سید
 سید موسی جبلی دوست رحمۃ الله علیہ عن ابیہ سید عبد الله رحمۃ الله علیہ عن ابیہ سید یحیی زاہد عن ابیہ سید موسی
 مورث عن ابیہ سید داؤد مورث عن ابیہ سید موسی الجون عن ابیہ سید عبد الله محض عن ابیہ سید سبطی

رضی اللہ تعالیٰ عنہ عن ابیہ سید السادات امیر المؤمنین امام حسن مجتبیٰ عن ابیہ امیر المؤمنین علی مرتضیٰ رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ عن شفیع الذہنین رحمۃ اللعالمین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 ذکر سلسلہ چشتیہ حضرت ایشان با اجازت طریقہ چشتیہ از شیخ ابیہوخ محمد عابد رحمۃ اللہ علیہ گرفته اند ایشان
 از حضرت شیخ عبد الاحد ایشان از خازن الرحمتہ شیخ محمد سعید و ایشان از مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد فاروق
 و ایشان از والد ماجد خود شیخ عبد الاحد و ایشان از شیخ رکن الدین و ایشان از شیخ عبد القدوس رحمۃ اللہ
 علیہ ایشان از شیخ محمد عارف و ایشان از شیخ عبدالحق و ایشان از حضرت شیخ جلال الدین پانی پتی و ایشان
 از حضرت شمس الدین ک و ایشان از حضرت شیخ علاء الدین مخدوم علی صابر و ایشان از شیخ الاسلام شیخ
 فرید شکر گنج و ایشان از حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی رحمۃ اللہ علیہ ایشان از امام طریقہ خواجہ معین الدین
 بکری و ایشان از خواجہ عثمان بن رونی رحمۃ اللہ علیہ ایشان از حاجی شریف زندی و ایشان از خواجہ بود و
 چشتی و ایشان از خواجہ یوسف چشتی و ایشان از خواجہ ابو احمد چشتی و ایشان از خواجہ ابو محمد چشتی و ایشان از خواجہ
 ابواسحاق شامی و ایشان از خواجہ مشاد علودینیوری و ایشان از خواجہ سیرہ بصری و ایشان از خواجہ خدیفہ
 مرغنی و ایشان از سلطان ابرہیم ادم و ایشان از خواجہ فیصل عیاض و ایشان از خواجہ عبد الواحد و ایشان
 از خواجہ حسن بصری و ایشان از امیر المؤمنین علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہ و ایشان از جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

فصل دوم در بیان احوال مشائخ اربعہ ایشان کہ نقشبند مجتبیٰ و ذر رحمۃ اللہ علیہم

سید السادات حضرت سید نور محمد باونی رحمۃ اللہ علیہ عالم بود و بدین علوم ظاہر و باطن فقیہ کامل عارف مکمل کسب
 مقامات سلوک طریقہ بزرگ از شیخ سیف الدین فرین زید و خلیفہ عروۃ الوثقی حضرت ایشان محمد معصوم فرزند سجاد
 حضرت مجدد نموده اند و بخدمت حضرت حافظ محمد محسن کہ از اولاد شیخ عبدالحق محدث و خلفا حضرت ایشان
 محمد معصوم اند رحمۃ اللہ علیہم رسیدہ ساہا بتحصیل فیوض صحبت کردہ بحالات بلند و مقامات ارجمند شرف
 شدہ اند متغراق قوی داشتند تا پانزدہ سال ایشان را هیچ افاقہ نبودہ گرد و وقت دائمی نماز و انحال بجمعی
 راہ می یافتند باز مغلوب احوال میشدند در آخر حال ایشان را فاقہ پیدا آمد بکمال دسر و تقوی و اتباع سنت
 استیاز داشتند و در متابعت ادب عادات مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم بغایت اہتمام میفرمودند کتاب سیر

واخلاق نبوی همواره پیش خود داشته موافق آن عمل نمی آوردند یکبار خلاف سنت پایی دست در بیت اخلا
 برنمیدانستند و از احوال باطن قبضی روی نمود باز بتصرع بسیار به بسط مبدل گشت و لقمه احتیاط نیک می نمود
 بدست مبارک خود وقت چند روزه بچخته وقت شدت گرسنگی پاره ازان خورده بمراقبه می پرداختند از
 کثرت مراقبه پشت ایشان خم شده بود میفرمودند سی سال است که تعلق طبیعت با کیفیت غذا نمانده در
 وقت حاجت آنچه میسر میشود بنخوریم ایشان اجتماع دو ناخوش بدعت دانسته از کمال تقوی یکی از فرزندان خود
 روغن و یکی شکر عظامی نمودند طعام اغیاء هرگز نینجورزند که اکثر آن از ظلمت شبه خالی نیست یکبار طعامی از
 خانه دنیا داری بنجد دست ایشان آمده بود فرمودند درین ظلمت معلوم میشود و از روی نوازش حضرت ایشان را
 فرمودند شما نیز درین طعام غور نمایند حضرت متوجه شده عرض کردند که طعام از وجه خلاست مگر بسبب نیت یا
 عفو متی در آن راه یافته اگر کتابی از خانه اهل دنیا بعایت می طلبیدند تا سه روز مطالعه آن نمی نمودند میفرمودند
 ظلمت صحبت آنها خلاف دار بر آن پیچیده است بعد از زوال ظلمت که از برکت صحبت مبارک زایل میشود
 مطالعه آن میفرمودند حضرت ایشان ما را بنجد دست ایشان محبت قوی بود و بجز در کربانام ایشان چشم پر آب میشدند
 میفرمودند افسوس که عزیزان یار حضرت سید نکردند اگر ایشان امید میدادند بقدرت کامله الهی ایمان تازه
 می نمودند که بر خلق اینچنین ارباب کمال قادر است رضی الله تعالی عنه میفرمودند که مکشوفات ایشان بسیار صحیح
 و مطابق واقع بود بلکه توان گفت که ما مردم را بیده سراسر بچنان محسوس نمی شود که ایشان آنچه در دل محاسن گشت
 و تصرفات قوی داشتند و برای برآمد حاجات مخلصان بهت میگماشتند کم بودی که مراد از طبق توجه شریف تخلف
 نمودی یکبار زنی بنجد دست ایشان عرض نمود که دختر مرا جنیان برداشته بردند چند آنکه اعمال معزایم خوانده شد
 هیچ فایده نکرد درین باب توجه باید فرمود ایشان تا دوبری مراقبه نمودند فرمودند که فلان وقت دختر تو خواهد آمد توجهات
 ایشان بچنان واقع شد از آن دختر بایر پرسیدند گفت در صحرایی بودم بزرگی دست مرا گرفته اینجا آورد کسی وجه
 سکوت و مراقبه از ایشان پرسید که چه فرمودی گفت فرمودی که دختر تو خواهد آمد فرمودند التجا بنجاب الهی نمودم که اگر دعا و توجه
 مرا اثری باشد در احصای آن دختر بهت نموده آید هرگاه باها هم الهی معلوم شد که بهت فقیر درین امر اثر دارد گفته
 که دختر خواهد آمد هر عمل ایشان موافق رضا خدا بود بچنان یکبار دوزن رضی بنجد دست ایشان اظهار طلب طریقه نمود
 ایشان بنو فرست دریافت فرمودند اول تو بیا بر حقیقه سود نمایند باز طریقه گیریدی کمال ایشان اقرار نموده و توبه

در طریقه گرفت و دیگری تو قوت یافت و یکی را از مخلصان ایشان هوای نفسانی خردست که مصیبت خرد و مصلحت بزرگ است
 مثالی ایشان بجهت او رسیده در میان حاضران شد و زن از درشت فریادی برآورده بگوشه بگریخت و آن شخص تا بگریخت
 نامدی از درشت بجهت تو نیست رسید که باریک فروشی دوکان قریب مکان آقامت ایشان برآورد و فرمودند ظلمت
 بنگ نسبت باطن را که رساخته مخلصان فته دوکانش بعنف خراب ساختند فرمودند که احوال باطن نیاید ترک
 شد که بومطمان احتساب خلاف شروع واقع شد اول او را ازین عمل توبه برفق بالستی داد اگر تاب نیشد باز نشد
 و درشتی منع می نمودند تا ویر تفتیش بسیار حاضر آوردند پس استغفارت عزیزان نموده بلطف تمام فرمودند که پیشه
 خلاف شروع خوب نیست پیشه مباح اختیار باید نمود و زری باو عنایت نموده عذرخواستند وی تاب گردیده یکی از
 مخلصان شد ایشان میفرمودند روزی بزیارت مزار پدر خود حضرت حافظ محمد حسن رفتم مراقبه نمودیم در غیبت
 بنحودی مشاهده کردیم که بدن شریف و کفن در ست سست مگر در پوست کف پا و کفن آنجا خاک اثر کرده بود و بدان
 از ایشان باستفسار آمد فرمودند شما را معلوم خواهد بود که رنگ بیگانه بی اذن او در جای وضو نهاده بودیم که هرگاه
 مالک خواهد آمد حواله او خواهیم نمود یکبار قدم بران گذاشته بودیم از شومی این عمل خاک اثر کرده است ای حق هرگز
 در تقوی قدم نیستیم قرب و ولایت او بیشتر وفات ایشان بایندهم دقیقه ستم هزار و صد و سی و پنج هجریست
حاجی محمد افضل رحمه الله علیه ایشان از علماء بستر و فضلاء دانشوران از اسرار معارف علوم
 باطن حظی وافر دارند طریقه از حجة الله نقشبند فرزند و خلیفه حضرت ایشان محمد معصوم رحمه الله علیه گرفته تاهل
 استفاده فیوض باطن نمودند و تا دوازده سال از حضرت شیخ عبدالاحد فرزند و خلیفه خازن الرحمة شیخ محمد سعید
 فرزند سجاد نشین حضرت مجدد رحمه الله علیه مشرف گردید بمقامات عالییه سیده اند و تحصیل علوم معقول و منقول
 و اسناد علم حدیث از ایشان نموده از شیخ سالم بصری ثم المکی علم حدیث نیز سند دارند حضرت حجة الله نقشبند حضرت
 شیخ عبدالاحد در حق ایشان فرمودند آنچه در سینه ما زبیران کبار رسیده بود تمام و کمال در باطن شما اتفاقاً دیدیم ایشان را
 استغرق قوی داشتند و فتاویستی بر ایشان ستوی بود گویا هرگز خود را از باب طریقه نمیدانستند حضرت ایشان را
 بارها میفرمودند که شمار نظر کنشی تحقیق مقامات الهیه کرمست کرده اند بحال نظری فرمایند که از خرابی اعمال در خود
 هیچ نمی یابم را قم گویند نعم الله عندهام الطریقه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمایند چنانکه احوال باطن نکات
 و جهات کشید علامت ظهور تجلی تمییز و آیه شریفه لا تدركه الأبصار و لا يحيط بها تفكير است درین باب ایشان بشرف

زیارت حرم شریفین ادبها الله شرفا رسیده اند و مورد الطاف الهی و عنایات حضرت رسالت بنامی صلی الله علیه
 و سلم شده بهر ازان فتوحات مرجعت نموده هیچ طلب حق گردیدند و خلق را طاهر و باطنا فیضها رسانیدند حضرت شای
 مولی الله محدث رحمه الله علیه علم حدیث از ایشان سند دارند ایشان آنچه از تقود و هدایا میرسد بکتب هرفن خریدند و قف
 میکردند یکبار پانزده هزار روپیه هدیه کرده بودند آن کتب علوم نافعه خرید کرده وقف نمودند چندین هزار کتب در راه
 خدا وقف کرده شاعت علوم فرمودند جزاه الله خیر الخیرا ایشان میفرمودند عجب است از مخلصان که در عمر خود یکبار
 هم زیارت فراموش مصطفی صلی الله علیه و سلم شرف اندوز نمی شوند و حال آنکه حصول مقاصد داری و بوج اسطر آنحضرت
 سید اند و عجب است که حروف کلام الله موافق تجویض و روی که در چند روز میشود درست نمی نمایند و صحت نماز موقوف
 بر صحت قرائت و عجب است که ذکر لطائف از توجیهی از بزرگان نقشبندی حاصل نمیکند و در طریقه این اکابرین دولت
 که تخم محبت الهی و موجب بقا ایمان است بی محنت و زحمت دست سید محمد عظیم عظم خلفا ایشان کشفی صحیح و
 نسبتی قوی داشتند و بسیاری از طالبان در صحبت ایشان بحالات و واردات طریقه شریف رسیده اند رحمه الله علیها
 حافظ سعد الله رحمه الله علیه ایشان از کمل خلفا حضرت محمد صدیق فرزند و خلیفه حضرت ایشان
 محمد معصوم اند رحمه الله علیها تاسی سال التزام محبت ایشان نموده بمقامات علیه غایات طریقه احمدیه رسیده اند
 لقب ایشان در فقر اخلاقه آنحضرت سید الصوفیه بود از روی مباحثات میفرمودند که سی سال آب خانقاه پیروز
 بر سر کشیده ام موی سر من از خجندت سوده شد بلکه در راه مولی گوهر نور دیده من شاگرد ایشان در موسم
 شدت گرامه احمد بافرستاند از بس حرارت آفتاب میهن بپا شد اما از برکت خدمت خانقاه معلی چند خان غلام
 برد من گردانند که نوبت خدمت بهر یکی نمیرسد و دیده دل من بنور معرفت بینا گشت و چشم من از التفات
 ماسوی غمی گردید و مرقبه علی الدوام حاصل است و نقوش غیر را که از راه نظر بدل میرسد در آئینه باطن من کفایت
 خان محمد علی نواله و الصلوة و السلام علی رسول الله ایشان در اول رادات طریقه شریفه دیده اند که شهرست
 عظیم از برکات و انوار ولایت معمور در هر محله اش گروهی از اولیا اقامت دارند یکبار در آن شهر شهرت یافت
 که خیم غفیری از مقربان باگاه می آیند ساکنان شهر باستقبال و نظاره شوکت و عظمت آن عزیزان برآمده در
 اوزار آنها منتظرانی یافتند ایشان پرسیدند پنهان میکنند کسی گفت الله تعالی درینوقت اخبار کمالات جدید فرموده
 این کابر را بر راه اجتهاد از راه و اصلمان حضرت ذات نموده است و سر حلقه پنهان شیخ احمد سهرندی بلقب محمد

الف ثانی است بجهت مشابهت این بگواران برآمده ایم پس ایشان را راسخ عقیده با نظریه قوی تر
 گردید و بجهت تمام در راه سلوک بنظر بقیه درآمده سرآمد مقربان بارگاه الهی شدند حضرت ایشان میفرمودند که
 برایشان صفت تو اضع فروتنی غالب بود اگر یکی از صحاب باعث رنجش خاطر شخصی میگشت ایشان خود
 پیش آن شخص معذرت میفرمودند که این تقصیر از فقیر صدویافته مرا بخشید بلکه سر مبارک پایی اومی نهادند رحمته
 علیه نواب خان فیروز جنگ که مرید ایشان بود بخدمت ایشان عرض نمود که سید حسن سولنا رحمة الله علیه هر گز
 نمیخواستند بشرف زیارت مصطفی صلی الله علیه و سلم شرف می ساختند ایشان فرمودند ما هر گز نخواهیم دوبار شرف
 زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم دریابد شما شب فاتحه خوانده متوجه بردحایت مبارک بخواب روید روی
 بچنان کرد و بزیرات مشرف گشت صد و پیمده مقرر کرده بار دیگر فاتحه خوانده بخواب رفت باز این سعادت تیار
 یافت صد و پیمده دیگر مقرر نموده بوقت صبح بخدمت ایشان حاضر شد صد و پیمده پیش آورد که الحمد لله بتوجه
 شریف باین دولت سرفرازی یافتیم ایشان بخور فرست در یافته فرمودند آفند دوم کجاست وی مضطربه
 آنرا پیش گذارند حضرت ایشان میفرمودند که ایشان در علم ظاهر مبارتی نداشتند و در صحبت ایشان از کشف و کسب
 نذوری نبود محض از کثرت خدمت خانقاه پیر خود قبول دلها یافته بودند آن نسبت باطنی عالی و قوی داشتند در
 خانقاه ایشان گریه بود و کلام بتصرف ایشان بحال کنجنگان مهربان دهن خود میکشاد و در آن دانهائی گندمی افتاد
 کنجنگان از هر طرف آمده دانهادر دهنش میچیدند و باوی باز میهای نمودند با فاضله ایشان مردم بسیار بمقامات
 قرب رسیده اند وفات ایشان یازدهم شوال سنه هزار و صد و پنجاه و دو هجری شیخ صبغة الله از خلفا ایشان
 پیری بود نورانی بنده او را زیارت کرده ام رحمة الله علیه

شیخ الشیوخ محمد عابد رحمة الله علیه

از اعظم خلفا حضرت شیخ عبداللهد در خلفا اکابر سهند علم عمل و ورع و تقوی شانی عظیم داشتند در نسبت
 بحضرت صدیق اکبر رضی الله عنه میرند کثیر العبادت کثیر الذکر بودند در تهجد سوره یس شصت بار میخواندند و بعد
 هر دو گانه ذکر و مراقبه می برد ختم از نصف شب تا سحر در عبادت خدا و یاد مولی اقبال داشتند در مرض موت
 که ناشش ماه ایشان در بیماری سهال بود سوره یس سی و پنج بار در تهجد میخواندند نسبت هزار بار ذکر کل طیب

و نه از بار نفی و اثبات بکس نفس و تلاوت کلام الله و درود و خلیفه داشتند یکبار که مبله ه سهند مواشی بگارت
 آورده بود ایشان تابست سال ترک گوشت و غیره فرموده بودند هرگاه بدلی می آمدند در راه بجز راهی روی
 که از وجه حلال با خود می گرفتند چیز دیگر نخوردند در هر امر رعایت عمل بخرمت می نمودند ایشان قبول تمام و صحبت
 خاص عام پیدا شد و آستانه و خانقاه ماوی اهل الله گشت قریب دو صد کس از علما و صلی اردر حلقه ایشان
 می نشستند و جماعه بسیار از طالبان توجهات ایشان بنهایات مقامات احمدیه سیدند و از باب قفا و بقا که در صحبت
 مبارک با مستغراق و پیجودی و ارادت و ولایت و تهذیب اخلاق فائز شده اند افزون از شمارند بعد درس حدیث و
 فقه توجه قبله مراقب می نشستند و هر که بخدمت شریف میرسد القادر ذکر و انوار جمعیت در باطن او میفرمودند
 روز جمعه که اجتماع مردم بسیار میشد هر که در نظر ایشان می آمد توجه موجودش را از او می نمودند کسی از ایشان پرسید
 که این مردم هرگز در قلبی نمیدانند و در حرکت طبیعی قلبی و حرکت ذکر اعتیاد نمیکند فرمودند کار بخدمت معلوم کردن
 کسی کاری نیست در قبر خود اثر و قدر ذکر خواهند داشت که از برکت نور ذکر قلبی ایمان و سلامت میماند انوار طریق
 احمدی یا قاضات ایشان شیوعی پیدا نمود و نسبت شریفه ایشان را در روای یافت ایند القلب ایشان در عالم غیب
 نحر این الله بود روزی در مسجدی تشریف آوردند آنجا شخصی جمعی از مریدان خود داشت و مردم را میگردید میگفت
 اما باطنش از نور نسبت مع الله که در صوفیه علیه معروفست خالی بود و نردمشانج کبار بفرقائی قلب و ارادت
 ولایت و تهذیب خلاق مرید گرفتن حرامست ایشان اجمال او شفقتی آمد و تا دیری متوجه حاش گردیده او را بر مبرته
 ولایت قلبی ساندند از حضرت ایشان ماکه در خدمت مبارک حاضر بودند از روی الطاف تصدیق احوال او
 خواهند معروض داشتند که بجز توجه شریف و لش ذاکر شد لطیفه اش نورانی بیهم رسانیده بسوی اصل خود
 مثل هوای تشنیه پروازی نمود و در قلب کثیر ضحلا می یافته متوجه بسیر عالم امر گردید و بتجلی افعالی رسید
 فنا حاصل نمود و قابلیت اجازت طریقه پیدا کرد فرمودند دید شما صحیحست ما را نیز همین احوال او معلوم شد و رو
 در مقبره میگذشتند آنکی توجه حال اموات مراقب الیاده فرمودند این بیچاره را در خواست فیضی میمانند و
 بحال نه با توجهات نمودند فقیر شیندم از زبان مبارک مرشد خود قدس سره میفرمودند در آن وقت حاجه
 بودم در الوقت ظهور حقیقت محمدی بود صلی الله علیه و سلم توجهات آنحضرت تمام مقبره شمول انوار و بر کا
 ان مقام عالی گردید ایشان بزیارت حرمین شریفین پیاده رفته اند و به لطاف سرور کائنات صلی الله علیه و سلم

سرافراز گردیده میفرمودند حرقت و سوزیدنه من که ازلی بانهای دروطلب بود و هیچ کلمه نمیشد بغایت مصطفوی تسکین یافت و آنچه مقصود بود حاصل شد طالبان بسیار در آنجا استفاضه از صحبت ایشان نمودند شخصی در مدینه منوره ریاضت و مجاهده و نوافل عبادات بسیار میکرد از جناب سرور عالم صلی الله علیه و سلم مامور گردید که بخدمت ایشان استفاضه نماید ایشان او را ازین مجاهدات منع کردند و بتوسط در عبادت امر فرمودند وی چون نوگر بر ریاضت شاقه بود گفتند ایشان عمل نکرد و حضرت صلی الله علیه و سلم باز او را امر بتناعبت و التزم محبت ایشان نمودند پس بخدمت ایشان استفاضه نمود و بحسن تربیت ایشان بمقامات عالیه رسید وفات ایشان در سنه هزار و صد و شصت و شصت هجری شهر دهم رمضان المبارک است خلفا ایشان بسیارند از آنکه خواهد موسی خان مخدوم عظمی ده بیدی متورع توقی صاحب کشف مقامات و تصرفات در ولایت مادی الزهرا را شاد هدایت طالبان خدا یگانه روزگار بودند و از ده خلیفه مرسل شدند روزی یکی را از روی ایشان خود گفتند چیست که در باطن تو کدورت معلوم میشود مگر بقدر شبه خوردی گفت فی بنجر طعام خافاه چینی نخورده ام آخر اعتراف نمود که در خانه صباغی طعامی نیاز حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه نخورده ام او را زجر کردند که من گفتم ام طعام هر کس نباید خورد و مرزا مظفر رحمة الله علیه تعمیر وقتا و قوت نسبت باطنی و دو فور حالات و واردات بی نظیر بودند مستفیدان ایشانند دیده ام آنچه ضروری ارباب این طریقه است در دلهاد شتند یکی را از اصحاب ایشان بعد وفات ایشان قضی قوی رو نمود و تا دو سال انبساطی نیافت آخر بر اثر شریف ایشان فت همینه نظرش بر خاک پاک ایشان افتاد احوالش تازه شد و نسبت خود را بحال یافت و محمد میر رحمة الله علیه نسبت باطن و خمول از او هدایت طالبان ممتاز بودند زبانی صالحی شنیده ام که میگفت لبست کس صحبت ایشان بمرتبه ولایت و فواید بقا رسیده اند حتی بخدمت ایشان ارادتی در شت عرض نمود هر قدر خرج صرف روزگار شده باشد بنده حاضر نمایم قبول کردند مبادا مال بگانه باشد شاه عبد الحفیظ و صوفی عبدالرحمن میر بهادر و درویش محمد و محمد حسن دیگر اعز رحمة الله علیهم بمقامات قریب الهی امتیاز شدند و هدایت طالبان حق می پرداختند فقیر بعضی را ازین عزیزان زیارت کرده ام و دختر شیخ محمد میر رحمة الله علیها از ولایات عصر خود بمنزله قرب عنایت رسول خدا صلی الله علیه و سلم اختصاص داشت از وی عجایب واقعات نقل است احوال هر که میخواهد بمحض عرض نمود

بدیوئی توکل درخت که وی نشانید مباد اول گذرد که در فاقه برگ و بر این درخت خواهیم خورد و هماد بر
اسباب پیدا شود ایشان سخن وی را از تعلیم الهی دانسته آن درخت را از پنج برآوردند و عزت و اندوگاه کرده
و شرف و جهانی در پاد خدایده طریق قادریه از حضرت شاه عبدالرحمن قادری رحمة الله علیه که بجزبات
قویه و تصرفات جلیبه شهرت داشتند گرفتند و بین صحبت ایشان بحالات علیها فائز شده اوقات بذکر و طاعت
و تلاوت معمود شدند یکبار پیر ایشان میوه انبه تناول نمودند ترش بود شیرین اش را باب دهن مبارک خود
بر زمین انداختند ایشان از کمال رسوخ عقیدت ترک نزاکت و میسر زانی نموده آن شیرین خاک آمیخته را بنج
از زمین برداشته فرو بردند از برکت این عمل در خاکساری ایشان کثرت یافتی خوب طاری شد رحمة الله علیه اولاد
باسعادت حضرت ایشان در سنه هزار و صد و یازده یا سیزده هجری یازدهم رمضان المبارکست وقت
مخبر روز جمعه بود که آن آفتاب عالم تابان مطلع ولادت طلوع فرموده جهان را منور گردانید و طلوع غمطلوع
والدین تولد صاحب شرع تاریخ ولادت آمد از آنچ طالع ایشان از آنچ رسوای رسول الله صلی الله علیه و سلم و جاب
اختلاف داشت باقی همه موافق بود لهذا آثار رشد و هدایت از ناصیه حال ایشان ظهور داشت و انوار فهم و
ذکا از جبین سین میدرخشید از باب فرست از شایده علوفطرت ایشان میگفتند که ایشان سر اهل کمال میشنوند
و از خردمندان دیده در سبقت می برند و والد ماجد ایشان در تعلیم و تربیت اهتمام نمودند و با وجود صغر سن
ایشان از بهجت کسب ان تقسیم اوقات تاکید فرمودند که وقت عزیزی و عمر شریف بدل نماند و بیجا صرف نشود و
آداب دشاهی و فنون سپاه گری و صنایع هنروری ایشان را تعلیم نمودند میگفتند اگر شایم میشود که در باب هنر خواهیم شنید
خواهید شناخت و اگر چنانچه دل ما میخواهد فقر و ترک اختیار میکنی حاجت باطل پیشه و هنر نخواهد افتاد پس ایشان
را در هر فن مهارتی پیدا شد هنر دوران هر پیشه داد و هنر خود را از ایشان میخواستند و هر که با ایشان ملاقات مینمود با ستاد
ایشان در فن خودش قرار میکرد و ربانی یکی از ثقات شنیدم که ایشان را تقطیع سر او بل بر چاه طرزی آمد حضرت
ایشان میفرمودند که استعمال اسلحه بمرتبه کمال رسانیده بودیم اگر بستی کس شمشیر کشیده بر ما حمله آورد و در دست
مایک خوب عصا باشد یک کس هم نمی بجای نتواند رسانید یکبار شخصی در وقت انصراف سلام از نماز مغرب در
تاریکی از بنجری بر ما زد و برق درخشد در لمعان برق حریه زد دست او گرفتیم باز بدست او دادیم وی باز حمله آورد
باز گرفته با دوایم بچین هفت بار اتفاق افتاد آخر معذرت آورد و بپای سر نهاد و یکبار فیل مست در راهی می آمد

و ما برپ سوار از مقابل سیدیم فیلبان فریاد برآورد که دور شو کناره گیر دل نخوست از مقابل حیوانی یگبار برتر
فیل غضب تمام مالود خرطوم چیده برداشت خنجر از میان بر کشیده بر خرطومش زدیم فریاد برآورده مالود در پشت
بفضل الهی سلامت ماندم یکبار جهاد با شتران کُن پیش آمد در شدت حرب که گاه تیر و نیزه رسیده بود دسرداری کفیل
رزین ما بود گمان خوف برابر در آن وقت غری سوزون نمودیم موجب تعجب او شد داخل ساله بودیم که حضرت ابراهیم
را علیه السلام در خواب دیدیم عنایت بسیار بحال با مصروف داشتند در آنوقت هرگاه ذکر حضرت صدیق اکبر رضی الله
عنه در میان می آمد صورت مبارک ایشان حاضر میشد بار ایشانرا بچشم سروده ایم و القاهتا بحال خود یافته میفرمود
روزی شخصی در حضور والد ما ذکر کرد که قدما ی صوفیه بوحده وجود قائل اند و حضرت مجدد رضی الله عنه برخلاف ایشان
شهود را جمع میدهند درین کوارت دیدیم که نوری مثل نور خورشید درخشد و حضرت مجدد در آن نوار ظهور فرموده مرا
اشاره بر فراشتن از اینجا نمودند این واقعه بخدمت والد خود گفتیم فرمودند غالب است که شمار از طریق ایشان حاصل
نشود میفرمودند الله تعالی طبیعت مراد رغایت اعتدال آفریده است و در طبیعت من غیبت اتباع سنت بنوی صلی
علیه سلم و بیعت نهاده خود سال بودیم که همراه والد خود بزیارت پیر ایشان حضرت شاه عبدالرحمن رحمة الله علیه
از ایشان تائیدات و کرامات ظاهر میشد ما در نماز ساهله می نمودند ازین جهت دل من از ایشان نضرتی داشت که تارک
سنت مصطفی صلی الله علیه و سلم قابل اقتدایست می ترسیدم که والد من تکلیف بیعت ایشان نکند روزی پرسیدم
که حضرت عبدالرحمن چه در نماز ساهله بنمایند فرمودند بر ایشان سکر غالب است معذرتا عرض نمودم در آدا
نماز سکر غالب میشود و در دیگر امور هشیار میشوند ایشان بر شفته فرمودند که خدای تعالی شمارا فهم و کمالی آن آوده است
که برپیرا اعتراض نمایند اما این سخن موجب اتناع ایشان از پنجه اندیشه بود و گردیده میفرمودند شو عشق محبت غمیر
مایه طبیعت منفست و خاطر از آن غاصبایل تمام بمطهر حلیه ثابت مرا یادست که طفل شش ساله در آغوش من میخوابید
زنی جمیله مرا در کنار گرفت جلوه جاش اول مرا از جابره و خاطر را دوستگی پیدا شد و لمبی دیدار او قرار نیگرفت در
خوابش گریه می کردم چنانچه بودم که آوازه عاشقی من بزر باها افتاد و در مردم شهر گشت که این پسر مزاج ماشقانه
میدارد میفرمودند که جاذبه محبت من آنقدر رسا بود که عوارض جسمانی شاهان بر طبیعت من ظاهر میشد یکبار جوانی که
منظور نظم بود پ که در انیز پ عارض شدوی دو خورد و اثر دوا در من پدید آمد میفرمودند نیم شبی متهاب بود
در خانه بنده ناگهان آن جوانی را باغی ظاهر شده گلهار از درخت یاسمن چیده بر سر من نهاد و غالب گشت گلهار

برفت عاشق بیچاره تلویری از غیرت سر بگریبان غم داشت آتش غیرت جان توانش را بسوخت دیدم مرده بود
 معشوقش را خبر شد از حسرت سر بچین است فرو برد ساعی نگذشته بود که جانش بنبال جان یاارش شتافت نهرو
 ما نزد یک بهم دفن کردند و در خیمه سوزا اگر بخت هوس باشد مرا یک وجب جا از سر کو تنوس باشد مرا میفرمودند
 طاووس بزرگ جمیل عاشق بود در دشت شکست در قصه های نمود و در افواه ملامت گران افتاد که معشوقه جانور است
 زن را لعنه مردم غیرت آمد طاووس اعلی طاووس رقص کنان نیز در کیش رفت گفت چشم خود سوی من کن طاووس که
 عاشق جانبا ز بود چشم خود سوی وی نهاد میل گرم در پیش کرد گفت چشم دیگر پیش من طاووس که اختیار بدست
 بیتابی عشق داشت چشم دیگر پیش گذاشت زن بی رحم میل گرم درین چشم نیز کشید طاووس تا دیر بر خاک طپیده گوهر جان
 در قدم باز نثار نمود زن نیز در حسرت چنین ستم پس از چند روز در گذشت میفرمودند جوانی بی رحم یکی را از بخت فاخته
 شکار کرد فاخته دوم تابی تنهای نیاموده خواست خود را بپاک سازد خیمه چیده بر بالای او فرام آورد و
 انگری سوزان بمقابر برداشته بران خاشاک نهاد دیر بر آتش زده خود را فروختن داد و گفت مرا
 چون غیل آتشی در دست که بپارم این شعله برین گل است میفرمودند در موسم بهار گل اقباض بلبل آویختند
 بلبل سو بر برگ گل گذاشته تا بهای موزون آغاز کرد زمانی در از فیلامی نمود ناگهان خاموش گردیده دیدند
 مرده بود عجب زمرده نباشد به خمیه دوست عجب زمرده که چون جان بد آورد سلیم گفت فقیر اقم
 بسا بگردان و محبت که در مذکورات محبت شعله افروز کانون محبت نمود عده لهای دوستانست جان داده اند و
 دست از کونین افشاده و در مشاهد محبوب آفرانی یافته **اللهم احیننی فی حیاتک و امیتنی فی حیاتک**
و احیننی فی حیاتک میفرمودند والد ماجد ما میگفتند که قدم شما بر مبارک شد که در سال تولد شما دست انعطاف
 دنیا برداشتم و دولت فقر و قناعت برگزیدیم پس را از بخت صحبت ایشان و طبیعت رغبت ترک و تجدید باشد
 و فقر بر غلج گردید میفرمودند تا زده ساله بودیم که پدر ما ازین جهان انتقال نمودند وقت مرگ وصیت فرمودند
 که اوقات همین قسم در کسب لات تقسیم خواهید داشت و عمر را بانشغال لاطال صبر نخواهید نمود پدر را بر سر زنده
 انکارید که مقصود از وجود پدر تربیت در کسب هنر و مکمل است میفرمودند بنین وصیت ایشان اوقات خود بر علم و
 عمل و صحبت احباب تقسیم نموده ایم و از عمر و زندگانی بهره دانی برداشته میفرمودند بعد انتقال ایشان از دنیا
 خیر خواهان باعث و بر حصول منصب موروثی پادشاهی گردیده ما را بجلالت فرخ سیر پادشاه بردند اتفاقا بادشا

ح

الحکم

بالکرم

اند

دار

ن

ف

ف

د

د

ر

س

ن

ن

س

ن

ن

ن

ن

اعراض زکام بود و در بارنه برآمد همان شب بخواب دیدیم که بزرگی از فراخ خود برآمده کلاه خود بر سرماندند همانان
 بزرگ حضرت خواجہ قطب الدین قدس سره بودند پس دل را بیچ غبت بنصب جاہ نماد و شوق زیارت دید
 استیلا یافت هر جا صاحب کمال میشنیدیم زیارت وی میرفتیم یکبار صحبت دیدن شیخ کلیم اللہ چشتی رحمۃ اللہ علیہ
 که از شلخ وقت بودند فقیہ درس حدیث میفرمودند در حدیث برآمد که وقت شب عفرتی از جن بر رسول خدا صلی اللہ علیہ
 علیہ وسلم حمله آورد میخواستند که بگیرند بلا حفظ عا حضرت سلیمان علیہ السلام بروی تصرفی نفرمودند و در دل با آمد
 کشش تا ویل حدیث چه خواهند فرمود ایشان فرمودند که ازین حدیث معلوم میشود که شیخ را باید که تصرف بر
 مرید بگانه بی اذن پیر او نماید میفرمودند زیارت شاه مظفر قادری رفیقم کسی از ایشان پرسید درین وقت ابدال
 و اوتاد میباشد گفتند زمانه از دوستان خدا خالی نیست هر که زیارت ابدال بخواند این جوان را ببیند هنوز در بقعہ
 اختیار نکرده بودیم اما شیخ این سخن در حق ما بنور فرست فرموده باشند میفرمودند زیارت شاه غلام محمد موجود
 کرده ام خاندان ایشان از صبر و قناعت و زهد و توکل خاندان حضرت جنید بود رحمۃ اللہ علیہ میفرمودند زیارت
 میراثم جالسی رسید ایم میگفتند پیر با پنجاه ختم کلام اللہ مینمودند میراثم را ششم را الهام شد که وقت مرگ شما
 قریب شده مدفن شما خط کشیرت بطی ارض در کشمیر رفته انتقال کردند رحمۃ اللہ علیہ چنین صحبت بسیاری
 از بزرگان دریافتہ نظر عنایت ایشان رسیده بودند

فصل در ذکر استفادہ حضرت ایشان از حضرت نور محمد بدونی رحمۃ اللہ علیہ

میفرمودند ہر روز سالہ بودیم کہ شخصی مذکور کالات حضرت سید قدس سره نزد ما کرد و مجروح دستماع او صا ایشان
 دل بی اختیار شتاق سعادت قدسوس گردید پس شرف دیدار معرفت بار حضرت دریافتیم بزرگی یافتیم
 منشرع متبع سن مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم متخلق باخلاق خدا سبحانہ الودار صحبت مبارک صفا بخش دل
 و راحت افزای جان گردیده دیدہ یقین بنیاد گشت کہ شاید مقصود اینجا است و طمانیت دل مرده رسانید کہ
 شہود حق در اینجا فرما فرمودند بچکار آمدید عرض نمودیم بجهت استفادہ اگر چه عادت ایشان نبود کہ
 بی آخارہ تلقین طریقیہ فرمایند اما بتفضلات الہی بی توقف بجان بندہ توجہ فرمودند لطائف خمسن مذکور ہم
 گویا گردید و این از خصائص ایشانست کہ بیک توجہ شریفہ لطائف خمسه جاری بذکر الہی میشود و سالک مورد

تجلی صفاتی میکرد و تا مشرقه ایشان باطن این رنگی متاثر گردانید که خود را در آنکس بصورت دیات شریف
ایشان یافتیم دل محبت مضطرط و عقیده راسخ بخدمت ایشان پیدا شد میفرمودند ایشان التفات بسیار بجال
مستفیدان داشتند و اینهارا بر زلات تنبیه می نمودند چنانچه روزی یکی از نامحرمان در راه نظر افتاد و او همین
که بحضور پرور رسیدیم فرمودند از شما ظلمت زنا معلوم میشود شاید نگاه بر نامحرمی افتاده است دین ایشان تو بهی
نمودند ظلمت آن نظری بجا در بطن خود معاند کردیم روزی در راه ملاقات شراب خواری سرفروندگان را فرمودند
باطن شما ظلمت شراب بنظری آید شاید لبتا بر خمر در خودی شمره باشند و نظر بجال با مصروف داشتند که در
شراب خود عیان دیدیم فرمودند ملاقات فساق اینهمه اوز باطن بکند میباید و معاذ الله که کسی از تکاب معاصی
نمایم چنانچه انوار عیالی که از صاحب بنظر می آید در بطن اینها مشاهده مینمودند اگر تهلیل خوانده میفرمودند که
امروز تکرار کلام طیب کرده آید و اگر در و خوانده بودیم میفرمودند امروز انوار در و از شما ظاهر میشود روزی فرمودند
در و در رعایت عدد ملحوظ نموده آید بنده عرض نمودم آری اما قید عدد چگونه دریافت مینمود فرمودند انوار
مثل گل صد برگ میخیزی بنظری آید میفرمودند روزی با من ایشان دای اصل السوس سیکو قسم فرمودند باریک
شد گفتیم آری ایشان بدست مبارک خود احساس نموده گفتند هنوز باریک نشده سخن تحقیق باید تا عادی بگذا
نشود میفرمودند بنیم صحبت آنحضرت در اندک مدت حالات و کیفیات طریقه باطن را در گرفت جذبات متواتره در
رسید و دل را محبت غیرتی ساخت و انس بحضرت حق سبحانه پیدا یافت هیچ کس الفی نگذشت از بیانی های شوق
خواب نور و آرام بر هم شد و سر و پا برهنه در ویرانه های گشتیم و درشت جوع اندکی برگ درختان خورده میشد
اکثر اوقات با مستغرق مراقبه بگذشت و نگه رانی و انتظار دل را بحقیقت احتیاق متوجه فرمایگشت حضور و
احسان بحسب قضای لطیفه قلب دست داد و مرتبه آن تقدیر بک گانگ ترا و وصف حال گردید و محویت و فنا
و بقا و وصل و یافت مقصود که در باب قلب متعارف حاصل شد و خواطر را در دل جولانی نماند سر توحید
انکشاف یافت و هر ندر و هر بصورت مجبوی در نظر آنگاه و وحدت در کثرت مشهود میشد و گاهی و هم غیرت از
پیش خیال مرفیع میگشت گریه نقد حال بود و آه و ناله بیانی دل امی افزو دگر یا از خوف الهی و بدست
از تکاب سنای می آید یا از سوز و گداز که بهر وقت دل میفریاد یا از انحکاس کیفیات از بان جد و حال شکر بر
میشود یا از حرارت و بیانی مقام جذبه گوهر اشک نقد وقت میگرد و سهیلی برگ گل خوش رنگ زینت قرار داشت

داند ران برگ و نو خوش ناله های زار داشت گفتش در عین وصل این ناله و فریاد چیست گفت باز جلوه معشوق در
 این کار داشت و وصلی که لطیفه قلب با وصلش میشود مقتضای مبتلای های شوق است باعث نظاره جمال نشان دادن
 و اتمام نعمات و گیرهای ذوق با جمله روزگاری در ذوق و شوق گذشت و سکرستی بیخوش فرما از ما سوخت
 تا آنکه سلطنت لطیفه قلب با خرسید و کار لطیفه دماغی افتاد آتش شوق افشردگی یافت آه و ناله را میجائی نماند
 و اهلینان و بیزوفی دست داد شکایت حال بخدمت ایشان برویم از غایت تأسف فرمودند حال آن که هیئت
 کجا این یفرگی با مبارکباد درین مقام حالات دیگر فاضل شدند و جذبات و نگرانی و انتظار چنانچه لطیفه قلب را
 از خود میر بود لطائفه اربعه و لطیفه نفس حاصل گردید و فانی نفس تهنید با خلاق دستهایک و ضحکال
 زوال عین اثر و فانی انهم رسید صفات و کمالات در منسوب باصل یافته خود را عدم محض مشاهده کردیم
 و علوم و معارف مناسب این مقام دست داد و در الوالزت و سستی پیدا شده بدن را احاطه نمود و حشر
 که از لطیفه دماغ بر قلب یزان میشد آن نیز را مل گشت حضرت مجدد در ضی الله تعالی عنه تسلیم هر لطیفه جدا
 جدا میفرمودند بعد تسلیم تهنید لطیفه قلب لطیفه نفس مقرر داشته اند که در ضمن این هر دو لطیفه لطیفه روح
 و لطیفه سر و لطیفه مخی و لطیفه خفی نیز نور و صفا و باصل خود فنا و بقای یا پذیر فرمودند تا چهار سال بخدمت حضرت
 سید قدس سره استفاده کردیم اجازت تعلیم طریقه و ترک خرقة شریفه عنایت فرموده مصیبت بلازمت عقیده
 اهل سنت و جماعت و عمل با تلباع سنت و اجتناب بدعت نمودند میفرمودند شاه گلشن خلیفه حضرت شیخ عبداللہ
 رحمۃ اللہ علیہما از ما پرسیدند که پر شما بشارت کدام مقام بشما فرموده اند و سیر و سلوک باطن تا کجا رسیده و آنچه
 آنحضرت درباره بنده فرموده بودند و حالات و واردات آن مقام در خود می یافتیم ظاهر نمودیم ایشان تعجب
 انکار گفتند که پر شما دعوی های بلند مینمایند این نسبت در مقابل مشهور هم یافت نیست فقیر شکایت پیش
 حضرت سید بروم که شاه گلشن انکار آنحضرت مینمایند چنین میفرمایند فرمودند شما را بایشان بروید علم ایشان
 علم خدمت است که محیط هر چیز باشد یا پیغمبر نیستیم که انکار یا موجب کفر گردد و دعوی ولایت نمیکند که انکار انفس
 کنند لیکن ترک ملاقات شاه گلشن نموده شد که هر که با پیرو بود باشند تو با او نیک سگ از تو بهتر است بعد
 یکسال اتفاق ملاقات ایشان شد گفتند شما از ما ناخوش شدید که انکار سیر شما کردیم گفتیم آری فرمودند
 اللہ تعالی کمال پر شما را ظاهر نمود روزی در بازار نشسته بودیم بالکی سواری سجد تمام باز اینمؤ

شرح
 انوار
 العالی

رحمة الله علیه نیز آمده بودند بهجت دریافت احوال نسبت بحال ایشان توجه فرمودند فقیر این شعر خواجده حافظ
 رحمة الله علیه هر کس که دید رویتو پوشید چشم من به کاری که کردیده بایی بصر نکرده به بر خواند گفتند
 نسبت ایشان در غایت لطافت و قوت جلوه فرماست و انوار کمالات ایشان مانند خورشید ظلمت و ا
 حاجت بیان نیست میفرمودند ایشان کیبار فقیر را بهجت نگهبانی لشکر امیری که با ایشان ارادت داشت به هم
 دشمنان میرفت فرستادند فقیر دعای حزب البحر برای حفاظت لشکر بخواند و بهجت بر نظر مندی وی داشت
 و همدا از باطن ایشان پیران کبار رحمة الله علیه میبوید الحول که لشکر محفوظ و منصور گشت و دشمنان از بیم
 رو بفرار نهادند میفرمودند بعد استقاده فقیر از خدمت ایشان خلق بسیار با ایشان رجوع نمود و امرار و اغذیای بکثرت
 تمام حاضر شدند و ناخن فیروز جنگ بست بهجت ارادت بخدست ایشان داد و هر روز بهجت کسب فیض جمعیت
 در حلقه حاضر میشد در خانقاه ایشان در وینان بسیار جمع آمدند هر روز شهادت کس از مطیع ایشان و طیفه خوار بود
 میفرمودند ایشان در کلمه الخیر و سفارش بسیار مصروف بودند در خانه امر بهجت بهجات را باب حاجت تشریف
 می بردند میفرمودند ایشان کمال غیرت داشتند اگر کسی بی اجازت بر یا ترنگای میرفت در باطن خود فتوری یا
 تا عذر نمیکرد نسبت باطن درست نمیشد میفرمودند روزی فقیر در خدمت ایشان عرض نمود که در بی نظریه مدار
 ترقی بر تو چه مرشد است در ینت سالها بنده را بغایت یک توجه سرفراز فرموده اند و همیشه از روی حصول
 این سعادت در خاطر میباشد ازین جرأت بسیار متغیر شدند و در باطن ظاهر فقیر تغییری راه یافت تا سلسله بامی
 کشیدم چون ایشان بعبادت آمدند صحت روی نمود و نسبت باطن بحال آمد میفرمودند چون ایشان از ضعف
 پیری بحال طالبان نوبتند پرداخت فقیر بخدست شیخ الشیوخ حضرت محمد عابد قدس سره رجوع نمود و
 بخدست ایشان تیر حاضر شدند شیخ صبغة الله خلیفه ایشان انجمن بیع ایشان رسانید ملاقاتی بخاطر خاطر راه یافت
 فرمودند شما در اینجا چه قصور در فیوض و برکات و تاثیرات دیدید که جای دیگر رجوع نمودید معروض داشتم که فقیر
 سواي ذات خدا و نسبت علیا مقصودی ندارد و حصول آن موقوف بر توجّهات علیه است و بمعنی بسبب ضعف
 و ناتوانی جسمانی آنحضرت نمی تواند بخدست یکی از بزرگان آنحضرت رجوع آورده ام و اخلاص بندگی را سخ
 دارم اما ازین معروض رفع ملالت نشد بعد واقعه ایشان که بر من از شریف حاضر میشدیم ایشان را ناخوش
 می یافتند و روی مبارک از من میگرفتند بعد سالها شیخ صبغة الله تبارانی داد که ایشان در واقعه حاضر فرمودند

ما از مرز صاحب راضی هستیم آنچه ایشان اختیار کرده اند مرضی الهی است فقیر سجدات شکر بجا آورده که رضای اهل حق از اجله نهای خداوندی است سجده گفت فقیر را قم بچی از صاحب حضرت محمد زبیر بعد واقعه ایشان بخد مت حضرت شیخ محمد عابد رحمه الله علیها رجوع آورد روح ایشان انا خوش یافت بلکه شمشیری بروی کشیدند وی پناه بحضرت شیخ آوایشان گفتند اینقدر ناخوشی چراست برای خدایکی از خاندان شمار رجوع آورده است سعاد و باید در پشت شخصی از اولاد شیخ جلال بانی بی رحمة الله علیه طریقه از فقیر گرفته بود در خواب دید که ایشان میفرمایند تو نقشبندی چراشندی طریقه ما را گذاشتی این بخش های مزاجی است الا بعض مرشدان مستفیدان خود را پیش بزرگان فرستاده اند چنانچه حضرت ایشان ما با هم بیرون خود بخد مت کا بر استفاده نموده اند هر که نفع خود در خدمت بزرگی زیاده بیند یا اشتغال طریقه و رزیده جهدی نموده است و آداب خدمت بیرون خود بجا آورده هیچ مقصود نیافته یا بسبب بعد مسافت و دوری ضروری استفاده متذکر گردیده ضرورت که بجای دیگر رجوع نماید از فیض الهی محروم نماند میفرمودند شبی بهشت را در خواب دیدیم ناگاه جماعه انبیاء علیهم السلام نمودار شدند و حضرت حافظ صاحب پیش آن کابر میفرمودند مرا تعجب شد که جهت پیش رفتن ایشان چیست حضرت نوح علیه السلام فرمودند که منیب ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم پیشتر شسته اند زیارت آنجناب مقدس میروند صلی الله علیه و سلم +

فصل در بیان استفاده حضرت ایشان از حضرت شیخ محمد عابد رحمه الله علیه

میفرمودند ولایات ثلثه و کیفیات و علوم و واردات آن از حضرت سید قدس سره بفضل الهی حاصل شده و کمالات ثلثه و حقایق سبعه و غیره با توجهات حضرت شیخ در عرصه صفت سال کسب کردیم بعد از آن بار دیگر از ابتدا تا انتها در مدت یکسال بسیر مرادی از جمیع مقامات گذرانیدند و در کیفیات و حالات هر مقام قوتی دیگر بهم رسید و ذکر کیفیاتی که در مقامات عالیجه مجرب حاصل میفرمودند ذوق و اشتیاق بظهور ذرات توحید و ولایات بود و در مقامات اینهمه احوال مواجید زایل شد و جوش و خروش عشق و محبت که از مقتضیات تجلی استفا بود در سطوح تجلیات انیضمحلال یافت و جزا بقا و عبودیت هیچ حال نگشت و نسبت عینیت استجاب بطولیت که عالم را باصا له خود ثابت میانید از غایت تنزیه حضرت ذات او سجا مسلوب گردید نیمه شعبه از غلبات سکر جهان بود در غیرت به تعبیر

البشأن عرض نمود فرمود شما را از اجازت خاندان قادری ما اجازت این خاندان از جناب رسول الله علیه وسلم سرفرازی می نامیم
و بجانب سرور عالم متوجه شستند بنده نیز بامر ایشان مراقبه نمود دیدیم که حبیب خدا صلی الله علیه وسلم در بارگاه عالی
باصحاب عظام و اولیای کرام رضی الله تعالی عنهم نشسته اند و حضرت غوث اقلین در حضور پر نور ایستاده حضرت شیخ
بجناب مبارک عرض نمود که مرزا با جنابان امیدوار اجازت خاندان قادرین فرمودند درین امر بسید عبد القادر
بگویند پس ایشان اجابت التماس حضرت شیخ نموده بعطای تبرک خرقه اجازت بنده را ممتاز فرمودند و بنده در باطن خود
حالات و برکات نسبت شریفه قادریه احساس نموده و سینه از انوار آن نسبت بزرگتر دید و نسبت نقشبندی ضعیف
بودگی بسیارست و در نسبت قادری و لمعان انوار میفرمودند حضرت شیخ فقیر را با اجازت طریقه قادریه طریقه چشتیه
طریقه سهروردیه سرفراز فرمودند و از روح خواجه قطب الدین قدس سره باو نسبت چشتیه بهار سیده میفرمودند
گاهی که نسبت خاندان چشتیه ظهور مینماید سماع خوش می آید و سوز و گداز عشق و محبت که لازم نسبت آن اکابر است باطن
را رنگ خود می آرد و شیخ فقیر را قریب عشا بخدمت ایشان حاضر شد خلوتی بود در خایت کیفیات و حالات آنحضرت
تجلیات مینمود و گریه استیلا داشت بعد از انقضای چندین حالت فرمودند درینوقت نسبت بزرگان چشتی ظهور داشت
علیهم میفرمودند بعد واقعه حضرت حافظ سعد الله رحمه الله علیه نواب خان فیروز جنگ آرزو نمود که بجهت استفاد
بخدمت حضرت شیخ حاضر شود بنده معروض بحضور ایشان گذارش نمود بسیار منتقص شده فرمودند میخواهد که خالقاً
ما مثل خالقاه حضرت حافظ سعد الله بی برکت شود قدم اهل دنیا منحوس است و باعث بی برکتی باطن میگردد
میفرمودند روزی کسی در حضور ایشان گفت فلان نیادار و دلتند کلان است فرمودند اینها محتاجان اند و دولت و
نعمت سرمدی ارباب نسبت مع الله دارند اَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَنِ التَّقْدِيسِ حَیْثُ شَرِیفِ سِتِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ

عالمه ایشان می بود عنایت فرمودند آن کلاه شریف را وقت شب در آب گرم تر کردیم بچاه غسل آنرا که در
 رنگ از شربت مقرر طوس سیاه تر بود خوردیم از برکت آن غسل دهنی رسا و طبعی باز کاپیداند که هیچ کتاب
 مشکل شکل نمی ماند نهادرس علم ظاهر طالبان کفایتیم آخر چون نسبت باطنی غلبه کرد شکل کتاب تشرک گردید
 میفرمودند در واقع دیدیم که از غیب کسی گفت ما را شما کار راست هدایت خلق و اشاعت طریق بود شما و بهشت
 اینها در وقت فاده الود نسبت باطنی صحیح معلوم میشود که تا بیدار قوت برین امر از غیب میرسد و وجود حقیر گویا در میان است
 دو دمان داریم گویا بچونی یک مان پنهانست در لب های وی به میفرمودند فقیر از بهی الشرب بود علیه السلام
 حضرت شیخ تصرف باطنی بنده را محمدی المشرب ساختند علیه السلام میفرمودند در ایامی که ایشان بنده را بنابر حقیقت
 محمدی دادند صلی الله علیه و سلم و قاضی در الود آن مقام عالی دست دادی بنیم که سرور عالم صلی الله علیه و سلم در مقابل
 فقیر نشسته اند بازمی بنیم که بجای بنده آنحضرت تشریف دارند و بجای حبیب خدا صلی الله علیه و سلم فقیر نشسته است
 بازمی بنیم که در هر دو جا رسول خدا صلی الله علیه و سلم تشریف بازمی بنیم که در هر دو جا فقیر نشسته است ازین فنا و بقا که در
 حقیقه الحقایق علی صاحبها الصلوات و التعلیمات حضرت ایشان حاصل شد علو شان ایشان در باب میفرمودند روزی در
 حضور حضرت شیخ حاضر بودم در باره فقیر فرمودند و آفتاب مقابل یکدیگر نشسته اند که از غایت ششعلو الود امتیاز یکی از
 دیگری نتوان نمود اگر متوجه تربیت طالبان خدای شوند عالمی را منور میسازند میفرمودند روزی از غایت تواضع زانو بوس
 فقیر نموده فرمودند مثل ایشان در اصحاب بن کسی نیست روزی فرمودند از نهایت محبت که شمارا با خدا و رسول ثابت است
 ترویج طریق تو بهجت شما خواهد شد از جناب ابی القعب ثمانس الدین حبیب الله عطاشده میفرمودند حضرت شیخ تربیت بعضی
 اصحاب خود و حواله فقیر نمودند فقیر اینها نهایت مقامات طریق رسانیده بخدمت ایشان بر دم فرمودند حالات و کیفیات
 هر مقام که از شما کسب کرده اند صحیح است و موافق تحریر ایام طریق محمد دالف ثانی رضی الله تعالی عنه و الحمد لله و سلم
 میفرمودند از اجله نعمای الهی در باره فقیر آنست که بنده را بجناب مشایخ کرام خود در حمده الله علیهم حضور صا حضرت سید و حضرت
 شیخ محبت و رسوخ تمام عطا فرمود اگر چه شرف زیارت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در ایام لیکن صد شکر که سعادت محبت
 اینچنین نابان و صلی الله علیه و سلم حاصل شدند و مفره حیات خاطر خواه دست داد بچنین این کابران روزی بنده نوازی فقیر
 و اکرام فقیر زیاده از قدر بنده می نمودند روزی حضرت سید کش بنده در دست کرده نهادند فرمودند شمارا بجناب
 الهی قبول تمام است حضرت حاجی محمد فضل بن عظیم بنده راست می ایستادند که تعظیم کمال است نسبت شما میکنم مگر میفرمودند

کثر الله امثالکم حضرت حافظ سعد الله تکریم بنده بسیاری نمودند میفرمودند شما بجا قبله گاه ما هستی
 میفرمودند یکبار زبانی یکی از صاحبان ما که سبهند سیرت عرض سلام نیاز بجانب حضرت مجدد و رضی الله تعالی
 عنه گفته فرستادیم گفت چون سلام شما بر فراز مبارک رسانیدیم حضرت مجدد و سر خود تا بسینه از فراز برداشته
 کمال انبساط و اشتیاق فرمودند که کدام مرزا دیوانه و شیفته ما علیکم علیه السلام و رحمة الله و برکاته من گاهی
 بزیارت آنحضرت مشرف نشده بودم بواسطه شما این سعادت حاصل شد و در تعظیم فقیر نسبت بسابق می فرمود
 که شما را بحضرت جدا مجد ما قرب و منسرت بسیار است حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه میفرمودند الله
 متعالی ما را کشف صحیح که است نموده است که جمیع احوال روی زمین از ما پوشیده نیست و مثل خطوط کف دست
 عیانست درین وقت مثل حضرت مرزا جاجانان در هیچ اقلیم و شهر نیست هر که را آرزوی ملوک مقامات
 باشد بخدمت ایشان رود چنانچه حسب الامر ایشان اصحاب ایشان بخدمت آنحضرت برای استفاده رجوع
 آورند و ایشان در مکاتیب شریفه خود در القاب آنحضرت چنین مینویشتند شیخ المسلمین با فادات قیم الطريقة الاحمدیه
 و روی ریاض الطريقة بتوجهات نفس الزکیه بکین خدا عز و جل آن قیم طریقه احمدیه داعی سنن نبویه را دیرگاه
 دهمته سلیمین متمتع و مستفید گرداناد خدا عز و جل آن قیم طریقه احمدیه خصوصاً و طریقه صوفیه عموماً
 و آن متحلی بانواع فضائل و فوضل را دیرگاه سلامت دهمته انواع برکات بر کافه امام مفتوح گرداناد
 و حاجی محمد فاخر که از کبار علمای حدیث بودند میگفتند ایشان در متابعت جناب مصطفی صلی الله علیه و سلم
 شایان عظیم دارند چنانچه شبی دیدم که اسب عراقی با ساز و براق بر در رسول خدا صلی الله علیه و سلم ایستاده است
 پرسیدم که این اسب از کجاست کسی گفت از رسول خدا است صلی الله علیه و سلم چون از اندرون برآمد کسی
 گفت آن اسب از مرزا جاجانان است تغییر خواب نمودم که طریقه ایشان اتباع سنت حبیب خدمت صلی الله
 علیه و سلم و بر جاده صراط مستقیم قدمی را سخ دارند مولوی ثناء الله سنبلی در واقعه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 استنساخ نمودند که طریقه پیروان حضرت مرزا صاحب در ترویج طریقت و تبلیغ احکام شریعت مقبول
 و محمودست فرمودند آری و حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه نیز تصدیق این مقدمه نمود و فرمود که عظم
 خلیفه حضرت حاجی محمد ثقل رحمة الله علیها میفرمودند که مراد را باره حضرت مرزا صاحب الهام شده است
 هذا رجل له شأن عظیم و لایق اس علیه من رجل احسن حضرت خواجه

میرد و میفرمودند هر گاه از اصحاب ایشان می‌بینیم از نسبت عزیزان بهره‌یابست مادرهاست و حالات و مقامات تفاوت دارند حضرت شیخ عبدالعدل زبیری رحمه الله علیها میگفتند که اجتماع طالبان خدا در یک وقت آن قدر که در صحبت ایشانست جای نیست و درین وقت ایشان نائب امام ربانی مجدد الف ثانی اند

فصل در بیان تاثیرات صحبت شریف و توجهات علیه حضرت ایشان

مجلس حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه محفوظ از خدا و مجمع فیوض مصطفی بود صلی الله علیه وسلم حضور و استغراق نسبت نقشبندی در آنجا و لهار از خود می‌ربود و لمعان و صفای حالات قادری در آن مجلس قدسی ظهور مینمود و اذواق و اشتیاق چشمتیه در آن بزم معنی محبت خدای افزود و لطافت و بی‌نگی نسبتهای جدید و احمدیه در آن مجمع مقدس و قهار انصارت و صفای بخشید سکوت و مراقبه حضرت ایشان نقوش ماسوا از صفات خواطر ازل میساخت و سخن در کلام فواید بشریعت و طریقت و کیفیات نسبت باطنی نقد احوال میگردد و انید فکر حدیث و تفسیر صفا و طمانیت دیگر می‌افزود و در آن مذکورات نسبت های تجلی ذاتی پر تو می‌انداخت انشاء و شعر و قهاری بخشید که هر چه ازین باب مذکور میشد همه از سر فوق و حال بود مذکور است محبت موجب تغییر باطن مبارک گردیده سرشک شوق اریده را روان می‌نمود و افسر و گیاه بجزارت های بدل می‌یافت تذکره حکایات صاحبین را با سرشار کیفیات الهیه میساخت در بیان مسائل علمی تحقیقات منع نموده تشفی خاطر هر کس میفرمودند و حقائق و معارف صوفیه علیه توضیح تمام تقریر کرده فواصن اسرار دانشین سامعین می‌نمودند هر دقیقه را نزد ایشان بیانی بود شافی و هر عقده مالاخیل را کشادی کافی لهذا باین همه کمالات که در ذات قدسی صفات مجتمع بود قبول الهی آنحضرت را مقتدای جهان گردانید و بعد انتقال مشایخ اربعه رحمة الله علیهم سند خلافت عزیزان بوجود مسعودارایش یافت و ترویج طریقه علیه بذات مبارک قیام گرفت طالبان خدا از هر طرف بخدمت ایشان رجوع آوردند و اهل علم اصحاب حضرت شیخ و مستفیدان مشایخ عصر از آنحضرت استفاده فیوض و برکات نمودند علما و صلیما بهجت کسب فیوض الهی در خانقاه ایشان جمع آمدند و آوازه کمالات ایشان در افواه کافه انام افتاد و در اوایل حال بتاثیر توجه شریف و یرم مینایی های میگردند و از کمال استغراق مست بوده بخودی می‌افتادند و حرارت شوق

و بهار اگر مراه سلوک میساخت و بجا ذی نجب قطع مقامات می نمودند و در او آخر که در باطن حضرت ایشان لطافت و بی رنگی زیاده نداشتن و در باطن خود جمعیت و اطمینان یافته بدرجات قرب ترقیات می نمودند و دریافت اسرار طریقت استیلا داشتند بعضی را عالم مثال واضح میشد بعضی را با عالم ادولح مناسبتی دست میداد بعضی را کونی بعضی را کشف قبول بعضی را انشرف خواطر حاصل میشد بعضی در مشاهده انوار استغراقی داشتند بعضی را اسرار توحید و معرفت واضح میگشت بعضی را با جمیع این مراتب مناسبتی بود کسی بود که سیر خود در مقامات الهیه و انچه در طریقه احمدیه شائع است عیان میدید و معارف و حالات و واردات هر مقام جدا جدا بیان میکرد اگر چه اکثر متقدمین آنحضرت کشف مقامات طریقه نداشتند اما همه کس در هر مقام حالات و کیفیات و واردات آن مقام در باطن خود می یافتند و بعد از بقا مشرف گشته در مشاهده حق استغراقی داشتند و در وسعت نسبت باطن و از دید محبت باطن و نفی خواطر ادول و دماغ ترقیات می نمودند تصفیه و تزکیه از زوایل نقد حال ایشان بود لذت و حلاوت در طاعت و نفرت از بدعت و مصحیت داشتند آداب ظاهر و باطن و انوار و برکات که در محبت حضرت ایشان تهذیب نفوس سالکان می نمود غالب است که در وقت بزرگان سلف طالبان اوست میداده باشند مثل شیخ کرام و باره حضرت ایشان میفرمودند فیضی که بحجر و صحبت شهابالبان حق میرسد در صرف همت توجیه دیگران حاصل نیست چنانچه شخصی اگر بخدمت آنحضرت حاضر شده مورد الطاف میگردید بدین حضرت خواب میرود در رحمة الله رفت گفتند تو مگر طریقه ایشان گرفته که انوار نسبت بطریقه باطن نتراد گرفته هست گفت فی بلکه بخدمت ایشان حاضر می باشم فرمودند آهین که بیارس آشنایند فی الفو بصورت طلا شده همچنین خادم آنحضرت که در حلقه ذکر حاضر نمیشد بخدمت حضرت شیخ قدس سره رفت فرمودند آثار و انوار صحبت ایشان نترانیز دریافت هست شکر خدا بجا آرد الله تعالی حضرت ایشان ادرار نشاد و القاب نسبت باطنی کمال قوت کرامت فرموده بود و سالکان راه توحید و جهات غایبه ایشان تیر در بلاده بعیده ترقیات می نمودند و حالاتی که حاضران در حضور پر نور می یافتند آنها را بر مسافت دور می میداد چنانچه شاه بهیک از بنابر حضرت شیخ عبدالاحد رحمه الله علیه توحید غایبه حضرت ایشان از دلی بلده کابل بمقامات عالی و واردات سامیه رسیدند و همچنین دیگر عزیزان بمقاصد خود فائز شدند آنحضرت بمقتضای عموم الطاف سالک از مقامی که هنوز آنرا با انجام نرسانیده است بطریق طفره بمقامی عالی تر از آن وصل ساخته حالات و کیفیات آنجا باندک التفات بروی القاسم فرمودند تا بهر مقامی مناسبتی پیدا نموده بکنند

ذکر و مراقبه کار با انصرام رساند و از انوار و برکات مقامات عالیله بهره یاب گردد چنانچه حضرت محمد احسان خلیفه ایشان از
شورش و بیثباتی مقام جذبه در صحت و طمانیت ارباب حلقه و ذکر تشویش میدادند ایشان ادر مقامی برتر که مقتضای
آنجا اطمینان و تسکین باطن است طفره فرمودند و از آن ضطراب و شورش تسکین یافت و نسبت باطنی ایشان بطریق
دیگرمور و حالات گشت همت عالی مصروف آن بود که جمیع اوقات طریقه احمدیه در عالم رواج یابد و نسبتهای جدید
که از خصایص طریقه مجیدیه است جهان امنور گرداند الحی آنحالات و مقامات بوجهات علیه اکثر سالکان اداست
و از واردات و احوال متعارف گذشته بمقامات عالیله ترقیات نمودند هر قدر که عزیزان را بنجد است ایشان اخلاصی بود و حب
محبت و سبب یارت حبیب خدا صلی الله علیه و سلم میشد و بان اخلاص و محبت در راه مقامات جذب و انس لطفا اتفاقا
میفرمودند هزاران مردم از حضرت ایشان طریقه گرفته بدوام ذکر خدا اشتغال نمودند و قریب دوصد کس اجازت تعلیم
طریقه یافته بهدایت راه مولی پرداختند از اینان پنجاه کس بنهایت مقامات احمدیه سیده مقتدای ارباب طریقه گردیدند
اجازت درین طریقه بحصول مرتبه دوام حضور و قای قلب و تهذیب اخلاق و استقامت بر اتباع سنت نمی شود و
این ادا مرتبه مقام اجازت و اوسط آن دست داد فنای لطیفه نفس و زوال اطلاق لفظ انا بر وجود سالک
و تموج انوار نسبت است و اعلی آن بعد حصول شرف فنا و بقا لطیفه قلب و نفس تهذیب لطائف عالم خلق است
که درین مرتبه تسکین تش طلب کمال اطمینان باطن و اتباع اماما جالبه المصطفی صلی الله علیه و سلم حاصل میشود
و بی حصول یکی ازین مراتب اجازت دادن مجاز را مغرور نمودن و مستفید او را محروم ساختن است العیاذ بالله
منه خلفای حضرت ایشان را اطراف بلاد درین طریقه ارشاد مینماید عنقریب مذکور بعضی ازین اعزّه کرده میشود
الله تعالی بفضل خود ذات شریف حضرت ایشان را بتسلیم مقامات این طریقه سرفراز نمود که سی سال بنجد است
مثل نخ خود کسب انوار و برکات طریقت و حقیقت نموده به مرتبه غایت کمال و تکمیل رسیدند و زیاده از
سی سال به ترتیب سالکان راه مولی پرداخته آنارنیک بر صنف روزگار گذشتند رضی الله تعالی عنه +

فصل در بیان ترک و زهد و اوصاف حضرت ایشان

میفرمودند الله تعالی ما عقل کامل و اصابت رای بلیغ عطا فرموده است از تدبیر امور سلطنت و انتظام
ملکت و آنچه نمایان حال هر کسی باشند بوجه احسن تعلیم تو انیم نمودند لهذا امر اوقت مشوره و صلاح مهمات

خود از پا پرسیده بر آن عمل نمودند و میفرمودند پس تربیت والد ماجد خود را از نگاه هر کسی میشناختم که جوهر آدمیت
و حوصله اش بهست و از نور طریق از چنین مردم حرف سعادت و تفاوت میخواختم که بهشتی و دوزخی است ذات
مبارک بکمال زهد و توکل موصوف بود و از دنیا و اهل دنیا نهایت هتکنا و هتک قبول هدایای آنها کم میفرمود
محمد شاه بادشاه زبانی قمر الدین خان وزیر گفته فرستاد که الله تعالی ما را ملکی عطا فرموده است هر چه
بخطا برسد بطریق هدیه قبول فرمایند فرمودند الله تعالی میفرماید قل متاع الدنیا قلیل متاع هفت اقلیم
را قلیل فرموده است نزد شما هفتم حصه آن قلیل یکا اقلیم هندوستان است پیش شما چیست که سر ستم فقر
قبول آن فرود آید یکی از امرای حوینی و خانقاه مرتب ساخته و وجه معاش فقرا معین نموده بحضرت ایشان
عرض نمود با جابت نرسید که برای گذشتن مکان خویش و بیگانه برابرست و روزی هر کس در علم الهی مقد
بوقت خود بناچار میرسد گنجینه فقر صبر و قناعت پس است روزی در سرمای سخت ردای کهنه برداشتش
دشمنند نواب خان فیروز جنگ دانا حاکم بود از مشاهده این حال خشم برآب نمود یکی از مصاحبان خود گفت
چه بدبختی ما عاصیانست که بزرگان آنکه ما را بخدمت شان را دت و بندگی ثابت است تخفیه نیازی قبول نمیفرمایند
آنحضرت فرمودند **ه** هر ارجیف که گل کرد بدینوای ما به چشم آید برهنه پای ما به فقیر روزه گرفته ام که از
اغنیای قبول نیازی نکنم حالا که آفتاب قریب غروب رسیده است اگر روزه خود بشکنم ده لکبه و پیمه بایدهایم
بر زنان همسایه می گرم گردن نواب نظام الملک سی هزار روپیه نقد بطریق نیاز آورده قبول نیفتاد گفت
در راه خدا بار باب حاجت تقسیم فرمایند فرمودند من خا نسا مان شما قسم از اینجا برآید شروع تقسیم آن
بکنند تا بخانه شما تقسیم می یابد همچنین یکی از سرداران افغانان سه صد اشرفی فرستاد رد کردند میفرمودند
اگر چه از روزه به منع کرده اند لیکن امر بوجوب خدا آن دارد نیست آنچه یقین حلت آن باشد در گرفتن آن
برکت است فقیر از اصحاب خود که با خلاص و احتیاط هدایایم آرند قبول می نمایم و در امر او اغنیای اکثر
از وجه شبیه می باشد و حقوق مردم بآن متعلق روز حساب از حساب آن برآمدن متعسر خواهند شدند
زندنی در حدیث شریف آمده لا یزول یوم القیمة قدم ابی آدم حتی یسأل عن خمس عن عمره فیما افناه
و عن شبابه فیما ابلاه و عن ماله من این **ا** کتبه و فیما الفقه
و ما ذاعل فیما **ع** سلم پس در گرفتن هدایا تا مل ضرورت یکی از امر هدیه نامه نیست

حضرت ایشان فرستاد و کردند وی باز بالبحاح تمام فرستاد ایشان دو انبه گرفته همه باز زدند که دل
 فقیر از قبول این هدیه باسبب در همان وقت باغبانی بخجرت مبارک باستغاثه آمد که فلان امیر انبه های
 مرا بظلم گرفته و قدری از آن بخجرت شریف را سال نموده حمایت این مظلوم یا بد فرمود ایشان فرمودند
 سبحان الله این ناعاقبت بنیان میخوانند که هدیه های منصوصه باین فقیر را تیره نمایند تا الله علیه هم طعام
 اغنیا کم میخورند میفرمودند ظلمت طعام این مردم نسبت باین اموال بسیار از اینجا گفته اند شکر الطعام
 طعام الاغنیاء بلکه در قبول ضیافت غریبان نیز مضائقه داشتند که مردم از بی سامانی قرض سودی میگیرند
 و ضیافتها میکنند یکبار وقت افطار صوم نانی از طعام بیکانه بیارایان قسمت کردند و باره از آن خود تناول
 نمودند بعد تر اوج فرمودند که عزیزان حال باین خود بگویند که آن نان بار باد نسبت باین چارخیز نموده
 عرض نمودم که آنحضرت نیز تناول فرموده اند اول خود ارشاد فرمایند فرمودند باین فقیر تابه و سیاه شد از
 برکت نماز و استماع قرآن باز بحال آمد عرض نمودم هرگاه که در وقت لقمه شب در باین مبارک و دریای الفواقیغیر
 آرد از خرابی احوال مانگ باینان چه گفتن است فرمودند لقمه است که توفیق رفیق بیناید و نور طاعت می افزاید
 فقر را بر غنا گردیده بودند و صبر و قناعت را پسندیده تسلیم و رضا سجیه خود ساخته با لایم و نالایم قضای وقت
 مینمودند و موافق دعای بنوی صلی الله علیه و سلم اللهم اجعل رزق ال محمد کفاً بضر و ترانه
 ما یحتاج لشیرت کفایت میفرمودند و باره اصحاب خود همین دعای نمودند که اینهارا نقد رغانا بود که کار ایشان
 کشند و آن همه فقر که حالت باستقرار رسد بسیاران ترین مردم بودند و تهیه موت قبل از نزول آن سید شتند
 میفرمودند بعد ادای رواتب عبودیت و حلقه ذکر در انتظار مرگ میگذاشتند و هیچ آرزو در دل نمانده است و هیچ تعلیق
 خاطر باقی نیت مرگ نخفته ای است که موجب بقا خدا و دیدار مصطفی صلی الله علیه و سلم میگردد و در هر عمل
 طبق حدیث شریف را غلبه بودند میفرمودند اوقات و اعمال خود موافق سنت حبیب خدا صلی الله علیه و سلم
 بار وایت فتنه درست ساخته ایم هر که خلاف شرع از ماعلی بیند بران متنبه سازد مردم را با داب سلام موافق
 سنت رسول خدا تا که مینمودند و از دست بر سر داشتن و خم شدن منع میفرمودند خلوت دوست بودند
 و در محبت و اخلاص شلخ خود خصوصاً حضرت مجد رضی الله تعالی عنهم نهایت رسوخ داشتند میفرمودند
 فقیر چه یافته ام بخله محبت پیران خود یافته ام اعمال بنده چیت که موجب قرب بارگاه کبرای الهی گردد

۴
 چشم
 ۴
 چشم

۴
 این
 ۴
 این

و عامه مسلمانان بآن مکلف نمید مفرمودند محبت ائمّه اهل بیت اطهار و تعظیم اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم باین
 ضرورت و اهمیت صراط مستقیم که فرد بصورت پل صراط ظهور نماید هر کس در اینجا میلی و اعوجاجی ازان صراط
 قوی نیست فرد از اینجا باستقامت خواهد گذشت میفرمودند یکبار روضی بی ادب در جناب سید المرسلین عمر
 فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مار محبت دین و احترام اصحاب سید المرسلین صلی الله علیه
 و سلم بغضب آورد بر سر آن بی ادب خنجر کشیدیم باضطرار تمام فریاد برآورد که بجزمت حضرت امام حسن رضی الله تعالی
 عنه از سر من در گذرید بجز دشمنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرو گشت و آن بی ادب اعاف فرمودیم
 میفرمودند تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامه مشایخ رحمته الله علیهم لازم است و در حق پیر خود اگر از راه نفع و منفعت
 عقیده فضیلت نماید از فرط محبت مستبعد نمی شاید در حق حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهم که طریق نوبیان اند
 و مقامات و کمالات طریق خود بسیار تحریر فرموده و زبده اصحاب آن طریق بآن مقامات و واردات رسیده از الوف
 هم زیاده شده اند و در آن مقامات هیچ شبه نیست که قلم برادران علما و عقلا بواتر رسیده عقیده تساوی با اولیاء
 فضیلت ایشان بران کابر رحمته الله علیهم نباید نه که آن کبار دین از مشایخ ایشان اند میفرمودند عمل بخرمیت نمودن
 و تقوی گزیدن در نیوقت سخت مستعد است که معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا سوفوف گردیده اگر بطریق
 روایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت است میفرمودند
 السماع یورث الرقة و الرقة تجلب الرحمة پس آنچه موجب رحمت الهی باشد بجز احرام بود
 و در حرمت مزایم اختلافی نیست گردف دراعراس مباح گفته اند و بی را مکرده روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 در راهی می رفتند آوازی بسبع مبارک رسید گوش خود بند فرمودند و عبد الله بن عمر را بود او را بعد استماع امر نکردند
 پس معلوم شد که کمال تقوی در اختر از از چنین آواز است بزرگان نقشبند بکار عمل بعزیزت معمول دارند و از خصمت
 اجتناب از سماع پرهیز می نمایند که در جواز غنا علما را اختلاف است و ترک مختلف فیة ولی بهم چنین از کمال تقوی
 ذکر خفی اختیار نموده ذکر هر چه خوف داشته اند میفرمودند سلسله توحید و جودی از ضروریات دین نیست لسان
 شرع ازان ساکت است صوفیه علیه از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبه احوال محبت معذرت و انده و مهارت
 رسائل توحید و تخیل معنی لا موجود الا الله توحید حاصل نمودن نزد ارباب معرفت و قبی ندارد یکی از علما در
 منامی دید که علما و صوفیه بخصوسه در عالم صلی الله علیه و سلم حاضرند علما از صوفیه شکایتها نمودند که یا رسول الله

این عزیزان سلسله وحدت وجود شال نمودند و شرع خللی پیدا شد بی باکان مایه اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه و سلم این اکابر را از غلبه محبت که بجناب حق سبحانه دارند مخدود دانسته سکوت دشمنه میفرمودند یکبار فقیر را محروم واقع شدند و نور منبسط سنگش گشت نفوش تمام کائنات در آن منتشر بود و قول حضرت شیخ اکبر رحمه الله علیه یاد آمد

الاشیاء اعراض مجتمعة فی عین واحد در یافتیم که عکوس اسما و صفات در مرتبه علم که بطن وجود است امتیازی پیدا نموده در ظاهر وجود متعکس شده بمصدرا آنما مقصود گذشته و در نفس الامر خارج همان وجود واحد متحقق است ناگاه متعبد ساختند که فو این مرتبه مرتبه دیگر است چنانکه کبری صغیریه فرموده اند فتوح عالم

الوجوب عالم الملك الی دو وجه پس معارف توحید در انشا سلوک پیش می آید و علومی که بی تاویل موافق ظاهر شرع است بعد از آن واضح میگردد و از اکابر اولیا که این علوم منقول است یقین است که از آن ترقیات فرموده اند

میفرمودند الله تعالی هر گاه میخواهد که مخلصان را در اخلاص نبات و از یاد گذارد است فاضله فیوض و صل مشکلات بصورت پیرو مرشد اینها در روایات می نماید و گاهی بعض لطائف آن بزرگ بصورتش متشکل گشته و مسط بر آید کار مینموند و آن بزرگ را گاهی اطلاع این معامله هم مینموند شخصی نزد فقیر گفت که شما از کعبه معظمه کی آمدید گفت من کعبه گاهی ز رفتم ام گفت من بشمار مکه شریف ملاقات کرده ام صریح بینی که از یاد من رفته بود مرا ارشاد کردید پس باید که چنین واقعات موجب عجب و مباهات نکرده و از نامو شمایهانه بر ساخته اند و در حقیقت کمال امور او تعالی است **ع** او بدایه

خویش را به او بدو زود خرقه درویش را به میفرمودند پیری در مدینه در سبط لایقه محض رحمت و شجره و کلاه نیت تعلیم و ذکر قلبی حصول جمعیت و توجیه الی الله در صحبت مرشد ضرورت میفرمودند اختیاری اشتغال طریقه بجهت حصول غلبه محبت الهی است گاهی فرض محبت بمحض موهبت بود و الا دوام ذکر نیز لایق آن فرض طریقه دوستان خداست

بزرگ جمیع مرادات کثرت ذکر می باید بی ذکر کثرت نمی کشاید هر گاه در ذکر کثرتی و بیجودی دست دهد بفظ آن باید پرداخت و اگر و بخت آرد باز ذکر بضرع و اقتضای تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد تا که کیفیت دوام پذیرد میفرمودند اوقات را بگذرد و عبادت محمود داشته مدد که خود را از انقادات با سوا پاک باید داشت توجیه و محبت

جز بمفهوم اسم مبارک الله که بیان ایمان آورده ایم هیچ نباید گذشت تا ملکه حضور را سخا گردود و دین کامل که اسلام و ایمان حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود دل را بحق سبحانه جمع باید درین انشا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مرید عنایت الهی است و الا اصل حاصل حصول مرتبه حضور و آگاهی است میفرمودند

حکیم

چیزی

نظر

چون

نمودند

دندان

واحد

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

دل سلیم از توجع غیر پیدا باید نمود و واقعات و مناسبات چندان اعتبار را نشاید درین باب اشتباه بسیار واقع میشود
 گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت در و دگای خدمت سادات گاهی درس
 حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در واقعات نمودار میشود و همچنین و الباطن
 بخد مت اولیا بصورت آن کاتب تصور میگردد و گاهی اخبار مشهوره و مقررات رای صورت واقع پیدا میکنند همه
 شعبه اول را سه رومی بخشنده و در حقیقت هیچ نیست مگر بزیارت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و دیدن اولیا احوال
 و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و واقعات مطابق نفس الامر باشند البته نور عظیم است میفرمودند
 دیدن رسول خدا و رویت آبی که آنرا تجلی صورتی گفته اند نعمت خدای عز و جل است بهر میکه باشد از مناسبت
 اسرار بناترسان است هدیاً لارباب الیمیم نعیم میفرمودند در وقت غلبه خواطر التجا و نضاع
 بجناب آبی باید نمود و صورت مرشد نصب العین داشته بواسطه او التماس از الامراض باطنی باید فرمود میفرمودند
 صفات افتقار را انگار لازم باید گرفت و بر جفا و قفای خلق تحمل و صبر عادت باید ساخت **چهارم**
 معراج قلائد نبی و عاشقان اندهب و دین نبی بد نظر بلند باید داشت مجازی امور از تقدیر دست
 لب چون جرابان بکشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم رسول خدا صلی الله علیه و سلم اگر در خدمتی تقصیر
 می نمود و اهل بیت و اهل امت می نمودند رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمودند پنج گوید اگر بعد بودی چنان
 کردی میفرمودند حاصل اینهمه تکلفات تهذیب اخلاق است بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانه لعلی خلق عظیم
 صلی الله علیه و سلم در حدیث شریف است **بسم** لا تمسکوا من الاخلاق از ورش ذکر نفی و اثبات
 صفات بشریت کم میشود و طریقش آنست که هر ذمیه اجداد تکرار کلمه طیبه بکمال جند روز نفی باید کرد و بجای
 آن حب خدا ثابت باید نمود تا آن ذمیه زایل گردد و بر خلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد غایب
 است که ذمایم بجای مبدل گردد میفرمودند حق نیست که زائل صفات بعد تصفیه و تزکیه منکسر شود و استیصال
 ذمایم ممکن نیست در حدیث وارد است اگر نشنوید که از جانش قطع گشته تصدیق نمائید و اگر نشنوید که کسی اجابت
 خود بر گشته باور نکنید **لا تبدل الخلق الله** ای المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند
 غضب من زفت مگر پیش ازین در کفر صرف میشد حالا در حمایت اسلام ظهوری نماید میفرمودند بعد قفای و
 اطمینان نفس تسلیم و رضا و صف سلک میگردد و در قفای قلب از غلبه محبت بسبب افعال از عبادت سلوک

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰

میشود و جز فاعل حقیقی در شهرود سالک نمی ماند میفرمودند تو متوسط و حد اعتدال در اهل و شرب و نوم و لقیظه و اعمال و عباد
کاری بس شکل است جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر صلی الله علیه و سلم ضبط گرد و تحت انبیا علیهم السلام
بجست تحصیل حد اعتدال است در هر امر لایق **الناس بالقسط** لایق قسط است درین باب میفرمودند از دوام
توجه بسبب ریاض آنقدر فیوض و برکات فائز میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت لیسریز گردد و نیز آن میگرد و میفرمودند
تصور اعمال خود پیش نظر دشمن و سابقه عنایت رحله را دیدن کار گذار و زنده راه است هر چند عمل بسیار کند از صفت
استغناء کبر یا خائف بود و عد تقصیر و امید الفی و سیله قبول سازد گناه اندک بسیار داند و نعمت قلیل را بیشتر و
روام شکر و رضا لازم گیرد میفرمودند کثرت درود هزار بار و استغفار لازم حال و زندگیان راه است بر درس مکتوبات
حضرت محمد رضی الله تعالی عنه که محتوی است بر مسائل شریعت و اسرار طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک
و دقائق تصوف و انوار نسبت مع الله بعد عصر مداومت باینه نمود که درین امر کثرت ادب و ابواب سعادت است و دعا
حزب البحر و نلیفه صبح و شام و ختم حضرت خواجه گمان قدس الله سرار هم هر روز بهجت حل مشکلات باید خواند نماز پنجگانه
دوازده رکعت هر قدر آسان باشد بقرات سوره اخلاص یا سوره یس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار
یکشش رکعت و فی زوال چهار رکعت یک سلام و شش یا است رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت بعد سنت
عشاء و سنت عصر و تحیه و ضو لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یک و جز و کلمه تنجید و کلمه تو حید صد صد بار و سبحان
بجمله وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیه موقته که در حدیث صحیح ثابت است سه مرتبه باید نمود و درین اعمال حضور
قلبی ضرورت میفرمودند حصول فنا که علامت آن بی شعوری از ماسوا و دوام نه به بعد است اگر چه در نظریه زود
میشود اما تحقق و ثبوت آن مرتبه عالی که نسیان ماسوا و قطع علاقه علمی و جمعی از دل گردد بعد مدت دراز دست میدهد
سی سال از خدمت مشایخ کرام رحمه الله علیهم کسب مقامات طریقه کردیم و زیاده از سی سال است که بطلان
حق عز و جل طریقه یقین می نمایم نضت سال شده باشد که توجیهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه بقنای
قلبی مشرف شده ایم و در نیت شغل باطن بجهد تمام داشته حال آثار فنا قلبی چنانچه باید ظاهر میشود میفرمودند
از ظهور کمال فنا با یقین میشود که ما ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر در آن وقت کسی آمده سلام میگویی معلوم
میشود گو یا بر قبر آمده تحیه سلام گفته است یکبار از آن حالت افاقه میشود گمان می بریم که هنوز زنده ایم
و از اینجا رخت سفر بزمیست میفرمودند در وقت ظهور فنا آنقدر در قیصر غالب می آید که خدمت و تعظیم مردم

نکات
فایده
کتاب
از
الفصل
۱۲
در دست و ملامت

موجب تخب یکبار در چنانچه روزی فقیر در حضور حضرت شیخ مروجه جنبانی میگرد بخشونت تمام منع کردند روز دوم
 خود آمد نمودند که برخیزید مروجه جنبانید فرمودند در روز نسبت قنایه ظهوری داشت پنداشتم که شمار روی استنبار
 بادی نماید پس بخشونت منع نمودم درین وقت نسبت بتای ظاهرست و تجلی عظمت و کبریا الهی بر باطن جلوهگر
 گشته اگر تمام عالم تنظیم برخیزد حق این مرتبه ادا نموده باشد میفرمودند شناخت تحلیات الهیه بمقتل
 بر بلوطن ارباب محبت و معرفت وارد میشود امری دشوارست نظر بصیرت تیزی باید تا کیفیات تجلیات جدا جدا
 معلوم گردد میفرمودند بعد حصول مقامات طریقۀ احوال سالک مثل مرقع تصویرات مختلف میگرد و گاهی
 نسبت مقامی ظهور نموده در کیفیات خودش مخطوط میدارد و گاهی نسبت مقامی دیگر بر تو انداز گردیده حالتی
 دیگر بر روی وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکمالات و فوق آن میرسد از لطافت و سیر
 بجلی ذاتی او را که حالات متعذر میگرد که لطافت و صفات در جمیع مقامات سافه موزن گردیده کیفیات رستو میسازد
 و اوقات و منامات که دل خوش کن اطفال طریقۀ بود نیز کم میشود آنجا جهالت در جهالت و محکارت محض است
 میفرمودند در خلوتی نشسته ب حفظ نسبت باطنی و دوام توجه بمبدی فیاض باید پرداخت و اوقات بادی اعمال
 ظاهری همور باید داشت که نواز اعمال سبب جمعیت و صفات نسبت حضور و آگاهی است میفرمودند از دوام مراقبه
 قوت و نسبت باطن و انشرف ملک و ملکوت بنظر توحیدیت دلهارا نوافض دست میدهد و اکثریت ذکر تهلیل قنایه
 صفات بشریت و از کثرت در و د واقعات نیک از کثرت نوافض نکسار و شکست دلی و از کثرت تلاوت نور و
 و صفات بهم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ مخفی مفیدست در طریقۀ و محض تکرار لفظ سرمایه ثواب آخرت و مکفر سیاست
 میفرمودند ذکر نفی و اثبات حبس نفس کم سه صد بار فائده نمی بخشد زیاد هر قدر بار باشد مفید ترست حضرت خوا
 لفتشند حبس نفس را نه طریقه ذکر نمی فرمودند مفید می گفتند اما دوام ذکر و توف قلبی و توجه بمبدی فیاض کن طریقۀ
 خود مقرر کرده اند رضی الله تعالی عنه میفرمودند هوش در دم اول بند کرد دل ضرورت چون ذکر قوت گیرد
 و آواز اسم ذات بسبع خیال سد پس در هر نفس توجه و آگاهی بذات الهی باید داشت با حفظ خواطر از باطن بخود
 خطور خطره ال باید گرفت تا و ساوس حدیث نفس نگام بر پا کنند بالغ از و و فیض هجوم خواطر است میفرمودند کثرت اسم ذات
 شمر نسبت به الهی است و نفی و اثبات جهت سلوک قطع مستراح فائده دارد میفرمودند از کیفیات حالات باطنی در مرتبه
 ولایات مخطوطی نماید در کمالات نبوت یافت جز نکات و جهالت و صف باطن نیست اما در مقامات فوق اگر چه

لطافت و پیرنگی لازم است فی الجمله دست ادرک میرسد میفرمودند لطافت و پیرنگی نسبت مجدد
 سبب انکار مردم میشود لهذا چون سیر سالک بکالات میرسد متردد بخاطر می آید که مبادا یک طریقه
 نماید ان شاء الله تعالی اگر عمر وفا میکند سالکان را از مقامات سافله بمقامات عالیه بخوانیم رسانید مقصود
 باشد بودن و اتباع سنت نمودن است و آن در هر مقام حاصل است میفرمودند بر دو یقین و طمانیت پیش
 طلب که در مقامات عالیه مجد و یه نقد وقت می شود و اتصال بی کیف بمقصود پیدای می شود
 اتصال بی کیف بی قیاس است رب الناس را با نوع ناس و بیچ ذوقی و شوقی و حضوری به آن
 نمی رسد میفرمودند که راه و وصول بکالات قریب است که مسدود گردد و طریق ولایات مسلوک مانند دین آخر
 زمان استعدا و از سلوک مقامات کوتاهی نموده مقصود رسیدن ایتها مستغذر گردیده پیش ازین قریب سی سال
 شده باشد که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال اگر طایفه صادقی از اصحاب
 غیر باطل خاص و قدیم سعی کسب فیوض طریق نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق آن فائز گردد و بمقامات
 عالیه مجد میرسد سخت تعذرها در میفرمودند کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم شود
 بسیار نادر است پس گفتن بشارات برخدا افترا و سالک را منحرف نماید نمود تغییر حالات و درود و ابروت
 و دوام توجلی الله و جمعیت خاطر و تعمیر اوقات بوظائف عبادات عمده لغیر الهی است میفرمودند نسبت ارباب
 شوق و ذوق تاثیر گرم و تیز دارد و اهل قلب را بسیار محظوظ مینماید و در جمیع طرق اهل المذکب کفیات و تصرفات
 همان نسبت شریفه جذب فرمای ارباب طلب است لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمعیت که بر مرتبه کمالات
 نبوت و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریقه مجددیه است اولا بسیار می آید و سالک زودتر ترقی مینماید
 تا تاثیر گرم که مبتدیان شوق می بخش بسیار مفید است اما در قرن اول ظهور جمعیت و طمانیت بود و کمالات اینها اصحاب
 را از بزرگات بنی تابان منع میکردند که صحیح و نغز بعد از ان اصحاب سول خدا صلی الله علیه و سلم پیدانده میفرمودند
 علم سائل ضروری خواندن یا در صحبت علما با استماع آموختن بجهت صحت عمل لازم است میفرمودند علم حدیث
 جامع تفسیر و فقه و دقائق سلوک است از بزرگات این علم نوریان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاق
 حسن پیدای می شود و عجب است که حدیث صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال و روایات
 آن معلوم است و بچند واسطه میرسد به نبی معصوم که خطا را بران راه نیست بعین نمی آید و روایتی فقه که نقل

[illegible]

آن قضات و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم نیست و بزبان ازده واسطه میرسد بجهت که
خطا و صواب از شان اوست معمول گردیده است و بنا بر آن نواخذنان و نسینان و الخطا ناسیفر بودند که
ست اینهاست علیهم الصلوٰۃ اما درین وقت که حلال مفقودست و جهل شیوع یافته اکثر اولاد اعلیّه
علم و ادب مصری می باشند و بسبب رواج بدعت در عقد نکاح غلبه ای آید عزوبت و تجرد و دین
سالکان راه اولی است باندکی از رزق ساختن و بیانات مولی پرداختن و در شهر شهرت نداشتن و هیچ
ارث و وارث نگذاشتن و ولایتی است بس بزرگ و شریف و در حدیث است قال النبی صلی الله علیه
وسلم ان اغبط اولیائی عندی لم یؤمن خفیف الحاذ و حفظ من الصلوٰۃ احسن
عباده و بیه و اطاعه فی السر و کان فی الناس لایشار الیه بالاصابع و کان رزقه کفا و افصح
علی ذلك ثم بقدا بیده فقال عجلت منیة قلت بواکیه قل تواتر رواه احمد و الترمذی و انما

فصل سیزدهم در مصالح هوش افزا که با صاحب خود می نمودند

میفرمودند طریق درج و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی بجان بنذیر علی و سلم احوال خود
بر کتاب و سنت عرض نما اگر موافق است شایان قبول انگار و اگر مخالف است مردود بندها بالترجم
عقیده اهل سنت و جماعت حدیث و فقه آموز و صحبت علما ثواب اخروی اند و در عمل بر حدیث
موظف کن اگر می توانی و الا گاهی بعمل آتا تا نور آن محروم نمائی عمل نیت اتباع حبیب خدا بخش رضا
مولی اختیار کن و دل را از اغراض هر دو جهان بنیزار کن علت حیثیت که آزداد معرض بیج آری استظاعت
از کسیت که اگر آنجا در مشوب پنداری بالترجم خلوت صفای وقت بدست که سرمایه درویشی نقد صفاست از اسباب
دنیا آنچه گیری مختصر گیر که حطام دنیوی را روز حساب در قفاست در عبادت و ذکر خدا خود را گرم ساز عمل مروز
بر فردا سیند از در محبت مشایخ رسول خ عقیدت بیفز که دوستی دوستان خداست موجب قرب خدا در حضور پیر
القات بغیر نما و در صحبت او بر تو افض طاعت میفرما نملکن ست اوقات بصیر و توکل بسر کن و اندیشه التجا بغیر
از سر بردار کن کار خود را بخدا سپار و موت یقین و صدق و عدا و اسر بایه خلوت انگار در دل تو اگر ترزد نیست
عزت می باید که رزق بوقت معین خود می آید اگر اندیشه عیال تشویش فرماست تشبث با سباب سنت انبیاست

سند میر قاسم بہ
کتاب التخصیص
منع الصدق و غیرہ
و اندوکار الیقین
وینک مکہ زیار
و دیگر احادیث
عروہ الیقین و غیرہ
وینکالی و غیرہ
جلال الدین سی
شامی بیہ ام
احمال و نقد تقلید
میرزا و غیرہ
مرد

بهار خندان
 منتظر است
 که لایق تو بنماید
 و تو را از دست
 قیامت
 در نهادن
 بیک که مباد
 پس خود را
 کند و در
 و بدو در میان
 که از او
 و از او

۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰

میفرمودند بار ما شرف زیارت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم دریافتیم و غایات کثیره بحال خود دیده در مرتبه
 اخیر که سعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل شد بر کفیل سوار بودند فرود آمده فرمودند بیا نیک که ما شما
 شاهنهای خود را با هم چسپانیم تغییر این خواب هیچ بخاطر نمی آید میفرمودند یکبار بحال جهان آرای سرور کائنات
 علیه افضل الصلوٰه و الثنایات مشرف شدم گویا در کنار آنحضرت برابر رد کشیده ام و راحت نفس مبارک
 بمن میرسد درین اثنا من نشسته شدم و پیرزادگان بهرندی در اینجا حاضرند آنحضرت یکی را امر با آوردن آب
 نمودند بنده عرض کردم یا رسول الله آنها پیرزادای من اند فرمودند اثنا ال امرای نمایند پس عزیز از اینها
 آب آوردن سیر خودم عرض کردم یا رسول الله حضرت در حق حضرت محمد و الف نانی چه میفرمایند فرمود
 مثل ایشان در است من دیگر کسیت عرض کردم یا رسول الله مکتوبات ایشان بنظر مبارک گذشته است فرمود
 اگر چیزی یادست بخوانید بنده این عبارت بعضی مکتوبات ایشان که الله تعالی و را را الوار ثم و را الوار خواندم
 بسیار پسند نمودند و خطها فرمودند فرمودند باز بخوانید باز این عبارت عرض نمودم زیاده تر تحسین نمودم
 و این حالت با استد کشید بوقت صبح کی از غریزان گچاه آمده گفت من مشب خوابی دیده ام که شمارویای
 خوبی دیده اید آن رویا که امست فقیر این رویا پیش او گفتم بسیار متعجب شد میفرمودند از نفس مبارک و
 صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من خود را سراپا نور و حضور یافتیم با کیغنیای این خواب که بهتر از امر
 بیدار است تا چند روز هیچ عیش و شهنشاه نبود میفرمودند در منای دیدیم که در صحرای وسیع چو تیره است
 کلان و اولیا بسیار در اینجا حلقه مرا قبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواجه نقشبند و زوالو حضرت جنید
 قدس الله اسرارهما مجتبی نشسته اند و آنرا استغنا از ما سواد کیفیات حالات قابر سید الطائفه ظاهر است همه
 کس از اینجا بر خاستند گفتم کجا میروند کسی گفت با استقبال امیر المومنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه پس حضرت
 امیر تشریف فرما شدند شخصی کلیم پوش سرو پا برهنه نزولیده مو همراه حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دست
 در دست خود کمال تواضع و تعظیم گرفته اند گفتم این کسیت کسی گفت خیر التابعین او پس قرنی است اینجا حجه
 مصفا در کمال نورانیت ظاهرند همه عزیزان در آن حجه درآمدند گفتم کجا رفتن کسی گفت امروز عرس
 حضرت غوث الثقلین است بتقریب عرس تشریف بردند میفرمودند وقتی که قنایستی بر نسبت باطن ظهور
 می یابد و سالک بوصف بخودی و متخراق بوصف میگردد خود را در واقعات مرده می بیند و نسیان

و مشغوری لازم حال او میشود و در ایامی که فقیر رافقایی قلبی توجیهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست داد
 و قطع علائق و زوال هوا از دل گشت در واقعه می بینم که سر من از تن جدا شد اما کلمه طیبه بر زبان عاریت
 و نیز دیدم گویان مرده ام و مردم تجمیز و تکفین من می نمایند پس جنازه برداشته لطف مرزا حضرت خواجه
 قطب الدین حمزه الله علیه برای دفن بردند و روح من همراه ایشانست تا که جنازه را در قبر نهاده قبر را بخاک
 انباشتند و من بر سر دیواری نشسته ام منکر و نکیر بوضعی که در حدیث ثابت است آمده اندانی بر زمین
 زده درون قبر درآمدند و جان مرا باغش علاقه پیدا شدند جواب سوال کرده رفتند و من در قبر آرام تمام
 بخواب فتم و نیز دیدم که من از جهان در گذشتم و مردم بعد تجمیز و تکفین میخواستند که جنازه بردارند ناگهان
 جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در قفای جنازه میروند و روح من با ایشانست و بیخودت
 رباعی خود پیدا آمد رباعی منظر تنوین چشم و گوش نشوی + سر بایه جوشی و خرد غمی نشوی + باید که
 پایی خود در روی تاسر گوید ای جوهر پاک بار دوشی نشوی + میفرمودند از فرط محبت که فقیر از جناب
 امیر المومنین حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت است و سر منشا نسبت علیه نقشبندیه ایشان انداگر
 بمقتضای بشریت غشاوه بر نسبت باطنی عارض میشود و خود بخود در جوارع با جناب پیدا گشته با التفات
 ایشان رفع کرد و مرت می شود و یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بحال فقیر نموده از روی تواضع فرمودند
 مالا لایق اینهمه ستایش نیستیم میفرمودند نسبت با جناب امیر المومنین حضرت علی مرتضی کریم الله وجهه میرسد و فقیر اینانی
 خاص با جناب ثابت است در وقت عروض عاصمه سمانی توبه بانحضرت واقع میشود و بسبب حصول شفا میگردد و یکبار
 قصیده که مطلع آنست فرد فرغ چشم گاهی امیر المومنین حیدر در بخت یزدانی امیر المومنین حیدر و در بحال ایشان عرض
 نمودم نواز شرافت فرمودند میفرمودند محبت ای که اهل بیت اظهار نمی کنند تعالی عنهم و جسد امان و سرایه تصدیق و یقین است
 بیج عملی بجز محبت این کار بر رضی الله تعالی عنهم وسیله نجات نداریم و بر زبان شریف این شعر بگذاشت +
 بیت نکند منظر اطاعتی و رفت بخاک + نجات خود بتولای یازاب گذاشت + میفرمودند معارف حضرت
 مجید رضی الله تعالی عنه موافق کتاب سنت است و جای که اعتراضات دارد نموده اند ایشان خود جواب آنرا
 تحجیر فرموده نزد انصاف کافی است و بسا کلمات که از باب ظاهر بران گرفتاری نمایند از اولیاء کرام صادر شده
 بی تاویل درست نمی شود پس هر تاویلی که در چنین سخنها کرده میشود از غلبه احوال یا از عدم مساعدت الفاظ

در جامع فصیح

بمعانی مقصوده یا امر الهی یا انظار آن در کلام ایشان نیز جاریست و شیخ عبدالحق محدث رحمه الله علیه گریه
 در او اکل حال بر بعض معارف ایشان اعتراضات نوشته اما در آخر از آن باز آمده بخدمت خواجه حسام الدین
 خلیفه حضرت خواجه باقی بالله رحمه الله علیه نوشته که درین ایام صفای فقیه بخدمت میان شیخ احمد سلمه
 تقالی از خدمت منجا بمنزرت و اصلا پرده بشریت و غشاوه جبلت بمیان نموده قطع نظر از رعایت طریقه
 و انصاف و حکم عقل که با چنین عزیزان و بزرگان بناید بود در باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه جن
 افتاده که زبان از تقریر آن لال است سبحان الله مقلب القلوب و تبدل الاحوال شاید ظاهر میان اعتقاد کنند
 من نمیدانم که حال چیست و بچه منوال است انتی فقیه را قم گوید قله اصلا پرده بشریت و غشاوه نموده ازین عبات
 معلوم میشود که تحریر اعتراضات از راه نفسانیت بوده نه اظهار حق و انصاف پس چنین است احوال متضرر
 که بی تامل تحقیق اعتراضات می نمایند اگر در کلام ایشان بنظر انصاف بیند هیچ اعتراض وارد نمی شود و حضرت
 شیخ رحمه الله علیه آنرا سه ساله اعتراضات نوشته که فقیر در باره شما عالم غیب متوجه بود که تحریر اینهمه معارف
 و مقامات شما از چه راه است اصلی از حق دارد یا محض سخن ساز است این آیه شریفه وان یکا کاذبا فعلیه
 گذار به بر باطن الفا که در ذنبتی ظاهر است که تزلزل این آیه بجهت دفع شبهه فرعون و فرعونیان و اثبات
 حقیقت موسی علیه السلام است پس باز آمدن حضرت شیخ رحمه الله علیه از انکار و القای این آیه بر باطن شریف
 ایشان دو دلیل است بر دفع اعتراضات میفرمودند و رسیدن آنرا از بادشا به ایشان دلیل کمال متابعت
 ایشانست انبیا که ام علیهم السلام پوسف علیهم السلام در زندان اعتکاف داشتند و سید المرسلین علیهم السلام
 در محصب اتز و افرمودند مخلصان در دفع اعتراضات و شبهات رسائل نوشته اند و بهترین رسائل و
 شبهات سه ساله مرز محمد بیگ بدخشی است که در مکّه شریفه تحریر نموده به رفیقان چارند هب سائیده میفرمودند
 فیض الهی بی نهایت است و مقتضای اعتقاد هر یکی از اولیا ظهور یافته الله تعالی تا آخران با اقتضای حکمت بالغه
 خود کمالاتی عنایت فرموده که از متقدمان آن همه علوم و فیوض مروی نیست در انبیا علیهم السلام تفاضل
 ثابت است در اولیا نیز فضل یکی بر دیگری ثابت مقاماتی که حضرت محمد و بآن استیاد دارند از بسکه مستفیدان طریقه
 ایشان بآن درجات و حالات رسیده اند و اقرار آن علوم و کیفیات نموده در آن مقام اشتباهی نموده که
 خبر متواتر مضیه صدق و یقین است کسیکه بآن مقامات نرسیده است بعد از آن می نماید از جهل خود مغرور است

از خدمت می و راست

اسبیل

نور از

ظهور خرق عادات شرط کمال است اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم با وجود علو درجات که هیچ دینی
 بآن تواند رسید صد کثرت عوارق عادات و نسبت با رشتوق و ذوق و جذب و اشتغاق نبودند
 شخصی از حضرت ایشان سوال کرد که نزد شما این دو بزرگ حضرت غوث الثقلین و حضرت مجد الف ثانی
 رضی الله تعالی عنهما کدام فضل است گفتند هر دو پیر رهنمای فقیر اند و او بر طیر رحمت الهی بر بنده می بارد
 برای سیرانی من یکی هم از آن با کافی است بنده نمیداند که بفلک نزدیکتر کدام است میفرمودند حضرت حافظ
 محمد حسن پیر حضرت سید نزد حضرت ایشان محمد معصوم رحمه الله علیه بجهت استغفار رفقند ایشان
 فرمودند که بزرگان شما انکار بزرگان ما میکردند شما با انکار آمدید یا با قرا گفتند بجهت استغفار از انکار پس
 بالترام صحبت ایشان بکمال تکمیل رسیدند گفت فقیر را قم حضرت شیخ محمد فرخ که عالم کثیر اهل بودند
 از سایر حضرت مجد در رضی الله تعالی عنهما بجهت حج رفقند سید محمد بزرگنجی که در انکار حضرت مجد و تشدد
 داشت خواست که از مدینه منوره بالزام ایشان در مکه شریفه بیاید ایشان دعا کردند که الهی من عجبی ام
 و وی عمری و مجاهد و حرم مبارک مناسب نیست شر او را در من کفایت کن دعا با جابت رسید وی بسیار
 سخت شد ایشان بر نیابت خوار مقدس رسول خدا صلی الله علیه و سلم مشرف شده رجوع بهندوستان
 نموده و کشتی سوار شدند و بی سخت و قوت یافته متعاقب ایشان آمده در زورقی سوار شدند که در چهار
 مباحثه و معارضه حضرت مجد نمای ایشان دعا کردند **اَللّهُمَّ اَكْفِنِيهِمْ** و رقی ر دریا
 غرق شد و منکر اولیا بنهر رسید میفرمودند حضرت شیخ عبد الاحد استفاده از پیر و عم خود نموده
 نسبت حضرت پیر رسیدند رحمه الله علیه و نسبت سعیدی و معصومی فرقی نیک کردند میفرمودند که در نظر
 من هر دو بزرگ برابرند چنانچه دو الی التبع متصل امام واقع میشود اما الله تعالی ما را امتیازی در نسبتهای حضرتین
 بخشیده است که در نسبت سعیدی انحلال و یخودی که لائق مقام علت است بسیار است و نسبت معصومی صفا و لغا
 که مناسب مقام محبوبیت است بیشتر در کمالات نبوت و دیگر مقامات و نسبت سعیدی قوت زیاده است و در ولایات
 نسبت معصومی قوت بیشتر دارد بمقامات مخصوصه حضرت مجد و غیر این هر دو صاحبان ده دیگر مشرف نگشته رحمه الله علیه
 میفرمودند در اول که مقین توبه لطلبان مینمودم بر توبه بوضوح تاکید و مبالغه میکردم شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله
 تعالی عنه در خواب دیدم بحال فقیر غیایات نمودند در آنجا قوالی حاضر شدند و این توبه دادند ویرا حالت عجب داد و بر جاسته

عبدالحق
 سرخ
 سن ۱۲۰۰
 قمری ۱۲۰۰

مرا میرزا نکست و از ناما مشروع توبه کرد فرمودند در طریقه توبه نسبت یعنی چون نسبت باطن بر طالب غالب می آید
کار خود مینمایند از آن روز تضرع از استغفار حق توبه بگذشتیم که توبه بجل کافیت و توبه نصوح بروقت حاصل شود
میفرمودند که روی از دشمنان از فقیر پرسیدند که طریقه نقشبندی به طرق دیگر چه فریت یافتند که از اختیار کردید
گفتم این طریقه منطبق بر کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر قطعی است نیز قطعی است از ماست
اشغال بطریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوار بطریقه ای افزاید همچنین اطمینان بصورت
ملای خشک متحمل شده از فقیر پرسید که بر مزاج شما نورش عشق غالب است و طبیعت با شعاع عاشقانه رغبت
اینچنین طریقه بی کیفیت که در انجاسماع را با نیت و باوازه جبر و غیره کار نه جزا اختیار نمودند گفتم عقیدت
و محبت بمقتضای حکمت بالغه جناب باری است بجان گفت در صورت ناچار است مرا از سوال متعنتا و غضب
میخواهم که بیش از گرفته سر جنگی زخم لغت غائب شد میفرمودند شیخ سیف الدین پیر حضرت سید
رحمة الله علیها برای توبه بر خاستند آوازی بگوش ایشان سید متیابا بخود افتادند ضربی بدست مبارک ایشان
آمد فرمودند مردم ما را بیدار و میگویند بی درویشانند که بر تاثیر سماع صبر مینمایند میفرمودند بندگان از طریقه در
راهی میرفتند آواز سماع بگوشش سید تاب نیاوردند نشست نشویش اضطراب نمود و مدت گریه کاسه سر را بگذاشت
گفت سماع هلاک است ازین سبب حرام گردیده میفرمودند در خانقاه حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید
رحمة الله علیها هر روز چهار صد کس درویش بجهت استقاده جمع آمده بودند موافق فرمایش هر یک طعام میبخشیدند
میند و با وجود اینهمه تنعم سالکان بمقام بلند میرسیدند که مدارای طریقه بر مهت و توجیه مرشد است یکی از ارباب طریقه
خواست که تقیل غذا نماید پیرش فرمود در حصول فووض طریقه حاجت بآئین اعمال نیست که بزرگان مابانی کا
بر دوام و قوف قلبی و صحبت مرشد نهاده اند فرمودند و مجاهدات شاد خرق عادات و تضرع خالت و حاصل و ام
ذکر و توحه الی الله و اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاهرین و الظرف بر ظهور خرق عادات بود و خواص معنی
آگاه را مراد تصفیه قلبی و نسبت مع الله باشد میفرمودند حضرت محمد صدیق پیر حضرت حافظ سعد الله رحمة الله
علیها مدین یکی از اولاد مجاهد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنده و ی از عجایب جزا دگی و شمت ظاهری
نمود و بظیم ایشان بر نحو است اصحاب ایشان ازین بی ادبی ناخوش شده بخدمت ایشان التماس الحاح نمودند تا
بصرف همت ایشان طریقه نقشبندی ایشان گرفت و بحالات نیک سید فرمای او را رجوع با طریقه ناپسندید گفتند

طریقه ابار که ام خود گذشته طریقه دیگران اختیار کردی گفت خدا نه قادر است و چینی هر کجا مقصود یافتم بطلب آن
 شافتم میفرمودند جنازه حضرت محمد صلی الله علیه و آله سپرد برده دفن کردند در راه وقت اذان جواب
 اذان از جنازه ایشان مسجعی میگشت میفرمودند یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبدالاحد رحمه الله
 علیه السلام گفت ایشان صبر کردند معلوم نمودند که غیرت الهی در صد مقام و بجزکت نمی آید یکی را از حاضران
 فرمودند که آن بی ادب اسیر جنگی زندوی توقف نمود ناگهان آن زن بیفتاد و بر دبان متوقف خطاب نمود
 عقاب کردند که خون او بر گردن تو شد اگر امتثال امر ما میکردی آن بی ادب جان نمیداد و سلامت میماند
 حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه بعد از نقل فرمودند امتثال امر شایع بی توقف باید نمود که در ضمن آن
 حکمتها مضمومی باشند میفرمودند شاه گلشن از خلفای حضرت شیخ عبدالاحد رحمه الله علیه بکمال نهد و حیثیت
 موصوف بودند می توان گفت که محل غبطه سالکان خالقا حضرت جنید اند رحمه الله علیه ایشان میگفتند که ما بعد
 از آنکه زانند خورون در طبیعت پیدا میشود در وقت شدت جوع برگ رختان یا انچه از پوست خیار و خربزه می یافتند
 و آب پاک کرده می خوردند کهنه بکمی بود که تا سی سال بر دوش مبارک خود داشتند یکبار برای افطار روزه در
 شدت گرما آب حوض طلبیدند کسی عرض نمود که در اینجا چاهی است آب سرد و شیرین دارد فرمودند از چندین
 سال با دین مسج سکونت داریم هرگز در و هم ما هم نیامده که در اینجا چاه هست وقت شدت تشنگی آب حوض خود
 میشود یکبار شخصی صره دینار به پدیه ایشان فرستاد و فریاد برخواستند که بر ما حج فرض شد ساعتی نگذشته بود که با
 آمد گفتند سائلی سوال کرد آن صره با و دادم فرضیت حج از دمه ساقط گشت یکبار خواهند که ادا زکوة نمایند که در
 اوار هر فرض الهی قرب خاص حاصل میشود هرگاه نصاب کوة فرا هم گشت زکوة و نصاب هر دو در راه خدا دادند که تقصیر
 حاصل شد نصاب بر یک کار می آید که خزینه فقر باب الله است سبحان میفرمودند جماعه فقره داری رقص و شغب شتند
 و دل یکی از اهل تماشا گشت که در بیچ عقیان کسی از ارباب کمال خواهد بود یکی از آنها نزدیک آمد گفت **ه** خاکسار
 جهاز بجاتر سنگه تو چو دالی که درین گرد سوار می باشد میفرمودند انکار هیچ کسی نباید نمود که در فیوض معانی تحقیقت
 جلوه گریست میفرمودند اب مکرم خان رحمه الله علیه حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله تعالی عنه سفاده کلمات طنی
 داند روزی عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت پیر بزرگوار سپردیم ام
 عمر هاست باقی و بال آخرت میست اوقات همان بود که با یار سپهر رفت باقی همه بجا صلی و بخیری بود و میفرمودند

و طعام نواب کرم خان تکلفات بسیار بود و بعد اسراف سیده باشند اما حضرت سید ضی الشکوعی عنه با این همه احتیاط و کمال تقوی کاهی طعام ایشان نخوردند میفرمودند از برکات طعام ایشان آنقدر نور باطن می افتاد که گویا طعام نخوردیم دو گانه نماز ادا کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم و ظهور الوان نسبت تمام شبها ایشان نوشیده بودند

مثنوی از محبت سبها زین شود به از محبت تلهنا شیرین شود به از محبت سر که نامل میشود به از محبت خار ها گل میشود به میفرمودند ایشان بجناب پیر خود نوشتند که محبت شما بر محبت خدا و رسول خدا صلی الله

غالب است و موجب انفعال میشود در جواب برگاشتند که محبت پیر عین محبت خدا و رسول است و سبب جذب کمالات الهیه که در باطن پیر ثابت است میشود فقر و چون دیده عقل آمد احوال معبود تو تسرت اول میفرمودند وقت انتقال نواب کرم خان تبرک کلاه حضرت خواجہ احرار بر سر ایشان نهادند ایشان بنور فرشت در یافتند چشم بگشادند که تبرک کلاه پیرین بیارید و سیلہ سن بد رگاہ الهی ذات ایشانست میفرمودند الوان نسبت قدما ی نقشبند و الوان نسبت احمدیه فرقهاست و در کیفیات نیز تفاوتهاست و اتفاقی که پیر بحال مستفید خود دارد از پیران پیر کرم ظاهر میشود که اینجا بسبب قربا بدان معینی قوی تحقق است میفرمودند روزی حضرت شیخ بزیارت مزار حضرت سید و نواب کرم خان که در یکجا واقع است حمتہ الله علیہم رفتند بعد توجہ بهر دو مزار فرمودند نسبت هر دو بزرگ یکی است نسبت فقر و دوع مزار حضرت سید در نورانیت و لمعان امتیاز تمام دارد میفرمودند از حضرت شیخ عبد الاحد رحمۃ الله علیہ دو کس طریقه گرفتند یکی طریقه قادری اخذ کرد و دیگری طریقه نقشبند اختیار نمود ایشان فرمودند که روح مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را همراه بردند و حضرت خواجہ نقشبند تشریف فرما شده صورت مثالی معتقد طریقه خود را با خود بردند رحمۃ الله علیہم میفرمودند و توسل بجناب الهی پیر یکی از مشائخ طریقه جبل المتین است که جلالت قربا از دیگران مستفید افاضی حاصل نمود و بی سعادت و یکی از ایشان گردید لاد بشارت که هر یکی ازین کابران امتیاز یافته شریک گشت و عنایت آن عزیزان بحال او مصروف شد میفرمودند انفات غوث ثقلین بحال متوسلان طریقه علیہ السلام بسیار معلوم شد بایچکس اہل این طریقه ملاقات نکرده که توجہ مبارک آنحضرت بحالش مبذول نیست همچنین عنایت حضرت خواجہ نقشبند بحال معتقدان خود مصروف است مغلان در صحرا با وقت خواب سباب و اسپان خود بحالت حضرت خواجہ می سپارند و نمایند از غیب همراه ایشان میشود درین باب حکایات

بسیارست تحریر آن باطالت میسر نماند میفرمودند سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمه الله علیه بحال زایلین را
 خود عنایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال بانی تپه التفات بنمایند حضرت خواجه قطب الدین اورشهرودشان
 استغرق بسیارست حضرت خواجه شمس الدین ایچ التفات باسوءیت حتمه الله علیه گفت فقیر اقم روز و انگلی از
 پانی پت فقیر باز دیده ساخته باد تمام زیارت حضرت شمس الدین ترک فتم عنایتی بحال من فرمودند باوجود
 ترک از اسوا عنایتی نمودند که کیفیات تو جهات شریفه ایشان دل مرا آفتد رنحوظ فرمود که تا دلی اثر آن عنایت
 در خود می یافتم و روز ما سرشار آن حالات بودم میفرمودند عرض و قوت نسبت این کار بر من تیره است که زبان از
 تقریر آن الاست بلکه رقابله نسبت های باطنی این عزیزان و قدمای صوفیه علیه می توان گفت که ما مردم را ازین
 راه بهره نیست وزی باصحاب خود بروح مبارک حضرت خواجه نقشبند توجه نمودند بعد از آن فرمودند سبحان الله
 عجب نسبت قوی جذبه از حضرت خواجه ظهور فرمود چه را بناشند که خواجه بزرگ این خاندان ایشان اند گفت اقم
 که من در آن وقت بشرف حضور مشرف بودم از طرف حضرت خواجه نسبتی افتاد گویا سینه های ما خالی بود از انوار
 و کیفیت برگشت وقتی که سر ما از مراقبه برداشتم التفات حضرت خواجه مانند دلهای معمو گویا تپه و بی نور گردید
 این انوار و کیفیات بواطن ما بر لوتیت از شمس وسط السماء حقیقت رضی الله تعالی عنهم میفرمودند سمر را نام
 بر الدین رحمه الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چند آنکه غور توجه کردیم اثری از نسبت ظاهر نشد بعد امتداد بسیار
 و فقه نسبت ایشان در غایت لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان بطریقه معهوده صوفیه نیست در راه
 خدا شهادت رسیدند دفعه در مراتب قرب بطریق صطفا فائز گردیدیم همچنین است احوال شهیدان که در راه حق دفعه
 جان فدا نمودند دفعه جذبات عنایات الهی ایشان را بمقامات قرب فائز گردانید میفرمودند حضرت شاه ولی الله
 میث رحمه الله علیه طریقه جدید به بیان نموده اند و در تحقیق اسرار معرفت و غنوض علوم طرز خاص دارند با سیمیه
 علوم و کمالات از علمای ربانی اند مثل ایشان در محققان صوفیه که جامع اند در علم ظاهر و باطن و علم نویان کرده
 چند کس گذشته باشند میفرمودند اولیا خدمت امامی شناسیم و با آنها ملاقات میشود اما اظهار اینها مرضی الهی نیست
 بافتب لشکر نادر شاه ملاقات شده بود در یک معامله مهر قاضی لاهوری باسیت باوی گفتیم در پاسی از روضه
 کاغذ را مبر قاضی آنجا سبیل کرده آورد گفت قاضی را شغلی بود لهنه ایدر آمد و الا در کیساعت فتنه آمدن من
 میشود و یکبار مبلنی از زر برای خان دختر فقیری در کار بود در نیم شب او در قلعه افتد از بالین محمد شاه بادشاه که سب

نسبت

سازداری

صده هزار روپہ برای ساکین غلوت لیٹن میر سر خود سید شہت آن صرہ گرفتہ برداشت ہاوشاہ را خبر
 شد پنداشت مگر ز دست گفت من آن کم کو بسط من از جان محفوظ مانده ای گفت زردیگر طلب نایم فرمودمین
 قدر کا فیت میفرمودند مخفی در حلقہ آمدنی شہت کسی اور انمیداند شہرت و لیاء عشرت لازمست تا مردم
 استفادہ نمایند لیا غزلت الاختفا ضرورت تا سر آشکارا نکر دیکہار جوانی تا و تیر و کمانی در دست ہمیش
 حضرت ایشان آن تعظیم اور بر فائستہ فرمودند شامیدوی تا دیری نشسته بر فراست فرمودند این جوان از اہل
 بود حفاظت بلندہ سنبہل حوالہ اوست در یکدم اینجا برای دیدن ما آمدہ روزی فرمودند قطب بلندہ ہلی میر
 کشمیری دفلان محلہ اقامت دارد محمد احسان عرض نمودند بندہ را نام و نشان او بنمایید فرمودند بخوابید سید اسرار
 فارش شود یکبار عزیزی در ہیات اہل سپاہ بخدمت ایشان آمد فرمودند از کجائی آئی گفت از جامعہ دین وقت میرسم
 ماہور شدہ ام کہ شمارا گویم تا صاحب خود بہ بہت نگہبانی نجیب خان سورہ اخلاص بفرمائید و رد نمایند پس
 عزیزان بامر حضرت ایشان سورہ اخلاص و رد نمودند و نجیب خان از شرف کفار محفوظ ماند حضرت ایشان ملائکہ
 کرام و ارواح طیبہ اکثر اوقات و انوار باطن بہ چشم سر رسیدند یکبار بخدمت ایشان حاضر بودم فرمودند اینہا
 کیستند کہ اینجا آمدہ اند عرض نمودم اینجا چکاس نیست گفتند مگر شامی بینید الحق کشف مغیبات ہر کسی را
 نمی باشد و دیدن عوالم غیب طریقہ شریعت کار دوام توجہ بخدا و اتباع مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم
 میفرمودند رجبی اعمال ما از غیر دوام توجہ بمبد فیض و محبت مشائخ کرام رحمۃ اللہ علیہم نیست میفرمودند ہر عمل را
 کیفی دیگرست و جامع کیفیات نمازست کہ متضمن انوار اذکار از تلاوت تسبیح و درود و استغفارست و صحیح
 و اہل ترین حالات کہ باحوال قرن مشابہ باشد در نماز حاصل میشود اگر آداب آن کما حقہ بجا آوردہ شود
 گفت راقم مسکین عفی اللہ عنہ چون نماز معراج مومن ست باطن ادر حالت نماز عروج حاصل میشود و
 و لطائف از انوار فوق حظی یابند مگر رعایت تعدیل ارکان و خشوع و خضوع ضرورت میفرمودند تلاوت
 قرآن مجید موجب صفای باطن و دفع قبض قلبی است ترتیل حروف تحمیں صوت خود میباید نمود و در جہر
 متوسط کہ در تلاوت قرآن مجید کردہ میشود و قہادت می دہد میفرمودند در رمضان المبارک ترقیات
 نسبت باطنی بسیار واقع میشود احتیاط صیام از غیبت و کذب واجبست و الا روزہ جز فاقہ بیش نیست
 جہد باید نمود تا رضای این ماہ دادای حق صوم حاصل گردد میفرمودند یکی از بزرگان این ماہ بصوت مرد بار

دید پرسید شما از اهل صیام میروید گفت باضاغت حق صوم مرا ناخوش نمودند مگر حجة الله الشیخ بنده حمید
 علیه که بعد مرض روزه نتوانستند گرفت اما از نخبهت انفعال داشتند انفعال ایشان از صوم مردم را پسندیده
 میفرمودند الاوار و برکات این ماه تبرک از غره شعبان ظهور می نماید گویا بلال فیوض این شهر طلوع نموده
 و از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن بلال بد زتابان گردید و الاوار آناه تبرک چهار اسنو گردانید
 و از شب غره آن شهر چنان دریافت میشود که آفتاب فیوض الهی از حجاب سحاب درخشان گشت لهذا غزنین
 در رمضان المبارک از هر طرف جمع می آمدند و صحبت های شکر فیض العباد می یافت و در استماع قرآن و تراویح
 حالات غریبه وارد میشد گاهی بعد تراویح با اصحاب مراقبه می نمودند و احوال نیک دست میداد و در شبی
 که احتمال لیلۃ القدر است میفرمودند که شب برکات بسیار فاضل است و تجلیات کثیره ظاهر در چنین شب ادعیه
 بسیار سینودند کیفیات آن حالات در تحریر کنجایش ندارد میفرمودند شب قدر بر سبیل بدست در شبی از شبها
 اوانا میشود بدست و هم معین نیست مگر درین شب بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای این شب معلوم
 برکات بسیار دریافت میشود و گاهی شب قدر درین تاریخ نیز میشود میفرمودند جمیعت و حضور این ایام ذخیره
 تمام سال میشود و از بحر باشت که اگر درین ماه قصوری و فتوری راه یافته در تمام سال اثر آن می ماند بنده شنیدیم
 زبانی استاد خود که از حدیث شریف مستفاد می گردود که اگر این ماه جمیعت و طاعت میکند در سایر سال توفیق
 نیک جمیعت محظوظ می شود میفرمودند حضرت شیخ رحمۃ الله در هر سال اعتکاف و عشره اخیره ماه رمضان میفرمود
 و کسانی که بمقامات اجازت طریقه میرسیدند درین ایام بطای خرقه تبرک آنهارا سفر از زمین بودند و تاکید میکردند که درین
 اوقات مردم در حلقه مراقبه البته حاضر شوند تا تفرقیات باطنی بهره یاب گردانند بعد انقضای رمضان میفرمودند که
 از برکات صیام نسبت های غزنین کثیر الاوار و بارز المعان گردید افسوس که تمام سال چرا رمضان نشد اگر چه در
 صوم هر وقتی که باشد حفا حاصل است و از برکات این و عده انا اجزی بهر حال نیست لیکن کیفیات
 صیام رمضان شریف ندارد گفت اقام سکین گوید در حدیث شریف است الصوم لی وانا اجزی بهر حال نزد
 بعضی اجزی بصیغه مجهول ثابت است در بصورت روزه را در رویت و غل تمام گشت فطولی للصائمین

فصل نهم در ذکر مکشوفات و بعضی از کرامات حضرت ایشان

الله تعالى حضرت ایشان را محض تفضلات خود کشف مقامات الهیه صحیح عنایت فرموده بود که معلوم است
 آنحضرت موافق نفس الامر می افتاد میفرمودند حضرت شیخ ارشاد می نمودند که معلومات و وجدانیات شما تمام
 صحیح است و سر مو خلافی ندارد و لهذا اصحاب حضرت ایشان اگر کشفی داشتند سر خود در مقامات عیان میدیدند
 و الا در هر مقام حالات مناسب آن مقام چنانچه حضرت محمد در ضی الله تعالی عنه بیان فرموده اند در باطن
 خود می یافتند میفرمودند کشف و وجدان فقیر یا پیران کبار خود همیشه مطابق می افتاد مگر یکبار از فقیر
 خطای واقع شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند بسبب شما تا بحالات رسیده است بنده خلاف
 آن عرض نمود فرمودند در دید شما خطا رفته آنچه ما گفته ایم صحیح است اما بعد چند روز بحال بنده عنایت
 نموده فرمودند که دید شما صحیح بود ما خطا کردیم میفرمودند فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تامل
 می نماید و الا انوار آن مقام در باطن سالک عیان می بیند باز متوقع الهام می شود باز استفسار تغییرات
 حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق گردید و حالات و کیفیات در باطن او جدیده رود و او پس
 بشارت آن مقام میگوید که ترا در آن مقام مناسبتی بهم رسیده است بغرض و قوف آنکه نسبت باطن مثل
 او بیا متقدمین حاصل شده تا مساوات لازم آید اگر بر ذکر و مراقبه مواظبت کنی و با مجاری تضارضا
 پیش گیری از فتوحات آن مقام تمتعات خواهی گرفت مستفیدان توحی الی الله و القطاعی از ما سوا
 باذواق و کیفیات از صحبت مرشدان حاصل نموده در خلوتها شسته بتعمیر اوقات بوظائف عبادت
 در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در سبب رفاض تجلی نیست قصور در هم سالکان است گفت راقم
 سکین بزرگان پیشین بقدم مجاهده تفصیل مقامات و سلوک براه ولایت رسیده اند و در سالها
 سلوک شان بر ریاضات شاقه بانها انجامیده حالات قوی و آثار ولایت بوجه احسن ایشان ظاهر گشت و
 درین طریق بجنب و توجهم مرشدان بجلال مناسبتی بمقامات بهم میرسد بقدر مناسب انوار و برکات مقامات ظهور
 می نماید اما اصحاب این طریق به التزم ذکر و عبادت که عمری میگذرانند تصفیه دل از هوا و ازله توجع بغیر ترکیه
 نفس از زوایل و اطمینان با کیفیات و حالات نقد احوال آنها میگیرد و در خرق عادات متوقف بر مجاهدات است
 نه شرط قرب و ولایت میفرمودند یکی از اجله نعمای الهی درباره فقیر که شکر آن مقدور بیان نیست آنست که
 فقیر را درین وقت کشف مقامات الهیه مطابق نفس الامر و تسلیم سالکان راه تا غایات این طریق از بزرگان

این خاندان که درین وقت ارشاد طالبان می نمایند امتیاز بخشید بعضی از اخفانان بر بشارت حضرت
 ایشان انکاری نمودند ایشان نور فرست دریافت فرمودند که اگر شمارا باور نیست یکی را از قدمای
 اکابر دین مقرر نمایند تاریخ او ظهور نموده بر صحت این بشارت شهادت بدهد عرض نمودند اگر سرور عالم
 صلی الله علیه و سلم تصدیق فرمایند دعوی تصدیق نزد دیگر گردد حضرت ایشان فاتحه بروج پیغامبر
 خدا خوانده باصحاب خود متوجه جناب مقدس نشستند و درین توجاهل مراقبه را غنمی دست داد و سرور
 کائنات علیه افضل الصلوة ظهور نموده منکران را زجر فرمودند که بشارت مرزا صاحب همه صحیح است شاه
 عبد الحفیظ که از حضرت شیخ رحمه الله علیهما بمقامات عالیہ رسیده بودند میگفتند من از خدمت حضرت ایشان
 استفاده نموده ام مرا فرمودند که بجهت حصول قوت شمارا باز تو جهات دیگر مقامی کنیم چندی در ولایت
 قلی توجہ می نمودند فقیر روزی برای امتحان مراقب این مقام گذشتہ متوجه مقامی دیگر در حضور ایشان
 نشستم مرا بزرگ گفتند من ترا گفتم متوجه بل باش توجہ بمقام دیگر توجہ میکنی از آن روز بنده را یقین حاصل
 شد که کشف ایشان بسیار صحیح است شاه معزال دین خلیفه احمد خان زیری بامریه خود بجهت تصحیح مقامات
 نزد حضرت ایشان آمد بعد توجہ بحال او فرمودند نسبت تو بچنین مقام رسیده است پیر تو چنین بشارت
 فرموده وی بصحت کشف حضرت ایشان اقرار نمود میر بهادر که از حضرت شیخ مقامات طریقہ کسب کرده
 بخدمت آنحضرت نیز استفاده میکرد میگفت که در حضور حضرت ایشان مقام متوجه الهیه گذشتہ بجهت
 امتحان در مقام دیگر مراقبه نمودم مرا منع فرمودند که توجہ بجهت پراکنده مکن و در همین مقام متوجه باش
 ترا بمقامات سافله هم مناسبت است اما بجهت برترقی باید گماشت شیخ محمد احسان بر مرز حضرت حافظ
 محمد محسن پیر حضرت سید رحمه الله علیهما مراقب بودند بی اختیار از زبان برآمد که شهادت باره صحت
 بشارت حضرت مرزا صاحب چه میفرمایند ایشان از مرز خود برآمده فرمودند همه صحیح اینچنین شواهد صحت
 کشف حضرت ایشان بسیارست و دلیل قوی بر صحت بشارت تغییر حالات سالک در هر مقام موافق
 امام الطریقہ مجدد الف ثانی است رضی الله تعالی عنه که اصحاب حضرت ایشان بان امتیاز دارند و کیفیات
 در باطن خود می یابند همچنین آنچه از کشف کونی و کشف قلوب و کشف قبور بیان میفرمودند مطابق واقع بود
 برادر محمد قاسم بحضور مبارک عرض نمود که محمد قاسم در عظیم آباد قید شده است توجہ برای فخلصی او باید فرمود

اندک سکوت نموده فرمودند قید نشده است او را باد لالان پر خاموشی شده بود اما بخیر گذشت خطی بخانه خود
 فرستاده است فردا بس فردا سید همچنان واقع شد زوجه غلام مصطفی خان غائبانه برای توبه می نشست
 هر روز شخصی ابیجهت اطلاع بجنوب شریف می فرستاد روزی آن شخص بی اذن آن آمده عرض نمود که منتظر
 استفاضة توبه نشسته است حضرت ایشان اندکی سکوت نموده فرمودند دروغ گو بی اذن آمده وی هنوز در
 خواب است بتقصیه خود اعتراف نمود روزی بنده بخدمت حاضر بود که شیخ غلام حسن را بجا توبه فرمودند
 تو که طعام پرستش کفار خورده که از باطن تو خلعت کفر معلوم میشود گفت از دست هند و چیزی تناول نمود
 این همه که ورت باطن من از انست مولوی غلام محی الدین را وقت رخصت فرمودند که پیش ایشان دیوار
 بنظر آید شاید از راه برگردند ایشان بعد چند ماه برگشته آمدند ملاسیم را وقت رخصت گفتند که باز ملاقات
 بنظری آید و آنچنان بظهور آمد میفرمودند خواهر قلوب عزیزان زیاد تر از ایشان می شناسم که در چه باب
 خلوت می نماید بنده عرض نمودم حضرت چه مطلع نمی فرمایند فرمودند از پرده داری که ظل و صف ستار است
 دوری نماید روزی بحضور ایشان شسته بودم پیری بی ادب آمده گفت آمده ام تا بنیم طنطنه جانچانان حمایت
 یا شیطانی حضرت ایشان این لفظ متغیر شدند بنده بدل گفتم برنجیدن از درویشی دورست برین خاطر اشترا
 نموده بجنب فرمودند در رشتو بر ما انکار میکنی میر علی صغیر میگفتند در ایامی که هنوز ریش نبر آورده بودم
 روزی قدم بوس حضرت ایشان نمودم از روی الطاف سر من بدو دست برداشتند بدل من گذشت
 که مرا ساده رو داشته دست بر روی من رسانیدند و ازین خطره بدو باطن من تغییری یافتم بعد
 دوازده سال آن خطره ظاهر ننمودند من و تعجب فتم کی از اشرف بر خطره دوم از فوت حافظه محمد احسان
 میفرمودند بجنوب حضرت ایشان بجهت تسویه فرزند خود عرض نمودم و بدلم گذشت که اگر محمد حسن نام او ننهد
 مرضی بنده باشد بجز این حظه فرمودند نام فرزند شما محمد حسن مقرر کردیم همچنین غلام عسکری خان میگفتند
 که نام فرزند من با اشرف حظه دل بنده غلام قادر نهادند روزی سر قبر زن فاحشه متوجه نشستم فرمودند
 در قبرش آتش و وزخ شعله میزند و آن زن باز باهنا آتشین بالا میرود و پائین می آید در آبانش تزد و
 داریم باری ثواب ختم تهلیل بروح او بخشم بر تقدیر ایمان آمرزیده میگردد بعد گذاردن ثواب ختم تهلیل
 فرمودند الحمد لله با ایمان رفته بود کلمه طیب کار خود کرد و از عذاب نجات یافت گفت فقیر را قم در حدیث

آمده است که هر که مقدار هزار بار کلمه طیبه بنام خود یا بنام دیگر بخواند مغفرت گناهان میشود روزی قبر بر
 انواب امیرخان مراقبه نمودند فرمودند مغفور معلوم میشود وجه مغفرتش سیادت و رسوائی و وطن خلقت
 نسبت بخاندان رسول کریم صلی الله علیه و سلم شرف آن جهان ست و از طعن و لعن انواب اعمال
 بدگویان در جریده اعمال مطعون شیت میگردد گفت فقیر راقم شخصی حضرت شیخ محی الدین اکبر رحمه الله
 علیه و در خواب دید که بر سر منبر و عظمی نمایند و اولیا و انبیاء علیهم السلام در آنجا حاضرند گفت بودند انبیاء
 علیهم السلام در مجلس شما جای تعجب است فرمودند این مرتبه از انعام و اکرام شما عزیزان یافته اربعیت
 و طعن شما که درباره مای نمانید ثواب و رحمت الهی متواتر بر سر شخصی بی ادب برین مکشوفات حضرت
 ایشان انکار کرده بطریق امتحان عرض نمود احوال این قبر که یکی از یاران منست دریافت فرمایند ایشان
 بعد سکوت فرمودند دروغ گویان قبر یکی از زنان است و قبر بار تو نیست عذر خواست که امتحان کشف
 حضرت ایشان نموده بودم شخصی عرض نمود که احوال فلان قرآنی سن که دین روز ما مرده است بنا
 معلوم میشود برای عفو جرم و دعا فرمایند بعد تضرع بجناب الهی و استغفار در باره میت همت
 و دعا فرمودند الحمد لله او را مغفرت نمودند میت بجناب اقرای خود آمده گفت مراد عای حضرت
 ایشان آمرزیدند بدعای و همت حضرت ایشان بآر باب حاجات بکام خود رسیده است و
 بیمارانش مشرف بر هلاک شفا یافته میفرمودند ما فقیریم مقدورید اواندایم بتوسل بجناب پیران
 کبار سلب امراض می نمایم و بعنایت الهی این بار اشفا حاصل میشود و والده میر علی اصغر بیمار بود
 متوجه سلب مرضش گردیدند الهام شد که هنوز وقت شفا نرسیده بعد چند روز در دولتخانه خود کتشریف
 داشتند و بیمار بر مسافت بعیده بود با الهام غیبی فرمودند وقت صحت او رسیده است و همت
 بشفای او غائبانه نمودند فی الفور شفا یافت پیر علی بیماری صعب داشت و هیچ دار و بهی نشد توجیه
 سلب مرضش نمودند صحت یافت همسایه حضرت ایشان از شدت مرض جان بلب بود دعا نمودند
 که الهی مرا تاب غم گش نیست او را شفا عطا فرما دعایا حاجت رسید و در دوسه روز تندرست
 گردید موجب تعجب بیمار و این گشت که احیاء اموات اعجاز حضرت عیسی بنی است علیه السلام گفت
 راقم سبکین عیسی عنه شفا مشرف بر هلاک از مرض جسمانی بتوجهات ایشان چو ارجای تعجب باشد

شفای امراض و حانی بر التفات حضرت ایشان سلم داشته و بعنائیات آنحضرت مردگان غفلت حیات جاودانی یافته
 قنار ماسو اولیقا بصفت خدا حاصل نمودند الشیخ یحیی و عیسی و صف حال ایشان بود احیای سمن نبویه
 صلوات الله علیه سلم و اماتة مع سیه میفرمودند افکار و نام نفوس القهار حمایه قلوب تیمودند جزاه الله خیر الجزاء وقتیکه
 غلام مصطفی خان اجل فرارسید و گردنش از ریطاقی برسینه افتاد و هوش از سرش رفت با تماس اقربا او در
 چنین حالت بجهت حصول انفاقش صرف همت نمودند طاقت رفته و حواس گشت بر جا آمد و هوش تمام سخن
 گفت والده شریفه عسکر بخان که داخل طریقۀ آنحضرت ایشان بود و روزی بعد فراغ از مرقد دامن مبارک گرفت
 تا که در باره دختر من لبشارت تولد فرزند نظر باین دامن از دست ندهم حضرت بایشان اندکی سکوت نموده
 فرمودند خاطر جمع دارند الله تعالی دختر شما را فرزند کرامت خواهد نمود بعنائیت الهی آنچنان واقع شد گفت اقم
 آن فرزند در آغاز شباب خود خوشت که در طریقۀ چشتیه ارادت نماید حضرت خواجۀ نقشبند رضی الله تعالی عنه
 بخوابش آمد فرمودند ای پس از خان کجا میروی توجه بجایش فرمودند دلش ذاکر شد و گفتی حاصل نمود و
 بخد مت حضرت ایشان آمده ارادت و بیعت در طریقۀ نقشبندیه نمود و روزی میفرمودند یکبار بی زاده و اولاد
 میرقم الله تعالی در هر منزل از دست یگانگان سامان ضروری بسیاری نمود ناگهان در راه بارانی شدید
 نازل شد هوا سرد بود و قفا اید کشیدند ما نمودیم الهی باران گردد برگرد ما باران و ما باران خشک بمنزل
 رسم آنچنان واقع شد غضب غیرت ایشان نمونه قهر قبا بود جل سلطان میفرمودند در او اکل حال
 مردم را که در طریقۀ از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت
 روزی حضرت حافظ سعد الله رحمه الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما در طریقۀ از که گرفته اید وی گفت
 از بزرگان خود بایستی که روبروی آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیرت آمد و سخت ناخوش شدید
 دیدم که مثلک در طریقۀ تا حضرت ابابکر صدیق رضوان الله علیهم از روی برگشتند در دوسه روز
 هلاک شد همچنین چند بے ادب سزای گستاخی را خود یافتند عفی الله عنه میفرمودند در ملج فقیر
 تارک است و غضب در نهایت شدت و این معنی شایان هدایت و ارشاد نیست ساها دعا نمودیم
 نا الله تعالی تیغ غضب اکنه فرمودند اما حدت غضب چنانچه باید زفته است و مغضوب علیه البتة ایضا میسر و
 نسبت باطنش تیار میشود میفرمودند بجز غضب نسبت وی مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرو نمی آید و باز نک

رضای خاطر نسبت مدعی عنه مانند هوای نشین لبوق میرود نقلهای کشف و کرم حضرت ایشان بسیار است
بدو سه نقل کفایت یافت که عمده کرم استقامت بر اتباع مصطفی است صلی الله علیه و سلم و هدایت و ایصال
طالبان بر مرتب قرب خدا و صدور بخشن کرامات عظیمه حضرت ایشان از نظر من آسمان زمین من الا من است نعمی الله

فصل شازدهم در ذکر کیفیت انتقال حضرت ایشان از عالم فانی به عالم جاوداتی *

حضرت ایشان چند مدت قبل از انتقال خود شوق رفیق اعلی غالب آمد و اظهار ملال از توجه خاطر با بل ایچان فرمودند
هر لحظه در استغراق در مشهود خود می افتادند و بر وظائف عبادات نیادتی نمودند درین ایام از دحام ارباب طریقه
بسیار شد و فوج فوج آمده داخل طریقه گردیدند و حلقه های ذکر و مراقبه کجبهیت تمام حضور اقزای مخلصان گشت و در
وقت نیاده از صد کس در صحبت مبارک حاضر میشدند و انوار و برکات تو بهیات شریفه با کمال تمام ترقی گرفت ملائیم
را بوفش برخصت نموده فرمودند که باز ملاقات ما و شما معلوم نمیشود و اینکه که شعرا از قرب انتقال حضرت ایشان
بود در دلها تاثیر نمود و اشکها از چشمها روان شد بلاعبه الزراق نوشتند که عمر از بهشتاد و پنج روز و یک ربع وقت نزدیک رسید
به عای خیر یاد آور باشند همچنین دیگر عزیزان سخنی که مخبر از واقعه ناگزیر باشد تحریر بنمودند و روزی در اظهار غمتهای
الهی که مستلزم شکر منعم است میفرمودند الله تعالی بقضلات خود هیچ آرزو در دل فقیر نگذاشت که به حصول نیویست
با سلام حقیقی مشرف ساخت از علم حظ و افر بخشید و بر عمل نیک استقامت کرمست فرمود از لوازم طریقه انجمنی باید
از کشف تصرف و کرمست عنایت نمود صلی الله علیه و سلم کسب فیوض زربنده و فرستاد و مقامات طریقه رسانیده
به هدایت راه خود مقرر گردانید از دنیا و اهل آن بر کنار داشت و در دل غیر خود را جا نگذاشت آرزوی نمانده و گمشده
ظاهر که در قریب الهی درجه علیا دارد و بزرگان فقیر اکثر شریعت شهادت چشید ه اند اما فقیر پر ناتوانم و ضعیف در
غایت قوت و جهاد و ینوقت میسر نیست حصول غیر تبه نظر لطایف هر تعسری نماید و عجب است از کسی که مرگ را دوست
ندارد مرگست که موجب بقای الهی است مرگست که سبب زیارت مسالت بنای است مرگست که بیدار او بیا میرساند مرگست که بیدار
عزیزان سرود میگرداند فقیر شتاق زیارت ارجح علیه که برای دین است مسخرت از و دارد که بیدار مصطفی و خلیل خدا
مشرف گرد و علیها الصلوٰه و التسلیمات زیارت امیر المومنین صدیق اکبر و امام حسن مجتبی سید الطائفه حضرت جنید و
حضرت خواجہ نقشبند و حضرت بنی و رضی الله تعالی عنه فیض بابا شود دل فقیر بخدمت این کار بر محبت غافل دارد

رضی الله تعالی عنهم الله تعالی این آرزوی حضرت ایشان بر منصف ظهور و ظهور ساخت ایشان را بد رجه شهادت رساند
 تا شهادت نهمی باشد باطنی که با مطلق صوفیه عبارت از حصول مرتبه فنا فی الله است انضمام یافته
 درجات قرب آنحضرت با علی علین مرتقی گردانند شب چهارشنبه بهفتم محرم سنه هزار و صد و نود و پنج هجری پایی از
 شب گذشته چند کس به در حضرت ایشان نشستند خادم عرض نمود که بعضی مردم برای زیارت آمده اند فرمودند
 بیایید بکس و نگوئید یکی از آنها سفل لایت ای بود حضرت ایشان از خوابگاه برآمده برابر اینها ایستادند
 سفل برسد که مرزاجا نجاران شمایند فرمودند آری دو کس دیگر گفتند بلی مرزاجا نجاران ایشان اند پس آن
 بدیخت کو را طلبا بنحیر حضرت ایشان دو کوه بر پهلوی چپ بیست لی سید آنحضرت که از ضعف ناتوانی پیروی طاقت
 نداشتند بخاک افتادند مردم خبر شد جراح حاضر آمد صبح نواب بخت خان جراح فرنگی باین پیغام فرستاد که اشقیا
 که مرکب این گناه بزرگ شده اند معلوم نمید اگر تحقیق رسد قصاص کرده شود فرمودند اگر اراده ای بشفا
 تعلق یافته بهر صورت زخم بهر شود و حاجت جراح دیگر نیست شخصی که از کتاب این امر نموده اگر معلوم شود
 ما و ارجل نمودیم تا تیر معاف فرمایند سه و بقیه حیات بودند هر روز ضعف قوی تر میشد و از نهایت
 ضعف و از مبارک شنیده نمی شد روز سوم روز جمعه بعد نماز صبح از بنده پرسیدند که یازده نماز از
 ما قضا شده و تمام بدن خون آلوده است طاقت برداشتن سرنیت مسئله این است اگر بیمار را قوت
 برداشتن سرنیت باشد نماز موقوف باید داشت و اشاره ابرو داد انگشت اشاره این مسئله چه معلوم است
 عرض نمود مسئله آن است که حضرت ایشان فرمودند بعد از گذشتن غیر و زهر و دودست برداشته آدیری
 فاخته خوانند چنانچه حضرت خواسته نشدند و چنین حالت فاخته خوانده بودند وقت عصر بنده حاضر بودم
 فرمودند که روز چهارم قدر باقی است عرض نمودم چهار گھڑی فرمودند هنوز مغرب دو دست وقت نماز مغرب
 شب شایه که گچا هم محرم بود و سه با نفس شدت نمودند و جهان مبارک بعالم جاودانی انتقال
 فرمود رضی الله تعالی عنه و جازاه الله عنا خیر الجزاء تاریخهای وفات حضرت ایشان بسیار گفته اند و تاریخ
 نوشته میشود اول آیه شریفه اولئک هم الذین انعم الله و دوم جمله حدیث شریف که در حق سکی از اصحاب
 رضی الله تعالی عنهم از زبان مبارک حبیب خدا صلی الله علیه و سلم برآمده تاریخ وفات حضرت ایشان
 است عاشق حمید وفات شهید شمس وفات آنحضرت عزیزی بخواب دید که نیمه قرآن مجید بر آسان بپڑ

وقت و در برکات دین تین فتوری یافت گفت فقیر را قم تعمیرش مینموند که صدق قول حضرت ایشان باشد میفرمودند بعد انتقال با مقامات طریقه موقوف خواهد شد و نسبت اهل اینخاندان اگر نهایت ترقی نماید تا بلایات خواهد رسید شازده سال از انتقال حضرت ایشان گذشته است مستفیدان خلفای ایشان را دیده ام و احوال اصحاب این طریقه که در بلاد بعیده می باشند شنیده ام اگر باحوال کیفیات ولایت قلبی رسیده باشند غنیمت است و احوال مقامات عالی از ادراک و راست رسیدن تا با نجایس متعین نماید و الله اعلم شخصی دیگر روایت دهد که گویا آفتاب عالم تاب بر وسط السماء درخشان بود بر زمین افتاد و تاریکی جهان را در گرفت الحق وجود مسعود حضرت ایشان باعث امنیت و رفاه خلق خدا بود و بجز انتقال ایشان در اوزه حوادث گوناگون بگذارد و فات حضرت ایشان قسط و با تا سه سال کامل عالم را هلاک گردانید و بیماری سرسام و خارش و جذری در بلاد هندوستان پدید گشت تا سالها مردم را بیمار داشت و چنان سرچشم نهاد و فتنه های عالم آفتاب بر خاست بجفت خان که بر قفای او متکلب این امر شده بودند و وی در اجرای حد تغافل کرد و غنیمت مرد و اتباع او با هم مجادلات نموده رخت حیات بر بستن نشان از ان ظالمان پدید گشت اگر چه حضرت ایشان غم خود در کمند اندام غیرت الهی که بر دوستان خود وارد در انتقام مظلومان و دادری ملهوفان است و فرو هیچ قومی را خدا رسوا نکرد و تا دل صاحب دل نماند بر دید همانا که تقیر با افعه ناگزیر معلوم حضرت ایشان بود که در دیوان خود میفرمایند بیست بلوغ تربیت من یافتن از غیب تحریری که این مقتول را جز بیگناهی نیست تفصیری به شب انتقال آنحضرت تا نیمه و زبان که اثرش ماه بند بود آنگاه بر بارید که هر طرف آب حمت روان گریه و بر مزار مبارک انوار و برکات بسیار عجب تبه فاضل شد که در دلهای زیایران را نورانی ساخت و تو جهات روحانی حضرت ایشان شامل حال مقتبسان انوار مزار شریف است و در باطن های خود ترقیات می نمایند مزار ابراهیم بیگ از فقیر در مرتبه قلب تو جهات میگرفت برای زیارت مزار مقدس رفت توجه بر لطیفه دماغی او فرمودند تا سه ماه اثر توجه باقی بود اصالتخان که از تفرقه های گوناگون احوال باطنی گم کرده بود بعد سالها بر مزار مبارک آمده در یوزه توجه نمود و زیاده از نیم روز متوجه روح مقدس نشست احوال قدیمه او باز درست گشت گویا هرگز فتوری در باطن ندانست در ویشی گفت از زیارت مزار فاضل انوار فرمود

بسیار دیده ام روزی عرض نمودم که امروز توجیه بالاستیفا بحال بنده فرمایند التماس با جابت رسید
 و ترقی خوب دریافتم چون از زیارت برآمدم عزیز می که احوال باطن خوب می شماخت گفت
 امروز احوال تو در ترقی معلوم می شود گفتیم چه را نباشد که توجیهات بلیغ بحال بنده فقیر نموده اند را با
 مقامات این طریقه در هر مقامی که رسیده اند زمین زیارت مزار مبارک ترقیات در الوار باطن
 خود می یابند بعضی از بزرگان گفته اند که فیض مزار شریف حضرت ایشان را در باطن تا اثر تمام
 است که در طریقه احمدیه مزار باین علو و قوه نفوذ نسبت درین شهر نسبت شخصی سر مزار مبارک
 اقامت داشت شبی در قیام لیل قصوری نمود از مزار مبارک برآمد و او را بیدار نمودند فرمودند تو
 مرا مرده الحکاشه همه احوال تو مرا معلوم است برخیز نماز کن التفات حضرت ایشان بحال مخلصان
 بسیارست قاضی ثنای الله در واقعه دیدند شما برجا باشید فقیر همراه شماست بعد انتقال اینجا
 هیچ مانعی در میان نیست عزیز می که حضرت ایشان بجانش عنایتی داشتند از غم معاش تردد داشت
 او را در منای فرمودند غم مخور زنده می معاش تو زیاده تر از سابق خواهی نمود و آنچه انجان واقع شده مولود
 نعیم الله زنده بپیر سامان مهمی فرو مانده بودند در واقعه ظاهر شده فرمودند ساختگی این کار مذمت
 در پگاه آن شب آن هم بخوبی سرانجام یافت رضی الله تعالی عنه و ارضاء حقیقت پناه عصمت
 دستگاه زوج شریف حضرت ایشان طریقه از آن حضرت گرفته یمن صحبت مبارک بر تبه
 حضور و آگاهی رسیدند و اجازت ارشاد رسالیه یافته تاثیر گرم در دلها می نمودند و اوقات
 و مبشرات نیک مبدیدند شبی دیدند که سرور کائنات صلی الله علیه و سلم بحال ایشان عنایت
 بلیغ فرمودند حالات باطنی ایشان زیاده شد تا دیر می خوشبوی معطر از انجار روح اقرب بود حضرت
 مجدد رضی الله تعالی عنه بحال ایشان التفات داشتند و برکات عنایات عالیّه آنجناب در باطن
 خود می یافتند حضرت ایشان میفرمودند که ایشان را عارضه سودا لاحق گشت و غلبه جنون
 عقل است و ساخت موفقت با فقیر کم کردند لهند در باطن ایشان فتوری نمایان راه یافت و
 آن تاثیر و گرمی های نسبت باطنی مخفی گشت اما فقیر حرکات سودای ایشان معاف کرده ام
 که دیوانه معذورست مخلصان مرا نیز بواسطه اخلاص فقیر مواسات ایشان ضرر و فقیر بخیالفتها می

بشان صبر تحمل نموده فواید بسیار یافته خدا ایشان را جزا و خیر کرامت فرماید که منت
واحسان بر فقیر ثابت دارند

فصل هفتم

در ذکر بعضی از خلفای خدا شناسای حضرت ایشان جمعه علیه

خلفای حضرت ایشان بسیار بودند این اوراق گنجایش تحریر احوال آنها ندارد مذکور بر جماعتی میگویم لیکن
تقریر تفصیل حالات و واردات عزیزان مطلع نیست محلی از احوال آنها می نویسم که باین تقریر جمعی
سبک حضرت ایشان یاد می آید موافق بشارت آنحضرت نام مقامات این اعزّه مرا معلوم است
و کیفیات و انوار باطن این اکابر نیز لوح جان خود دریافت نموده ام اما اسامی مقامات بتفصیل
نوشتن ضرورتی ندارد بجهت کافی است احوال باطنی شخصی مختص در استغراق و سکر و شوق و ذوق
و ظهور احوال توحید نیست از اصحاب که بار رضی الله تعالی عنهم اجمعین حالات و کثرت خرق عادات
مروی نیست و در مقامات قرب از همه اولیا سبقت دارند مگر دست اوراق از حالاتی که بر
بواطن آن اکابر وارد بود کوتاه است احوال اصحاب این طریقه بسبب مقامات متنوعه اختلافها
دارد و در حصول اطمینان بکس بلکه حضور و نسبت مع الله و تهذیب اخلاق و متابعت سنت
ساوی الاقدام اند احوال متعارف از سکر و ذوق و شوق و استغراق و بنجودی و واردات
توحید موافق تحقیق که بر این طریقه و معلومات متوسلان از مقتضیات لطیفه قلب است علوم و حالات
لطائف دیگر چیزی دیگر است که بر رسیدن بان مقامات تصدیق آن متصور نیست که آن کیفیات
جدید است تقدیم متعارف و آیه شریفه ولا یحیطون به علما یعنی از ان مقامات است

از سنان کبا سیم نسیب ایند یا اند قطع علائق دنیا و ترک اسباب نمود و تحصیل مهیّا آئی پرداخته اند و در تحصیل علوم ظاهر باطن
با حضرت ایشان شریک بود و صحبت مشایخ کرام آنحضرت رضی الله تعالی عنهم دریافته بمقامات طریقه رسیده اند و از خدمت
حضرت ایشان نیز استفاده نموده اما آنحضرت احترام ایشان بسیار میفرمودند که نظر الطاف بران کبار در باره ایشان
معروف بود و قدر سالکان بزیارت و استفاده بزرگان میداشتند و ایشان را بحجاب مبارک روابط اتحاد و راسخ
چنانچه با ایشان نوشته اند که از یاد همدهای قدیم حالتی میگذرد و بر تنهایی خود ترحمی می آید که در قالب تحریر نمیگنجد

شعر سقى الله وقتا كنت اخلو بوجهكم
اقمنا زمانا والعيون ترة

چنانچه میر میر خان نوشته اند که از خبر عدلت میر سلمان چه نویسم که بر من چه گذشت
یا رنعت و با چه نقش پانجاک افتاده ایم. سایه میگردید کاش این نارسا افتادگی. احمد شد
ما هم بر سر راهیم کیفیت واقعه ایشان و در کجا آسود اند بنویسند چند نفس که باقیست حق تعالی در رضا و مگذارد
حضرت مولوی شمس الدین اشرف و اسبق خلفا حضرت ایشان اندک ایشان بحضرت شیخ جلال
کبیر لیا رختی رحمة الله علیه به دوازده واسطه میرسد و نسب حضرت شیخ جلال بحباب میر المومنین حضرت عثمان رضی
تعالی عنه منتهی میشود ایشان زبده علمای ربانی مقرب بارگاه نیردانی اند در علوم عقلی و نقلی تبحر تام دارند در فقه و اصول
میرشته اجتهاد رسیده کتابی مبسوط در علم فقه با بیان غلظ و دلایل مختار مجتهدان اند هیچ بجز در هر مسئله تالیف نموده
و آنچه نزد ایشان اقوی ثابت شد آنرا رساله جدا قسمی با خدا القوی تحریر فرموده در اصول نیز مختارات خود نوشته

[illegible]

تفسیر طولانی جامع اقوال قدما و مفسرین تا دیلات جدید که بر لایق روحانی ایشان از مبدی فیاض ریخته از قاف نمود
و سبب دل تصوف و تحقیق معارف حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه نگاشته صفای ذهن جویده طبع و قوت فکر و سلاست
عقل ایشان را از الوصف است و طایفه از حضرت شیخ الشیخ محمد عابد قدس سره گرفته توجیهات ایشان بفتاوی قلمی سیده اند
باز با جماع امر آنحضرت بعد حضرت ایشان رجوع نموده بحسن تربیت بلیغ جمیع مقامات احمدیه فائز شده اند و از بس عفت
سیر و شوق حصول اهل خود تمام سلوک این طریقه در پناه توجیه با انجام رسانیده هر ده ساله بودند که ذراع از تحصیل علم
مطهر و خلاف طریقه یافته با شاعت علم و فیض لطن برداختند و هدایت و ارشاد و راجی بخشیده بر زبان حضرت
ایشان بلقب علم الهدی سر فرار گشتند ایشان در ایام خردی جد خود حضرت شیخ جلال پانی قتی را رحمة الله علیه
دیدند و لطافت بسیار رجال ایشان فرموده پیشانی مبارک خود را به پیشانی ایشان لمبیدند و در آن ایام زیارت
حضرت غوث الثقلین شریف شدند و آنحضرت خرمای ترا ایشان عطا فرموده یکبار امیر المومنین علی رضی کرم الله
نحو اب دیدند و باره ایشان به بشاشت تمام میفرمایند آنحضرت بمنزله هارون من موسی علیه السلام
حضرت ایشان تعبیر آنجواب چنین فرمودند که صورت مثالی فقیر بصورت جد بزرگوار فقیر اعنی علی مرتضی رضی الله
تعالی عنه متمثل شدند شمار این کلمات بمنزله ساخته می تواند که بعد فقر خلافت طریقه بنما منتقل گردد و بعد واقعه
حضرت ایشان حضرت غوث الثقلین دیده اند که تشریف آورده کلمات تعزیت اتم آنحضرت مذکور فرمودند و
از واقعه حضرت ایشان تا سبب داشتند حضرت ایشان تعریف و مدح ایشان بسیار می نمودند میفرمودند نسبت
ایشان با نسبت فقیر در علوم مساوی است و در عرض و قوت متفاوت ایشان ضمنی فقیر
اند و فقیر ضمنی حضرت شیخ تدریس بر فقیری که بفقیر میرسد ایشان در آن شریک ندیدیم بد ایشان بنایک بر
فقیر است از بس اجتماع کمالات ظاهری باطنی ایشان عزیزترین موجودات اند و در دل فقیر مهابت ایشان است
از روی سلاح و تقوی و دیانت روح مجسم اند و روح خیریت منور طریقت ملک صفت که ملائکه تعظیم ایشان مینمایند تفتی
فقیر زبانی ایشان شنیده ام میگفتند حضرت ایشان میفرمودند اگر خدا بختی بر ذری قیامت از بنده پرسد که
در مدگاه ما تخفیه چه آوردی عرض کنم شمار الله پانی قتی را و زوی فقیر بحضور حاضر بودم و ملقه ذکر و مراقبه منعقد بود
ایشان درآمدند فرمودند شما چه عمل مینمایند که ملائکه بجهت تعظیم شما با خالی ننمودند الحقی فقیر کمال اصحاب حضرت
ایشان دیده ام انهم فیوض و برکات طایفه احمدیه کور ذات ایشان جمع است در هیچ کس ملاحظه نکرده ام اگر چه

عزیز
و از این
نسبت
اند و بزرگوار
ایست
و این
را

دست او را که باب قلب زان طالات کوتاه است لهذا میگویم که با عمقا و فقر غسل ایشان باین کمالات و علو مقامات
 مجددی و دینیت کسی نیست و از خلفای حضرت ایشان بفضایل کثیره متنازعا میناست حضرت ایشان که
 عبارت است از تسلیک ایصال طالبان بنایات طریقه احمدیه بصحت کشف مقامات و وجدان کیفیات
 درجات قرب الهی سبحانه بکسی مسلم نگشت چنانچه حضرت ایشان بارها فرمودند که در محراب فقر کسی نمک
 فقر نیست گفت فقر را هم مقصود از اختیار طریقه تصیفه قلب گرفتاری ماسوا و دوام علم باشد و تکیه نفس از
 رذایل و تهذیب خلاق است و از برکات ذکر و غسل کیفیات حالات و استغراق و سکون غلبات محبت دست میداد
 الحکم که ایمانی و صحبت خلفای حضرت ایشان موافق زمانه طالبان حاصل می نمایند بنده مستفیدان اینها را
 دیده ام حضور جمعی با اذواق بلکه انوار فوق نیز دارند با کلمات ایشان با کمالات ظاهر و باطن مصروف است
 و اوقات بطاعت و عبادت معمور دارند صد رکعت نماز و طیفه مقرر نموده یک منزل قرآن در پنج خوانند چون
 درین زمانه علمای متدین کم اند و در دل ایشان چنین نیتند که منصب قضا و فصل قضایا اختیار نمودند و حق نیت
 چنانچه باید بجای آرند و رسوم مغایره قضات ناعا ثبت بین برگزیدگان ایشان بظهور نمی آید یکبار شخصی که مهر ایشان
 داشت از کسی خبری گرفت ایشان بران اطلاع یافته تعدیر فرمودند آنچه گرفته بودند و نمودند مشهور است اینچنین
 ادعای این منصب خاصه ایشان است رکاتیب حضرت ایشان بنام ایشان بسیار است چند فقره از آن نوشته
 می شود شیخ عین الدین نام جوانی از سکنه عظیم آباد ترک روزگار کرده از چند روز قبل طریقه شده بوسیله
 رتبه بخدمت ایشان حاضر خواهد شد و در قلبش تنویر حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مردی که
 دل است مورد رحم بحال و توهمات فرامید علی رضا خان طریقه از فقر گرفته اند و ذکر لطایف غمسه ایشان جاری شده
 و نفی و اثبات هم شروع نموده اند و در حلقه شهادت داخل خواهند شد توجیه بر لطیفه قلب ایشان که اول کار این لطیفه
 منظور است ضرورت انتهی از اصحاب ایشان بر محمد و سید محمد کیهما بصحبت حضرت ایشان رسیده به نسبت کمالی طریقه نایز شده
مولوی فضل الله رحمة الله علیه برادر کلان مولوی ثناء الله از علم ظاهر بهره کامل داشتند طریقه از
 حضرت شیخ رحمة الله علیه گرفته متفاد از صحبت حضرت ایشان نمودند و توجیهات تشریف بمقامات طریقه رسیده کثیر الذکر
 و ایم التوجه انی الله بودند بعد از حدیث ایشان از دنیا مولوی ثناء الله بسیار اند و هنگام گشتند بخواب ایشان آمده فرمودند
 ای برادر اینقدر غم و الم چیست الان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون نص قرآنی است این عالم

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

ما را راجعها و نعمتها کرامت کرده اند که از میان حساب فرزندان است **مولوی احمد الله رحمة الله علیه**
فرزند گلخان مولوی ثنار الله از مخصوصان اصحاب حضرت ایشان علم ظاهر از والد اجد خود و دیگر علمای خوانده اند
و در وقت تحصیل علم تمام شب ب مطالعه کتاب مشغول بوده میل بالک شرب کم می نمودند قرآن مجید یاد کرده و در علم قرار
تجدید مهارت تمام داشتند هر روز بیست یک سیپاره تلاوت میکرد و نظریه از حضرت ایشان گرفته کثرت ذکر و مراقبه
بیش گرفتند هر روز سی پنجاه بار ذکر تهلیل می نمودند از صبح تا بچاشت بلند مراقب می نشستند توجیهات علم حضرت
ایشان ب کثرت ذکر و مراقبه مقامات بلند و واردات ارجمند رسیده اجازت طریقه یافتند مردم رایه تلقین فرمود مراقبه
مشغول سلوک راه مونی می نمودند عنایت حضرت ایشان بحال ایشان بسیار بود و غایبان توجیهات ایشان
داشتند در مکتوبی میفرمایند توجیهاتمان امروز نمانده و نخواهد شد ترقیات شمار دوازده نفر است تبحریات کمالات
رسالت گاه و گاه ظهور میکنند و بقید صلوة ارشاد که صبح و شام ب ذکر و انانیت و اید سر و بسیار رسانیده و توقع قوی
پیدا شد الله تعالی فتوحات و وجهانی ارزانی دارا و جای دیگر میفرمایند احمد الله را حقیقت کعبه توجیه میشود و در وقت
در حقیقت قرآن اخل میگردد و تهی ایشان بکمال جهد در ذکر و عبادت بجمع مقامات عالیه طریقه رسیده شانی رفیع پیدا نمودند
با اینهمه کمالات ظاهر و باطن لولدر لایحه در حق ایشان صدق می آید جوان سی ساله بودند که از جهان بگذشتند
والد ایشان میفرمودند که بسبب شایسته فرزند بظواهر افاضت محبت من با او بود و حق سبحانه از کمال غیرت و ردل و شایسته
محبت غیر نمیکند و در این جهان بروشت و محبت غیر و ردل من بگذشت و ایشان شجاع ترین مردم بودند با کفا
بارها جدا نموده بر تبه غازیان فی سبیل الله رسیدند یکبار گروهی از قزاقان بر ایشان سید سبک ایشان را غلام ایشان گرفته
بروند ایشان تنهاییه بجا بپرداخته از بیست سوار همیشه بر سپر سباب خود باز گرفته از الله بحب الرجل الشجاع
وصف خود ساختند شش صنفه الله رحمة الله علیه فرزند و دیم مولوی ثنار الله علم خوانده بود و کتب بین تحصیل نموده طریقه
از حضرت ایشان داشت در ایام شباب ب حجت حق پیوست مولوی لیل الله فرزند سیوم مولوی ثنار الله علم فقیر خوانده
بفن اصول و معقول سنا سبست دارد و طریقه و شغل قلبی از حضرت ایشان گرفته خدایش سلامت دارا و زوجه شریفه مولوی
ثنار الله کسب فیوض باطنی از حضرت ایشان نموده باحوال فنا و بقا که ارباب نسبت انجاندان دارند رسیده بارت
نسیط طریق یافته باوقات نیک و ظایف طاعت و ذکر و مراقبه از مقبولان بارگاه است آنحضرت مکتوبی بآن عقیفه
میفرمایند اگر مستورات توفیق یابند از شما توجیه خواهند اجازت است تا نیز خود بخدمت از جناب پیران میدقوی است

بخواب دیدم خودم که قدم بر سر نماز می‌نهادم فرمودند از برای خدا این چه حرکت است عرض نمودند یا ابن رسول الله سلام
 ما یقترن است ازین لفظ اظهار انبساط نمود و لطافت بسیار بحال ایشان فرمودند شبی بخواب دیدم که اگر چه شبی مثل
 گنج شکر حضرت شیخ فرید الدین عابد القادوس رحمه الله علیه تشریف آورده سلب نسبت نقشبندی از باطن ایشان
 نمودند و اتفاقاً نسبت خاندان خود فرموده رفتند بعد از آن ارواح بزرگان نقشبندی مثل حضرت مجدد
 ثانی حضرت ایشان قدس الله امره را تشریف فرما شده نسبت چشتی از قلب ایشان کشیده باز از نسبت
 نقشبندی سینه ایشان را معذور فرمودند ایشان را ازین خود و جبر و شرف زیارت اکابر حائلی روم داد و محکم
 دریافت که هیچ تاب و طاعت نگذاشت وقت صبح بخدمت حضرت ایشان آمده انبار این قومه نمودند حضرت
 ایشان را بجانب پیر خود حضرت شیخ قدس الله سره العزیز بر برد میفرمودند و الله را هیچ از حال ایشان اظهار
 نکردیم حضرت شیخ نور فرست دریافتند فرمودند بزرگان بحال ایشان تصریفی نموده اتفاقاً کیفیات نسبت
 فرموده اند لیکن عزیزان نقشبندی در رسیده باز نسبت خاندان خود ایشان را عطا نمودند و مقاماتی که
 ازین طریق حاصل کرده اند صحیح و بجا است با بحکم ایشان بگرم جوشی طینت استعداد خود و آثار حرارت نسبت
 چشمتی زو قهار داشتند که آن حالات محل غلبه طالبان راه مولی است تمام عمر بسر جویشها در محبت بسر بردند و در حیات
 آنحضرت رخت سفر را را بقایا بستند زو ج شریفه طریقه از حضرت ایشان گرفته سرشار با ده محبت خدا بود
 بعد واقعه ناگزیر خود بخواب حضرت ایشان آمده گفت ملائک مراد پریش گاه که با جل جلاله ایستاده نمودند
 من دلانوار بی متناهی استغراق یافته به ملاگردانی شاید مقصودش تا فتم ابواب مغفرت رحمت بر من نگذاشته
 قال الحمد لله الحمد للشیخ مراد الله عرف غلام کالی حرمه الله علیه از اجابۀ خلفا حضرت ایشان
 در علم و عمل شان عالی داشتند ایشان را از انجاء اند که حضرت شیخ تربیت آنها را حواله بحضرت ایشان نموده بودند
 ایشان بمن تربیت آنحضرت بمقامات انتہاء طریقه رسیده خلافت یافتند و در ملک بنگال مرجع و اب طلا
 هستند صیت کمالات ایشان در آن دیار بصیدد و لها بر دخت رفعتا خلق حسنه و شام صفات کامله
 ایشان شام جانها را معطر ساخت مردم بسیار سرایه جمعیت آگاهی از ان مقبول بارگاه آهلی اندر ختمه بیاد
 خدا پر داشتند از انجمله محمد غوث احوال نیک از محمد دانش محمد و دریش را صاحب ایشان استفاده از حضرت
 ایشان نمودند محمد دانش کار نسبت اطمینان بایات آنحضرت از فنای قلب فنای نفس بفرق رسانید بخیر

آگاهی و کیفیات استهلاک و محال که خاصه فانی نفس است وقت خوش دارد و محمد درویش در باطن ترقیات
 کثیره رسیده بنسبت کمالات مشرف شد ایشان اراده کردند که تفسیر کلام الله بزبان هندی بجهت تیرطالبان
 تصنیف نمایند حضرت ایشان منع فرمودند که اشاعه الزور طریق موجب حصول خلاص مرتبه احسان شود
 اوقات مصروف بهین ثقل باید بهشت بخرد و مرافقه هیچ هر نیاید پرداخت ایشان قبل از انتقال آنحضرت انتقال
حضرت شیخ محمد احسان رحمه الله علیه از قداای محاب کمال خلفای حضرت ایشان از اولاد حضرت
 حافظ محمد حسن در نسب شیخ عبدالحی رحمه الله علیه میسرند و او اهل ایام جوانی از جهل فنادانی و عقیده ایشان غرانی
 و در ظاهر از طریق مستقیم انصافی پیدا شد در رویا دیده اند که حضرت ایشان شیخ و برج تناول نموده بقیقه تن ایشان
 عطا فرمودند پس بدست مبارک شرف توبه و ارادت در یافتند و درین راه یکمال استقامت ثبات و وزیده
 ترقیات کثیره رسیدند و نهایت مقامات طریق احمدیه فایز شده باطن خود را منظر انوار آگاهی ساختند و نسبت
 ایشان جذبی و شورشی قوی بود در سیر لایت قلبی و بیانی و صیحه های بخودی بسیار دشتند از حرارت شوق
 و گرمی پیش باطنی در موسم سرما ایشان را حاجت بلباس پنبه وار نمود از غلبه جذبات محبت تا بستمای هم مبارک شد
 و از آواز سماع نه دشتند و زری و حضور مبارک فریادی بر آورده بخود و گردیدند آنحضرت فرمودند نسبت شما ذوق و
 شوق خوب پیدا شده اگر چنین نسبت گرم جذبه و حالات عشق و محبت کفایت کنند صحبت ما را ترک نمایند و
 الا سباده اینچنین فرمود و لغره موجب ضرر شما گردد و درینوقت ذکر و مراقبه جمعی از ملایک کرام فرمود و شما متفرق شد
 و یکی ازینها بسوس شما تیز تر گریست اگر کار باطن خود حواله بکنید و بوی کنیم که ازین مقام شورش بمقام طمانیت رسید که
 نسبت اطمینان نسبت قرن مشابیه است و از شائبه ریاد و ایشان عرض نمودند بنده بشورش طمانیت کاری ندارم
 مقصود رضا جناب لیست پس حضرت ایشان ایشان طفره در مقام فوق نمودند و احوال آنجا فایض گردیده بیتا میها
 ایشان را اطمینانی بخشید اما مقتضای استعداد کرم ایشان باقی بود که گاه بی اختیار فریاد آورده بخود میفتابند
 روزی کسی نزد ایشان گفت که روزی در مولوی ثناء الله سنبهلی از وجه شبهه مقرر شده فرمودند از سینه حضرت مجد و شف
 الله تعالی عنیه سل انوار نسبت می آید که اینهمه که در تهارانی باید بگردان سخن فیض کثیری فایض شد ایشان ای بر آورده
 بخود افتادند یکبار با سماع این شعر **شعر** رفتم از میکره ابد عایشوا هم که ازین در و زورم لغزش مستان مدنی
 بیتا میها نمودم چنین شورش محبت ایشان را مضطرب میداشت بسا اوقات نغمه عاشقانه بخود میساخت عشق است

در نسبت ذوق شوق شورش

که حیات افزای طایبان است عشق است که بقا بخش جانها رسالک است هرگز نیرد واکویش نه بدین عشق
 ثبت است بر جریده عالم دوام به فردا عشق ترا نیست تحقیق ز تقلید: چاک بگیان زن خاک برنگین
 بیت کار عاشق و یار عاشق است: حاصل روزگار عاشق است: ایشان میفرمودند و در هنگام غارتگری
 شاه درانی من بر دروازه کوچ خود بهمت تمام متوجه شستم که کسی از غارتگران درون کوچه نیاید بفضل الهی تا شب هرگز
 کسی در آنجا نیامد روزی شخصی که در پهلوی داشت بخدمت ایشان عرض نمود شد سبب این مرض که هرگز نمیشود
 بهمت گمارید همینکه اسم مبارک الله بگوش ایشان رسید نعره زدند و در وقت زایل شد میفرمودند در وقت شکست
 لشکر و از حیدر از غلبه کفار فقیر در آن لشکر بود و در چنین وقت قیامت انگیز نسبت باطن فقر بقلب تمام ظهور داشت
 که از شدت سرما و غارت و قتل کفار هیچ خبر نبود و تبرجه ارواح عزیزان محفوظ ماندیم میفرمودند در ایام کربلا که
 طریق فقر و فقر و فاقه سخت دریافت سه فاقه پی در پی را یک فاقه میدانستم روزی حضرت ایشان احوال فقیر پسند
 بیامانی خود عرض نمودم متاسف شده اند که آرد و کمره خاص که است فرمودند بین تبرک شریف تنگ بغراخی میباش
 شد میفرمودند تا ششماه بخدمت حاضر باشی حضرت ایشان کسب سعادت نموده ام از جهت فیوض کثیره حاصل شد
 که از هیچ ریاضت مجاهده یحنین ترقیات میسر نیست **شیخ غلام حسن رحمته الله علیه** از برادران شیخ
 محمد حسان از مخصوصان اصحاب وزده اجاب حضرت ایشان اند بزمید عنایت اختصاص داشتند طریق شریف
 از آنحضرت گرفته بمقامات نسبت اینچنان رسانیده اوقات بیاد الهی خوش داشتند **شیخ محمد منیر رحمته الله**
علیه از اولاد امجاد شیخ فرید گنج شکر رحمته الله علیه از اجداد خلفای حضرت ایشان اند شغال طریق علییه چسبیده نموده
 خلی از اذواق و شواق آن نسبت شریفه حاصل کردند و در طریق نقشبندیه ارادت بدست حضرت ایشان نهاده
 بالتمام صحبت شریفه بمقامات نهایت طریق رسیده اجازت یافتند نسبت قوی حالات بلند داشتند و در زادیه
 قناعت توکل بیا و خدا موثبت می نمودند حضرت ایشان میفرمودند نسبت ایشان بسیار قویست اگر قطب قوت باشد
 از ایشان استفاده نماید ایشان در وقت سلوک تمام شب مراقبه میکردند و از کثرت مراقبه کشف و وجدان نیک
 داشتند طایبان بخدمت ایشان رجوع آید و در حلقه ارباب ذکر جمعیت تمام منعقد گردید اما عمر ایشان و فائز
 دو صحن حیات حضرت ایشان بمرض ذات الصدر در گذشتند و از مرت ایشان بر دل آنحضرت غم و الم بسیار
 گذشت چنانچه بموئی ثنار الله سنبلی نوشته اند که شیخ محمد منیر از اکثر باران طریق ممتاز بودند و نوزدهم ماه ذیحجه

رحلت نمود و الهی نعمت بفقیر رسید چون انتقال ما هم بحر طبعی قریب است تسلی شدیم خواجه عباد الله از ادای حق
خواجه نقشبند رضی الله تعالی عنه طریقه انشیح محمدنیر گرفته بعد وفات ایشان صحبت حضرت ایشان را یافته بتدریج
علیه مقامات بلند رسیده اجازت تعلیم طریقه یافتند آنحضرت میفرمودند که نسبت ایشان بسیار قوی است با کمال دعا
نمودند حاجی جمال الدین از اصحاب شیخ محمدنیر بن صحبت مبارک حضرت ایشان بنهت علیه کسب کردند و زیارت حرم
شریفین سیده از گوشه قناعت بیاد و مری خوش میگذازند مولوی قلندر بخش رحمة الله علیه
از فضل صحاب و زبده خلفای حضرت ایشان اند عالم بودند بعلم دینی علم معتدل نیز تحصیل نموده قرآن مجید و کثر
طریقه از حضرت ایشان گرفته بتدریج مقامات طریقه رسیدند و اجازت تعلیم طریقه بدرس علم و ارشاد
سلوک بالشرح فتعال نمودند و در علم طب نیز مهارت داشتند علاج علل بدنی و قلبی میفرمودند ایشان را بخدمت آنحضرت
بنهایت خلاص بود و صاحب خاص بودند در رمضان المبارک در تریج قرآن مجید میخواندند و از حسن سبقت و تریل
حروف که دایم تلاوت ایشان بود آنحضرت بسیار خوش میشدند و در هر سال از وطن و زیارت حضرت ایشان
که بلغه حضور می نمودند تا آنکه بر حجت حق پیوستند میر تقی محمد رحمة الله علیه از اکابر خلفای حضرت ایشان
صحبت حضرت حاجی محمد افضل دریافته اند و بخدمت خلیفه ایشان شیخ محمد عظیم ریزه بالترجم صحبت حضرت ایشان
مقامات سلوک طریقه اهدی تمام نموده اجازت تعلیم طریقه یافتند بعلم ادب و حسن اخلاق موصوف بودند و محبت آنحضرت سخی
بکمال و تعلیم طریقه و درس علم بین فتعال داشتند قرآن مجید یاد نموده علم قرأت و تجوید از قاری عبد الغفور رشید دارند آنحضرت
باستماع قرآن مجید از ایشان در تریج بسیار محظوظ میشدند و روزی فرمودند فقیر از مولوی قلندر بخش سید نعیم الله علیه
تهذیب اخلاق ایشان گویا خوش نشده روزی حضرت سید نعیم الله مخاطب و میفرمودند شما هر قدری که در راه خدا و تقوا
مولی برامیدارید چشمهای منمید اگر شمارم از اوطان خود و بنایید طلقه مراقبه بی جمعیت بی برکت گردد ایشان حسین حیات
حضرت ایشان از یحیای رحلت نمودند مولوی شمس الدین سبزه علی رحمة الله علیه از اعظم خلفای حضرت
ایشان اند علم ظاهر تحصیل نموده علم حدیث و قرآن از خدمت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه فرمودند طریقه از
از خواجوه موسی خان خلیفه حضرت شیخ رحمة الله علیها گرفته بزرگ و مراقبه و ملازمت نمودند و با امر ایشان استفاده و کمالات
باطنی از حضرت ایشان نموده بنهایت مقامات سلوک طریقه رسیدند و بتعلیم طریقه مجاز گردیده و در بلده سبزه علی رحمة الله علیه
علوم و هدایت سلوک راه خدا برداشتند بعلم و عمل و بصیرت مقامات موصوف و با اخلاق نیک و اوقات حسنه معروف بودند

طریقه رسیدند بحال علم تکمیل آری و با خلاق نیک صوف به عالم مثال مناسبتی تمام دارند حضرت ایشان هر روز
دوستان ایشان را بجهت استخاره میفرمودند معلومات ایشان مطابق واقع میشد پنج بار زیارت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم مشرف شده اند و بنیایات آنجناب مقدس ممتاز گردیده **خلیفه محمد جمیل رحمته الله علیه** از خلفای
جلیل القدر حضرت ایشان اند و ایام خورشید با دالدا بعد خود یک توجه از آنحضرت گرفته تحصیل علم و کتب طب
شغل نمودند می گفتند الله تعالی بعد حصول خط و افر از علم همین توجه حضرت ایشان اعیان طلب خود بنده را عطا فرمود
و در حجتی مقصود و خدمت در و ایشان بسیار گشتم هیچ جاد و آرام نیافت بخدمت حضرت ایشان جمیع آورده آنچه
در طلب آن مشقتهما کشیده بودم در اینجا یافتم بتوجهات علیه مقامات طریقه رسیده با جازات خلافت مشرف شدم
ایشان و تحمیل تکمیل استقامت بر امر شریعت و طریقت را سنج بودند نسبت قوی تا آخر مقامات سلوک طریقه احمدیه
و شتند در علاج امراض ظاهر و باطن ممتاز بودند در صحن حیات آنحضرت بر حمت حق پیوستند **حضرت شاه**
بهیک رحمته الله علیه از اولاد حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه بتوجهات حضرت ایشان از نسبت خاصه
ابا کرام خود و افران و خسته کار باطن با کمالات رسانیدند و با جازات آنحضرت هدایت ارشاد راه مولی نمودند
و بر اقبال سنن مصطفی صلی الله علیه وسلم و طریقه احمدیه استقامت و شتند بعد واقعه ناگزیر ایشان کفار سکه با کج هزارت
متبرکه که سهرندی خراب نموده اند خود شتند که لغش ایشان از قبر بر آرد ایشان سستی بر سر یکی از کفار زندونی انور
هلاک شد و رفقای ایشان از بیم جان بگریختند از طبع چنین خرق عادت کفار دست تعرض از مزارات باز و شتند
مولوی عبدالحق رحمته الله علیه از برادران شاه بهیک یقه از حضرت ایشان گرفته کار نسبت
باطن تا بفنار قلب ساینده بودند احوال نیک و شتند و رس علم ظاهر میگفتند و رعین شباب از یحیایان گذشتند
شاه محمد سالم رحمته الله علیه از قدمای اصحاب زبده خلفا حضرت ایشان انداده سال کسب فیوض صحبت
مبارک نموده مقامات سلوک طریقه را با انجام رسانیدند و جازات تعلیم طریقه یافته هدایت طالبان خدا پر و شتند
مردم بسیار بتوجهات ایشان بمرتبه حضور و آگاهی رسیدند و بوضع آداب حضرت ایشان استقامت و شتند و گفتند
ایشان نوشته اند با جافتم شما با التزام شریعت و شغل طریقت مقید با بغیر و مردم بخاکساری بی نفسی محال نمایند که
کمال نفس در نیستی است و هستی حق تعالی مسلم و صحبت فقر و علما لازم گیرید و بر مکر و مالت زمانه بصر گیرید که دنیا زندان است
و عدله رحمت و آخرت است بر نعمتهای آبی شکر و حب و دیند و اگر کسی رجوع بطریقه نماید خدمت او باید کرد و از

خدمتی بناید خواست مگر بغلبه محبت خود نماید پس مضایقه ندارد هر جا باشد با خدا باشد با شماست آید
و بر محبت پیران طریقه باشد و سلام شاه رحمته الله علیه از کمال خلفای حضرت ایشان
یکمال محبت و اخلاص اختصاص داشتند از ملک سنده طلب خدا بر آمده هر جا درویشی شنیدند بخدمتش می رسیدند
صحبت حضرت شاه ولی الله محدث رحمه الله علیه در یافته اند و باستان ولایت نشان حضرت ایشان
رسیده تا چارسال کسب فیوض محبت مبارک نمودند که رسولک قریب بنهایت مقامات طریقه رسانیده
اجازت یافتند ایشان را معاملات جلالی که در صورت انیدار نفس و معنی راحت و تنفس است و پیش می آید
صبر بلکه رضا بقضا شیوه ایشان بود و فقر و قناعت و زراویه یا خدا و ترک سوسه استقامت و شتند سواران
وقت ما آرزو بود که روزی قبول فرمایند پذیرا نمیشد و رفاة ایشان شبها چراغی جز نور ذکر خدا و روزها
توتی جز قوت اتباع مصطفی خود صلی الله علیه و سلم سالها قباای عربانی در بر و کلاه مو بر سر نگی در گردن نهانده صحبت
ایشان هم غفری از طالبان جمع آمده و حلقه مراقبه جمعیت تمام انفاق و یافت کس را اجازت تعلیم طریقه داده بود
شاه خدا بخش از اصحاب ایشان احوال نیک داشت بخدمت مرزا منظر رحمه الله علیه نیز رسیده و صحبت حضرت ایشان
در یافته بعد ایشان حلقه ذکر و مراقبه جمعیت داشتی نیز از یحسان در گذشت محمد اکبر طریقه از ایشان اراد فیض
صحبت حضرت مرزا منظر در یافته ترقیات نموده از حضرت ایشان باین تو جهات گرفته با فقر بسیار شسته و
گرم کرده خود در یافته پیر و خست نسبت باطن کم میکند و فقه الله سبحانه و تعالی ملو ضایقه **محمد شاه**
طریقه از صدقی عبدالرحمن خلیفه حضرت شیخ رحمه الله علیه گرفته بخدمت حضرت ایشان رسیدند و همین ترتیب حضرت
ایشان قریب با نهایی مقامات طریقه رسیده اجازت هدایت طالبان حق یافتند و مسکن و حلقه ذکر و مراقبه جمعیت
میر حسین خان رحمه الله علیه از سادات کبار و عمده اصحاب زبده اصحاب حضرت ایشان اندک کالات ظاهری
و باطن آراسته بودند و طریقه از آنحضرت گرفته با نهایی مقامات طریقه فائز شدند و اجازت تعلیم طریقه یافته هدایت طالبان
پدید داشتند و جمعی کثیر از برکت صحبت ایشان کسب حضور جمعیت نمودند و حضرت آنحضرت را نسخ و در اتباع و راجع و
الطاهر حضرت ایشان هدیای بلیغ داشتند و بار بار ایشان میفرمودند که میر حسین از اولیا خدا و کبیر جانان صفا و پیران
و رفیق ایشان عباراتی نموان یافت پیر محمد از اصحاب ایشان بعنایت حضرت ایشان نسبت باطن بطن بطن بطن
نفس رسانیده کشف کرنی صحیح دارد و جهان مستقبل بدعوی میگردد و اینچنان واقع میشود و ملاک ارواح اعیان پدید می

میگفت روزی در مهمی سر وقت صبح در دریا غسل میکردم که گمان رسید بر لب دریا ایستادند و من شنیدم که آن بزرگوار
 بحضرت میر سید خان بنووم دیدم که معصوم در دست رسیدند و گمان را از آنجا دفع فرمودند میر محمد حسین خان
 رحمه الله علیه برادر میر سید خان در اخلاص محبت حضرت ایشان از اکثر عزیزان بهجت میداشتند طریقه از
 آنحضرت گرفته بمقام اجازت طریقه رسیدند با دایب نیک مودت با خلاق حسن هذب بودند چنانچه در مکتب بی حضرت
 ایشان بایشان نوشته اند او آب آدمیت که از شما بظهور میرسد دیگر برادران را شریک نمودن ظلمی است نمایان
 حقیقتی نسخه وجود شما را ازین هم صحیح تر فرماید و در هم شوال بتقریب تعزیت والدین و زکات و زکوة که جامع برای ان
 مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داعی بیا و کار گذار شده در آنکه حاضر مخری عبارات عزیزی خالی از تکلفی
 که ما ایشان بعلاقه همی در وقت قدوم باین خاکدان تقدیم و تاخیر خند قدم مہم بودیم حال که وقت رجوع
 بودن اصلی است نیز بغافل چند نفس هم قافله ایم بیت امر و زکوة از رفته حریفان خبری نیست به فرداست
 دین نرم که از اثری نیست به ضعف بر تپه نیست که حلقه در حالت اضطجاع اتفاق می افتد اگر چه خطی از زبانی
 نمانده اما حیات صوفی غنیمت است هم از پیر وجود و هم از برای دیگران مردم محل شما را بقاعده طفره نالایت
 کبری حقیقتی رسانیده است طرفه عیض خوش استعدادی است در عالم عقیده و اخلاص بیشتر مردان است میگویند
 مساوی کمالات بنوع رسیده اند میر سید خان شیخ مقرری است حلقه دین بایام صبح و شام خوب می شود و مردم
 خوش استعداد و فرام آید اند حقیقتی از منستی دهد که سیر سلوک اصطلاحی تمامی رسانند جای شما خالی است و دین آخر
 علم نجوم فیوض برکات بر تپه ایست که در تحریر بنی آید الحمد لله علی نواله و الصلوٰۃ والسلام علی رسول آل
 میر علی صفیر عرف میر که هو رحمه الله علیه از اقربای میر محمد حسین خان زبده خلفای حضرت ایشان
 و بوجاهت ظاهر و خلوات باطن و آداب کامله موصوف طریقه از آنحضرت گرفته که کار سلوک باطن قریب بانتهای
 رسانیده باحوال مقامات طریقه فائز شدند از بسبب خلاص که ذکر رابطہ بدوام رسانیده بانتهای اسرار و احوال
 حضرت ایشان نیز وقتی خوش و بهشتند بزرگان گفته محبت شیخ و ذکر رابطہ اصلی است راسخ در کسب کمالات و کیفیات
 الهیہ انیطین از هر دو طریق ذکر و مراقبه موصلتر است ایشان جمیع فیوض الهی و منظر آراگاہی بودند اجازت
 هدایت طریق باطن بایست طالبان باطنین که در مراقبه می نمودند در مرشد آباد ایشان را مرید بسیاری پیدا شدند
 مجمعی از باب قلوب با اعتقاد یافت و طلب قوت حلال پیغمبر تجارت می نمودند اما غفلت ظاهر ایشان را از

تعمیر اوقات بوظایف عبادات باز نمیداشتند و آیت شریفہ رجال لا تملکونہم تجارۃ ولا بیع عن
 ذکر اللہ وصف حال ایشان بود مدتی ست کہ از پنہان رخت سفر بستند محمد حسن عرب
 رحمۃ اللہ علیہ از قدمای اصحاب حضرت ایشان مجاہدہ قوی داشت صایم الدہر بود چهل ہزار بار ذکر
 کلمہ طیبہ بسا اودہ ہزار نفی و اثبات بحسب نفس جنابا و ہزار بار سورہ اخلاص درود و استغفار ہر روز وظیفہ
 داشت بتائیدات الہی آیت شریفہ و اذکر اللہ کثیر العلمکہ تفلحون وصف حالش بود شبہا بیداری
 و روز را در حضور آنحضرت خدمتگاری می نمودند از برکت صیام و کثرت ذکر کشفی صحیح و وجدانی سلیم داشت
 در سہ سال سلوک طریقہ احمدیہ باتمام رسانیدہ خلافت یافت بوطن خود رفتہ مرجع طلبا گردید حضرت ایشان
 میفرمودند کہ در تمام عمر یک کس طلب خدا و مجاہد راہ مولی نزد فقیر آمدہ و آن کس محمد حسن عرب بود و این لفظ
 در وصف او کافیست محمد قایم کشمیری رحمۃ اللہ علیہ از اصحاب خواجہ موسی خان در طلب
 مقصود رنج سفر بسیار کشیدہ و صحبت درویشان بسیار دریافتہ صیام و قیام علی الدوام داشت و مجاہد بود
 در راہ خدا با مر ایشان بخدمت حضرت ایشان جمع نمود و بحسن تربیت آنحضرت در سہ سال با نہای مقامات
 طریقہ رسیدہ اجازت تعلیم طریقیافت برای دیدن حضرت خواجہ موسی خان بہ بخارا رفت ایشان را در مرض
 موت یافت بعد واقفہ ایشان دید کہ حضرت ایشان بجال و توجہات فرمودند پس بین توجہ آنحضرت او را
 در آنجا قبولی پیدا آمد و مردم بسیار بطلب بقدر جمع نمودند اما دلش در آنجا قرار یافت یکبار روی در خواب دید
 کہ وی باغی در مدینہ منورہ دار و در آنجا نہری از حضرت ایشان جاری است و آب از آن نہر در باغ او می آید
 و در شب و گل انصارت می افزاید از خجست او را اشتیاق زیارت روضہ مقدسہ مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم
 غالب آمد و عزیمت حج نمود میگفت من و پسر دارم نذر کردم کہ یکی را بجا در خانہ خدا و دیگر را خادم مسجد مصطفی
 گردانم صلی اللہ علیہ وسلم حافظ محمد رحمۃ اللہ علیہ از یاران خواجہ موسی خان با مر ایشان استفادہ از
 حضرت ایشان می نمود و یکبار او را قبضہ صعب پیش آمد و بیچ وجہ بسطی نمی یافت وی بجوای فنای نفس سیدہ
 بود حضرت خواجہ نقشبند را رضی اللہ تعالی عنہ دید میفرمایند ای پسر کہ من اینقدر ترا چم کہ است کہ اصل کار تصفیہ
 قلب خواطر و تزکیہ نفس از زوایل است این بخت نقد وقت داشت پس بعد مدتی در از از وی خدمتی نمایان
 بظہور آمد کہ آنحضرت بحالش مہربان شدہ فرمودند امر مذوقت رفع قبض شما رسیدہ است و کمال عنایت باطن

ببین من در این
 باشند کہ در این
 فی اندازد و در این
 دفعہ در این
 خدا
 در این
 در این
 در این
 در این

دی توجیهات فرمودند و عقده مالایخل ساها بیگ لتفات آن محرف افزای لها بشاد و فیضی بر تنگش
 واروشد که تدارک تنگیهای دیرینه مصرعه خدمت ترا بکنگره کبریا کشد به حضرت خواجہ احرار قدس اشهد
 سرہ العزیز فرموده اند ما ہرچہ یافتہ ایم بخدمت یافتہ ایم در جاہائے وقف زیادہ از بیت کس و دیشان
 را خدمت مالش بدن کرده ایم تا جین ضای درویشان ل باب معرفت شست شوی یافت از لوث لتفات
 ما سوا پاک صاف گردید و ی از خدمت کی از مشایخ وقت کہ بخدمت حضرت مجدد رضی اللہ تعالی عنہ انکاری داشت
 علم حدیث سند میکرد و روح مبارک حضرت مجدد حضرت ایشان را از توجہ بجالای منع فرمود بجلقہ شریفی آمد اما
 توجہ آنحضرت نمی یافت میفرمودند حق صحبت خدمت قدیم شمار ثابت است اما مرضی پیران کبار نیست کہ توجہ
 بکنیم در آن نزدیکی دیر اجنبی لاحق شد و کار برنجیر کشید در جو ششہای جنون میخواند **فرد**
 نقشبندیہ عجیب قافله سالارانند کہ بر بند از رہ پنهان بحرم قافله را بہ وہمان عارضہ سودا در گذشت
 غفر اللہ لمولوی قطب الدین رحمۃ اللہ علیہ حتی از علم ظاہر و در اندہ بصیبت مشایخ این طریقیہ رسید
 سبق ذکر از خدمت کی از بزرگان اینخاندان گرفته شرف استفادہ صحبت حضرت خواجہ موسی خان یافتند
 و تا ہفت سال ملازم خدمت ایشان بودہ کار سلوک باطنی تا بقنای قلب فنا نفس حالات و ادرات ان مقام
 رسانیدند و با خواجہ منیار اللہ شاہ عبدالعدل خلفا حضرت محمد زبیر شاہ عبدالحفیظ خلیفہ حضرت شیخ محمد عابد
 رحمۃ اللہ علیہم صحبت داشتہ و نسبت خود قوی کسب کردند التزام صحبت حضرت ایشان نمودہ ساہا استفادہ
 کردند و بمقامات عالیہ فایز شدہ قریب بانہای سلوک طریقیہ مجدویہ رسیدند فنا و نیستی بر ایشان غلبہ داشت و اہدیب
 الاخلاق این بجانب بودند و آخر عمر سہتلاک و ضحلال نسبت باطنی بر ایشان غالب آمدہ از خود رفته ساخت و
 بر حمت حق پیوستند مولوی غلام یحیی رحمۃ اللہ علیہ از اجلہ علمای تحریر و زبدہ فضلاء خوش تقریر
 بکار موصوف بودند حفظ قرآن مجید نمودہ بدرس علم ظاہری پرداختند بر کتب علم معقول حوشی مفید
 نوشته اند طبعی سواد خوبی در غایت ذکا و دقتند طریقیہ قادریہ از خدمت کی از مشایخ اینخاندان عالی گرفته ساہا
 بذکر و فعل باطنی موزنیت و دقتند بصبر و قناعت و دقتند از افنیای بسر بردہ غانی و وجاہتی ہمہ رسانیدند آوازہ کمالا
 حضرت ایشان بجدت ل ایشان پرداخت از ملک پور پ حرام طواف آستان لایت نشان بستہ شرف زیار
 انقبلا خدا پرستان و دریافتند طریقیہ نقشبندیہ گرفته بہت تحصیل مقامات سلوک طریقیہ گشتند تا شش ماہ

هیچ کیفیت ایشان را ندیدیم و دریافت اما در سنی مثل باطنی پیش قدم بودند که اولین نهار الهیه توفیق یاد است
 سبحانه و ادراک حالات کفیات از ثمرات و دوام غفلت باشد است بروقت خود می شود اگر در دنیا از احوال
 صوفیه چیزی دست ندهد و آخرت که در جبهه کفیات عمل اخلاص ظهور می نماید بهیت توبه دگرگی جوگدایان
 بشرط مزد و کم که خواجیه خود در پیش بنده پروری و اندیشه می گفته است التلذذ بالکمال فی حق الله
 دیگری فرموده اللذذ فی الصلوة شریک حکمت الهی یکی را کفیات از کار مخطوطه می نماید و دیگر را بعلم
 اسرار اسرار از میفرماید و یکی را محض توفیق یاد و طاعت ممتاز میگرداند هر سه کس را مقبولان درگاه اند لهذا
 فرموده اند من علم دنیا من جهل چنانچه علم اسرار و حقائق و مشاهد تفصیل تعلیمات الهیه ازین ادرست جهل
 باطنی نیز اقل قلیل اصل کار محبت و توفیق مرصعات آبی است اللهم و قد علمنا ما سألنا و نرجو
 ایشان را بنحایت آبی حالات کفیات و طریقه دار شدن گرفت به جذبات نسبت نقشبندی فانی شدند
 تا پنج سال کسب فیوض صحبت تشریف نموده سرسلر کتاب تجلی ذاتی و اسمی رسانیدند و احادیث تعلیم طریقه یافته سالها در
 خانقا بطن رفتند ایشان را آنجا قبولی پیدا شد و طالبان جمیع آورده و در درس علم ظاهر موقوف کرده بمطالعه و
 باطن اشتغال نمودند در گذشته توجه الی الله مراقبات میفرمودند از در و حالات و غلبات نسبت باطنی برستی
 نمیشد اما عمر ایشان فاکر و شیخ خاندان قادریه ایشان بیمار بود و بسبب مرضش توجه فرمودند مرض ایشان منتقل
 و بهمان مرض درگذشتند از جهت بنابر حضرت ایشان غم و الم راه یافت چنانچه بجز تیری نشسته اند که زخم حلت روی
 غلام محبی مرهمی ندارد و قه جانگاہ ایشان در سینه آتشی زد و زهره را آب گردانید ان الله وانا الیه راجعون
 غیر از مرهم جاریست که فردا با هم میرسیم ایشان در بیان مسئله وحدت و ظهور وحدت شهید و رساله نوشته بنظر حضرت
 ایشان و آورده مورد تحسین گشتند و آنحضرت بر ورق آن رساله این عبارت مرقوم فرمودند بحمد الله فیصل علی سوله
 سرگروه علماء فحول جامع علم معتدل و منقول سید غلام محبی ایضاً الله الی ما تمنی که بسبب لغت طریقه باین همچنان یعنی
 جانجامان و از آنجمله یامی فقر رساله مختصری در تصویر مسئله وحدت وجود و وحدت شهود و تحریر نموده از نظر گذرانید
 حق نیست با اینهمه بجزا قدر کافیه است بر بیانی وافی جزا هو الله خیر الجزاء اما تعرض بمسئله تطبیق ضرورتی
 مدغم است که این توفیق بن کثرین اگرچه خالی از تکلف نیست متضمن مصلوحه است هی الاصلاح بین الفشتین
 العظیمین رحم الله عبد الصنف لم يتعسف والسلا موعلي من اتبع الهام

گفت فقیر را تم قطعین و رین و مسکه که یکی از مقنیات مقامی ناشی است دیگری از مقامی دیگر فائض پیش را باب
 حال حال است اما در تحقیق هر دو مشرب غفای نیست کسیکه در طریق تجدید به علم و وجدان سیر نموده بروی اتمی ظاهر است
 مولوی غلام محی الدین رحمۃ اللہ علیہ از سادات صحیح النسب کتب بحضرت غوث الثقلین میر سید رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ عالم بودند معلوم معقول و منقول حافظ کلام اللہ و با هر حدیث رسول صلی اللہ علیہ وسلم را در و عابد از اسوه مفرود
 بمقام توکل رسیده بطلب خدای یگانہ از آشنایان یگانہ بریده با شایخ وقت خود صحبت داشته و از انظار رعیت بزرگان
 بهره داشته ذکر و غفالت طرق اہل اللہ نموده کوفتی از اذواق قلبی حاصل فرموده ما از کمال تعطش این را تسلی نمیداشتند
 ایشان مولوی غلام محی الدین عبدالحق یکروز بخدمت حضرت ایشان رسیده ظہار طلب طریقہ نمودند بحضرت
 آن ہر دو بزرگ را قبول کرده ایشان را فرمودند کہ در شاد حشتی معلوم میشود و چندی دیگر در طلب فقر سعی نمایند
 ایشان تا دو سال بخدمت مشلح دہلی و ہر جا درویشی شنیدند رسیدند ہر جا دل ایشان تملی نیافت پس بخدمت
 مبارک رجوع نموده تا شش سال بالتزام صحبت شریفہ از تجلیات صفات و شیوہات گذشتہ تا تجلیات ذابتہ و اتمہ
 فائز شدند و اجازت تعلیم طریقہ یافتند آنحضرت روز عطای خرقہ اجازت بایشان فرمودند کہ شمار در واقعہ بشارتی
 از غیب خواہد رسید پس بغیر گفتند من کی از اجلہ بزرگان را بخواب یدم کہ سورہ و الضحیٰ تا آخر آن بر من خوانند
 و این بشارت حصول ہدایت و ترقیات و مقام رضا است ایشان میگفتند کہ در ایامی کہ بحضرت ایشان رجوع
 آوردم در طبقہ ذکر و یدم کہ غوث الاعظم بجای ایشان نشستہ اند و نیز یکبار دیدم کہ حضرت غوث الثقلین تشریف آوردند
 حضرت ایشان مدیہ نیازی از درون حجرہ آورده بخدمت آنحضرت گذاریدند مرا یقین حاصل شد کہ فیض قادری
 نیز درین خاندان مثال است کہ فیض التفات غوث اعظم در بصورت آنجناب متبل شدہ و دوبار بنظر آمد زبانی یکی از فقہا
 شنیدہ ام استاد ایشان مولوی باب اللہ ارادہ زیارت مزار فائض الانوار حضرت غوث الثقلین نمودہ اند آنحضرت
 در خواب ایشان آمدہ فرمودند فرزندم غلام محی الدین پیش شما ملزمی نماید دیدن او دیدن من است حاجت اختیار کن
 سفر نیست مولوی نعیم اللہ نوشتہ اند کہ یکبار پیراہن ایشان تبرکاً پوشیدم آنچنان فیوض برکات یافتم کہ گاہے
 بچنین حالات رسیده بودم ایشان را و از رنگ آباد اصحاب فیض طلب با جمیع آمدند و صحبت افادہ گرمی گرفت مدتی
 در آنجا بودہ و بچ رفتن زیارت حرمین شریفین دریافتہ و رجوع را خانہ خدا یا قریب مدینہ مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم آسودہ
 مولوی نعیم اللہ بہر ایچی عمدہ خلفای حضرت ایشان جامع اند و علم معقول و منقول در وقت تحصیل علم

که بشغل باطنی پردازند و منامی بشارت یافتند که حصول این دست بصحبت شیخ کامل مکمل و البته است هنوز وقت
آن نرسیده پس لهذا تحصیل علم بطریقه نقشبندیه از حلقه محمد جمیل که ذکر ایشان سابقا گذشت گرفته بخدمت حضرت
ایشان رجوع آوردند و بالتزام صحبت خدمت در چهار سال بمقامات علییه بطریقه رسیده تجلیات ذاتیه و انکی
فائز شدند و خرقه اجازت و مقامات یافته در وطن خود مرجع طالبان گردیدند و در صحبت ایشان لبا جمعیست
و حضور حاصل است بکمال استقامت بر طریقه شریفه و اتباع سنن نبویه و اخلاق حسنه آراسته اند و رگوشه بصیرت و قناعت
اوقات بیاد خدا معمور میدارند حضرت ایشان بجال ایشان عنایت بسیار داشتند چنانچه از حال خود چنین نوشته اند که
آنحضرت درباره فقیر فرموده اند صحبت چهار سال شمار بر صحبت دو و زده سال دیگران است و از نور نسبت و
فیض صحبت شما عالمی منور خواهد شد و فتوحات و وجهانی حتی سبحانه شمار از زانی خواهد داشت انتهی الله تعالی
ایشان را با این کمالات سلامت دار و کرامت الله و اسد علی بیگ را از اصحاب ایشان شنیده ام که باحوال
نیک ممتاز اند مولوی کلیم الشیخ گالی رحمه الله علیه از خلفای جلیل القدر حضرت ایشان اند طریقه از
خدمت مبارک گرفته سالها فیوض باطنی حاصل نمودند و به نسبت کمالات رسیده و اجازت یافته در وطن خود وقتند
ایشان میگفتند مرا از مطالعه کتوبات شریفه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه محبت عقیده قوی بخدمت ایشان پیدا
و از انوار کلام شریف و تحقیقات ایشان دل لاحضوری و آگاهی بردوام حاصل گشت یکبار در خانه قاضی مرشد آباد
بهضیافت بودم بجز خوردن طعام قضا حضور و صفای باطن را کمال شد و کدورتی بر دل طاری گشت که بپیر جمیل
و درویش شتیاق صحبت و ینان غلبه که شاید بمن التفات بزرگی آن صفا حضور باز حاصل گردد بخدمت
بزرگان رجوع آوردم هیچ جا دل مرا جمیعت و آگاهی دست نداد بخدمت حضرت ایشان فائز شده و بجز و دیدار
فائض الانوار دل را اطمینانی حاصل گردید طریقه نقشبندیه از حضرت ایشان گرفته بجال فقیر توجهات فرمودند تا
پانزده روز اثر توجه در باطن خود و دریافتم آنحضرت میفرمودند که لطائف شما خوب جاری شده بنده ساکت بودم
روزی در راه می رفتم ناگهان ل بحرکت آمد و آواز اسم ذات بلوغش من سیده مضطرب بخت فقیر را قهر حرکت کرد ایشان
بخشیم سر عیان دیده ام حرکت ذکر مبتدی را خوش می آید اما کار دوام توجه بخدا و خلوص که از اساسا اسط ایشان
میگفتند در شکلی سخت در مانده بودم و هیچ سباب برآمد کار بنظر نمی آمد ختم حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه بجهت رها
حاجت شروع نمودم در خوابی دیدم که دریائی است زخار در نهایت طغیان باد و صرصر طوفانی انگشته است و

سرکشی کا غدین میخوام کہ از طرف روانی آب بیرزن برم بنایت مضطرب ارم کہ با خیال رسیدن بساحل ممکن
 نیست شخصی از غیب بمن گفت ہم مدارکشی تو بعد و حضرت مجد و بمنزل میرسد دیدم کہ با دساکن شد و کشتی بجزا
 تمام بمقصود رسید و دو سته روز آن مشکل حل گشت رجوع فقیر در برآمد حاجات بجناب امام ربانی میشود و کار از غیب
 آسانی می شود و رحمة اللہ علیہ میر روح الامین رحمۃ اللہ علیہ از سادات کبار قصبہ سونی پت انداز خدمت
 عزیزی طریقہ قادری گرفته مشغل باطنی بر نسبت می نمود و بعضی از کار خاندان شطاریہ از بزرگی اخذ کرده بجای
 واردات رسید می گفتند کہ اسم ذات بر مرتبہ بر من سبیل یافت کہ ہر جا اسم مبارک اللہ مشاہدہ می نمودم کیبار دیدم
 کہ دیوار طرف قبلہ بشکافت و جمال کعبہ شریفہ بحجاب عیان گردید ارواح اولیا و انجمن سزایارت می نمود و حرارت
 و شوق قلبی نقد و تہاشم اما دل مرا اطمینانی نبود تا آنکہ بخدمت حضرت ایشان پیوستم جمعیت و طمانیت حاصل
 و آنچه آرزو داشتم بدست آمد ایشان ساہبا بخدمت آنحضرت استغفا و ہنودہ نمودہ و بعد بجا اجازت طریقہ رسیدہ
 از آنجا ترقیات کردند نسبت ایشان تا بلکالات رسیدہ بود ہستقامتہ قوی داشتند حضرت ایشان میفرمودند کہ این
 محمدی المشرک ہند صاحب نسبت قوی در آخر عمر قرآن مجید حفظ میکرد و حفظ تمام ناکر وہ از اینجہاں در گذشتند
 سید علی رحمۃ اللہ علیہ در شرح الصدور در حدیثی آورده کہ ہر کہ حفظ تمام ناکر وہ میبرد ملائک بر اسیبی میدیند بجز و
 استشمام رائحہ آن قرآن تمام یاد او میگردد و فرزند ایشان میر غلام حسین کہ طریقہ از حضرت ایشان دارند در
 واقعہ از روح عزیزی پرسیدند کہ از حال پدرم میر روح الامین بگو گفت در جوار تلامذات قرآن مجید مینمایند
 سید علی در ہمان کتاب بقول تلامذات اموات و رقبہ بسیار آورده و در حدیث است کما تعیشون عوفون و
 کما تموتون تبعثون محمل است کہ ایشان نیز تلامذات میکردہ باشند این تلامذات اموات بنا بر عادت و تخطا
 نفوس ایشان است و دوران ہیچ کفنی نیست ملائک کیف مینا است یکی از اولیا گفته است اگر در بہشت نماز
 مرابان نیاز نیست لذت نماز و مناجات را زیادہ تر از لذات آخرت دانستہ آرزوی عبادت دارد و در بہشت
 آنچه خواہد میسر بود و حصول رضوان اللہ اکبر بوشاہ محمد شفیع رحمۃ اللہ علیہ طریقہ از خدمت بزرگی گرفته
 بالتزام صحبت مبارک حضرت ایشان کار باطن خود بمقامات بلند رسانیدہ بود و تجلیات ذاتیہ فایز گردیدہ
 بیاد آہی وقت خورشید شتند محمد و اسل محمد حسین از خدمت کی از عزیزان این طریقہ ذکر مراقبہ تلقین یافتہ
 خروہ سال در محبتش کسب لواجم جمعیت نمودند و سکر حالات نقد و ثقت ساختہ تمام شب در بخود یہای مراقبہ

در عالم کرامات
 کتبہ در عنوان
 حالت مشرق
 میفرمودند

بسمی بودند جدا انتقال پر خود بخدمت حضرت ایشان رسیده تحصیل فیوض طریقه پرداختند و در آن نزدیکی
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و در جوار حضرت خواجہ باقی بالله قدس الشریف مدنی یافت محمد حسین در سالها بالاتزام صحبت
آنحضرت ترقیات فریب نمود و کیفیات نیک پیدا کرد و در سیر ولایت قلبی شجاعت یافت و اعتقاد بخدا نمود و فرمود
خبر ناز تو تنها مرا گفته و بس. بعد از آنکه در جهان جملہ قاتل است و قاتل را باها را باها از آورده ذوقی حاصل
میکرد و سیر سلوک تا به نسبت کمالات رسانید چون خود گیر متفرق نسبت قلبی بود از بیرنگی و لطافت نسبت بخدمت مجرب
چندان مخطوط نگرید و روزی فقیر بحال او توجیه نموده بر کیفیات هر مقام آگاه ساختیم گفت حالات کیفیات
هر مقام جدا جدا دریافتیم اما نسبت کمالات بدیافت من نمی آید گفت تمام طریقه حضرت مجدد و حاصل این نسبت
عالی بجز جهل و نکارت نگفته اند که در ادراک و وجدان از تجلیات ذاتیکه کوتاه پس چند مدت بصبر و جبر و صحبت
مبارک حاضر میشد هر گاه آن لطافت و بیرنگی فوقی یافت و در مقام قدمگاهی را نسخ پیدا شد شکایتش
بشکر مبدل گشت اجازت تعلیم طریقه یافته بوطن رفت شیخ غلام حسین کتخانی سمری گزیده صحاب
کار کرده حضرت ایشان اندوخته پنهان بملک پنجاب علم فقه خوانده اند و از خدمت شیخ غلام قادر شاه
قاسمی طریقه قادریه گرفته با حضرت محمد میر سفت سال صحبت داشته صوفی عبدالرحمن خلیفه حضرت شیخ الشیخ
محمد عابد را رحمة الله علیه دیده بودند و توجیهات گرفته از کثرت ذکر که هر روز پنجاه مرتبه و اثبات بحسب نفس
تا هفت سال می نمود و جمیع حقایق حاصل فرموده بخدمت حضرت رسیده سالها بالاتزام صحبت مبارک نمود و توجیهات
علیه و مراتب سلوک طریقه ترقیات کردند و سیر و سلوک باطنی از تجلیات اسم الطاهر گذرانیده حاصل باطن
خود و تجلیات اسم الباطن رسانیدند لهذا از گریه های حبس نفس کیفیات ولایت و نفس یغان تاثیر است
گرم شوق افزا و آزادی دلی تکلفی بسیار دارند و جدانیات ایشان در ادراک حالات باطن صحیح است در
را میسر و افغانان از ایشان طریقه گرفته اند و توجیهات ایشان گرمی و حرارت قلبی کسب کرده فقیر صحاب
ایشان را از کیفیات و برکات صحبت ایشان بهره دریافته و کسر از ان جاعه متمنا دیده ام و در ویشی با خدا
بودن است سعادت کسی است که عمر خود بپا دگرمی اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم بسرنماید و سرمایه
حیات نقد وقت خود فرماید ایشان بچ رفتند و خدا بخدمت که شرف زیارت حرمین شریفین یافته بسلاطین حاجت
مولوی عبدالکریم و مولوی عبدالحکیم از ملک پور ب بعد فراغت از تحصیل علوم باستان آوازه

کمالات حضرت ایشان بحضور پرنور رسیده طریقه نقشبندیه گرفته چند سال کسب فیوض انوار حضور و آگاهی
 نموده بمقام اجازت رسیدند و بارشاد طالبان ماذون گشته بوطن رفتند مولوی عبدالکریم در این اوقات
 قضا نموند و مولوی عبدالحکیم انزو اگر دیده و ترک مساو گفتند گوشه قناعت بیاد آبی برداشتند وقت نیمروز
 اندکی حمام بیزه خورده به تنهایی بمراقبه و ذکر مشغول میشدند لهذا در نسبت ایشان قوتی بسیار بهم و مصدر خوارق
 عادات گردیدند یکی از اغنیا پانزده هزار روپیه هدیه آورد که بدست شهابیت یکم از بسند مقبول نگذرد یکبار
 بیماری مجدد و گل ولای آب منوی ایشان تبرکاً ببدن مالید و عسار و ضو شفا را نوش نمود در چند روز صحت
 یافت ایشان را ظهور چنین کرامت قبولی پیدا شد و جزعیتی پدید آمد اوقات و اعمال احوال ایشان حاجی غبطه ما
 پس ماندگان مقام بطالت است ل از التفات اسوار سته و جان بیاد مولی پیوسته در بروی خلق بست سعادت است
 که مقصود دوستان خدا است **نواب ارشاد خان** از مخصوصان جناب حضرت ایشان از بکارم اوصاف
 موصوف بودند و در محبت و اعتقاد آنحضرت شانی عالی داشتند که دست هر کسی بجا نتواند رسید بواسطه محبت و صحبت
 حضرت ایشان با وجود علائق بسیار نسبت اینخاندان کسب نموده اجازت ارشاد طریقه یافتند خدمتهای لایق
 آنجناب بجای آورده قریب و محبتی خاص پیدا نمودند طفر علیخان فرزند ایشان طریقه از حضرت ایشان مدت است
 که پدر و پسر هر دو ازین خاکدان بالحقان نشاند به عالم جاودانی رخت اقامت کشیدند **غلام مصطفی خان**
 رحمه الله علیه از اصحاب حضرت شاه ولی الله محدث رحمه الله علیه حسن تربیت حضرت ایشان خطی افراز نسبت
 خاندان حموی حاصل نمود در سلوک نسبت باطن تا تجلیات ذاتیه دائمی رسیده اجازت تعلیم طریقه یافت چند کس را
 مشغول یاد حق سجانه نمودند با خلاق نرم آورسته بودند و تعلیم خلق خدا که منظر کمالات الهی است بر ایشان سیلا داشت
 او فی متوسلان خود را در تمام عمر بلفظ تو یاد نگذاشتند همه را با احترام پیش می آمدند در وقت عطای تنخواه نوکران را
 زیاده بر اقرار عنایت می نمودند بخدمت آنحضرت اخلاص تمام داشتند خدمتهای پسندیده بجای آورده بجناب الهی
 قبولی بهم رسانیدند که خادم درویشان در فیوض و برکات با ایشان است **نعم الما الاصله للرجل الصالح**
 و صف ایشان بود حضرت ایشان بعد از اقرار از ایشان تشریف فرما شدند تا ویری مراقب شسته سر بر داشته
 فرمودند سبحان الله اگر فقیر ایتقین معلوم شود که قبر من اینچنین محفوظ انوار آبی خواهد شد نوبت نشا و یا نه برستانه
 خود بلند آواز نمایم اینهمه نور مغفرت و رحمت از حسن خلاص ایشان است **اخون نور محمد قندهاری رحمه الله علیه**

در
 این
 کتاب

در
 این
 کتاب

در
 این
 کتاب

از علم دین بهره داشتند طریقه از اخون فقیه گرفته بوزرش و کار آفرینان اجازت تعلیم طریقه یافته بودند سوزی و سینه
و گذازی و در دل داشتند اما در بدل ایشان تکلیف نمی یافت بخدمت حضرت رسیده طریقه نقشبندی گرفتند و سالها
کسب فیوض صحبت نمودند کار سلوک طریقه احمدیه قریب با آنها رسانیدند نسبت نورانی داشتند بخلوت و انزوا بسر
میبردند بعد واقعه حضرت ایشان گفتند که منهدب نیابت آنحضرت ترویج طریقه بمن رشیده از روح مبارک حضرت
ایشان محمد مصوم و از حضرت خواجه نقشبند قدس الله سر را بهمانستی تازه با اسیبیت یافته ام و دولت افاضات
بالطنیه از خانه مغل انتقال نموده بخانه افغان رونق افزای حوال طالبان گردیده شخصی که بخدمت حضرت محمد زبیر
مشلیخ اینخاندان صحبت داشته میگفت انوار و برکات باطن ایشان بسیار زیاده شده گویا نه خشکی بود که از لال لاله
جاری گشت و چند کس که بخدمت بجهت اخذ طریقه رجوع نمودند نیز میگفتند که فیوض بسیار در خدمت ایشان حاصل میشود
لبنه اعدوهای عرض می نمودند که فیضی طی مقامات که در صحبت حضرت ایشان مدت بسیار حاصل میشد باز که
توجه من نقد اوقات طالبان خدا میگرد و بالجمله بعلم به عمل و ضبط اوقات بروضع طریقه احمدیه آراسته بودند اما عمر
ایشان و فائز که در چند روزت حیات بر بستند غفر الله له و ملا نسیم از اجداد خلفای حضرت ایشان سلوک باطنی در
طریقه احمدیه بتجهات حایه آنحضرت قریب بانجام رسانیده خلافت کسب مقامات تا کمالات تربیت کرده و بطریق
طفره تا آنجا خدا خواست رسیده حالات نیک دارد و در هر سال از وطن بخدمت مبارک آمده انوار طریقه حاصل نموده
در خلاص صحبت و متابعت حضرت ایشان را نسخ است هیچکس ازل اجازات آنحضرت نمیکرد و یکبار منیج است که قری
نماید گوی خود بودند نموده بخدمت مبارک رسید که اگر اذن شود دستفراغ بکنم لهذا کمالات متابعت آنحضرت را بمقتدا
بارگاه اگهی گشت طالبان بخدمت او رجوع آوردند و بمن توجه او جمعیت و حضور میرسند زبانی نشسته شنیدم
که یکبار بشخصی توجه بخدیه تمام نموده بود و تاب نیآورده تا دیری مضطرب و بیتابی می نمود آخر بهمان حال حجت حق
پیوست ذات کثیر البرکات او بسیار غنیمت است بدرس علم و تعلیم طریقه اوقات خوش می گذارد و ملا عبدالمعز
در علم فقه و اصول مهارت تمام دارد و بالتزام صحبت مبارک حضرت ایشان حالات نیک پیدا کرد و در مدارج ترقی
ترقیات نموده تا کمالات فائز گردید اجازات تعلیم طریقه یافته با فاضله علم ظاهر و باطن صرف اوقات نیکوار و ملا حبیب
بصحبت حضرت ایشان پیوسته سالها کسب انوار باطن نمود و نسبت باطن کمالات رسانیده اجازات تعلیم طریقه یافته بسیار
مولی وقت خوش دارد و بهر که خدا خواست طریقه مشغولی باطن گشته بزرگ آگهی و دانش را زنده ساخت ملا عبد الله

رحمة الله عليه علم و ادب مردی بود صالحی مبین صحبت حضرت ایشان از ارباب حضور و آگاهی گردید چند روز
 با ملا نور محمد صحبت داشت و بوطن خود رفته بکثرت ذکر و مجاهده در احوال قلبی بسوخی پیدا کرد طالبان بسیار بروی
 جمع آمده متوجهات او بجمیعت حضور فائز شدند بعد انتقال بی برادرش که از خدمت شریف او با جازات تعلیم طایفه
 رسیده بود صحبت حلقه ذکر گرم داشت وی نیز و دعوت حیات سپرده بزرگی را قائم مقام خود گذاشت و مردم بوی
 رجوع دارند ملا تمیمور طایفه از حضرت ایشان گرفته بمقام فنای قلبی رسیده احوال حضور آگاهی نقد وقت خود
 ساخت و با ملا نور محمد صحبت داشت در وطن خود ریاضات شاقه اختیار نمود و بحفظ نسبت باطن جمیع طایفه فرمود
 در نسبتش فوق و شوق و استغراق پیدا شد و بر جمع طلاب گردید مردم بسیار بدست او انابت نمودند و کفایت شیفه
 تا اثرات گرم باطن مبارکش گردیده اسلام آوردند و بالتفات شریف او شغل طایفه دارند را فضیلت را جاذب صحبت
 گیری او از اهل سنت جماعت گردانیده مشغول بپادشاه ساخت طالبان حرارت شوق در صحبت ملا تسلیم
 جمیعت طمانیت خلقی نیافته بخدمت وی رجوع آورده بمقصود خود رسیدند الحمد للہ الحمد للہ از اصحاب حضرت ایشان
 ملا اولیا و ملا ابراهیم و شاه لطف الله و ملا سیف الدین محمد بنان خواجہ محمد عمر و خواجہ یونس شیخ قطب الدین شیخ محمد بنان شیخ
 غلام حسین و دیگر اعزده بمقامات قرب خدا امتیاز یافته روزانہ سوا بر تافته اند رحمة الله عليهم جميعا فصل در ایراد
 بعضی کتب بات حضرت ایشان که بمخلصان خود تحریر فرموده اند مکتوب اول بر خور و اکر التماس تحریر
 نسبت حسب زفیر کرده اند چون فائده معتد به ابران مترتب بنو تغافل می نمودم اکنون که سماجت از حد گذشت
 بجای محرر میکرد و در یاد بند که در حقیقت سرمایہ وجود فقیر را غارت قطره آبی و در انجام مشت خاکی است در عالم اعتبار
 این خاکسار بمیت مہشت و سبط بنو سبط محمد بن حلیفہ به شیر بیشہ کبریا علی مرتضیٰ علیہ السَّلَام التَّائِمِ سِدِّ امیر کمال الدین
 نام کی از اجداد فقیر در هشتصد و هجری بمقربتی از بلده طائف در مملکت ترکستان فتاد و با جدیہ کی از خاکان آنکند و قوا
 که سردار الواس قاقشالان بود و وصلت دست داد چون او را پسری نمود و حکومت آن ناحیه تعلق با ملا و ایشان
 گرفت وقتی که بیا یون بادشاہ مملکت ہندوستان را از دست افغانہ مستخلص گردانید از ان خاندان بمرادر
 محبوب خان بابا خان نام ملا کہ سبط واسطہ بامیر مذکور میرسند بہرہ آورد و احوال این ہر دو در تواریخ اکبری مسطور است
 و نسبت در یون بزرگان بجا نواہدہ امیر صاحبقران میرسند و نسب فقیر بچہار واسطہ بابا خان منہی میگردد و پدرم
 بچرم خان مذکور کہ در عہد اکبری معصوم بنی شدہ بود بچاکم منصبی گرفتار بود و عمری در خدمت او گذشت و بچاکم

چند روز
 ملا نور محمد
 ملا اولیا و ملا ابراهیم
 ملا سیف الدین محمد بنان
 خواجہ محمد عمر و خواجہ یونس
 شیخ قطب الدین شیخ محمد بنان
 شیخ غلام حسین و دیگر
 اعزده بمقامات قرب خدا
 امتیاز یافته روزانہ سوا
 بر تافته اند رحمة الله
 عليهم جميعا فصل در
 ایراد بعضی کتب بات
 حضرت ایشان کہ بمخلصان
 خود تحریر فرموده اند
 مکتوب اول بر خور و اکر
 التماس تحریر نسبت حسب
 زفیر کرده اند چون
 فائده معتد به ابران
 مترتب بنو تغافل می
 نمودم اکنون کہ سماجت
 از حد گذشت بجای
 محرر میکرد و در یاد
 بند کہ در حقیقت
 سرمایہ وجود فقیر را
 غارت قطره آبی و در
 انجام مشت خاکی است
 در عالم اعتبار این
 خاکسار بمیت مہشت و
 سبط بنو سبط محمد بن
 حلیفہ به شیر بیشہ
 کبریا علی مرتضیٰ علیہ
 السَّلَام التَّائِمِ سِدِّ
 امیر کمال الدین نام
 کی از اجداد فقیر در
 هشتصد و هجری
 بمقربتی از بلده
 طائف در مملکت
 ترکستان فتاد و
 با جدیہ کی از
 خاکان آنکند و
 قوا کہ سردار
 الواس قاقشالان
 بود و وصلت دست
 داد چون او را
 پسری نمود و
 حکومت آن ناحیہ
 تعلق با ملا و
 ایشان گرفت
 وقتی کہ بیا یون
 بادشاہ مملکت
 ہندوستان را از
 دست افغانہ
 مستخلص گردانید
 از ان خاندان
 بمرادر محبوب
 خان بابا خان
 نام ملا کہ سبط
 واسطہ بامیر
 مذکور میرسند
 بہرہ آورد و
 احوال این ہر دو
 در تواریخ اکبری
 مسطور است و
 نسبت در یون
 بزرگان بجا
 نواہدہ امیر
 صاحبقران
 میرسند و نسب
 فقیر بچہار
 واسطہ بابا خان
 منہی میگردد و
 پدرم بچرم خان
 مذکور کہ در
 عہد اکبری
 معصوم بنی
 شدہ بود بچاکم
 منصبی گرفتار
 بود و عمری در
 خدمت او گذشت
 و بچاکم

گذرانیده آفرید دولت ترک دنیا مغرور و مفتخر گردید و بخدمت بزرگی از خلفای طریقه قادریه استفاده نموده و سیال
 هزار و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرمود و در هزار و صد و سی و سه ولادت فقیر و در عمر شانزده سالگی گردشی
 بر روی شصت و در بسنت کمر همت بسته دست از دنیا برداشت و پایی سعی از سر ساخته و در راه فقر گذشت علوم
 متعارف در عهد پدر خوانده بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد فضل سیالکوئی تلیم شد شیخ الحدیث شیخ عبداللہ
 ابن سالم کی گذرانید و قرآن مجید را از حافظ عبدالرسول دہلوی تلیم شد شیخ القرائین عبدالخالق شوقی سند کرد
 و ذکر طریقه نقشبندیہ با فرقہ و اجازت مطلقہ از جناب حضرت سید السامات سید نور محمد بدونی رضی اللہ تعالیٰ
 عنہ کہ بدو واسطہ بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ میرسد گرفت و عمری در خدمت ایشان
 بسر برده بعد وفات ایشان از مشائخ متعددی طریقه استفاده نمود و آخر آستانہ فیض ایشان حضرت شیخ الشیخ
 شیخ محمد عبدالسامی رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ ایشان نیز بدو واسطہ بحضرت مجدد رضی اللہ تعالیٰ عنہ میرسد جہہ نیاز
 سود مدتی خدمت ایشان کرده غرق و اجازت طریقه قادریہ و سہروردیہ و حقیقہ حاصل نمود تا امر وز کہ ہزار
 ہشتاد و پنج ہجری است بکمال این حضرات از سی سال تربیت طالبان خدا مشغول است خدا تبارک و تعالیٰ بخیر کند
 ببرکت حبیبہ صلی اللہ علیہ وسلم مکتوب و ویکم در دفع اعتراض کا حوالہ متوسلان طریقه احمدیہ موافق با وجود
 مقامات بلند انتہائست فہم وادبہہہ نوشتہ اند کی آنکہ خلفای حضرات مہرند و عوامی مقامات بلند میکنند و
 آثار آن مثل اولیای متقدمین ازینہا بظہور نی رسد بگرا کہ مریدان خود را بشارتہای عالی میدہند و حالاً
 آہنہا ولالت بران بشارتہا نمیکند و مساوات آن درویشان با اکابر سابقین بکہ فضل برآہنہا لازم
 می آید و این معنی مستبعدی نماید جواب شہد اول بدانند کہ بزرگان پیشین با وجود تحقق فناء و عوامی کمالات علیا
 کردہ اند و کتب قوم ازین مقالات مملو است غایۃ مانی الباب جامعہ از ان طائفہ بانہا را این مور را مور بودہ اند
 و فرقہ حکم علیہ سکر معذور پس نشان ایشان نیز ازین ہر دو احتمال کی را تجویزی تو اند نمود و هیچ کمالی غیر از
 بنوع بالاصلاح ختم گردیدہ و در مبدی فیاض بخل و دین فکری نیست پس در حق این بزرگان جن جن راجع مانع است
 آخر از صلحای مسلمین ند و مرا و از ظہور آثار کمال اگر استقامت است کہ فوق کرامت است پس این معنی خود از
 اقویای این طریقه بقوہ ظاہر میگردد و ضعف را اعتباری نہ و اگر مقصود از آثار صد و خرق عادات و مکاشفات
 است کہ منظور عوام است پس این مقدمات با جملہ صوفیہ از شر الطولایت اندونہ از لوازم آن مخفی نیست کہ

صحابه کرام که افضل جمیع امت محسوب بوده اند کمتر مصدر این امور گشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریق بطور صحابه و
 تابعین تباع کتاب سنت است اذواق نمودن اهل این طریق نیز مشابه اذواق همان جماعت است ^{نظری} فارغی من
 المستوف جواب شبهه دوم آنکه در یافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسانی نیست علی الخصوص در آن نسبت بکیفایین
 طریق کار هر عمر زید نه اما از باب فراست صحیحی خفی نمی ماند و آثار ظاهری که کثرت طاعت و ریاضت و انزوا و تقوی
 و شوق و تجرد و انقطاع باشد اهل خلاص و ریاء و ارباب حق و باطل شریک اند از صدور معاصی حیانا غیر معصومین
 هیچ کس محفوظ نیست حق نیست که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب قیامت ضعف تمام در امور ظاهر و باطن یافته است
 لیکن این بشارتها بی حقیقت نیست مقصود این مشایخ از بشارت آنست که مریدان از انتقام نصیبی یافته اند مثل
 ادلیای مشهوره قوه و رفعت در انتقام رسانیده تا مساوات با آنها لازم آید و اگر مرد خوش استعدادی عمری برین
 جهد و جهد بکار برد و شریک دولت آن بزرگان شود استحاله ندارد و طبیعت فیض روح القدس اریانه در فرمایند
 دیگران هم بکنند آنچه میسر میگرد و بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی است مثل انطباق نور شمس در مراتب
 فرضی می باید که اندام پذیر لازم مراتب مرید گردد و انعکاس مبدل تخفیف شود و مرید بر تبه کمال تکمیل رسد پس در بعض
 اوقات عاقل مقام در آینه باطن مریدی افتد و هنوز انتقام تحقق نرسیده و پیر کشف و دقیق و نظر تحقیق را کار نرفته
 آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت آن نسبت که بشرط محافات ظاهر شده بود و باستتار
 تی آرد پس آثار اگر ظهور نماید و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران نسبت کشفی کیاست
 و مریدان بنا بر ضعف است التماس بشارت مقام و اجازت ارشاد و اضطراب اند **مکتوب سوم در بیان**
لفظ نسبت بطور صوفیه پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد بدانند که نسبت در لغت
 عرب عبارت است از علاقه بین الطرفين در اصطلاح این قوم ادا است از علاقه که میان حق جل شانّه و خلق واقع است
 که تشکیک تعبیر میکنند از آن بصانعیت مضموعه چون نسبت کمال با کوزه و از ظاهر کتاب سنت همین معلوم می شود
 و صوفیه اگر وجودیه اند تعبیر از آن نسبت بطور وحدت و کثرت میکنند مثل ظهور آب در صور موج و جناب میگویند این
 کثرت اعتباری فراهم وحدت حقیقی ما مطلق نیست حاصل این تعبیر اثبات عینیت خلق است با حق و نهی تبا و یللا
 و تمثیلات مشروع و مقول می سازند و اگر مشهوریه اند نسبت اصل باطل چون نسبت انوای منسبط شمس با شمس منفرط
 و ظل اینجا بمعنی تجلی است یعنی ظهوری در مرتبه ثانیه و این کثرت ظلی نیز محل وحدت حقیقی شمس است و اندکی این قدر فرق است

۲
 سید
 رجب
 سنه ۱۲۰۰

درد

سید

میان تفسیر اول ثانی که هر چند ظل را حقیقت دیگر غیر از اصل نیست همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل خوانده است اما ظل بواسطه یک بر دیگری نیاجای هیچ نیست در امواج و دریا هیچ است پس شهودیه باین تفسیر من وجه اثبات غیر ترمیمی کنند بطوریکه در توحید وجود حقیقی ظل نکند و این معنی را از کتاب و سنت باسانی میتوان استنباط کرد و تصویر مبنی نسبت بطور اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت بطور شهودیه نیست که نزد ایشان حقایق ممکنات در مرتبه علم الهی مرکب اند از اعدام و وجود باین معنی که اعدام ضایفه یعنی عدم العلم که معبرست بجهل و عدم القدر که معبرست بجز غیر تمام منبهمات تمایزه دارند و ثبوتی در علم الهی پیدا کرده اند و مرایای صفات حقیقیه که متقابل آن اعدامات اند گردیده و انوار آن صفات در آن مرایا منعکس گشته و این مخلوط مبادی تعینات عالم شذند پس نزد ایشان اعیان ثابتی فی العلم مرکب اند از اعدام ضایفه و ظلال صفات حقیقیه در مرات خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است مصدر آثار خارجی گشته اند پس اعیان خارجییه نزد ایشان بوجود ظلی موجودند و بوجود حقیقی و در خارج ظلی تحقق اندند در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی است و در عالم هر چه هست از وجود و توابع آن ظلال و انعکاسا مستفاد است از حضرت جود الحق جل شانّه فلا موجود بالوجود و حقیقی فی الخارج کحقیقی الا الله هذا هو التوحید و چون عدم منشأ شرف و نقص است و وجود مبدأ خیر و کمال عالم مرکب است از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی است و وجود عاریتی ناچار عالم مجموعین قیج نخواهد بود و اما وجهی مستفاد از حضرت وجود است و جهات قیج هر حال از ظرف عدم پس هر گاه سالک بقوه استعداد خود و جذب مشایخ که ظل جذبه الهیه است بسیر علی از حیضال مکان با وج و جوب قطع مسافتی که عبارتست از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث در میان حق و خلق واقع است فرایند برکات آن نسبت محاذات که در میان ظاهر و مظهر متحقق بود بر رفع این حجب که مانع انوار ظهور شمس حقیقه و مرآت تعین سالک بود تمام بظهور میرسد و استیلا ی آن انوار آن آئینه را مستور میسازد اینجالت را نسبت فنا ی تفسیر میکنند و بعد فالازم است که وجود موهوب از جناب قدس مناسب بر مقام عطا میفرماید که سالک بآن جود کا خانه بشریت و احکام شریعت را برپا تواند داشت آنرا نسبت بقای میگویند پس سالک اگر خرق حجب ظلمانی و نورانی تمامها کرده و از تجلیات صفات شیونات گذشته تجلی ذات بحت مشرف شده و زمان نبوت باقی است بنی میگرد و بدرجه عصمت که عبارت است از عدم احتمال صدور شر میرسد و اگر نه بقدر طی مسافت از امکان بسوی وجوب از عدم که شرع است و در ترقی افتد و بوجود حق که خیر محض است نزدیک تر میگردد

و چون ظلمات عدم در ستمیلاء الوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر خبری شود اما با احتمال وقوع شرایع نادلی
 و نائب بنی میگرد و تربیت و اصلاح بنی نوع خود میکنند نیست معنی آنچه میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا
 محفوظ و این است معنی ظهور نسبت که در اصطلاح قوم است بسبیل ایجاد بشری صوفیه شهودیه مجددیه رحیم الله فاهم
 اسلام مکتوب چهارم در بیان علم حضوری و حصولی خدا و این سوال شما که بعد حصول فنا
 که مشلزم دوام حضور است که غفلتی از جناب حق تعالی رو میدهد سبب چیست بدانند که بنای این شهر
 بر اشتباهی است بیا نشانکه علم بر دو قسم است حضوری و حصولی حضوری لازم نفس عالم است یا عین است
 چنانچه علم نفس بخود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلومات است در مراتب ذهن بتوسط عقل و حواس
 و سالک که بسیر علی از جنیض امکان لایح و جوب عروج مینماید این علم از قبیل علم حصولیست نه حصولی و کیفیت تعلیق
 علم حضوری عارف بجنایا آبی است که نزد صوفیه وجود اشیا ظلی است نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد و ظلال
 حضرت وجود حقیقی اند و در خارج غیر وجود و احد متحقق نیست تعدد و کثرت ظلال از راه کثرت شیوات وجود است
 و ظل تا وقتی که از اصل خود غافل است و از ظلیه خود آگاه نیست خود مستقل بلای خود در پندار ثابت می کند و درین
 حکم بلفظ انا اشاره بهمان وجود و همی نماید چون قطع مسافت اصطلاحی قوم که عبارت است از رفع حجب لسانی
 و ظلالی بین الحق و الخلق که از حدیث ثابت است میسرش میگرد و باصل خود وصل میشود و خود را پیش از ظلال
 اصل بنی بیند و وجود خود و تواتر اندام مستعار از آنجناب می داند و درمی یابد که ظل را حقیقی علیحه نیست بلکه همان
 اصل در مرتبه ثانی بتعین ظل ظهور کرده است آن زمان اذرا واضح می شود که مثلاً ایض مرجع ناد نفس امر اصل است
 نه ظل از نگاه علم حضوری او که لازم این تعین ظلی او بود و خلق باصل میگرد و اشاره بلفظ انا و لایح می شود و باصل
 چون این اعتباری است از اعتبارات اصل ثانیاً آن انا رجوع بظل می کند و چون این حالت مستمر میگردد آنرا دوم
 حضور میگویند و این حضور را بعد تحقق قنار و ان نیست اگر گاهی فتوری در این حالت روی میدهد قدرت در علم
 العالم واقع می شود نه در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام ناس لاتی می ماند تا حواس باقیست که تفتیت
 امور بشری موقوف بر آن است و این علم را اصلاً در جناب قدس با نیست که حواس را در آن بارگاه دخلی و منشأ
 این اشتباهات این است که ذہول علم الحکم را فتور علم حضوری داشته و در دوام حضور می شود نه حضرت فاروق رضی الله عنه
 که فرموده است اصلاً و ابجراً الحقیقین اشاره باین برود علم است که تجزیه و تفریق خلق باصل حصولی دارد و حضور در علوة از قبیل

۹۲
 باز میگردد
 و باز می آید
 بجهت

علمای ظاهریست بلکه از مقامی که وجودیه تکلمی کنند تصدیق و تسلیم آن می نمایند این قدر است که مقصود صلی را فوق اینها
 میفرمایند و غیرتی فی الجمله بین الحق و الخلق نهی که محض وحدت وجود حقیقی که متحقق در خارج حقیقی است نگر دو ثابت می کنند
 بخلایف وجودیه که در میان حق و خلق عینیت اثبات می نمایند و تصویب بر سبب وحدت وجود و وحدت شهود و در دو مکتوبی دیگر
 نوشته شده و اسلام مکتوب ششم و جواب شبهات بعد حمد و صلوة از فقیر جا نجانان مولوی حبیب الرحمن
 سلمه الرحمن مطالعه فرماید که التفات نامرطوبانی مشتمل بر شبهاتی که همه مشهوره مقالات کرامت سمات حضرت قیوم رب
 مجد و الف ثانی رضی الله عنه بود و در فرموده و ما این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات این بنیاد ناشی شده
 اگر میسر شود مجلدات ثلاثه مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرماید خاطر جمع خواهد شد و فقیر مثلاً لام حریفی چند
 می نگار د باید دانست که حضرات صوفیه لفظ وجود را بر سه معنی اطلاق می نمایند یکی وجودی معنی کونی حصول که امر متزعم
 و معقول ثانوی است و دوم وجود مبسوط که منشأ اشتراع معنی اول و معبر بظواهر وجود و مبسوط اول است و بدیهی است این
 هر دو وجود از حضرت ذات تعالی و تقدست متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمی تواند شد سیوم
 وجودی که اول الادایل و مبدا و الهادی است و بر عزم قوم عین ذات است و ذات بآن وجود مصدر آثار است و حضرت
 ایشان امیگه نیک که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود است و هرگاه وجود و ذات هر دو در حقیقت یکی باشند مصدر آثار
 خواه بوجود و منسوب باید کرد خواه بذات مطلب صادر است پس اختلاف را بر وجه اشتراع لفظی است متسلسل را اینجا به دخل
 و تخلفی حضرت ایشان از اطلاق لفظ وجود بر ذات او تعالی و تجنّب حمل بالمواطات یکی بر دیگری از راه احتیاط است
 که در لسان شرع این اطلاق وارد نشده و صفات امار آلهی توقیفی اند و دو شبه دیگر که در بحث حقیقت محمدی فضل حقیقت
 کعبه حقیقت محمدی است صلی الله علیه و سلم از مکتوبات جلد ثالث رفع میشود و تحریر جوابهای آنها طول دارد و آنچه در تالیل
 قول حضرت غوث ثقلین رضی الله عنه مذکور می دهده علی رقبه کل و لا الله نوشته اند اگر مخصوص معاصرین دارند بجز
 عاید بکتاب حضرت می شود و استثنای متقدمین خود ازین حکم حکم ادب لازم است که بعضی آنها اجداد و مشایخ آنحضرت اند و حکم
 حدیث مرقوم لایدرم اولم خیرام اخوه استثنای متاخرین نیز مجوز است چرا که تقدیم و تاخیر امر نسبی است و بر تازی
 را تاخیر نیست پس ممکن است که متاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد فقیر و تفرقه حق و باطل در التفات نامه مایه بودم و
 معذرة اللهم اننا الحق حقاً و اننا الباطل باطلاً و السلام مکتوب ششم و بر بیان فضل
 حضرت غوث ثقلین حضرت مجد و بعد حمد و صلوة از فقیر جا نجانان مطالعه فرماید که التفات نامه مشتمل بر

لله
 بگویم قد
 من این
 برگردان
 دل خداست

استفسار فضل کی بردگری ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجدد الف ثانی و محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہما رسید مجدد ما فضل بر دو قسم است جزئی و کلی و ظاہر است که سوال از فضل خبری نیست مناسط فضل کلی زیادت قرب الہی است این یعنی امر باطنی است عقل با این مقوله کاری نیست مگر از کثرت قلب مناقب سراغی بمطلب میمند بر ما افادہ قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب سنت اجماع قرن دل است بدین است که وجود مبارک لایق هر دو بزرگ از زمان و رو و کتاب سنت وقوع اجماع متاخر است اصول منشع ازین امر ساکت کشف محتمل خطاست بر مخالف محبت نیست اقوال مریدان که خالی از غلو محبت پیران نمی باشند از اعتبارات ساقط است نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این حضرات بکند و حکم مجرم بر فضل کلی طریقی از طنین نماید بنظر نمی آید پس طریق اسلام تفویض این امر بکلی و سکوت ازین فضو یہا است مقرر فضایل این هر دو بزرگ باید بود و درین باب لبلا زاد بیاید که شود که این مسئلہ از ضروریات دین نیست که تکلم در آن ضرور باشد و از دیوانگیهای عشقی که از اینجا ب حضرت مجدد است دم زدن مناسب نیست که حرف از عالم عقل می رود و بر گز در پیش کم نمیباید زد و از حد برون قدم نمیباید زد و عالم ہر امر است جمال زلی است می باید دید و دم نمیباید زد و مکتوب ہشتم در تطبیق دو مفہوم کہ از کلام حضرت مجدد و معلوم می شود و ما نوشته اند کہ مکشوف حضرت مجدد در مسئلہ حقایق ممکنات آن است کہ در مرتبہ و حدیث عبارت از تفصیل کمالات اکہیہ در خانہ علم الہی است در مقابلہ ہر صفت کمال عدم ہنائی آن صفت ثبوتی و تمایزی پیدا کردہ است در مقابلہ صفت علم عدم العلم کہ معبر جہل است در مقابلہ صفت قدرت عدم القدرت کہ معبر بجز است و توس علی بنادان عدم تمایز بنا بر مقابلہ و محاذات مایا و مجالی انوار و ظلال آن صفات گشتہ مبادی تعینات عالم حقایق ممکنات شدہ اند آن عدم بجای مواد آن حقایق اند و آن عکس ظلال بجای صور حالہ اند و در آن بنا بر جہل متضاد ایمان خارجیہ ممکنات کہ بر مضر آن حقایق مصدر آثار شدہ اند و وجود و عدم ہر دو را قبول نمی کنند و ہمین جہل مصداق خیر و شر میگردد و نیز مکشوف آنحضرت است کہ مبادی تعینات حضرت انبیاء علیہم السلام بہ صفت صفات انوار کما اصول ظلال مذکورہ اند و وجود و جوبی دارند پس باید کہ در حقایق این حضرات عدم دخل نباشد و حال کمالات این حضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکن موافق تحقیق ایشان تخیل عدم نمی باشد و جبہ تطبیق نیست بخود چون مقابلہ و محاذات در میانہ اعدام تمایزہ و وجودات صفات مقدسہ در مرتبہ علم الہی مقرر شد پس چنانچہ اعدام مجالی صفات گشتہ اند صفات نیز مرایای آن اعدام گردیدہ اند اما اینجا محالہ بالعکس است در اینجا صفات

بجای اده و اعدام بجای صور حال اند جهت عدم در صورت ضعیف آتق شده و جهت وجود قوی و همین جهت حضرت
 انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصدر شریک گردند و وجود خارجی ایشان عدم وجود هر دو را قبول میکنند و آنقدر
 خل عدم و حقایق این حضرات برای ثبوت امکان کافی است و اسلام مکتوب نهم در بیان معنی
قول صوفیه که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است
 پرسیده بودند که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است این معنی چگونه است آید که صوفی
 البته مومن گاه عالم متقی می باشد و در حالت محمود آفاق علم او صفات و اعراض خود و ارو و منافع فضل فردی
 بر فرد دیگر از افراد کینوع همین اوصاف اعراض اند و ذات حقیقت شخص پس صوفی با وجود علم بالتصاف کافر
 بکفر و معاصی علم بالتصاف خود با بیان فضائل دیگر چگونه خود را بدتر می تواند داشت و اگر تکلف چنین براندان
 فضائل را از آن رفو اکل بدتر دانسته باشد و فساد این عقیده شرعاً و عقلاً بدیهی است جواب مخدوم با مذاهب حضرات
 مجددیه اختیالی ممکنات مرکب اند از اعدام ضایفه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تعالی اسما و صفات
 در علم الهی ثبوت پیدا کرده و مرالمی الوار اسما و صفات گشته و مبادی تعینات عالم گردیده و در خارج خطی که خل خارج
 حقیقی است بطنع خدایندی بوجود خطی موجود شده اند و بنا بر این ترکیب عدم وجود مصدر آثار خیر و شر گشته اند از جهت
 عدم ذاتی کسب شرفی نمایند و از جهت وجود خطی کسب خیر و منفی نیست که در عالم ص هرگاه شخصی بر آه ممتلی از انوار
 شمس نظری کند بلا خط اول همان نورانی بیند مرآه را چرا که مرآه در مشتعلان نور مخفی و مسلم گشته است هرگاه
 مرآه الفرض در خود نگاه کند بلا اول همان تعین مراتبی خود را خواهد دید نه انوار را چرا که نظر او بر ظاهر میسر پس نظر
 صوفی بر ظاهر شیا بر خلیفه و خمیس بر جهت جو دان منظر هر که در آنها ظاهر شده است مصدر خیر گشته می افتد و چون
 در خود نظری کند نگاه او بر جهت عدم که ذاتی اوست منشأ شر است خواه افساد و خود را از خیر و کمال مطلقاً عاری
 خواهد بود و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت ناچار خود را از کافر فرنگ بدتر
 اشیا و خمیس بدتر خواهد فهمید از اینجا معلوم شد که مقصود قایل این قول آنست که صوفی کامل خیر و کمال اصلاً
 منسوب بخود نمی نماید و مستعار میدانند و همین است معنی فنای تام و حاصل شهود صحیح و اگر صوفی را نظر بر جهت وجود
 و انوار مستعاره می افتد و جهت مراتب او که عدم است مستور میشود از دعوی انما الشمس سر بر می زند و همین است
 سرانجامی گفتن همین بنی تصور حتمی است اگر چه آنجناب در وجود خود معذور بود و باید خطا کرد از غلبه سکر و جهت

گشتگو در جواز و عدم جواز خبریت بلکه فضل کی بردگیری است پس عوی فصل نو کبر مطلقا بر ذکر خفی انکار مخصوص است و انکار جریع انکار
 و کبر نیز تخمین چرا که خبر در بعضی مواضع نیز مشروع است و اثبات مسنونیه ذکر خفی یعنی مراقبات محموله و نیز اثبات مشرعه و غیره ذکر
 خبر که در متاخرین مروج است فضولی است چه جای اثبات فضل آن آنچه بعضی بنای بشیر مکاره میمانند از طریق بقول است
 و لایق التفات نه و افراط و تفریط مستقیم است و اعتدال تحسن خیر الکلام ماقول و السلام علی من اتبع الهدی و الزم متابعت
 المستطیع علیه التجه و التنا مکتوب دوازدهم در سماع مخزوم در مسئله سماع در بیان آنکه فقها و حضرات صوفیه و غیره
 تعالی علم جمیع اختلاف قوی است فرقه اولی میگویند که سماع مطلقا حرام است بنا بر مصلحت سدا با فراط و فرقه ثانی میگویند
 که با اطلاق حلال است باقتضای غلبه فوق و حال انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی که محل فتنه نباشد کلامی
 موزون با محنی موزون بعد از خایه و در شرعی انشاء نماید و فساد و ازان در باطن مستمعین نرید بلکه سروری یا حزنی و قلب
 پدید آید بنقسم سماع البتة مباح است که مرکب از دو امر مباح که کلام موزون و صوت موزون باشد چه از غیر مباح گردد و نیز موزون
 اول در تقریبات مشرعه و مثل نکاح و قدوم اکابر محمول بوده و اقل و اعتبار علماء آمده احیاناً از ترکیب آن نموده اند چنانچه از کتب
 احادیث ظاهر میشود اما این عمل ازان بزرگان بر سبیل اتفاق واقع میشوند بطریق التزام قسم دوم آنست که غالباً ثنائی
 رواج داده اند و آنرا تجد گرفته و امور غیر مشرعه را در آن خلط نموده انقسم بقدر داخله امور غیر مباحه از آنرا است بحرمت
 خواهد رسید و مقتضای اجتناب محرمات متفق علیها بکفر خواهد انجامید و اینک جماعتی از باب کمال رغبت بسماع مباح نیز انداز
 از خصمیات ذوقی است نه از احکام شرعی مثلاً اشارت خمر میل نقل شیرین نمیکند و آنکه محتاد بافیون است رغبت بقتل کلین
 نمی نمایند و آنکه کی فضل دیگر را حرام میدانند همچنین حضرات سلسله چشتیه که نشاء نسبت اینها بنشاء خمرشاه است از مشروبات
 متلذذ میشوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه که نشاء نسبت شان بر بودگی افیون مناسبت است از سکوت خطریه
 نه از مشهور و هنگامی که بنشاء این خلاف ذوق و طبع است نه وین شرع و اکابر جمیع طرق حق تعالی وین ملت اند نه متبع مواد
 طبیعت نیز میوه و اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط منوع است تفصیل
 این مسئله از کتب مبسوط محققین مثل امام حجت الاسلام غزالی شیخ اشعری سهروردی غیر جمایه طلبید الحرام شد که فقیر از سماع
 غیر مباح تا بسماع مباح را تارک در عقیده اباحت و غیر اباحت آن تابع کتاب سنت است و تکلم از ذوق و وجدان
 زیاده ازین ضرورت است از کتب قریه ظاهر است که ارباب حوال صحیح مقامات سنیه در سماع مباح جاها داده اند و بر که از
 مذاق علما صوفیه واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد قدر این تحریر رسید اند پس خیر الکلام ماقول و السلام

مکتوب سیزدهم در بیان مسئله جبر و اختیار خود را در مسئله جبر و اختیار علما سخن گفته اند بنور
 تشدیش خاطر باقیست چه اگر عقل در ادراک بعض مقدمات دینی کافی نیست و اگر در اصلاح امور عباد و حاجت رسانی
 دینی اکتفا باید داشت که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است زیرا که اعمال
 عباد مثل ایمان اینها بحکم نص جمیع مخلوق اوست سبحانه پس اختیار تام کجا و همچنین مواخذه از مجبور صرف ظلم است و ظلم
 بحکم شرع عقل سلوب است از جناب و تعالی جل غانه پس جبر محض چرا و بدیهی است که افعال با مثل حرکات مرغش نیست
 بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت است و همین است حصه اختیار و معنی فعل اختیار لیکن ظهور این هر سه قوت با اختیار است
 هرگاه میخواهند از مبدا انفاض می کنند و همین است حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض هر دو تحقق
 نشد پس اریست متوسط چنانچه از جواب مشهور امام زین العابدین رضی الله تعالی عنه در مقابل سوال امام حسن بصری ^{علیه السلام}
 مستفاد می شود لا جبر ولا تفویض لیکن امر بین امرین و همین امر متوسط بسان شرع معبر است بلفظ کسب بین لفظ را خبر
 بر افعال عباد اطلاق نمی کنند پس معلوم شد که افعال با مخلوق و جبر و اختیار است همین قدر اختیار ضعیف مناط لکافات
 و پس بر عایت ضعف اختیار بنا نهاده اند که رحمت را بر غضب مبتداده اند با آنکه هیچ صفتی از صفات الهیه بر صفت
 دیگر سبقت ندارد و هرگاه افعال و تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت است و بعلا و مسبوقیت دین هر سه صفت افعال
 عباد و مشابهتی منجر با افعال و سبحانه دارند و حرکات مرغش که مجبور محض است اصلا مناسبت ندارند اگر محاسبه با افعال
 متوجه شود منافاتی عدالت نیست بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه می تواند که در ادیان ظهور حضرت وجود در هر
 از ذات کائنات تمام است با کمالات مندرجه او به ظهور جزوی است از جزای چرا که حضرت وجود بسیط حقیقی است تجزیه
 نمیکرد و در این راه میفرماید کل شیء فی ذلک شیء و چون اختیار نیز صفتی و شانی است از صفات و شئون ذات حضرت
 وجود پس باید که در هر منطقی از منظر خصوصاً در انسان که مشرف است بنبی صفت خلافت حصه از صفات اختیار هم متحقق باشد
 اگر چه ضعیف باشد و بنای تکلیف امر و دینی بران بود و اسلام علی بن ابی طالب الهدی و الصلوٰه علی خیر الوری **مکتوب**
چهاردهم در بیان آئین کفار میهند پرسیده بودند که کفار میهند مثل مشرکان عرب بنی امی و از میان آئین
 اصلی است و منسوخ شده و در حق پیشینیان اینها چه اعتقاد باید کرد مختصری از ردی تحقیق و انصاف مرقوم میگردد و بدین
 تب تدبیر اهل هند معلوم میشود این است که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش
 بی سسی به یک چهار دست و پا در دشت مجمل حکام امر و دینی و دنیا را ماضی و مستقبل است بر متوسط ملکی برینا نام که الله و جابر و یحیی

در حق اهل فساد بلکه اهل هر مملکت که پیش از ظهور غایت الرسل گذرشته اند و همان خمر از اهل آنها ساقط است و
احکام و آثار آنها مناسب مرافق مسلمات اعتدال است همین عقیده اولی است و کافر گفتن کسی بی دلیل قطع آسان نباشد
و انست و حقیقت بت پرستی اینها آنست که بعضی ملائکه که بامر الهی در عالم کون مجتهد تصرفی دارند یا بعضی ارواح کاملان
که بعد ترک تعلق اجساد آنها بادرین نشاء تصرفی باقی است یا بعضی افراد حیا که بزعم اینها مثل حضرت خضر زنده جاوید
اند و آری ساخته متوجه آن میشوند و بسبب این توجه بعد مدتی بصاحب آن صورت مناسبت بهم میرسانند و
بنابر آن مناسبت حوائج معاشی و معاشی خود را و امیسا زنده و این عمل مشابیهتی بذکر رابط دارد که معمول صوفیه
اسلامیه است که صورت پیر را تصور میکنند و فیضها بر میدارند اینقدر فرق است که در ظاهر صورت شیخ نمیشناسند
و انهمی مناسبتی بعقیده کفار عرب ندارد که آنها بتان را متصرف و موثر الذات میگفتند آنکه تصرف الهی در آنها را
خدا می زمین میدهند و خدا تعالی را خدای آسمان و این شرک است و سجده اینها سجده تخیل است نه سجده عبودیت
که در آئین اینها بجا دروید و پروردگار را بجا می سجده مرسوم و معمول است که آنرا از ثنوت میگویند و اعتقاد
باینکه مستلزم کفر نیست و السلام مکتوب یا نزد هم در بیان رفع سبایه نوشته بودند که حضرت مجدد ایشان
رضی الله تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبایه کرده اند و تو با وجود دعوی محبت نجای با ایشان رفع سبایه
میکنی موجب راتیل موجب لازم است بخدا و سبحانه جل شاناه اقبال کتاب سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید
مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَكَافُرٍ أَنْ يَتَوَفَّيَا إِذْ أَقْبَصَهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمَّا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ
و رسول علیه السلام میفرماید که یون من احدکم حتی یكون هواه تبعاً لکما جئت به و حضرت مجدد الف ثانی رضی
الله تعالی عنه که آب کامل آنحضرت اند بنای طریقه خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علماء و اثبات رفع سبایه
رساله با مشتمل بر احادیث صحیح و روایات نفی خفیه تصنیف کرده اند تا بجا یک حضرت شاه یحیی رحمت الله علیه فرزند
اصغر حضرت مجدد و نیز درین باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع یک حدیث به ثبوت نرسیده و ترک رفع اجتناب
حضرت مجدد و بنابر اجتهاد واقع شده سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد مجتهد مقدم است و بعد ثبوت سنت رفع ترک آن باین
جست که حضرت مجدد و ترک فرموده اند مقتول نیست و حضرت مجدد و ترک سنت تجدید کثیر فرموده اند حضرت مجدد
هم مذہب خفی و خفیه و امام ابو حنیفه رضی الله تعالی گفته اند ان ثبت الحدیث فهو من هب و ان ترکوا قولی بقول
رسول الله صلی الله علیه و آله پس امید است که حضرت مجدد و ترک این امر اجتهادی و اخذ با حدیث صحیح متغیر نشوند

۱۲
 بیجا
 نیکو
 ای که از راه
 به خند
 و قیاس
 خدا و رسول
 و کبریا
 در امر
 علی
 هرگز
 کامل
 از شما
 نبود
 اوقات
 و این
 چرخ
 این
 احوال

طلب علم باحوال هر دو مجتهد نماید چون غالب شدن آن را که طرف ثانی اعلم است جائز است بلکه واجب اگر نمیکنیم نیز
جائز انتهی و مقلد را حالات اند و مختصر عقل از چهار حال خالی نه چرا که تقلید عامی است یا عالم و این هر دو را باعث بر
انتقال یا غرض دینی است یا دنیوی پس اگر عامی و عاری است از معرفت فقه و از مذاهب خود چیزی هم نمیداند
و از انتقال بلا حصول دلیل یا جاه کرده پس مراد اخف است که حقیقت انتقال او اشتیاق است و اگر عالم و فقیه
بود و برای دنیا انتقال میکنند پس مراد او اشده است زیرا که ملاعبت بذا مذهب میکنند برای غرض دنیوی این معنی
غیر جائز است و اگر در مذاهب خود و فقیه است باعث انتقال میسبب نمیست و مذاهب دیگری نزد او ترجیح یافته
است بقوة ادله پس بر این چنین کس انتقال واجب است و بروایتی جایز اگر عاری از فقه است و در مذاهب خود
بفقه مشغول شده و جاهل مانده و مذاهب غیر را بر خود آسوده و سیرج الادراک الفتوة و ادراک الفقه درین مرجو است
بر این چنین کس نیز انتقال واجب است زیرا که تفقه در مذاهب بهتر است از جهل در جمیع مذاهب که غالباً عبادت جاهل
صحیح نبود و اگر انتقال را هیچ سببی دینی یا دنیوی نیست بلکه از هر دو مذاهب قصد مجرد عمل بود پس جائز است عامی یا
مجتهد است مرفقه را زیرا که او در مدتی فقه این مذاهب حاصل کرده چون بحدیث دیگر انتقال کند عمری دیگر باید
برای تفقه در آن مذاهب از عمل که مقصود است باز ماند پس در ترک انتقال اولی است و آنچه میگویند که اگر غرضی
بمذاهب منافی انتقال کند جائز است عکس آن جائز نه محض بحکم تعصب است لیلی ندارد زیرا که آنکه کلام و حقیقت
برابر اند و اگر در تقدیم مذاهب خفی یا مذاهب دیگر بر مذاهب نفسی از آیه و حدیث وارد بودی تسلیم آن مذاهب بر
هر فرد است واجب بودی و تقلید دیگر جائز نبود و اینی خلاف اجماع است صاحب طبع مفتوی که خفی بهتر
است گفته که جائز است مردی از آن انتقال از مذاهب منافی بحدیث خفی و عکس آن اما باید که بکلیت مذاهب خفی
کنند و بعضی مسائل بسیار کس از خلف و سلف انتقال نموده اند اگر جائز نبود میگردیدی و هر که بخلاف آن گوید
قول بی دلیل است و ما بقول الاسلام علی من اتبع الهدی مکتوب بمقدم و عقیده اهل سنت و
جماعت و رقی اصحاب رضی الله عنهم نوشته بودند که در حق معاویه بن ابی سفیان اموی صحابی و ائمه
و اتباع او یعنی الله عنهم و رضی عنهم چه اعتقاد باید کرد بدانند که علمای مذاهب اهل سنت شازعات حضرات صحابه را
ینا بر حسن ظن که در شان خیر القرون لازم است تا دلیل میکنند و اگر تاویل نباشد نقض بجا با تمی می نمایند و
جرات بدم و طعن ممنوع میدادند چرا که در قرون ثلثه مشهور و بالآخر هیچ یکی از علمای محدثین مجتهدین با وجود قریب

زمان اطلاع تمام بر احوال ایشان با وجود اقرار نسبت خطاب الحان حضرت علی مرتضیٰ تجویر طبعی شان این
 جماعت کرده و اگر چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و ملائمه واقع شده از شدت تعصب بوده و بنا بر
 عقیده کفر محلی کرده و ماده تعصب کتب معتبره مذکور است و بعد رفته شهادت میرالمؤمنین عثمان است رضی الله عنه
 و طریق اسلام همین است زیرا که در وقت نزاع عسکری حضرت صحابه سینه فرقه شده بودند و جاب خلیفه بر حق علی بن
 ابی طالب رضی الله تعالی عنه گرفته و جماعت دوم بطرف امیر شام رفتند و فرقه سوم توقف نمودند و شک نیست که
 محدثان و مجتهدان آن قرون در اخذ حدیث بر مرایات هر سینه فرقه و توفیق مساوی داشتند اگر احدی را از آن فرقه
 مثله مطعون بکفر و فسق میدادند قبول روایت از آن فرقه نمیکردند و بنای اجتهاد و استنباط بر آن بنا نمیکردند
 و اگر طعن در شان بخار و ادراک طاعتین اسلام برهم میخورد پس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت دینی است
 و حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلوٰه و السلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت قرابت آنحضرت
 ضرورتیست قبول است لیکن اهل قرابت آنحضرت تصریح بکفر منازعان ثابت نیست و حجت و نفرت
 خود لازم نزاع است بهذا صدور اینچنین خطا از اهل خیل قرون قبل مستبعد و مستحکم است اگر چه آن خطا خطائے
 اجتهادی باشد که مودة ذوالقرطب آنحضرت واجب است بر جمیع افراد امت و اگر استکراه نیز در میان نباشد رضا
 باذیت اهل قرابت رسول صلی الله علیه و سلم لازم می آید و دیگر بحث ازین مسئله مناسب نیست سکوت با افسوس تمام
 درین مقام اولی است و فرقه شیعه چون از مسلک عدال انحراف نموده اند و اعتماد بر اخباری اصل کرده و آن
 نفوس زکیه را بر نفوس خبیثه خود قیاس نمودند و رفته رفته بتکفیر اصحاب کرام که مبدء و تواتر خبر نبوت و ناقلان کتاب و
 سنت بودند مبتلا گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که حقتعالی نبوت بر او ختم کرده و بکافرانام بعوث ساخته و چون
 تاسخ ادیان و باقی با انقراض زمان است و ما ارسلاک الالهة له المبین در خان او و جماعت که در طول
 عهد نبوت صحبت با او داشته باشند و دقیقه از بدل احوال و اموال در خدمت او تاجیاع او در ترویج شریعت
 بعد مات او فرنگ داشته بدستگیری او از ورطه کفر هم نرسند و بسا حاصل نجات نه پیوسته و طرفه حسن طبعی بخدا و
 رسول دارند خدا نخواسته اگر حقیقت کار اینچنین باشد کما زعموا فی شان السابقین پس لاحقین را از چنین
 خدای چه امید رحمت باشد از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغامبران سابق و امم ایشان پیشین
 نیست و واقعات ادبیای این امت نیز نهان در هرگز دیده و شنیده که بعد از تحال یکی از بزرگان هم مخلصان

سینه فرقه
 امام ترا می
 گفت برای
 تمام عالم

حق درین مسئله کدام جانب است مخدو و احق بجانب اهل سنت معلوم میشود بدانند که لفظ خلافت عام است از آنکه ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت بی باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه آنرا می گویند که امر خلافت را متمشی سازد و تشییت خلافت ظاهری موقوف بر قدرت و استطاعت است یعنی خزانة افواج که شرط نفوذ حکم است ظاهریست بعد خلفا اگر کسی خلافت کردند حضرت امام حسن علیه السلام هشتاد و نه از حضرات ایما ظاهری هیچ یکی در هیچ وقتی قادر برین مرتبه نبوده اند و تعمیر آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام که خلفا از قریش باشند نیز شعر برین است و اگر از اهل بیت یا از بنی اشتم میفرمودند و جمع بین المذمومین یا نوجوه یقینان کرده که ترویج ظاهری درین که موقوف بر اسباب ظاهریست و بجای روح آن قابل است از نفوس مزی که حضرات امه علیهم السلام واقع شده چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت دوازده امام صلوات علیهم متفق اند و در ذات ابرکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام الله علیه هر دو معنی جمع بوده و بعد صلح در میان امیر شام و حضرت امام حسن سلام الله علیه حضرت امام مهدی صاحب الزمان خلافت باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی متحقق خواهد بود و خلافت ظاهری بخلفای دیگر اما یقین عدد و شانعا عشره و بیصورت تکلفی نخواهد و اسلام مکتوب بستم در بیان توجیه ملالت حضرت عائشه از حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه نوشته بودند که با حدیث صحیح ملالت حضرت صدیقه فاضله عنهما از جناب مرتضوی رضی الله تعالی عنه در عهد مبارک بنوی صلی الله تعالی علیه و سلم و بعد از آن نیز قطع نظر از واقعه حرب جمل که بواسطه دیگر داشت ثابت است و این معنی خالی از اشکال محبت که از جناب صدیقه بسیار بعید است بمراحل که انحراف از حضرت مرتضی فرماید بآنکه حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی وفا طیز برادر دست ترین مردم بودند پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آگاه در خلاف و تنزل طرفین معذوری باشند و حق هر دو جانب میباشد چنانچه در مقام مخفی نماند که در قضیه افک حضرت مرتضی چون خطا بر جناب سالت مآب علیه الصلوٰه و التسلیات احساس نمود باقتضای استیلائی محبت و لغتوای مصلحت وقت بنا بر تسکین تسلیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعضی الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گرد و معروض داشت و استماع این خبر حضرت صدیقه را جوشت آورد و چنانکه در کلام مقربان بارگاه ایشانین کلمات در چنین اوقات موجب سقوط محبت از نظر محبوب میگردد و ظاهریست که بالاتر ازین اذیتی نمی باشد پس انحراف حضرت صدیقه از حضرت مرتضی رضی الله عنهما بحکم غیرت محبت و اقتضای بشری است که از آن چاره نیست نه از راه دیگر و نه محبت باقیست نه از راه دیگر حضرت مرتضی باین کلمات نیز نه از جهت

عداوت حضرت صدیق بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب می باشد بلکه بحجت پیغمبر بوده است صلی الله علیه و سلم که از ان
 نیز گریز نبود پس در مصورت هر دو طرف حق ثابت است و هر دو معذور اند بلکه با جور که بنای هر دو امر بر محبت پیغمبر است
 علیه السلام چنانچه حشمت و ولایت حضرت خیر النساء علیہ التَّحِیَّه و الثَّنا از جناب حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنده از
 احادیث صحیح بر ثبوت رسیده و این محل و شبهه است یکی آنکه حضرت قبول مال وجود قبل از قطلاع از دنیا بر قدری
 از مال با وجود شتاع جواب معقول از حضرت صدیق چراطال را که فرمودند و میم آنکه حضرت صدیق در مقام عیاش
 فرزند رسول صلی الله علیه و سلم درین امر سهل چراطال را که فرمودند جواب آنکه طلال میراث که حلال تر از مال دنیای
 نمی باشد منافی ترک دنیا و بعید از تقوی نیست بلکه قدر مال حلال را متقی بشیرتی شناسد و ما بشیرت باقیست از
 احتیاج چاره نیست منع حضرت صدیق بحجت حدیث شریف است نحن معاشر الانبیاء لا نورث و چون حضرت
 صدیق از زبان مبارک نبی معصوم این حدیث را شنیده باشند در حق صدیق قطع است مصاحبه و چنین امور
 جائز نیست تسلی نشدن حضرت خیر النساء این جواب یا با نخبهت خواهد بود که ثبوت ارث بآیه توریث فافهم
 و این حدیث تا آنوقت ظاهر بحدیث هر هم رسیده باشد تا بر حضرت فاطمه حجت تواند شد یا از راه نازک مزاجی خواهد
 بود که لازم صاحبزادگیهاست و حکم لا تبدل الخلق الله یبیح کما لی خصوصیات مزاجی را تغییر نمی تواند داد
 شدت غضب حضرت موسی علیه السلام ناوم و پسین زائل نشد و قصه طایفه زون آنجناب بروی ملک موت علیه السلام
 مشهور است پس در مصورت هر دو معذور اند و هر دو طرف حق ثابت می شود و اهل سنت و اهل حسن ظن درین مشا
 طرفین واجب است و اسلام علی من اتبع الهدی که مکتوب است و یکم در بیان التزام اتباع سنت سینه و تحصیل
 مرتبه حضور جمعیت و آگاهی مخدوم آنچه از ضعف طالبان این زمان و طلب کشف کرامت اینها از درویشان
 و عدم مبالغات نسبت قرن اول نوشته اند معلوم شد بد آنکه کشفها را سیل مشایخ دیگر میگردن چهره است و آن
 عقلای مخلصان هر که التماس امر مذکور نماید تسلی او باینکه اباید کرد که او سجا به جلدش که حکیم حقیقی است بمنطق آیه
 قل ان کنتم تحببون الله فاتبعوا حبیبکم الله بنای حب و رضای خود را که مقصود و صفیان جمیع طرق است بطبع
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نهاده و آن طیب حاذق را با موالاتی و منهیاتی چند که بجای و دوا و پیران برای صلاح است
 که بعلت غفلت و معصیت مبتلا بودند فرستاده هر که این نسخه بکار بست در صحت و شفا بر روی خود کند و هر که با نمود
 خود را ضائع و تلف نمود این نسخه را صحتی است و حقیقی معجزش نصیب عوام مسلمین است و آن بعد تصحیح مقدار حسب

کتاب سنت استعمال جوامع است و در مثال امرونی و جزای آن جماعات حسی است پس صورت نجات است و تحقیق این
 نسخه حصه خاص است تنزیر قلبی تزکیه نفوس است بر ریاضات و مجاہدات با رعایت صورت مذکوره و حاصل آن ظهور
 تجلیات مکاشفات است صورت مبعربایمان اسلام است و تحقیق عبارت از احسان که در حدیث آمده آن
 تعبیرتک کانک لک لاه و صورت بی حقیقت در مرتبه دوائی امراض ظاهر جلد است از قبیل اورام و خروج کرب طلا و
 از آن آن کرده میشود و بیفایده نیست مثل ظهور حقیقت بی صورت که غیر مفید است بلکه حقیقت نیست مگر ای است از نا
 اندر منها و حقیقت بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسده بر آن موقوف تا احتمال مکت مرض باقی نماند و کمال شفا
 مرض محمود و بجز اجتماع این هر دو میسر نمیشود ازین بیان یاد دریافت چه از مجالجه آنجناب علیه السلام طریق
 احباب کرام چه از اوصحت و شفا و بظهور رسیدن حقیقت نیست که غیر از غلبه محبت خدا جل و علا و بذل جهود و اتباع و استغفار
 رسول و علییه تحیت و ثناء و لذت از طاعت و نفرت از معصیت امری نبوده و داده بظهور آراء دوام حضور قلب تهذیب
 نفس بوده و از برکت صحبت آنحضرت استعمال نسخه شریعت حاصل شده بوده و از اذواق و مواجید قرون متاخره
 تکلم نموده اند و با وجود حصول کمال صورت حقیقت که زیاده بر آن متصور نیست بیشتر اهتمام بحفظ آن صورت که محافظ
 حقیقت فائده آن فعال خاص عام است کرده اند و اعتنا به شان کشف کرامت نفرونده اند و این امور را از لوازم و
 شرائط کمال مذکوره پس بر مریضی که طالب صحت کامل یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اقبال سنت نبویه را بهتر از جمیع ایام
 و مجاہدات شتاسد و انوار و بر کاتی که بر آن مترتب گردد فضل از همه فیوضات و اندوه و همیو جلیده و اذواق متعارف
 در جهت جمعیت باطن و دوام حضور اعتباری نه نهند و در صحبت عزیزی که ازین امور اثری در یابد او را نائب رسول خدا
 علیه السلام دانسته و تدش لازم گردد و بخورد و میز این راه فریفته نشود اگر چه لازمه باشد مکتوب نسبت و ویم و جواب
 شاه ابوالفتح و بر این بعضی در جاح طریقه مجددیه التفات نامه سامی از خدمت مخدوم زاده گرامی بعد عمری رسید جانانه
 رسانید و باعث تجدید و تقویت نسبت اخلاص گردیده و آنچه از آغاز و انجام سلوک نوشته اند بطلان و درآمد ازین لطیف
 آثار که بظهور میرسد امید است علی الخصوص این امور حاصله را که داده غرور اکثر مردم میشود و قدر قیمت نهادن و در طلب
 جل و علا بما فقرا نامر او مراد و درون دست بدر و نیره کشا و آن از ملامت بحد و حدت وجود بر کنار بودن نسبت حضرت
 ماکر ریاضات ایشان اتیان سنت سینه و معارف شان اسرار حقانی شریعت علیه است از برون و نایل طهارت طلب
 علم است بهر بارک الشرفی بر کاکم و علی و جاکم مخدوم آنچه ثمرات افادات حضرت والد ماجد حضرت میان است خاص

از داروات غریبه و احوالات عجیبه استینا از غیبت ظهور وحدت به تحریر آمد همه آثار تلویحات لطیفه قلبیست
و مقام تکلیف منتهای این لطیفه از تنگنای امکان برآمده بوسعت آباد مقدمه وجوب رسیدن است در دراز
ظلال اسما و صفات که مبادی تعینات عالم اندر سیر کردن و دخل خاص که مبدء الیقین امر است نالی شدن
و جهان ظل بقا حاصل نمودن است و این معنی مجربست در اصطلاح قوم بغنای قلبی و ولایت سعری که آیات
اولیا است و معارف وحدت و وجود از ولایت ظلی که محل سکونت ناستی و در مقام در ضمن قلب نفس را
هم رنگی از فنا میسر میگردد و اثر حصول این ولایت دوام حضور است با حق جل شانیه بمرتبه که غفلت عارض نشود
و تعلق با سوا نماند مطلقا و بالا ازین مقامیست که سیر سالک در اصول این ظلال که مسمی با سماء و صفات اند
واقع میشود و معامله با لطیفه نفسی افتد که از عالم خلق است چنانچه در مقام سابق با قابض لطائف از بعد دیگر
که از عالم امر اند و عروج آنها را بر کز ظلال است که رافقاده بود در اینجا نفس را حقیقت فنا حاصل میشود و اماره
مطمئن میگردد و عدو مخالف محب موافق میشود و استحقاق دعوت و ارشاد بهم میرساند و چون این مقام فوق
بعد الجمع است تمیز صحیح حاصل کرده تر وحدت شهودی که خبر از غیریت حق از خلق میدهد مفهوم می نماید و
وصول بانیمقام عالی ملتمز مریضات محبوب حقیقی جاشانه بودن اعتنا باز مبغوضات او نمودن است بیکه
کلفت از میان بر خیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل حسب کتاب سنت با تامل کلفت
میسر آید و انیمقام مجربست بغنای نفس و ولایت کبری که ولایت انبیا است علیهم الصلوات و به برکت اتباع
آنحضرت خواص است را نیز حاصل است و اینجا سیر سالک در کمالات اسماء و صفات که تعلق با سماء و اظفار
دارند واقع است فوق آن ولایت ولایت ملائکه است که مجرب ولایت علیها است و در اینجا سیر در کمالات متعلقه
هوالباطن است و فائده حصول آن ولایت قابلیت تجلی ذات بهم رسانیدن است و عالی تر از نیمقام کمالات
بنوت و رسالت است اینجا با وجود عدم جوار افلاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالی تقدست تجلی
بجود ذات مشهود و عارف میگردد و اینجا سر و کار بجنا صراحتیه که حصول لطیفه نفس اندمی افتد یعنی در ولایت علیا
بجنا صراحتیه سوائی خاک و در کمالات بنوت آنحضرت خاک فقط و هرگاه ذات عالی را اعتبار آویشو تا بسیار بالاتر
ازین کمالات نیز مقامات ثابت و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فنا و قلب و فنا
نفس است و مراتب دیگر مبنی برین هر دو فنا است و در هر مقامی ازین مقامات مسطور عربی و فارسی است

وفاء بقا آنچه حرر گردید موافق تحقیق حضرات مجدویه رضوان الله علیهم جمیع مناسبات مذاق اکابر متفکرین
 است اما شیخ دیگر احتیاجها درین باب دارند که باعث سالکان میگردد و این طور تقدیم جذبه بر سلوک است
 و هر چند تاثير نفس مفید شیخ را در باطن مرید مدخلی تمام است استعداد مستفید نیز شرط است و از روی صحتها
 بسیار است خدا بداد و شهاب رسد و اسلام سطری چند مکتوب شاه ابوالفتح که متضمن فوائد بعضی اشغال حقیقیه
 است غافل فرمودند که بعد کثرت مزاوت آن از مغاک سینۀ آوازی بسبب ممتد مثل دوی غل محسوس
 گردید و هر روز در تزیید بود تا آنکه رفته رفته او را حرکت قلب منوهری را که ثابت ذوالابتداء و الانتهاء
 است و محل آن برسم جلاله الصبح در گرفت و آواز بسبب ممتد ساخت چنانکه از ابتدا و اقبال با نطفه که مقام
 روح است یک نحت آوازی مستطیل گردید و یکی سطح سینۀ را فرا گرفت و همان آواز بعد مدتی آنقدر مستطیل
 نمود که در تمام بدن ساریت کرد حتی که بوقت توجه یکوازان صورت خالی نیست آنقدر مغلوب میماند که توجیه
 یا لوفات طبیعی بتکلیف دست میدهد و ملاحظه غیر از میان مرتفع میشود و وسیع آن نضت ذات و ارایان
 موجودات تا دیر میشود و دیگر در چون قدری افاقت بهم میرسد مصدر حالات عجیبه و مکاشفات غریبه پیشوینا
 اگر همین بهورت متوجه قبر عزیز می کند کشف احوال صاحب قبر میسر گردد و اگر تفحص کو آن مستقبل نماید و غلب
 اوقات بی کم و کاست بر می آید و اگر سوی مردی کنی اجملا استعدادی داشته باشد متوجه شود تاثير حرارت
 آنرا در دل احساس میکند پیشتر ذکر روح قدری میسر بود الحال آن آواز بدان متخرج گردیده تفرقه و رزق
 قلب در روح مشکل شده مخرج الحیوة یکتفیات مکتوب بسبب و سیوم در بیان مسئله تجسد وجود
 بر خوردارا مسئله وحدت وجود حسب التماس شما مرقوم میگردد بدانند که در شرح کتاب مراتب ستمی نویسد که حقیقتا
 بعلم قدیم خویش حقایق کلیه و جزئی را میداند و علم بشری مستلزم بوجودان غنی است و در علم پس باید که اشیا با هم وجود
 وجود علمی از بی باشد ازین راه است که صوفیه با عیان ثابته فی العلم قائل اند و چون در وجودات اشیا در مرتبه علم که
 نزد قوم مسی است بیاطن وجود تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر در آن بدیهی باید که وجود
 علمی غیر وجود خارجی باشد و باید که مقدم بر آن بود مانند تقدم اهل برفع و تقدم ذی نخل بر نخل و کیفیت صدور
 وجود خارجی اشیا از وجود علمی آنها نیست که چون حقیقتی میخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارت
 است از وجود منبسط و مسی است نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند و آثار مطلقه بصورت را از ان صورت

بظهور آرد و میانه آن صورت و نور این وجود استی معلوم الذهنیه و مجهول الکیفیه پیدا میکند و مرات وجود
 منبسط بظلال عکس آن صورت منضغ بیناید بطوریکه آن انصبغ برهم زن اطلاق وجود نگر و دوشده مثل الاعلی
 چنانکه عکس ای در وقت مقابل مرات در مرات پیدای شود و نور مرات بدان سلسله منبسط و در مقابل
 صحیح صورت مرتبه هر یک را اندین شکل و لون مرآتیه نمیتواند گفت که آنجا نه دخول است و نه ارشام اگرچه بظاهری فهم
 عوام صورت مرتبه و صفت مرآتیه در یک طرف است که مرات باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صورت و مرآتیه تصویر
 از مرات پدیدست و تقعر و تحدب مرات از صورت هویداست مولانای جامی در مراتب سسته میفرماید اگر وجود را
 بر مراتب اعتبار کنند ظاهر در روی آثار و احکام صور علیه است نه ان صور بنفسها لان الاحیان الثابتة فی العلمات
 رالجهة الوجدی فی الخارج و اگر صور علیه را مرات قرار دهند ظاهر در روی تجلیات اسماء و صفات و شیونات
 حضرت وجود هست نه وجود بعینه چنانچه شان مرات کونی و خزان علم بشما به صنفه منقوشی است و وجود منبسط بجا
 آینه صیقلی در مقابل آن نه نقشی از آن صور برآمده و نه صورتی در مرات وجود برآمده که خروج صورت علیه از مرتبه علم
 مستلزم جهل است و دخول صورت در مرات وجود موجب قیام حادث تقدیم و این هر دو محالست پس در میان بان
 وجود و ظاهر وجود از انعکاس آثار و احکام طرفین طلسمی است بر پا که معبر است در اصطلاح قوم بر مرتبه و هم و در امکان
 که متضمن تنزلات ثلثه مکانیه است از تنزلات خمسة مشهوره یعنی تنزل روحی و مثالی و جدی چنانچه مرتبه علم و احب
 متضمن تنزل زوجی است یعنی وحدت و احدیت هر دو عبارت است از ملاحظه احوال و سبب شیونات صفات خود را
 اجمالاً و تفصیلاً در مرتبه علم و میگویند که در خارج غیر از وجود احدی چیزی را تحقق و ثبوتی نیست و کثرت مرتبه در مرتبه
 و هم کائن است و حکمت بالذخیرین و هم را اتفاق داده است بنا بر آثار ابدی بر آن نهاده نه دومی است که بر فرع و اهم ترفع
 اگر دو مراتب از اطلاق و هم بر مرتبه است که این کثرت را حقیقت دیگر نیست همان وجود و احد درین مرات وجود
 منبسط تجلیات کثرت تبلی شده است و منشأ نقد و تجلیات متکثره شیونات است که در حضرت وجود و مندرج در
 اند و در مرتبه علم منفتح شده مثل الفتح شجر از بذرها قالی ممکنات گردیده است و عکس آن حقایق در مرات وجود
 منبسط افتاده سیمی عالم شده و چون وجود دومی اشیا حقیقتی دیگر ندارد بلکه عکس موجود علمی است و نفس ارشیا همان
 وجود علمی موجود اند و از مرتبه علم بر نیامده اند چنانچه مذکور شد و علم صفتی است از صفات الهیه است و صفات
 صین ذات اند بر علم صوفیه وجودیه پس این تقریر وجود اشیا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحمه الله علیه

میفرماید آن شست قلت حق و ثابت شد که غیر از وجود واحد در خارج موجودی نیست نیست معنی وحدت وجود و آن معنی مکتوف و مشهود این حضرات است رحمة الله علیهم این مکتوب بر پیر و ان حضرت شیخ عبدالحق بنمیره حضرت مجدد الف ثانی است رحمة الله علیهم طریقی که تسلیک آن قیوم ربانی حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سهروردی رضی الله تعالی عنه و لغنا ببر کاتبه مخصوص انداجمال آن بر نمینوال است که انسان مرکب از اجزای عشره است و از الطائف عشره می نامند پنج از آن عالم خلق و آن نفس عناصر را برجه است و پنج از عالم امر یعنی عالمی که از اوصاف و لوازم جهانی منزله و بلبر است و آن قلب روح و سر و خفی و اخفی است حقیقتا بعد تسویه یک جسمانی انسانی که از اجزای عالم خلق ترتیب ترکیب یافته بود هر یکی را از خمس عالم امر که فوق العرش بلامکانی موصوف اند بموضع از مواضع جسمانی انسانی که مناسبتی با آن داشت قلبی بخشند تا انسان جامع خلق و امر شود و متحق اسم صغیر گردد پس اول مشغول بملیفه میکنند و آن تعلق دارد و بمضغه که زیر پستان چپ متعلق است و از قلب صنوبری میخورد و اندک طریقی مشغولی چنان است که سالک متوجه بقلب صنوبری شود بداند که این مضغه بنمایه حجره است که آن لطیفه بآن تعلق دارد و سیم مبارک الله را بر آن مضغه جاری گرداند و در آن وقت دم زیر ناف حبس کند و زبان بکام چپا نزد جمیع حواس یکسو کند و تمام بقلب صنوبری ننوده مسمی اسم مذکور بصفت یحیی چون بیچگون ملاخط نماید و تصور صورت قلب تصور نفس الله و صفاتی از صفات مثل سبع و بصیر و حاضر و ناظر پنج نماید و دم تا آن وقت نگاهدارد که در حضور فتیر و خللی نشیند و بنظر ملاومت نماید و در اوقات چه شستن بر خاستن و چه خوردن و آشامیدن و چه گفتن و چه خفتن شعور باقی باشد در نگاهداشت جسد بلوغ نماید البته بفضل الهی حرارت و گرمی و شوق و ذوق خواهد یافت و آثار و انوار آن مترتب خواهد شد و لوز قلب را زرد مقرر نموده اند و فنا نیست هم دست خواهد داد و دوزخری در آن عینیت بقدر استعداد این خواهد کشاد و کمال کشایش این لطیفه است که در فعل حق سبحانه تعالی فانی گردد و بهمان فعل باقی شود پس سالک درین وقت خود را مسلوب الفعل و بیکار خواهد یافت و تمامی افعال خود را افعال حقیقتا تعالی خواهد دانست و معلوم و مشهود و غیر حق حل و علان خواهد ماند و اسما مطلقا فراموش خواهد شد و این فراموشی کسی را تا مدت و راز کسی را تا تمام عمر ماند بحدی که اگر تکلیف او بایستد و مانند بیادنی آید سالک درین وقت داخل در ولایت می شود زیرا که تاجی لغوی و فانی قلب می نامند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلو و السلام است هر که ادعی المشرب باشد و وصول او بجناب تعالی و تقدس از زمین لطیفه خواهد بود و وسیله و برسانتر

لطائف نخواهد افتاد و گمانگداز شد که هر یک شش بر دهن بعد بطیفه روح مشغول میکنند و آن بعضی که زیارتان
 راست است تعلق دارد و این لطیفه بقا و صفات ثبوتیه سبحانه و تعالی جلشانه مشرف می شود و ساکب
 در سیر این لطیفه صفات خود را از خود مسلوب می یابد و بجای منسوب میداند چنانچه در جمیع صفات را چنان
 می شناسد که حق تعالی می شنود و می بیند و خود نسمع دارد و نه بصیر و حصول این حالت را از تجلی صفات میگویند
 نور این لطیفه سرخ است و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام است هر که
 ابراهیمی المشراب باشد وصول بجایای تعالی و تقدس بعد قطع لطیفه قلب زمین لطیفه خواهد بود و دهن بعد بطیفه
 سر که باین وسط سینه و قلب تعلق دارد و مشغول میکنند و این لطیفه را تجلی شیوات ذاتیه فنا و بقا حاصل می شود
 و این لطیفه را نور سفید نشان میدهند ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام است
 و وصول عیسوی المشراب بجایای تعالی و تقدس بعد مراتب سابقه از همین لطیفه خواهد بود و دهن بعد بطیفه
 خفی که باین روح و وسط سینه تعلق دارد و مشغول میکنند و این لطیفه در صفات سلیمیه است و نور این
 لطیفه را نور سیاه معین کرده اند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت عیسی است علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام
 و وصول عیسوی المشراب بجایای تعالی و تقدس بعد قطع درجات سابقه از همین لطیفه خواهد بود و دهن بعد بطیفه
 اخفی که بوسط سینه تعلق دارد و مشغول میسازند و این لطیفه تجلی مرتبه برزخیه در مرتبه تنزیه و مرتبه احدیت خیره است
 می شود و نور این لطیفه را نور زبر فرموده اند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت افضل المرسلین خاتم النبیین صلی الله
 علیه و سلم و اولو صحابه افضل الصلوٰه و آنها و اکملها هر که محمدی المشراب باشد وصول و بجایای تقدس و تعالی از این
 لطیفه خواهد بود و بعد طی مراتب سابقه لطیفه قلب را از تجلی خلل صفات نصیبیه است و سیر در دایره خلل ولایت
 صغری که ولایت اولیا است و لطیفه نفس را از تجلی صفات پیره است و سیر در دایره صفات ولایت بکری که
 ولایت انبیاست علیهم السلام و از عناصر اربعه غصه را غیر از خاک از تجلی صفات باعتبار اسم الباطن حصه است
 چنانچه نفس را از تجلی صفات باعتبار اسم الظاهر نصیب بود و سیر درین دایره ولایت ملائکه است و غصه خاک را
 از تجلی ذات پیره است که کمالات فوتیه است و بعد از حصول کمال لطائف عشره و قنای آنها تجلی برهوت
 و عدالی افتد چون که از لطائف خمس عالم امر فراغ حاصل می نمایند و محال با لطائف عالم خلق می افتد و این
 نفس مطمئنه میگردد و برضا مشرف می شود و در سلام حقیقی حاصل میکند و بعد در وصول عناصر اربعه بر سر واقع می شود
 و عناصر اربعه اند اول نفس

روح

سر

خفی

اخر

و عناصر اربعه اند اول نفس

و بجزه کلمات نبوت و کشف مقطعات قرآنی و تشابهات و کمالات رسالت کلمات اولوالعزم صل
می شود و باید دانست که برای تحصیل فنار لطائف ذکر نفی و اثبات میکنند باین طریق که حبس بدستور سابق نموده
لفظ لا از ناف می کشند و بدماغ که موضع لطیفه نفس است می رسانند و آن را بجانب راست آورده الا الله
بر قلب ضربت میکنند بروچی که گذار او بر لطائف که در سینه جا دارد واقع شود و بلا خطمی نمایند که مقصود
و معبود و محاسن نیست بجز ذات بی چون و آنرا باز گشت می نامند چون در یکدم عدد ذکر پست و یکدم درسد
آنقدر هر روز بکند که یک هزار از ضربت بحساب یک بار یا بیشتر طیکه مقرون بشراط باشد پس نثره فنا مرتب
بر آن خواهد شد و دایم ترا گنج مقصود نشان دهد مگر نرسیدیم تو شاید بررسی گفت فیرا قم
عفی عنه متاخران این طریقه از عدم فرصت سالکان بعد از تقای حرکت ذکر در لطائف عشره که از روی
ترکیب هفت اندام از تهذیب لطیفه قلب من بعد تهذیب لطیفه نفس اختیار کرده اند که در ضمن سیر این
هر دو لطیفه لطائف اربعه عالم امر را نیز رنگی از فنا و لقاء عروج و صعود تا باصول خود محال میشود و بتدریج
بکمال خود میرسند و حبس در ذکر اسم ذات مسعود از حضرت ایشان و معمول از اصحاب ایشان
نیست حرکت قلبی چندان ضرر نیست مقصود توجیه الی الله است این که متضمن بعضی فوائد بود و بر کار
نوشته فالحمد للکما یحب ربنا و یرضی و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحابه و بارک و سلم



الحمد لله علی احسانه که درین زمان فرخی اقران کتاب فیض نقاب مقامات منظره ای از رشحات ملکات هر ملک
قطب زمان شاه غلام علی شاه جمعه الله در جمیع محبتائی واقع دلی با تمام غنای مولوی حافظ محمد عبد الاحد نقاب
با و اعلی ماه شوال المکرم سنه ۱۲۹۰ هجری حسن الباع یافته مقبول طبابع
صاحب دکان گردیده نقد

مبینه کرده

لطیفه پنجم در بیان معمولات منظره

بسم الله الرحمن الرحيم ذکر طریق کیفیت ختم حضرت خواجگان رضی الله عنهم بهر نیتی مقصد
 که خوانند باید که اول دست برداشته سوره فاتحه یکبار بخوانند و بعد از آن سوره فاتحه بایسم التمسک سفت بار
 بعد از آن در و صد بار بعد از آن الم نشرح بایسم التمسک و نوبار بعد سوره اخلاص بایسم التمسک و نوبار یکبار بار
 سوره فاتحه بایسم التمسک سفت بار بعد در و صد بار بعد از آن فاتحه خوانده ثواب این ختم بار و اح حضرت بزرگو
 که این ختم با ایشان منسوبست باید که از نذر که در تعیین اسامی این اکابر اختلافست بعد از آن از جناب خدا
 سزوجل حصول مطالب توسل این بزرگواران بپایند خواست و تا سرانجام مقصد مداومت باید نمود ^{و الله اعلم}
 انوار الله الناصره المعينه و در ختم معمولی خانقاه عالیجاه بعد فاتحه آخر دعا با و از بلند بخوانند که ثواب این کلمات
 که درین حلقه خوانده شد بار و اح طریبات حضرت علیه طریق نقشبندی رضوان الله علیهم گنارندیم و از حق سبحا و تعالی
 امداد و اعانت بواسطه ایشان میخواهیم که ابواب فتوحات ظاهری و باطنی حضرت مرزا صاحب جمیع یا ان الشیطان
 گرداناد و در ختم حضرت مجد در رضی الله تعالی عنه همچنین عامه محمول بود ذکر طریق کیفیت ختم حضرت
 مجد در رضی الله تعالی عنه برای حصول جمیع مقاصد حل مشکلات دینی و دنیوی مجربست اول هر و صد بار
 بعد از آن کلمه لا حول ولا قوه الا بالله بی زیادتی بران یا صد بار بعد از آن نیز در و صد بار همیشه باید خواند تا
 مطلب حاصل شود و حل مشکل گردد و نیز بعضی اکابر نوشته اند که جهت حصول ترقیات و مزید درجات دینی و دنیوی
 برین چند اسم از اسمای حسنی که بمقصد مناسب داشته باشد مداومت باید نمود و هر روز صد بار یا کفایت و
 صد بار یا دعای و صد بار یا اذات و صد بار یا معوذ و صد بار یا کاذات و صد بار یا سلا و صد بار یا
 بر و هر گاه میسر شود و اما در وقت غدر و فتور نیت و الله التامید و المعین و مداومت و دعای حزب البحر که از
 برای قاری هم بجای شمشیرست و هم سپهر نیز از معمولات خانقاه شمسیه است ^{و الله اعلم}
 و سوره لایلاف که جسد را کمال بکمال نیز نیت رفع شرایزه بار و یا بجد و یکبار در و صد بار و آخر سوره را هر روز
 قلوبیت بر آنست بر ملا ۱۲

۱۰ یکبار اول و ثان
 ۱۱ شکل است
 ۱۲ التمسک سفت
 ۱۳ سفت و دست
 ۱۴ سزوجل حاصل
 ۱۵ بار و اح
 ۱۶ سزوجل حاصل
 ۱۷ سزوجل حاصل
 ۱۸ سزوجل حاصل
 ۱۹ سزوجل حاصل
 ۲۰ سزوجل حاصل
 ۲۱ سزوجل حاصل
 ۲۲ سزوجل حاصل
 ۲۳ سزوجل حاصل
 ۲۴ سزوجل حاصل
 ۲۵ سزوجل حاصل
 ۲۶ سزوجل حاصل
 ۲۷ سزوجل حاصل
 ۲۸ سزوجل حاصل
 ۲۹ سزوجل حاصل
 ۳۰ سزوجل حاصل
 ۳۱ سزوجل حاصل
 ۳۲ سزوجل حاصل
 ۳۳ سزوجل حاصل
 ۳۴ سزوجل حاصل
 ۳۵ سزوجل حاصل
 ۳۶ سزوجل حاصل
 ۳۷ سزوجل حاصل
 ۳۸ سزوجل حاصل
 ۳۹ سزوجل حاصل
 ۴۰ سزوجل حاصل
 ۴۱ سزوجل حاصل
 ۴۲ سزوجل حاصل
 ۴۳ سزوجل حاصل
 ۴۴ سزوجل حاصل
 ۴۵ سزوجل حاصل
 ۴۶ سزوجل حاصل
 ۴۷ سزوجل حاصل
 ۴۸ سزوجل حاصل
 ۴۹ سزوجل حاصل
 ۵۰ سزوجل حاصل
 ۵۱ سزوجل حاصل
 ۵۲ سزوجل حاصل
 ۵۳ سزوجل حاصل
 ۵۴ سزوجل حاصل
 ۵۵ سزوجل حاصل
 ۵۶ سزوجل حاصل
 ۵۷ سزوجل حاصل
 ۵۸ سزوجل حاصل
 ۵۹ سزوجل حاصل
 ۶۰ سزوجل حاصل
 ۶۱ سزوجل حاصل
 ۶۲ سزوجل حاصل
 ۶۳ سزوجل حاصل
 ۶۴ سزوجل حاصل
 ۶۵ سزوجل حاصل
 ۶۶ سزوجل حاصل
 ۶۷ سزوجل حاصل
 ۶۸ سزوجل حاصل
 ۶۹ سزوجل حاصل
 ۷۰ سزوجل حاصل
 ۷۱ سزوجل حاصل
 ۷۲ سزوجل حاصل
 ۷۳ سزوجل حاصل
 ۷۴ سزوجل حاصل
 ۷۵ سزوجل حاصل
 ۷۶ سزوجل حاصل
 ۷۷ سزوجل حاصل
 ۷۸ سزوجل حاصل
 ۷۹ سزوجل حاصل
 ۸۰ سزوجل حاصل
 ۸۱ سزوجل حاصل
 ۸۲ سزوجل حاصل
 ۸۳ سزوجل حاصل
 ۸۴ سزوجل حاصل
 ۸۵ سزوجل حاصل
 ۸۶ سزوجل حاصل
 ۸۷ سزوجل حاصل
 ۸۸ سزوجل حاصل
 ۸۹ سزوجل حاصل
 ۹۰ سزوجل حاصل
 ۹۱ سزوجل حاصل
 ۹۲ سزوجل حاصل
 ۹۳ سزوجل حاصل
 ۹۴ سزوجل حاصل
 ۹۵ سزوجل حاصل
 ۹۶ سزوجل حاصل
 ۹۷ سزوجل حاصل
 ۹۸ سزوجل حاصل
 ۹۹ سزوجل حاصل
 ۱۰۰ سزوجل حاصل

مادر دوسنی مونی کردن ای خدا نشود که اینک ما بگوئیم که کار ما اول منی است که میسرده سوره بقره بگوئیم و آخر منی است

[illegible]

او و مغازش
 در پی او ۱۰
 بسیار که مجرم
 خدا از بدی بی خبری
 کیمید کرده شرف
 میگردد مردم خدا
 که ایمانی رساند
 بهم پاک او چنانکه
 در زمین و آسمان
 و آن ششوا و دایست
 غمگین که
 مقصوم
 برای آن نفس که
 هست که رسانست
 عاقل و افعال و عاقل
 پر و حق حضرت مجرب
 رفی و اشد خانی غن
 در شتر باشد
 یعنی در حق او
 ارفق قالی دماغ
 شفا کنند چنانکه
 معیت و غیب
 از سو فای
 سیم

بروی احوال و کشاده گریه و انتهی و بعد از نماز باده و تاب آمدن آفتاب شتغل بکریه بود چون آفتاب برآمد و رکعت
نماز بخواند در حدیث آمده که **كُفَّتَانِ مِنَ الصَّلَاةِ تَعْلِيَانِ عِنْدَ اللَّهِ طَحْطَحٌ وَعَمَّةٌ مُشَقِّقَتَانِ** و در روایت آمده که
نیز وارد است و نماز چاشت از دو رکعت تا بدوازده رکعت خصصت و در نماز او این اگر قرات طولانی بخواند بسیار
نوبت و شباهت سوره یس و حم و خان و واقعه و سوره قیامت و بعد از عشاء و پیش از خواب الم سجد و تبارک
بخواند و اول روز سوره یس و سوره واقعه نیز آمده است و بوقت خواب اللهم یا سُبُّکَ اَمُوتُ و انجی و بوقت بیدار
شدن الحمد لله الذی احيانی بعد الماتی و الیه الشور و بوقت استیجا اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
و بوقت قضای حاجت اللهم انی اعوذ بالله من الخبث و الخبائث و بوقت بیرون آمدن از قضای حاجت
الحمد لله الذی افرج عني الظلمی و عافانی و کثر طریق **کیفیت صلوٰۃ التمجید** معمول چنین بود که برای
صلوٰۃ التمجید از نیمه شب یا از ثلث آن بر میخاستند اول او عبیه یا توره که در اخبار صحیح وارد است بخواند بعد از آن
وضو می ساختند و بی دو رکعت خفیفه و تکرار استغفار صد بار بصلوٰۃ التمجید می پرداختند و رکعت نماز با طول
قرات و طول کوع و سجود و ایستادن بعد از آن بیارانی که در خدمت شریف حاضر می بودند توجبه میدادند بعد از آن
اگر قدری از شب باقی میماند تا یک میل یا بیشتر است میزدند بعد از آن از اول وقت برای نماز صبح باز بر میخاستند و توجبه
و وضو نموده نماز بجا میآوردند بعد از آن با اتفاق یاران حلقه یا بیچاره گهری مشغول بقرائت میشدند و ایشان را
توجبه میدادند بعد از آن یاران مخصوص ختم خواجها و ختم حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهم خوانده بخصت میشدند
و کثر طریق **کیفیت فضیلت صلوٰۃ التمجید و ترغیب** آن معمول چنین بود که بیشتر طالبان علم
را باین صلوٰۃ ترغیب نموده میفرمودند که بعد از فرض صبح نمازی اعلی و اشرف از صلوٰۃ التمجید نیست که یک
رکعت این نماز بهتر از هزار رکعت غیر این نماز است پس طالب اباید که در ادای این نماز مسامحه و سهلانگاری نکرده
و ادای آنرا بمنزله قرآن حسنه و اگر قضا شود بر روز آذ آن تصرع و زاری و دعا و استغفار بجا آید و مؤدبی
سازد و عجب از طالبان این زمانه که بپست حوصلگی وضعی که در فاطمی دارند قدر و مقدار این نماز را از نظر انداخته
بنمازیهای دیگر بیشتر اتم و دارند و نمیدانند که دعای اینوقت با جابت اسعرت جامه که آلوده از لوث غفلت است
است بی آب تصرع و زاری این وقت شسته نمیشود و بدریای رحمت و مغفرت بی تکرار استغفار پاک نکرد و چنانچه
در دیوان اشارت باینم میفرمایند **شفعم و در بیشتر این دیده نمناک میگردد و این آب روان است** و چنانچه
پاک میگردد و معمول مشایخ ما چنین بود که بعد هر دو گانه این نماز مراقبه طویله می نمودند و در هر رکعت بکلام سوره

در حدیث آمده که کففتان من الصلوة تعلیان عند الله طحطح و عممة مشققتان
نیز وارد است و نماز چاشت از دو رکعت تا بدوازده رکعت خصصت
و در نماز او این اگر قرات طولانی بخواند بسیار
نوبت و شباهت سوره یس و حم و خان و واقعه و سوره قیامت
و بعد از عشاء و پیش از خواب الم سجد و تبارک
بخواند و اول روز سوره یس و سوره واقعه نیز آمده است
و بوقت خواب اللهم یا سُبُّکَ اَمُوتُ و انجی و بوقت بیدار
شدن الحمد لله الذی احيانی بعد الماتی و الیه الشور
و بوقت استیجا اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
و بوقت قضای حاجت اللهم انی اعوذ بالله من الخبث و الخبائث
و بوقت بیرون آمدن از قضای حاجت الحمد لله الذی افرج عني الظلمی
و عافانی و کثر طریق **کیفیت صلوٰۃ التمجید**
معمول چنین بود که برای صلوٰۃ التمجید از نیمه شب یا از ثلث آن
بر میخاستند اول او عبیه یا توره که در اخبار صحیح وارد است
بخواند بعد از آن وضو می ساختند و بی دو رکعت خفیفه و تکرار
استغفار صد بار بصلوٰۃ التمجید می پرداختند و رکعت نماز با طول
قرات و طول کوع و سجود و ایستادن بعد از آن بیارانی که در
خدمت شریف حاضر می بودند توجبه میدادند بعد از آن اگر قدری
از شب باقی میماند تا یک میل یا بیشتر است میزدند بعد از آن
از اول وقت برای نماز صبح باز بر میخاستند و توجبه و وضو
نموده نماز بجا میآوردند بعد از آن با اتفاق یاران حلقه یا
بیچاره گهری مشغول بقرائت میشدند و ایشان را توجبه میدادند
بعد از آن یاران مخصوص ختم خواجها و ختم حضرت مجدد رضی
الله تعالی عنهم خوانده بخصت میشدند و کثر طریق **کیفیت
فضیلت صلوٰۃ التمجید و ترغیب** آن معمول چنین بود که بیشتر
طالبان علم را باین صلوٰۃ ترغیب نموده میفرمودند که بعد از
فرض صبح نمازی اعلی و اشرف از صلوٰۃ التمجید نیست که یک رکعت
این نماز بهتر از هزار رکعت غیر این نماز است پس طالب اباید که
در ادای این نماز مسامحه و سهلانگاری نکرده و ادای آنرا بمنزله
قرآن حسنه و اگر قضا شود بر روز آذ آن تصرع و زاری و دعا و
استغفار بجا آید و مؤدبی سازد و عجب از طالبان این زمانه که
بپست حوصلگی وضعی که در فاطمی دارند قدر و مقدار این نماز را
از نظر انداخته بنمازیهای دیگر بیشتر اتم و دارند و نمیدانند
که دعای اینوقت با جابت اسعرت جامه که آلوده از لوث غفلت است
است بی آب تصرع و زاری این وقت شسته نمیشود و بدریای رحمت
و مغفرت بی تکرار استغفار پاک نکرد و چنانچه در دیوان اشارت
باینم میفرمایند **شفعم و در بیشتر این دیده نمناک میگردد و این
آب روان است** و چنانچه پاک میگردد و معمول مشایخ ما چنین بود
که بعد هر دو گانه این نماز مراقبه طویله می نمودند و در هر رکعت
بکلام سوره

غیر از روضه بگذارد و اشارت بآن که سنت را بجا آورد و گوشت بود و نیز قائم مقام نماز استخاره میشود و حاجت نیست که دو
گشت جدا بالا استقلال همین نیست او کند و اگر جدا بگذارد اولی و فضل بود و اگر بعد از سوره فاتحه سوره از قرآن بخواند
نیز جایز است لیکن با توقیر یا ایها الکفرون و قل هو الله احد است و نیز صاحب سفر سعادت و بغیر اینها نیز بعضی از متحققان
مشایخ کبار گفته و نوشته اند که شخصی باید که هر روز و در هر وقتی معین بیاورد و گوشت نماز استخاره بگذارد و بگوید اللَّهُمَّ
إِنِّي أَسْتَغْفِرُكَ بِعِلَّتِكَ وَأَسْتَغْفِرُكَ بِفِعْلِكَ وَاسْتَعْلَمْتُ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ فَإِنَّكَ تَعْدِلُ وَكَأَقْدَرُ وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ
اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ جَمِيعَ مَا أَخْتَرْتُكَ فِيهِ فِي حَقِّ وَفِي حَقِّ نَفْسِي وَجَمِيعَ مَا أَخْتَرْتُكَ فِيهِ غَيْرِي فِي حَقِّ وَفِي حَقِّ أَهْلِي وَوَلَدِي
وَمَا مَلَكَتْ يَمِينِي مِنْ سَاعَتِي هَذِهِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ الْعَدِ حَتَّى أُنْفِذَ فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةُ أَمْرِي وَفَقِيرَةٌ لِي وَكَيْسَرَةٌ
لِي تَشْتَرِي بَارِكْ لِي فِيهِ فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ جَمِيعَ مَا أَخْتَرْتُكَ فِيهِ فِي حَقِّ وَفِي حَقِّ
غَيْرِي وَجَمِيعَ مَا أَخْتَرْتُكَ فِيهِ غَيْرِي فِي حَقِّ وَفِي حَقِّ أَهْلِي وَوَلَدِي وَوَمَا مَلَكَتْ يَمِينِي مِنْ سَاعَتِي
هَذِهِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ الْعَدِ حَتَّى أُنْفِذَ فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةُ أَمْرِي فَاصْرِفْ عَنِّي وَأَصْرِفْ عَنِّي وَأَقْدَرُ وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ حَتَّى تَنْصِلَنِي
از این چنین کیفیت استخاره را در حدیث نیافته ایم اما عمل برین موافق حدیث استخاره و مناسب اتباع سنت است انتهى
فائده بعضی اکابر فرموده اند که طالب را باید که هر روز طلب خیر مطلق تا مدت عمر کند و تخصیص و روشنب نماید و شگفتیست
که تخصیص یوم اقرب باستخاره سنت است لیکن مدت عمر نیز حکم بیش از یکروز ندارد و بلکه تمام دنیا از روزی بیش نیست و لهذا علم
و معمول حضرت ایشان نیز بچنین بود که هر روز بعد از نماز اشراق دو گشت نماز استخاره او ایمن نمودند بعد از آن دعاى استخاره
را با کیفیت مذکوره بخوانند بطریق آخری مترجم بونى اشیخ بوعلى تورى و او را فعلا الى المضى کرم الله وجهه گوید که
کسى خواهد که در مقام از خیر و شر کار خود خبر یابد باید که پیش از خواب شش گشت نماز بعد صلوٰه عشاء بگذارد و دو گشت
اولی بعد سوره فاتحه سوره شمس هفت بار و در دوم سوره و ایل هفت بار و در سوم و صبحی هفت بار و دو گشت چهارم
الم شرح هفت بار و در پنجم سوره و تین هفت بار و در ششم سوره القدر هفت بار بعد از سلام نشاود و در بر خدا و رسول
گفته این دعا بخواند اللَّهُمَّ يَا رَبِّ اِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَدَاوُدَ اَسْفِقْ وَبِعَقُوبَ وَيَا رَبِّ جَابِرِئِيلَ وَدَبَّ مِيكَائِيلَ
وَدَبَّ إِسْمَاعِيلَ وَدَبَّ عِزْرَائِيلَ وَيَا رَبِّ مَسْنَانَ الْقَهْقَرِ وَمَسْنَانَ السَّوْدَةِ
وَالْأَفْهِيلَ وَالزُّبُورَ وَالْفُرْقَانَ اَرِنِىْ مِنْ مَنَامِ هَذِهِ اللَّيْلَةِ
مِنْ أَمْرِىْ مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِهٖ اِنَّ اسْتَخَارَةَ رَاثَا هَفْتِ شَبِّ بَكْنَدِ مَعْمُولِ بَعْضِ يَارَا
حضرت ایشان چنین بود و فقیر البند صبح اجازت رسیده که هفت بار یا سه بار سوره فاتحه در و ایل و آخر سبأ

نخواند بعد از آن خواب و در چنین تکرار یا علم علیه و یا خیر خبری نیست و بخار در و اول آخر سه بار خوانده و خواب و
البته مقصود از خواب بیند و پس الی حضرت شاه ولی الله دلهی در رساله قول الجلیل میفرماید هر که خوابد که کار خود را
در شام بیند وضو کند و لباس پاکیزه پوشیده استقبال قبله بر دست راست خواب و دو بخواند و شش هفت بار و اول هفت
قل هو الله احد هفت بار و در روایتی بل قل هو الله سوره و ثلثین هفت بار بعد از آن این دعا بخواند اللهم اوف
فی منی کذا کذا ای اجعل لی من امی فی فک کذا و کذا فادنی فی منافی ما استندک به علی
اجابة دعوتی و در شغل اگر بیند قیام و الا در شب دوم نیکند تا هفت شب همچنین بکند انشاء الله تعالی این هفتم
تجاوز نکن جماعتی از اربابان ما تجربه کرده اند انتهی پوشیده نیست که قید نماز و رین کیفیت مذکور شده اگر نماز هم بخواند
اولی است تا عمل و نافی سنت واقع شود و معمول حضرت ایشان همیشه بر ستار همنو بوده است که کیفیت آن در اول
ثبت شد و در طریق کیفیت صلوٰه تسبیح معمول چنین بود که میفرمودند هر که خوابد که صلوٰه تسبیح بخواند موجب
حدیث برین کیفیت است که پیش از رکوع و بعد از قرات در حالت قیام کلمه سبحان الله و الحمد لله و کذا
لا اله الا الله و الله اکبر پانزده بار بخواند بعد از آن در رکوع و سجود و قومه و جلسه بعد از سجده تین ده ده بار بخواند چنانچه در
هر رکعت بنقاد و بخار میشود در مجموع در هر چهار رکعت سیصد تسبیح و حساب یک فضیلت این صلوٰه در حدیث وارد است
که تمام نمایان خواننده این نماز کم زبده شود و اگر توفیق یابد هر روز بخواند و الا در هفته و اگر تواند در ماهی یا در سالی و اگر
اینهمه نتواند در تمام عمر خود یکبار بخواند و اگر طریق کیفیت صلوٰه کچمعه معمول چنین بود که در روز جمعه لباس لطیف
و بوشاک نفیس می پوشیدند و آستینا خوشبوئی نمودند و شایر محاسن و سمره در چشم میکشیدند و نماز در وقت اول
ادایک در خطبه مختصر و نماز را طویل بخوانند و میفرمودند که بموجب حدیث طول قرات و قصر خطبه از نفاست
و گاه بعد از جمعه بر دو رکعت سنت ختمار می نمودند چنانچه پیش از ظهر گاه دو رکعت گاه چهار میگرد و میفرمودند که
این هم هفت است و بعد از هر نماز هر دو دست را بر دوشسته با و از بلند میفرمودند که فاتحه علی حضرت النبی صلی
علیه سلم و علی ابی بکر و عمر و عثمان و علینا رضی الله تعالی عنهم جمعین بعد از آن سوره فاتحه میخوانند و یاران نیز در
قرات این سوره متابعت می نمودند بعد از آن در و بخواب سالت ماب علی صاحبها الصلوٰه والسلام خوانده هر دو
دست بر روی مبارک فردمی آوردند من بعد مشغول بمراقبه میشوند و هر که از اربابان در خدمت شریف حاضر می بود
او را توجه میدادند و بعد از تشریف بمکان شریف میفرمودند و در طریق کیفیت خطبه ولی الحمد
لله الذی اٰتٰنا علی عبده الکتاب و لکن جعل له ایعاف جاف الحمد لله الا اله الا الله و احد

از عارفان با سر
گفت سمعتنا
رسول الله صلی
الله علیه و سلم
يقول ان يكون
صلوة الرجل و
فقر خطبه یا تین
فخطبه یا تین
و یحضر الخطبة
انفی
نحو تسبیح فنجسی
علامه و دلیل
علیه خیر

لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَشَهِيدٌ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ خَيْرُ الْوَرْدِيِّ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدِّينَ خَصْرَةٌ وَحُلُوٌّ
وَأَنْ مَسْئَلَكُمْ فِيهَا فَانْظُرْ كَيْفَ تَهْلُونَ فَاتَّقُوا اللَّهَ حَتَّى تَقَاتِبَهُ وَلَا تَقُوتُوا إِلَّا قِيَامَكُمْ مُسْلِمُونَ
سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَكَلَامُهُ بَيْنَ عِبَارَتَيْهِ مِنْهُنَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَنَا فَسَوَّيْنَا وَالَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا فَهَدَانَا وَأَنْعَمَنَا
وَأَعْطَانَا وَالَّذِي أَطْعَمَنَا وَاسْقَانَا وَالَّذِي يُبَيِّتُنَا وَيُجَيِّبُنَا وَلَشَهِيدٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ
لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَشَهِيدٌ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَآصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ
أَمَّا بَعْدُ فَأَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ وَنَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَرَامَةُ الْوَكِيلِ بَيْنَ عِبَارَتَيْهِ
نِيْزَانِ مِي فَانْزِدْهُ وَدَقِّ امْرِؤُكَ لِلَّهِ وَالشُّكْرُ عَلَى نِعْمَاءِ اللَّهِ وَالصَّبْرُ عَلَى بَلَاءِ اللَّهِ قَالَ
اللَّهُ تَعَالَى فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُوا بِهِ وَاعْمَلُوا الصَّالِحَاتِ فَادْخُلُوا الْجَنَّاتِ
عِبَادِي الشَّاكِرِينَ وَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ إِنَّهُ جَوَادٌ كَرِيمٌ عَفْوٌ رَحِيمٌ

ذكر طريق كيفية خطبة ثمانية

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ مُحَمَّدًا وَلَشَهِيدٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
وَلَشَهِيدٌ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتُهُ يَهْتَفُونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِي
أَمَلُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ أَفْضَلَ صَلَوَاتِكَ عَلَى مَعْلُومَاتِكَ
وَعَلَى آلِهِ وَآصْحَابِهِ وَأَزْوَاجِهِ وَأَوْلَادِهِ وَأَحْفَادِهِ أَجْمَعِينَ خُصُوصًا عَلَى أَفْضَلِ النَّاسِ
بَعْدَ النَّبِيِّينَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ وَعُمَرَ الْفَارُوقِ وَعُثْمَانَ ذِي الشُّرُوكِ وَعَلِيَّ بْنِ الْمُرْتَضَى وَ
الْحَسَنَ وَعَلَى سَيِّدَةِ النَّسَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَعَلَى عَمَّتَيْهِ الْكَرِيمَيْنِ
وَعَلَى كُلِّ مَنْ اخْتَارَهُ اللَّهُ يُصَفِّيهِ بِنَيْبِهِمْ بِالْإِيمَانِ وَتَابِعَهُمْ بِالْإِحْسَانِ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا
وَلِخَلْقِ إِيْمَانِ الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا
إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَهُ أَصْحَابُ الْكَوْثَرِ وَبَارَكَ اللَّهُ
وَكَلَامُهُ بَيْنَ عِبَارَتَيْهِ مِنْهُنَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَنَا فَسَوَّيْنَا وَالَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا فَهَدَانَا وَأَنْعَمَنَا
وَأَعْطَانَا وَالَّذِي أَطْعَمَنَا وَاسْقَانَا وَالَّذِي يُبَيِّتُنَا وَيُجَيِّبُنَا وَلَشَهِيدٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ
لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَشَهِيدٌ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَآصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ
أَمَّا بَعْدُ فَأَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ وَنَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَرَامَةُ الْوَكِيلِ بَيْنَ عِبَارَتَيْهِ
نِيْزَانِ مِي فَانْزِدْهُ وَدَقِّ امْرِؤُكَ لِلَّهِ وَالشُّكْرُ عَلَى نِعْمَاءِ اللَّهِ وَالصَّبْرُ عَلَى بَلَاءِ اللَّهِ قَالَ
اللَّهُ تَعَالَى فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُوا بِهِ وَاعْمَلُوا الصَّالِحَاتِ فَادْخُلُوا الْجَنَّاتِ
عِبَادِي الشَّاكِرِينَ وَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ إِنَّهُ جَوَادٌ كَرِيمٌ عَفْوٌ رَحِيمٌ

رسانید که آنچه قوت و سرعت ظهور نسبت در هزار مبارک حضرت خواجه باقی بالله و حضرت خواجه قطب الدین قدس الشرح
 تعالی سر ملا قدس معلوم میشود در زنجیر کی از اولیای است موصوفه معلوم نمیشود و فرمودند آری این یک صحت مطالب
فهرست ذکر طریق کیفیت روزه ماه مبارک رمضان و بیان فضیلت آن محمول چنین بود
 که با وجود ضعف پیری که من شریف از شهتاد تجاوز نموده بود روزه ماه مبارک رمضان میباشند و بجز خود روزه نگریست
 اتباع سنت گاه شربت آب بخوردند و میفرمودند که سنت سحر از برای تقویت بدن و تقصیر باطن توجیهی الله است نه برکت
 سیری شکم و با نکه علمای عدول با فطرت قوی میدادند بر رعایت عزیمت نمی پسندیدند و روزه عاشور و عقیقه میباشند
 و ثواب آن بیان میفرمودند که حکم صیام و هر دار و چنانکه وضو ماه مبارک و شش روز بعد عید و چنین سه روزه در هر ماه
 همین حکم دارد و از شروع شهر شعبان فضائل ماه مبارک رمضان بیان میفرمودند که انصاف اینها با تمام نشان ماه مبارک رمضان
 و نظر کشفی چنان معلوم میشود که گویا نوری بسط مثل سفید صبح از افق عالم دیده شرفا و غر با از انوار و برکات خود عالم
 را گرفته تا آنکه بلال ماه مبارک رمضان دیده میشود هر روز آن نور و برکات در ترقی و تزیینی باشد و بعد از ریت آن
 بلال چنان نماید که گویا آفتاب جهان تاب ز جانب مغرب طلوع نموده و از شعبان انوار فیوض و برکات خود تمام عالم را
 چنان منور ساخته که نور آفتاب با کمال نورانیت مثل نور چرخ در پیش او بر تو فرغ ندارد بلکه هیچ فرقی در میان ایل و
 هزار معلوم نمیشود این معامله هر روز قوت و فریت می پذیرد و در سن قال فی رجب و فری ماه رمضان و ایام او
 که چون صبح عید است هر شام او و بعد از ریت بلال ماه شوال چنان ظاهر میگردد که آن آفتاب غروب نموده و عالم
 بیره و تاریک شد و فیوض و برکات ماه رمضان که نسبت طالبان نزول میگردد و از محیط حصه و بیان پیر و نسبت
 باطن ایشان در نیا مانند آئینه مصفا مثل با برجه ملوث که اشته و شو صفای پذیرد و در نظر کشفی معائنه میگردد
 و در غیر این ماه اگر هزاران هزار سال عبادات یا ریاضات شاقه نمایند عشر عشر آن صفا که درین ماه بی مشقت و
 ریاضت در اندک فرصت میسر می آید حاصل نشود و از اینجا است که در خیر و برکت این ماه خیر و برکت تمام سال است
 و از مجموعی برکات این ماه حرمان از برکات تمام سال و هم از اینجا است که تطوع این ماه در حکم فريضه و فريضه این
 ماه در حکم فساد و فريضه است و غیر این ماه و کلمه **الْقَدْ رَحِمَ اللَّهُ شَهْرَ رَجَبٍ** این فضیلت جد است و دیگر فضائل
 روزه بجا و شمار است چنانکه حضرت عزیران قدس الله سره میفرمایند که فائده روزه شش است بار و جانها
 و قهر کردن بر نفس اماره و خصوصیت الصوم فی و انا اجزی به و ثواب بی نهایت انما یوفی الصائمون اجورهم
 و بعد از حساب و راه گذشتن گریستن و سپهر حاصل کردن که الصوم جنة من النار و احوال گریستن و یافتن

دل بماند ۱۱
 بهر است از هزار
 که بخواند کند
 فدای خفتل
 سینه بگوید
 است و من و ریت
 آن غلام داد
 و دیوار و فعل
 من شریح است
 ریت
 صاحب و اجبر
 و سوره بر سر
 و بسیار است
 که در خیرین
 منی که در ماه
 نیست که در ماه
 و از ایشان خیرین
 و از این است
 فتح الرحمن

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۳	فصل سیزدهم در ذکر افعال مخصوص نماز	۱۱۶	تقوید برای دفع تب و لرزه	۱۲۳	ذکر طریق کیفیت صلوة الاستغفار
	که با صیاب خود می نمودند	"	ذکر طریق کیفیت تقویات دیگر که	۴۵	طریق اخیری
۴۴	لطیفه سوم شکر چاه فصل		فقیر را اجازت آنها رسیده	۱۲۶	ذکر طریق کیفیت صلوة استسج
"	فصل چهاردهم در ذکر بعضی از افعال	۱۷	برای دفع در چشم	"	ذکر طریق کیفیت صلوة کعبه
	حضرت الشیخان و آنچه ذکر اولیای	"	برای دفع جدری	"	ذکر طریق کیفیت خطبه دلی
	گرام بر زمان آنحضرت گذشته -	"	برای شفای هر لعل -	۱۲۷	ذکر طریق کیفیت خطبه ثانی
۵۴	فصل پانزدهم در ذکر بعضی از کشتن	"	و نیز برای شفا	۱۲۸	ذکر طریق کیفیت صلوة عمیدین
	و طهرات حضرت ایشان -	"	برای محافظت ز رعیت -	"	ذکر طریق کیفیت صلوة التراویح
۶۰	فصل شانزدهم در ذکر انتقال حضرت	"	برای دفع پرنیان خوابی -	۱۳۰	ذکر طریق کیفیت روز و ماه مبارک
	ایشان از عالم فانی عالم جاودانی	"	برای دفع آماس گلو		رضان و بیان فضیلت آن -
۶۴	فصل هجدهم در ذکر غلغله حضرت ایشان	۱۱۸	برای دفع بواسیر		
۸۷	لطیفه چهارم شکر چاه فصل	"	ذکر طریق کیفیت استسجاء		
"	فصل نوزدهم در ذکر بعضی از کتابت	"	ذکر طریق کیفیت وضو		
	منزلت حضرت الشیخان رضی الله تعالی	۱۱۹	ذکر طریق کیفیت صلوة		
۱۱۵	لطیفه پنجم در بیان معمولات نماز	۱۲۰	ذکر طریق کیفیت رفع سبأ		
۱۱۵	ذکر طریق کیفیت ختم حضرت خوجا		ذکر طریق کیفیت تعداد رکعات نماز		
"	ذکر طریق کیفیت ختم حضرت مجدد	۱۲۱	ذکر طریق کیفیت صلوة التمجید		
۱۱۶	ذکر طریق کیفیت فاتحه با واج نشاء	"	ذکر طریق کیفیت فضیلت صلوة التمجید		
	و عزیزان -		و در غیب آن -		
"	ذکر طریق کیفیت تقوید برای هر مرض	۱۲۲	ذکر طریق کیفیت قرأت در صلوة التمجید		
	و دردی که باشد -		ذکر طریق کیفیت آداب صلوة و		
"	تقوید برای طفل -	۱۲۳	فضیلت جماعت -		

هو الغنی

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد و صلوة گرفتار خود بینی و منی در ویش دل ریش عبد الغنی مجدوی اہل ہارمی نماید کہ دین آواک حسن
سمی معدن الغیرۃ والایمان برادر طریق عبد الرحمن خان رسالہ مولفہ در ذکر حالات و مقامات حضرت
شمس الدین حبیب اللہ جناب مرزا مظہر جانجاناں شہید رحمت اللہ علیہ در قالب طبع در آمد از بسکہ مولف
آن رسالہ حضرت قطب فلک الارشاد و غوث الاقطاب والاؤاد مظہر کمالات غنی و علی مرشد ناشلہ عبد
المستہر شاہ غلام علی اند رحمت اللہ علیہ و اخفای احوال و انکسار کہ در مزاج شریف ازیں بود در آن رسالہ
ذکر دیگر یاران حضرت شہید فرمودہ اند و حال خود کما فیغنی نہ نوشت تماند این امر غالی از غایت نبود کہ ذکر این چنین
خلیفہ عظیم الشان و یار رسالہ نباشد لہذا فقیر قدری ذکر شریف آنحضرت مع ذکر خلفاء مجمل و متنبھا از خواہر علویہ کہ عمر
فقیر شاہ رؤف احمد مرحوم تالیف فرمودہ اند و نیز چیزیکہ علم فقیر بر آن رسیدہ بود این را د نمود و تالیف شاہ صاحب
مسطور نیز قطرہ ایست از بحر غریب کہ بچشمہ راسعدی انشا کند مگر دفتری دیگر امل کند چہ مسلم الثبوت
ہست کہ ارشاد حضرت ایشان در حین حیات خود بحدی شدہ کہ شاید بمشائخ مہجوت و بعض افراد اگر شدہ
بعید نمی نماید از اقصای روم و شام تا بحدیچین و از مشرق تا مغرب خلفای حضرت ایشان در حین حیات منتشر
شدہ اند از آری شک آنست کہ خود بویہ نہ آنکہ عطار گوید پس بعد استعارہ سنونہ و رویت منام کہ دلالت بر حسن
ارقام ذکر شریف داشتہ باشد شروع کردہ شد و ہواستان **فصل در ذکر ولادت شریف**
ولادت شریف حضرت ایشان در سنہ ہزار و یکصد و پنجاہ ہشت و قصبہ پٹیالہ ضلع پنجاب ظہور آمد تاریخ ولادت
شرفش از مظہر خود بر می آید نسب شریف بہ حضرت مرتضی علی کرم اللہ وجہہ میرسد والد شریف شاہ عبد اللطیف
مردی متواضع و مجاہد بودہ اند کہ ہلہا خوش دادہ میخورند و در صحرا رفتہ ذکر چہرہ می نمودند پیر ایشان شاہ

ناصرالدین قادری بودند مزار پیر ایشان و نیز مزار ایشان در حبش پوره عقب عید گاه محمّد شای و حضرت دہلی واقع است و از نسبت چشتیہ و شطاریہ نیز حظی داشتند چهل روز کامل خواب نکردند و شب اندک میخوردند و نیت روزه ہم برای رعوت نفس نمیکردند قبل ولادت آنحضرت حضرت اسد اللہ العالی را بخواب دیدند فرموده اند نام پسر خود را بنام من بنمید بعد تولد ایشان علی نام نهادند چون حضرت ایشان بسن تمیز رسیدند تا با خود را غلام علی مشہور ساختند والدہ شریفہ بزرگی را بخواب دیدند کہ فرمود ما شب عبد القادر بنمید لاقم گوید شاید آن بزرگ حضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ باشند عم آنحضرت کہ مر و بزرگ بودند و در یکا قمر بنیہ حفظ نمودند بحکم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عبد اللہ نام نهادند والدہ آنحضرت برای اقتضای از پیر خود کہ صحبت و احضر علیہ السلام بودند آنحضرت را از وطن طلبیدند از قضای آبی آن بزرگ در شب رسیدن ایشان کہ یازدہم رجب بود انتقال فرمودند والدہ ماجدہ فرمودند ما برای سعیت طلبیدہ بودیم تقدیر نمود الحال ہر جا کہ بوی بمشام شمارسد اخذ طریقہ کنید بزرگان کہ در دہلی در آنوقت متعین بودند آنہا را دریافتند حضرت ضیاء اللہ و شاہ عبدالعدل ہر دو خلیفہ حضرت خواجہ محمد زبیر و خواجہ میر درد فرزند خواجہ ناصر و مولوی فخر الدین و شاہ ناؤ و شاہ غلام سادات چشتی و دیگر اعزہ را دریافتند و در سنہ ہزار یکصد و ہشتاد کہ عمر شریف نہشت و دو سالہ بود در خانقاہ شریف حضرت شہید رسیدند بحالہ **س** از برای سجہ عشق استانی یافتہ بہ سرزمینی بودند منظور آسمانی یافتہ بہ عرض سعیت نمودند فرمودند جا نیکہ ذوق و شوق باشد بجا سعیت کنید بجا نیکہ لیسند عرض نمودند مرا بہین منظور است فرمودند مبارک است پس سعیت ساختند حضرت ایشان در احوال خود نوشتہ اند بعد حصول مناسبتی بعلم حدیث و تفسیر سعیت در خانہ دین قادریہ بہ دست مبارک حضرت شہید نمودم تلقین و طریقہ نقشبندیہ مجد و یہ فرمودند پانزدہ سال در طبقہ فکر و مراقبہ شرف سعادت یافتہ بعدہ این کہینہ را با جارت مطلقہ بنواختند در اول ارادت تردد دہشتم کہ شغل و طریقہ نقشبندیہ یکم رضای حضرت غوث الاعظم باشند یا نہ دیدم کہ حضرت غوث تلقین در مکانی تشریف داشت و محافوی آن مکان مکانیست کہ حضرت شاہ نقشبند تشریف میدارند رحمت اللہ علیہ بخواسم کہ نزد حضرت نقشبند حاضر شوم فرمودند مقصود خداست بروید مضائقہ نیست در او اکل سختی بسیار از معاش بمن رسید پاره از معاش دہشتم کہ ہشتہ توکل را بسجیہ خود ساختہ کہنہ بوریالستر خشتی زیر سر دہشتم از نشت ضعف یکبار در حجرہ ہستم کہ بہین قبر من مت اوسجاند بہست کسی فتوحی فرستاد پنجاہ سال است کہ بگوشتہ عفت

نشسته ام گویند چون آنحضرت یکبار در بستند و گفتند اگر بمیرم در همین حجره بمیرم تا ناید الهی در رسید شخصی آمد
گفت در کبشاید حضرت ایشان نکشادند باز گفت از شما کارست بکشاید بکشادند چند روپیه از شگاف
انداخته رفت از همون روز قیامت کشاده شد پس آن صد تا کس از علماء و صلیحان از اقلیم قطع منازل نموده
بخدمت شتافتند بعضی حکم آن سرور صلی الله علیه و سلم در واقعہ بخدمت رسیدند مثل مولانا خاں درویدی
و شیخ احمد کردی و سید اسماعیل مدنی و بعضی بدلت بزرگان بیعت نمودند مثل مولانا محمد جان و بعضی
ذات آنحضرت را بخواب دیده مشرف شدند قریب دو صد کس کم و بیش در خاقانہ شریف می بودند کفایت
ایشان بوجهی همیامی شد با وجود چنین کمال بحدی بود که روزی فرمودند سگ که بخانه من آید میگویی الهی
من کیستم که دوستان ترا وسیله گردانم بجز این مخلوق خود بر من رحم فرما و همچنین کسی که برای طلب می آید
بواسطه او قریب بچویم اکثر عمل حضرت ایشان بر حدیث شریف بود از فرزندان حضرت شاه ولی الله محدث سنده
حدیث دارند و نیز از مرشد خود و کلام الله حفظ داشتند لیکن مردمان آگاهی نداشتند خواب بسیار کم میفرمودند
وقت تجدید مردم اگر در خواب غفلت میبودند بیدار میفرمودند و خود نماز تجدید خوانده بمراقبه و تلاوت کلام شریف
شریف مشغول می بودند و مقدار ده سیپاره هر روز میخواندند مگر در ضعف قدری کم شده بودند
صبح اول وقت بجماعت ادا نموده بحلقه و مراقبه تا اشراق می پرداختند و بسبب هجوم چند بار حلقه
میشد و دوم اول بر می خاستند بجای شان دیگران می نشستند بعد از آن درس حدیث و تفسیر طالبان
میفرمودند و هر که برای ملاقات می آمد قدری مهلت داده رخصت میفرمودند و ندرکیقتند که فقیران در فکر
گور مشغول اند و نیز در اشیر بنی یا تحفه میدادند یکبار نواب محمد امیر خان که از اولاد حضرت غوث الاعظم و نواسه
حضرت خواجه باقی بالله رحمت الله علیه بود و آنحضرت از جهت بزرگ زادگی تکریم شان بسیار میفرمودند
قدری نشستند آنحضرت عنده فرموده رخصت دادند دل شان از غلبه محبت بر نمی خاست آنحضرت بخاتم
فرمودند که قبا سجات مکان آورده به نواب صاحب اندر کن که ایشان نمی خیزند اما مکان نذر نموده خود میروم
فی الفور برخاستند وقت طعام قدری از آن قریب زوال تناول میفرمودند و آخر طعام اغذیه که مکلف کرده
برای حضرت میفرستادند نمی خوردند بلکه برای طالبان نیز مکرده می داشتند مگر مسالکان را کسی که از
اهل شهر در آن وقت عاضری بودند تقسیم میفرمودند و گاهی دیگرها همچنین میگفتند هر کسی که میخواست میبهرد
آری اگر کسی مسلمان میستند و محل شبی نمی بود اول از آن چهارم حصه می برد و درند که نزد امام اعظم

رحمة الله علیه قبل حلال حولان شریف و نصاب ادائیگی زکوة هائزست که صدقه فرض نسبت نفل ثواب
 بیشتر دارد بعده برای نیاز هیران سیتا حضرت خواجه بهار الدین نقشبند رحمت الله علیه حلوا و غیره تیار میکردند
 آنرا بفقر تقسیم نموده و نیاز والد خود تیری کردند و در او آیین که در مصرف فقرای خانقاه می شدند میدادند و
 هر کس که اهل حاجت پیش می آمد آنرا میدادند و گاهی شخصی بی اطلاع می بود با وجود دیدن او و از جانب او رد
 میکرد و اندیدند و مردم کتابهای برده نه همون کتاب برای بیج می آوردند تحسین آن کتاب میفرمود و در مسلمانان
 میدادند و حیاه کسی میگفت حضرت این کتاب از کتب خانه جناب است و علامت موجود است بعنف رنج
 شده منع میفرمودند و میگفتند صاحب یک کاتب چند کتاب نمی نویسد بر سر اصل سخن رویم و گوئیم بعد تناول طعام
 قدری قیلوله ساخته بمطالعه کتب و زمینه مثل نجات و آداب المریدین و غیره و تا بخریات ضروریه اشتغال میفرمود
 پس نماز و اکره و چیزی در تسنیه و حدیث فرموده نماز عصر میخواندند بعده مذکور کتب حدیث و تصوف مثل
 مکتوبات امام ربانی و عوارف و رساله کشمیریه فرموده تا شام بحلقه ذکر و توجه مشغول می بودند بعده نماز شام
 توجه بمریدان خاص داده تناول طعام نموده نماز عشا خوانده اکثر شب نشسته ذکر و مراقبه میکردند و اینها اگر خواب
 بسیار غلبه میکردند کی بر صلی پهلور است میکردند و گاهی بر چهار پای خوابیده باشند لیکن معلوم نیست که
 گاهی پا دراز کرده باشند اکثر بطور اعتدال مراقبه است و از آن سرور علیه الصلوة و السلام این بیعت منقول است
 و او را لیاء اکرام مثل غوث الاعظم ثابت است می نشستند از غایت حیا پا دراز کمتر کرده باشند حتی که وفات
 به همین طور شد و فتوح بقدر تقسیم میفرمودند و خود لباس خشن عادت داشتند اگر جامه نفیس کسی
 میپوشید و بجمع فرموده چند جامه خرمیه تصدیق میفرمودند همچنین در دیگر اشیاء میفرمودند اگر چند کس
 میپوشند بهتر است از یک کس و عادت اکثر این سرور صلی الله علیه و سلم هم همین بود که لباس غلیظ خشن
 می پوشیدند چنانچه در بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنهما منقول است که پا در خشن و تهنید ملک بر آورده
 فرمود و همین روح آن سرور صلی الله علیه و سلم قبض شد و سخاوت بدرجه علیا داشتند و رعایت انضباط بسیار
 بود و وقت حلقه مردمان را میدادند و حیا بر پنجاب چنان غالب بود که شکل مردمان چه که شکل خود هم در آئینه
 نمی دیدند شفتت در باره مومنان چنان داشتند که اکثر در شب و عا میفرمودند حکیم قدرت الله خان که همیشه
 بودند اکثر اوقات ایشان در غیبت حضرت ایشان صرف میشد یکبار از سببی مجبوس شدند چه سببها در
 خلاص او شایان نظر نموده باشند ذکر دنیا به مجلس شریف نمی بودند و ذکر اهل بیت فقره گویا مجلس سفیان فوری

بود اگر کسی غیبت میکرد میفرمودند با حق به بدی من هستم شخصی ذکر شاه عالم بادشاه به بدی کرد حضرت صائم
 بودند فرمودند منوس که روزه رفت کسی عرض نمود حضرت ذکر بد کسی نفرموده اند فرمودند صاحب اگر چه نکرده
 لیکن شنیدم که ذکر و سلب و غیبت برابر است امر بالمعروف و نهی عن المنکر شیوه شریف بود بسیار فاه
 چه قدر حساب فرمود جانده هرگز بدین امر خوف نداشتند مکتوبی که ببادشاه اکبر شاه در حساب نوشته اند
 در مکتوبات شریف موجود است سید اسماعیل مدنی که از مدینه منوره باذن النور و صلی الله علیه و سلم حاضر شده
 بکلم حضرت ایشان در آثار نبویه که در مسجد جامع نهاده اند رفتند آمده عرض نمودند اگر چه برکات حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم در آنجا محسوس میشود لیکن ظلمت کفر نیز در آنجا موجود است تحقیق شد تضاد و بعضی اکابر در آنجا
 بودند درین مقدمه بادشاه نوشته اند آن تضاد بر آواز و زدن ثواب شمشیر بهادر پیرس ملک بن دلیل کجند بیکار
 کلاه نصاری پوشیده حاضر خدمت شد آنحضرت در پیش آمده آنرا منع فرمودند آنحضرت عرض نمود اگر همین
 احتساب هست باز نخواهم آمد فرمودند خدا شما را در خانه ماندار آن شخص مغلوب غضب شده بر خاست تا انیم
 صفه و الان رفته گاه خود بخند متکا روده باز حاضر شد و عیت نمود بعضی را به سهولت منع میفرمودند که در حساب
 اول سهولت باید یکسری می گفتند که علم من ریش نداشتند بخدست شریف حاضر شد حضرت دیده نهی
 فرمودند بحسب ست میر صاحب مار ریش ندارند بعد بانفساط پیش آمدند فرمودند هر چه هست از خانه ایشان
 هست مایان گماشته شماستیم الغرض آن شخص رفتند و گوی پس ازین ریش ترشیدند ترک و تخریب بر سر
 داشتند که بادشاه وقت دیگر امر از آنها می نمودند که چیزی خرج خاقان معین کنند اکثر این قطعه بر زبان خضر
 بیان میگذاشت قطعه خاک نشینی ست سیلیمانیم تنک بودا فرسلا نیم است چهل سال که می پوشش
 گفته شد خلعت عریانیم ثواب امیر خان والی بلده کوک و سرور خچمین آرزو نمود شاه رؤف احمد صاحب
 فرمودند بنویسید بیت مآبروی فقر و قناعت غنی بریم به بامیر خان بگوی که روزی مقدر است به اکثر
 میفرمودند جاگیر ما مواعید الهی است وَ قِي السَّعَاءُ بِرُفْقِكُمْ فَا مَا تَقْدَرُونَ سبحان الله و سبحان
 کفایت جمیع همات دین و دنیا کی ایشان میفرمودند و اخراجات خاقان اغیاب بود میفرمودند درین طریق جابر
 چیز ضرورت دست شکسته پاشکسته دینی درست یقینی درست آخر عمر ضعف بسیار روده داده بود اما
 چون این شعر بخواند درین ضعف می نشستند و قوه بقوت میفرمودند لای افظ هر چند بهر خسته دل
 و ناتوان شدم بهر که یاد روی تو کردم جهان شدم و مرتبه عشق بجناب سرو کائنات داشتند هر گاه

تمام شریف میگرفتند بیتیاب میشدند یکبار خادم قدم شریف تبرک آب آورد گفت سایه رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم بر ذات ایشان باشد از شنیدن این کلام بیتیاب شدند و بوسه بروی پیشانی آن خادم دادند و فرمودند
 که من که باشم که سایه رسول خدا بر من باشد و آن خادم را بنواختند در مرض موت تریندی شریف بر سینۀ
 مبارک بود و اگر حدیث کدام فعل حضرت صلی الله علیه و سلم می برآمد بران عمل مینمودند گوشت شانه بر
 می طلبیدند و آنرا طبع میفرمودند که مسنون است و از قرآن شریف ذوق نهایت بود در صلوة او این و توحید
 از والد فقیر ختمها شنیده اند و احیاناً بوقت غلبه شوق اگر زیاده می شنیدند بیتیاب میشدند میگفتند بس کنید زیاده
 طاقت ندارم و اکثر شمار روی شنیدند و بران وجهی می رسید لیکن از بس که کوه استقامت بودند آنرا
 ضبط میفرمودند ابو الحسن نوری رقص میفرمودند سید الطائفه جنید نشسته بود نوری فرمود **لَا يَسْتَقِيمُ**
الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ جنید گفت **وَأَعْرَى الْجِبَالِ تَحْتَهُ مَا جَافِلَةٌ** و هوی **قُرْآنُ اللَّهِ** جنید نهایت ستقیم
 بود و ارقم گوید گاهی در طریقه می دیدیم ظهور نبوت چشتیه که ارث از والد حضرت مجدد است نیز ظهور میفرمایند از
 حضرت مجدد و نیز با وجود کمال نمکن احیاناً حالت ذوق و شوق منقول است **خوبی شکل و شمائل حرکت**
 و سکنت **آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری** سبحان الله سخن از کجا بجا رسید ع هر چه استاد
 ازل گفت بگویم و نطق طبع بجای داشتند که اگر کسی دو دمنبا کوی کشید رنجه میشدند و محرم میوزانید
 میفرمودند مسجد را افغانان لباس دانی کرده اند از بعض کسان شنیدم که خود بخود احیاناً بوی خوش از مکان
 شریف ایشان می آمد و کسان را بیرون میفرمودند همانا که ظهور روح حضرت رسالت صلوات الله علیه و سلم
 و دیگر پیران مینمود میفرمودند من صورت حضرت خواجۀ نقشبند و حضرت مجدد و معاینه میبینم یکبار یک پهلوشل شد
 استاد از روح حضرت مجدد نمودم همون وقت صورت شریف ایشان معلق در هوا دیدم کل آن بیاری
 سلب نمودند و میفرمودند اگر اکابر چشتیه که سرستان ذوق محبت اند سماع و سرود دست که دل را
 از نگارنگ شوق می آورد و پوده انچه هر یار خرق میسازد و کرک ماستو سلطان سلسله نقشبندی که باده نوشان
 جام مودت ایم حدیث و درود است که قلب را گوناگون از ذوق می بخشد ع آن ایشان من چنین بارب
 و چنین قنیت که اسم مبارک بر زبان می برآمده آه گفته دست بالامی کردند و گاهی هر دو دست کشاده
 بهم می آوردند چنانچه کسی را باغوش کشند و شعر مولوی علیه الرحمته میخواندند **موسیا آداب دانان**
 دیگر اند **سوخته جان و روانان دیگر اند** **فصل در ملفوظات حضرت ایشان** میفرمودند

لایق
 ترجم
 نکت
 قول
 نمکن
 امکان
 که اند
 بفرمود
 و
 هر چه
 در
 ع
 در
 و بی
 که در
 حسن
 حال آنکه
 رفت از
 نقشبند
 نیست

آن برکات از اثر اجابت متعسرست بعضی گویند اگر ثقات در هر دو دست و در علامت اجابت است
 و متن می گویم اگر انشراح صدر در دست و در علامت اجابت است میفرمودند بیعت شسته است یکی برای توفیق
 بپایان روم و بر آتوبه از معاصی سوم برای کسب نسبت میفرمودند مردمان چهار قسم اند نامزد اند و مردانند
 و جوانانند و فرزانند طالب دنیا نام طالب عقبی مرد و طالب عقبی و سولی جوان و طالب سولی فرد میفرمودند
 که خطره چهار قسم است شیطانی و نفسانی و ملکی و حقانی شیطانی از بسیاری آید و نفسانی از فوق یعنی دماغ و
 ملکی از پایین و حقانی از فوق الفوق میفرمودند هر کما لایک و انسان ممکن است سوای عزت و در حضرت محمد و ظهور
 فرود بر باطنی هر لطافت که نهان بود پس پیره و غیب همه در صورت خوب و تعیان ساخته اند
 هر چه بر صفحه اندیشه کشد کلک خیال به شکل مطبوع تزیین از آن ساخته اند میفرمودند هر که او بیست
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواهد بعد نماز عشاء در خیال دستهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دست
 خود گرفته بگوید یا رسول الله یا معتك على خمس شهادة ان لا اله الا الله و اقام
 الصلوة و اقام الزکوة و صوم رمضان و حج المذیت ان استطعت الیه
 سبیلاً چند شب این عمل بجا آرد اگر او بیست بزرگی خواهد و خلوت نشسته دو گانه بر وحش خواند
 متوجه روح آن بزرگ نشیند میفرمودند حق سبحانه و تعالی مراجع اوراق عطا کرده که بدن من حکم قلب پیدا کرده
 از جوانب اربعه هر شخص که بپاید نسبت او معلوم میکند میفرمودند سه کتاب نظیرند از قرآن شریف صحیح بخاری
 مقنونی سولوی روم میفرمودند اولیا سه قسم اند ارباب کشف و ارباب ادراک و ارباب جهل میفرمودند کم شخص
 از اولیا کمال حضرت محمد و یافته باشد اگر تمام او گیر و جودیه را توچه فرمایند بشاهراه شهو دارند میفرمودند سعدی
 شیرازی در سهروردی طریقه مرد فهمیده بودند و در سخن تصوف تمام کرده اند **ع** مرا بهر دانائی مرشد
 شهاب و دو اندر فرمود بر روی آب و یکی آنکه بر خویش خود بین مباش و دیگر آنکه بر غیر بین مباش
 میفرمودند هر که از ملاقات دارد لباس مال پوشد و طوراً اختیار کند به باطنی یا مرو یا رازرق پیرهن
 یا بخش بر فغانان نخست نیل و یا کن با پهلایان دوستی و یا بانگن خانه و رزق و پیل و میفرمودند روح
 بعضی مومنان ملک الموت قبض میفرماید و بار و احضن خواص فرشته را نیز غلغلیست **ع** در کوی تو
 عاشقان چنان جان بدهند که بخت ملک الموت بکنج هرگز را غم گوید محتمل است الله یتوفی الا نفس حین
 موافقاً و قل یتوفی هکوم ملک الموت اشاره بهین باشد الله علم میفرمودند معاش درویشان بهین

نکته
 سلاطین
 فلکات
 آدم
 توفیق
 بهر قدر
 اینک
 غلغلی
 مومنان
 رست
 بخیر
 سیر
 در
 روزه
 معنی
 و بیخ
 سیر
 بهر
 اوقات
 بخت

باید که شیخ این سخن کبروی نظم کرده ابیات نلن جوین و خرقه پوشین و آب شوی به سبزه کلام و حدیث پیروی
 هم نسخه دو چهار علمی که نافع است و درین نه لغوی علی و از غصری و تاریک کلمه که پی روی و شنی آن به پیروی
 منتفی نبود شمع غاوری به با یک و آشنای که نیز به نیم جود در پیش چشم است شان ملک بخوری به این آن
 سعادت است که حسرت برد بران و جویای سخت قیصر ملک سکندری به و نیز اشعار جامی میخوانند در ماه
 لکله زیر لکله بالانانی غم دزدی علم کلاه کرک بویاد و پوسته و دلیکه پندرد و دلیکه
 ایقده بس بود جماله را به عاشق زلالا ابالی را به را قلم گوید ابیات حافظ رحمت الله علیه نیز است
 حالت تحت لکله می رود و دیار زیرک و از بادیه کن دو منی به فرم غنچه و کتاب و
 گوشه چمن به سن این مقام بدینا و آخرت ندیم و اگر چه دریم افتند هر دم بختی به که هر که کنج
 قناعت بکنج دنیا و او به فروخت یوسف مصری بختترین شنی به میفرمودند عقل نوزانی آنست
 که بلا وسط بمقصود ولالت نماید و ظلمانی آنکه بچراغ هدایت مشرب راه آرد میفرمودند طالب را باید
 که یک لمح از یاد مطلوب غافل نباشد این مشرب عاشقی است خسرو به بے خون جگر چشید
 نتوان به میفرمودند حب الدنیا را س کل خطیته در اس گنا مان کفر است اهل دنیا کافران
 مطلق اند به روز و شب در بقیع و رزق نیک اند به میفرمودند زوال عین آنست که سالک انا گفتن نتواند
 چنانکه خواجہ احرار رضی الله عنه فرموده اند انا الحق گفتن آسان است و انا را زائل کردن مشکل است میفرمودند
 در معنی بیت ثنائی به هر چه از دوست و امانی چه کفران حرف چه ایمان به هر چه از یاد و رفتی چه نیست
 آن نقش چه زیبا به سالک در ابتدا قلب از نوافل ماند و اکتفا بر فضل و سن مولده کند میفرمودند
 طریقه مجددیه چهار دریای فیض دارد نسبت نقش بندی و قادری و حشمتی و سه روری لیکن اول
 غالب است میفرمودند کفر طریقت آنست که مبتدیان به خیزد و بجز ذات حق هیچ در نظر ندارد منصوب علاج
 گوید گفت بدین الله و الکفر واجب و لدی و عند المسلمین قبیح به میفرمودند هر که مخدوم
 شدن خواهد خدمت مرشد کند ع هر که خدمت کرد او مخدوم شد میفرمودند الحال ضعیف شده ام بیشتر
 در مسجد جامع شایه جان آباد آب تلخ حوض بخورد و در سبزه کلام مجید میخواند و ده هزار نفی و اثبات
 میکرد و نسبت باطن چنان قوی بود که تمام مسجد پر از نور میشد همچنین در هر که به که سیکند ششم به هزار
 غنچه اگر میرفتم نسبتش بهت میگشت من خود را بهت میکردم و تو وضع آن زنگ میکردم

سیف سودند ز ناتوانی خود نقد رنجر دارم که از رخش توانم که دیده بردارم +

فصل در مکاشفات الهامات حضرت ایشاق قاسم الهدیه

فرمودند روزی در بیتابی فراق آنحضرت صلی الله علیه و سلم خاک پاشیدم از این امر که در شرع
نیک نیست ظلمتی بهم پیدا شد میر روح الله که مخلص حضرت شهید بود او شان را در خواب دیدم که
میگویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم منتظر شماست استنا از غایت شوق در خدمت رسیدم معاف
فرمودند تا وقت معافه بشکل شریف خود بودند بعد بر شکل سید میر کلال رحمت الله علیه شدند روز
قبل نماز عشاء خواب رفتم آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده منع فرمودند و وعید بیان فرمودند یکبار
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خواب پرسیدم یا رسول الله من را فی حقه رأی الحق حدیث شما
است فرمودند آری مدام تسبیح و تحمید خوانده بروح آنحضرت میگزارانیدم یکبار ترک شد دیدم آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بهیون شکل که در شامل ترمذی بیانست آمده شکایت فرمودند یکبار خوف آتش
دو نوح بسیار غلبه کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم را دیدم تشریف آورده فرمودند که هر که با محبت
دارد در دو نوح نخواهد رفت یکبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم را دیدم فرمودند نام تو عبد الله و عبد
المبین هست یکبار دیدم که گوشت چهره من دو گشت از گوشت چهره مبارک حضرت سلطان المشایخ
شده و بدخی نماید یکبار دیدم شخصی پیر این حضرت مذکور آورد و گفت ایشان پیر تو اند من گفتم پیر من مرا
جایحانان رحمۃ الله علیه هست چند بار تکرار کرد آخر گفت سلطان المشایخ پیر صحبت شما هستند
یکبار حضرت محمد و تشریف آورده فرمودند تو خلیفه من هستی یکبار حضرت خواجه نقشبند تشریف
آورده در پیر من داخل شدند روزی دیدم بزرگ آمده نزد من نشست نام پرسیدم گفت
بها و الدین یکبار شخصی خلعت آورده گفت غوث الاعظم ترا عنایت کردند مولانا خاله عرض نمودند خلعت
تخلیبت باشد حضرت ایشان فرمودند از تو وضع نام آن مقام نمیگیرم روزی بر مرزا حضرت خواجه باقی
بالله رفته عرض توجه نمودم از مرزا آمده توجه کردند وقت استوالو درود بر خاستم حسرت بخورم
چهره اتادم کیفیتش در بیان نمی آید روزی بر مرزا حضرت خواجه قطب الدین رفته گفتم شی الله شی الله
دیدم یک حوض پر از آب که از کناره او آب میریزد و القاشد سینۀ تو از نسبت مجددیه پرست گنجائش

و دیگرندار و روزی هم از سلطان ایشان رفته عرض توجه نمودم فرمودند که لایب احمدی شما را حاصلست
عرض کردم نسبت خود نیز عطا فرمایند توجه فرمودند دیدم چهره ایشان مثل من شده و چهره من
مثل ایشان نهایت محظوظ شدم یکبار در عرض حضرت خواجه محمد زبیر رحمه الله حاضر شدم ایشان
تشریف آورده فرمودند عبادت بکثرت بکنید درین راه لقبی باید تا در سب از تصرفی بمشایده عرض
کردم مرتبه شما چه طور حاصل شود فرمودند اکثر لقب یکبار در کائنات معطر گشت بالا لکریتم دیدم بر فرق همین
روح معطر منور جلوه نماست در حوالی آن مثل شعثان آفتاب تجلی است جیران گشتم که این کمیت بعد آن
بنیاط گشت شاید روح مبارک آن سرور صلی الله علیه و سلم یا روح غوث الاعظم رضی الله عنه باشد
باین تحمل روزی در میان اهل خانقاه نزاع لفظی پیش آمد حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه آمده فرمودند
هر که نزاع نماید از خانقاه بدر کنید یکبار سیدة النساء رضی الله عنها در مکانم آمده فرمودند من برای تو زنده
شده ام و آمده ام روزی طعام مشکوک خورده بودم دیدم حضرت شهید تی میکنند و میفرمایند طعام هر جا
نباید خورد یکبار ملهم ساختند منصب قیومیت بتو عطا شد روزی الهام شد از تو طریقه جدیدی برآمد روزی
برای وسعت مکان عرض نمودم الهام شد تو اهل و عیال نداری چه حاجت است روزی مکان همسایه
طلب نمودم الهام شد چه همسایه بر تکلیف میرسانی و بدر میکنی روزی بقصید زیارت حرمین شریفین
نیم قد برخاستم الهام شد ترا همین جا مانده بهتر است روزی گفتم یا شیخ عبدالقادر شیدا لعل الهام شد
اگو یا ارحم الراحمین شیدا لعل روزی الهام شد حضرت سلطان ایشان خلفای خود بدکن فرستادند
شاه کابل و بخاری بفرسید کلام ربانی که از صورت و محن بمرست سه بار شنیدم یکبار در درسه دو بار
در مکان مسکون که الحال سکونت دارم یعنی خانقاه شریف شیشه گفتم یا رسول الله آواز آمد لیک و نام من
+ عبد صالح فرمودند +

فصل در بعضی کرامات حضرت ایشان

بر سالکان راه الهی و طالبان فیض نامتناهی مخفی و محجب نیست که هیچ کرامتی و خرق عاداتی با محبت
خدا و اتباع سید انبیا علیه و علی آله الصلوٰة و السلام برابر نیست و این هر دو امر در وجود با وجود حضرت
ایشان با مرتبه کمال بودند و عظم کرامات و فضل خرق عادات تصرف در باطن طالبان و اتفاقا

فیض و برکات حضرت سبحان بصدر و زبان است و این امور از انجذاب چندین لفظی رسید که تخریر آن و تقریباً باید هزاران دلهائی ارادت مندان را فرا گیرد و اندیشه و صد بار بجزئیات و واردات الهیه رسانیدند و بسیاران مقامات و حالات عالیّه فائز فرمودند اما تصرف در مکنونات و اخبار مغیبات مطابق نفس امر با الهام الهی و حل مشکلات و برآمد عاجات از دعا و انتم بسیار بوقوع آمد اکثر کارهای مردم بدعای انجذاب بانصرام میرسید و بسیاری عقدهای مفتوح میشد بارها موافق فرموده نظری آید که بمصدق **م** مطلق آن آواز خود از شبه بود که گرچه از حلقوم عبد الله بود که کلام کریمت لغام آن عالی مقام سرسرا لهما خوارق اولیا پر تویی سحر و پیغمبر خدایت صلی الله علیه و سلم بسیاری کسان در زمان انجذاب را دیده اند طریقه نموده شرف باب حضور شدند و بمقامات عالیّه رسیده با و طمان خود رفتند و با وجود کثرت طلبان هر یک را بتوجه از مقام بمقامی می بردند و از حالی بجالی میرسانیدند و از قوت توجه کار سنین بایام قلیله میفرمودند اکثر فاسق و فجرا از توجه شریف تاب شده براه راست آمدند و بعضی کفار باندک التفات انجذاب مشرف باسلام شدند که **م** هست روزی هستند و بچه برهنه زاده در مجلس شریف آمد شکل محبوب و صورت مرغوب و پشت همه اهل محفل رو بجنب و **م** آوردند حضرت ایشان را نظر عنایت بوی افتادنی الحال زنا را کفر از گردن خود دریده خلعت ایمان پوشید قامت خود را از زیور کلمه شهادت بیارست حسن را از نور اسلام جلاداده برخواست **م** بنشین بگدایان در دوست که هر کس بنشست باین طائفه شاهی شد و برخواست **م** کریمت مولوی کریمت الله را که از خادمان حضرت ایشان بودند روزی در جنب بشارت شد انجذاب دست مبارک خود آنجا نموده **م** هست فرمودند فی الحال رفع شد **م** کریمت بیکبار بکشتی روان توجه فرمودند ایستاده شد **م** کریمت میان احمدیاری که جلایه صحاب حضرت ایشان بودند گفتند که من برای تجارت میرفتم در این راه بصحرا دیدم که حضرت ایشان تشریف آورده قریب بهیل من ایستاده فرمودند که بهیل را نیز بکنید و بدو ایند و این قافله جدا شده بگذرید که قطاع الطریق آمده این قافله را غارت خواهند کرد این سخن گفته از نظر غائب شدند من بهیل را دو اینده از قافله جدا شدم بقضائی الهی همه قافله را در وان بغارت بردند من بخیر و خوبی داخل منزل شدم **م** کریمت میان زلف شاه که یکی از مخلصان حضرت ایشان است گفت که من در اوائل حال که بخدمت حضرت ایشان می آمدم در دشت راه گم کردم ناگاه

بزرگی نموده شد مرا به رست آوردند گفتند که شما کیستید گفتند تو برای بیعت پیش کسی که میروی
 من چهارم دوبار مر این واقعه پیش آمد که **مرگ** و نیز میان احمد یا نقل مینمودند که یکبار من چهارم حضرت
 ایشان بجهت تضرع در خانه صاحب که مریده حضرت ایشان بود رفتم که دختر کلان سالش مرده بود حضرت
 ایشان بطرف آن ضعیفه خطاب کرده فرمودند که الله تعالی ترا فرزند نعم البدل عنایت فرماید آن زن
 عمر رسیده گستاخانه عرض نمود که ای حضرت حالا من پیر شده ام و شوهر من نیز پیرست ظاهراً حالا
 پیراشدن خلاف عقل است حضرت ایشان فرمودند حق تعالی قادر است بعد از آن حضرت ایشان
 و من از خانه بیرون آمدم در مسجد یکم متصل دروازه آن ضعیفه بود حضرت ایشان تشریف آورده و وضو
 و دو رکعت نماز گذارده بجهت فرزند آن زن دعا فرمودند بعد از آن خطاب بطرف من نموده فرمودند که
 برای اولاد آن زن بجنبای الهی عرض کردیم اثر اجابت دعا ظاهر شد انشاء الله تعالی فرزند تولد خواهد شد
 بعد از آن بموجب فرموده حضرت ایشان الله تعالی آن زن را پسر عنایت فرمود و کلان سال شد
 احمد الله علی ذلک **مرگ** زنی آمده برای شفای بیمار عرض نمود و ابرو از دستار خوان
 فوطا فرمودند نان و کباب بود چون در خانه آمده دید آن کباب مبطل بجلو شده بود معلوم نمود که اجل
 بیمار رسیده است همچنان واقع شد که **مرگ** میرا کبر علی صاحب که از غلص نیاز مندان حضرت
 ایشان بستند برای بیماری زنی از اقارب خود عرض نمودند از پس که سوال مکرر نمودند حضرت
 ایشان فرمودند که علی زندگی او زیاده از پانزده روز معلوم نمیشود بتقدیر الهی روز پانزدهم وفات
 نمود لیکن در ایام مرض او میر صاحب موصوف توجه آن زن را نموده بودند چون بر جنازه اش
 حضرت ایشان تشریف آوردند فرمودند که کبر علی مکرر تو جان زن را نمودی برکات معلوم میشود که **مرگ**
 قریب خانقاه مبارک مکان راضی بود و حضرت ایشان را برای کلفت خانقاه معلی بایست مکان
 از زنی که متصرف بر آن مکان بود دست دعا نمودند زنکه با نمود آخر یکبار حکیم شریف خان که از غزه
 و بی بود و برای فهمانش او فرستادند که اگر شمارا عازم بیج می آید قیمت بطریق اخفا میفرستم شما بطریق
 نذر بگذرانید آن نابکار که عداوت باهل الله داشت قول حکیم موصوف قبول نمود بلکه درباره حضرت ایشان
 کلمه پیوده گفت که سب بزرگان عادت اینفرقه ملعونه است حکیم برخاسته نزد ایشان حاضر شد و
 بیان حال نمودند حضرت ایشان رو با سنان نموده عرض نمودند که صاحب شنیده کلام او بحال

نخواهم گرفت تا وقتیکه خود آمده التجانه نماید بحسب تقدیر الهی موت در خانه دین او شان افتاد و در او شان یک
 بچه باقی ماند چون او هم بیار شد و هستند که از شومی فعل باست آن بچه را حاضر نمودند و مکان را پیش نهاد
 حضرت ایشان پیشکش نمودند که **گرمست** حکیم رکن الدین خان من منصب و زیارت بادشاه حاصل گشت
 آنحضرت سفارش غزیری حکیم نمودند حکیم در آن امر تنهائی نه نمود و موجب ملال حضرت ایشان گشت
 بعد چند روز مغرول شد و باز بآن منصب ممتاز گشت **گرمست** از شاه نظام الدین صوبه دهل
 طول شد و محروم شد که **گرمست** یکجا چند کس از خلفای حضرت ایشان از راه دور بخندست آمدند و دانهائی
 راه گفتند معمول حضرت ایشان است که وقت شرف اندوزی قدوسی تبرک عنایت فرمایند یک
 گفت که مرا این مرتبه خویش مصلی است دیگری گفت که من کلاه میخوایم سوم کس چیزی دیگر گفت چون
 بحضور پرنور رسیدند کس را موافق تمنای او عنایت فرمودند و مثل این واقعه اکثر آنجناب بظهور
 می آمد بارها موافق حظرات قلبی ارشاد میفرمودند که **گرمست** روزی برای عیادت عظیم نامدار خان
 رفته بودند حکیم مسطور حالت نزاع داشت و چشم بند کرده بیهوش افتاده بود اقربای وی از حضرت ایشان
 اتماس سلب مرض نمودند حضرت لحه متوجه شدند فی القوی بهوش آمد چشم کشاده بسیار سخنان از آنجناب عرض رسانید
 چنان آنجناب قدم از خانه وی بیرون نهادند همو وقت جان داد که **گرمست** شخصی از آنجناب از دیار کابل
 به هندوستان می آمد وقت عبور بر دریای انگل اشتروی معه کالای تجارت در آب غرق شد گفت که
 کیسان نیاز حضرت ایشان کنم اگر خست من زنده معه اسباب برآید بکمال آبی سبحانه از دیار برآمد چون بحضور
 رسید این واقعه بعرض رسانید فرمودند نیاز من دادی گفت دادم **گرمست** عم میان احمد یار
 صاحب ابرائی گرفتن مبلغان بادشاه حبس نمود میان احمد یار بخدمت حضرت ایشان گریان
 آمد و آنجناب فرمودند که شما چند کس جمع شده بقلعه رفته خلاص کرده بیارید میان موصوف گفت که بر
 دروازه قلعه چوکی است و سپاهیان پلشن به نگهبانی معین چگونه رفته آوریم فرمودند شمار ازین چه
 کارست بگفته من بروید و بیارید ایشان رفتند و یکس از نگهبانان دروازه و سپاهیان پلشن دیدند
 که این چه کسانند و کجای روزنه از حبس زنده برآوردند و یکس متعرض احوال شان نشد که **گرمست**
 پسر مولوی فضل امام بسیار ملیل شد در خواب دید که حضرت ایشان تشریف آورده چیزی نوشانیدند چون
 صبح شد شفا یافت بحضور آنجناب بملنان نیاز آورده فرمودند که این شکر عنایت مشبانه است که **گرمست**

۵
پیشہ
تربہ
شمار
مذہب
سیاحت
نیز و خوا
از ہون
پیشہ
نفس
سلمان
۱۲ ۱۲
۱۳

14 14

و انما آرزوی شهادت داشتند لیکن میفرمودند از باعث شهادت حضرت پیر و مرشد قدس الله سره چه قدر محنت بر مرد مهار سید سه سال قحط عظیم الشان رو نمود که هزار باجان تار شدند و قتل و قتل که فیما بین مردمان واقع شد خارج از تحریر است که الانفی لبس ازین امر از شهادت خود میسرسم را قلم گوید در حقیقت واردست لَزَوَالُ الدُّنْيَا هُوَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ قَتْلِ نَفْسٍ مُؤْمِنَةٍ اَوْ كَمَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنْ حُرُوبَ جَمَلٍ صُفَيْنَ وَحَرَّةٍ وَكَرْبَلَا تا چند صد سال و حروب در میان نبی اُمّیه و بنی هاشم متنازعش قل امیر المومنین عثمان بن عفان بود رضی الله عنه حضرت ایشان را در آخر مرصن بوسه و غارش غلبه نموده بود و درین

بنگام حضرت والد م در بلده که بنویسند و در کتاب کثیره در بنگام قلیل فرستادند چه منظور همین بود که بعد از
 بهر جای من ایشان باشند انتشار الشریکه و مکتوب در ذکر والد خود علیه الرحمة نقل خواهیم نمود غرض او شایسته
 همه شده اهل و عیال را در لکهنو که بیست و نه رسیدند و قتی که حاضر خدمت شدند فرمودند از روز چهلین است
 که بوقت ملاقات شما بسیار خواهیم گریست لیکن اینچنین وقت رسیدید که طاقت گریه هم نیست و غایت بسیار
 فرمودند و عادت مستمر چهلین بود که وقت شایسته مرض و صیبت نامه تحریر میفرمودند و زبانهای هم تا کی میفرمودند
 که دوام ذکر و پرداخت نسبت و اخلاق حسنه و معاشرت با هم و عدم چون و چرا بر مجاری قضا و بایکدگر
 برادران طریقه استقامت و لازم شناسند و بقدر قناعت و بضاعت تسلیم و توکل فراغت نمایند و مَنْ اَصْدَقُ
 مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا و نیز فرمودند جنازه من در آثار شریف بنویس که در مسجد جامع نهاده اند بزند و عرض شفاعت
 از رسول خدا صلی الله علیه و سلم نمایند همچنین کردند که نماز در جامع مسجد خوانده و آثار شریفه بردند و بهرگاه
 که نزد آنحضرت بودند فرمودند که باین ترتیب در گنبد خورشید میفرمودند که حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
 رحمه الله علیه فرمودند که فاتحه خواندن پیش جنازه ما و کلمه طیبه آیت شریفه بی ادبی است این دو بیت بخوانید
 مفلسانیم آمده در کویت و شش پند از جمال روی تو به دست بکشاجانب نایل مایه آفرین بر دست
 و بر پهلوی توبه من هم میگویم پیش جنازه من همین اشعار بخوانید و نیز دو بیت عربی با کمال خوش بگویند
 و فذات علی التزویع یغیر زاد + من احسنات و القلب السلیب + فحمل الزاد
 اقم کلشی + اذا کان الوفود علی الذکریم + و شنبه بود که مولوی کریم الله صاحب را فرمودند که زود
 میان صاحب رطلب نماین شاه ابوسعید رحمه الله علیه مگر از وقت این لفظ مفهوم شد مولوی صاحب
 بزودی برخاسته والد م رطلب نمودند چونکه از روزه داخل شدند نظر شریف بر ایشان گماشتند
 و در همین حال بخت و دو م صفر بعد از شراق در طریقت اعتبار سه هزار و ده صد و چهل در ستغراق مشاهده
 حق ازین دایره مال انتقال فرمودند هزار ناکس خبر و خشت افروشنیده حاضر شدند و نماز در مسجد جامع رفتند
 خوانند و امامت نما حضرت شاه ابوسعید صاحب فرمودند در خاقانه شریف پهلوی می بین حضرت شهیدین
 کردند الحال در آن خطبه سه مرق اند چه جنازه شریفه شاه ابوسعید علیه الرحمة که در لنگ وقت معاودت از
 بیت الله و مات یافتند نیز آورده پهلوی حضرت ایشان دفن کردند الحال مزار حضرت ایشان در وسط
 واقع است رحمه الله علیه تاریخ وفات نور الله مصلحه و نیز مصرع فارسی عیان بجای نقشبند

ثانی داد و نیز شاه رؤف احمد صاحب رباعی در غایت زیبایی گفته اند رباعی چون جناب شاه عبدالقیوم زمان + زیج جهان فرمود علت سوئی جنات کریم + سال او با حال + اوجستم چای رفت ز دل +
گفتی رفیج و رفیجان و جنات انجیم

فصل در ذکر بعض خلفای حضرت ایشان

جامع کمالات رب حمید حافظ الشرع والقرآن المجید مرشدنا و مولانا حضرت شاه ابوسعید بن حضرت صفی القدر بن حضرت عزیز القدر بن حضرت محمد عیسی بن حضرت سیف الدین بن حضرت خواجه محمد معصوم بن حضرت مجد الف ثانی رضی اللہ عنہم ولادت شریف دوم ذیقعد ۷۴۵ لکهنه بکهنه بکهنه و نود و شش هجری در بلد مصطفی آباد عرف ربیو رطیو آمده حال شریف ایشان از ابتدای عمر بر صلاح مآثر گشته میفرمودند و او اهل عمر بحسب اتفاق در بلد لکهنه بمعیت میان ضیاء البنی صاحب که از اقارب بودند که واقع شد در مکانی فردکش شدیم در راه آمد و رفت که در مسجد برای نماز میفرستیم در وقتی بود که اکثر ستر برهنه داشت مگر بوقت آمد و شدن ستر عورت خود میکرد کسی پرسید که ترا چه شد چون ایشان را می بینی ستر میکنی گفت وقتی باشد که ایشان منصبی حاصل شود که مرجع اقارب خود گردند فوقع کما قال در عمر ده سالگی تقریباً قرآن شریف حفظ فرمودند و بعد به تجوید از قاری نسیم علیه الرحمته حاصل نمودند و در قرآن خود بحسن ترتیل رونق ده فرمودند هر کس که قرآن شریف ایشان میشنید میگوید میفرمودند مرا بر خوش خوانی خود اعتماد چندان نبود تا آنکه بعض از عرب قرآن من در حرم محترم شنید تحسین نمود چه تحسین عمر چندان اعتبار ندارد الغرض بعد حفظ قرآن شریف از علوم عقلیه و فقلیه بهره حاصل نمودند اکثر کتب در سینه مفتی شرف الدین و برخی از حضرت مولانا رفیع الدین محدث فیه شاه ولی اللہ محدث خوانند قاضی شرح سلم میفرمودند از ایشان خوانده ام و نیز سندهیج مسلم از مولانا مذکور دارند و از مرشد خود یعنی حضرت ایشان و خال خود حضرت سراج احمد بن حضرت محمد مرشد و از حضرت شاه عبدالعزیز رسند حدیث حاصل نمودند در عین تحصیل علم اراده خدا طلبی پیدا شد اول راوت بخد مت والد ماجد خود آوردند و شان بر طبقه آبائی کرام خود مستقیم بودند و ترک دنیا و انقطاع غالب داشتند بحدیکه لقا لضر الشرفان آرزو نمود که عهده بخشگیری قبول فرمایند مگر معرض قبول نیفتاد و داکما در اشتغال

وادراود مصروف بودند و زوقی بعلوم حدیث شریف داشتند و از اہل فسق و فجور معرض بودند و وفات شان در
 دوشنبہ بہشت پنجم شعبان ۱۳۱۵ سنہ یکہزار و دوصد و سی و شش ہجری در بلدہ لکھنؤ واقع شد تبارخ
 وفات آنحضرت فانہ ارضوان المودود دست سید احمد صاحب و مولوی اسمعیل شہید و دیگر اغرہ
 تجزیہ تکفین بر خود گرفتند در راہ عریضی یعنی چہر کہ سوختہ افتادہ بود دفن شریف را ہر آتش بردند و
 کہے رسیدند بکفرض از بسکہ ہارہ شوق مشتعل بود بعد صحبت والدہ خود باجازات او شان نزد
 حضرت شاہ در گاہی کہ بدو وسطہ بحضور خواجہ محمد زبیر قدس اللہ سرہ ملحق میشوند رسیدند و او شان
 استغراق بجدی داشتند کہ وقت نماز مردمان آگاہ میکردند و گرمی بجدی داشتند کہ اگر اتفاقات بعد
 کس میفرمودند بیہوش میشدند کیار در نماز از شوق الہی قدری بدن در حرکت آمد اول امام پس او
 تمام جماعت بعد از ان اہل محلہ در و جد شدند و رقصہا میکردند مادر زاد ملے بودند در تخت ہزار اہل خلق
 پنجاب سنہ یکہزار و صد و شصت و دو ہجری متولد شدند تاریخ ولادت سعدن فیض حق ست از
 ابتدائی عمر در ایام طفولیت ایشان را جذبہ رسید از وطن برآمدند و در صحرائیکشتند چون بسقینہ
 رسیدند قدری افتادہ بہر سید علی جز کلام اللہ شریف از کہے خواندند و نماز صحیح کردند بانہ غلوب
 شدند و بربریک در خہتا قناعت نمودند کہ وقت ملاقات میشد با بیہوش میشدند آخر در صحرائی بلدہ بدلون ہزار
 سلطان التارکین رسیدند و اخذ طریقہ و بیعت در طریقہ قادریہ از حافظ جمال اللہ رحمۃ اللہ علیہ نمودند
 ملاقات از غنیار میفرمودند اگر کہے بوقت خواب ایشان روپیہ در چادر ایشان بستہ میرفت بوی
 نجاست ایشان را می آمد و رفته در دریای انداختند بطریق کہ در مجلس نیاید کہ **کرمست** یکی از مخلصان
 ایشان را شیر پیش آمد ایشان را یاد کرد طمانچہ شیر را زدند کہ بخت **کرمست** زن نواب احمد یار خان عقیمہ
 بود و عاف نمودند قریب بہست فرزند بوجود آمدند کہ **کرمست** یکبار بقالی آمدہ بر پای ایشان افتادہ گفت
 من خود دیدم ایشان را کہ دروازہ مکانے افتادہ ایشان آن مکان را بجانب دیگر افکندند من بعافیت
 ماند **کرمست** شخصی را فرمودند خاندان بسوز و بسوخت تاریخ وفات ایشان مات قطب الوری عن الہ
 مزار ایشان در بلدہ رہبہر واقع ست الغرض شاہ مذکور بر حال ایشان عنایت فرماوان فرمودند در چند
 روز اجازت و خلافت دادند ایشان را شورش بدرجہ کمال پیدا شد و مردمان بسیار جمع آمدند و در حلقہ
 بیہوشی و وجد بسیار می رسید و غرہای عظیم بر پا میشد چونکہ در نسبت مجددیلین امور تفسیر میشوند

و بهر زبانی و رقاصی نسبت ندارند مثل صحابه کرام در کمال افسردگی و آسودگی عمر پسری بر بند و سماع ایشان
قرآن و حضور ایشان نماز و شیوه ایشان امر بالمعروف و نهی عن المنکر میکرد و حالات صحابه حضرت
شهید علیه الرحمه بر این منوال یافتند و نیز حضرت ایشان را در راه پور دیده بودند و فتنه آن قبله صفا ایشان
در هنگامیکه صوبه داری دلی بشاه نظام الدین متعلق بود از جهت که درستی که از جانب صوبه دار بهم رسیده بود
تشریف برده بودند الغرض ایشان خود را بدلی رسانیدند و آن هنگام دلی از اهل علم و صلاح مملو بود و فرزندان
حضرت شاه ولی الله شاه عبدالعزیز و شاه رفیع الدین و شاه عبدالقادر علیهم الرحمه زنده بودند و نیز
حضرت قاضی شمس الله یانی پی زنده بود ایشان مکتوبی بقاضی صاحب در مقدمه خطابی فرستادند و تائید
جوابش بکمال تعظیم نوشتند و مصلحت دادند که از حضرت شاه غلام علی بهتر کسی نیست پس ایشان بخدمت
حضرت رسیدند و مقبول درگاه شدند و هنوز حضرت شاه در گاهی زنده بودند میفرمودند اگر مثل حضرت
ایشان مرشد نمی بود و خوف از جانب مرشد سابق بسیار بود لیکن حضرت ایشان چنین حمایت میفرمودند
که هرگز آسیب بمن نرسید و حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات ارقام فرموده اند اگر طالب رشد خود
نزد شخص دیگر بنید بے انکار پیر اول بخدمت او حاضر شود و ایشان در محبت پیر اول خود در سخن بود و بیچاره
شخصی غیبت حضرت شاه در گاهی در مجلس حضرت ایشان نمود و ایشان نیز شسته بودند آن شخص را
گمان بود که ایشان منکر او شان شده و در خدمت حضرت ایشان حاضر شده اند ایشان غضب آمد و طایفه
او را زدند و نیز حضرت ایشان بر آن شخص غضبناک شده فرمودند غیبت بزرگان طریقه یکنی میفرمودند اول
او شان را از من که ورستی بود لیکن خبر بار که بر میور رفتم زائل شد فالحمد لله علی ذلک و در راه سلوک
بحسب استدعا بعضی یاران رساله نوشتند و بخدمت حضرت ایشان بردند حضرت ایشان تحسین
بسیار فرمودند و آخر رساله سطرے چند در مبع رساله ایشان نوشتند و آن کتبه در آخر رساله مرقوم
ست و آن رساله فی الحال دستور العمل طریقه مظهریه مجددیه است در هر اقلیم که فیضیاب این طریقه هستند البته
آن رساله موجود دارند بعضی بزرگان در مکة معظمه آن را عربی کرده در عرب همون مروج است غلب که در
بلاد و م ترکی هم شده است که هست میان عظیم الله صاحب نقل میکنند که من در سرکار نواب محمد
امیر خان نوکر بودم که ایشان آدم و در طلب من فرستادند بحسب اتفاق در خانه نمودم و بعد آمدن اهل خانه
بمن اطلاع دادند که دیگر فرستادند حاضر شد من از غضب فرمودند که ترطلب میکنم نمی آئی اگر نواب ترا

رشد نالی

طلب کنیم باید غدر نمودم که هرگز مرا اطلاع نشد که حضرت مرطلبیده اند الغرض بعد آن روز آمدن من
 هر روز معین شد و در توجّهات عجایب و غرائب شاهه بنمودم هرگز در مقام فوقانی توجّه نداشتند تا که شب
 در مقام تحتانی بالیقین وصول ندیدم چون میر تقی و وصول دست میداد صبح در مقام دیگر توجّه میفرمود
 و این امر مکرر بود و گاهی که در رفتن سرکار در خانه دیر میشد و از خانه بیرون می آمدم که بزودی بسر کار برسم
 و امروز در خدمت حاضر نشوم چون بمقامی میر رسیدم که از اینجا راه خانقاه پس بینما ندیس از اینجا گویا کسی
 مرا میکشید و چارناچار بنماخان شریف بخدمت میر رسیدم و این اعظم تصرفات بود که مرمت یکبار از پاره
 بسبیل می رفتند زیر سیفنی که منزل اول بود دریائی بود وقت عشا بر دریا رسیدند ملحق بنود بر
 عرابه بودند صاحب عرابه مشرک بود آن را فرمودند که عرابه را بنیاد اهمیت ایشان بنیاد خست بخت بخت الله
 در آب صحیح و سالم گذشت آن مشرک بمعالینه این کرمیت مشرف باسلام گشت کرمیت مرز طهماس در
 قلعه دعوت نمود شاهزادائی بسیار جمع بودند گفتند ما کرمیت بزرگی ندیدیم ایشان نعره زدند همه قنادند
 و معتقد شدند کرمیت حکیم فرخ حسین که از صاحبان حضرت ایشان بود کلمه نا ملائم در شان ایشان
 گفت ایشان در غضب شده فرمودند که سنائی این خواهی یافت همچنان شد هتمم گردیده خفیه رو بفرار نهاد
 کرمیت بعد الموت شیخ احمد بخش که از مریدان قدیمی بود در دلی برای زیارت مرزا شریف ایشان حاضر
 شد در خواش فرمودند که کاغذ سندی نامی که از فرنگی گرفته دینچست آن را پاره کن که اهل سلام را
 نشاید شیخ مذکور میگفت که مرا هرگز یاد نبود که آن سندی در من است چون تفحص کردم از جای که نشان
 داده بودند برآمد همون وقت پاره کردم و محبت کفار از دل من بریده شد فالحمد لله علی ذلک کرمیت سید
 محمد صفر صاحب نقل میگردد که گاهی نماز تجمید من فوت میشد یکبار بخدمت شریف عرض کردم فرمودند ما
 ما را بگویند بوقت تجمید ما را یاد مانده باشد شمار شصت میکنم بنقد روزه ماست باقی اختیار شماست میگفتند
 همچنین شد که گویا کسی مرا می نشانند کرمیت چون ایشان در سفر حجاز در بلده سورت رسیدند اتفاقاً مسجد
 بود که در آن مسجد شخصی از غلبه که یوسف علیخان نام داشت و خود را در زمره فقره افاضل شته بوده بنزد
 در مسجدی نشست چون خبر ایشان شنید آمدن در مسجد موقوف نمود و مدتی بر این گذشت یکبار از غایت
 نیاز حاضر شد و صدر دپیه نذر نمود و حضرت را و را تم را در محل خود برد و زوجه خود برحیث کنانید مردم تعجب
 میکردند که این شخص از کمال انحراف آمدن مسجد ترک نموده بود چه جای که نذر را کند و یکی از مخلصان رهن

الاعتقاد کرد و در کرامت چون در بله به پیروی رسیدیم جهازی گرایه نمودیم و بسبب محبت حضرت بعضی
 مردمان دیگر غنیمت شمرده در چهار غریک نشاندند حضرت فرمودند درین چهار گشتن مصلحت معلوم
 نمیشود و گرایه را و پس گرفته اند که از ناخذ مختلف و عده هم مکرر شده بود و آخر در چهار دیگر نشسته و این چهار
 سابق پس حج رسیده و بهار پس حج را دریافت حجاج چهار اول تا یکسال ماندند چون حضرت ایشان را مضر
 اخراج گشت حضرت والد را لکن بودند خطوط مکرر و طلب ایشان فرستادند مقصود همین بود که بر جای خود
 بنشینند من جمله ای که مکتوب از آنها مرقوم میشود و مکتوب مختصر دیگر که در فوائد طریقه نوشته اند آن هم برای دفع
 طالبان ضلالت مندرج میشود و مکتوبات دیگر که بنام ایشان هستند از جمله مکتوبات باطلیه مکتوب اول
 بخدمت شریف صاحبزاده عالی نسب و الاحسب حضرت شاه ابوسعید صاحب سلم که بمکه السلام علیه
 ورحمة الله درینو لایق فقیر امرض غارش وضعف و شدت تنفس مستولی گردیده که طاقت نشست و برخاست
 خیلی دشوار علاوه اینکه در کمر از چندی ظاهر شده که نماز بر اقرار خواندن هم محال حضرت شاه رفیع الدین حساب
 میفرمودند ازین هر دو شخص برسبیل بدلتی پیش شما بالضرورت باشند پس درینوقت که شتاد ادا مراض
 بعدی رسیده که طاقت نشستن نماند و فتور کلی در ستمه ضروری آمده درینوقت آمدن شما بسیار مناسب
 است جلد تر خود را برسانند و مولوی بشارت الله صاحب نصرت برای بیار داری ایخانه خود گرفته اند
 آمدن او شان معلوم نمیشود و قبل ازین چند خطوط متواتر و طلب شما مع تبرکات جدیده روانه کرده شد
 تعجب است که قصد آمدن اینجا نگردیده اند فقیر بحسب ظاهر صحت محال و فوس که شما این قدر تاخیر
 مینمایند عو بان درین معامله تاخیر میکنند می بینیم که منصب آخر مقامات این خاندان عالی شان
 بشما متعلق و وابسته شده و پیشتر از آن در بیماری سابق دیده بودم که شما بر چارپای مانشته اید و قیامت
 بشما عطا کردند سوائی شما قابل این توجهات غریبه و عجیبه کسی نیست بجز در سیدن خط خود را جبریده روانه
 این صوب نمایند و هر خردار احمد سعید را بجای خود اینجا بگذارند و بدعائی حسن خاتمه در دو کوه متغیر و ختم
 کلمه طیب و قرآن مجید و ختم پیران کبار و تلقای بانقراد اتباع حبیب مصطفی مد و فرما باشند و سلام
 مکتوب ثانی بعد حمد و صلوة معلوم نمایند مقامات و اصطلاحات که در طریقه علیه مامر باشد
 حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه مقرر است در هر درجه از ان کیفیات و حالات و انوار و اسرار پیش برانند
 و بدون آن اختیار طریقه عبث است عمر چه اضرالع نماید و مقامات عشره از توبه تارضا اگر لازم باطن خود

نشود ازین طریق چه فائده در سیر لطائف عالم امر کفیات بسیار میشود و در سیر لطیفه قلبی که مراقبه احدیت
صرف باز مراقبه معیت مینماید بخودی و دست غرق قطع تعلقات و از رزوا و غیره دست میدهد و در سیر
لطیفه نفس مراقبه اقرابت و محبت معمول است و استیلاک و فحشال و قنای انا و غیره حاصل میشود و در
سیر لطائف عالم خلق سوای عنصر خاک فیض بر عناصر نشسته می آید و مناسبت تجلیات سعی الباطن و ملائک
اعلیٰ علیهم السلام و تهذیب لطیفه قالدیمی یابند و در کمالات ثلثه بر نگینها و لطافت نسبت باطن فرموده
و در حقائق سبعة وسعت انوار و بداهت انچه نظری است و زیارت حضرات انبیاء علیهم السلام و اذوا
محبت ذاتیه ثابت است ع تا یا را که را خواهد میلش مکه باشد نه سلطان خریدار هر بنده است +
نه در زیر هر ژنده زنده است بدیخنین علوم و معارف اگر سالک این طریقۀ ادراک نماید مبارک والا
عجی و خودی کس کرده است فویل که در صحبت هر که ازین قسم حالات حاصل شود بهتر است والا
طریقۀ بدنام و ازین کس شایخ را عاری لاجع عجیب مریدان اند طریقۀ بدنام نمایند و خود را بر میر میگیرند
هداهم الله سبحانه الی رضائه و شتیاق لقا که امین الحمد لله که حضرت مولوی بشارت الله صاحب و
حضرت حافظ ابوسعید صاحب سلمه الله تعالی و جعلهم حالا شاعۀ الطریقه بانیهامات مناسبتی بهم رسانیده اند
و عزیزان دیگر نیز الله تعالی توفیق استقامت و اتباع سنت و محبت مشایخ و ترک و انزوا و یاس و اخلق
امید از خدا سبحانه و تعالی اینها را و جمیع دوستان مرا و من افتاده خاک بر عمر بر باد داده با این حالات
عطا فرماید بنهار الفعّال مینویسم زیرا که مرشدان در تحریر اجازت نامه ها هر دو لفظ مینویسند پس میگویم
دست ایشان که بهتر از دست من است دست من است بیعت بخند مت اینها که اقوای ذریعۀ سعادت
و نجات است بیعت من است الله تعالی مبارک فرماید بشرطیکه از اهل دنیا اعراض نمایند و بپسند
بر در حق بصدق و عده کریم مطلق جل سلطانه نشینند و ایشانند ارکان طریقه من و حاصل توجّهات
سألهامی من اللهم فتنی و ایاهم لمضاتک و مرضات حبیبک صلی الله علیه و سلم و جعل آخرتنا خیرا
من الاولی آیین آیین انتهى عبارة المکتوبین الغرض بحکم حضرت ایشان بنحضرت سجائی حضرت
ایشان نشینند تا نه سال تقریباً هدایت طالبان فرمودند و تلخی و سختی و فقر و فاقه که شیوه مرضیه
طریقه نایقه هست بسیار چشیدند که بیانش تفصیل دارد در سالیکه هر دو و صد چهل و نه عزم حرمین شریفین
نمودند اهل مدینه را رنج بسیار رو او فرزند خود را یعنی حضرت شاه احمد سعید سلمه الله تعالی را بر جای

خود گذشتند اهل هر شهر مقدم شریفش غنیمت شناخته از سرو پاش تا قند و رمضان شریف و بر بند سخی
واقع شد یک ختم کلام الله در ترویج به بلده مذکور فرمودند و در شوال بهار سوار شدند ابتدای ذیحجه
در جده رسیدند مولانا محمد جان علیه الرحمه و الغفران که در وقت خود گویا شیخ الحرم بودند چنانچه ذکر شد
در خلفای حضرت ایشان خواهد آمد انشاء الله تعالی برای استقبال آمدند آخر دوم یا سوم شهر مذکور در بلده حرام
داخل شدند اهل حرمین از قضاة و مفتیین و امرای علمای بنیاد تعلیم پیش آمدند شیخ عبد الله السراج و شیخ عمر
مفتی شافعیه و مفتی سید عبد الله میر غنی حنفی و شیخ حسین حنفی عم او شان و شیخ محمد عابد سندی و دیگر
اعرفه برای ملاقات حاضر شدند و نیز شروع مرض از اسهال و جحی در شهر محرم و بلده محرم روداد در عین مرض
و بی هوشی اشتیاق مدینه منوره از جده غالب آمد همین که فی الجمله فاقه شد غم مدینه نمودند برع الاول یام مولد
شریف همو بخواب بودند کس در خواب دید گویا آنحضرت صلی الله علیه و آله یاران بجانب مکان ایشان تشریف
می برد الا اینکه تنگی بیامی هستند و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بر سب سوار اند کسی در تعبیرش گفت شاید که مقیلا
امیر المؤمنین برای آن بوده باشد که ایشان از نسل او شان هستند در حلقه مردمان بقدر جمع میشوند که
مکان مملو میشود شیخ الحرم دعوتی فرستاد و گفت که این دعوت از جناب آن سرورست و در مدینه منوره
آنقدر مرض به تخفیف شد که قریب نیم کرده پیاده میتوان رفتن بعد فرخت از زیارت حرمین شریفین
رجوع بجانب وطن فرمودند و مرض روز بروز در ترقی بود اول رمضان یک روزه داشتند که اگر ضرر
نخواهد شد باقی تمام خواهم نمود در آن روزه شدت زیاده شد حکم لغویه کردند و فرمودند اگر چه بر منظر
و مسافر حکم نیست لیکن طبیعت میخواهد که فدیها داده شود و است و دوم رمضان به بلده
لنگر اخل کشند نواب وزیر الدوله العظیم و تکریم بسیار نمود روز غیة سکرات موت شروع شدند
وصیت و لپیذیر باین نالائق باتباع سفک و اقتباب از اهل دنیا فرمودند و فرمودند اگر چه در اهل
دنیا خواهی رفت ذلیل خواهی شد و الا ایشان چون سگان بر دروازه تو خواهند غلطید و فرمودند هر چه
ما را از شغال و اورد رسیده ترا بلکه عبد المعنی را اجازت دادم فرمودند وقت کدام نماز هست مولوی
حمید الله صاحب عرض کردند هر نماز که خواهند حضرت او گفتند فرمودند شب تمام شب در نماز
گذشته هست بعد نماز ظهر حاقظ البقره سوره یس حکم کردند سه بار شنیدند بعد مرتبه سوم فرمودند
بس آئینه الحال کم دیر مانده است فرمودند امر نواب در خانه نیاید بیشتر شخصی از انبای دنیا

رسید فرمودند که از آمدن امر ظلمت می آید بنظر عصر یوم عید الفطر روز شنبه انتقال فرمودند و ابوالولی
 شهر حاضر آمدند مولوی حبیب الدین صاحب و دیگر اهل قافله متکفل غسل شدند مولوی غلیل الرحمن
 قاضی شهر امانت نماز کردند تا بوقت شرفش را نقل بدلی کردند بعد چهل روز بخش مبارک از صندوق
 برآورده در محد نهادند جهان معلوم میشد که همین وقت غسل داده اند و هیچ تغیر بنویسد و پینه که در زیر پود
 نهایت خوش بود و پشت مردم بترک برزدند قریب تربیت حضرت ایشان مدفون شدند تاریخ وفات
 مردمان بسیار گفتند یک عربی و دیگر فارسی نقل کرده میشود وینور الله مضجع و قارمولوی غلیل احمد
 صاحب چنین گفتند **امام و مرشد شاه ابوسعید سعید** + بروز عید چو شد وصل جناب خدا +
 دل شکسته و مغوم گفت تاریخش + ستون محکم دین بنی قنادزیا + حضرت شاه احمد سعید صاحب
 سلمه الله تعالی فرزند اکبر ایشان هستند ولادت ایشان در سنه یک هزار و دصد و هفتده روداد تاریخ
 ولادت **نظر نیروان بحسن ترتیب والد ماجد خود حفظ کلام شریف** فرمودند و علوم عقلیه از مولوی فضل
 امام و مفتی شرف الدین و غیره خواندند و حدیث شریف از تلامیذ حضرت شاه عبدالغفر **رحمه الله**
 بشید الدین خان و غیره خواندند و سلوک طریقه مجددیه از حضرت ایشان و والد خود حاصل نموده با جاز
 و خلافت مشرف گشتند مردمان را از علم ظاهر و باطن بهره رسانیدند حضرت ایشان در احوال ایشان
 در رساله خود چنین نوشته اند **احمد سعید فرزند حضرت ابوسعید با علم و عمل و حفظ قرآن مجید و احوال نسبت**
شریفه قریب است بوالد ماجد خود و انتهی کلامه الشریف و نیز حضرت ایشان در مکتوبی ارقام فرمودند
الله تعالی شاه چار کس را سلامت دارد که ارتباط سموت بهتر از قرابت است حضرت ابوسعید سعید
الله سبحانه احمد سعید رحمه الله تعالی محمود و ارف احمد راف الله به بشارت الله جل جلاله الله بشارت القبول
 الله تعالی در عمر این چهار بزرگ برکت عطا نماید و موجب رواج طریقه فرماید و کثر اشیا لهم این انتهی ایشان
 بعد وفات والد قائم مقام حضرتین شدند و طالبان از هند و خراسان رو با ایشان آوردند حسب حوصله
 نمودند و بزرگدندان فلفائی ایشان در ضلوع قندمار و غریب شهر تمام دارند سلمه الله تعالی و البقاء و جل
 آخره خیر من اولاه کاتب فرزند ثانی ایشانست عاقله عبدالمعنی فرزند ثالث ایشان مناسبتی بفقده و
 حدیث بهره رسانیده با خلاق حمیده موصوف اند سلمه الله تعالی تاریخ ولادت شان ضیاء الرحمن مولوی
 محمد شریف تحصیل علوم در راسپور و غیره نموده حاضر خدمت ایشان شدند عنایت فراوان بر حال

ایشان فرموده از مقامات سلوک گذرانیده خلافت داده رخصت فرمودند در ضلع پنجاب و کشمیر شهباز
تمام یافتند مردمان بسیار از ایشان فوائد برداشتند در بلده و شیار پور وفات یافتند تا بوقت ایشان
نفل کرده بسر میبردند قریب روضه حضرت محمد مصوم دفن کردند ملا خدا بر دی ترکستانی در حیات
حضرت ایشان سلوک از ایشان در لکهنو کردند و رخصت یافتند مردمان بلغا و غیره فائده از ایشان
گرفتند ملا علاء الدین کسب طریق از ایشان نموده به پیشاور رفت حاکم شرع اخلاص پیدا شد رو با وینا
بمردمان افاده فرموده شاه سعد الله صاحب در خدمت حضرت ایشان رسیدند شریع سلوک از
حضرت ایشان کردند بعد از ایشان تو جهات گرفتند و اجازت و خلافت یافتند بجزین شریفین فتنه
از انجا شرف اندوز شده در حیدرآباد دکن رفتند و ارشاد تمام یافتند صغیر و کبیر آن ملک با خلاص
تمام پیش آمدند صد و پنجاه کس در خانقاه ایشان وظیفه خواند عرس حضرتین به تکلف تمام می کنند انقطاع
از اهل دنیا و سخاوت نهایت دارند ملا عبد الکیم ترکستانی نیز نزد حضرت ایشان حاضر آمدند نسبتی بودند
بعد از آن تو جهات از ایشان گرفته اجازت یافته رخصت شدند در شهر سبز طریق ایشان رواج تمام یافته
هزار ها کس حلقه بگوش شدند خانقاه و دیهات و لنگر خانه عظیم برپا دارند امیر شهر اخلاص تمام دارد
ملا غلام محمد از ضلع لک آمده در حیات حضرت ایشان نسبت از ایشان کسب کرد و در وطن مردمان
رائع رسانید بجزین شریفین رفته از انجا شرف شده در راه وفات یافت حضرت مرزا عبد الغفور خجندی از
عنوان شباب بخدمت شریف حضرت ایشان حاضر شدند عنایت بسیار یافتند در سلب امراض توجه شریف
ایشان کسیر بود مرهمان از حضرت ایشان اکثر بخدمت ایشان میفرستادند گاهی در یک توجه سلب میفرمودند
شخصه و طریق داخل شده فرمودند نزد ایشان به برید تا الطائف جاری کنند در یک توجه لطائف جاری
نموده نزد حضرت ایشان فرستادند حضرت مجبور و دیدن معلوم فرمودند مریدان ایشان را گفتند
عجایب و غرائب بیان می نمودند ملاقات از ارواح دست میداد دختر ایشان مال مسروق را بیان میکرد
که فلان جا هست بعضی خلفای ایشان در ترکستان شهرت تمام دارند شیخ زین تاریخ وفات ایشان است
سلخ شوال یا غره ذیقعه در بلده خمرجه وفات فرمودند اکثر مریدان حضرت ایشان مبان محمد مغرمیان
احمد یار غلب که مولوی محمد جان تو جهات از ایشان گرفته اند حضرت شاه رؤف احمد علیه الرحمة برادر
خاله زاد حضرت عالم هستند پیشتر همراه والد هم بخدمت حضرت شاه در گاهی شتافتند و فیکه او شان جو

بحضرت ایشان آوردند ایشان نیز اتباع کرده بخدمت حاضر شدند عنایت فرماوان از حضرت ایشان شایسته
 نمودند جامع مخطوطات و مکتوبات و مقامات حضرت ایشان مانند کتب دیگر نیز در فقه و غیره تصنیف نمودند
 اشعار ایشان در هندی و فارسی شهرت دارند نسبت ایشان بحضرت مجدد بواسطه شیخ محمد تقی علیه الرحمة
 میرسد که فرزند صغر حضرت مجدد هستند بعد حصول خلافت در بلده بهوپال رفتند در آنجا رواج تمام
 یافتند امر او فقره در حلقه حاضر میشدند و بعد وفات والد مابعد یکسال یا دو سال دوهندوستان مانده
 قصد حرمین شیرعین نمودند در بحر مخازی لیلیم وفات یافتند قریب بهیر علی که لقب لیلیم شده است دفن
 حضرت شاه خطیب حمد مرحوم فرزند ایشان عجب شجاعت اخلاق حمیده بودند علم و سخاوت و تحمل جفا شیوه ایشان
 بودند نسبت از والد خود کسب کردند و سفر حج همراه ایشان رفتند بعد وفات والد غلیش رونق ده
 مجلس آبا خود شدند در بلده بهوپال شهر حمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و شصت و شش وفات
 یافتند تاریخ وفات هوا فالحق المقرین و قتیکه در گور نهادند چشما کشاوند رحمة الله علیه شاه عبدالرحمن مجدد
 جالندهری نسبت ایشان بواسطه حضرت شیخ سیف الدین بحضرت مجدد رحمة الله علیه ملحق میشود والد
 ایشان شاه سیف الرحمن مرید حضرت شهید بودند ایشان بیعت از حضرت ایشان نمودند و کسب نسبت
 فرمودند در تهذیب اخلاق به نظیر بودند مردمان پنجاب شیفته اخلاق ایشان هستند مریدان نیز
 بسیار دارند کیهان کج تشریف برده بوطن آمدند باز اشتیاق غالب آمد بحرین شیرعین رفتند بوقت حیات
 در ملک سنه سنه یک هزار و دویست و پنجاه و شصت وفات یافتند و مولوی بنات الله صاحب پیشتر
 از خسرو و حضرت مولانا فایم الله بهر کجی بیعت کرده بودند بعد بخدمت حضرت ایشان حاضر آمدند و
 حضرت عنایت خاص بود بر حال ایشان چنانچه از مکتوبات شریف هویداست و نیز نوشته اند مولو
 محبت اصحاب من ممتاز اند در علم ظاهر نیز کمال داشتند نسبت ایشان بحضرت شیخ بدین بهر کجی
 رحمه الله میرسد مولوی کرم الله محدث پدر ایشان اسلام آوردند و مرید مولوی فخر الدین شدند و حضرت
 شاه عبدالعزیز نقیض غزنوی بخاطر ایشان تصنیف کردند ایشان بخدمت حضرت ایشان آمده بیعت کردند
 و اجازت یافتند انشرا بملی در فن قرارة و وجو بات سبعة شاگرد ایشان هستند با واسطه یا بلا واسطه در
 راه حرمین شیرعین که بار دوم قصد کرده رفته اند وفات یافتند حضرت مولانا خالد شهرزوری کردی رحمة الله
 علیه عالم نامدار بودند در هر فن مستعد و عجیب داشتند پنجاه کتاب حدیث سند داشتند از علما گنبدستان

فی الجمله مع حضرت شاه عبدالعزیز می نمودند اشعار فارسی و عربی شان در رساله نظم گوئی سبقت از فردوسی و
 فروغ برده بود حضرت ایشان اشعار ایشان بعارف جامی مناسبت میفرمودند قصاید عربی و فارسی که مع
 حضرت ایشان نظم نموده اند کم از منظومات خسرو جامی که در مع سلطان المشاط و خواجہ احرار نظم کرده اند
 نتوان گفت تحصیل علوم نموده در بعضی مدارس بدین مشغول میبودند داعیه خطابی در سر داشتند اتفاقاً مر
 مرزا رحیم الشیبی که جهان گشت بود و در ایشان شد شکایت از عدم و جهل مرشد نمودند بحسن دلالت
 مرزا صاحب بجهت دلی رسیدند و نه ماه در خدمت حضرت ایشان بودند بعض کسان در حق حضرت ایشان
 کلام ناملاک گفتند ایشان آن شخص را بصورت خشم بر دیدند عقدا و ایشان از دیار پذیرفت خدمت آنجی بزرگوار
 خود مسلم داشته بودند و هم از دو پسرین از صف نعل گرون کج کرده می نشستند الغرض حضرت
 عنایت بسیار بنده دل داشتند و بعد غایات از خلافت بهر و فرمودند و نام از حضرت شیخ محمد عابد و دواع
 ایشان کرده بخدا سپردند گویند حضرت بوقت رخصت بشارت قطبیت آمد یا رعایت فرموده بودند و قتیکه
 اشجار رفتند ریاضتها بسیار کشیدند بهوم خلق چندان شد که گویا سلطنت آن دیار بایشان تعلق یافت
 خلفای ایشان و خلفای خلفای ایشان هزارها کس شده باشند و قتیکه روح حضرت غوث ثقلین متوج
 میشدند حضرت خواجہ نقشبند را میدیدند که میفرمایند متوجه ما باش شاید کسی نقل میکرد که دو اب ایشان
 از غلغله شب نمیخوردند الغرض کرامات بسیار ظهور نمود در میان آن دیار را قدری بنمود گویند والی بغداد
 را مجلس خود غضب شده بر آوردند نام حضرت ایشان یکبار گرفتند مردمان بی هوش شده افتادند شیخ
 عبدالوهاب غلیف ایشان که صاحب کرامات و مرجع خلافت شده بود انحرافی از ایشان نمود نسبت اسلب نام
 شد و مقوت مردمان گردید تا حدی که حضرت والد م بریت الله رفتند بهنرا بنجر و کسا پیش آمد ایشان از قریه
 از تو جهات بنوختند شنیده ام من بعد او را باز قبول پیدا آمد و هم بعد چند سال وفات نمود و مولانا مرحوم
 اکثر مردمان خود را با طاعت والد ماجد حکم کرده بودند مردمان ایشان در عرب می آمدند و می گفتند که مولانا
 بعد حضرت ایشان شمار مقدم میداشت مکتوبی که بنام حضرت والد اقام نمودند نقل آن مکتوب اینجی میکنم
 مکتوب مرکز دایره غربت و مهوری خالد کردی شهر زوری بعرض مقدس عالی مخدومی جناب ابی
 سعید مجدی معصومی میرساند اگر چه بهین همت حضرت قبله عالم روحی فدا فیوض خاندان عالیہ آبا و اجداد
 کرام آن مخدوم عالمیقام که باین مقصود گنام رسیده است بروی از خیر تحریر و خارج از حوصله تقریر است

اما فحواہی مالا یدرک کلمہ لائیک کلمہ بمقام شکر گذاری برآمدہ عرض حضور می نماید کہ یک قلم تمامی مملکت روم
و عربستان و دیار حجاز و عراق و بعضی از ممالک قلم و قلم و جمع کردستانان از جذبات و تاثیرات طریقہ علیہ
شمر مسار و ذکر محمد حضرت امام ربانی محمد و منور الف ثانی قدسنا اللہ سرہ السامی انار للیل والنہار
در محافل و مجالس و مساجد و مدارس زبان زو صغار و کبار است بخو یکہ ہرگز دیکچہ قرآن از قرون و بیچ ظہری
از اقاہم مظنہ نیست کہ کوئی زمانہ نظیر این زمرہ را شنیدہ یا دیدہ فلک دوار این غیبت و اجتماع را دیدہ
باشد از آنجا کہ شدت رغبت حضرت صاحب قبلہ و آن قلیلہ معلوم خاطر حزین این مہجور مسکین بود بمقام
گستاخی برآمدہ فرج افرائی خاطر پنجاب و سائر احباب شدہ ہر چند اظہار اینگونہ امور صورت گستاخی و خود
بینی دارد این فقیر را شرمندہ می دارد اما رعایت جانب و دوستان را مقدم دشتہ بمقام بے آبروی
آمدہ و کرنہ نوشتن این امور ازین نالائق محض دور بود امید وارجو اینکہ مشافہتہ یا مرسلہ چنانکہ مقتضای
شیمہ کریمہ است از فکر جمیل این مسکین ذلیل در حضور حضرت بافر و سعادت حضرت صاحب قبلہ کوین
کو تہای نفرینند و بآئی تقریب کان ما دران استان کہ موقف بخنداران و رستان سنت یاد نمایند
و خود نیز گاہ گاہی بہ نیم نگاہی رنگ قساوت را از دل مایینوایان دور نمایند و گرچہ نوید در پناہ ہمین
منعام و من ہمت پیران اگرام باشند بمنہ انتی و نیز قصیدہ عربیہ ایشان کہ در حق حضرت ایشان نشأ
نمودند نقلش کردہ میشود تا ناظران ازان حظ وافر حاصل کنند

لا
ابو
وقم
۱۳۱۲

قصیدہ عربیہ در مدح حضرت ایشان

<p>کملت مسافۃ کعبۃ الآمال واراج مربکے اطلیح من السری نجانہ من قید الاقارب والوطن وہوم اہمتہ و حیرۃ اخوتہ و مواعظ اسادات و العلماء واعاذنہ من فرقة افتاتہ اعنی روافض اردجیان الہ</p>	<p>حمد المن قد من بالاکمال ومن استوار الحظ والترحال وعلاقۃ الاحباب والاموال وعوم عم او خیال خیال وملاتہ الحساد والعذال واجارنہ من ائمتہ مجہال ہم اشنع الخلق فی الافعال</p>
---	--

و مضلہا الکاشیہ اسمعیل اذ
 سحق له من مدع کذاب
 وغلاة فرس والعراق وفي الخبر
 وشرا رايه بطوس سمو الرضی
 ومن الهزارة والبلوج لفدة
 ومن الافاغنة لتي جبلوا على
 وفساد قطاع الطريق بنجيه
 منوا الاذان وعاية الاسلام
 وجوم امواج البحار الزاخرة
 ومن اثنتي عشرة العلوج الطاغية
 وانا لنساع على المارب والمنة
 نرج نور الآفاق بعد ظلامها
 اعني غلام على القمر الذی
 تمثله ما ساغ الا انه
 هو یوم فضل طود طول والكرم
 نجم الهدی بدر الدجی بحر التقی
 كالارض حلما وبحب الیتمکنا
 عین الشریقة معدن العرفان
 قطب الطرق قدوة الاولاد
 شیخ الانام وقبلة الاسلام
 لما دال الاولی بهدی مختلف
 محبوب رب العالمین من ان قدس
 کم من جهول بالهوس کبول

قد عارلما شب نار حباله
 بعد له من منکر قوال
 قد بشعر والعبادة الدجال
 ونفوسهم سمو احبة آل
 وشرا الامرار والافیال
 فوض المفساد وفتحتم قتال
 ومن المجوس والهم من وال
 ضلوا وفاضوا اليوم في الضلال
 واذية المكاس والتمثال
 ما شلهم في الارض عال غال
 اعني لقار المرشد المفضل
 وهدی جسیع الخلق بعد ضلال
 من یخطی بحیة الرمیسم البالی
 مانافش الادبار فی التمثال
 ینبوع کل فضیلة وخصال
 کنز الفیوض خزانة الاحوال
 وشمس ضورا واسمار معالی
 عون البریة منبع الافضال
 غوث الخلائق رحلة الابدال
 صدر العظام ومرجع الاشکال
 داع الی الموتی بصوت عال
 بهداه قل یاقدوة الامثال
 سجاه من یخطی کحل عقال

کم من وکے کامل من صدہ
کم من کمر لعلو شانہ قدرائے
کم من کمال تمام اہل نقیصۃ
اخفاء رب العز بل جلالہ
یا اہل کتہ حولہ دُرط الف
وہبیت خیف دوع و رکض نَحسیر
واسکن بذالوادى المقدس خالعا
حجر مقامک بالمطاف بلا صفا
ما لست الا فی رضاہ . ملتزم
من شام لعا من بروق دیارہ
انت من تلقا ریدین مصرہ
فہجرت اہلے قائلہم اکثو
ولویت ہجران الاحبۃ والوطن
فطوے منازل فی سیرۃ منزل
نفست اصحابے علی یناقم
من لے تبلیغ اسلام لاقوی
سلب الہوی بلے فانی خاطرے
قدحان حین تشر فی بومالہ
یارب لا احصی شمارک اند
واللہ لو اعطیت عمر الآخرہ
داخی فی کل مبت شمرۃ
دامیٹ عن النفس وشیطان کے
خسرت عمری کتہ فی حمدہ

قد صدعتہ عجب اب ال احوال
فاذا قہ المولے اشدر کمال
ومزید نقض جمیع اہل کمال
فی قبة الاعزاز والاجلال
واہجر حجازا ان سمعت مقالی
وسنے منی والرمی لایمال
نقلے ہوے الکونین باستقبال
من طوف حضرة کعبۃ الامل
مالطوف الاحولہ عجب لال
بشام روض الشام کیف یبالے
نارافالے البال باللبال
ارجع الیکم عن الاستشغال
ورکبت متن الاکتہ الصہال
واما بشار سارح شلال
ومواعدی من فرط شوق جمال
ومبسط عذرا لعدر والاهمال
غیر الحمیم وطف شوق وصال
من لے بشکر عطیۃ الایصال
سفه علی من شمس ریح زوال
وترکت عنیر احمد کل فعال
الفاکان فی الوف مقال
لایلیہا نے بخطرة فی البال
بشر اثرے ابد بلا امہال

ما قدرن علی کفار عطیت
 این العطا یا و ہے غنیمت عیدہ
 ام کیف احمدنا فلما او ناثرا
 سلب التجوز و لمجا زار بلغ +
 الہ الخلاق فی نفوت کمالہ
 فالعجز لطفی و التحیر فکرے
 فلما قضیت الہنا فی اشہر
 و وہیت اقداما علی طی الفلا
 و جبتنا حفظا من الآفات +
 و رزقنا تقبیل عقبہ قبلہ
 فازرق الہ العالمین بحقہ +
 و امدنا ببقائہ و بقاءہ +
 زو من حیاتی فی اطالہ عمرہ
 و اعلیٰ مسودا بحسن قبولہ +
 زد کل یوم فی فوائد و وقعہ
 و استنصر مرضیٰ لدیہ و راضیا
 فالحمد للرب الرحیم المنعم
 غم الصلوٰۃ علی الرسول المجتبیٰ

فضلا عن التفصیل بالاجمال
 کیف التشرک و ہو بعض لوال
 ذاتا ثرت عن حفیض خیال
 من تقدسہ عن الامثال
 سبحانہ من خالق متعال +
 ما ینبی الا اسکوت بحال +
 طیا لبعد مسافۃ الاحوال +
 و نزول غور و ارتقا رجبال
 و مختار امن من الاهیال
 فاز لمقبل منہ بالاقبال +
 اد بالیق بذالجنب العالی
 و عطائہ و لوالہ المتواسلہ +
 ادم الورع سجاء تحت ظلالہ
 و استنصر ما یرضیہ من اعمالہ +
 مادمت حیا فی جمیع اسحالہ +
 عنہ رضی یجدے مفاز مآلہ
 القادر المتقدس الفعالہ +
 خیر الوری و اصحب بعد الال

و نیز یک قصیدہ فارسی کہ در سلالہ نظم جوابی نثار و نقل کردہ میشود

قصیدہ فارسیہ در شرح حضرت لیثان

کہ عالم زندہ شد بار دیگر از ابر نیسا نے
 بری رویان ہمہ جمعند بطرب درغ و خوا

و ہیل از من خبر آن شاہ خوبان را بہ پہنہانی
 صغیر نظر ارکان در انتظارش چشم در اندہ

خرا مان و جهان با صد هزاران عشوه وستان
گذارد از کف پا لاله را مرهم بدایع دل
بر آب از لطافت تازه گلهائی بهاری را
غلام قد خود سازد همه آزاد سروان را
کند آگنده از رشک رخ گل را بخون دل
سرو روشن بدیدارش لطیف دیدگاه نرس
بوجه داوری و عزم گشت گلستان امروز
گفت اندر تراکت سخت بنیاد جدل محکم
زیکسو دلبران هر هفت کرده برق افکنده
ز دیگر سو گلستان شد بد انسان خرم و خندان
بگلک صنعت از افشای قدرت بدایع با
بنفشه میزند با خال جانان لاف هم رنگی
کند راز دهن را غنچه فاش آهسته آهسته
ریا حین از خط و سبیل زلف دلبران گوید
بر روی برگ گل بر قطره زاله میچکد گوی
و فرش سبز گلشن بر زمزمینند طعنه
دم از اعجاز عیسی میزند بادی سحرگاه
هزاران را به بوی گل آگوده دیده شد روشن
هر گلستان سبز طوطی سبز خنای سبز و بهریت
سمند را شدند از سایه گل تشن آبی
ز جوش گریه بر بهار ان غنچه میخند و
هزاران گل شگفتند از نسیم صبح در یکدم
امام اولیا سیاح بیدائی خداستین

ع

کند تشریف را یکدم بصحن گلشن از دانی
هند داغ غلامی لاله رویان را بر عینانی
و به آب از خجالت زدن لاله گلستانی
و به شمشاد را از لاف رعنائی پیشانی
کند شرمند و طافس چمن را از خرابانی
و به از پای بوشش سبیل تر ابریشانی
کند گلزار را غیرت فزائے باغ رضوان
ز نو زادن بستانی و خوابان شبستانی
همه هستند اشک خامه صورت گری مانع
نباشد حاصل تحریر و صفش غیر حیران
نوشته بر حواشی چمن از خط ریحان
گل شبم زده بار و می دران خوی افشان
بدیده میکند نرس اشارت های پنهانی
زند سرو سهی با قد خوابان لاف پیانی
که هر لعل یمانی بسته مر و اید عمانی
سجند و در شگفتن لاله یا قوت رمان
نشان می بخشد از احیای موتی ابر نیسان
بسان چشم یعقوب از نسیم ماه کنعانی
نکلیسار ادرین محفل کجایید خوش الحانی
و خوش به زلف گلستان گشتند بستان
چو معشوقان بیابک از خرویش عاشق فانی
چو دلپائے مریدان از نگاه قطب ربانی
ندیم کبریا سباج در یائی خدا دانے

همین رهنمایان شمع جمع اولیای دین
 چراغ آفرینش مهر برج دلش بونیش
 امین قدس عبد الله شد کز التفات او
 یمن شد گویا هند و نستان ازین افشار
 اگر چه مشعل تالش بود شاه جهان آباد
 ز اقصای خطا تا غایت مغرب زمین امروز
 ز نور شید کاش نیست جز خفاش بے بهر
 پس از منظر بجزوی در ضمیر کس نشد مضمیر
 نوید مهر را با فیض اولاف جهان گیری
 نباشد یاد او در حضرتش تاب سبک روحی
 سبق گویان سابق گردین ایام می بودند
 نخست نسبت غرای القوم سعادت مند
 بزرگانے که صد دفتر معارف گفته اند از بر
 بسی چون قطب بسطامی بنصورت در کواکب
 از قطاب جهان دعوی بهتایش میزید
 چنان ارواح زاری شد ز روحانیات دلی
 اگر چه کافر ستانست باشد از وجود او
 بے پیر مرد گمبها بود گلزار هدایت را
 اگر سحر لطفش قصه رایمان را درین آخر
 مران دیده باشد با سر کوشش سر و کاری
 بے تو بیخ کردند ابل و توران و خراسانم
 بدلی ظلمت کفرست گفتند و بدل گفتیم
 نشد با طول صحبت زاو لیا می یثرب و بلحا

دلیل پیشوایان قبله ایمان روحانی
 کلمه گنج حکمت مخزن اسرار مسیحی
 و دهنک سیه خاصیت لعل بر خشت
 دادم میدهد ز و فخره الفاس رحمانی
 ولی از شعلش از قاف تا قاف ست نورانی
 نباشد هیچ کس مانند او از نوع انسانے
 بجز احوال نه بیند کس دین عالم در آن
 کمالاے که ظاهر گشت بر قیوم ربانے
 نباشد جرج را با قدر او مکان همسانے
 نباشد کوه بابا بهمتش حد گران جانے
 بمحفل می نشستندش بجان بهر سبق خوانے
 ندارد هوش و ردم یا نظر اندر قدم رانے
 بنزدیکش همه هستند اطفال و بستانے
 انما حتی بر زبان هرگز نمی رانند و سجانے
 سهارا اگر سیر و یا مهر تابان لاف رختانے
 نبیگرد و بگرد قلعه او فک نفسانے
 بهشت و این سخن نبود خلاف نص قرآنے
 و گره زابریش یافت سر سبزی و پانے
 اساس از تو بستی روی بهادی بویرانے
 پس از دین عراقے را بنده با پیر مغانے
 بهار الکفر رفتن چون پسندی گرسنگانے
 بظلمت روا گرد بستوی آب جویانے
 میسر آنچه از روی شد مران دیده از آنے

<p>بجانب شومندہ اش ای آنکہ میخواستی شدن آرد در تخت ارکبردی صخره روزی خاتم محمد به بدبختی خود ناید که خون گردید سیه بجئی لیکن گفت من نزدیک و نشناختن گفتم زبند خاکروبان در شش را باد صد زنهار تنیائی قبولش دارم و داعم که نا اہل علم + سک از سگ بسی کمتر تو نجم الدین صفت جانان گر زبان از زبیب بارفسم صعوہ سان سویت بخود کن تشنگر دیم چون از خویش بیگانہ بدین سان مظہری شد جان پاکت جان جانان ز جام فیض خود کن خالد در ماندہ را سیراب</p>	<p>ز تسویلات نفسانی و تلبیسات شیطانے بموری کے خریدی حاصل ملک سلیمانے در ان کویت و دار دیل سوئی عالم فانی مگر نقل ابو جہل و محمد را منیدانی ز کف نہ ہند آن کسیر عظم را با سانی مدو یار و حشہ نقشبند و غوث گیلانی برین سگ بنگر از روی کرم ز انسان کہ میسک ز ہی دولت بلطف این صعوہ را گر باز گردان عطائی احمدی فرما جو ما گردیم سلما نی بچشم اہل بینش این زبان خود جان جانان کہ اولب تشنہ مستقی و تو دریای احسانی</p>
---	--

بعد حضرت ایشان یک سال یاد و سال زندہ ماندند در طاعون در جہ شہادت یافتند گویند چار
کس را بر جای خود بقاقب نصب کردند کہ بعد من فلان و بعد فلان فلان ہر چار کس در ہمون طاعون
مستقاف وفات یافتند الحال قائم مقام ایشان شیخ عبد اللہ نہایت مرد بزرگ شعیبہ میشود سلمہ اللہ
تعالی حضرت رسالت پناہ علیہ وسلم نیز در غزوہ موتہ سہ کس را از صحابہ کرام یعنی زید بن حارثہ و جعفر
طہار و عبد اللہ ابن رواحہ رہ بقاقب امیر فرمودہ بودند ہر سہ بزرگ شہید ہر ہمون جنگ شدند بعد
ایشان خالد ابن الولید حکم رایت گرفت و فتح شد و خطاب سیف اللہ یافت رضی اللہ تعالی عنہم
مولوی عبد الرحمن شاہچہان پوری سلمہ اللہ تعالی نیز بزرگان سیدند ہیچ مقصود حاصل نشد آخر
بخدمت حضرت ایشان حاضر آمدند سلوک نمودہ خلعت خلافت یافتند عجب خلوت و القطار از اہل
دنیا نمودہ اند التفاتے بالیشان نداشتند لواب فرخ آباد چہ قدر روز و داشت و حاضر خدمت میشد لیکن
از ایشان التفاتی باو ظہور نیامد مجازان ایشان اکثر نسبت قوی و کثرت صحیح دارند و در ضلع فرخ آباد
و شاہچہان پور طبقہ ایشان روح تمام دارد سلمہ اللہ تعالی علی روس الطالبین امیر طالب علی
المشہر مولوی عبد الغفار علم ظاہری خواندہ از حضرت ایشان کسب نسبت قلبی نمودہ بچرمین

شیخین متوجه شده در بلده زبید از ملک یمن رواجی یافت گویند قاضی آن ملک نیز شده بود
 الله علم سید اسماعیل مدنی علیه الرحمة پیشتر بیعت از مولانا خالد نموده نسبت نقشبندی کسب نمودند
 روزی در واقعه دید آن سرور رضی الله علیه وسلم که میفرمایند که بدلی برد و از شاه غلام علی کسب
 نسبت مجددی کن بکلم شریف حاضر آمده اجازت و خلافت یافتند و بوطن رفتند و کشف دو وجه
 صحیح داشتند ذکر رفتن ایشان در آثار نبویه و ادراک کردن ظلمت آنجا پیشتر که شت مرزا رحیم الله
 بیک سسی بمجد درویش عظیم آبادی رحمه الله ترک علاقه روزگار نموده بخدمت حضرت ایشان
 شتافتند کسب نسبت نمودند با اجازت و خلافت مشرف شدند کلیم سیاه پوشیده بزیارت
 حضرت خواجه نقشبند رفتند و اکثر بلاد اسلام مثل روم و شام و حجاز و عراق و مغرب و ماوراءالنهر
 و خراسان و هندوستان سیر نمودند میگفتند مثل شاه غلام علی شیخ نیافتیم از والدین حقوق
 معاف کنانیدند در امر معروف و نهی عن المنکر خونی نداشتند شهر اوده کامران والی هرات از مخلصان
 ایشان شد در حساب او را الفاظ سخت و بیباک میفرمودند همچنین دیگر ولایات ترکستان غاشمیه بر
 دوش ایشان شده بودند و سبب امور شرعی از هر جایجیده شده می برآمدند از بادشاه قهند که غلام
 تمام دهشت رنج شده برآمدند آخر در شهر سبز قرا گرفتند حاکمش و بیبه کلان نذر نمود و تعیین حکومت
 خود از آن و بیبه برداشت در آخر عمر نکاح نمودند و خدمت صادر و وارد بر ذمه خود گرفتند
 استانه پیدا شد مذنب شافعی اختیار نموده بودند لهند در بخارا و غیره ملقب با ایشان شافعی
 هستند بعض حکام ترکستان که از والی شهر سبز غبار داشت ایشان را با خفا قتل کنایند مشرب
 شهادت یافتند انالله وانا الیه راجعون حضرت اخوند شیر محمد رحمه الله علیه تحصیل علوم نموده
 از عتبه بوسی حضرت ایشان مشرف شدند کسب نسبت نموده اجازت یافتند در خدمت حضرت
 ایشان بسیار ذهول از علم ظاهری طاری شد میفرمودند حال من باین حد رسید که ترکیب
 سهل از علم خود منمهر شد باز رجوع بعلم ظاهر نمودم که بسا و تلفت نشود صد ما کس از علم بهره برفتند
 و تلامیه خود را بتقوی و افعال خیر امر میفرمودند یکم در مجلس غیبت کسی از طلبا میکرد و بر او
 جرمانه مقرر کرده بودند در آخر عمر بسیار ضعیف شده بودند کتب بسیج نمودند و درس تدریس را
 ترک دادند و بجز تلاوت قرآن شریف و صلوٰه مفروضه گویا کاری نداشتند آخر الامر سکونت در ملک هندوستان

که دار الحوب شده است مکرره دستند و هم در عین بیماری متوجه حرمین شریفین به نیت هجرت شدند
 و ببلده ملتان رفته و فات یافتند مولانا محمد جان شیخ الحرم رحمت الله علیه بعد تحصیل علم بخندست
 حضرت ایشان رسیدند و ریاضتهای بسیار کشیدند هر روز زیارت حضرت خواجه قطب الدین
 هفت کرده میفرقتند و شب آنجا در عبادت مشغول میبودند صبح یک سبوی آب که آب آنجا نهایت
 کواریست برای حضرت ایشان می آوردند خادمی نقل کرد که فرزند من قریب مرگ رسیده بود وقت
 شب بدرگاه قطب الاقطاب آوردم ایشان در مراقبه بودند پیش ایشان آن بچه را بردم و عرض نما
 و سلب مرض نمودم ایشان همون وقت سلب مرض کردند شفا یافت شخصی دیگر نقل نمود که محبت
 زنی که قمارشدم قریب بود که در زنا گرفتار شوم بایشان عرض نمودم و گفتم الحال بیچ چیزی بغیر
 زنا باقی نمانده اگر از من واقع شد نام شما پیش جناب باری خواهم گرفت که ایشان بحال من عنایت
 مبذول نمائند ایشان عمل لاحول و لا قوه الا بالله بن تعلیم نمودند من گفتم سبحان الله همیشه
 میخوانم فرمودند الحال کجفته من بخوان بخوانم گو یاسد سکندری در میان من و آن زن حامل شد
 و قوت شهویه از من تا دوسه سال برفت رخصت و خلافت از حضرت ایشان یافته بحرم محترم رسیدند
 در ابتدا صعوتهای بسیار رسیدند آخر در فتوح کشاوه شد و سلطانان را رجوع بایشان شد خفای
 ایشان بپاس قبول و اضلاع روم منتشر شدند موجب و سلطان روم مقرر شد مادر سلطان یکی
 از مستقدان ایشان گشت خالفا به بنا کردند و خدمت صادر و وارد میفرمودند تا آنکه در حدود
 یک هزار و صد و شصت و شش در عین مکه معظمه بخوار رحمت پیوستند سید احمد کردی و بغداد
 اند طریقه از مولانا خاله نمودند باز بادن آن سردر صلی الله علیه و سلم از بغداد بدلی آمدند و طریقه مجدیه
 از حضرت ایشان کسب نمودند و در راه یار شده بودند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با خواب
 دیدند و در تعلیم فرمودند برای شفا خوانند و شفا یافتند سید عبد الله مغنی ایشان نیز سابق از مولانا
 خاله علیه الرحمة اخذ فیض کرده حاضر خدمت حضرت ایشان شدند و اجازت یافتند ملائیر محمد اسلوک
 از حضرت ایشان تمام کرده عجب استغراق داشت بر فراز حضرت شهید می نشست گویند شام
 شب که گشت و اگر بارش می آمد بر او بارش نبود در ضلع کشمیر شهرت تمام یافت ملاک محمد علیه الرحمة
 از غزنین بخدمت حضرت ایشان حاضر آمد کسب نسبت نموده بخلاف مشرف گشت بر دمان

بمردمان ولایت فاند بارسانید چند کس را اجازت داد بچ رفت و وفات یافت مولوی آهلی
 المشهور بمولوی محمد جان علیه الرحمة کسب فیض از حضرت ایشان نموده بخلاف ممتا
 گردید مردم آنجا کرامتها از ایشان نقل می نمایند هزاران کس را بقندار بهدایت رسانید
 مولانا محمد عظیم علیه الرحمة عجب مرد مذهب الاخلاق بودند که یا جبلت ایشان بر اخلاق حمیده
 مجبول بود با جازت حضرت ایشان مشرف شده بودند بعد انتقال حضرت ایشان بحرین شریف
 رفتند و انتقال فرمودند مولوی نور محمد علیه الرحمة ریاضات کثیر و کشید بخدمت حضرت حاضر
 آمده بیعت نموده به اشغال و مراقبات پرداخته اجازت یافت گویند حضرت ایشان میفرمودند
 که چار کس فخر خاندان من هستند مولوی شیر محمد و مولوی محمد جان و مولوی محمد عظیم و مولوی
 نور محمد این چهار هم پیاله و هم نواله بودند و هر چهار کس عالم بمشرب بودند مزار امربیک علیه الرحمة
 گویند از کمال زهد حضرت ایشان ایشان را حنفیه وقت میفرمودند نسبت قوی داشتند مردمان
 را از ایشان کفایتای عظیم حاصل شد بجازت حضرت ایشان بودند و در حیات حضرت ایشان وفات
 یافتند پائین مزار حضرت شهید مدفون شدند بنیال محمد نور امام مسجد اکبر آبادی از خلفای حضرت
 ایشان نسبت قوی داشتند و افاضه فیوض میفرمودند میان محمد اصغر صاحب بنایت قوی نسبت
 بودند با هر حضرت ایشان بخدمت و الهم می نشستند و والد را بر ایشان عنایت بغایت بود
 نظم سنن خانقاه شریف تعلق بایشان داشت مردمان از توجهات ایشان حظ وافر می بردند
 اول سفر بحرین شیرین کرده آمدند بعد همراه والد ماجد رفتند باز بدلی آمدند در سنه یک هزار
 و صد و پنجاه و پنج وفات یافتند هم در خانقاه مدفون شدند میر نقش علی کسب نسبت از
 حضرت ایشان نموده به کهنه رفتند میان احمد یار علیه الرحمة سودا گری کردند تمام نسبت محمد
 از حضرت ایشان را بودند قبر ایشان نیز در خانقاه هست میان قمر الدین از بزرگان قادری
 منکر طریقته محمد دید بود نذاز پشاور بخدمت حضرت ایشان رسیدند حلقه بگوشش شده اجازت
 یافتند و رفتند محمد شیرخان از ولایت افغانه آمده کسب نسبت نموده رفت شیخ جلیل الرحمن
 علیه الرحمة خادم خاص حضرت ایشان بودند نسبت قوی داشتند حضرت ایشان را عنایت

خاص ایشان بود شخصی در عین حلقه ذکر ایشان را که روبروی حضرت ایشان نشسته بودند
 تموازد ایشان بر پای حضرت ایشان افتادند و عنقریب شربت شهادت نوشیدند و این معجزه
 در آخر مرض حضرت ایشان بوقوع آمد قبر این شهید نیز پائین تربت حضرت شهید است المد علم حفظ

شجره منظومه سلسله نقشبندیه مجددیه طهریه

بسم الله الرحمن الرحيم

الهی از برای شاه لولاک	شفیع روز محضر احمد پاک	پی بوبکر صدیق خردمند	کز وند دین حق ایرمین
بسلطان کوز صاحب عظیم	طریق شریع از وی مستقیم	پی قاسم که از اهل یقین بود	بسی ثابت قدم در راه دین بود
بحرمت گلبن باغ هدایت	امام جعفر شاه ولایت	بخت بایزید عارف حق	که شد وصل بن کز و فکر سلطان
بحرمت بوحسن بن علی جعفر	که در زهد و ورع بن بود جعفر	بجو القاسم که بوده کز گانی	نبودش درعبات مثل شام
برای بوعلی مہر حقیقت	که بوده سالک چرخ طریقت	بیوسف خواجہ صاحب کبر	که جاز کس ندر از و سر کبر
بعبدا خالق آن مہر افق	که بتالیش نیاید دست خلا	برای عارف کامل فلک فر	محمد عارف تابنده اختر
بحضرت خواجہ محمود کامل	که گنج معرفت اورست حاصل	پی میر علی سردار عالم	که از وی یافت و فی سلسل انم
بحضرت خواجہ بابا سمای	که از بس نشت ز خود حق شای	پی میر کلال مست توحید	که بر چرخ طریقت بود پند
پی خواجہ بہاء الدین بکیتا	که نامہ در جانش نشو و بہتا	پی خواجہ علاء الدین عطا	که گشت از وی معطر مغرب و بہتا
بحضرت خواجہ مولانای یقوب	که چون یوسف بعالم بود محبوب	پی حضرت عبید اللہ احرار	که شمش در جهان کم بود بار
بمولانا محمد معدن الجود	که از وی دید هر کس زنی بود	پی حضرت محمد محرم راز	که اندر فقر بود او شاه ممتاز
برای خواجہ امکنی خوشنود	که در زهد و تقاوت بود نیکو	بفیض عام خواجہ باقی باہتر	که از سر حقیقت بود آگاه
پی حضرت مجدد الف ثانی	که چون حمد و محمود خوانی	برای حضرت خواجہ محمد	که در خلق و مروت بود واحد
بحضرت شیخ سیف الدین ویشتر	که تیغ جوهر حق داشت ویشتر	پی نور محمد کوجو خورشید	شعاع حق سبل شد اجماع ویشتر
بحضرت شیخ شمس الدین تاجان	حبیب اللہ مرزا جان جانان	بمحتش عبدالمد کامل	که اوی بود عارف مرد عاقل
بنشاه بوسعید عارف حق	بجالم بود و تشرف فضل مطلق	پی احمد سعید شاه دولان	بنودہ مثل او در زمرد و عیان
بشہ ولی البنی شاد افلاق	مدیرہ امثل او در حسن افلاق	خداوند ابابکر پیر انعام	مکن در دوسر انیمیک انجام

تعداد	نام بزرگان	روز و تاریخ	ماه و وفات	شبهات	های مزار مبارک	اختلاف
۱۸	حضرت خواجہ مولانا یعقوب چرمی	۵	صفر		بغنون رشت	
۱۹	حضرت خواجہ عبداللہ احمد	شب شنبہ ۲۰	ربیع الاول	۱۲۵۰	سمرقند	
۲۰	حضرت مولانا محمد زاهدی	غره	ربیع الاول			
۲۱	حضرت مولانا درویش محمد	۱۹	محرم			
۲۲	حضرت خواجہ محمد امین رحمہ اللہ	۲۲	شعبان			
۲۳	حضرت خواجہ علی بابا باقی رحمہ اللہ	۲۵	جمادی الاخری	۱۲۵۰	بیرن شاہجان آباد	
۲۴	حضرت محمد والف ثانی شیخ احمد سہروردی	۲۸	صفر	۱۲۵۰	سہرورد	
۲۵	حضرت شیخ محمد مصوم بغنون	۹	ربیع الاول	۱۲۵۰		
۲۶	حضرت شیخ سیف الدین	۱۹	جمادی الاولی			
۲۷	حضرت سید نور محمد بدایونی	۱۱	ذیقعدہ	۱۲۵۰	بیرن کوٹہ سلطان شاہ	
۲۸	حضرت میرزا امیر خانان	۱۰	محرم	۱۲۵۰	دہلی	
۲۹	حضرت عبداللہ المعروف غلام علی شاہ رحمہ اللہ	۲	صفر	۱۲۵۰	دہلی	
۳۰	حضرت شاہ ابوسید	غره	شوال	۱۲۵۰		
۳۱	حضرت شاہ احمد	۲	ربیع الاول	۱۲۵۰	مدینہ منورہ جنت البقیع	
۳۲	حضرت مولانا ولی النبی					
	سلامہ تعالی					

لکھنؤ
دہلی
بغنون
سمرقند
بیرن
سہرورد
دہلی
مدینہ منورہ
جنت البقیع

الحمد لله کہ کتاب لطائف خمسہ المعروف بمقام مولانا امیر میرزا مع خیمہ رسالہ حضرت
مولانا شاہ عبدالغنی صاحب مجددی محدث دہلی قدس سرہ القوی بابہ شام
جناب مولوی حافظ محمد عبداللہ صاحب باغیچہ ۱۳۰۹ ہجری قمری تا جولائی ۱۹۹۲ء در مطبعہ
مجتہائی واقع دہلی حسن النبل ع یافت

اذكروني اذكركم واشكروا لي

الحمد لله خالق السموات والارضين كما اين ساله رسول الله صلى الله عليه وسلم



ارزاءه قرة اسالكين ربه الوالدين شيخ الوصية المحمدي الديوبندي

در مطبع مجتبائی دہلی بطبع مزین شد



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله العزيز العليم المصلو علی رسوله خیر الانام و علی آله وصحبه عاة الناس لی دار السلام
 و علی اولیائه شرفوا بالاحوال و البقام و زین سرائرهم بنور الفرائد الالهیه شجرات اقلام عنبر فامینا
 افکار و در نظام که غرض صدف لفاظش بغوص خواصان قام افادت اضافت از غور
 بحر دانش بسا حل نظام آمده از قوت دلک جذبات در وجدان صحیح کشف صیح در عرصه بیابان
 جلوه نموده از سام پذیرفته و از کتم سراق غیب الیغیب بیان انظار در عبارت مختصار بر اهل
 استخراج قیام داده و عرایس بکار خالق را در حدیقه صد و رطلاب حدقه قلوب صاحب سلطان
 وجدان یقین سرائر ضمائر اهل تکلیف احباب حق یقین عطا بخشیده بل خواص و عوام بر کافه
 انام مقنعه ستر و مستل از روی آن داشته در معرض ظهور آورده و منظر عالم و عالمیان گردانیده
 رغبت تمام امم و میل ارباب محرم را در آن آرام داده است این نسخه که قدر معنی از وی بفرود
 چندان بسواد آن معانی در بود که تا بش نوبتی اندر آید شب چون مهر فلک سبز از خورشید نمود
 اما بعد ازین ساله است سخی به هدایت لطیفین این حضرت شیخ المیلین - قدوة السالکین
 زبدة الصلین - قطب الاقطاب - نوحه شیخ و اشاب - فردینان - و حید و روان کاشف اسرار
 مطلع انوار قلزم جذبات - عمان جالات - باز بلند پراز - عندیب گلشن باز - عنقاسی ملک ناسوت

یسمرخ قاف جبروت مجبور مکالات حشریه کرامات - منع صدق مصفا ینبوع جو و عطا
 کان فاعوا سخا - صاحب العلم و بحیا - نه طاق تدویر کو کرب فضل و کمال - مشاق نفا الغیر و الاجال
 بیت شیخ هفت اقلیم قطب الیا - واصل حضرت ندیم کبریا - و فخر ملت بهائی شرح و دین +
 جان پاکسن منع صدق و یقین - از وجود او بنزد وستان - جنت الماوی شده هندستان +
 سعد دین ملت آن مقبول حق - نه فلک بخواں جودش یک طبق - نام پاکش بوسعید آن
 هادی حق یقین - سامی دین محمد بانی شرح متین - والی ملک جهان آن صفه اندوه عم
 شافی امراض قلبی دفع رخ و الم - گوئی سیدان لامعین صدق صفا - عرصه کان صبا کاشف
 نور لیدی - سخی و امامی قدس الله تعالی سره الاقدس - بیان سلوک معارف بیان انوار اهرار
 در سمت تحریر و در یک لک تقریر متغنی فرامی هر خاص عام است یار و فرموده اند و طالبان فیضیا
 و عاشقان را کاسیا گردانیده اند جزاه الله عنایه و آخر الحذر - هر یک نقطه اش چون سنبلیله تر +
 شمیم صول جانان میزند سر - ولی آن که برودت در کام است - چه اندازد اش که در شام است
 الحق رساله است دلکش - و محبوب است هموش - گنجینه است مخفی - خزینه است مخفی - دینیه است
 مدفون - سریت شخون - رمزیت هویدا - غزاله است پید - اصطبل است علی - مقصود است قصی
 غایت تحقیق و نهایت تدقیق - کشوف صحیح - و جلدان نقیج - ذکر است الی - فکر است متعالی
 سلسله است مراتب شجره است مثنا - احمد و ارث - صدیق منقبت - سلیمان فیت - قاصص و
 جعفر خصلت - سلطان قربت - زرقانی منزلت - ابو علی حکمت - یوسف خلقت - عجمانی خلعت
 عارف نزهت - محمود بیست - علی همت - بابا عزت - امیر شمت - نقشبند طلعت - عطار هفت
 یعقوب فطرت - احرار شفقت - زاهد شوکت - درویش خلوت - خواجگی کسوت - بزرگان بخت - مجدد
 طینت معصوم سیرت بیعت صولت - نوح جلوت - یظهر صوب - عبد الله غیرت - سید بخت - مر حبا
 مستعان نیاز جام - که چون گوش میوش شان شعله انوار این معارف سینه فروخته گردد و کرمیت
 چست و کتب کوشند و هر چه از کتاب و در شان آید زبان حال بزرانه رب زودنی علما

مستخرم ساخته راهل من مزید یونید و هر چه ازین قاتق در قوت قاصره من نیاید راجع بقراع
ناقصه خود باداشته ارمید تعصبی جویند طیشان را ظلم ازین اسرار غیر بر در میان نمیدتا
ما سوزنده اند سطر می از ان برنگاشته دغوشا وقت آن طالبا صباوق که سببیت صفائی نیست
خدمت جبا انی مقالات مفروده را سرایه سعادت عظمی انگاشته مترجم صحبت شمر خیر او بر کا
این عزیزان شوند و بخلاص ارادت صفائی طوبیت زله برار می خاکرو بی استن فلک ثبیان
این بزرگواران عز وصول زین قبول پنداشته و امری از امور قولاً و فعلاً و عقلاً مخالفت نیاید
نوزند مترصد باشند که از دولت تو جهات علیه ارجحانف عالیله در یح از بواطن شان کشوده مجلای
آفتاب احدیت گرد و مترقب بودند که از تمتع غیب با هتتاب هویت نافه صیقل نگا و کما منقشوشه
نماید بل خضر و ششی دست شان فرا گرفته بزلال وصال سیراب گرداند و عسی نفسی نفسی برایشان

بحیات ابدی رساند و مذک علی الله عز و زانه موجب لکل سئل و میسر لکل عسیر بنا تم لانا نورنا و
غفر لانا انک علی کل شیء قدير حقنومی سعید از آیده نام او و سعادت بود و اولین کام او و جنت
که بوده خزان هزار و کلیدش بد و داده پر و دگار و بکاک طرقت شسته بنظیر و بکوی حقیقت
فشیخ کبیر و چو جبریل و راه عرفان دلیل و بنی راجبیت خدا را خلیل و محبوبش برگزیده خدا و
بفرویش بر ستوده قصا و زهر غریبان بی اعتبار و بود آیه حمت از کردگار و زمین زبان پرده
زمین و بروی زمین ستان برین و بهندستان که چه در مقام و ببالای هم فلک اند گام و
گذشته بیکام زمین طبق و ز قدوسیان برده گوئی سبق و بکاک است و لایت برو و بکوی
بنوت و ایت برو و برین نشین سیدس سراسر و برایش جبین و ده هفتم سما و چو مشرقی مرغ زرین بلبل
چو ماهش هر سوزان غلام و نگین شسته در حلقه اولیا و چو در انبیا خاتم الانبیا و بکوشن بود
ک جهان بل مزید و چو ذنون مصری چون بزیید و بسی پیران نبردش طفل را مهند و چو
سبب نشسته نمی نگامند و چون نام جهان قبول برزدان قبله و ایشان که بصفا کیشان تاج
الاولیا شیخ العرفاء کل بوستان احمدی و شکوفه چمن مجدوی نخل حدیقه معصومی و دقیم طریقه

فقهی صاحب
حکمت قدس
نورانی

نقشبندی جیسا سرخفی و حلی سلسله جنبان غوثیه و سن آرمی شیشه سر حلقه کبرویه واسطه فیض
 سهروردیه یعنی حضرت شیخ دامادی قدسنا الله سره و الا قدس خلع خلعت فنا و لبس جالیقانو و
 و شیشه حیات از شراب گل شنی با کلاله جلیب ناز و ست ساقی شوق گرفتند و عند رب
 روح مبارکش آهنگ گلشن لاهوت و خلاصی از قید نفس ناسوت نمود و جهان پاکش چون باز
 اندست شاه بهر شکار عصفوران بسته بود و رجوع قهقری نمود و بسوی سلطان باز گشت بیت
 شاه باز دست شام بسته بودم بهر شکار به باز میگروم آن سلطان خن جان اوداع به بزبان الهام
 ترجمان فرمودند و جسم نازکش که آیتی بود از آیات الهی بهر تربیت ناقصان بهو اخلو و خاند
 خاموشی و معتکف استانه وصل عریانی گرفت و ندای اجبی الی ربک اذینه مرضیه و ضمیر
 غور شید ز طغیرش در سید و صدای الا ان اولی الله لا خوف علیهم و لا هم یخزنون تسبیح مقدس
 آمده و سیم سیم و لا تحف و در شام جانش وزید و نفخه طال شوق الا برار الی لقاء و
 طینت پاک سرشت او وجود و ظهروا و امید و از قبح زلال ان الله معنا هزار ذوق چشیده سید عالم
 علوی نمود و غور شید جهان تابش و توفیق غیبی سر اوقات لایبی فروخت و ظلمت لیلته
 الداج ظهور نمود و صبح صیال بشام جبران بدل گشت و عسکرانده و غم چون پایه نگین ملک
 روم خیمند و قماش تباع و لاریخان بر داند و انا الیه راجعون تیغ ولادت آنجناب چنین
 حافظ و عالم ولی باطنی چنین بودند و تیغ صیال آنحضرت صاحبزاده و الامنا قب غیر المرب
 حافظ کلام باری محمدی حضرت حافظ عبد الغنی جیسا سلمه الله تعالی که فرزند دوم آن قدوه
 اهل کبا و متکا و ابرار اند چنین فرمودند نور الله مضجعه و مولوی خلیل احمد از جمله فضلاء و مهر و علمای
 عصر اند فرمودند مصرعه ستون محکم دین نبی فتاوی پا به دیگری فرمود و سراج روشن گشت و مجربیه
 و دیگری فرمود و داغ بر دل داد و الله اعلم الی سبیل ارشاد و در خاطر یکی از درویشان چنین ترار
 یافته که رساله در باب سفر و حضر آن قبله انتم ظن فوائده ضروریه محتوی بر احوال سفیه و لغو ظات
 قدسیه آنجناب کرامت اولاد کرام و صاحبزاد با سعالی مقام و ذکر خلفای ذوالاحترام

در حال بی ادبانه و بی احترامی
در حق بزرگواران و بزرگان
و در حق بزرگان و بزرگان
و در حق بزرگان و بزرگان

اجمالاً و تفصیلاً ارقام نموده آید اما از وی بی سببی و احتیاجی عنان قلم از آن گذرانیده است
اینجا از تسوید ساله بیت الطالبین مرقعات اسالکین بوجه نسخه مصحح و منقح که خالی از تغییر و تبدل
و سبب از غلط جاش بعبارتی که از زبان شکر فشان آنجناب از خانه عنبر نشان حضرت ایشان
قدس سرور عرصه بیان مظاهر عیان تبیین مبین منظر اطر جلوه داده است انتساخ نماید بخواست
که در اول این ساله چندی از القاب آنجناب نوشته در نظر جناب زیادتی رغبت طلاب
گرداند سخن به تطویل کشید بکمال آنجا رسید پوشیده نماند که حضرت قبله عالم و مظهر فیض اتم را که زیارت
حرمین شریفین زادگاه اله تعالی و مکرر یاد اسن گیر خیال شد و عمر معصم گشت و سبب سفر همیا
گردید خلف صدق رشید حافظ قرآن مجید سلاله خاندان اکرم منتهی اولیا و اعظام و نمونه کبر اس
ذوی الاحترام شریعت شعائر طریقت زهار معارف و نثار حقیقت ثمار علامه و معلم و محققین فهارست
الفضلاء و المحققین طاق تدور که کلب الفضل و کمال مشاق تفاسیر العز و اجلال سعد الدین ابوالدین
آلهی تا آفتاب جهان تاب عالی جناب کامیاب قبله شفقت و مهر بانی بر فلک اطلس مرحمت و
زندگانی در نور افزائی ست همیشه و بساط عشرت و شادمانی با تحریک و طلب کامرانی
هم آغوش و باده از جام شوق با سحر از انوار و گلشن حیات ذات الاورجات در نوش و
نهمال قامت به مقامت و شریعت غرا و طریقت بیضا و در چمن اقبال حقیقت در بوستان
معرفت تاب مرحمت از جو بار مکرمت بار آرد و گرد بکمال رتبه علوی رسد و پیوسته سجاده
و هدایت و هادی گمران اودی جهالت و ضلالت از وجود شریعت مستفیض و صد و طلبان توجیه و
همت ایشان سفید باد و همیشه مدو و نایب آلهی از فیوضات تنهایی بظواهر و باطن انوار حفظ
حد و حکم شرع مجید مولانا منی و مناجبات حضرت احمد سعید بجا و ام بر کایت و افاض علینا افتات
که فرزند نخستین آنجناب اند و پسندار شاد و بهر افاده اهل رشاد قائم مقام خود گردانیده
اختیار سفر قوم الصدق را نماند و در خواهر علوی آورده که بر خود را سعاد آناه علوی محمد سعید
بن شاه ابوسعید سلیمان الله تعالی بعبیت و اجازت خلافت از حضرت ایشان از اندازد و اجد خود

نیز حضرت ایشان احوال ایشان نوشته اند که احمد سعید فرزند حضرت ابو سعید لعلم حفظ قرآن
 و احوال نسبت شریفه قریب بود و ماجد و خوشنویس کلام الشریف از زبان الهام ترجمان حضرت قبل
 خوشنیده ام که روزی با صاحب صدق و صفا و احباب عرفا و خطاب نموده فرمودند که حضرت ما
 میفرمودند از من ناگس چرا که بنظر آورند ابو سعید احمد سعید و چون احمد بشارت آمدن منی ایضا روز
 و حلقه مجلس نماز عصر فقیر نزد آن امام بهام و قبله نام مکتوبات حضرت پیر و تنگه حضرت عبد الله
 سعید و غلام علی قدس سره قرائت میکرد و در ذکر غلام محی الدین قصوری از زبان شکرشان گوهر
 نشان رسیدان بیان شکر افشانی نموده فرمودند که حضرت ما قدس سره از وی طریخش
 میفرمودند که حضرت غوث الاعظم قطب عالم قدسنا الله تعالی لقا بسره الا قدس حضرت معاضه رضی الله
 تعالی عنه را خلیفه پنجم نوشته اند ما غلام محی الدین را خلیفه پنجم خود گردانیدیم تم کلامه الشریف امرو
 قائم مقام حضرت نقشبندی نایب مناب کابری مجدی به اندراج انسانیه فی البدریه قطب
 مدار خالق کاشف اسرار اهل حقائق الفرق و الکامل فی المحبت الذاتیة اجماع بکالات الوالات
 المحمدیه سند اهل ارشاد الهدایه ما حی ظلمات الهوی و البدعه تلو ناویدنا الشیخ الکمل المعانی الاکمل که
 عنقریب نام مبارک آن الی جهان پیشوایاں کان یافت بیت در تفسیر سحر کانی و تن تجرید
 روحی و جانی و دم از آینه ساز و نور اهل و دم و صیقل آینه دل و روزی و حلقه صبح و مجلس شریف
 و محفل عنایت من آری آبا و اجداد و زینت افزای اهل و داد و بصورت پر نور شرف شده ستر فکر
 و حیرت ده مراقب بودم ناگاه غیبت در بود و دران غیبت بمنم که عزیز و پهلوی ایشان
 بطون راست نشسته و کتابی و دست در آرد از ان عزیز هتفسار نمودم که چه کتابست
 فرمودند این کتابی است که ساوکیا متقدمین ناهای عزیزان متاخرین سنی اجمع نموده اند
 باین باز سوال نمودم که نام مبارک این عزیزان نوشته و جواب عبارت مغلق او فرمودند غالبین
 مفهوم میگشت که نوشته ام و از برای صحت آورده ام لفظ صحت یاد این فقیرانده است الله اعلم بالصواب
 و هو مفتاح کل ابواب از محمود و ابداء و از انکار منکر کاسد متاع چه باک مشغومی

در مشیت است بر سبک بود از سنگان عوالم ایشان چه پاک و فیوضات این بزرگواران بر هر فرد از افراد عالم
 ریزان صفائی قلوب باین عزیزان چون نوشید جهان تاب ذرات اهل عالم مابان و رخشان نمود
 ظاهر برین جهال بی دین کار و دین و رنگ خود دیده و احوال ایشان را قیاس از احوال
 پریشان خود تصور ننموده و در قبح و رحق این برگزیدگان بیباکانه می آرند مننوی
 کار پاکان را قیاس از خود گیرند که چه باشد و نوشتن شیر شیر و لاجرم خفاش صفت از پر توه آفتاب
 گریزان و در سوراخ طینت ظلمت سیرت پنهان گشته در کرباب جهالت و ضلالت و مانند
 بیست از پر توه آفتاب خواهد بود بی بهره ماند مرغ شبیر و خداوند اطل عافیت و سایه شفقت
 و رحمت آنجناب از سفارق طالبان و رسا و رشته این سلسله عالیه سحاب فیوضات اکابرین
 طریقه انیقه از کف او را پاک او ان است بابرکات کم سبک و سسته مگردان و جند منظران
 این لمحات غیبیه سطر خفیه و مکاشفات عجیبه معارف غریبه که چون چشمشان بفتح بکحل
 این جوهر عالیه گردد و خانه قلب ایشان بنوشع این تجلیات ذاتیه منور شود و چشم روحشان
 بسره جذبات محالات بینا شود و خزینه سر ایشان بتکلیف ارادت الهی مفتوح گردد و دوفیننه
 خفی ایشان بر ظاهر نظر عیان شود و گنجینه انخابا باطانت لطف نامتناهی بشرف حضور گاهی
 مملو شود و انوار گردد و صدقنا گویند بقرینه تقلید ارادت رابطه ترک تجرید جویند و خود را در زمره
 اصحاب احباب شمرده باز سر رشته بصحبت اولاد گرامی آنجناب سازند و با خلفای
 عالیجناب حضرت قدس سره العزیز بشا بنده اندام مبارقایان کج بدن سلمان سخن چین که نظرشان
 برین صحیفه راز و دیباچه نیاز افتد و حرق و محط و بطور حرکت آورده زبان بطبعن تشنجه گویند سازند
 بخسره ان بدی و در خط کمر ای خود را انداخته باشند شیخ الاسلام هر وی خواجہ عبدالمد النصار قدس سره
 میفرماید آئی هر که را بر اندازی با ما مش و راندازی صدق حال این تحریر است
 ربنا لا تؤخذنا ان نسئ او اعطانا ربنا طاعتنا لا للاحاقه بلنا به واعف عنا و غفر لنا و احسننا
 انت مولانا نصر علی القوم الکافرین *

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از حمد و صلوة کمینہ درویشان بکنہنگ عالی شان ابو سعید مجدومی نسباً و طریقہ عقی
و کان الیہ عوضاً عن کشتی و اخراج میناید کہ بعضی یازان طریقہ کہ تہ فی اللہ صحبت بودند صدق
گردیدند کہ آنچه در راہ سلوک سردار ادوات شدہ اند و توجہ مشایخ کرام و ریزہ کشفاد
و جدائید یافتہ و اذکار و مراقبات کہ در ہر مقام بعمل آوردہ براس مانوس کننر اسند خود دست
سوافق آن معمول سازیم حقیر گفت کہ مکتوبات قدسی آیات امام ربانی مجدد الف ثانی حضرت
شیخ احمد سرحدی و کلام فرزندان آنحضرت کہ بتفصیل تمام از مسائل و اسرار جمیع قہام متغنی فرما
ہر خاص علم است و ہمچنین باوجود مختصراً ایجازی سائل قطب لاقطاب حضرت پیر سنگیر ما کہ در
انصاح و بیان طریقہ تحریر یافتہ بر آکاالبان ہلین کافی اند و بندہ ابابین ہمہ عدم لیاقت کہ
حاصل وزگار نمودہ و ورین ہ چہیز بگماشتن تحصیل حاصل است چونکہ آن مخلصان باین کمترین
من مٹی بمیان بود ہرگز از سوال خود باز نماندند و گفتند کہ ہر کس بوقت رخصت از مشایخ
نمود تبرکے عنایت میشود ما کہ با و طمان خود باز گردیدیم ہمین تحریر ترا تبرک خود میا زیم ہر چند از عا
عدم فرصت بلیت نقل می پر ختم لیکن سوال ایشان چا و نہ شتم چونکہ از اتفاقات نامہ دارد
بلکہ لکھو گردیم فی السجلہ فرصتہ است و اولمذا با وجود نااہلی خود از اجابت مسؤل چا و نہدیم
و آنچه ورین راہ بتوجہ پیران کبار برین خاکسار و رور و یافتہ اطہار اللہ کر کہ مامور ہ
است تحریر نمودہ میشود لیکن بدینست کہ آنچه ورین سالہ تحریر یافتہ از ادوات و کثوف خود کہ از
فضل الہی توجہ حضرت پیر سنگیر کہ عنقریب نام نامی آنحضرت ذکر میاید این و ہم بقدر رعایت
گردیدہ نقلی میگردد و بعضی جا ہا کہ تفصیل و تطویل کردہ ام از معلومات و موعائیز تحریر
یافتہ است و از تقلید صرف دریافت علمی محض فہند و کفی بالہ شہید و جوہی نغم الوکیل چونکہ
عنایت از لی شامحال بن فقیر گردید بتایخ ہفتم محرم الحرام مہند سنہ یکتر و ہجرت و پنج

از هجرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت و هلی بقدر موی حضرت قطب الاقطاب
غوث الشیخ و الشاب مجدد مائتة ثلثة عشر ناس حضرت خیر المشرکین خدام و ج شریعت مصطفی

که لقب آنحضرت از حضرت خاتمیت عبدالمهدی است و هم سامی ایشان از جناب حضرت

اسیر المؤمنین علی مرتضی علی ست المشتبه فی الآفاق حضرت غلام علی لدی بوی لاحمدی فاضل المهر

افاضته علی مفارق الطالبيين شرف گردید نوازش فرموده قبولش کردند و شغل سم ذات و نفی و

اثبات و مراقبه حدیث معیت امر فرمودند و تو جهابیطالاف خمسة عالم امر نمودند و چند و لطف

را جذبا آئینه رسید این لطالاف را سیر بطرف اصول خود با که فوق عرش مجیدند با کمالات

تعلق دارند واقع شده و قاجزیه که عبارت از حدیث است حاصل کرده سیر دایره هر کان تمام نموده

باصول اصول خود که در اثره ولایت صغری است عروج فرمودند و فنا و بقا در اینجا حاصل

گشت انوار اسرار این هر دو دایره موافق سقراطش فایز گردید فاسحیده علی ذلک چون

سیر این دایره هر قوم گردید لازم آمد که چنانچه تفصیل در بیان لطالاف عشره نموده شود فصل

و در بیان لطالاف عشره مشغولی آن بدانکه حضرت امام باقی عنی مجد الف ثانی رضی الله

تعالی عنه و الباعان ایشان تحقیق فرموده اند که انسان مرکب ده لطیفه است پنج از عالم اربع

از عالم خلق آن پنج که از عالم امر اند قلب و روح و سحر و خفی و خفی و لطالاف عالم خلق لطیفه نفس

عناصر اربع است و عالم امر از آن گویند که مجرب امر کن بظهور آمده است و عالم خلق تبدیل مخلوق گردیده

و دایره امکان متضمن این هر دو عالم است نیمه دایره هر کان از عرش

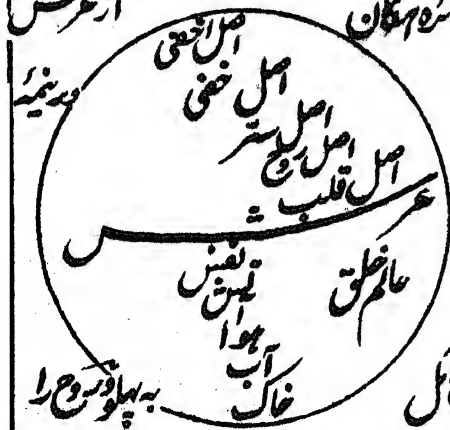
تأثری است و نیمه آن بلا عرش است عالم امر

بالاست و عالم خلق زیر عرش است چونکه

الله تعالی هر یک جسمانی انسانی را آفریده لطالاف

عالم امر را بموضع چند از جسم انسان تعلقی و

تعلقه بخشید قلب زیر پستان چپ بفاصله انگشت مائل



زیر پستان راست بفاصله و انگشت و سر بر پستان چپ فاصله و انگشت بطرف سینه و خفی
 بر پستان است بفاصله و انگشت بطرف سینه و خفی را در وسط سینه تعلق بخشد حتی که
 این لطائف خود را و اصل خود را که انوار مجرده بودند فراموش ساخته باین بیکر جهانی ظلمانی
 در ساختند و عشق خود را باین ظلمت کده و باختند عارف رومی قدس میفرماید منوی
 پایه آخر آدم است و آدمی بگشت محروم از مقام محرمی که نگردد و باز مسکین بن سفر نیست
 از وی بیکس محروم تر و چون غایت بغایت حضرت حق شاطحال بنده میشود او از بندست
 دوستی از دوستان هم میرساند آن بزرگوار بر ریاضت مجاهدات صفر نموده تزکیه تصفیه باطنش
 میفرماید و بکثرت اذکار و افکار لطائفش را بسواصول خود توجه میگردد و اند چون که بهت طالب
 در نبوقت قاصر افتاده پیران نقشبندی حمت الله علیهم و الاطالب بطریق ذکر امر میفرمایند
 و سبک ریاضات و مجاهدات شاقه بتوسط و عبادات و اعمال حکم می نمایند و جدا عتدال را در
 جمیع اوقات و احوال مرعی میدارند و توجهات خود را که چند العین برابر یک از ان نمیتواند
 هر روز بطریق سبق و در حق طالب بجاری بر بند نیست آنکه به تبریز یافت یک نفر شمس دین
 سخمره کند و بر بطنه زند بر چله و طالبان با اتباع سنت اجتناب بدعت امری فوتمند
 محال کن عمل خیریت در حق او تجویز نمی نمایند لهذا ذکر خفی را در طریق خود اختیار فرموده اند
 که در حدیث شریف مهفاد و در فضل آن بزرگوار است و درین لقمه شغل معمول
 شغل اول آنست که استهمذات باشد و یا نفی و اثبات و الاطالب بدکرم ذات امر میفرمایند
 طریق آنست که طالب باید که اول قلب خود را از جمیع خطرات حدیث النفس تهی کند اندیشه
 گذشته و آینه را از قلب نفی فرماید و براس رفع خواطر التجا و صرع بجنا حضرت حق سبحانه
 نماید و تصویب بزرگ که از طریقین کرایفته مقابل یاد و دل نگارد شستن براس
 رفع خواطر اثر تمام داد و همین تصویب شیخ را ذکر رابطه میگویند بعد از ان مشغول اند که شود
 لیکن قوف قلبی را رعایت فرماید که ذکر تنهایی نگارد شستن براس و قوف قلبی فایده

نمی بخش و داخل نفس است اتم لطیفه حضرت شایسته رضی الله تعالی عنه قوت عدوی چندان لازم
نمی شمرد و قوت قلبی از شرط واجب میفرمود و قوت قلبی عبارتست از توجه طالب بسو دل خود
توجه بسو ذات الهی که سببی هم مبارک است پس این که باین نگاہ داشت خواطر و باین
و قوت قلبی مشغول باشد تا که حرکت ذکر از دل سبع خیال برسد باز از لطیفه روح همچنین
ذکر نماید باز از لطیفه مهر باز از لطیفه خفی باز از لطیفه خفی باز از لطیفه نفس که محل آن وسط
پیشانی است ذکر نماید باز از تمام بدن که آنرا لطیفه قابلیه میخوانند اینقدر ذکر نماید که
از هر رگ پی و از هر بن مو آواز ذکر سبع خیال برسد و این که را درین طریقه
سلطان لاوکار گویند باز ذکر نفی و اثبات طالب تلقین میفرمایند طریقت شریک که نفس را
زیر ناف حبس نموده لفظ لا از ناف برداشت و پیشانی رساند آله از اینجا بکتف راست آورده
والله را بر قلب ضرب نماید بطوریکه گذران بر همه لطائف افتد و اثر ذکر همه جوارح و اعضا برسد
این که را درین طریقه بحکمت اعضا و جوارح میگویند و اگر حبس نفس چیزی ضرر نماید به حبس
بکند حبس شرط نیست معنی کلمه المخطوطه دارند که نیست هیچ مقصود من بجز ذات پاک بعد از
چند بار ذکر این الفاظ و دل بگذارند که خداوند مقصود من توئی و رضا تو محبت و معرفت
خود و این باز گشت گویند لیکن چون حبس نفس نایب یک نفس بر عدد و طاق بگذارد لهذا
این که را قوت عددی گویند که سالک گفت عددی باشد و قیقت نفس فرو میگذاورد باید که
لفظ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ضم نماید و باید که در هر حال ششده و چه بر خاسته
و چه وقت خوردن و آشامیدن هر وقت و هر آن مشغول بد که نگاہ داشت خواطر و قوت قلبی باشد
تا که باطن تصفیه حاصل آید و دل را توحیدی و حضوری بطرف حق سبحانه پیدا شود علامت
تصفیه اهل کشف را ظاهر شدن انوار است و هر لطیفه را نور علی سحر فرموده اند نور قلب و نور
روح سرخ و نور سرفید و نور خفی سیاه نور اخفی سبز و این انوار اول بیرون باطن مظهر
میکنند و این سیر آفاقی میگویند بعد از آن انوار دوم باطن خود احسا بس میکنند

لطیفه ناب

سیر ذاتی

و این سیر انفسی میفرماید از زبان مبارک حضرت پیر و ستکیه خود شنیده ام که سیر آفاقی تا ندر
 عرش است و سیر انفسی از عرش بالا است یعنی وقتیکه طائف از قالب آمده باصول خود عروج
 می نمایند تا وقتیکه بعرش رسند سیر آفاقی است و چون فوق عرش ایشان را جذب و عروج پیدا
 شود سیر انفسی شروع میشود و شخصیکه کشف را در ویدان نوا و سیر خود را دریافت مینماید و صاحب
 کشف عیانی درین زمانه بسبب مفقود شدن کل حلال کم است اکثر طلبان بنیوقت
 صاحب کشف وجدانی میباشند و این بدان هم نخوی از کشف است فرق و میان کشف
 عیانی و کشف وجدانی آنست که صاحب کشف عیانی عیان نامی مبین که از مقام بمقام
 سیر مینماید و صاحب وجدان اگر چه عیان نامی مبین اما تبدل احوال و تغییر ادرات را با درک خود
 دریافت میکند چنانچه بواسطه نظری آید لیکن با درک محسوس میشود اگر کسی با درک وجدانی هم
 حالات خود را دریافت نکند بشارت مقامات او را و ادون طریق را بدنام کردن است و
 شغل دوم مراقبه است و مراقبه عبارت از انتظار فیض است از مبدأ فیاض و محاط دارد
 شدن آن فیض بر خود یعنی فیضیکه از حضرت حق در او میشود بر لطیفه از لطائف سالک
 آن لطیفه را مورد فیض میگویند لهذا در هر مقام مراقبه از مراقبات معین نموده اند و از آنکه
 مراقبه احدیت و آن عبارت است از مراقبه از آنیکه جامع جمیع صفات کمال است
 و منزله است از جمیع نقصانات که مسمی هم مبارک الله است و محاط مینمایند که فیض از این ذات
 بر لطیفه قلبی میشود و این مراقبات را گاهی بے ذکر هم می کنند و ذکر هم مراقبه مفید نیست
 شغل سوم ذکر رابطه است آن عبارت از نگاه داشتن صورت شیخ است و در درک خود
 یا درون دل خود یا صورت خود را صورت شیخ تصور مینماید و چون رابطه خالص آمده و
 بهر چیز صورت شیخ بنظر می آید این فنا فی شیخ میگویند این احوال برین تباها حال
 نیز در ابتدا و دیافته بود که از عرش تا اثر می صورت حضرت شیخ خود محیط می یافتیم و جمیع حرکات
 و سکانات خود را حرکات و سکانات آنحضرت می دیدیم بیت و یار و چو اینست اکثر شوق

کیرانه

افسوس

هر کجای نگرم سرت را می بینم : یا بدوانست که طریقه رابطه اقرب طرق است و نشاء
 ظهور عجایب غرائب است حضرت ایشان عده الوتقی خواجه محمد مصوم ضی الله تعالی عنه
 فرموده اند که ذکر تنها به رابطه و به فنا فی الشیخ موصول نیست رابطه تنها بر عایت آداب
 صحبت کافی است **فصل و بیان سیر سلوک که در این راه ولایت صغری میشود و معمول**
 حضرت پیر سنگی و خلفای ایشان چنانست که اول توجه بر اقامت ذکر و لطائف طالب
 میفرمایند و طریق توجه کردن اینست که قلب در مقابل قلب طالب باشد البته التجا بنجاب آتی نمود
 استمداد از مشایخ کرام فرموده که انوا ذکر که در قلب من از جناب پیران کبار رسیده است
 قلب این طالب آید و توجهی و بهی بسو قلب فرماید از عنایت الهی در چند توجه حرکت فکری در قلب
 پیدا آید و همچنین روح خود را مقابل روح او داشته توجه کند که نور ذکر که در لطیفه روح من از
 روح پیران رسیده است در روح طالب اقامت میکنم و همچنین برویگر لطائف او که تسری و تحفی
 اخنی و لطیفه نفس و قالب است متوجه شده اقامت میفرماید چون که اجزا ذکر در همه لطائف
 طالب باشد ذکر نفسی و اثبات او را تلقین فرموده توجه برای اقامت نسبت جمعیت و حضور
 فرماید که جمعیت عبارت از بنحیطگی یا کم خطرگی قلب است و حضور عبارت از پدید آمدن توجه
 در قلب بسو حضرت حق سبحانه و چون جمعیت و حضور و قلب طالب پدید آید پس قلب طالب را
 از بهمت خود بسو فوق جذب فرماید و اکثر فرموده ام که اول جذب را در اک
 مینمایند و وقتیکه لطیفه از قالب آمد نسبت حضور او را میکنند بهی طریقی بر کفایت هر مقامی
 که توجه کند خود را منصف بزرگ مقام ساخته فیض آن مقام را باطن طالب اقامت فرماید و آن
 فیض نیز ملحوظه او بداند که اول آدمی بسبب کثرت علایق و عوالم شت انگشت سیاه به نور
 شده است خود را اصل خود را فراموش ساخته چون در صحبت هر شد کامل طالب صادق می آید
 شیخ او را توبه داده طریق ذکر تلقین میفرماید و توجه خود در حق او بکار می برد از برکت توجه نور
 ذکر در قلب و پدید آمدن و آن انگشت سیاه روشن شدن میگردد و چون از نور ذکر

سلسله

جمعیت حضرت

تمام قلب متور شد شعله از قلب بلند شود و این را در طریقه مظهریه فتحاتی نامند و اول بشارت
 که بطالب عظامی فرماید بشارت فتحات است و در وقت قلب که از اصل خود غافل و ذایل شده
 باز اصل او بیاورن می آید و بطرف فوق متوجه میشود و در چند آن شعله نور که بلند شدن گرفته
 بود از قالب بر آید و همین معنی است آنکه میگویند لطیفه از قالب آید همچنین آهسته آهسته بطرف
 اصل خود که فوق العرش است سیر میفرماید و همین برکت صحبت شیخ جذبات قویه لطائف
 طالب فرو میگردد و سرعت و بطور سیر آنچه من فهمید ام سو قون بر کثرت و قلت تو جهات شیخ
 است اگر کثرت تو جهات در حق طالب بکار می برد سیر طالب سریع میشود و اگر تو جهات
 شیخ قلیل است سیر نیز همان قدر خواهد بود و متعدد طالب مختلف افتاده بعضی از استعداد
 خوب دارند که در اندک توجه مانند هوا کشین بطرف بالای پزند که سرعت سیر آنها نظر بر کمال
 نمیکند و بعضی که بطی الاستعداد هستند افتان و خیزان بمنزل مقصود میرسند غرض صحبت شیخ
 علی الخصوص در نظریون طالبان را ضرورت افتاده است که بدون توجه شیخ پاس سعی نکند و از
 ریاضات و مجاهدات خویش کارگمی کشاید الا ان یشاء الله تعالی کما شایدها فی صحنه شیخانو
 اما سنا قلبی و روحی فدا و جز نباه غیر مره و از برکت توجه است که جذب و در نظریون مقدم افتاده
 راه آسان ساخته از رفتن تا بدون فرق ظاهر است و خلاصه سلوک که عبارت از قطع کردن
 مقامات عشره شهوه است از توبه و انابت و زهد و ریاضت و ورع و قناعت و توکل
 و تسکیم و صبر و ریاضت و ضمن آن طی میشود قربان پیران خود شوم که چه راه سبک است
 برای ما پست فطرتان کم استعدادان مقرر ساخته اند این احسان حضرت شاه نقشبند است
 رضی الله تعالی عنه که پانزده روز سر سجده نهاده و عا و تضرع در جناب الهی کرده اند
 عرض کردند الهی هر طریقه ده که البته موصل باشد الی الله تعالی دعا ایشان مستجاب فرمود
 ایشان را طریقه عنایت کرد که اقرب طرق است و البته موصل است لیکن شیخ کامل و کامل باید که
 طالب هر کمال متابعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم آراسته و باطنش

از ماسوی پر است و بدوام حضور حضرت حق سبحانه در ساخته باشد الا که طریق حقیقت باید
 دانست که اکابر تشبندیه حقه الله علی اهلها اصل کار جمعیت حضور داشته بهر طریقی اینست
 نه انداخته اند و بصورت کمال غیبی متوجه میشوند و کثوف انوار را چندان اعتبار ننهادند و طالب
 را بحصول چهار چیز غیبت میفرمایند جمعیت و حضور جذب و ادوات کشش لطائف را
 که بطرف فوق میشود جذبات میگویند و ادوات عبارتست از وارد شدن حاسه
 از فوق بر قلب که طاقت تحمل آن در شستن متعسرست جهت فوق بمبب ماست توجه به جهت
 و الا اول تعالی را بیرون از جهات باید جست و همین ادوات را در نظریه عدم وجود آن
 میگویند اول این وارد بر سالک است بلکه بعد از آن است و در میگذرد رفته رفته کثرت پیدا میکند
 و بعد از هر مرتبه و هر روز بلکه در روز چند بار تا وقتی که از تواتر توالی می آید اتصال ادوات
 میشود تا آنکه بزرگان این نظریه فرموده اند بیست و چهل اعدام که توانی کرد و چهارم آن مردمانی که
 اشارت باین حالتست و عدم وجود عدم و فنا و بقاست و رجعت جذب لیکن فنا و قلب
 وقتی متحقق شود که تعلق علمی و عینی ماسوائی از ساحت سینه خفت بر بند و خطر ماسوائی
 درون قلب هرگز نیاید بیست و چهل اعدام که توانی کن و گذار چون موجب بچگونگی کن
 و فنا و قلب تجلیات فعالیه میشود یعنی دیدن افعال ماسوائی آثار فعل حضرت حق سبحانه چون
 این دیدن غالباً بی صفات و ذات ممکنات را منظر صفات و ذات حضرت حق خواهد بود و یک
 بتوحید وجودی که عبارت از دیدن هستی ممکنات امواج هستی اول تعالی است ترنم خواهد نمود
 بیست و غیرش غیر در جهان نگذاشت و لاجرم عین جمله اشیا شد و آریاب توحید وجود
 خود را و عالم را کم ساخته و در بحر وجود حضرت حق غوطه خواهند خورد بیست و یک از سطر پیر
 این سید بگوش که چوب تار صد آفتن تن به دست و این را فنا فی الله گفته اند چون
 سالکین بحر خفا غوطه خود غیر از بحر مشهود بصیرتشن چیزی نیافت و بهر طرف که مشاهده
 کرد سواد ریاد امواج او ندید بلکه خود را قطره این بحر و یاز کمال استغراق تمیاز

لجذب
 وارد ادوات

ترنم وجود

قطره مر تفی گشت بیت جوی این پانی نیکو بجوی و انفکاک نیست در و ریاء جوی
 حضرت شیخ اکبر قدس سره که سدا این طائفه علیه اند سیف نماید شعر البحر علی کاف فی قدم
 آن احوادث امواج و انهار و فلا محجب تکال تشاکلها و عمر تنکل فیها و هی استاذ و نیز
 سیف نماید لا اؤتم فی الکلون لا البلیس و لا ملک سلیمان لا البقیس و فالکل عبادة و نه یعنی
 یاسن هو لقلوب یقناطیس و سفر فی سیف نماید غزل زوریاموج گوناگون برآمد و
 زنجیری برنگ چون برآمد و گریه و کسوت لیلی افروشد و گریه بر صورت مجنون برآمد و چو یار آمد
 ز خلوتخانه بیرون و همیون نفس درون بیرون برآمد و ازین یار بدین امواج هر دم بهزاران
 گوهر کنون آمد و بصدرستان بکام و ستان شد و بصدر افسانه و فسون برآمد و بدین کسوت
 که می بنیش کنون و یقین و ان که او کنون برآمد و چو شعر سفر فی و بر سر کبا و بغایت لبر
 سوزن برآمد و چون فزایان مرتبه کمال سید بوج و هو یوب و راسم و ساخته بقای از
 نزد خود عطا خواهند فرمود و خود را در همه و همه در خود شایده خواهد فرمود و عالم را امرات جمال
 خود خواهد دید و از غایت شوق باین شعار ترغم خواهد فرمود غزل چون بگرم و آینه عکس
 جمال خویش و گرد و همه جهان بحقیقت مصورم و بنوشید آسمان ظهور محبت را و ذرات
 کائنات اگر گشت منظرم و عشقم که در و کون مکانم پدید نیست و غفار مغربم که شام
 پدید نیست و زابر و غمره هر دو جهان صید کرده ام و سنکر بدان که تیر و کمانم پدید نیست و گویم
 بهر زبان بهر گوش بشنوم و این طرفه ترک گوش و زبانم پدید نیست و بدانکه توحید وجودی و
 ذوق و شوق واضح شدن اسرار معیت و آه و نعره و تپ و خرق و سماع و قیص و وجد
 و تواجده همه در سیر لطیفه قلبست و قلب دل در و اثره اسکان سیر نمایان از احوال آن اثره
 است جذب و حضور و جمعیت و ادرات و کشف کوفی و کشف ارواح و کشف عالم مثال و
 سیر عالم ملک که عبارت از تحت افلاک است و ملکوت که عبارت از ملائکه و ارواح و شش و آنچه
 مافوق آسمان است همه داخل و اثره و حکایت بلکه و نصف سافل آن اثره و همچنین شعبه ها

بنظرمی در آید این سیر قافی میگویند بلکه کمال حضور جمعیت جذبات قویه در آثره ثانی
که عبارت از سیر تجلیات انفعالیست و سیر ظلال اسما و صفات است و سستی بدائره ولایت
صغری است حاصل میشود و از نصف عالمی دائره امکان که فوق عرش است چه انجاید که
بسیار از صوفیه نرسیده از باعث تنزیه لا مکانیت آن مقام را مرتبه صفات ذات فهمیده
نکته میگویند که سیر ستوئی فوق عرش از اسرار غامضه است این از جمله غلطا صوفیه است و در
نصف دائره فوق سیر نفسی قرار داده اند بلکه کمال سیر نفسی در دائره ولایت صغری که محل

ظهور توحید و اسرار جمعیت است واضح می شود

اما صراطیقت حضرت شاه نقشبند فرموده اند که

اولیای الله بعد از فنا و بقا هر چه می بیند و در خود می بیند
و هر چه می شناسد خود می شناسد حیرت ایشان نفس

صغری است
از ولایت
که عبارت
اسما و صفات
دائره ضلال

نخواست و فی نفسکم افلا تبصرون بزرگ میگویند بیت همچو ناینا سبر بر سوس دست +
با تو در زیر گلیم است هر چه هست + و علامت رسیدن قلب دائره ولایت صغری آنست که توحید
فوق مضمحل شده احاطه شش جهت میفرماید توحید یحیی حضرت حق سبحانه با درکن چون
خود و محیط همه عالم می بیند و بعضی را اسرار توحید وجود دست سید پدشاه اسرار توحید است
که بسبب کثرت عبادات مجاهدات ترک کوفات و مرغوبات دوام ذکر و فکر غلبه عشق و محبت
بسوس محبوب حقیقی پیدا میشود دل را جذب توحید بسوس آنجناب نفس بهبودی میگردد و این
مجاهدات و ترک کوفات که موافق اتباع حبیب خود صلی الله علیه و آله وسلم واقع میشود و تفسیه
باطنی از اسامی سیکند و آینه دل را از رنگ غفلت و هوا زدوده میفرماید تا بحدیکه باطن را
مرا با می عکس ظلال اسما و صفات و اجبی میکند و چون سالک بیچاره و عاشق
دل داده که نادیده محبوب خود تشنه بهم رسانیده بود عکس ظلال اعین محبوب تصور کرده
بشطیحات کلام فرماید و صورت محبوب آینه باطن خود دیده بخود مدعوش شد خیال صیال

اسرار توحید

و در سرش می افتد حافظ شیرازی میفرماید بیت عکس رو تو چو آینه بجام افتاد و عارفان از
 خند و می طبع خام افتاد و چون از غایت عطش فرو میان ظل وصل نمی تواند کرد و لاجرم
 نعره اتحاد و عنایت از نهادش بر آید بیت چون عکس رخ دست و آینه عیان شد و عکس رخ
 خویش نگارم نگار آن شد و غلبه این دید بجا رسید که تعین تشخص خود نیز از نظرش مرتفع شد و
 سبحانی و انانیتی از باطنش بلند شد و چون در حدیث قدسی وارد است انا عند ظن عبدي
 موافق ظن او با او معامله خواهند فرمود و چون چنان این حالت از خود و بایستیها خود
 فانی گشته است از طعن ملاست دورست و داخل زمره اولیاست و از مزه بان حق است
 بداند که قبل از رسیدن قلب امره ثانی که مقام انگشتان توحید است سخنان توحید فتن و
 اعتقاد وحدت وجود و خودن خلایق شرعیت است یعنی که دعوت انبیا و عظام علیهم السلام
 بتوحید وجود نیست بلکه حکام شرعیت موقوف بر اینست و کتاب سنت ناطق است به لغی
 معبود باطله و یگانه داشتن معبود حقیقی بعبادت و عوام را تخمیل مراقبه توحید کردن غیر از
 خسارت دنیا و آخرت نمی افزاید مثل آن وقت را خدا الضایع بد که اینچنین اعتقاد ملیانه بمریدان
 خود تلقین میفرمایند و این بیچارگان را از صراط مستقیم منحرف میسازند ضلوا فاضلوا اضاعوا
 فاضا هو ابیت بخجروی چند خود بخیر و عیب پندند بر علم منبر و با دشوند او بگراشت رسند
 و دشوندار بدماغ رسند و باید دانست که بعضی سالکان را قبل از قطع دایره امکان
 بلکه قبل از برآوردن لطیفه از قالب جالسته شبیه توحید وجودی بوده است ظاهراً میشود و محسوس
 آنکه تخمیل مراقبه توحید صورت توحید و تمخیل ایشان متصور میشود چون این تمخیل غلبه میکند
 سخنان توحید بر تحاشی سبک گویند خصوصاً در اوقات سماع و آواز خوش و آواز نغمه که در
 قلب حرارت و ذوق پیدا می باشد بجا که ترمی شوند و اشعار توحیدی شنیده خود را همیال
 قائلان آن شعار می شناسند نمیدانند که از باب این احوال آداب شرائط است که درینها سقوط
 معظم ترین شرائط اتباع سنت است و اجتناب از بدعت نامرئیه حکایات مشایخ متقدمین

قدسنا الله تعالی با سرزمین و درج و تقوی اسفندست جمعی را چونکه غیر مصر بودست میدید که این
 عنصر لطافتی دارد و نورانیات ممکنات ساریت ایشان آنرا وجود حق تصویریده سخنان معجید
 بر زبان آید نمیدانند که این سیر داخل اثره اسکان است و مقام توحید بعد از انقطاع دائره است
 و برخی را بسبب انکشاف عالم ارواح و پیچونی آن عالم نسبت به عالم جسم و احاطه آن به عالم
 جسم را آن را قیوم عالم تصویر نمایند و آنرا بخدای می پرستند و درین مقام بعضی اکابر را
 نیز شهباسی واقع شده سلطان العارضین قدس سره میفرمایند سنی سال روح را بخدائی
 پرستیدم و چون عنایت ایزد شامی لمحال این بزرگوار بود ایشانرا از آن مقام ترقی واقع شده
 آنگاه این شهباه را دانستند بدانند که هیچ از عالم امکان است با آنکه بلا امکانیت تعلق دارد
 و رنگ پیچونی دارد اما نسبت به پیچونی حقیقی از قسم چوبست از مخلوقات حق است سبحانه
 کما ورونی اس حدیث و تحقیق تفصیل این شتباهاست در مکاتیب شریف حضرت امام ربانی مجید
 الف تانی رضی الله تعالی عنه با انکشاف تمام موجودات را رقم گوید که چند سال بنده را
 اینچنین مغالطه باور پیش آمده است قبل از رسیدن مقام توحید سخنان خلاف شریع غریب باشد
 سر سبزده استغفر الله ربی و التوب الیه بدانند که صوفیه علیه الرحمة که احوال توحید دارند بوحث
 وجود قائل اند پنج مراتب وجود را معین کرده اند و حضرات خمس نیز مینامند مرتبه اولی را وحدت
 میگویند و در نهم مرتبه تعین اول که تعین علمی اجمالی است اثبات مینمایند یعنی اول تعینی که بر حدیث
 مجرود تعین همین تعین است و این مرتبه تعین اول حقیقه الحقائق و حقیقت محمدی صلی الله
 علیه و آله وسلم میفرمایند و مرتبه لاهوت میگویند و مرتبه ثانی را واحدیه و تعین ثانی میگویند
 و این مرتبه را تفصیل بها و صفات حضرت حق و مرتبه حقائق جمیع ممکنات میگویند
 و این بود تعین را و مراتب جو با اثبات میکنند و این مرتبه را مرتبه جبروت میگویند و مرتبه
 ثالثه را مرتبه عالم ارواح و ملکوت و مرتبه رابع را مرتبه عالم مثال مرتبه خامسه را مرتبه عالم جسم
 و ناسوت قرار داده اند و این مراتب سه گانه را مراتب مکانی گفته اند و احکام یکمرتبه را

مراتب وجود

بر مرتبه دیگر ثابت کردن پیش ایشان مذکور است بریت هر مرتبه از وجود حکم اوست که حفظ
 مراتب کنونی زندیق می باشد یعنی سهم کبریه و احکام او بر مرتبه دیگر اطلاق نمودن جاری ساختن
 کفر است صریح مثلاً در ناسوت نام آخر مرتبه انسان است و حکم او عجز و بیچارگی و عابدیت است
 و در مرتبه وحدت نام آن مرتبه الله و حکم او استغنا و بی نیازی و عبودیت است این
 سه درجه و احکام رایج ساختن نزد صوفیه محققین کفر محض است و در صورتی که بشنود بشنود
 که چون این مرتبه خمس را تعمق نظر فکر نموده میشود همه داخل دایره ولایت صفیری میشود و گرد
 و اعلم عند الله سبحانه زیرا که چون لطائف خمس را تفسیر علی واقع میشود اول گذر ایشان
 دایره امکان واقع خواهد شد و عالم حساب و ارواح و ملکوت و مثال که همه داخل دایره امکان اند
 میشود و سالک خواهند شد بعد از قطع این دایره چونکه عروج خواهد شد و دایره ولایت
 صفیری قدم خواهد نهاد و درین دایره سیر ظلال سما و صفات واقع میشود و این ظلال در نظر
 سالک عین سما و صفات میشود و میگردد و چون هر نقطه از این دایره از مبدای خود ناشی است
 چونکه بعد از قطع تفصیل بآن نقطه اجمالی خواهد رسید آن نقطه را حقیقت محمدی و این قول که
 تعین علمی است میدانند و فوق آن نقطه ذات بحث و احدیت مجرده خیال میکنند و تعالی الله
 عرفی لک علوا کبیرا بریت غفاشکار کنش و دام باز چسبند و کانیجا همیشه باو بست و ام را به
 باید دانست که این دایره ظلال سما و صفات مبدای تعین جمیع ممکنات است سوائے
 انبیا و عظام و ملائکه کرام علیهم السلام بدانکه هر فردی از افراد عالم را از جناب الهی
 علی التواتر و التوالی فیوضات تازه میرسد از قسم وجود و حیات و نعمتها و دیگر که تعداد آن از
 احاطه شمری بیرون است و آن فیوض توسط صفات و ظلال آنکه واسطه اند و میان مخلوقات
 و ذات حضرت حق اگر این سما و صفات نمی بودند عالم که معدوم محض بود و وجود بقا نمی یافت
 زیرا که حضرت ذات که بکمال استغنا موصوفت بعالم مناسبند و ان الله غنی عن العالمین پس
 هر شخص از اشخاص عالم را ظلی از ظلال صفات که آن ظلال است و این فیوض و کمالات

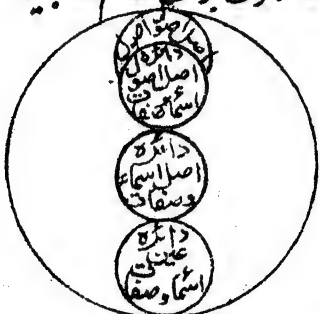
میرسد و آن ظلال مبدأ تعین حقیقت این شخص سبب شوند و عین ثانی نیز می نامند آنکه صوفیه گفته اند الطریق الی الله بعد و الفاسد کمالی اشارت بهین ظلال است چون لطیفه و احوال و ولایت صغری شد و اصل حقیقت خود فانی و متهمک خواهد شد و بقایان حقیقت خواهد یافت پس فنا از لطیفه قلب تجلی فعلی خواهد شد و نبوت افعال خود و افعال جمیع مخلوقات از نظرش مخفی خواهند بود و تجرب فعل یک فاعل حقیقی و در نظرش نخواهد آمد و ولایت این لطیفه را ولایت حضرت ابوالبشر آدم علیه السلام میفرمایند پس سائک که از راه این ولایت و احوال مقصود شود و او را آدمی المشرب میگویند و فنا از لطیفه روح و صفات ثبوتیه حق سبحانه میشود و نبوت سائک صفات خود را از خود و از جمیع مخلوقات مساوی ساخته بحضرت حق سبحانه منسوب خواهد بود و چون وجود که اصل جمیع صفات است و وجود را از خود و از جمیع ممکنات نفی ساخته ثبات آنرا غیر از حضرت حق سبحانه نخواهد کرد و لاجرم توحید وجودی قائل خواهد شد و ولایت این لطیفه را ولایت حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیهما السلام میفرمایند پس سائک که از این راه ولایت حاصل خواهد شد او را ابراهیمی المشرب میگویند اگر سائک سوال کند که تو توحید وجودی را در لطیفه روح که ولایت ابراهیمی است اقام نمودی یا آنکه حضرت خلیل علیه السلام و انرا نفسی را به تمام و کمال طے فرموده و هیچ وقیفه از دقایق شرک فرو نگذاشته لایسب فلیکرم باین متوجه حضرت مجبرده که در الوار است گفته فرمودند انی و محبت و بی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما انما من الاشرکین جواب آن بچند وجه گفته میشود جواب اول آنکه در لطیفه روح اگر چه توحید وجودی منکشف میشود ولیکن این توحید نه مثل توحید است که در سیر لطیفه قلب واضح شده بود و که آنجا وجود ممکنات را از غلبه محبت وجود حضرت حق سبحانه می یافت اینجا وجود را که خبر محض و با برکت صرف است غیر از حق سبحانه را اثبات نمیکند و ممکنات را عدم محض تاخیر صرف یا بد عدم را وجود انگاشتن و وجود را بر عدم محمول ساختن از کمال غلبه سکر رب شعویات است بیت نه آن این که دنی این شود آن به شبهه شکال گردد بر تو آسان و جواب هم آنکه انش خواص

راجع است ساکنان و نیز مقام انفرادی خاص حق سبحانه و تعالی که در روز مهیته یافته متوجه
 محبوب خود که حضرت ذات است میشود جواب سوم آنکه ولایت انبیا که امام علیهم السلام ولایت
 کبری است که در اینجا قرب هماد صفات و شیونات حق است و مورد احوال آن ولایت لطیفه
 نفس است آنچه در آن ولایت تکشف میشود توحید شهودیت و معارف دیگر نه توحید وجودی
 که انکشاف آن در قرب ظلال سما و صفات است نه عین آنها و آنچه ولایت لطائف عالم
 امر را منسوب بحضرت انبیا علیهم السلام میفرمایند معنیش نیست که قریب که لطائف خمس عالم امر را
 حاصل میشود ظل قریبی است که انبیا را در مقام اصل حاصل شده است مثلاً قریبی که در لطیفه روح
 حاصل میشود ظل قرب ولایت خلیلی و قرس علی بن ابی طالب چهارم آنکه اگر چه ولایت لطیفه روح
 ولایت خلیس است لیکن در مقام نبوت آنحضرت راشانی است که بعد از حضرت خاتمیت
 صلی الله علیه و سلم افضل نبیا شده اند و معارف مقام نبوت بمعارف ولایت هیچ مناسبتی
 نداد بلکه صاحب مقام نبوت را از معارف توحید وجودی هزاران ننگ عاریت بر سر
 اصل سخن درویم و گوئیم که فنائی لطیفه ستر و شیونات ذاتیه حضرت حق میشود و در نی مقام
 ساکن ذات خود را در حضرت حق سبحانه و تعالی می یابد و ولایت این لطیفه را ولایت حضرت
 موسی علیه السلام میگویند پس ساکنی که ازین راه ولایت واصل شود او را موسوس
 المشرب خواهند گفت و فناء لطیفه خفی در صفات سلویه و تعالی است و در نی مقام ساکن
 تفرید جناب کبریا از جمیع مظاہر میفرماید و ولایت این لطیفه را ولایت حضرت عیسی علیه السلام
 میگویند پس ساکنی که ازین راه ولایت واصل میشود او را عیسوی المشرب خواهند گفت و رقم
 گوید عیسی علیه السلام در ابتدا مناسبت خود حضرت عیسی علیه السلام دریافت کرده مبدأ تعیین را
 سهم انجی معلوم کرده بود و بعد از مدت بسیار بنحدرت مبارک حضرت پیر و سنگی خود عرض
 کردم که مناسبت خود بجناب حضرت عیسی علیه السلام و ولایت او را دریافت نموده ام
 آنحضرت توجیه فرمایند که ولایت عیسوی بولایت محمدی صلی الله علیه و سلم نایز شوم آنحضرت

ایشاد کردند که تا وجهی بکنیم تو نیز متوجه باش الحاکم از بکرت توجیه ایشان میدارم که ترقی شده باشد
 و فناء لطیفه خفی و مرتبه شان آتی است که جامع این همه مراتب است و در مقام سابع
 متخلّق باخلاق آتی میشود بدانکه حضرت امام ربانی رضی الله تعالی عنه تهذیب لطائف
 جدا جدا میفرمودند لیکن فرزند گرامی آنحضرت غنی حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله
 تعالی عنه و خلفا ایشان راه کوتاه ساخته تهذیب لطیفه قلب فرموده تهذیب لطیفه نفس
 می پردازند که ضمن این هر دو لطیفه لطائف اربعه را تهذیبی بهم میرسد لیکن جناب مبارک
 حضرت پیر سنگیر قلبی در وحی فدا بهمه لطائف توجیه میفرمایند و بنده را بر اقبه هر یک لطیفه
 جدا جدا نیز امر فرموده اند چنانچه مراقبه قلب باین طریق فرمودند که قلب خود را مقابل قلب
 مبارک حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم داشته بجناب آتی عرض باید کرد که فیض
 تجلی افعالی که از قلب مبارک حضرت حبیب خدا صلی الله علیه و سلم بر حق حضرت فوج
 و ابراهیم علیهما السلام رسیده است در لطیفه روح من فایز شود و همچنین لطیفه سر خود را مقابل
 سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم داشته عرض کند فیض شیونات ذایته حضرت حق که
 از لطیفه سر مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در سر حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ
 رسیده است و سر من برسد بعد از آن لطیفه خفی خود را مقابل لطیفه خفی حضرت رسالت پناهی
 دارد و عرض کند که فیض تجلیات صفات سلویه که از خفی مبارک آنحضرت بجنی حضرت عیسی
 علیهما السلام رسیده است در لطیفه خفی من فایز شود و من بعد لطیفه خفی خود را مقابل لطیفه خفی
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم داشته عرض کند که آتی فیض تجلیات شان جامع خود
 را که در خفی آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسانیده در خفی من برسان باید دانست که ولایت
 این لطائف همه در دایره ولایت صفیری میشود بلکه این لطائف را عروج دایره اولی
 ولایت که بر می میشود بدانکه دایره مکان مراقبه احدیت میکنند همچنان در ولایت صفیری
 بر اقبه معیت که مفهوم آیه شریفه و هو حکم انما کنتم ست میفرمایند تمام شدن سیزده مکان

اگر کشف دارد خود خواهد دانست یا شیخ صاحب کشف خواهد گفت اگر هر دو کشف ندارند
 پس باید که جمعیت قلوب خود را ملاحظه نموده باشد اگر بخطرگی یا کم خطرگی که خطر مانع حضور
 نشود تا چهار گز می کامل برسد پس مراقبه معیت شروع باید نمود و معیت او تعالی با خود هم
 لطائف و عناصر خود بلکه با هر ذره از ذرات ممکنات ملحوظ باید داشت تا معیت یحیی
 او تعالی با دراک همچون مدرک شود و جهات سه را احاطه نماید توجه حضور که پیداشد بود
 در وجهالال و آنوقت شروع سیر لایت کبری کرد انزه بها صفات و شیونات حضرت حق است
 میفرمایند فصل و بیان لایت کبری که فنا انا و لطیفه نفس است باید دانست
 که چون اسرار توحید وجودی و سیر معیت برین فیه بمقدار درود نمودند چنان یافت شد که
 از عرض مجید بل فوق آن تائیدی نور می محیط خود و محیط هر ذره ممکنات دیدم و رنگ آن نور
 بی رنگی بسیا همی مناسبت داشت و صدق و کان اله فی عما بود در آن اتفاق حاصل شد
 بعضی اسرار علوم این مقام واضح گشت تا آنکه تبارخ پانزدهم شهر ربیع الاول از بهمان سال که بنده
 و حضور حاضر شده بود از وقت ابتدا توجه تا این هنگام عرصه ماه پنجم و گذشت بود حضرت پیر و سنگ
 مد ظله العالی توجه بر لطیفه نفس بنده فرمودند و بهمان توجه دیدم که آفتاب ربی از مطلق نفس طلوع نمود
 و آن نور سیاه که ذات حضرت حق می فهمیدم از هم نیت حتی که نام نشان آن نور نماد دیدم که
 وجود ممکنات که در نور سیاه معدوم و محصل دریافت می شد باز ظهور نمود مانند وجود مستار را در
 شعشان نور آفتاب لیکن سیر قلبی تیز می بصر انقدر نبود که در وجود ممکن واجب تمیز نماند که لهذا
 قائلان تها شده بود و چون رسید و لایت کبری که ولایت انبیاست و مقام صحو و هشیا است
 حدت نظر عنایت کردند دیدم که وجود ممکنات البته بغوثی و استقرار می دارد لیکن در هشیا
 وجود ظلی دریافت شد که بر تومی از وجود آتی بر اعدام نافه آنرا موجود ساخته است و همچنین
 صفات ممکنات بر تومی از صفات اسما و شهود گردیدند عین آنها همین است معنی توحید شهودی
 که در لطیفه نفس شهودی شود از اینجا معنی اقربیت تعالی و یارب فرق دیگر بیان معیت از جهت

اولش نو که غایت سببیت است کمال اقریبیت و انشعابیت لیکن اگر وجود ممکن نمود است
مستفاد از حضرت حق است سبحانه نه از خود و اگر صفات ظاهری گشت هم از انجنا ب است و
حقیقت او عدم است که مشارا الیه هیچ اشارت نمیتواند شد و اشارت ناوانت بر وجود
خواهد یافت نه بر عدم پس ازین تحقیق معلوم شد که وجود اصل نسبت به وجود ظل نظر نزدیکتر
ازیرا که ظل هر چه در اصل دارد نه از خود و اگر وجود خود نگاه میکند بر تویی از اصل می یابد نه از خود
و اگر بصفت خود نظری اندازد هم نمونه از صفات اصل می بیند لا جرم با قرابت اصل قرار خواهد
نمود چه قریب که ظل را بخود پیدا کردید است از باعث وجود اصل است پس اصل قریب نظر از وجود
و اگر چه بیان قریبیت در تقریر نمی گنج و در تحریر است نمی آید چه عقل ناقص را و اگر نزدیکتر را
از خود عاجز است لیکن این معامله و راه طور عقل است موقوف بر انکشاف نامت باید دانست



که دایره ولایت کبری متضمن دایره و یک
قوس است یعنی نیمه دایره از دایره اولی از دایره
ثالثه ولایت کبری سیر قریبیت توحید شهودی
منکشف میشود نصف سافل این دایره متضمن

اسما و صفات زائد است نصف عالی آن شتمل بر شیونات ذاتیه نایب دایره عروج لطائف
نفسه عالم امر میشود و مورد فیض این دایره لطیفه نفس است با شکر کثرت لطائف مذکور و درین
مراقبه قریبیت یعنی مفهوم آیه شریفه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ من جنبل الوجود خدایا می کند چون دایره
اقریبیت عروج واقع خواهد شد سیر دایره اصل خواهد افتاد و از دایره اصل بدایره اصل ترقی خواهد
نمود و از اصل اصل به ثلث که عبارت از قوس است سیر خواهد کرد و درین نیم دایره کمال
استملاک منجمد حاصل میشود و چون حضرت پیر و حکیم درین دایره برین بنده توجیه نموندند
میزان نور برنگ این دایره بر لطیفه نفس من بشارت تمام می خندند که وجود هستی امر مثل نمک
در آب فند تمام گداخت حتی که نام نشان از وجود من باقی نماند و زال عین اثر میسر شد و اطلاق

لفظاً استغذواستم و موردی برای نانیانم حتی که در یک عدستی فرورستم که ناپیدا
بود یقین معلوم کردید که حقیقت فناورین ولایت یسیر میشود و آنچه در ولایت سابق بود
صورت فنا بود و درین و نیم دایره مراقبه محبت یعنی مفهوم آیه که میگوید *و یجئو نکه* میکنند
و درین اثر مورد فیض لطیفه نفس است که عبارت از اناسا است بدانکه مراقبه درین اثر باین
طریق میکنند که خود را بخمال داخل آن دایره کرده و کاظمین نمایند که فیض محبت از دایره اصل هما
و صفات بر لطیفه انای سر ارمی شود و همچنین این دایره اصل فیض محبت بر انای سر و
سین و همچنین از قوس که اصل ثالث است فیض محبت برین لطیفه می آید و درین اثر تهلل کس
بالحاظ معنی نیز مفید می افتد راقم گوید عفی عنه که بنده را توجه پیر و تنگیر بجای آنکه کشف این
دو اثر نیز شده است آنچه مابین اینها را می یافتم قلت کثرت النواضع و قوت در
عرض طول و بزرگی نسبت فوق با تحت خود و بر و ایشان که توجه درین اثر کرده ام اکثری
کشف این اثر حاصل شده است و علامت قطع شدن دایره و تمام شدن او
آنست که دایره مثل قرص آفتاب بر ساک مکشون میشود و هر قدر از دایره قطع میشود
همان قدر از دایره نورانی بکمال نشان هویدا میگردد و آن قدر از دایره که قطع نشده است
مانند آفتاب که در وقت کسوف بے نور مینماید معلوم میشود و علامت تمام شدن دایره
ولایت کبری آنست که معالیه فیض باطن که بدایع تعلق داشت بینه متعلق میشود و انوقت
شرح صدر حاصل گردد و وسعت سینه آنقدر میشود که از بیان خارج است اگر چه سیر قلبی و
آن مقدار شده بود که آسمانها متعدد و درون قلب دیده بودم و در قلب خود قلوب بسیار
مشاهده نموده بودم لیکن این وسعت فقط در قلب بود و وسعت صدر که ولایت کبری
حاصل می شود شامل تمام سینه عموماً و در محل لطیفه خفی خصوصاً شود علامت شرح
صدر بطریق وجدان آنست که چون چنانچه حکام قضا میفهم میشود و در مقام نفیس مشاهده
و بر مقام ضار اتفاق فرماید و جمیع احوال اضی بقضایماند اگر بعد قطع شدن این دایره

مراقبه سیم الظاهر نماید و فیض این مراقبه لطیفه نفس لطائف خمس عالم مرخیال نماید قوتی
و عجزی و نسبت باطن پیدای شود چنانچه حضرت پیر و ستیگر زنده خود را این مراقبه تلقین
فرموده بودند و فرموده اند که این مراقبه تلقین نموده ام باید است که همچنان
که ظلال سماویات مباحثی تعینات خلایق اند سوک انبیا کرام و ملائکه عظام علیهم السلام
و سیر این مراقبه رسمی بولایت صغری ساخته اند و سیر این مرتبه سماویات و ثنوت را که
سما و تعینات انبیا کرام انجمنی بولایت کبری میفرمایند و سماوی تعینات ملائکه عظام کسبی
بولایت علیاست هنوز پیش است فصل در بیان ولایت علیا و سیر عناصر ثلثه
سو که مختصرا و منا و بقای آنها چون دایره ولایت کبری حضرت پیر و ستیگر برین کترین
غلامان توجه فرمودند احوال و کیفیات برین فایز شد تا آنکه توجه بر شرح صدر فرمودند
و دیدم که معامله داعی بعد رشد و وسعت سینه را در یافتنم از پانزدهم جمادی الثانی از سال سطر
توجه بر عناصر غلام خود فرمودند و دیدم که عناصر ثلثه را جذبات الهیه رسید و عروجی واقع شد
احوال لطیف و کیفیات بزرگ بر عناصر اوشدند این عناصر ثلثه را فلذاتی که همه
الباطن است میسر شد و محال است ملاک این عناصر اوردان مرتبه مقدمه حاصل گردید و بقای
بان مرتبه متعالیه میسر شد و مناسبه ملائکه کرام بهم رسید زیارت این بزرگواران نیز میسر خود
داخل و مقام ایشان یافت بدانکه در سیر ولایت صغری ولایت کبری و سیر سیم الظاهر بود و سیر
و ولایت علیا حاصل میشود سیر سیم الباطن است و فرق در میان سیم الظاهر سیم الباطن است که در
سیم الظاهر تجلیات صفاتی و اذ میشود و بیلا حظ داشت و سیر سیم الباطن اگر چه تجلیات اسماء و صفات
ست لیکن اجایات سیم شهنو میگرد و تعالی و تقدست صورت مثالی برین اثره از عنایت
حضرت پیر و ستیگر این فقیر نکشف گشت دیدم که دایره ولایت علیا ظاهر شد لیکن مانند
خطوط شعاع آفتاب سماویات حضرت حق این اثره را احاطه نموده احیاناً
بخطوط آن اثره هم مشهور میشود در کمال بزرگی ظاهری میگرد و باز آن خطوط شعاعی و پوشش

دایره
ولایت
علیا

میشوند بد آنکه ولایت علیا مانند حضرت ولایت کبری چون پوست بلکه بر سر تن خانی
 نسبت بدائرة فوقانی همین مناسبت از مکر و کمالات نبوت که نسبت بولایا این نسبت
 بهم مقصود نیست و برین دائرة مراقبانی که همه الباطن است ینمانند و مورد فیض و ینوالات
 عناصر فلکشانند سو آنحضرت خاک تبلیل لسانی صلوٰۃ تطوع باطول قنوتی بخش این مقام
 و درین مقام ارتکاب خصیت شرعی هم خوب نیست بلکه عمل بعزیمت ینها اترقی می بخشد و ترش
 نیست که عمل خصیت آدمی را بطرف بشریت میکشد و عمل بعزیمت مناسبتی بملکیت پیدا میکند
 پس هر قدر که مناسبت بملکیت زیاده حاصل شود ترقی و ینوالات زودتر میسر میسر و اسرار یکدیگر ین
 ولایت حاصل می شود و نند توحید وجودی و شهودی نیست که چیزی بر بیان آید بلکه اسرار ین
 ولایت لائق تر باشد از بدیج و به قابل اظهار نیستند خوش گفت بهیت مصلحت نیست
 که از پرده بردن افتد از بدیج و در محفل ندان خبر نمیست که نیست و فلک فی اشل چیزی گفته
 شود عبارتی از کجا پیدا آید که ین اسرار بر بیان نماید یافت ین اسرار بدین توجه شمی کرد ین
 ولایت تحقیق پیدا نموده و باین اسرار فائز گردیده محال است اینقدر و اینها نم که در نبوت
 باطن ساک منظر سنی باطن میشود فهم من فهم و ینوالات و سستی در تمام بدن پیدا میشود و حال
 لطیف بر تمام قالب می آید چون حضرت پیر و سنگی بر غلام خود توجه تا ین مقام فرمودند بنده
 ضرورت پیش آمد که قصد فتن رام پور کردم از جناب مبارک حضرت ایشان استدعای
 رخصت نمودم بنده را و مجمع صحاب و خلعت خلافت مرحمت فرمودند و ملبوس خاص که کلاه
 و قمیص عصا و سجاده است عطا کردند بدست خویش کلاه مبارک بر سر بنده نهادند و قمیص در
 پوشانیدند این الفاظ بر زبان شریف آوردند که چنانچه میرزا رضا قبله را خلافت خویش
 ممتاز فرمودند با همچنان ترا اجازت طریقه عطا کردیم باز از شاگرد ندکه ترا و نسبت
 خاندان قادری بخشی توجه فرماییم و بنده را بر برادرانوی مبارک خویش بر نشانیدند و عالمین بانی
 و عارفین سبحانی عینی حضرت مولانا خالد می حضرت مولوی بغایت الله بر رنجی را که

از کرده صحاب از خلص احباب حضرت ایشان اند قیر نبه نه بنشانیدند اول فایحه حضرت
 غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه خوانده توجه در نسبت قاورمی کردند و مرقبه دیدم که جناب
 مبارک غوث الثقلین رضی الله عنه تشریف ارزانی فرمودند و بطوریکه بر
 گردن غلام خود نشسته اند که هر دو پیکر مبارک آن حضرت برابر سینه بمن هستند
 و آن حضرت تاج مکمل بر سر و لباس فاخره در بر دارند و انوار مبارک آن حضرت
 رضی الله تعالی عنه مرا احاطه فرمودند و در رنگ نسبت آن حضرت رنگین گردیدم
 من بعد حضرت پیر و متکی دست مبارک بر زانوهای بنده زده فرمودند ترا در نسبت
 چشمتی توجه میکنم آگاه باش و فایحه بار و اح مبارک حضرت چشمت خوانده توجه شدند دیدم که
 حضرت خواجه خواجگان اخی حضرت خواجه معین الدین حضرت خواجه قطب الدین و حضرت خواجه
 فرید الدین گنج شکر حضرت سلطان المشایخ نظام الدین لیا حضرت مخدوم علاء الدین علی
 صابر قدس الله تعالی و احم تشریف آوردند و نور نسبت به یکبار این کار جدا جدا معاینه کردم
 آثار نسبتها این کار بر خود یافتیم دیدم که حضرت نظام الدین بحال محبوبیتی که از اندیشه فرمودند
 و در یک مبارک آن حضرت رنگ حناور یافت شد چون این معامله گذشت حضرت پیر شکر فرمودند
 که نسبت این کار جدا جدا یافتی بنده عرض کرد بلی از تصدق آن حضرت اگر شاد شود جدا جدا
 عرض نمایم فرمودند خاموش و این اسرار از مردمان بی پوش و اجازت نامه بدست خط خاص این
 به مهر خود فرموده به بنده عنایت کردند و آن اجازت نامه این است که بطریق مختص ثبت نموده میشود
 بسم الله الرحمن الرحیم بعد حمد و صلوة فقیر عبد الله معرون غلام علی عفی عنه گذارش مینماید که
 و کمالات مرتبت صاحبزاده الانسب حضرت حافظ محمد البوسید استعده الله فی الدارین شتیاق
 کسب نسبت باطنی بارگرم خود رحمت الله علیهم پیدایش و رجوع به فقیه آوید بر عایت حقوق
 بزرگان ایشان باین همه عدم لیاقت خود از اجابت مسؤل چاوندیدم و توجهات بر طاعت
 ایشان کرده شد بعنایت الهی بواسطه پیران کبار رحمت الله علیهم و چندی لطائف ایشان

را جذبات الهیه رسید زیرا که معمول نیست که توجّهات بر طائفه خمسیه میکنند و توجّه حضور با
 کیفیات بعضی علوم و اسرار ایشان را دست و او آن توجّه استملکی یافت و رنگی از فلو باطن
 ایشان طاری شد و ظهور بر تویی از توحید حالی افعال عباد و از نظر ایشان تصور کردند و منسوب
 بحضرت حق سبحانه یافتند پس توجّه بر طیفه نفس ایشان کرده شد به عروج و نزول آن آنجا مستملک
 آن حالات گشتند انتساب صفات خود بحضرت حق سبحانه یافتند و انار شکسته رسید طلاق انا
 بر خود تعدّد دانستند و نوری از وحدت شهود بر باطن ایشان یافت ممکنات را مریا و جو و توابع وجود
 حضرت حق سبحانه شناختند بعد از آن توجّه القای نوا نسبت بر عناصر ایشان کرده میشود و جذب
 و توجّه عناصر را نیز دریافته است فاحمد علی ملک آنچه در اینجا نوشته ام با ظواهر و اقرار ایشان
 مسطور شد و این همه حالات و وادات ایشان را من هم دریافته ام و صحاب من هم شهادت
 آنهمه بنایت الهی سجاده و بار ایشان و نفاط علی و ملک از کرم کار ساز سبحانه بواسطه شایخ
 کرام رحمت الله علیهم اسید و ام که بشرط التزم صحبت ترقیات کثیره فرمایند و ملک علی مدعزین
 پس در این صورت ایشان را اجازت تلقین طریقه نقشبندیه احمدیاده شد که تعلیم او کار مراقبات
 و القای سکینه در قلوب لکان نمایند بنایت الهی سجانه و فاتحه بار و اح طیبیه شایخ قاور پیوسته
 رحمت الله علیه سبب حصول توسل ایشان بان کبرای عظام و افاضه فیوض آن اکابر و ر
 باطن ایشان نیز خوانده شد تا درین طریقه حلیه هر که از ایشان توسل خواهد جست از دیگرند و شجره
 این حضرات با و عنایت فرمایند و تلقین تربیت بطریقه نقشبندیه احمدیه فرمایند
 اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِمُتَّقِينَ اِمَامًا اَمِينًا تمت کلامه الشریف بعد از تمامی سلوک عبارت دیگر درین
 اجازت نامه فرمودند انشاء الله تعالی و در جای این سال اجازت نامه بجهت تبرکات و خواهم کرد
 فصل و بیان کمالات شلثه عینی کمالات نبوت رالت و الو العزم
 چون بعد از چند ماه از ام پور مراجعت نموده به قدسوسی حضرت پیر و سنگی مشرق گردیدم
 حضرت ایشان از ماه ذیقعده از سال مسطور بر عنبر خاک غلام خود توجّه فرمودند و فیضی از

کمالات نبوت که عبارت از تجلی ذاتی دائمی هست برین لطیفه و رده
فرموده معارف این مقام فقدان همه معارف است و نکات همه حالات
باطن برنگی و بی کیفی نقد وقت میشود و ایمانیات عقائد قوت پیدا میشود و استدلال
بدیهی میگردد معارف این مقام شرائع انبیاست و در اینجا وسعت باطن آفتاب میشود که وسعت
جمع و ولایات صغری و ولایت کبری و ولایت علیا و جنب این نسبت لاشی محض و ضیق صرف
است و در ولایات البته مناسبت بایکدیگر یافته میشود اگر چه نسبت صورت حقیقت باشد
و در اینجا آن نسبت هم مفقود است و با وجود فقدان نکات حالا باطن و یاس هر دو متو که خود را
از کافر فرنگی تر میداند حقیقت وصل عرابی اینجا حاصل است پیش ازین بر صلی که بود داخل
دانه و هم و خیال بود و سرابی بوده آب نمای که تشنه وصل آب و در اینجا غیر محسوس است چیزی
بدست نبوده بنده را و فیکه از تو جهات پیوستگی این مقام مشکوف گردید معالیه آید که شبیه بر دست
بود اگر چه بر دست موجود با خست بران ایمان ایم لیکن معالیه که اینجا میسر میشود نسبت بشاهاست
ولایت کال و دست است و چنانچه رویت آخرت مخصوص عالم خلق است همچنان اینجا نصیب
عالم خلق است لطائف عالم امر اینجا لاشی محض میگردد همچنین لطیفه نفس علامه ثلثه و اینجا ناچیز
میشود این عالم مخصوص عنصر خاک است اگر چه دیگر از این دلت نصیب به جهت این عنصر طبیعت
حکام شرائع و اخبار عین وجود حق و صفات اوستیای و همچنین معالیه قهر و مشر و افیاد و مشیت
و دوزخ و غیره که محض صادق صلی الله و سلم از ان خبر داده است و در مقام بدیهی عین الیقین و رده
مثلا اگر کسی گوید حضرت موجود است هیچ روی در ان نمی یابد محتاج هیچ دلیل نمیکرد و مثل
چیزی مرئی و اگر کسی گوید که زید موجود است و موجودیت زید محتاج بنظر و فکر میشود و وجود حضرت
حق سبحانه مانند آئینه میشود و وجود او با مثل صور مرئیه آئینه که وجود این صور و رده هم و خیال است و وجود آئینه
نی واقع لیکن آئینه صوری اول صورت محسوس میشود و بعد از ان آئینه و در اینجا بخلاف نسبت
که اول نظر وجود آئینه مرئی میشود و وجود او با بعد از وقت نظر لند و وجود حضرت حق سبحانه بدیهی

میشود و وجود ممکنات نظری معامله محبت بشنو که با وجود علو و بساطت بی رنگیهای بنیقام
 و قیاسا نکشاف تمام در اینجا حاصل میگردد معلوم میشود که مقابل نظر بنیقام بود حیرت افزوده
 که با وجود محاذی بودن بنیقام و اقربیت آن درین مدت چرادر نظری آید و چرا وید بار نمی
 کشادیم و در پس کوههای لطائف عالم مقصود را می بینیم طرفه ترا که برای حصول بنیقام
 اذکار یکدک مصوفیه معمول است هیچ سودمند نیست اما تلاوت قرآن مجید با ترنیل و ادای صلوة
 با آواز آبی اذکار یکدک از حدیث شریف ثابت و بنیقام ترقی می بخشد از شغل علم شیخ و اتباع
 سنن حبیب خدا صلوات الله علیه و سلم قوتی و تنویری در بنیقام بهم میرسد حقیقت سترقا و حسین
 او ادانته درین امره منکشف میشود اگر چه در هر مقام سابق توهم این محضرت ناشی شده بود
 لیکن آنجا معامله با ظلال با صفات بود و اینجا با حضرت ذات است تعالی و تقدس تفصیل این
 معامله آنچه بفهم قاصر این تا فهم آمده است نوشته میشود بگوشت و پوست استماع فرماید چون سالک را
 فزارت با صفات اجبی که ناشی میسر شد صفات را با حضرت ذات قرنی است که اطلاق لفظ
 لا یؤلا غیره را اینجا کرده اند سالک از جهت فنا می که در مرتبه صفات حاصل گشته ازین قرب
 نصیب یافته بقرب قاب قوسین قابل خواهد شد چون مرتبه حضرت ذات فانی خواهد شد و از آن
 مرتبه بقا خواهد یافت لاجرم بقرب او فی تکلم خواهد نمود حقیقت این معانی موهوم بر کشف است
 از تقریر و تحریر نیست نمی آید اگر گویم خداوند که کسی چه فهم نماید سرورنی فتدی که درین مقام
 مکشوف میشود از آن هم نازکتر است لهذا عنان قلم از سید ابیالان تافته که فهم عوام بلکه فهم
 خواص هم از آن قاصر است باید دانست که در تجلی ذاتی و اتم که مرتبه اثبات کرده اند مرتبه اولی را
 کمالات نبوت قرار داده اند چنانچه بیان کرده شد و در اینجا مرقبه آیتیکه نشان کمالات نبوت است
 میفرمایند و مرتبه ثانیه که کمالات رسالت ^{دانه}  و در اینجا مرقبه آیتیکه نشان کمالات رسالت است
 میفرمایند و فیض بنیقام بر هدایت حدانی سالک می آید و هدایت حدانی عبارت از مجموع
 عالم امر و عالم خلق است که بعد تصفیه و تزکیه هر کدام را هدایتی دیگر پیدا شده است مثلاً این پنج شخص

خواهد که معجونی از او به چند مختلف تاثیر درست سازد اول هر یک از این دو به جدا جدا گفته
 پنجم می نهند من بعد هر دو به رو قوام قند یا عسل جمع می سازد و به مذکور و به طبیعتی دیگر خواص
 دیگر پیدا کرده معجون نام میا بدینچنین بطالاف عشره سالک یک سهیت پیدا کرده و به مقام مقامات
 فوقانی عروج یافته و میفرماید و راهی آنچه از عام مذکور حضرت پیر و سنگیر بهیت خدانی این غلام خود توجیه
 کردند و همچنین به مقام فوقانی الی آخر مقامات مجدی به یک یک توجیه فرمودند فوضی از کمالات
 رسالت و فرمودند و در مقام کثرت نوار از سابقین و دستهای بانی نگینها و فرمودند نسبت به مقام
 به مقام سابق همچنین نسبت به مقام فوقانی با مقام تحتانی چون نسبت مغز با پوست بعد از آن
 و مرتبه ثالثه که عبارت از کمالات اولو العزم است توجیه فرمودند حکایات
اولو العزم فیض به مقام کمال
 علاوه کثرت نوار بر بهیت خدانی و او شد و بنجامر قبه اتیکه نشا کمالات اولو العزم است میمانند زین
 مقامات کشف اسرار مقطعات قرآنی و منشأها و قرآنی شکستف میشود بعضی اکابر را محرم هر ار
 که در میان محبت محبوب گنبد شته است می سازد و بواسطه اتباع حبیب خدا صلی الله علیه و سلم از انوش
 خاص آنجناب علیه علی آله الصلوٰه و السلام عطا میفرمایند و قیامت که در مقام حضرت پیر و سنگیر این
 غلام خود را توجیه مخصوص خود فرار ساختند و در آن یام بدنام را اسرار که حرفی از آن چون که غالباً
 آخرین حس است یا حریف دیگر وقت تحریر و یاد نهاده نگهشون شده بود بیان آن اسرار در جوهر
 بشر ممکن نیست اگر گوئید تکلم را تاب نماند و شمع از پوشش و دو اگر بر نقد پیر سلیم چیزی می خواهد که بیان
 نماید عبارتی برای بیان آن اسرار از کجا پیدا آید که تقریر کند و اگر این اسرار ممکن لا اطمینان
 می بودند البته امام الطریقه حضرت مجدد و رضی الله تعالی عنهم چیزی از آن اسرار را نشناخته میفرمودند
 این یکدیگر و ایشان بلکه ننگ عار ایشان را چه چیز سد که نام این چیزها بگوید و لیکن برای اظهار
 شکرتی جل شایه و همان حضرت پیر و سنگیر مد ظلم العالی اینچنین گفتند و تحریر آمده باید دانست
 که از وقتیکه محاط به باطن محض تفضل می شود که هیچ عمل را داخل نمی ماند اگر چه در جمیع مقامات
 بی فضل آبی جل شان از عمل ترقی ممکن نیست لیکن عمل مانند سبب هستند و درین مقامات این

اسباب را هم و غایت اگر چه در آنکه کدورات بشری ذکر اثر تمام داد لیکن راس ترقی باطن متوجه
 نمی بخشد مثلاً هرگاه مشغول بذکر اسم ذات و لغی و اثبات یا تهلیل لسانی میشود می بیند که در مقامات
 آن ذکر نمی رسد و در راه میباشد که وقتیکه لفظ محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم با تهلیل ضم کرده میشود
 یاد رود با وضعم کرده بخواند البته قوتی در مقامات فوقانی دست میدهد بلکه وسعت لفظ محمد رسول الله
 از تهلیل زیاده مفهوم می شود و بواسطه قرآن مجید ترقیات این مقامات حاصل میشود و بهر مرتبه که
 میرسد بواسطه کلام مجیدی شود باید دانست که از کمالات الواعزم بدو طرف سلوک کرده میشود
 و درین امر اختیار شدست بهر طرف که خواهد طالب تسلیک فرماید یک به بطرف حقائق الهیه میرود
 و آن عبارت از حقیقت کعبه و قرآن و صلوة است و راه دیگر بسوی حقائق انبیاست علیه السلام
 و آن عبارت از حقیقت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی علیه السلام آنچه بنده را حضرت
 پیوستگی توجیه فرمودند اولاً بطرف حقائق الهیه فرمودند لهذا حقائق آئینه بر حقائق انبیاء مقدم
 ساختیم بذکر آن می پردازیم فصل در بیان حقائق آئینه که عبارت از حقیقت
 کعبه و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة است از اتفاقات زمانه و آخر محرم الحرام
 ۱۲۰۲ هجری قمری که اقم را بنا کمالات اولی العزم توجیه شده بود و عزیمت رام پور اختیار کردم و در راه
 جمادی الثانی از سال مسطور باز حاضر حضور پر نور گردیدم از ابتدای ماه جب توجیه حقیقت کعبه فرموده
 و اینجا عظمت کبریا فی حضرت حق سبحانه شهنشود و هیبتی بر باطن من ولی گوید
 و در اینجا مراقبه آئینه که سهو و مکنات است سیفر نمایند و بعد از چند روز فنا و بقای من مرتبه مقدسه
 حاصل شد و خود را متصف بایشان یافتیم و توجیه مکنات نجای خویش دانستم اگر چه در مرتبه کمالات برنگی کم
 بسیار حاصل بود و در مقامات آنقدر است لیکن علو وسعت نسبت باطن پیش از پیش است
 و در حقائق انبیاء این همه علو وسعت از حقائق آئینه هم بزرگی کمتر است شریک آنچه بخاطر
 فائز بنده میرسد آنست که چون که سالک کمال فنا و بقا بر مرتبه ذات بسمت میسر شد و متعلق با خلاق
 آن مرتبه مقدسه گردید لا جرم و در هر یک نیز قوتی بهم میرسد که آن را در کتبستهای فوقانی میکنند

عجبت بشنو که با این همه قصص مختلفه و ادا و نواهی متباینه در وقت قرار است چیزها ظاهر میگردد
است که بماند می یافد و قدرت و تعالی و حکمت بالغه حق سبحانه ظاهر میگردد که بگردانند و تفهم عمدا
قصص و حکایات انبیاء علیهم السلام ذکر فرموده است و برگزیده است نبی آدم حکام شریعت را شایسته کرده
و در بطون این مرقع چه کیفیات و چه معاللات است حیرت بر حیرت می افزاید و در هر حرفی بشنا
خاص ظهور میفرماید و دلها می جان بازان را و صید می آرد خوش گفت بهیت و خوش غایتی
دارند سعدی را سخن بایان به میر و تشنه مستقر و دریا همچنان باقی و در وقت قرار است قرآن
مجید لسان قاری حکم شجره موسوی پیدا میکند و برگزیده قرار است قرآن تمام قالبان بگردانند و محو
اینجا بمشابهت نسبت کمالات با این همه علو و وسعت بلکه حقیقت کعبه مظهر این عظمت و
کبریا می در تحت مشهور میگردد و در اینجا مرقعه بساحت بیچونی حضرت ذات میفرماید مرقعه
فیض انبیاءات بهیت حدانی سالک است بعد ازین حضرت پیر و تکیه و در حقیقت صلوة
توجه فرمودند حقیقت
صلوة و این مرقعه کمال ساحت بیچون حضرت ذات میفرماید
از وسعت و علو بمقام چه اندام که حقیقت قرآن مجید جز دوست و جز و دیگر حقیقت کعبه
از کیفیات و احوال بمقام چه گوید اگر گوید کیست که فهم نماید خوش گفت بهیت بطراز در میان
او چه زخا کسای مایه و نزد آنمزه به بلند می که زگر و سر مه عارسد و در اینجا کمال ساحت
بیچون حضرت ذات میفرماید سالک که ازین حقیقت مقدر خطی یافته و راوای صلوة گوید
ازین نشاء می برآید و در شمار آخر می آید و شبیه ریت اخروی حاصل می نماید وقت تحریر است
از هر دو جهان شسته و هر دو جهان پیش است انداخته آمد که گویان حضور سلطان ایشان جلشانه حاضر
میشود پیش بهیت عظمت کبریا می آنحضرت جل جلاله خود را بمثل لاشی محض دانسته قربان محبوب
حقیقی میگردد و در وقت قرار است بوجود و محبوب که لائق آنتر است موجود گردید و تکلم با حضرت
حق سبحانه و مخاطب انجمن بقدس میشود لسان گوید شجره موسوی میگردد که با آن افغانی حقیقت
القرآن فیتکه بر کوی میر و غایت ششوع می نماید بجزید قرب ممتاز میشود و قرار است بهیچ کسبیت فکر

مشرف لاجرم برای نعمت تحمید گویان قومی نماید باز در حضور حضرت راست ایستاده و سر را
 قوسه آنچه در فهم قاصر نبوده می آید آنست که چون که قصد ادای سجود او پس از قیام سجود مرتین موجب میزید
 تذلل انگار است از آنکه از رکوع بسجود و در قریب یکدیگر حین ادای سجود حاصل شود چه بیان نموده شود
 عقل و او را آن عاجز قاصرست مفهوم میگردد که خلاصه همه نماز سجود است اجدید علی قدس
 حدیث شریف است و آیه که بریده اسجد اقترب بپای باین میفرمایند خوش گفت بستی
 سر و قدش بدون هر بار چه خوش باشد و راز دل خود گفتن باین چه خوش باشد و چون این
 قرب تو هم آن شده بود که عقابدم افتاد و باز نگیر گویان جلالت است یعنی ابد کبریا ان
 عباد حق عبادت و اقرب حق قریب و در جلسه سوال مغفرت میکند از جرمی این تو هم که ناشی
 شده بود باز بهجت طلبید قرب بسجده میسر و باز در تشهد شسته شکو و تحیات بجناب باری
 بر حسان این قرب بجای می آید و کلمه شهادتین از جهت آنست که دولت این قرب بدون
 تصدیق و اقرار توحید و رسالت محال است باز در و میخواند از جهت آنکه این نعمت طفیل
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاصل گشته و اختیار صلوة الیه می بر آنست که در حین ادای نماز
 خلوتی با محبوب حقیقی است و داده بود ندیمی خاص مصاحبت با اختصاص کلمات از ب
 خلعت است نصیب از حضرت خلیل است علی نبیا و علیه صلوة و سلام گویا که از برکت این در و
 آن ندیمی را طلب کند فافهم باید دانست و فیکرد ادای نماز سنن و آداب آن کما ینبغی بجا
 آورده میشود مثلاً از آداب نماز است که در وقت قیام با سجود نظر دارد و در رکوع بر قد میزد و سجود
 بزر بر بینی و در قعود بر سر و زانو همچنین همه آداب رعایت کند البته حقیقت صلوة جلوه میفرماید
 آنکه برای حضور جمیع در قیام چشم بند کرده متوجه میشوند از این چیز با حضور لطائف
 البته پیدای شود لیکن بر آن ظهور نسبت با کمی فوقانی حاجت بند کردن چشم نیست بلکه نیجا
 هر حضور یک هست قالب است و حضور قالب رعایت آدابیکه موافق سنت خواهد افتاد
 البته خواهد شد و بند کردن چشم در نماز بدعت است اگر چه برای حضور جائز باشد البته این همچنین

سماعت قرآن مجید اگر از شخصی خوش خوانی شنوده میشود نسبت لایات ظهور میکند اگر از شخص
 درست خوانی شنوده میشود نسبت خالق فوقانی ظهور میگرداند و با این خوش قلبی نسبت کلی
 لاجرم ظهور خواهد نمود و چون بصحت الفاظ و ادوات و ترتیل قرائه بخواند اگر چه خوش
 آوازی نباشد ناگویی آن حقائق جلوه خواهند نمود و بعد از آن حضرت پیر و تکبیر و مرتبه
 مقدسه معبودیه صرفه توبه فرمودند معبودیه
مرتبه اینجا قدم را گنجایش نماید
 و سیر قدمی تمام شد که آن در مقامات عابدیت بود لیکن بعنایت الهی نظر لموقوف
 نداشتند و سیر نظری بشود بلا بودی اگر این هم نبودی به چون بنده را در مقام عالی
 توبه فرمودند و معامله دیدم که در مقامی هشتم فوق آن مقام مقامی بسالی و تعالی بزرگ
 ظهور فرمود و هر چند خواستم که در آن مقام بروم مستر نشد آنوقت معلوم گردید که این مقام
 معبودیت صرفه است که قدم را آنجا گنجایش نیست مگر نظر تا هر جا که تماشا کند خوش گفت
 بیت ماما شاکنان کوه دست به تو درخت بلند بالائی به و تسمی کل طیبه لا معبود الا الله
 اینجا جلوه گردید ظاهر شد که فی الحقیقت استحقاق عبادت هر نوعی که باشد غیر از حضرت
 احدیت مجروره کسی ندارد اگر چه بها و صفات باشند چه جامی آنکه ممکنات لیاقت این امر داشته
 باشند کان من کان حقیقت شکر کن اینجا نمی نازد و اینج و بن کنده سیر و بداند که حقائق
 الهیه اینجا بود و حال بیان حقایق انبیا علیهم السلام نموده میشود بگوش بوش بهامع فرماید
 فصل در بیان حقیقت انبیا که عبارت از حقیقت ابراهیمی حقیقت موسی
 و حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم و حقیقت احمدی است علی خاتمهم و لا
 و علی جمعهم ثانیاً الصلوة و السلام باید است که چنانکه در حقائق الهیه فی موقوف
 بر فضل است همچنان خالق انبیا تر فی موقوف بر محبت چون حضرت پیر و تکبیر غلام خود را
 و حقیقت ابراهیمی توبه فرمودند مراقبه و انیکه نشاء حقیقت ابراهیمی است ارشاد کردند از عنایت
 حضرت ایشان ربهمان توبه کیفیت آن مقام فائز گردید و چنانکه انوار اسرار مقام عالی که

عبارت از خلقت حضرت موسی است سبحانه و تعالی و فرموده
 از این بندگان که در این دنیا
 خلقت نمودن و در این دنیا
 از خود و از این بندگان که در این دنیا
 سر بر این بندگان که در این دنیا
 بعد از این بندگان که در این دنیا
 چنانچه خلقت یافتند
 در سال اول و فرموده اند
 این بندگان که در این دنیا
 سر بر این بندگان که در این دنیا
 در خلقت و در این دنیا
 در این بندگان که در این دنیا
 در این بندگان که در این دنیا
 در این بندگان که در این دنیا

عبارت از خلقت حضرت موسی است سبحانه و تعالی و فرموده
 با اختصاص بمرتبات بود ایشان و همین طایفه از انحضرت جلالت و عظمت این کس فهم کردید
 کیفیت که در بنیام عالی حاصل شده است و در مقام عالیه یکبار این خصوصیت و کیفیت ظهور
 اگر چه از قسم فضل جزئی باشد چه در بنیام محبوبیت صفائی جلوه گرفته شود و حقیقت محمدی و احمدی
 محبوبیت ذاتی معنی این عبارت است که چنانکه ذات متعالیه خود را دوست میدارد و همچنین صفات
 خود نیز دوست میدارد و قسم اول حقیقت محمدی احمدیست قسم ثانی خلقت نام یافته حقیقت ابراهیمی شد
 محبوبیت صفائی مثل محبوبیت خط و خال قد و عارض است از نعمت اینقدر برتری و در بنیام نیست
 بکلام محبوبیت ذاتی که سیاهی انشالله تعالی در بنیام حضرت پیر و تکلیف ایشان خاص یافتیم و یقین
 دانستم که چه با منصب بنیام عالی هستند و این معنی را در حضور نور عرض کرده بودم فرمودند که این هم
 خصوصیت خود بخت علی بنیاد علیه الصلوة و السلام دریافته ام لیکن متوجه غیر از حبیب خدا

صلی الله علیه و سلم نمی شوم بطرف دیگر و در دما حسن صدمه در بنیام سالک انجومی این حضرت
 ذات پیدا میشود که بطرف دیگر و نمی آرد اگر چه هما و صفای باشند و بطرف دیگر توجه نمی فرمایند اگر چه مراتب
 مشایخ باشند و آسمان استعانت از غیر و تعالی خوش نمی آید اگر چه ارواح و ملاکات باشند و در بنیام مقام
 صلاوة ابراهیمی یعنی در دیگر و نشان بخوانند ترقی می بخشد بعد از این و امره محبت صحن حضرت
 پیر و تکلیف توجه فرمودند

دائره محبت صدمه

و در بنیام راقبه و اینکه نشان حقیقت موسوی است
 محض دست ارشاد کردند کیفیت بنیام بقوت تمام در و فرموده و محبت و تعالی مر ذات
 خویش را که حقیقت موسوی عبارت از انست آشکارا شده و آنکه بعضی بزرگان حضرت موسی
 علیه السلام را محبوب اثبات فرموده اند مراد آن کابر اگر نیست که ایشان محبوب حضرت
 حق اند سبحانه سنان که مرتبه نبوت و الو العزم و رسالت بی محبوبیت حاصل نمیشود که انبیا
 کرام علیهم السلام محبوبان مر آنحضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را به اجتناب است این سخن
 منافی مطلب نیست اگر مراد آن کابر نیست که حقیقت موسوی عبارت از محبوبیت ذاتی است

بطوریکه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه حقیقت احمدی قراداده ندیش محل تا بلست و
 درهم ناقص این نافع نمی آید خلاف مکشوف صاحب الطریقۃ بالبعان انحضرت ست روزی
 این کمترین بر شخصه از صحاب خود و بنیقام توجیه میکرد هم فی اختیار کفایتی روی او که از زبان
 آیه کریمه رب ار فی النظر الیک کتابا اگر چه از بنیقام عالیہ ظهور نمجین الفاظ کم میشود لیکن این از
 خصوصیات مقام است عجب است که درینجا با وجود ظهور محبت ذاتی شان استغنا بی نیازی
 ظهور میفرماید این از جماع ضدیت و همی تنه معلوم میشود و آنچه در بعضی مواضع از حضرت
 کلیم علی نبینا وعلیهم الصلوٰۃ و السلام صدر در بعضی کلمات که در ظاهر گستاخانه مفهوم میشود
 واقع شد و علم عند الله سبحانه و درود اللهم صل علی سیدنا محمد و علی و آله و صحی و علی حبیب الانبیاء
 و المرسلین خصوصاً علی کلیم موسی نیز زنی می بخشد بقا ازین حضرت پیر و تنگبر و
 حقیقت اسحاقی که عبارت از حقیقت محمدیت علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام بر غلام خود
 توجیه فرمودند و درینجا مراقبه و اینکه مخفی و محبوب درست نشنا حقیقت محمدیت را شاد و کرند و اینجا
 بعنایت حضرت پیر و تنگبر محبت منزه به با محبوبیت ظهور فرستاد دائرة
مجموعه آثار
مختصره و بیان
 اجتماع این و نشا درین اثره کفایت داد که از تحیر بر است آید و نیز تریه قدسه فنا و بقا و است
 اتحاد حاصل آن سرور دین و دنیا میسر آمد و بطویل سید عالم صلی الله علیه و سلم خبر تریه رسانیدند و
 اسرار بسیار آن و زندگی اظهار آن موجب ايقاظ فتنه است معنی رفع قیسط که کاب و اولیا آن
 قائل اند اینجا ظاهر میشود و میگوید که این کس با آنحضرت صلی الله علیه و سلم معامله شد است
 که هم آغوش یکبار اند و هم بستر یک گاه و با اینهمه محبتی خاص با حبیب خدا صلی الله علیه و سلم پیدا میشود
 که سر سخن حضرت امام الطریقۃ مجدد رضی الله تعالی عنه بود ایسی که در آنجا که فرموده اند خدا را
 جلا برای آن دوست میدارم که رب محمد است صلی الله علیه و سلم بنیقام در جمیع امور دینی و دنیوی
 و نبای می مشایقه و مناسبت با حبیب خدا صلی الله علیه و سلم خوش می آید و همین جهت آنچه حضرت
 ایشان رضی الله عنه رغبت کلیم عمل بر حدیث از و نشوین و ترغیب این امر میفرماید الله تعالی

و اینست که در این کتاب آمده است که حضرت پیر و تنگبر محبت منزه به با محبوبیت ظهور فرستاد و بیان
 اجتماع این و نشا درین اثره کفایت داد که از تحیر بر است آید و نیز تریه قدسه فنا و بقا و است
 اتحاد حاصل آن سرور دین و دنیا میسر آمد و بطویل سید عالم صلی الله علیه و سلم خبر تریه رسانیدند و
 اسرار بسیار آن و زندگی اظهار آن موجب ايقاظ فتنه است معنی رفع قیسط که کاب و اولیا آن
 قائل اند اینجا ظاهر میشود و میگوید که این کس با آنحضرت صلی الله علیه و سلم معامله شد است
 که هم آغوش یکبار اند و هم بستر یک گاه و با اینهمه محبتی خاص با حبیب خدا صلی الله علیه و سلم پیدا میشود
 که سر سخن حضرت امام الطریقۃ مجدد رضی الله تعالی عنه بود ایسی که در آنجا که فرموده اند خدا را
 جلا برای آن دوست میدارم که رب محمد است صلی الله علیه و سلم بنیقام در جمیع امور دینی و دنیوی
 و نبای می مشایقه و مناسبت با حبیب خدا صلی الله علیه و سلم خوش می آید و همین جهت آنچه حضرت
 ایشان رضی الله عنه رغبت کلیم عمل بر حدیث از و نشوین و ترغیب این امر میفرماید الله تعالی

ایشان بطور در مقام قوی رسو اگر است فرموده است که بواسطه اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 مجلس ایشان تشبیه بمجلس صاحبزاده اصلی الله علیه وسلم گردید است اینجانبی از صفای آنحضرت علیه السلام
 فرموده اند که وقتیکه محفل مقدس نبوی حاضر مشوم معالیه میگردد که کارهای عین و صحت حال مقام است
 را تم کوبد یعنی عین که این بند را همین عین در حضور پر نور حضرت پیر و ستیگر خود بار گذارشته است فهم من فهم
 بعد ازین حضرت پیر و ستیگر بنده در حقیقت احمدی علی صاحبها الصلوٰه و السلام توجبه فرمودند
 (محبوبه دایره صرانه) و در اینجا مراقبه ذایتکه محبوب است غشا حقیقت احمدی است
 ارشاد کردند در این مقام علو نسبت به عشقان نواز ظهور می نماید و در اینجا بعضی اسرار بیان آورده اند
 رو در حلقه پیر و ستیگر حاضر بودم و متوجه بنیقام عالی گردیدم معالیه گذشت که خود را عریان محض
 ملحق بین دیدی از محسن با فتم زیاده ازین چه انکام از دست بخاطر فائز این سکین آمد که حضرت مجدد
 زنی الله تعالی عنه در جا تحقیق فرموده اند حقیقت کعبه مظهر بعینه حقیقت احمدی است معنی
 این سخن فهم فاضل نمی باشد چه حقیقت کعبه حقائق الهیه است حقیقت احمدی حقائق انبیا است
 پس هیچ طور یک تحقیق باشد رو بجز حقیقت احمدی متوجه بودم ناگهان دیدم که ظهور حقیقت کعبه
 مظهر واقع شد و ندانم و ندانم که غلط کبریا می بهم چای محبوبست محبوبیت و سجدیت هر دو از شیون
 آنحضرت پس سخن حسب الطریقیت جای رب تر و نیست حضرت پیر و ستیگر خود را در مقام
 عالی نشان خاص با فتم در مقام محبوبیت اتی منکشف میشود چنانچه و خلعت محبوبیت صفاتی
 بود و معنی محبوبیت اتی است که محبوب قطع نظر از صفات جمیده او که عبات از شل خط و خال
 و غیره است و هست میدانند فقط ذرات او چیزی میباشد که موجب شوق میگردد و شاعر میگوید
 بیت شادان نیست که موی سیاه او بند طلع آن باش که آنی داو و در اینجا در دو
 اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آله صحابه افضل صلاواتک و معلو ما کون باک سلم که کائناتی می بخشد
 بعد ازین بند را پیر و ستیگر در صوفیه ذایت توجبه فرمودند (محبوبه دایره صرانه) و در اینجا مراقبه حب
 صوفیه ذایت ارشاد کردند و در اینجا کمال علو برنگی نسبت باطن ظاهر میشود این مرتبه بحضرت

اطلاق لایعین قربت و اینهم از مقامات مخصوصه پیغمبر است صلی الله علیه و سلم حقائق انبیا و دیگر
 در بقیام نرود فقیر ثابت نمیشود چه نزد حساب بطریق اہم ربانی اول تعینت که حضرت لایعین
 لاحق گردیده تعین است همان تعین بل احقیقت محمدی قرار داده اند بعد ازین مرتبه لایعین
 حضرت طلاق است ^{دائرة} لا تعین و اینجا حضرت پیوستگی نیز غلام خود را توجیه
 خود سرفراز فرمودند و اینهم از مقامات خاصه حضرت رسالت پناهی است صلی الله علیه و سلم
 و اینجا ہم سیر قدسی نمیشود اما سیر نظری البته میشود لیکن نظر تا کجا کار خواهد کرد و خوش گفت
 بیت دامن نگه تنگ گل حسن تو بسیار به گل چین باز تو ز دامن گلداره اینست بیان سلوکی که حضرت
 پیوستگی این بنده شمر منده را و ان مقامات توجیه شریف ممتاز فرمودند اگر تمام عمر معصوم شکر این
 احسان شوم و خود را با خاک برابر ساخته از خود نامی نشانی نگذارم هنوز از هزار کی را اول گردانم
 و گردن من برین بان شود هر سوخت کشت کردی ز هزار نتوانم کرد و فصل در بیان بعضی
 مقامات که از راه سلوک علمی و افتاده اند و بعضی از این بنده را حضرت
 پیوستگی توجیه خود ممتاز فرمودند از اظہار الاشک بیان مینماید بدانکه دائره سیف قاطع
 محاذی دائره ولایت کبری واقع شده است ^{دائرة} سیف قاطع اگر چه این بنده را در این دائره
 توجیه شده است لیکن بنده از حضور پر نور تفسار احوال برین برگزیده بود و عرض بیان و به
 این سیم مرا بر این دائره را نموده و رشاد فرمودند که سیف قاطع نام این دائره برای نیست که وقتیکه
 سالک درین دائره قدم می نهاند شمشیر بر بندہ می سالک نیست نابود میسازد از سالک نامی
 نشانی نگذارد و لهذا این دائره را سیف قاطع نام نهاده اند از قیوتیت از دائره کمالات الی العزم
 ناشی شده است ^{دائرة} قیوتیت اگر چه در راه سلوک واقع است لیکن معمول حضرت پیوستگی
 برای توجیه و برین دائره بنمود و سرش آن تواند بود که قیوتیت متعصب انبیا را اولو العزم است
 و باین منصب یم الشان برین است مرحومہ الله تعالی حضرت محمد و ائمت ثانی را و حضرت
 ایشان بعضی فرزندان خلفای ایشان رضی الله تعالی عنہم سرفراز فرموده چنانچه

در این وقت حضرت پیر و تنگه قوم زبان و قلوب دل بستند هر کسی که مشیت ایزدی تعلق میگیرد
 باین منصب سرفراز میفرمایند حاجت تو چیست روز بنده فاتحه پیران از دستوحه این مرد
 بودم احوالی اصراری بمیان آن دو ند که تعبیر آن زبان راست آید و فیض خاص درین امر مشرف
 گردیدم این معنی را بحضور پرنور ایشان عرض نموده بودم فرمودند درین امر متوجه باشی
 ازین سخن اسیدوارم که الله تعالی تصدیق فوق حضرت پیر و تنگه سرفراز فرماید بهیت
 فیض روح القدس باز ده فرماید دیگران هم بکنند آنچه میساخته و آنچه که بعد مدتی
 در سال بکنند و دو صد سنی سوم نصف ماه جمادی الاول حضرت ایشان بنده را بشارت قیومیت
 عطا فرمودند و ارشاد کردند که مرا الهام شد که از اتوار شاد گردم و در مرض خیر بنده را از بلند لکنو
 طلبیدند و روان ایشان بجهت طلبت فرستادند و آن کتب و آعالی سرفراز نامهای متعالی نیز
 بشارت این منصب الی بنده عنایت فرمودند از پنجاه و یک کتب تبرکات و ایل و نیاید یک کتب اول

بسم الله الرحمن الرحیم بحمد شریف صاحبزاده عالی نسب صاحب حضرت شاه ابو سعید
 سکندر که سلام علیکم و رحمة الله و ینو لا این فقیر را مرض غارش ضعف و شدت تنفس تنگی
 گردیده که طاقت نشست بر خاست خید و شوار علامه انیکه و در که از چند طاری شده
 که نماز بر اقامه خواندن هم محال حضرت شاه فیض الدین صاحب میفرمودند که حضرت شاه ابو سعید
 بالضر و پیش شما باشند پس درین وقت خدمت مرا من بجدی رسیده که طاقت نشستن نماند
 فتور کلی در دستم و درین وقت مدتی بسیار ناسب جلد تر خود را برسانید و قبل ازین خطوط استوار
 و طایب شامع برکات تبرکات جدیده روانه کرده شده تعجب است که قصد آمدن اینجا نکرده بدین فقیر را
 بحسب ظاهر صحت محال است و شما انقدر تاخیر نمائید خوابان رین معامله تاخیر میکنند
 من میگویم که منصب آخرت را این خاندان عالی ایشان بشما متعلق و بسته شد و پیشتر ازین بیماری سابق
 دیده بودم که شما بر چهارپایی مانده اید و قیومیت شما عطا کردند و شما قابل این توختن بر عجب
 نیست بجز رسیدن این خط خود را جبریده و اندام منسوب نماند و بر خود را محمد سعید را بجا خود بگذارید

و بدعا حسن خاتمه و درود و استغفار و ختم کلمه طیبیه و قرآن مجید ختم پیران کبار و لقای جان فزا و اتباع
جنت و احوال مصطفی مد و فرما باشد و سلام نه تنی مکتوب شریف مکتوب ثانی فی الجمله از حسن الهم
بجناح اجزاده عالی نسبت بایت حسب حضرت شاه ابوسعید حسنا و احمد سعید صاحب
جعلها الله تعالی بنام ابی از سلام سنون و عافیت شحون اضع نماید که مکرر قیمه با فقیر بر
طالبان فرستاده شد معلوم نیست که بنیست میسرند یا و راه تلفت میشوند احوال مزاج فقیر بسیار هم
طاقت شستن نمانده هجوم امراض و نداء الیرسل در و اند فقیر را بجز دیدن شما هیچ آرزو نیست
بلکه از غیب القامی شود که ابوسعید را باید طلبید روح مبارک حضرت مجید رضی الله تعالی عنه
بر این باعث است و دیده ام که شمار بر این راست خود نشانید و منصلی که آثار آن غفر عائد
بشما میشود مغفوض نموده خانقاه شمار مبارک با و جلد تریا من و تو کلا علی الله اینجا آمده بشینید
اگر الله تعالی مرا بیا مرزید بصدقه پیران کبار رضی الله تعالی عنهم از توجیه و بهمت فائز است هم هر چه فوج
از غیب صرف بایحتاج خود و البتہ با خود نماند و آنچه باقی مانده بر فقره تقسیم کنند بملک خانقاه
و اکثر مردمان شهر شمار اینخواهند مثل احمد یاد ابراهیم بگن میسر خود و ممولوی عظیم مولوی شیر محمد بگن
جمع مردمان شهر بارها میگویند که میان ابوسعید الاثق اند که را اینی اندیشند و حضرت شاه عبدالعزیز
صاحب اکثر اعزّه شهر بر اخلاق حسنه و سکنت و شکست حفظ و مشغولی بر دباری شما نظر کرده مجوز
طلبید شما بلا شرکت غیر میشوند بهر صورت عازم اینجا شوند و چون پالایه و کاظمی بیایند اجرة
که ما را اینجا او خواهد شد جماع خانقاه بر این ایش از اینی شمار باید طلبید و منیر المام کردند که
قابلیت این کار فقط و ثناست بعد استخار بیایند و حاجت دیگری نیست اینجا باشد و راجح طریق
شریفه فرمایند و ندبر محاسن احوال بخند کنند حسنا الله و نعم الوکیل عده آتی کافی است بگذارد و بیاسا
وقت ما آخر سید چند انفاص باقی مانده را ببینید و فیضها بدارید شاید این آرزو بوقوع آید بابت
مرگ آن دو کرم خوشوی مهربان من یعنی بر بخت خویش را اعتماد نیست و جناب جعفر در وقت انتقال
حضرت مجید رضی الله تعالی عنه حاضر بودند رضی الله تعالی عنهم و مردمان میگویند که از این

هر شخص کی استیغاب کند تا بعد از نماز اول وقت نشود و اگر چه در کاغذ صفت نامه صفر فقیر گواهی
 هر سه میان صفا و دیگر اعزّه نام شمار اولی و الیق نوشته ام بالفعل شمار اربع و دوم و بر نور دار
 احمد سعید را آنجا گذاشته بجز رسیدن قریه همه را جواب ده نزد ما بیایند قبر مادر صحن همین مکان
 خواهد شد تبرکات بر بالین بر کنند ضیق و درمان است به شاهر وقتیکه خواهند آمد در هر دو چوکی
 باشند و شما اینجا بزار باشید و خراجات خانقاه همه بر طور شماست به طور که مناسب است ایند
 بر داری و تحمل بسر برید و عاقلان و عاقلان افزا و اتباع حبیب الله محطه فرمائید یاوه
 و سلام انصافی کلام شریف حقیقت دایره حقیقت صوم محاذی حقیقت قرآنی
 واقع شده است در رمضان و رسال مکه از و دو صد و بیست و هفت حضرت پیر و تنگینه را
 در این حقیقت عالی توجیه فرمودند و آثار و انوار این حقیقت عالی برین فرقه بمقدار و در فرمودند
 و عبادتی خاص و صحرایت با اختصاص ظهور داده از این حقیقت عظمی افزون گرفت تا بعد علی الملک
 بدانند که از سالها آرزوی آن اشتهام که حضرت پیر و تنگینه را بصمیمیت خود و سر فرامی نیدیم
 صمیمیت آنحضرت بعینه بصمیمیت حبیب خداست صلی الله علیه و سلم چهره حضرت پیر و تنگینه آنحضرت
 ایشان شهید سیر از صاحب قنای صلی الله علیه و سلم بصمیمیت خود و اشارت فرموده اند حضرت میرزا رضا
 قبل از حضرت شیخ اشرفی شیخ محمد عابد صلی الله علیه و سلم بصمیمیت خود و بشهر ساخته حضرت شیخ از
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بصمیمیت کبری می تاز یافته و این معنی را بارها بخیرت نمیداد
 حضرت پیر و تنگینه عرض کرده بودم تا آنکه در سال هزار و دویست و سی و هجری ماه صفر بنده ختم
 قرآن مجید که حضور نوافل و این ختم میکردم ختم سید بعد از ختم بنده ارشاد کردند که از آن
 چیز خوشی داری بنده عرض کردم که ای سید و بصمیمیت حضرت ختم بنده را از غایت بندگی و از
 نزد یک خود طلبید و بسینه مبارک سپانیده تا ویر توجیه فرمودند احوالی برین در و ندوده که اظهار
 آن سرار ممکن نیست و از آن مبارک آنحضرت استغاثی بهم رسیدیم که باطن من آینه داری
 مقابل بطن مبارک آنحضرت ایشان شده هر چه در باطن آنحضرت موجود است بعینه در باطن

٩ قرار دہر سکونت ورنہ قنطر اسفلح و قنطر احسن ازنا سوا نماند۔ و ماؤک الکعبزیز ۱۲۔ عبہ و محمد حسن ۱۲۔

- 12 -

بنده نمودار گردیده است بر نهجی که فرق در میان هر دو باطن باقی نمانده الا ماشاء الله سبحانه
 قربان حضرت پیر و تکیه خود شوم که او تعالی چه کمائی چه قوتی حضرت ایشان عطا فرموده است
 که گسار گریستن از یک توبه بمرتبه قرب نوازند و مرغی بی بال و پر را باز شهرت سازند

رَدِّ قَنَا اللّٰهَ تَعَالٰی مِنْ بَرَکَاتِهِ نَفَعْنَا اللّٰهَ سَجَانَهُ عَنْ کَمَالَاتِهِ وَ جَعَلْنٰی اللّٰهَ سَجَانَهُ فِی الدَّارِیْنِ

من عبید خدیوتمه ترحم الله عبدی قال امین صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد آله و صحابه اجمعین
 چون رنمقا تا سطوره بنده را توجه فرمودند نقل اجازت نامه تمام کرده ترقیم آن نمود و ام تر کما
 ایراد مینمایم و اجازت نامه بلوق بعضی عبارت زیاده فرموده بنده را عنایت کرد و بیدم سید الرحمن التیم
 فقیر عبد الله معروف غلام علی عفی عنه گزارش مینماید که فضائل و کمالات مرتبت صاحبزاده
 و الانسب حضرت حافظ محمد ابوسعید اسعد الله فی الدارین اشتیاق نسبت باطنی ابا
 کرام خود رحمة الله علیهم پیدایش رجوع به فقیر آوردند بر عایت حقوق بزرگان ایشان
 با این همه عدم لیاقت خود از اجابت مسؤل چاره ندیدم و توجها بر لطایف ایشان کرده
 بعنایت الهی بواسطه پیران کبار رحمة الله علیهم در چند سی لطائف ایشان جذبات آئینه دید
 زیرا که معمول نیست که توجها بر لطائف خمس معنای سیکم و توجبه حضور یا کیفیات بعضی
 اسرار ایشانرا دست و او آن توجه استمالا کی یافت رنگی از فنا و باطن ایشان طاری شد و ظهور
 پر توئی از توحید حالی فعال عباد را از نظر ایشان ستور گردانید و تسو ب بحضرت حق سبحا
 یافتند پس توجبه بر طیفه نفس کرده شد به عروج و نزول و آساخته استمالا حال اگشتند و
 انتساب صفات خود بحضرت حق سبحانه یافتند و انار شکستگی رسید که اطلاق لفظ انا
 بر خود متعذر دانستند و نورى از وحدت شهود بر باطن ایشان یافت ممکنات امرایای وجود
 و توابع وجود حضرت حق سبحانه شناختند بعد از آن توجبه القامی انوار نسبت بر عناصر ایشان
 کرده میشود و جذبی و توجهی عناصر را دریافته فاجده علی ذلک آنچه در اینجا نوشته ام باظهار
 و اقرار ایشان نوشته شد و اینهم حالات و احوال ایشان من هم دریافته ام و تصحاب من هم شهادت

آن همه بعنایت الهی سجانه و بار ایشان اوند فاجحه رسد علی ذالک انکه کرم کریم کار ساز سجان به بواسطه
 شلخ کرام رحمه الله علیه میسید و ارم که بشرط التزم صحبت قیامت کثیره فرماید و ذالک علی
 بعضی از پس و بنصورت ایشان از اجازت ملقبین طریقه نقشبندیه احمدیه شد که تعلیم از کار و مراقبات
 و اتقای سیکه و قلوب لکان نمایند بعنایت الهی فاستح بر اولی طایفه قادی و حشیدیه حمد الله علیه
 بجهت حصول توسل ایشان بآن کبرای عظام و فاضله فیوض آن کابر باطن ایشان نیز خود را
 تا وین طریقه علیه هر که از ایشان توسل خواهد جست از و گیرند و شجره این حضرات با و عنایت
 نمایند و تلقین تربیت بطریقه نقشبندیه احمدیه فرماید اللهم جعلکم مقصودین یا ما لیس مقصودکم
 ایشان را بدوام حفظ نسبت باطن بر ریخت حضور توجه با و داشت و جمیع اوقات انجماع
 و در جمیع اعمال اتباع سنن حبیب رب العالمین صلی الله علیه و سلم و تعمیر اوقات بنوافل و
 عبادات و ادای صلوٰه بحال تقدیل ارکان او کار تلاوت و درود و استغفار و تقویٰ امور
 بحضرت کار ساز سجان اللهم کن لک فی الامور کلها برکتک یا ارحم الراحمین الحمد لله که بعد از آن
 در مدتی بالتزم صحبت کار سلوک با خرافات برسانیدند و با جمیع درجها طریقه احمدیه سبقت
 پیدا کردند و الله تعالی در عرض طول نسبتها احمدی ایشان را سوخی عطا فرماید از انوار اسرار و کمال
 و تکمیل این طریقه بهره وافر عطا و کرامت فرماید طالبان از جمیع مقامات این طریقه بتوجه ایشان
 از نسبت قلبی نسبت فوقانی بهره و گردانند فاجحه علی ذالک مقصود از سلوک طریقه
 تهذیب اخلاق و دوام توجه بجناب الهی است تا آنکه از نیاز و اخلاص نقد قوت باشد نظام هر
 سنن حبیب اصلی الله علیه و سلم و باطن معروض از اسوای متوجه بجناب کبرای سجان گردد
 مثنوی قرب فی بالا و پستی نیست است و قرب حق از قید هستی نیست است و واقعات
 از تقدیر الهی یا از افعال الهی سجانه ویده بتوکل و رضا تسلیم باید پذیرا و است و الحمد لله اول و آخر
 و صلوٰه و سلام علی رسول محمد و آل و صحابه کذا که در اتم گوید بعد از تمیز این سال و حضور
 حضرت پیر و تکمیل بر و بعد از طالع این عبارت اقام فرمودند این عبارت را تبرکات و ایام

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله والمنة ووصلوة وسلام على نبیه محمد وآله وصحابه
که فقیر عبد الله عرف غلام علی عقی عنه این ساله را مطالع نموده آنچه درین رساله
نذ کورت بسیار سرور و مخلوط گردید و برات صاحب این ساله دعا خیر کرد و میکند
الله تعالی بواسطه پیران کبار رحمة الله علیهم ایشان را وسیله شیوع طریق احمدیه کثر
الله سبحانه اهلها فرماید آنچه درین اوراق نوشته اند بتفیدان ایشان برساند
چنانچه ابار کرام ایشان را رحمة الله علیهم امام و مرشد و مرجع این طریقه عالی
فرموده است ایشان را نیز سراج هدایت شمس شادت گرداند و در عمر ایشان
برکت نموده معمر و صالح نماید و آنچه تحریر کرده اند موافق علوم و معارف حضرت مجدد است
رضی الله تعالی عنهم اجمعین و فیروز ذکر این بنده ناچیز و در این رساله ضروری نیست
آری انظار نعمت و شکر انعمت و ذکر واسطه آن منعم است الحمد لله و صلوة وسلام
علی سیدنا محمد وآله وصحابه و البرکات و الزکات تمام شد رساله الی طالبین
و قد تمت هذه الرسالة المسمیة هدايت الطالبین من تصنیف شیخنا و امامنا
قبلتنا و سیلتنا فی الدارین الشیخ الشیوخ شمس العارفین قدوة الصالحین
المیراث الکامل الذی کان اسمه مطابقاً للمسمی چنانچه اسم مبارکش بطریق
تعمیه ازین بیت هویدا میگردد و معانقت ابوی معطر چو دید کلاه سعادت بر شوی عید
فرید زمان و حید دوران قطب الاقطاب غوث الشیخ و الشهاب
قیوم طریقه نقشبندیه احمدیه معصومیه محیی سنن نبویه خلیفه خدا و مرجع
اشرفیة المصطفی نائب حضرت خیر البشر امجد و ثلثه ثانیة و عشر ثلثومی

شرح اوجینست با اهل جهان || همجو را ز عشق باشد و نهان

و افاض الله علینا من برکات فیوضه اللهم جعلنا لاسرار الله رجفة بما آمین فقط

شجره منظره خاندان حضرات نقشبندیہ مجددیہ مقدسہ ضیوان لد علیہم اجمعین

یافتاح

ترجمہ برہن مسکین گنام
خطابش رحمۃ للعالمین است
سہی سہو بہ گلزار شفاعت
محمد از ہمہ اعلیٰ و اقدس
کہ از صدق و صفات کرم
بہستان سخاسر و خیرالمان
آن کان یقین عظم و حکمت
کہ سلمان کشت نام آن خرمند
سران دین دنیا و آخرت آمد
امام عابدان و مقتدیان
امام اجعفر مرصوق و صادق
آن دریا بے اسرار و معانی
کہ چون او کشد و در راہ حق گام
کہ خشتان شد از پاک و عظم
کہ نامشش بو علی شاہ یگانہ
کہ ہمدان یافت از وی صد شرافت
شد دین عبد حلال و غیوانی

خداوند بحق رحمت عالم
آن کو سرور دنیا و دین است
بفرقش افسر ختم رسالت
محمد سرور اولاد آدم
بحق حضرت صدیق اعظم
انیس و محرم اسرار یزدان
آن مرتاض و غیب ساز فتوت
محب خاص و محبوب خداوند
بحق حضرت فاسم کہ آمد
بحق پیشواے اہل عرفان
صفی و عالم و صوفی عاشق
آن خواص بحر لامکانی
شد دین بایزید شیخ بطام
بحق بو احسن آن شاہ عالم
بحق خواجہ و پیر زمانہ
بحق یوسف کان کہ راست
بحق خواجہ بے مثل و ثانی

بحق خواجہ عارف کہ ہمار
 بآن محبوب حقائق و دو عالم
 ظہور فیض یزدان خواجہ محمود
 بحق پیر پیران زمانہ
 بحق خواجہ بابا سماسے
 بآن کوشد اسیر استبازان
 بحق خواجہ بی مثل و ہمنا
 بآن کو خواجہ پیر زمان ست
 امام وسید و شاہ ولایت
 بھسا والدین نور احمد سجھا
 بحق آن کز وشد زب وہ چند
 بآن غوث خلایق قطب آفاق
 جو یوسف درو عالم گشت محبوب
 بحق خواجہ اخبار و ابرار
 بحق عالم و صوفی و عابد
 بحق عاشق جانناز و دلریش
 بحق خواجہ سگی واقف راز
 بحق شاہ مردان محو فی الد
 بحق مفتی شیعہ عظیم
 امام حق مجدد الف ثانی
 صراط عشق راہادی برحق

نہ اور ابو جہد یا جند کا
 بآن تاج سرد اولاد آدم
 کز وشد راہ کفر و شمر کس سد
 علی را میثقی و تر گمانہ
 کہ کارش بود و اکم حق شناسے
 طلال سید کیتاے دوران
 امام و پیشوائے دین و دنیا
 از و چون ماہ روشن این جہان ست
 کز وشد محکم این کار ہدایت
 کہ کردی اکثر آن شہ نقشبندی
 علاء الدین عطار حنہ ہند
 کز و جبر پرخ شد انوار شرافت
 امام وقت مولانا یعقوب
 شہ عقی عابد الدہرار
 رئیس خلق مولانا کے زاہد
 فقیر پاک مولانا درویش
 کز وشد باب جہتہامی حق باز
 امام و شاہ خواجہ باقی با صد
 کز و شد منور خلق و عالم
 کہ اور اخاتم اسرار خوانی
 امام شیخ احمد نور مطلق

بحق عسرة الوقتی و قیوم
 بسیف الدین آن سلطان عقیقی
 بحق سید نور محمد
 بحق منظم النوار یزدان
 حبیب السمیش الدین تابان
 بحق شاه عبدالکریم
 بشاه بوسعید کان رحمت
 بحق آن امام پیشوایان
 شه عبدالغنی آن ذات اقدس
 پیر ما که عرش آمد مکانش
 ز انوار حند انور سیت مطلق
 مقام شیخ برتر از گمان است
 هدایت کار آن شاه معصوم
 شه اقطاب عالم غوث اعظم
 خستام خواجگان انفتندی
 ترسم بر عزمی خسته و ریش
 باین اسمای شایان و عزیزان
 مستنم گم کرده راه هدایت
 بحسب جرم خطا کار می ندارم
 تلف کردم همه عمر و نیامد
 نه طاعات و نه عذر معصیت ها

امام دین مولانا معصوم
 که روشد کار دین یکسر معلی
 غریق بحر وحدت مست سیر
 بحسب رخ برتری ماه و خشان
 جنید وقت مرز جهان تابان
 که از وی یافت کار دین تمامی
 که بدخواص درو یای وحدت
 هدایت گیش شاه دین پناهان
 که مثل او ندیده چرخ اطلس
 نبوده مثل او اندر زمانش
 امام و نائب خیر اخلاق
 فزون از حد تحیر و بیان است
 اگر شمس المدی خوانیم زیبا
 ولی کامل و شاه مکرّم
 رفیع الدین شاه دیوبندی
 خداوند بحق رحمت خویش
 ز انوار خودم سحرور گردان
 منم شسته آلودگی ضلالت
 بحسب عصیان نباشد هیچ کارم
 زمین کاری که شایان تو باشد
 در عینا بر من حیران خدایا

بکارم سربسرا دست باهی	بهان از قید عصیان با آهی
رغنای تست مقصود دل ما	بکوی عشق تو شد منزل ما

تقریظ منجانب جناب فیض آیوب لونی نظر حسن صاحب حبیب بندی

الحمد للذی جعل قلوب الالباء مخزنا لاسرارہ۔ وجعل وجہہم مطلقا لانوارہ۔ واصلوۃ
 و السلام علی من ہو کالسراج فی اللیل البہیم و علی آلہ الذین نشر الدین فی البلاء و نشر البہیم
 اما بعد سالکان طریقت و عارفان شریعت اگر کائنات نامی بہت خود را کہ محل ریاضت
 بران بستہ اند بچند ہی تہلیل لسانی و نوای بسیج جنانی بہ منزل جانان می کشند و موسی وار
 بہ تماشا جلوه دانی انا بطور مستی می روند بشری است کہ این کتاب کتابی است کہ در
 ظلمات سوادش چشمہ حیوان پنهان است و از لمعات بیا ضش مهر طریقت تابان
 اسرار یکہ درین لعلیت است بہ عقل و اورا کن نتوان فہمید۔ و طرق مراحلش را بیاب
 خیال نتوان برید۔ طالبی باید کہ خضر و احبتجویش نماید تا با پای سعی بسر شمشیرش فرآید۔
 وزن لطافتش بہ تر از وی تقریر نمی سجد۔ و ذکر صفاتش با حاطہ تحیر نمی گنجد۔ الحق این
 کتاب کتابی است کہ وصفش بزبان گفتن۔ و شمعہ او صافش بخاسہ سپردن ممکن نہ۔
 می سوزد کہ این را گنجینہ اسرار گفته آید۔ و می زبید کہ نامش خزینہ انوار نہادہ آید۔
 و چرا نہ زبید کہ کلک جوہر سلک آن عارف معارف لاہوتی۔ سالک مسالک
 ناسوتی رصد آرامی محل طریقت۔ زینت افزای محفل شریعت۔ مرکز دائرہ عرفان
 مخزن اسرار یزدان۔ مقرب بارگاہ وحدت۔ معزز درگاہ احدیت۔ خواص و ریاض
 قرآن مجید۔ کشف رموز فرقان حمید حضرت مولانا شاہ ابوسعید مجدد دہلوی۔
 افاض علینا من برکاتہم سواد افزای خال و خط چہہ این کتاب است۔ ناظران
 جمال این کتاب میباید کہ و طلب طی این مقامات۔ اند تا بہ زمخشریہ خل و زیابد

و ترک لذات نفسانی گرفته همه تن گام پیمای راه طریقت گرد - تا از لذات عجیبه
کیفیات غریبه که در آشنای طلب طاری - دور جانش ساری بشود و خطی وافر -
و بهره وافر بردارد - اللهم جعلنا کاسمها بدایة للطالین - و سرور العیون لنا ظمین -
و وفقنا للتشیت باذیالهم - و جعل حالنا کالحلم و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین
وصلوة و سلام علی خاتم المرسلین فقط

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده و نصلی

ختمهای حضرات سلسله ضیوان الله تعالی علیهم جمیع بنظر فوائد برادران طریقت
ذکر کرده می آیند باید آنکه هر جا و چار برادران سلسله جمع آیند در امت این ختمها
فرموده باشند که برای حصول جمله مقاصد دینی و دنیوی و فیضان باطنی نهایت مجرب
باید که بعد نماز صبح اول ختم حضرت مجدد و نبی الله عنه بنیت حصول جمله مقاصد و
مطالب دینی و دنیوی و فیضان باطنی شروع نمایند اول در و صد بار بعد از آن کلمه
لا حول الا الله یا الله بی زیادتی لفظ العلی العظیم یا نصید یا بعد از آن نیز در و صد بار همیشه
خوانده باشند و ثواب این برج پر فتح حضرت مجدد که این ختم با ایشان منسوب است
رسانیده بهوسل ایشان دعا حصول مطالب نماید بعد از آن ختم حضرات خواجگان اصفهانی
رضی الله عنهم خوانند اول دست برداشته سوخته فاتحه یکبار بخواند بعد از آن سوخته فاتحه بسم الله مفت با
بعد از آن در و صد بار بعد از آن الم شرح بسم الله مفت با بعد از آن در و صد بار بعد از آن
الم شرح بسم الله مفت با در و صد بار بعد از آن خلاص بسم الله هزار یکبار در سوخته فاتحه بسم الله مفت
با بعد از آن در و صد بار بخواند یا قاضی حاجب یا کافری مهاجم یا دافع البلیا یا دافع الدعا
مبداء یا شافی الامراض یا مجیب الدعوات یا خیر یا رحم الرحیمین یا بخواند اگر کسی مطلبی

مشکلی پیش آید یا سبب آن سبب بار یا حل مشکلات صد بار بعد یا مجید عوات تا آمدن
مطلب حل مشکل زیاده نماید بعد از آن فاتحه خوانده ثواب این ختم بار و اح حضرت بزرگوار
که این ختم بایشان منسوب باید گذارند زیرا که تعیین اسمی بن کار ختم است بعد از آن
از جناب خدای عز و جل حصول طالب بنی و نبوی بتوسل این بزرگواران باید خواست
بوقت شام بعد نماز مغرب ختم حضرت قطب القطایب محبوب جهانی حضرت شیخ عبد
جیلانی رضی الله عنه شروع نماید اول صد بار و دو خوانده پانصد بار **حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ**
خواند بعد صد بار و دو خوانده ثواب این بروج حضرت غوث الاقطاب
گزارند بعد از آن ختم حضرت خواجه محمد معصوم رضی الله عنه بخواند طریقتش آنکه اول
صد بار و دو و شریف بخواند بعد **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ**
پانصد بار بخواند صد بار و دو خوانده ثواب این بروج حضرت خواجه محمد معصوم رسانند
و عا بتوسل حضرت پیران عظام نمایند و اسید و ارضیال باند بعد از آن ختم سید الطریق
خواجه بهاء الدین نقشبند رحمة الله علیه باین طریق که اول صد بار و دو خوانده بعد
يَا خَفِيَ اللَّطْفُ كَيْفَ يُلْطَفُكَ الْخَفِيُّ پانصد مرتبه بخواند و دو صد بار خواند و ثواب این بروج
حضرت سید الطریق رسانده این چند اسم از اسماء حسنی بحسب حصول ترقیات مزید
درجات دینی و دنیوی نگاشته می یابد باید که بمقتضای یک بدین اسماء مناسبت داشته باشند
داومت باید نمود هر روز اول خرازه بازده بار و دو خوانده و میان آن صد بار یا فلاح و
صد بار یا و هاب صد بار یا زاق و صد بار یا معز و صد بار یا رافع و صد بار یا سلام شب
یا بر وز هر گاه میسر شود و اما در وقت غد و فتوح میگفت **سُورَةُ الْاِيْلَافِ** که حصار کل را نیز بر
رفع شر بازده و یا یکصد و یکبار و دو اول و آخر پنج بار هر روز بعد نماز فجر بخواند فقط

تمت بالخیر

مختصر ترین کتاب تصوف حسب سبب کتاب ہذا

تعارف المعارف صریحی	تختہ الاحیاء ہمدانی	تفسیر اسرار حضرت	تحدید المعانی لغزات	سراج السالکین ترجمہ اردو
مستدام الہدایت جمہور	ارشاد عبدالحق محدث دہلی	نظام الدین گنجوی	یہی میری درد جلدی	سہنجام العابدین طبع عربی
تعمیر صمدیہ لکھنؤ	مقبلی	تختہ الاسرار جامی	شعوی مولانا دہلی	کلمات غریبی ہم نہایت
کتوبات حضرت شیخ شرف الدین	ارشاد العالین از قاضی	نواع جامی	شرح شعوی مولانا دہلی	مقبلی
یہی میری	شمارہ دہلی بی بی جہان	سجود المہربان	از بحر العلوم در سہ جلد	مشکوٰۃ شریف فارسی از حضرت
کتوبات حوالی حضرت شیخ	سجدہ مقبلی دہلی	نعمات اللہ	حدیقہ حکیم سنائی تجلی	شاہ ولی اللہ دہلی آبادی
شرف الدین	تفسیر الایمان فارسی	مہربان سعادت از حضرت	از سال حق ناز شاہ ہمدانی	طبع مقبلی
کتوبات حضرت شیخ عبدالحق	بہر حیرت صاحب بیاض حضرت	امام غزالی	از اشکوہ فارسی	مر قمر شریف و اعمال و اوار
ابو یوسف و مقبلی دہلی	نظام الدین اولیاء	مذاق العارفین ترجمہ اردو	جایہ العالین فارسی	و تعویذ و غیرہ از حضرت مولانا
کتوبات حضرت صاحب بیاض	بہر حیرت از روح	احیاء العلوم الدین المظاہر	خیر خواہان شکر نقشبندی	سہرا و اخرون فی سیر الایمان
کتوبات امام ربانی ہمدانی	تہذیب الایمان لغزات	اکبر الیوم ترجمہ اردو	حکایات بصالحین مقبلی	ترجمہ نور الدین از شاہ ولی
کتوبات کلمی حضرت شاہ کلیم	فروغ شکر کشوری	اخلاق سلطانی فارسی	خروج العارفین ہندو	غنیار القلوب از حاجی امداد
سہان آبادی نور الدین	دلیل العارفین	جامع الاخوان ترجمہ	صالحین و مناجات بکتاب	صاحب ہما جزا و عطا و شہاد
انوار الرحمن لغزات	تہذیب العارفین ترجمہ اردو	اخلاق بدلی	ربا العالین مقبلی	دین یہ کتاب الاجواب ہر مقبلی
محمد الرحمن	دلیل العارفین دہلی	انطلاق ناصری	آریہا العلوم عربی	حدیقہ شریف از مولوی امجد
کلمات طبعات کتب بابت حضرت	نورس الماکرون	انکشاف فی الزکاتین عظم	بہر آیین ایضی ترجمہ شریف	شہید و دعا و کار و اشغال
پیران پیر شاہ عبدالقادر جیلانی	سہرا و القلوب و الایمان	منطق الخیر از حضرت شاہ	مولانا دہلی	افسوس لغزات طبعات حضرت
جہری حضرت میرزا غلام	سیر لا قطب نثار اولیاء	فرید الدین عطار شہید	کنز الاسرار ترجمہ شریف	نظام الدین اولیاء لغزات
جان جان شہید و حضرت	شجرہ معرفت ترجمہ اردو	فی بایضہ مقبلی	بر ولی شاہ قلندر	ایضہ شریف
قاضی شاہ صاحب بیاض دہلی	شعوی مولانا دہلی	فی بایضہ	چتر فیض اردو ترجمہ	تذکرہ الایمان شریف
و حضرت شاہ ولی اللہ	خزینہ الایمان اردو جلد	نکات حسنی	ہند لکھنؤ	فرید الدین عطار
شاہ غلام علی صاحب بیاض	نظام الدین عارفین	کتبہ عرفان	سہنجام العابدین فارسی	شفا بھلیل ترجمہ اردو
نظام الدین دہلی	طبع الایمان از حضرت	انوار الہدیہ	لغات حاجی وارت	سہ سال ہدایت بھلیل
نظام الدین	از حضرت میرزا غلام	فہم لکھنؤ	اسطالاب رشیدی فارسی	شاہ ولی اللہ

ان کتابوں کی جگہ پر کتب کتب تجارت مطبع مقبلی دہلی سے مل سکتی ہیں

الحمد لله والمنة

که کتاب تطهاری کنیز تره مرشدین تصنیفات
جامع سلوک حقیقت و اقیانوس طریقت حضرت قاضی صاحب
پانی پتی مجددی نقشبندی حتمه علیه السوم

ارشاد الطائین

مع یک مکتوب صد الحقیقین حضرت شیخ الشان شیخ شرف الدین
یحیی میری حتمه علیه السلام شتبلر عقائد ضروری فوائد لایب
با تمام مکتوبی طاق محمد عبد الاحد صا

در پنج مجتهد و ماهی طبع کرد

کتاب مفصلہ ذیل کی کئی بھی ترسم کی کتابیں کتب خانہ مطبع مجتہائی دہلی سی مل سکتی ہیں

عوارف المعارف مصری	ارشاد الطالبین از تاضی	مخزن اسرار از حضرت	فروع الغیب شیخ محمد
مصباح الہدایت جبرو ان	قطار اصحاب بابی ترجمہ	نظام الدین گنجی رحم	مثنوی مولانا محمد شیخ جوی
مجموعہ صد ہفتاد حکیم	مطبوعہ مجتہائی دہلی	شخصہ الاحرار جامی	شرح مثنوی مولانا محمد شیخ جوی
کتوبات حضرت شیخ شرف الدین	سیر الاولیاء فارسی	نواح جامی	درجہ سید
بجلی میری	حضرت امیر خسرو صاحب قلیہ	سجود الامار	حدیث حکیم ثنائی بخشیہ جدید
کتوبات جلالی حضرت شیخ شرف الدین	حضرت نظام الدین اویار	لفحات المناس	رسالہ حق نگار شاہزادہ
کتوبات حضرت شیخ عبد الحق	انیس الارواح	کیمائی سعادت از حضرت	دارالشکوہ - فارسی
صحبت علمی مطبوعہ مجتہائی دہلی	اسرار الاولیاء لغویات فارسی	امام غزالی رحم	تذکرہ غوثیہ کاغذ ولایتی
کتوبات حضرت معصوم نظامی	گنج رشک - کشوری	مذاق العارفين ترجمہ اردو	ایکادہ ولایتی عمہ
کتوبات امام ربانی محمد ثنائی	دلیل العارفين	احیاء علوم الدین امام غزالی رحم	ہدایۃ الصالحین فارسی
کتوبات علمی حضرت شاہ کلیم	اسرار العارفين ترجمہ اردو	کیمیائے ترجمہ اردو کیمیائے	حکایات الصالحین مجتہائی
جہان آبادی نور اللہ ترقی	دلیل العارفين - دہلی	اخلاق جلالی - فارسی حشی	روزنامہ العارفين مع چند
انوار الرحمن لغویات مولانا	مولانا الذکرین	جامع الاخلاق ترجمہ اخلاق جلالی	حکایات صالحین و مناقبات
عبد الرحمن	سر القلوب الی دیا المحبوب	اخلاق ناصری	جہان عالمین مجتہائی
کلمات طیبات کتوبات حضرت	سیر الاقطاب از کلامیاد	اخلاق حسنی از کلامیاد	احیاء العلوم عربی
پیران پیر شاہ علی اللہ	شجرہ معرفت ترجمہ لب لباب	منطق الطیر از حضرت فردوس	پیران پیر شیخ ترجمہ مثنوی
محدث دہلی و حضرت میرزا	مثنوی مولانا روم	عطار شہید رحمہ اللہ	مولانا روم زبان اردو
منظر جان جاناں شہید و حضرت	ترتیب الاصفیاء و جلد	می بایہ شیند	کثر الاسرار ترجمہ مثنوی
قاضی ثناء اللہ صاحب ثنائی	وقائع شاہ معین الدین حشی	می بایہ دید	بر علی شاہ ظند
تقدیر سید ہم	مطلع الالوار مع حاشیہ	نکات احسانی	چشمہ فیض اردو ترجمہ
مقامات امام ربانی - دہلی	از حضرت امیر خسرو دہلی	گنجۃ عرفان	پند نامہ عطار
مقامات صوفیہ	بجواب مولانا اسرار	الوار التہذیب	سراج العارفين فارسی

والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم

الحمد لله كتاب ستطاب اودی سالکین و تبصره مستشرقین از تصنیف
جامع سلوک حقیقت اوقف سوز طریقت حضرت قاضی ثناء اللہ صاحب
پانی پتی مجددی نقشبندی رحمة اللہ علیہ الموسوم بہ

ارشاد الطالبین

مع یک مکتوب صد اہل حق حضرت شیخ الشیخ شیخ شرف الدین نجی امینی
رحمۃ اللہ علیہ شتعلیہ عنہما ضروری و فوائد لاری بہ تصحیح و اضافہ فضل الرحمن
سلہ الرحمن و باہتمام ہاد ظہور لوی محمد رب اللہ رحمتہ آباد جلد اولی

۱۳۰۹ھ

بار اول

مرطع عجیب و غریب و ہلک و دیر
در طبع عجیب و غریب و طبع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم ملک يوم الدين ایاک نعبد و ایاک نستعین
اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم
ولا الضالین آمین + اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی
آل ابراهیم انک حمید مجید + اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی
ابراهم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و سلام علی الیاسین الحمد لله رب العالمین
اللهم انی اسئلك ما سئلك نبی الرحمة محمد صلی الله علیه و سلم و اعوذ بک مما
استعاذ بک نبیک نبی الامی صلی الله علیه و سلم + اللهم اشرح لی صدک و یسر لی
امری و احلل عقدی من لسانی یفقهوا قولی انت حسبی و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر
بعد از صلوة فقیر خیر محمد ثار الله پانی بی موطا غما فی ذبا خفی مذہبا نقشبندی مجددی مشرق
میگوید چون آرای مردم متفاوت دیده ام بعضی از آنها منکر ولایت اند و بعضی میگویند که
اولیا بودند لیکن درین زمانه فاسد کسی نیست و بعضی در اولیا عصمت و علم غیب خیال میکنند
و میدانند که اولیا هر چه خواهند همان میشود و هر چه نخواهند صد و مگر در دوازده مورد اولیا با این خیال
مرادات خود طلب میکنند و چون در اولیا الله و مقربان درگاه که زنده اند این صفت نمی یابند
از ولایت آنها منکر میشوند و از فیوض آنها محروم می مانند و بعضی آنها بر دست سیفها و جالای
که در اسلام و کفر هم فرق نمیکند بیعت میکنند و بعضی از آنها بسبب کلمات سکریشان کلمات
معنی ظاهری آن مراد نیست بر اولیا الله انکار میکنند و کفیه نمینمایند و بعضی از آنها کلمات

سکریه را حمل بر ظاهر کرده همان اعتقاد نموده عقائد حق که از قرآن و حدیث و اجماع امت ثابت است آنرا از دست میدهند و بعضی بر علوم ظاهری اکتفا نموده از طلب طریقت تقاعد میکنند و بعضی از آنها در آداب اولیا و ادای حقوق شان تقصیر میکنند و بعضی از آنها اولیا را پیشش میکنند و نذرهای شان قبول میکنند و مثل بیت اللطوان قبورشان مینمایند لهذا خواستم که کتابی موجه نویسم که مردم حقیقت ولایت دریابند و از افراط و تفریط و تقصیر تخاصی نایند درین باب کتابی بزبان عربی نوشته بودم مسلمی بر ارثا و الطالین چون بعضی یاران گفتند که چیزی بزبان فارسی باید نوشت تا فارسی خوانان از آن نفع گیرند لهذا این رساله بزبان فارسی نوشته شد و این رساله بر پنج مقام تقسیم نموده شد **مقام اول** در اثبات ولایت و آنچه بدان متعلق است **مقام دوم** در آداب که ناقصان مریدان را می باید **مقام سوم** در آداب مرشدان **مقام چهارم** در آداب ترقی و حصول ولایت **مقام پنجم** در رسیدن ریاضین بمرتبه قرب الهی - **مقام اول** در اثبات ولایت و آنچه بدان متعلق است

فصل در اثبات ولایت بدان اسعدک الله تعالی که چنانچه در انسان کمالات ظاهری هستند و آن اعتقادات صحیح و موافق قرآن و حدیث و اجماع اهل سنت و جماعت و اعمال صالح و اوار فرائض و اجبات و سنن و مستحبات و ترک محرمات مکروهات و مشبهات و بدعات اند همچنان در انسان دیگر کمالات باطنی می باشند در صحیح بخاری و مسلم از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت کرده که مردی ناشناخته نزد رسول کریم صلی الله علیه و سلم آمده پرسید که اسلام چیست فرمود کلمه شهادت و نماز و زکوة و روزه ماه رمضان و حج بشرط قدرت گفت که راست گفتی پس تعجب کردیم که سوال میکند و تصدیق مینماید پس از ایمان پرسید فرمود انکد ایمان آری بخدا و فرشتگان و کتابها و رسولان در روز قیامت انکد خیر و شر همه بتقدیر الهی است گفت راست گفتی پتشر پرسید که احسان چیست فرمود انکد عبادت کنی خدا را بوجهی که گویا و در امری بینی و اگر تو او را نمی بینی بدانی که او ترا می بیند پتشر از قیامت پرسید فرمود که از تو زیاده نمیدانم پتشر علامات قیامت پرسید و از آن نشان را از

حسن

پستر فرمود که جبرئیل بود بر لایحه امتوختن دین شما آمده بود ازین حدیث معلوم میشود که سوائی عتقا
 و اعمال کمالات دیگر است سنی با حسان از اولیات نام شد صوفی را چون محبت الهی ستونی شود
 که در اصطلاح فنای قلب گفته شود دل او بمشاهده محبوب تحقیقی مستغرق و مستهلک می باشد
 و بغیر او متوجه نمی شود در این حالت خدا را نمی بیند که رویت او در دنیا عاده محال است لیکن صوفی را
 درین وقت حالتی است گویا که خدا را می بیند پیش ازین حالت صوفی به تکلف خود را برین حال
 میدارد و رسول کریم از انکسالت خبر داد که بدانی که خدا ترا می بیند دلیل دیگر آنکه رسول فرمود صلی الله
 علیه وسلم که در بدن انسان پاره گوشت است که اگر اصلاح شود تمام بدن صلاح شود و اگر فاسد شود
 تمام بدن فاسد شود و آن دل است و تشک نیست که صلاح دل که سبب صلاح بدن باشد از اخصیه
 فنای قلب می گویند چون در محبت الهی فانی شود و نفس در همسانگی او متاثر نشود از امارگی بازماند
 و حب فی الله و بغض فی الله کسب کند لاجرم تمام بدن مطیع فرمانبردار شرع شود و اگر کسی گوید صلاح
 قلب از ایمان و اعمال است لا غیر گفته شود که در حدیث صلاح قلب را سبب صلاح بدن فرموده
 و صلاح بدن عبارت است از اعمال صالح پس صلاح قلب اگر مجرب و ایمان را گفته شود مجرب و ایمان
 غالباً بدون صلاح بدن هم میباشد و اگر مجموعه ایمان و اعمال را صلاح قلب گفته شود پس آنرا سبب
 صلاح بدن گفتن درست نباشد دلیل سوم آنکه اجماع معتقدات بر افضلیت صحابه بر غیرشان در علم و عمل غیر
 صحابه با صحابه بشارکت دارند و باین همه رسول کریم فرمود که اگر دیگری مثل جبل احد زرد راه خدا خرج کند
 برابر نیم صاع جو که صحابه در راه خدا خرج کرده باشند نمی تواند شد پس این نیست مگر از سبب کمالی که سبب صحبت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باطن ایشان از باطن پیغمبر خداست پیغمبر شده اگر اولیا راست این دولت یافتند از
 صحبت پیران یافتند و بواسطه از باطن پیغمبر پیغمبر شدند و تفاوت میان این صحبت و آن صحبت ظاهر است
 پس معلوم شد که سوائی کمالات ظاهری کمالات باطنی که آن تفاوت درجات بسیار دارد چنانچه
 حدیث قدسی بر آن دلالت میکند که حق تعالی میفرماید هر که بمن یک جنبه یکی جویدن بوسه یک گز نزد
 جویم و هر که بمن یک گز نزد یکی جویدن بوسه یکجای که سه نیم گز باشد نزد یکی جویم و فرماید که بنده همیشه بنزدیکی

فصل اول

پایان کلام
روی

است این هر دو قرب با قطعیه که ایمان بدان واجب است چنانچه دیدن حق سبحانه و تعالی بی جهت
ولی مقابله رائی و مرئی از خصوص قطعیه ثابت است نه بعقل سوال لایت عبارت است از نسبتی
بسیکف که بنده راست با خدا آنرا بمقتضای تقسیم کردن چهرست جملین مقدمه موقوف است
بر فهمید و مقدمه مقدمه اول آنکه کشف در رویا هر دو عبارت اند از آنکه صورت مثال را عین خیال مرسوم
یشود خواه در خواب خواه در بیداری و هر قدر آئینه خیال مصفا باشد کشف در رویا صلاح و صادق بود
همان خواب غیر این محی قطعیه است که آنها مصوم اند از خطا و خیالات شان صفات و باطن شان پاکیزه
تر است در رویا و اولیا غالباً صادق چرا که آنها بدولت صحبت پیغمبران بوسیله یا بواسطه و باتباع شریعت
صفای خیالات و انجلائی باطن حاصل کرده اند مولوی روم میفرماید **سپت** آن خیالاتیکه دام
اولیا است عکس هر ویان بستان خداست یعنی چون در باطن شان آئینه فرعی است یعنی دانسته
نیست بسبب تبعات انبیا حاصل شده است گاهی غلط اصلی ظاهر میشود و آئینه خیال مکرر میگردد
پس کشف در رویا خطا واقع میشود و این مکرر گاهی بارتکاب محرم یا شبهه یا تجاوز از حد اعتدال
یا باغکاس اختلاط عوام میشود و رویای عوام غالباً کاذب میباشد برای غلط باطن شایسته دوم
آنکه در عالم مثال از وجوب ممکن هر چیز مثال است اگر چه ذات صفات الهی را مثال نیست مثل چیزی را
گویند که همچو آن شی باشد متصف باشد بصفات او و این بذات صفات الهی محال است بخلاف
مثال آفتاب مثال شاه میگویند حق تعالی مثال نور خود فرموده مثل من را که کشمکه فیها
مصباح یعنی نور الهی در دل مومن مانند نور چراغ در چراغدان است تا آنرا در صاف و در حدیث
خدا تعالی را مثال فرموده میباید دارا و جعل فیها ماده الحدیف و ایند حق تعالی را
در خواب دیدن جائز است چنانچه در حدیث آمده و یوسف علیه السلام ساهای تخط را بصورت گاو
لا غتر ساهای ارزانی را در صورت گاوهای فری بصورت خوشه ای گندم دیده و در صحیح بخاری
آمده که پیغمبر خدا فرمود که خواب یدم که مردم بر من می آیند بر هر یک از آنها پیرن است بعضی آتاپن
و بعضی را فرودتر از آن عمر بر من گذشت پیرن خود بر زمین کشید مردم تا دلی آن پرسیدند فرمود

مراد ازین علم است ازین احادیث و آیات معلوم شد که خیریکه بی مثل باشد و مادی نبود بخوابد این
آن ممکن است بنظر کشف درمی آید چون این هر دو مقدمه و اثباتی پس بدانکه آن نسبت همچون که از اول
تعبیر میکنند گاهی در نظر کشفی بصورت قرب جمالی متشکل میشود و هر قدر که در آن قرب ترقی حاصل شود
بنظر کشفی می بیند که گویا سیر یکیم بسوی ذات او تعالی یا بسوی صفاتی از صفات او و بنا بر همین صورت
مثالی آن نسبت اقرب او تعالی و آن ترقی را بسبب الی الله و سیر فی الله و سیر من الله و مانند گفته
میشود و الله تعالی اعلم مسئله صوفیه را بعد فراق جوع نیست هر که رجوع کرده است پیش از تکرار کرده
تقریرین سلسله استدلال میکند بقوله تعالی و ما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالاناس
لخفیف حیصصنی حق تعالی ایمان شما ضائع نمیکند و سبحانه مردم مهربان است و رسول فرموده صلی الله
علیه و سلم حق تعالی باز نمی ستاند از بندگان لیکن علم را قبض خواهد کرد و قبض علما ازین معلوم میشود که
حق تعالی ایمان حقیقی و علم باطنی را هم قبض نخواهد کرد و مسئله کمال تقوی حاصل نمیشود و الا بولایت تار و پود
نفس از حد و مقدر و کبر و دریا و سمعه و غیره بجای زایل شود و کمال تقوی حاصل نمیشود و این مربوط بفضائل
نفس است نه آنکه محبوبیت حق بر غیر او تعالی غالب نشود بلکه محبت غیر او تعالی در دل و اصلا گنجایش ندارد
باشد کمال ایمان کمال تقوی دست نمیدهد و این مربوط است بفضائل قلبی آنرا رسول کریم بصلاح
قلب تعبیر فرموده فی الصحیحین عن النبی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یمن
احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده و الناس لاجعین یعنی ایمان کامل
نمیشود تا که رسول الله صلی الله علیه و سلم او را محبوب تر نباشد از پدر و پسر تمام مردم متفق علیه قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تلک من کن حینه و جد بهن حلاوة الا ایمان
من کان الله رسوله احب الیه ما سواهما و من احب عبدا کما یحبه الله و من یکره ان یعوی
فی الکفر عدان افتداه الله منه کما یکره ان یلقی فی النار متفق علیه یعنی کس طاعت ایمان می یابد
کسیکه خدا و رسول نزدا و از غیرشان محبوب تر باشند و کسیکه دوست ندارد کسی را مگر برای خدا و کسیکه
رجوع بکفر کرده تر باشد نزدا و از دخول در دوزخ یعنی مردم ایمان می آرند و عبادت میکنند ترس از دوزخ

و ج

وین
بگو

و او کفر را از دوزخ کرده و توبه یعنی عبادت خدا کند محض ثابرت او نه بر سر دوزخ و نه طبع بهشت ابداً
بصره در دوزخی آب گرفت و در دوزخی آتش مردم گفتند کجا میری گفت میروم تا آتش دوزخ فرو نشانم و بهشت
را بسوزانم تا مردم بر سر دوزخ و طبع بهشت عبادت خدا کنند و رسول فرمود صلی الله علیه و سلم اگر شما
اصحاح یعنی گرامی دارید اصحاب مرد حق تعالی میفرماید آن اگر مکه عند الله انقلک یعنی بزرگ
تر شما کسی است که متقی تر باشد و اجماع است که صحابه کرام کرم خلق و اتقی اند و این از آنست که بشیر
صحبت رسول صلی الله علیه و سلم از همه اسبق در مقام ولایت آمدند قال الله تعالی و السابقون الاولون
من المهاجرین و الانصار یعنی سبقت کنندگانند در ایمان پیشی کنندگان در هجرت و قال
الله تعالی و السابقون السابقون اولئک المقربون یعنی پیشی کنندگان در ایمان پیشی کنندگان اند
بسوی خدا آنها جمله مقربان اند مسئله عبادت اولیا الثواب ز دیگران زائد باشد رسول خدا فرمود
صلی الله علیه و سلم اگر یکی از شما مثل کوه احد زر در راه خدا خرج کند برابر یک سیر یا نیم سیر حوز صحابه یا بشیر
این حدیث در صحیحین از ابی سعید خدری روایت کرده و ستر این سخن آنست که عالم تا ظلم است مرداره
ظلال را چنانچه بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و چون صوفی در سیر ترقی بدرجه ظلال سید در آن
فانی و مستهلک شد قریب که دایره ظلال را با جناب الهی بود آن قریب این صوفی را حاصل شد و تمام عالم بجا
ظلم این صوفی شد و صفات جهانیان و عبادات شان گویا ظل صفات عبادات این صوفی شدند پس
هر قدر که تفاوت ظلم اهل باشد آنقدر تفاوت در عبادات دلی غیر دلی خواهد بود و صوفی در ترقی
است و ایما و من المستحقین و افضح مغنی پس در هر وقت حاصل میشود صوفی را از مراتب مرتبه بهتر
باشد از جمیع مراتب بقیه مولوی روم میفرماید بیت سیر زاهد بشری یکروزه راه سیر عارف بر می
تا تحت شاه به حجت دین مسئله حدیث عبید بن خالد است که نبی صلی الله علیه و سلم برادر ساخت
و کس از صحابه یکی را از آنها در راه خدا کشته شد ستر دوم از آنها بعد هفتم یا مانند آن مرد پس مردم
بر جنازه او نماز خواندند رسول صلی الله علیه و سلم فرمود حق این مرده چه دعا کرد و گفتیم دعا کردیم برا
او آنکه حق تعالی او را به بخشد و بایا را و طحق سازد و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس نماز او که بعد

یعنی هر کس که
شأن کند در دنیا بماند

شهادت افروخته و علمهای که بعد آورده کجا خواهند رفت باینکه در میان این هر دو صحابه تفاوت را که از آنکه در زمین آسمان باشد روایت کرد این حدیث را ابو داود و نسائی و مسلمان است که گفته شد که هر نقطه فوقانی از قریب بمنزله اصل است نقاط تحتانی را و نقاط تحتانی بمنزله ظل می اندیش در هر وقت که نقطه فوقانی حاصل شد از جمیع نقاط تحتانی بهتر است ظل را مقابل اصل چه رود و در مسئله هر بی که اقرب باشد بسوی خدا تعالی توابع عبادت او زیاد باشد از عبادت دیگر ادبایا که در مرتبه پائین تر از انان اذین را از عایشه رضی الله تعالی عنهما روایت است که در بی که ستارگان ظاهر گنجان نظری آیند رسول کریم صلی الله علیه و سلم نزد من بود و گفتیم یا رسول الله ایما باشد کسیکه حسنت او مثل این ستارگان باشد فرمود آری عمر است گفت که حسنت ابی بکر چنان باشد فرمود که تمام حسنت عمر مثل یک حسنه باشد از حسنت ابی بکر آری برادر و قریکه با وجود مشارکت خلیفتین جمیع تعلقات بسبب نعمت مشترک نیست تفاوت آید پس در مرتبه شخصی که بر تیره صفات سید باشد دیگری را در آن خلائی شده چه قدر تفاوت باید فهمید

فصل در خوارق عادات فرق عادت بر چند قسم است یکی از آن جمله کشف است کشف بر دو گونه است یکی کشف کونی که احوال موجودات که از نظر غایب تشدید می ظاهر شود احوال موجودات از آن نمی یستقبل وی هویدا گردد پیوستگی از این عمر روایت کرده که عمر بن خطاب رضی الله عنه لشکری را بجا و فرستاد امیر ساخت مردی را از آنها که ساریه نام داشت روزی عمر خطبه میخواند و چون خطبه داد که ای ساریه از جانب که هو شیار باش رکوعه کفار کن بودند حضرت عمر را بنظر درآمدند و از هر حال کثیره ساریه ابران مطلع ساخت و م کشف آبی ان عبارت است از زمین احوال خود و احوال دیگر سالکان در سلوک طرق و در یافتن مرتبه قرب هر بی بخدا تعالی علوم که بذات صفات حق کما شتعلق شود ازین قبیل است اگر در عالم مثال بنظر کشید دیگر از ان جمله الهام است که حق تعالی در قلب صبیح علمی القا نماید کلام الهام ازین قبیل است فرق در میان الهام و وسوسه آنست که از الهام قلب صبیح فی الطبیعیه می پرا یقین می آرد و وسوسه اغلب سلیم انکار میکند رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم استفت هذک و ان افکاک

الطبیعیه یعنی فتوای پس از دل خود اگر چه فتوا دهند ترا مفتیان یعنی اگر چه علماء نظام فتوی بحال بودن بجز دهند صوفی را باید که از دل خود فتوی جوید قلب صبیحی از حرام باطیع تقریر میکند اگر چه باعتبار نظام علماء از اسباب گویند این را بخاری از ابوصه تاجی بسندی حسن روایت کرده و فرمود انقوا من فواسد التو من فاند میظن

اشباح

قلب صوفی بابی از احرام تنفس است

باز

بنی الله یعنی تبریز از دانش خود کل بدستی که اوی بیند بخود تعالی که در دل دست این حدیث از تری
 از ابی سعید طبرانی و ابن عدی از ابی امامه روایت کرده دیگر از بجملة تاثیر است این بردو گونه است یکی آنکه تاثیر کند
 در باطن هر مردی و از جذب کند بسوی حق جل علاه و دوم تاثیر در عالم کون فساد که حق تعالی موافق دعای و در
 اراده او ظهور آورد حضرت زکریا علیه السلام بگه که نزد میم میرفت زنی نزد او از غیب یافت آن از همین قبیل است
 این امر از قسام خرق عادت از اصحاب اولیا است مریت مسئله کشف اولیا و الهام شان حسب علم غیبی است
 و اگر کشف و کسب نام تحقق شود غالب شود و او بود و تری می این تاجه و آری از عبد الله بن یزید روایت کرد
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم تا قوس طلب فرمود تا مردم بدان بر کار جمع شوند جواب میدم که مردم تا قوس بجا دارد
 انعم ای بنده خدا تا قوس می فرستی گفت چه خواهی کرد انعم برای نماز مردم را خواهم طلبید گفت بهتر ازین بیا نوم
 بگو الله اکبر اذان بیا سوخت چون صبح شد این خواب بحضرت رسول خدا علیه السلام عرض کردم فرمود که این خواب
 حق است انشاء الله تعالی بر خیز با بلال و او را بیا سو پس من لیل بیا سو ختم پس عمر آمد و گفت یا رسول الله این جم
 اینچنین دیدم رسول الله فرمود قلند الحمد پس عمل کردن موافق کشف الهام جاز است اگر مخالف قرآن حدیث
 و اجماع و قیاس صحیح نباشد بیهی از عایشه رضی روایت کرده که چون صحابه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را بعد فات
 غسل دادند بهم گفتند که پیغمبر علیه السلام را برهنه کنیم یا در پارچه اغسلیم و هم درین باب اختلاف کردند حق تعالی
 بر آنها خواب انداخت همشان بر پیک گفتند در خواب و ازی شنیدند که پیغمبر خدا را در پارچه غسل دهند پس همه شان
 برخاستند بغسل دادند و پیر سر او و بالای میصباح لیدند و مسئله اگر کشف الهام مخالف حدیث احادیث
 مخالف قیاس باشد که جامع باشد شرط قیاس را اینجا حدیث و قیاس ترجیح باید داد و حکم باید کرد بخطا کشف
 و این سلسله مجمع علیه است درین سلف و خلف چرا که قول رسول الله صلی الله علیه و سلم جمعی قطعه است و احتمال
 کذب و نسیان در روایت ثقات ضعیف است و کشف اولیا خطا بشیر واقع میشود و وقتیکه در میان دو کشف اختلاف
 واقع میشود پس هر کدام که شرع موید باشد اولی است بقبول اگر شرع از ان سالت باشد پس صاحب هر دو کشف
 اگر کسی شخص است پس کشف اخیر اولی و مقبول است چرا که صوفی و امام تریقی است پس صاحب کشف در زمان اخیر اولی است
 بسوی خدا تعالی و مثل است با نمیا و اگر صاحب کشف و کسب باشد پس کشف صاحب محو اولی است از کشف صاحب سکر

کشف
این
احتمال
عاطفیه
دارد

چرا که کلام مکرر بسیار احتمال غلط دارد و اگر هر دو در صحیح و سکر یکسان باشند پس کسیکه کشف و گاهی مخالف
نشده باشد از کشف آن کس بهتر است که نادر کشف و مخالف شرع افتاده باشد کسی که نادر مخالف شرع
افتاده باشد کشف او بهتر است از کشف کسیکه غالباً مخالف افتاده باشد و اگر درین هر دو برابرند پس هیچ کشف کسی
که منزه است و قریب است بخدا تعالی این همه جوه قوت کشف اند و اگر هر دو کشف در قوت برابر باشند ترجیح بکثرت اصحاب
کشف است اگر یک کشف برده کس منکشف شود و دیگر کشف بر یک مرونکشف شده کشف ده کس اولی و مقبول است
لیکن اگر صاحب کشف مردی اقوی باشد کشف اقوی بهتر باشد از کشف جماعت حکم الهام هم همچو حکم کشف است و قریب
کشفهای مجدد الف ثانی رحمه الله علیه دریافت باید نمود که از سر حنیفه صحیح سر زده و گاهی مخالف شرع نیستند
بلکه بیشتر از شرع مؤید است و بعضی چنانست که شرع از ان ساکت است و مرتبه او در اولیا مثل مرتبه اولی الضم است
در اینجا چنانچه مذکور کرده شود انشاء الله تعالی و این همه امور بر کسیکه در کلام او بنظر انصاف بیند نمی آید اگر
کسی گوید که ایشان دعوی کمالات نبوت و غیر آن کرده اند و آنکه از بقیه طینت نبی صلی الله علیه و سلم مخلوق شده
و آنکه او مجدد الف ثانی است جواب داده شود که وجود این امور در فردی از است نبی صلی الله علیه و سلم
از شرع ثابت است چنانچه بیان کنم انشاء الله تعالی پس بودن متصف باین کمالات ثابت شد بکشف اتمام
کشف مخالف شرع نیست فائده بدان سعدک الله تعالی که فرق عادات ادلوازم ولایت نیست بعضی
مردان اولیا و الله اند و مقربان درگاه و خرق عادات را بنا ظاهر نشده چنانچه از اکثر اصحاب رسول الله صلی الله
علیه و سلم خرق عادات مروی نیست حال آنکه ادلی اصحاب از دیگر اولیا و الله فضل اند پس معلوم شد که
فضیلت بعضی اولیا بر بعضی بکثرت خوارق نیست فضل عبارت از کثرت ثواب خوارق از حظوظ است
مناظر ثواب نیست مگر عبادت و قربانی و اینها محتمل بر کمالات اصحاب و در مناقب ذکر کرده اند بلکه کمالات را مایه
علیه آورده اند بعد از معجزات خرق عادات در جوگان هم می باشد همچنین مجدد رحمه الله علیه آمده و صفا
حوارث گفته که حق تعالی بعضی مردم را خوارق میدهد و دیگران را خوارق نمیدهد و آنها فضل است از صفا خوارق
و خرق عادات کمتر است در مرتبه از ذکر قلب تجویدی و شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری گفته که فرست
عارفان مطلق است بدیافت استعدادات طالبان مقامات اولیا و فرست اهل ریاضت و اگر سنگی مخصوص

کثرت
خوارق
بعضی
بیشتر

بسیار از احوال این عالم را می بیند
که در کتب آمده

ارشاد مولانا

و این نیز از
بعضی احوال

علامت می

بر یافت نمود احوال اشیا که غائب از نظر اوست هرگاه که اکثر خلائق دنیا مشغول اند و از خدا قطع و گم گشت
بیشتر اهل است بسوی کشف احوال غائبان این را بسیار عمده میدانند آنها با کشف اهل عرفان حقیقه کار
و میگویند که اگر اینها از اهل الهی بودند احوال غیب خبر دایمیتی چون اینقدر خبر ندارند پس دیگر چه خواهند یافت
پس چنین سناقتان هم در حق سید المرسلین میگفتند این سیفیان باین خیالات فاسده از برکات و نسیان خدا
محروم اند و نمیدانند که حق تعالی در باره دوستان خود غیرت دارد که او شانرا بغیر خود مشغول نمیکند
من ندانم فاعلات فاعلات ما شعر میگویم به از آب حیات ما قافی اندیشم و دلدارین ما گوید مهندسین جز دیدار
من ما حضرت محمد و رضی الله تعالی عنه از پیرو خود روایت کرده اند که شیخ محی الدین ابن عربی بعضی جا نوشته است
که بعضی اولیا که از آنها کرامات بسیار ظاهر شده وقت رحلت از رز کرده اند که کاشکند ادا اینقدر کرامت ظاهر نشد
اگر کسی گوید که اگر خوارق شریط ولایت نباشد چگونه معلوم کرده شود که این ولی الله است حضرت محمد رضی الله
عنه ازین سخن جواب فرموده اند یکی آنکه معلوم کردن ولایت ولی چه ضرورت ولایت نسبتی است با خدا کسی از آن
مطلع باشد یا نباشد اکثر اولیا را الله از ولایت خود اطلاع نداند تا بدیگران چه بعد مرگ شمره آن است
احتیاج بخوارق مرئوس است که برای دعوت خلق اند ضرورت است که بر خلق نبوت خود ظاهر کنند و اثبات رسانند و
دعوت میکنند بسوی شریعت پیغمبر خود و بجز پیغمبر برای دعوت او کافی است علما و فقها بظاهر شرع دعوت
میکنند و اولیا و مریدان او بسوی بجا آوردن ظاهر شریعت دعوت میکنند پس آنها را از تعلیم میکنند و
پیغمبر باید که اوقات خود بیا داهی معمو کن تا که ذکر الهی مستولی شود و غیر خدا در دل تو خطور نکند و درین دعوت
احتیاج کرامت نیست جواب ما آنکه مریدان هر ساعت بهر لحظه کرامت شایع در ذات خود بتغیر احوال خود می بینند
که دل مرده او زنده کرده بشاهد و مکارشده سر از ساخته نند کردن مرده و عوام عموه کار است زنده نمودن
روح و قلب و خواص معتبر است پس کرامت در نظر مرید وجود است برای عوام در کائنات فائده بدانکه علامت
ولی آنست که ظاهر کمال استقامت داشته باشد بر شرع شریف که حق تعالی میفرماید اُولَیْکَہُ الْاَلَمُتَّقِیْنَ
یعنی نیستند اولیا خدا اگر متقین باطل اوستی باشد که بجای کسی صحبت او نشیند دل خود را مال بیند خداست
و توجه بسوی نادو یا بغیر او دام نودی از نبی صلی الله علیه و سلم روایت کرده که پرسیدند از رسول خدا صلی الله

علیه و سلم علامت اولی رانند چیت فرمود آنکه از دیدن آنها خلیا آید و این باجه همچنین دایت کرده و نیز بعضی
 از رسول کریم روایت کرده که حق تعالی میفرماید که بدو شیکه اولیا این از بندگان آن بستانند که یاد کرده شوند
 بیا کردن بن یاد کرده شوم بیا کردن آنها لیکن این دریافت را هم فی الجمله مناسبت میاید و منکر بودن شخص مانع
 این دریافت است هر کار روی بهیو بود و دیدن روی نبی سود نمود و این امر تا بشری است که در هر روی
 میباشند اگر در باطن او تاثیر قوی باشد تقوی که جذب کند و بر بسوی خدا تعالی و او را بر مراتب قرب سازد و
 کمال گویند چنانچه در کمال مراتب بسیار رانند و تکمیل هم مراتب بسیار رانند بعضی اولیا در کمال خود تفوق دارند
 و تکمیل آنقدر تا شایسته رانند و بعضی کمال آنقدر رانند لیکن بجاییکه خود رسیده اند دیگر از اجم میوانند رسانند
 و الكل من فضل الله تا مقام دوم در آداب مردان طلب طریقت و سعی کردن بر تحصیل کمال
 باطنی واجب است چرا که حق تعالی میفرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ** یعنی ای مسلمانان پرستیز کنید
 از نامرضیات خدا کما این نیز نگاری معنی در نظام بر باطن چیزی خلاف مرضی خدا تعالی نباشد از عقائد و اخلاق
 بکمال تقوی امر بر واجب میباشد و کمال تقوی بدون لایات صورت نمید و چنانچه ذکر کرده شد زایل نفس
 از حد و خد و کبر و یا معصیت و غیر آن که حرمت آن از کتاب سنت و اجماع ثابت است تا که زایل نشود
 کمال تقوی چگونه صورت نمید و این متعلق است بقضای نفس و ترک معاصی که تقوی عبارت از است و معصیت
 بصلای جسد که شمره صلاح قلب است چنانچه در حدیث مذکور شده و از اصول فنیای قلب گویند لایات عبارت
 از فنیای نفس است صوفیان گفته اند که ای که ما در صد و آنیم یکی هفت گام است یعنی فنیای لطائف خمس عالم امر
 قلب و روح و سر و مخ و اخفی و فنیای نفس و تصفیه لطیفه قلبیه که عبارت از صلاح جسد است تقوی بکثرت نوافل
 تعلق ندارد و تقوی عبارت است از اتیان اجبات و پرهیز کردن از منهیات ادای و فرائض و اجبات بدون
 اخلاص هیچ اعتبار ندارد و قال الله **فَاعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ** و پرهیز از منهیات بدون فنیای نفس
 صورتی بند و پس تحصیل کمالات لایات از فرائض آمده لیکن چون حصول لایات امریت همی مقدور نیست و تکلیف
 بقدر طاقات است لهذا حق تعالی فرمود **وَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ** و پرهیز کنید از نامرضیات خدا قدر که توانا
 پس حکم کرده میشود بدانکه بذل نبی کوشش کردن و تبلیغ در تحصیل آن اجبات دیگر آنکه چنانچه ولایت را مرتب

کمال تقوی

کمال تقوی
 در مرتبه اول است
 ولایت و تقوی
 نفس است
 تقوی تقوی

این کلمات در حدیث آمده است
 و این کلمات در حدیث آمده است
 و این کلمات در حدیث آمده است

غیر تنهایی است چنانچه سعدی گفته بیت ز خشن فایاتی دارد و نه سعدی را سخن پایان به بر تهنه سسته و دور یا
 همچنان باقی به همچنین تقوی هم مراتب غیر تنهایی دارد و رسول خدا فرمود علی الله علیه وسلم ان احکمکم انفعکم
 بالله انسانا هر قدر مرد در مراتب قرب الهی ترقی میکند خوف و خشیت بروی غالب میشود و تقوی تر میشود و ان
 اکبر مکرمه عند الله انفعکم و چون تقوی بی نهایت آید پس سعی در ترقی مقامات قرب و تحصیل تقوی و اتمام واجب گشته
 و طلب یاد علم باطنی از فراموش آمدن قال الله تعالی و قل رب زدنی علما یعنی بگوای محمد که الهی علم من بیاگن
 و مقامات از مراتب قرب حرام است بر کمال چنانچه حرام است بر ناقص حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیه
 میفرمایند ریاعی در راه خدا جمله ادب باید بود تا جان باقی است و طلب باید بود و در یادها اگر کلمات نیرزد
 کم باید کرد و خشک لب باید بود و مولوی دوم میفرماید بیت ای برادر بی نهایت درگی است به هر چه بر روی بی
 بروی مایست به حضرت خواجه باقی بالله میفرماید بیت هر جا که شرح تو بینیم به دار العطشیم و نشسته کاینم به حضرت
 موسی علیه السلام فرمود لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقه یعنی همیشه باشم در سفر تا که بر خطم بگردد
 و بیای شود و شیرین جمع میشوند که آن مکان حضرت خضر تعلیم الهی معلوم شده بود و چون موسی علیه السلام با خضر
 ملاقی شدند هل اتبعک علی ان تعلمن ما حکمت دست گذاشت که آیا متابعت کنم زیرا برای آنکه بیا موسی را
 آنچه خدا ترا علم داده است مسئله چون طلب کمالات یعنی از واجبات آید پس تلاش پیر کمال مکمل هم از ضروریات
 گشته که وصول بخدای توسل پیر کمال مکمل پس قلیل است بسیار ناویر مولوی دوم میفرماید بیت نفس نکند بغیر
 از ظل پیر و دامن آن نفس کش محکم بگیرد و طریق تلاش پیر کمال مکمل آنست که از درویشان اکثر ملاقات کرده باشند
 و بر کسی از آنها انکار و عیب جوئی نکنند لیکن خود بیت نکنند بگر بعد نقص و مال بسیار اول ملاحظه استقامت شروع
 کند هر کار بر شرع مستقیم بنمیزد هرگز بوی بیت نکند اگر چه خرق عادات بروی و ظاهر باشد که احتمال نفع انبیا
 نادار است و احتمال ضرر قوی حق تعالی میفرماید لا یطع منهم اشیاء الا کفوا یعنی و فرمانبرداری کن
 که نگار و کافر را حق تعالی اذل منع از اطاعت نگار کرد و پیوسته از اطاعت کافر بسبب دین بعید و طبع بطلان
 او صحبت و مسلمان الله ضرر خواهد شد که صحبت آنم ضرر خواهد شد حق تعالی میفرماید و لا تطیع من اعطانا قلبا
 عن ذمیرنا و اتبع هواه و کان امره فطرا یعنی فرمانبرداری کن کسی را که دل او را غافل ساخته ایم از خود

موسی بن جعفر
 علیه السلام
 میفرماید
 بیت
 ای برادر بی نهایت
 درگی است
 به هر چه بر روی بی

بر روی مایست
 به حضرت خواجه باقی بالله
 میفرماید بیت
 هر جا که شرح تو بینیم
 به دار العطشیم
 و نشسته کاینم
 به حضرت

موسی علیه السلام
 فرمود لا ابرح
 حتی ابلغ مجمع
 البحرین
 او امضی حقه
 یعنی همیشه باشم
 در سفر تا که
 بر خطم بگردد

کتاب

در تفسیر

یعنی هر چه می بیند
تا امری باشد که

در پی می کرد و خویش خود را و هست کار او برین ازاندازه شرع و اتباع بواه عطف تفسیرت بقیت بود دلیل است
بر غفلت قلب فساد جسد یعنی از کتاب سعای دلیل است بر فساد قلب که رسول خدا فرمود اذ اخذت فساد
الجسد كله پس کسیکه مستقیم الاحوال باشد دعوی ولایت کند برای نفس خود تا آنکه نظر کمالات پدر
و جبر خود مرید گیرد چنانچه رسم پیرزادگان است پس دعوی او صحیح است لیکن بر دعوی او بغیة بران می باید ظهور
خروج عادات که مقررین باتباع شرع و استقامت باشد بران بر ولایت می تواند شد لیکن اقوی بر این همانست
که از حدیث ثابت شده که در صحبت او دزدیدند او خدا را آید و دل زنا سوا سر شود لیکن بر عوام الناس و اغیار
در یافتن تاثیر صحبت در اول صحبت تغذراست پس باید که در مریدان کسی را که عالم و عادل و عاقل باشد رسول الله
و احوال تاثیر شیخ بر سر حقیقتی ایضا فرماید **اسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** یعنی سوال کنید
از اهل علم اگر شما را علم نباشد رسول خدا فرمود **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** اعانته العی السوال یعنی نیت شفاعت جاهل
از مرصع جمل مگر سوال کردن از علمای پس اگر شخصی شهادت دهد بر تاثیر صحبت او عادل باشد نه بابر طلب جاو
یا مال یا غیر آن و احتمال دروغ بروی نباشد و عاقل باشد که شتم بخطا و حق هم نباشد و انصاف باشد که باید کرد و اگر
چندس از چنین شهادت دهند زیاد تر غلبه بر هم رسیده باشد اگر کثرت روایات بعد تو اتر رسیدن قطع بهم رسد لیکن
غلبه بر برای رجوع آوردن بخدمت مرد متقی مستقیم الاحوال کافی است چرا که در صحبت مرد متقی احتمال ضرر
نیست و نفع اگر چه متیقن نیست لیکن محتمل البته است پس طلب کند نفع را اگر از آنجا مقصود بدست آید فهو المراد و الا
جای دیگر تلاش کند مسئله اگر شخصی بخدمت شیخ متقی بحسن اعتقاد داند و در صحبت او تاثیر نیافت واجب است
بردی که ترک او کند و تلاش شیخ دیگر نماید و اگر مقصود بهبودش شیخ باشد نه خدا تعالی و این شمرک است حضرت
عزیزان را مبتنی بر هر طریقه نقشبندیه میفرمایند **رباعی** با هر که شسته و نشد جمع دلت و دوز تو رسید صحبت آفت
از نهان صحبتش گریزان میباش و در نه کند روح عزیزان بجلت و لیکن از آن شیخ حسن ظن دارد و چه تمیل که آن
شیخ کامل و مکمل باشد و نزد او نصیب آنکس نبود و همچنین اگر شیخ کامل و مکمل باشد و ازین جهان طلت فرمود و مرید بر وجه
کمال نرسید واجب است که آن مرید صحبت شیخ دیگر تلاش کند که مقصود خداست حضرت محمد رضی الله تعالی عنه فرمود
که صحابه کرام بعد رسول کریم صلی الله علیه و سلم صحبت با بکر و عمر و عثمان علی رضی الله عنهم کردند مقصود ازین بیت فقط

تلاش دیگر
نام و صفات

امواد و نیازها بلکه کسب کمالات الهی هم بود اگر کسی گوید که فیض اولیا بعد موت آنها باقیست پس طلب کردن شیخ
 دیگر عیبت است گفته شود که فیض اولیا بعد موت آنها نیست که ناقص ابد و رحمت کمال رساند الانا در اگر فیض بعد
 موت همان قسم باشد که در حیات باشد پس تمام اهل مدینه از عصر خمی خدایانوت برابر اصحاب باشند نیز هیچ کس
 محتاج محبت اولیا نباشد چگونه فیض مرقوم شد که در فیض مستفیض مناسبت شرط است آن بعد از
 منقود آری بعد فقا و بقا که مناسبت الهی حاصل شود فیض از قبول توان برداشت لیکن آنقدر که در حیات باشد
 و الله تعالی علم مسئله اگر ولایت شخصی ثابت شود و مرتباً نیز محبتی در خود برین واجب است بری که محبت
 او را نیست اندوختن دولت و محکم گیر و عشق و محبت او مثل خود را منع گرداند و از جناب الهی رسوخ محبت او
 درخواست کند و در امتثال امر و انتهایی از مناسبت او گوش بیخ نماید و دائماً و طلب ضای او باشد و همیشه آگاه باشد
 که از خود هر کتی سزیز که موجب خوشی او شود که رضای او موجب ضای حق است باعث ترقیات و ناخوشی سبب
 فیض و فتوحات مسئله تقصیر در آداب شیخ حرام است که مانع ترقیات است حق تعالی میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَابَكُمْ فَوْقَ صَوَاتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن
 يَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ای سلطانان! او از بلند کنید بر او از نبی و سخن بلند گوید حضرت می مانند سخن بلند کردن
 شما و این خود را بر سید از آنکه اعمال صالح شما از این بی ادبی ناچیز شود و شمار خبر نباشد چون شیخ ناب پیغمبر است پس
 آداب بجناب او مری دارد و چنانچه محبت پیغمبر فرض است برای همین که پیغمبر موصول است بخدا و محبت او موجب
 محبت خدا و او معیت او موجب است معیت خدا تعالی را همچنین محبت پیغمبر فرض است که او بر نیات پیغمبر
 موصول است بخدا تعالی و محبت او مسئله بعضی صوفیان میگویند که مرید را ضرورت است که پیغمبر خود را بر دیگر شیخان
 تفصیل دهد بعضی گفته اند که این غنیه طلب است بالبداهت و حقوق کل ذی علم علیه فقیر گوید تفصیل در نوع است
 یکی باختیار و درین صورت معنی تفصیل آنست که پیغمبر خود را در حق خود از دیگران انفض و ازین صبح است و مری اختیار
 و آن از ثمرات سکوف و محبت است پس چون محبت کامل شد فضائل غیر محبوب و نظر محب بر نسبت فضائل محبوب
 کمتر دیده میشود و او معذور است بسبب سبک و سوا این و تاویل این سخن معنی ندارد مسئله مرید است شیخ اعتراف کند
 نباید که منافی و موصول فیض است دلیل آن قصه حضرت موسی و حضرات علیها السلام که موسی چون

تقصیر در آداب شیخ
 ۱۴

به علم الهی بالذات

از خضر التماس نفی کرد و خضر از وی عهد گرفت بر آنکه آنچه محل کنیم بر آن اعتراض نمی حیث قال انك
 لن نعتظیم معی صبرا و كيف نصبر على ما لو خطابه خبر احتی احدی من الامم ذكرا یعنی
 اول خضر علیه السلام گفت که تو طاقت صبر نخواهی داشت چگونه صبر کنی بر آنچه از حکمت آن علم نداری
 گفت موسی انشاء الله تعالی بر صابر خواهی یافت پس خضر علیه السلام گفت پس سوال کنی از کرده
 من تا که ظاهر کنم برای تو حال پس از اعتراض موسی علیه السلام جدائی شده قال هذا فراق بینی
 و بینک موسی علیه السلام اعتراض بر خضر علیه السلام بنا بر ظاهر شرع کرد از حکمت آن اطلاع نداشت
 خضر گفت اینست جدائی میان من و میان تو فائده کلام در آنست که شیخ صاحب استقامت و
 تقوی است اگر در عمری چیزی از وی ظاهر شود که مخالف شرع باشد در انصورت بر شیخ اعتراض کنند
 بلکه تاویل کنند اگر تاویل بر عذر محمول کند و اگر قول باشد محل کند بر سبک یا بر مجاز یا بر عدم دریافت نمی
 و اگر البته معصیت باشد تا هم آن را انکار کنند گو که آنرا بر انکار کنند که بزرگان گفته اند لقطه فی ذی
 یعنی از قطب هم گاهی زنا واقع میشود تا عرضی الله عنه از اصحاب رسول الله صلعم بود از وی بزرگ
 تقدیر زنا واقع شده و او را حق تعالی توبه بوفیق داد که خود را رجم کنانید و اگر شخصی است که شعار اوفی
 است پس و البته ولی نیت پس تاویل قول فعل او ضرورت نیست مسئله چنانچه تفریط و تقصیر در
 آداب مشایخ حرام است افراط آنهم بدتر است که تفریط لازم آید در جناب الهی از وی نصاری در
 تعظیم عیسی علیه السلام افراط کردند پس خدا گفتند از تفریط در آداب حق تعالی لازم آمد و در افض
 و تعظیم علی رضی الله عنه افراط کردند بعضی گفتند که خدا تعالی در وی حلول کرده و بعضی گفتند که حجی
 بسوی وی آمده و بعضی بهتر از خلفای ثلاثه گفتند تفریط در آداب خدا تعالی یا رسول خدا یا خلفای
 ثلاثه لازم آمده مسئله اولیا را علم غیب نباشد مگر از مغیبات بطریق فرق عادات بکشف یا الهام
 آنها را علم دهند و علم غیب را اولیا را گفتن کفر است قال الله تعالی قل لا اقول لکم عندی خزائن
 الله و لا اعلم الغیب یعنی بگوی محمد صلی الله علیه و سلم نگویم من شمار که نزد من خزانه رحمت خداست
 هر که را خواهم بدهم و نگویم که من علم غیب دارم و قال الله تعالی و لا یحیطون بشئی من علمه الا بما شاء

یعنی انبیاء و ملائکه احاطه نمیکند زیرا از علم خدا بگذرند و آنها را بدان علم و هدیه دیگر آیات شامه
 این مدعاست **مسئله** اگر کسی گوید که خدا و رسول برین عمل گواه اند کافر شود و اولیا قاضی نیستند بر این
 معدوم یا اعدام موجود پس نسبت کردن ایجاد و اعدام و اعطای رزق یا اولاد و دفع بلا و مرض به یاران
 بسوی شان کفر است قل لا املك لنفسی نقضا ولا ضرا الا ما شاء الله یعنی بگوای محمد صلی الله علیه و آله
 علیه و سلم مالک نیستیم من برای خویشین نفع را و نه ضرر را بگذرانیم خدا خواهد **مسئله** عبادت مغریر خدا را جایز
 نیست نه بد و نه خواستن از غیر حق ایایک نعبد و ایایک نستعین یعنی حق تعالی تعلیم کرد و مر
 بندگان که بگویند خاص تر عبادت میکنیم یا الهی و خاص از تو بد و بخوایم بر عبادت و بر هر چیز ایایک برای
 حضرت پس نذر کردن برای اولیا جائز نیست که نذر عبادت است و اگر کسی نذر کرد و فانی نذر نکند
 که احترام از معصیت بقدر امکان واجب است و اگر دگر بگوید که نذر عبادت است که طواف بیت الله حکم نماز
 دارد و قال رسول الله صلی الله علیه و آله طواف الیت صلی یعنی طواف بیت الله حکم نماز دارد و
مسئله دعا از اولیا مردگان یا زندگان از انبیاء جائز نیست رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم الدعاء
 هو العبادة یعنی دعا خواستن از خدا عبادت است پستترین آئینه خواند و قال بکم ادعونی استجب
 لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سید خلقی جهنم اخیر حق تعالی میفرماید و عاقلان را
 من قبول کنم من برای شما دعا را بدستی که کسانی که تکبر میکنند از عبادت من قریب است که داخل خواهند
 شد در جهنم ذلیل خواهی **مسئله** آنچه چهل میگویند یا شیخ عبدالقادر جیلانی شیانند یا خواجہ الدین
 پانی تی شیانند جائز نیست شرک کفر است اگر یا الهی بجزرت خواجہ سل الدین پانی تی حاجت من را
 کن گوید مضائقه ندارد حق تعالی میفرماید و الذین یدعون من دون الله عبادا ممنا لکم یعنی از
 کسانی که شما دعای خود را بیدوای خدا آنها بندگانند مانند شما آنها را چه قدرت است که حاجت کسی برآند
 و اگر کسی گوید که این در حق کفار است که بتان ایا و میگردند گفته شود که لفظ دون الله عام است لفظ معتبر
 نه خصوص ممل آنچه در حدیث آمده ذکر الانبیاء من العبادة و ذکر الصالحین کفارة و ذکر الموت
 صدقة و ذکر القبرین بکون الخیته یعنی ذکر کردن انبیاء عبادت است و ذکر کردن صالحان یعنی اولیا

کلام
 مسئله استمداد
 مدعا
 است
 دعای غیر خدا
 جایز نیست
 حکایت

کفار گمان است و ذکر کردن موت حدیث است و ذکر کردن بقرانیت نزدیک می کند و صاحب الفردوس
 بسند ضعیف عن معاذ و ذکر علی عبادۃ یعنی ذکر علی مرتضی عبادت است رواه صاحب الفردوس
 عن مایشه و بسند ضعیف مراد ازین ذکر ذکر کردن علوم مرتبه شان ذکر احوال اخلاق و سیرت شان است
 تا مردم محبت ایشان در دل نشانند که ثمره محبت خداست باحوال اخلاق و سیرت اقتدا کنند و از محافل
 اوضاع شان اجتناب نمایند اگر آنکه ذکر محمد صلی الله علیه و سلم با ذکر حق تعالی در آذان و اقامت و تشبیه مانند
 آن عبادت است بقوله تعالی و رفعنا لک ذکرک یعنی بلند کردیم برای توای محمد ذکر تو در کلمه
 و آذان و تشبیه نام تو با نام می آید نه ذکر غیر او با و پس اگر لا اله الا الله محمد رسول الله گوید و با وی ضم کند
 علی علی الله یا بوبکر ولی الله تفسیر کرده شود و ذکر محمد صلی الله علیه و سلم هم بر وجهی که در شرح وارد نشده
 است چنانچه کسی بطور وظیفه یا محمد یا محمد گفته باشد روا نباشد مسلمه ولی هیچ گاه بدرجه ادنی از
 انبیاء رسد باین مسلمه اجماع منعقد شده است پس قول بدانکه ولایت افضل است از نبوت شرعاً باطل
 است تاویل آن که ولایت نبی افضل است از نبوت باطل است کشف مسلمه هیچ دلی بر تبه نبی نمیرسد
 و تکالیف شرعی از وساطت نشود مگر مجذوب که مدیم عقل بود که عقل او بوج شرط تکلیف است و تکالیف
 شرعی از انبیاء هم ساقط نمی شود بلکه کثرت تکالیف دلیل شرف است تبلیغ احکام بر انبیاء واجب است تا
 تبه بر نبی صلی الله علیه و سلم بروایتی واجب بود و نماز ضعیفی دست فخر هم بروایتی واجب بود مسلمه
 عصمت خاصه انبیاء است در اولیا گفتن کفر است و عصمت در اصطلاح عبارت است از آنکه ممکن نباشد
 از وی صدور صغیره و کبیره عمد او خطا و اختلال عقل و غفلت در خواب بیداری و هنر این سکر و این انبیا
 ضرورت تا در وی محل اشتباه نباشد و در غیر انبیا گفتن مخالف اجماع است مسلمه صحابا زاولیا
 است فضل الله حق تعالی در حق آنها فرموده کنتم خیرامة اخذت للناس رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم فرموده خیر القرون قری خیر الذین یلی بعدهم و اجماع منعقد شده بر آنکه الصحابه کلاهم
 عدول عبداللہ بن مبارک از اربعین است میگوید العباد الذی دخل الف فوس معاویه
 خیر من اویس الظفری و عمر المذانی مسلمه قبول اولیا بلند کردن گنبد بران ساختن معوس و امثال

یعنی از غیر
 علیه السلام
 و آنکه عبادت

نیست
 قول
 افضلیت

ولایت
 از نبوت
 باطل است

اولیا است
 گفتن مخالف
 اجماع است
 صحابا زاولیا
 است فضل الله
 حق تعالی در حق
 آنها فرموده کنتم
 خیرامة اخذت
 للناس رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم
 فرموده خیر القرون
 قری خیر الذین یلی
 بعدهم و اجماع منعقد
 شده بر آنکه الصحابه
 کلاهم عدول عبداللہ
 بن مبارک از اربعین
 است میگوید العباد
 الذی دخل الف فوس
 معاویه خیر من اویس
 الظفری و عمر المذانی
 مسلمه قبول اولیا
 بلند کردن گنبد بران
 ساختن معوس و امثال

این چرخان کون همه بدعت است بعضی از آن طرم است بعضی کرده پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 بر شمع افروزان نزد قبر و سجده کنندگان العنت گفته و فرموده که قبر مرا عید و مسجد نکنید و مسجد خود یکت
 و روز عید برای مجمع روزی در سال مقرر کرده شده رسول کریم علی رضی الله عنه را فرستاد که قبر مشرفه
 را برابر کند و هر جا که تصویر بنیاد را محو کند مسکنت است که بگوید السلام علیکم اهل اللیب
 من المومنین والمسلمین فانما انشاء الله بکم الا حقن نسال الله لنا ولكم العافیه
 مسکمه در زیارت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و اولیاء کرام مستحب است که طهارت کامل باشد و دل رو
 بر پیغمبر خدا و اتباع او گفته باشد کل صالح از نماز یاروده یا حدقه که بیشتر از آن بخلوص نیت بتدریج
 ثواب کن بگذارد و دل خود حاضر دارد و خشوع و تضرع باشد و از جناب الهی محبت آنها و اتباع سنت آنها
 طلب کند و اگر صاحب نسبت باشد خود را خالی کرده بطلب فیض از صاحب قبر منظر مراقب بشیند و در
 خواندن قرآن نزد قبر اختلاف است لیکن صحیح آنست که جاز است مقام سوم در آداب کاملان مرشدان
 فصل کاملان اہم طلب مزید لازم است قناعت و طلب قرب خدایتعالی بیوگاہ نشاید زنجاب
 الهی سوال کند چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و سلم میگفت سرب زدنی عیای ای پروردگار یا دکن
 مرا علم و در مجاہدہ تصور فتور کند که تا جان باقیست مجاہدہ باقیست حق تعالی میفرماید و اعبد ربک
 حتی یاتیک المیتین یعنی عبادت کن ای محمد پروردگار خود را تا که آید ترا موت رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم قیام میل میکرد تا که هر دو پای مبارک او در هم میگرد مردم میگفتند یا رسول الله قد غفر الله لک
 ما تقدم من ذنبک و ما تاخر یعنی بدستیکه بخشد ترا خدا گناهان ترا اولین و آخرین مراد از گناه
 ترک اولی است فرموده او لا الون عبد الشکولای یعنی ایانباشتم من بنده کمال شکر کننده مسکمه
 کامل اگر کسی کامل ترا خود بنید باید که از وی اخذ فیض کند بلکه اگر در کمتر از خود خصوصیتی از فضیلتی بنید باید که
 اہم طلب کند چنانچه موسی علیه السلام از خضر کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم است او را و سوخت اللهم
 صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم یعنی الهی رحمت بفرست بر محمد و
 بر آل محمد و چنانچه رحمت فرستادی بر ابراهیم و آل او حضرت مجدد رضی الله عنه میفرماید که مبدتین

محمد صلی الله علیه و آله دلم محبوبیت صرفه است سبقتین ابراهیم علیه السلام خلت کزینہ پایہ تعین
 محمدیست صاحب لایت محمدی را ولایت ابراهیمی ضرورت است کزینہ پایہ وی است لیکن چون محبوبیت
 صرفه میخواهد که محبوب بر زینہ پایہ توقف نماید و در مقام خلت هم فضیلتیست که گوید کزینہ پایہ محبوبیت
 صرفه است رب العالمین خواست که تفصیل مقام خلت هم بعضی پیروان محمد و اتباع او کسب کنند تا آن
 منصب عالی زیر نگین آن سرور محبوبان باشند فان الجسد وافی بید ملک ملوکا یعنی غلام و آنچه
 در دست اوست ملک خداوند است حق تعالی بعد از ارسال این دو فاستجاب گردانید و حضرت
 مجدد را که یکی از اتباع آن سرور است بدولت متابعت آن سرور علیه السلام باین سرفراز کرده اند
 برین سخن آنحضرت اعتراض میکنند بلیت گزینہ بنید بر روز ششم و ششم آفتاب را چه گناه بدترندی این
 ماجر از ابی بریرہ روایت میکنند که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کلمة للحكمة ضالة المؤمن
 فحيث وجدها فهو الحق بهيئتي سخن بدین گم کرده مومن است هر جا که یابد پس می لافق تراست بگفتن
 آن ستمگدولیا کامل که قدرت ارشاد و تکمیل داشته باشند آنها را یاید که بر مردم فائده عرض کنند
 تا مردم از آنها طلب فیض کنند و از طعن و انکار مردم پاک ندارند رسول خدا فرمود لا يزال من امتي
 امة قائمة بامر الله لا يضرمهم من ذلكم ولا يخالفهم یعنی همیشه باشند از امت من جماعتی ایستاده با
 خدا یعنی برای هدایت خلق و ترویج دین ضرر نکند اگر کسی بدو کاری نشان نمکند یا مخالفت نشان کند دعوت
 خلق بسوی حق سنت انبیا است اولیا بر نیابت انبیا این کار میکنند این منصب غلطی را برای انکار فیض
 ترک نه من حق تعالی میفرماید فان كذبوك فقد كذب رسل من قبلك جاؤا بالبينات والزهد
 والكتاب المنير یعنی اگر تکذیب کنند ترا مردم پس غم مخور بدرستی که تکذیب کرده شده اند رسولان
 پیش از تو مآل آنکه آورده بودند شواهد النبوت سحرات کتاب بای روشنی بخش حدیث فضل العالم علی
 العابد کفصلى على ادناكم ان الله وملائكته واهل السموات والارض حتى النملة في جحرها
 وحق الكهوت في الماء يصلون على معلم الناس الخير رواه الترمذی عن ابی امامة الباهلی
 یعنی فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت من است بر ادنای شما خدا تعالی و فرشتگان اهل آسمان زمین

این حدیث در فضیلت عالم بر عابد است

تا سوره و ماهی برآموزنده خیر و بد و میفرستند **مسئله** هر که دعوی ولایت ارشاد بدو کند بر
 طلب جاه و ریاست مال پس را و خلیفه شیطان است مثل سید کذاب و من اظلم من افتری
 علی الله کذا با افعال او حلی و حلیم هیچ الیه شیء و من قال سائر انما الله و نیست ظالمتر از کسی که
 بر خدا تعالی دروغ گوید یا گوید که وحی میشود پس وی من حال آنکه نشده باشد یا گوید که نازل خواهد کرد مانند آنچه
 خدا نازل ساخته که او مثل شیطان از راه خدا باز سیدار و نمود با لشنها مسئله اولیا را اجازت
 که اظهار نمایند انعام حق تعالی که در حق آنها شده و مرتبه و درجه قرب الهی که بفضل خود حق تعالی با آنها
 عطا فرموده چنانچه قصاید غوث ثقلین مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی و تصانیف شیخ اکبر از ان
 مملو است چرا که حق تعالی میفرماید و اما بنعمت ربک فحدث یعنی بنعمت پروردگار خود سخن بگو و بگو
 کریم صلی الله علیه و سلم فرموده ان الحمد لله بالنعمة شکری یعنی سخن گفتن بنعمت شکرت است و حق
 زیاده کرده و ترک کفر یعنی سخن گفتن از نعمت خدا شکر است و ترک آن کفران نعمت است این جبرید
 تفسیر از ابی بسره غفاری روایت کرد که مسلمانان یعنی صحابه سیدانستند که شکر نعمت آنست که از اظهار
 نمایند چرا که حق تعالی میفرماید لکن شکرتکم لا یزیدکم کم و لکن نعمتکم من الله تعالی کثرت یعنی اگر
 شکر خواهید کرد نعمت زیاده نخواهم کرد و اگر کفران نعمت خواهید کرد و هر آنکه عذاب من شدید است حق تعالی
 بر کفران نعمت عذاب شدید گفته و علی در فردوس ابو نعیم در جلیه روایت کرده که عمر بن الخطاب بر منبر
 برآمد و گفت الحمد لله الذی هدینى لیس قومی أحد یعنی محمد خدا را است که مرا چنان کرد که
 کسی بالاتر از من نیست پس از منبر فرود آمد مردم از دو جانب سخن پرسیدند گفت گفتند اما مگر برای شکر نعمت
 ابن ابی حاتم از نعیم روایت کرد که حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما ملاقات کرد و پس مصافحه نمود
 و از تفسیر آنما بنعمت ربک فحدث پرسیدم فرمود که اگر مرد مسلمان علی صلوات کن خبر ده از ان مردم
 خانه خود را درین باب احادیث احوال صحابه و سلف صالح بسیار است اگر گفته شود که حق تعالی از تنزه
 نفس خود تغافل فرموده و گفت لا تؤکلو انفسکم یعنی نفس خود را با یکدیگر یاد کنید جواب داده شود
 که از تنزه نفس اظهار نعمت در صورت با هم التباس اندازند لیکن در حقیقت مغایر اند اگر کمالات انفس خوش نیست

کنند و نسبت آن بخالق فراموش نماید آن ترکیب نفس است و کلمه است مذموم و اگر آنرا نسبت بخدا تعالی
کنند خود را فی نفسه گشتا مشروند و آن تصاف خود بوجه عاریت بجل و قوت الهی بان کمالات و لذت شکر
الهی بجا آرند و از اظهار نعمت گویند آینهی هر چند در قطر عوام القیاس دارد لیکن ترو خدا القیاس ندارد
و الله یعلم المقسید من المصطفی حق تعالی میداند مقصد احد المصلح از اولیاء العبد که از روی نفس
پاک اند تصور نیست مگر اظهار نعمت پس این امر اگر از اتقیا بطور آید اعتراض برونشاید که حسن طین مأمور
به است لیکن مرید را باید که از فکر نفس این نباشد و کمالات خود را در خیال نیارد و نفس خود را به نیستیم
دارد و چون به ترتیب تکمیل رسد و بشهادت اکابر و الهامات متواتر طهر شود و از زمان اظهار کند تا مردم شریک
او در یافته از استفاده نمایند و مشتاق آن کمالات شوند

فصل و آنچه شیخ را بامرید لوک باید که مسئله باید که شیخ حریص باشد بر افشای طریقه و مهربان
در حیم باشد بر مریدان که این صفات رسول کریم اند علیه الصلوٰه والسلام قال الله تعالی لقد جاءکم
رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزَّیْنِ عَلَیْهِمْ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمَقْصِدِینِ وَنُحْمٌ عَلَیْهِمْ أَمَّا أَنْتُمْ فَاذْكُرُوا
رَسُولَ الرَّحْمَنِ شَمَّادُ شَوَّارِست بروی رنجاندن شما حریص است بر هدایت شما بر مسلمانان کمال مهربان
است و ترش و نباشد و مریدان را راز بر کند مگر بحق اسلام و نصیحت نبر می و شفقت کند و عفو سخت
گویی نکند که رسول کریم همچنین بیکر و از تفصیلات شان اگر در باره خود ببیند عفو کند قال الله تعالی
وَلِيَعْفُوْا وَلِيَصْطَحُوا یعنی باید که عفو کند و از تفصیلات شان بگذرد و قال تعالی فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ
لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ ظَآغًا عَلَیْكَ الْقَلْبَ لَا تَفْضُوْا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ
وَمَنْ يَتُوبْ لَهُمْ فِي الْأَمْرِ یعنی پس بسبب رحمت خدا که دست نرم هستی تو برای آنها و اگر بانهای بود
تو تر شد و سخت دل بر آینه بر آگنده میشوند از گرد تو پس عفو کن تفصیلات شان از خدا طلب مغفرت
کن برای آنها و شعورت کن بانهادر کار دین دور کردن طالبان خدا برای رضا سندی خلق حرام است
قال الله تعالی وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ یعنی دور کن کسانی را که یا خدا میکنند صبح و
شام الی قوله تعالی فَتَطْرُدُهُمْ فَتَكُونُ مِنَ الظَّالِمِینَ یعنی اگر دور خواهی کرد از ظالمان باشی و از مظلومان

منفعت مالی یا دینی را متوقع نباشد چه اگر ارشاد عبادت است و اخذ اجرت بر عبادت جائز نیست
 قال الله تعالى وَلَا تَتْلُوا جُنُودَكُمْ عَنْهُمْ يُبَدِّلُ بَيْنَهُمَا اللَّهُ لَمْ يُبَيِّنْ لَكُمْ دِينًا كَثِيرًا مِنْهُ وَرَبُّكُمْ
 در حالتیکه اراده زینت حیات دنیا داشته باشی و در درمهمانی نیت اجرت کن مگر بر خدا قائل باشی که اَسْأَلُكُمْ
 عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَبْتُمْ إِلَّا عَلَى اللَّهِ یعنی گواهی محمد میخواهم از شما اجرت جز این نیست که اجرت
 من بر خداست تعالی است رسول کریم صلی الله علیه و سلم را یزای خلق صبر میفرمودند و میفرمودند هر چه
 الله تعالى اخبری بعد اود می آید من هذا فاصبر یعنی رحم کن خدا تعالی برادر من می
 را که ایذا کرده شد بیشتر از این و صبر کرد حضرت ایشان شهید رضی الله عنه از پیر بزرگوار حضرت سید
 نور محمد بدو رضی الله عنه نقل کردند که شخصی خود را از مریدان آنحضرت میگفت روزی آن مرد از
 راه تفاوت بجانب آنحضرت سخت بی ادبی کرد و بسیار ناسزا گفت در جوابش هیچ نگفتند روز دیگر آن
 مرد آمد تا از آنحضرت توجیه گیرد و استفاذه نماید خواستم که او را بسزا رسانم آنحضرت مرا منع فرمودند و
 بران مرد توجه شد نقیبی که دیگر مخلصان را توجه فرمودند و باره او نیز توجه فرمودند فقیر ازین معنی
 بسیار تنگدل شد و از سبب برابر ساختن او با سایر مخلصان از انجناب التماس نمودم آنجناب
 فرمودند که ای مرزا صاحب اگر من او را زجر و عتاب میکردم و توجیه میدادم حق تعالی از من بی پرسید
 من ریسنه تو نوزی و دیمیت کرده بودم و یکی از بندگان من طالب آن نوزاده تو چرا محروم دیتی
 در آنوقت چگونه میگفتم که ای این مرادش نام داده بود و لهذا او را محروم داشتم و این جواب قبول می
 افتاد چندگاه ساکت ماندم با تنگدلی بعد چندی آنجناب فرمودند که ای بابا اگر چه من او را مانع
 مخلصان توجه دادم لیکن حق تعالی مخلص را با منافق که برابر میکند و الله يعلم المفسد من
 المصلح حقیقت کار بدست خداست فیض نمیرسد مگر بدوستان مخلص نمودن این قصه بدان ماند که جناب
 عبداللہ بن ابی بن سلول منافق را که بار بار در جناب آنحضرت علیه السلام بی ادبی کرده بود پیشتر
 که مؤمن مخلص بود و جناب آنحضرت بالتجاء آورد تا آنحضرت مبروی نماز خوانند و استغفار نمایند
 آنحضرت برای نماز استادن سخن خطاب فی الله عنه مانع آمد و عرض کرد که یا رسول اللہ این همان

کس است که فلان روز چنین گفته و فلان روز چنین گفته و حتمی فرموده است این استغفار
 انْفِرْ سَافِرِينَ ثُمَّ قُلْ يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُمْ یعنی اگر طلب مغفرت خواهی که برای مسافران هفتاد بار
 هرگز نخواهد بخشید خدا آنها را آنحضرت صلی الله علیه و سلم قول می شنیدند و فرمودند که من زیاده از هفتاد
 بار برائے او استغفار خواهم کرد و آخر الامر آنحضرت نماز جنازه خواندند و استغفار در حق آن منافق حقا
 قبول نکرد و آیت نازل شد لَا تَصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ یعنی نماز خوان
 بر کسی از منافقان گاهی و اساده شور قبر او آیت دیگر نازل شد اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ
 إِنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ يَعْنِي اسْتَغْفَرَ كُنْ يَكُنْ بَرَاءً لِلْمُنَافِقِينَ برای منافقان هرگز نخواهم بخشید خدا تعالی آنها را بعد از آن
 باز آنحضرت بر جنازه کسی از منافقان نماز خواندند مسلم صاحب سند ارشاد را باید که خود را
 با وقار دارد و در دوازده بازی و اختلاط نکشاید چه اگر شوکت او از نظر مردم کم شود و روز فیض آنها
 سبب و گردد و در حق رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرویست که وَمَنْ يَرَاهُ عَنْ بَيْعِدٍ هَابَهُ وَ مَنْ
 يَرَاهُ عَنْ قَرْبٍ أَحْبَبَهُ یعنی هر که آنحضرت را می دید از دور بروی هیبت و رعب آنحضرت می افتاد و
 بعد از آن محبت و دل او قرار میگرفت مسلم و نیز بعضی مریدان از بعضی ترجیح میدادند مگر کسی را
 که طلب خدا تعالی زیاده داشته باشد این ام مکتوم نامی از اصحاب کرام بود در ذی زو آنحضرت آمد
 و گفت یا رسول الله مرا بیا نزد آنحضرت تعالی ترا علم داده است در آن وقت بر میان قویش نزد آنحضرت
 نشسته بودند آنحضرت علیه السلام بتربیت و دعوت آنها بسوی خدا شغول بودند آنحضرت
 جواب بن ام مکتوم هیچ نفرمودند چون آن مرد نامی را دوبار بار آورد از که آنحضرت سخن او را شنید و حکمت در
 مشغولی بر میان قویش آن بود که اگر آنها ایمان می آوردند جماعت کثیر شرف با سلام می شدند
 بن ام مکتوم مخلص بود و تعلیم او اگر در میشد ضروری نداشت معذرت آنکه مَعْصِيَةٌ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ
 الْأَعْمَى یعنی ترش روی کرد و در گردانی نمود و قتی که آمد نزد او نامی چنین آیت نازل شد که هر که طلب خدا
 محکم تر باشد و تعلیم او باید که شایسته تعالی او و علیه السلام را گفت يَا دَاوُدُ إِذْ أَسْرَأْتِ إِلَى طَالِبًا
 فَكُنْ لَهُ خَادِمًا وَ قَتْلُكَ بِي كَيْسٍ رَاطِبٌ مِنْ بَنِي قَوْمٍ خَادِمٌ وَ بَشَاشٌ مُسْلِمٌ و نیز صاحب ارشاد را میباید

بدان کمال مناسبت
از انصاف میزان

که هر کس کند که سبب بی اعتقادی خلق الله باشد چنانچه فرقه ملائکه از تجویز کرده اند که این معنی در کافیه
ارشاد داخل باشد و لهذا صوفیه را گفته اند که سرایه الکامیلین خیر من الخلاص المزدین نصب ارشاد
منصبه عالی است نیابت رسول صلی الله علیه و سلم است حق تعالی میفرماید **كَانَ اَكْرَمَ مَلَكًا شَهِيدًا**
وَمُبَشِّرًا اَوْ ذَنْبِيًّا وَذَاحِيًا اِلَى اللّٰهِ بِاَذْنِهِ وَيُؤْتِي الْجَافِلِينَ اَوْ بَدْرَسِيكَةً تَزْفَرُ مِنَّا وَاَنَّا نَسْتَدْرِئُهُ
بر اعمال است خوشخبری و بی نگو کاران را و ترسانی از دوزخ بدکاران را و در نهانی بسوی خدا باذن
او باشی چرخ روشنی بخش ثواب ارشاد از ثواب جمیع عبادات زائد است داری از حسن بصری تدا
کرده که رسول خدا علیه السلام را پسند از حال دوم و در بنی اسرائیل بودند یکی عالم بود که نمازگزار بود
میخواند و باز در تعلیم خلق مشغول می بود دوم همیشه تمام شب قیام میکرد و در روز همیشه روزه میداد
رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که فضل آن عالم بر آن عابد مانند فضیلت منت بر امانی شما
مقام چهارم در اسباب قرب الهی و ترقی در آن بدانکه علت موجب قرب الهی جذب یعنی کشش خدا
بنده خود را بسوی خود و این جذب گاهی بی توسط امری باشد و از اجتناب گویند و اکثر توسط امری باشد
و آن توسط و چیز است بحکم استقرار کی عبادت دوم صحبت انسان کامل پس جذب الهی که توسط
عبادت باشد از اثر عبادت گویند و آنچه توسط صحبت باشد از تاثیر شیخ نامند این کلام در علت
فاعلی است علت فاعلی استعداد است که حق تعالی در انسان دیت کرده است که در کلام می
از ان خبر میدهند **فَطَرَهُ اللهُ اَلَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا** یعنی پیدا کردن خداست که حق تعالی بر آن
قابلیت انسان را پیدا کرده و در حدیث آمده ما من مولود الا و قد بولد علی الفطرة ثم ابواه
یهود او نصرانه او عیسایانه یعنی نیست هیچ بچه که پیدا شده مگر آنکه پیدا میشود بر اهل اسلام
پس در رویدارشش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی میکنند و استعدادات انسانی متفاوت اند رسول الله
فرمود صلی الله علیه و سلم **الناس معادن كعادن الذهب الفضة** یعنی جنس انسان کان است
مثل کان های زرد نقره از جای زر می یابد و از جای نقره و از جای آهن مانند آن و موانع قرب
الهی روان نفس اند و جنس عناصر و غفلت طاعت عالم و هر یک از عبادت و صحبت انسان کامل چنانچه

ملت اند برای حصول قرب بچنین هر دو چیز علت اند برای دفع موانع.

فصل در سیر آقائی و اتمی ازین بیان واضح شد که ناقصان را برای تحصیل کمال از دو چیز نیاز
نیست یکی کسب عبادات است از عبادات و ریاضت موافق تجویز شیخ کمال کمال که رفع موانع کند
و تزکیه نفس و عناصر و تصفیه لطائف عالم امر کند که بصاحب لطائف عالم خلق ظلمانی شده اند خود را
و خلق خود را فراموش کرده اند دوم جذب شیخ کمال کمال که عطای نسبت قرب الهی نماید و از حسیض باطن
رساند و اولیا اکثر طریق سلوک را بر جذب مقدم دارند نظیر آنکه رفع موانع را مقدم دانند از تحصیل
مقاصد پس مرید را امر کنند با ذکر و ریاضت نفس و صرف خود را در ادا و استوجه دانند که لطائف عالم
امر مزیکی وصفی شوند و نفس با خلق مرضیه از توبه و انابت و زهد و توکل صبر و رضا و سایر مقامات عشره
متصف شود پس سالک مستعد قرب الهی شود و انگا شیخ او را جذب کند بسوی خدا تعالی و قرب الهی
عطا فرماید و این سالک اسالک مجذوب گویند و این سیر را سیر آقائی نامند چرا که این بزرگان تبریک
عناصر و نفس و لطائف عالم امر حکم نکنند که در عالم مثال خارج از نفس خود ملاحظه نکنند و هر یک لطیفه را
نوری است تا آن نور ظاهر شود علم بصفائی آن لطیفه بکند قلب را نور زد و روح را نور صریح و سر
نور سیاه و غمی را نور سفید و اخفی را نور سبز میگویند چون این سیر بسیار دور و دراز است و مشقت بسیار
دارد و نگاه باشد که صوفی در اثنا بر سلوک ببرد و از مقصود ناکام رود و لهذا حق تعالی حضرت خواجه
نقشبند را بقدم جذب بر سلوک الهام فرموده مرید را اول توجه اقامه ذکر و لطائف عالم امر میکنند
تا قلب روح و سر و غمی و اخفی در اصول خود خالی و تهلک شوند و این سیر را سیر انفسی گویند و در ضمن
این سیر انفسی اکثر سیر آقائی نیز حاصل شود چرا که از لطائف عالم امر مظلّمها و کدورتها بهم برطرف شود و قرب
بهم حاصل شود بعد از آن برای تزکیه نفس قالب مرید را ریاضت امر میکنند پس مرید را ریاضت ابد و توجهات شیخ
تزکیه نفس و عناصر هم حاصل شود و این سالک امجذوب سالک گویند و این سیر را اندراج الهایت فی البدایت گویند که
جنبه آخر کار بود ابتدا منبج شد و چون بعد فانی لطائف عالم امر را ریاضت کرده شد و حصول
شدت تقصیر از عبادت لطائف عالم امر گم شد و ریاضت بروی آسان گشت ثواب عبادات بعد

اندرج الهیات
فی البدایت

فای لطافت زیاده شد از خجالت این سیر سهل و اسرع شده و اگر مرید درین سیر پیش زکمال
بمیرد محروم مطلق نخواهد بود که ذکر قلب را اول صحبت بدست آمده و الله اعلم

فصل در برکات عبادات بدانکه از عبادات کامل قرب الهی تقبی ترقی پذیرد که مستحب باشد و از
عبادات ناقص قرب حاصل شود لیکن غیر مستحب چرا که ثواب عبادات ناقصان کمتر است از ثواب
عبادات کاملان چرا که بالا گذاشته که عبادت همه عالمیان بمنزله ظل است مر عبادت ملی را هیچ نمین
فرق است در برکات عبادات شان شایع گفته اند که از عبادات ناقص آنقدر قرب حاصل میشود
که اگر بالفرض شخصی پنجاه هزار سال عبادت کند تا بدرجه ادنی اولیا برسد و مرتبه ولایت یابد و لقا
تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ الْمُنِیُّ یَوْمَئِذٍ کَانَ مَقْلَدًا لِّخَمْسِیْنَ اَلْفَ سَنَةٍ یعنی بالا میرود
لانکه وجبریل بسوی حق در روزیکه مقدار آن پنجاه هزار سال است گویا کنایه از آنست چون تمام عمر دنیا
هم آنقدر نباشد پس حصول ولایت بمجرب ریاضت مجاهده تصوف نیست مولوی روم میفرماید نیست
سیر زاهد بهر شکی یکروزه راه بسیر عارف هر دمی تا تحت شاه پاپس باید دانست که شایع که مرید را
بر ریاضت مجاهده امر میفرماید مقصود از آن تصفیه عناصر است و تزکیه نفس حصول قرب بلکه تصفیه
تزکیه هم بمجرب عبادت نمیشود تا که تاثیر صحبت شایع با وی یار نمیشود بلکه بعضی اکابر چنان
میگویند که هر عبادت که در آن محنت و مشقت بسیار باشد آن عبادت برای ازاله ذل نفس تاثیر
تمام دارد و لهذا ذکر چهار بعینات خلوة فانوس اشغال آن اختراع کرده اند و این سخن از آن مستنبط
میشود که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده **حَصَاؤُ امْتِی الصَّیِّطُ** یعنی خسی شدن است من
روزه داشتن است یعنی هر گز شهوت غالب نباشد از روزه داشتن دفع کند چون در روزه مشقت
است لهذا رسول کریم صلی الله علیه و سلم برای دفع قوت شهوانی تجویز فرمودند نماز را و حضرت فرمود
عالمشان خواجیه با والدین نقشند رضی الله عنه و امثال شان حکم کرده اند بدانکه هر عبادت که موافق
سنت است آن عبادت مفید تر است برای ازاله ذل نفس و تصفیه عناصر و حصول قرب الهی لهذا
از بدعت حنثه مثل بدعت قیام اجتناب میکنند که رسول الله فرموده صلی الله علیه و سلم **کُلُّ عِبَادَةٍ**

منی بکسر و جمع
نموده است هر چه
در این است

ساقط است بجز و میوزنی خرید و رفع ردایل نفس و قتل شیطان و دسواس بی طور نیست ممکن است
 بهیت محال است سعدی که راه صفا و توان رفت جز در پی مصطفی پاصلی الله علیه و سلم اگر کسی
 گوید که اگر چنین باشد پس باید که در سلاسل که ریاضت شاقه استعمال کند کسی بمرتبه ولایت نرسد
 و این باطل است گفته شود که اولیاء الله همه تابعان سنت اند بعضی از آن در متابعت فوقیت دارند بر
 بعضی و اگر بهت راه یافته و بعضی اعمال آنها راه یافته پس آن بعضی اعمال اگر موجب نزدیاق و قرب نباشد
 دیگر اعمال موافق سنت و صحبت مشایخ کمال آنها را و تنگی می کند و بدرجه کمال میرساند علاوه آنکه آنچه
 بدعت و بعضی اعمال آنها راه یافته بنا بر خطا و اجتہاد است و مجتهد مخطی معذور است یکدرجه ثواب دارد
 و مجتهد صیب و درجه ثواب دارد و اگر چنین نباشد عافیت بر فقها بلکه بر تمام عالم تنگ میشود و الله تعالی عالم
 فصل در تاثیر مشایخ بدانکه ناقص و کامل هر دو از صحبت کامل تر از آنها اخذ فیض میکنند انبیا مثل حضرت
 یونس بن نون مانند آن از جناب و لو العزم مثل حضرت موسی علیه السلام اخذ فیض میکردند مسلم
 ناقصان را حصول ولایت نشود مگر بتاثر صحبت کاملان چرا که آنها عبادات آنها شمر ولایت میتوان شد
 چنانچه بالا گذشت جذب طلق که از اجتناب گویند در حق شان تصور نیست برای عدم مناسبت و با حقیقت
 پس حصول فیض از حق سبحانه تعالی در حق عوام تصور نیست مگر توسط شخصی که در باطن مناسبت با خدا
 و در ظاهر مناسبت با بندگان داشته باشد و آن رسول الله است یا نائب او بدون نائب سبب ظاهری
 باستفیضان حصول فیض تعد است حق تعالی میفرماید کون فی الارض ملائکه یستوفون
 مظلمتین الذین علیهم من السماء ملکاً یسئلونهم یعنی اگر بودی در زمین فرشتگان که میروند
 قرار گرفتگان هر آینه میفرستایم بر آنها از آسمان فرشته را بعنوان رسالت لهذا بعد وفات رسول
 صلی الله علیه و سلم از قبر شریف فیض میتوان رسید بعد از آنکه تمام المناسبات الصویبة پس اسطه دیگری باید
 نائب پیغمبر وارث او و قال علیه السلام العلماء و رثة الانبیاء علماء ظاهر و باطن ایشان پیغمبران اند
 مسلم بعد از آنکه شخصی بمرتبه کمال رسیده و از جناب الهی بواسطه فیض میتواند رسیده و از عبادات
 هم ترقیات میتوان کرد و حق تعالی میفرماید و اعبدوا و اقربوا یعنی سجد کن و با خدا نزدیکی جو و از قرب فیض

رسول کریم و از قبور اولیایم اخذ فیض می توان کرد مسئله مقصود اصلی از ارسال رسل همین تاثیر
 صحبت است چرا که مسائل فقه و عقائد از ملائکه هم استفاده می توان کرد چنانچه حدیث جبریل ثلاث یکند
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده هَذَا جِبْرِيلُ جاءَكم ليعلمَكم دينَکم این جبریل است
 آمده پیش شما تا بیاموزد شما را دین شما پس مناسب است تا به موقوف نیست مگر تاثیر صحبت که شمر ولایت
 است لهذا رسل از بشر آمدند حق تعالی می فرماید کَذَلَّ جاءَکمُ رَسُولُ رَبِّکُمْ آنفسیکم هر آنکه شما را
 رسول از جنس شما فرموده که کان فی الاخرین ملائکه عیشونی الایده مسئله بعضی کسان را
 که استعداد بسیار قوی داده است گاه باشد که از روح پیغمبر یا از روح کسی ولی او را فیض رسد و بر تبه
 ولایت ساند و از او ایسی گویند چرا که او مرتبی بی دریافت صحبت سید البشر صلی الله علیه و سلم اخذ
 فیض را از جناب کرده مسئله ریاضت تهایی تاثیر صحبت برای ازاله رذائل نفس و حصول ولایت کفایت
 نیکند و تاثیر صحبت انبیا که بالا صلا کمالات ولایت کمالات نبوت نیز حاصل میدارند و تاثیر صلح کسانیکه
 به بیت کمالات نبوت دارند چنانچه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم هم برای دفع رذائل نفس و حصول
 ولایت کفایت میکنند لیکن نه بان مشابهت که در یک و صحبت کفایت کند بلکه در مدتی تاثیر صحبت
 دیگر اولیا بدون ریاضت مرید تنها کفایت نمیکند که اگر فقط جذب از کسی ولی بدست آید بدون ریاضت
 و سلوک آن است فائده جذب الهی که بواسطه انبیا علیهم السلام است اجتناب صرف است همچنین آنچه
 بواسطه انبیا است و آنچه بواسطه اولیا است هدایت صرف است که موقوف است بر نیابت و آنچه بواسطه
 ارباب کمالات نبوت است اصحاب شند یا غیر آن اجتناب است که در آن بوی هدایت است یا هدایت
 است که در آن بوی اجتناب است اول را مرادیت ثانی را مریدیت گفتن لائق است واللہ العلی
 الیکم من یشاء و یهدی الذین یشاء یعنی حق تعالی را اجتناب میکند هر که را خواهد یعنی بدون سعی او برگزیده
 میکند و هدایت میکند کسی را که رجوع می آرد مسئله جذب مطلق که عبارت است از اجتناب چنانچه انبیا را
 میباشد بسبب مناسبت با مبادی فاض اولیا را هم دست میدهند لیکن بعد حصول مناسبت تام
 با حق تعالی چنانکه مانع از جذب مطلق عدم مناسبت بود و آن بمناسبت متبدل ششین معلوم شد

یعنی پیغمبر گزین شده

که صوفی چون سیر مریدی واصل شود و دیگر سنازل طی کرده بمقام محبوبیت رسد و متابعت بر محل
خدا صلی الله علیه و سلم محبوب خدا گردد و در وقت اجتهاد او بنیابت موقوف نباشد پس از آن پنج
ترقیات اورا خواهد شد سیر مرادی خواهد شد **مسئله** گاه باشد که اجتهاد و جذب مطلق مرید دست
دهد و سیر وارد دست نداده باشد پس درین صورت مرید از سیر فضل شود و مراد می باشد شیخ تاج الدین رقا
کرده که گفت که گاه باشد که حق تعالی جذب کند بنده را بسوی خود هیچ استادی را بروی نگذار و از
حسن پرسیدن که مرشد تو کیست فرمود پیش ازین عبد السلام بن شمس بود اکنون ده درویش است
پنج در آسمان است و پنج در زمین است سائش پرسیده شد که مرشد تو کیست گفت پیش ازین حماد
مباش بود اکنون از دو دریا بخورم دریای نبوت دریای فتوت **مسئله** هر چند مرید از سیر فضل
شود لیکن حق تربیت شیخ برگردن او باقیست فائده چون مذکور شده که ترقی و ترقب باز سه چیز است
برکات عبادات و تاثیر مشایخ و جذب مطلق پس باید دانست که از برکات عبادات توت و وسعت
و اقریب حاصل میشود لیکن در یک مقام و ترقی از مقامی بمقامی یعنی از ولایت صغری بولایت
کبری و از ان بولایت علیا و از انجا بکمالات نبوت تواند شد و از تاثیر صحبت ترقی از مقامی بمقامی
حاصل میشود اما مقام شیخ و از جذب مطلق ترقیات از مقامی بمقامی الی ما شاء الله تعالی و بت سید
والله تعالی اعلم

فصل در استعداد بدانکه حق سبحانه و تعالی در انسان استعداد قریب معرفت خود نهاده و آن
استعداد مستلزم هدایت بالفعل است قال الله تعالی لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ
ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی هر گاه پدید کردیم انسان را در بهترین
حقیقت یعنی استعداد و کمالات را در پستتر کردیم او را پائین تر از پائین تا آنکه مثل خود را یا ناخیر تر از خود
را عبادت کند مگر کسی که ایمان آورد و عمل صالح کرد و قال علیه السلام ما من مولود الا هو فطر علی فطرت
علی فطرة شمه ابی یهود انه الحدیث لیکن افراد انسانی در کیفیت استعداد مختلف اند قال علیه السلام
الناس معادن معدن الذهب الفضة خیار کفر فی الجاهلیة خیار کفر فی الاسلام اذا فقهوا

پس چنانچه در معاون اختلاف است که اهل بیت فیه معدن آهن نحاس نیست و اهل بیت معدن فیه نیست همچنین افراد انسانی قابلیت متنازعه دارند قال الله تعالی و قد خلقکم الموائما یعنی بدستیکه خدا شما را بر چند طور پدید آورد این کیفیات ناشی اند از صفات نفس و عناصر از شدت و ضعف و مانند آن ولایت و ضلالت هر دو های ظاهر میشود و خیال در کوفی الجاهل و خیال در کوفی الاسلام بر آن دلالت میکند صدیق اکبر تعجب کرد و در حق عمر فرمود و خیال در کوفی الجاهل و خیال در کوفی الاسلام و نوعی دیگر است سبب اختلاف استعداد انسانی که طرفی او ظلال سماوی اند و ظلال کبریا و مرتبه یا صد مرتبه الی مایعلی الله تعالی و نیز بعضی ظلال سم الهادی اند و بعضی ظلال سم المضل این نوع استعداد مستلزم هدایت و ضلالت است هر که سبب تعیین او ظل سم الهادی است هر آینه هدایت خواهد رسید و هر که سبب تعیین او ظل سم المضل است او هر آینه گمراه خواهد بود لیکن از بودن سبب تعیین شخص ظلال سم الهادی لازم نیست که بدرجه ولایت رسد اما هر که حق تعالی بفضل خود بر مرتبه رساند از زمان تفرقه مراتب بسبب قرب بعد ظلی که سبب تعیین اوست جهل ظاهر خواهد شد هر که سبب تعیین اعلی و اقرب باشد ولایت او اشرف خواهد بود و صدیق چون سبب تعیین دایره ظلال لفظا علی بود انحصرت در مرتبه ولایت هم اسبق و اشرف آمده بلکه ثمره اختلاف استعدادات بنوع ثانی یعنی باعتبار بادی تعینات و ولایت ظاهر میشود و خصوصاً در ولایت صفری و ثمره اختلاف بنوع اول و جمیع مقامات ظاهر میشود و هر که معامله با طائفت عالم مر فیوض بیادی تعینات در ولایت صفری است چیزی از آن رو ولایت کبری هم و در اکثر دایره ولایت کبری معامله بنفس است و در ولایت علیا با عناصر گانه و در کمالات نبوت با عنصر خاک مافوق آن بهیت مهادنی و الله اعلم سبل ممکن است که بعضی اولیا از بقیة طیبت بعضی انبیاء پیدا شده باشند و هم از طیبت اگر م رسول الله صلی علیه و سلم پیدا شده باشند سوال آنمعی معقول نمیشود و چرا که هر کس از نطفه الدین خود پیدای شود جواب اکثر چیزهاست که بغفل انسان ثابت نمیتواند شد از شرع ثابت میشود و کشف الهام چنانچه نفس ولایت که عبارت از قرب بحیث است امام محی السنه بغوی رحمه الله علیه و تفسیر معالم التنزیل و

و این نزد
پیغمبر است
باوقالی

تفسیر کریمه منها خلقکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاسره اخری بے قول عطای خراسانی
ذکر کرده که گفته نطفه که در رحم قرار گیرد و فرشته پاره خاک می آرد از مکانی که در آن دفن کرده اند
پس نطفه می اندازد پس از خاک نطفه آدمی پیدا شود و خطیب از ابن مسعود رضی الله عنه روایت
کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ما من مولود الا فی سوره من نوبته التي یولد منها خلقه
و دالی امره عمره دالی توبته التي خلق منها ید فی فیها و انی و ابایکم عمره
خلقنا من تربته و لحدقه و یهاند فی یعنی نیست هیچ مولود مگر آنکه در ناف و خاکی است که از آن پیدا
شده بود پس چون بارزل عمر یعنی بوقت مرگ رسد باز گردانیده شود و همان خاک که از آن پیدا شده بود
دفن کرده شود در آن بدستیکه من و ابوبکر و عمر از یک خاک پیدا شده ایم و کجا مدفون خواهیم شد میرزا
محمد بدخشانی رحمه الله گفته که این حدیث را شواهد از ابن عمر و ابن عباس و ابوسعید و ابوبهریره
بعضی را بعضی قوت میدهد و تنبیه در شرح صحیح بخاری در کتاب جنازه قول ابن سیرین آورده
که گفت اگر قسم یاد میکنم صادق و شک ندارم در آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر از یک طینت
پیدا شده اند و رسول کریم عبد الله بن جعفر را فرمود که تو از طینت من پیدا شده و پدر تو با فرشتگان
در آسمان طیران میکند و جازا است که خاکی که حق تعالی برای پیغمبری مهیا کرده باشد از بدو
خلقت زمین آنرا با نوار برکات نزول رحمت پرورش کرده باشد از جمل آن چیزی بقیه مانده باشد
که خیر یا شقی از او بیا شود این امر محلا محال نیست از شریع مستفاد و از کشف ثابت میشود و این را
در اصطلاح اصالت گویند و صاحب اصالت و نظر کشفی چنان بنظرمی درآید که گویا جسد او مرصع است
از جواهر و اجساد دیگران از آب گل مسلمه اصالت هر چند موجب فضل است اما انفضلیت حقا
اصالت بر کسی که انفضلیت شان با جماع ثابت است لازم نمی آید یعنی آنکه عبد الله بن جعفر موجب نص
حدیث صاحب اصالت است حال آنکه عثمان علی حسن و حسین رضی الله عنهم از وی فضل اند باجماع -
مقام پنجم در مقامات قرب الهی بدانکه حق سبحان و تعالی موصوف است بصفات وجود حقیقیه و اضافیه
و صفات سلبیه اسماء حسنی چنانچه قرآن و حدیث بدان ناطق است و از کشف اولیا ثابت است که اسماء

و صفات الهی را ظلال اند و اسما و صفات الهی سبادی تعینات انبیاء و ملائکه اند و ظلال سبادی تعینات دیگران اند اگر کسی گوید که قتل و شریح تجویز نمیکند که اسما و صفات الهی را ظلال باشند خود مجد و الف تانی رضی الله عنه در مکتوب صد و سبت دوم از جمله ثالث نوشته اند که واجب تعالی را ظل نبود که ظل موهوم تولید مثل است و منی از شبانه عدم کمال لطافت صلی هرگاه محمد صلی الله علیه و سلم را از لطافت ظل نبود خدای عز و جل را چگونه ظل باشد جواب گفته شود که مراد از ظلال نه آنست که عوام آنرا فهمند بلکه مراد آنست که لطافت انداز مخلوقات الهی که از آن نسبت تام است با اسما و صفات الهی که بدان مناسبت اسطر میشوند برای رسانیدن فیض وجود و توالیع وجود از اسما و صفات الهی با عالمیان بدین مناسبت آنرا بنابر سامت ظل گفته میشود یا در حالت سکر ظل دانه میشود و چنانچه حضرت مجد و در همان مکتوب نوشته اند که تقسیم علوم اگر اثبات نسبت نماید در میان واجب تعالی و ممکن شریح مایه ثبوت آن وارد نشده است همه از معارف سکریه است موجد و در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت ذات است صفات تا تحقیقیه او تعالی و تقدس با سوائی آن هر چه باشد با ایجاد و تعالی موجد گذشته است ممکن مخلوق حادث است و هیچ مخلوق ظل خالق نیست این علم خلقت عالم سالک را در راه بسیار بکار می آید و کشتان کشتان چل می بر و فقیر گوید آنچه در حدیث وارد شده است ان الله تعالی سبعون الف حجاب من نور و ظلمة لو کشف لاحرق سبجات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه یعنی بدستیکه برای خدای تعالی بمقاد هزار حجاب انداز نور و ظلمت اگر دور میشدند آن مجاہد هر آینه می سوخت و شنی روی او بانهائی بصرا و از خلق او و حدیثی دیگر نیز مسلم روایت کرده است حجابہ النور لو کشف لاحرق سبجات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه یعنی حجاب و تعالی نور است اگر دور میشد هر آینه می سوخت و شنی روی او بانهائی بصرا و از خلق او و حدیثی دیگر آمده است که جبریل گفت یا محمد دفوت من الله و نوامد دفوت منه فقط فقال کیف کان یا جبریل قال کان بسیفی و بینہ سبعون الف حجاب من نور یعنی ای محمد نزدیک شدم من از خدا بحدیکه گاهی نزدیک نشده بودم و در این خضر صلی الله علیه و سلم فرمود که چگونه بودای جبریل گفت که میان من و او بمقادیر هزار پرده از نور بود شاید که مراد اینست

مبارکی

تعیینات

تحقیق

هیچ مخلوق

ظلم خالق

نور

مؤخرت اعظم

حجاب همین ظلال باشد یعنی اگر خلقت ظلال نبودی عالم معدوم شدی لغناء ذاته تعالى عن العالمین
یعنی بسبب بی پروا بودن ذات آواز عالمیان و لفظ مسموعان در کلام عرب برای کثرت می آید و آنچه در
حدیث حجب نور و ظلمت وارد شده بودید قول صوفیان است که مبادی تعینات مومنین حجب نورانی
اند که ظلال اسم الهادی اند و مبادی تعینات کفار حجب ظلمانی اند که ظلال اسم المضل اند غوث الثقلین حضرت
علیه السلام خرق حجب المحجبه و وصلت الی مقام لفظ کمال جدی فادنائی یعنی دریدم
تمام حجابها تا که رسیدم من جای که بود جسد من پس نزدیک کرد مرا تا آنکه تجاوز کردم از سبع مراتب ظلال
که ولایت صغری از آن عبارتست رسیدم بسبب تعین محمد صلی الله علیه و سلم که در مرتبه صفات است که
از ولایت کبری نامند سوال اسما و صفات الهی و ظلال آنها را چه اسبب تعین انسان یگویند جواب
چون دانسته شد که ان الله تعالی یخیر العالین پس برای آن صفات و ظلال برای رسانیدن فیض الهی
از وجود و توابع وجود واسطه شود سوال تعین شخصی فی جود و دست با همین جود چنانچه در حلقه مقدر است
پس اسما و صفات با نفس مبادی تعینات عالم میتواند شد پس وجود و ظلال چه دیگر است و اگر مبادی
تعینات نمیتواند شد پس مبادی تعینات انبیا و ملائکه چگونه شد جواب آنکه مبادی تعینات
میتواند شد لیکن در پایش ظلال ماسخن آن واسطه برای رسانیدن فیض حکمتی خواهد بود و الله تعالی اعلم
اگر تمام مبادی تعینات صفات و اسما با نفسهای بودند تمام عالم در رنگ انبیا و ملائکه معصومی بودند و
مقتضای ذات هر یک جذب طلق می بود و مقتضای صفات جلای و جمالی آن بود که بعضی مومن باشند و
بعضی کافر و بعضی صلاح و بعضی فاسق تا آثار رحمت و قهر و غیره صفات هم منزه ظهور آید قال الله تعالی و لولا
سِتْرَانَا بَيْنَا وَكَلِّ نَفْسٍ هَذَا وَهَذَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ
الْكَافِرِينَ اگر میخواستیم هر آینه سیدیم هر کس را بهر ایت او لیکن ثابت شده است تقدیر از من هر شیء پر نفاق
که جهنم از حیوان فاسدیان فائده تفاوت و مبادی تعینات انبیا و ملائکه آنست که در صفات الهی دو
اعتبار جاریست یکی جهت وجودشان فی انفسها و جهت قیامشان بذات حق تعالی پس صفات
از جهت اول مری انبیا اند و جهت ثانی مری ملائکه اند پس ولایت ملائکه نسبت به ولایت انبیا اعلی و

تقرب است بسوی خدا تعالی لیکن ملائکه را از مقام خود ترقی نیست که مفهوم کریمه **وَمَا مِثْلُهَا** که
مَقَامٌ مَّعْلُومٌ یعنی نیست کسی از مابین ملائکه مگر آنکه در مقام است معلوم که ترقی از آن نیست انبیا ارتقا
 است هم به مقام ملائکه و هم بالاتر از آن که کمالات نبوت و کمالات اولوالعزم اندازی غیر از کمالات
 جهت انبیا از ملائکه افضل گشتند چنانچه عقیده اهل حق است چون انبیه تمهید نداشتند پس بدانکه سبب
 ریاضت و عبادت و متابعت صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم و تاثیر صحبت آن سرور علیه الصلوة
 بواسطه یا بواسطه کثیره چون صوفی از مقام خود در اقربیت حق سبحانه تعالی ترقی میکند با آنکه آن صوفی را
 با جناب الهی آنقدر تقرب بهم رسد که اصل او راست یعنی ظل را که سبب تعین او است آن زمان بر صوفی در
 اصطلاح اطلاق ولی کرده میشود و مراتب تقرب هر چند چون و بیگونی اند لیکن در عالم مثال تمام عالم
 بصورت دایره بنظر کشی می و آید و آنرا عالم امکان میگویند و عرش مجید بصورت قطره دایره بنظری آید و در
 قوس تحتانی عناصر رعبه و نفس شهود و دیگر دود و لطائف پنجگانه عالم امر در قوس فوقانی ظاهر میشود و از
 آنگشتن آن ظلال اسما و صفات هم بصورت دایره شهود میشود و صوفی خود را در عالم مثال می بیند گویا سیر
 میکند و ترقی می نماید تا بمحلیکه در دایره ظلال داخل میشود و باصل خود میرسد و در رنگ اصل می یابد و وجود
 اصل باقی می بیند خود را در آن خالی بستمسک می بیند قسمی که از خود بیچ من و دانی می یابد و بوجود اصل باقی
 می بیند و این سیر را در اصطلاح سیر الی الله گویند و این دایره ظلال اثره ولایت صغری و ولایت اولیا
 باشد اکثر اولیا همین ظلال را در صفات گفته و صفات را عین ذات دانستند در حالت سکون
 با الحق قائل شده اند بعد از آن چون از سبب تعریف و ترقی کرده در دایره ظلال سیر واقع شود آن سیر را
 سیر فی الله می گویند و در حقیقت این سیر الی الله است فائز بدان ای برادر که هر چند صفات تحقیقه
 حق تعالی هفت اند یا هشت اند چنانچه علماء کلام بدان کلام کرده اند اما جزئیات آن صفات و غیره را
 نهایت ندارد اما حسن تعبیر است بود و در آن احادیث دیگر اسما و در توفیت هزار اسم مذکور شده اما در
 نسخ نباید دانست که نهایت ندارد حق تعالی **سُفِّرَ بَدْنُكَ وَلَوْ أَنَّ مَالِيَ الْاَكْهَمِينَ مِنْ شَجَرَةٍ اَوْ قَلَمٍ**
وَالْجَبَرُ مِثْلُكَ مِنْ بَعْدِهِ مَبْعُودٌ **اَجْرًا فَافْتَكِرْ مَا تُلَاقِي** یعنی اگر تمام شجر از زمین قلم باشند و دریا

بیان
 الی الله تعالی

و در کلمات
 انما الحق

و هفت دریا دیگر همچنین سیاهی باشند کلمات الهی بیایان نرسند یعنی کلمات مع که بر صفات کمالات
 ولایت دارند تا نام نشوند چنانچه سعدی گفته بیت نخستش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان به میرود
 تشبیه مستقی و دریا همچنان باقی به چنانچه صفات حق تعالی غیر تنهایی اند ظلال صفات هم غیر تنهایی اند
 حق تعالی میفرماید آیة مَا عِنْدَ كُم مِّنْ مِّغْفَرٍ وَّ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ یعنی هر چه نزد شماست فانی است هر چه
 نزد خداست باقی است پس اگر در ولایت محضی و مراتب ظلال کسی تفصیل میر کند ابداً باقی قطع نشود
 لیکن هر کس در مراتب ظلال هر قدر که در حق او تقدرات سیر میکند و نیز نظر اعلی باشد و از اعلی دیگر و مرتبه
 ثانیه و ثالثه و رابعه الی ماشاء الله عبادت صوفی در مرتبه ترقی عروج کرده باطل خود میسر شود و در آن فانی
 میشود و از آن ترقی کرده واصل آن فانی میشود و همچنین بهر ظل که میسر شود و در آن فانی و تهلک می بیند
 بوجد آن باقی می نماید همین است معانی بیت مولانا می رومی گفته بیت بقصد و هفتا و قالب بیده احو
 همچو سبزه بار بار دیده ام به بعد از آن اگر رعایت شامل حال صوفی شود و از آنجا عروج واقع شود و بهجت
 چنین بخداصلی الله علیه و سلم دخول در دایره اسما و صفات میسر گردد که اصل این دایره ظلال است و سیر که در آن
 واقع شود و سیر فی الله خواهد بود و شمع در ولایت کبری خواهد بود که ولایت انبیا علیهم السلام است دیگر از
 به تعبیت این دولت سیده هر که رسیده نهایت عروج لطائف پنجگانه عالم امر نهایت این دایره است
 بعد از آن محض فضل الهی جلشانه از نیقام عروج واقع شود و سیر دایره حصول اینها خود بود و اگر گذشت آن از
 اصول بعد از طی آن دایره فوقانی ظاهر میشود حضرت مجدد الف ثانی میفرماید که چون غیر قوسی ظاهر نشود
 بهمان قوس اختصار کرده اند و درین سری خواهد بود که بر آن اطلاع نمیشدند و این اصول سه گانه اسما و صفات
 که مذکور شد مجرب و اعتبارات اند در حضرت ذات تعالی و تقدس حصول کمالات این اصول سه گانه مخصوص
 بنفس طنه است و حصول طینان نفس بهرین موطن میسر گردد و در همین مقام شرح صدر حاصل میشود
 و سالک سلام حقیقی شرف یگردد و نفس طنه بر تخت صدر جلوس میفرماید و به مقام رضا ارتقای نماید این
 موطن منتهای ولایت کبری انبیا است حضرت مجددی فرماید که چون سیر تا باغبارسانیدم تو هم بشدم
 که کام تمام شد نداد و اندک این تمهید تفصیل هم انظار شد که یکبار زوی طیران است اسم اباطن تعلق او

حیادی تعینات لازم علی است شروع دین سیر نمودن قدم نهادن است در ولایت علیار ولایت ملائکه
 حضرت مجد و میفرمایند که بعد از حصول وجع اسم الظاهر و اسم الباطن چون طیاران ارفع شد معلوم شد که
 ترقیات بالا صالت نصیب عنصر ناری است و عنصر هوایی و عنصر آبی ملائکه را ازین عنصر گانه نصیب چنانچه
 وارد شده که بعضی از ملائکه از نار و بلخ مخلوق اند و تسبیح شان صبحان من جمیع بین المذاهد الشلیح است
 و فوق آن بفضل الهی چون سیر واقع شود شروع در کمالات نبوت خواهد بود و حصول این کمالات مخصوص
 انبیاست علیهم السلام و ناشی از مقام نبوت است کمال بعان انبیا را نیز تبعیت ازان کمالات نصیب
 است در بیان لطائف انسانی حظ وافر ازین کمالات بعنصر خاک است و سایر عناصر و لطائف عالم خلق
 و عالم لغز تاج آن هستند و چون این عنصر مخصوص بشهرت خواص بشهرت خواص ملائکه افضل گشتند کمالات
 جمیع ولایت صفری و کبری علیا همه ظلال کمالات نبوت شیع و مثال نیست در دایره کمالات نبوت چون
 بحر میسرندان مرکز بصورت دایره ظاهر میشود و آن دایره کمالات رسالت است که بالا صالت بلنیا
 مرسل مخصوص است و دیگر هر کرا سید شود و بغیر تبعیت میسر شود و چون بحر مرکز آن دایره ثانی رسیده میشود
 آن مرکز هم بصورت دایره ظاهر میشود که آن دایره کمالات اولوالعزم است عالی است از مثالیت انبیا
 اولوالعزم را چون این منصب هندی قیام امشیا بوی باشد بعضی صاحب دولتان از اولیا باشند که تبعیت
 انبیا این منصب بوی عطا میشود حضرت مجد و میفرمایند که چون این سیر با انجام رسانیدم شهود گشت که
 اگر بالفرض قدم دیگر در سیر افزاید و در عدم محض خواهد افتاد و اذ لکین دانه الا لعدم المحض ای فرزند
 ازین ماجرا در تو هم نمانی که عطا در شکار آمد و صبحانه بعد از داء الوفاء و شمر و سراء السراء یعنی
 حق تعالی هموز و را ما الورا پس در راه الورا است این ولایت نه باعتبار حجب است چه حجب تمام مرتفع گشته بلکه
 باعتبار ثبوت غلظت کبریا است که مانع ادراک است فهو سبحانه اقرب فی الوجود و بعد فی
 الوجود یعنی حق تعالی در وجود و قریب تر است در ادراک بعید تر بعضی کمال مرادان باشند که در کس و سوار و تا
 عظمت کبریا بطیف انبیا علیهم السلام ایشان را جاده هندو محرم بارگاه سازند و همی معهم ماعمل این اعمال
 مخصوص نیست و جدانی انسانست که از مجموعه عالم خلق و عالم امر ناشی گشته مع ذلک ترسین دین موطن

۱
 تاج سوار
 سر زد و بخت گردید

۲
 زبانه در آرد آن
 جنم معنی است

۳
 سر زده شود
 ایشان بر زمین
 سر زده شود

تفصیل

پس همان مایلین
و همان بودع
فایده صریح
و فایده صریح
و فایده صریح

مجموع

سیر غرض خاک است کمالات این مقام مخصوص بهیت و جدانی است انجمن کس بعد قرون متداوله هزار ساله پیدا میشود و ظهور سر اوقات عظمت و کبریا متعلق بحقیقت کعبه ربانی است حضرت مجدد میفرمایند بعد از مرتبه علیا نور صرف که از این فقیر حقیقت کعبه ربانی یافته مرتبه است بس عالی که حقیقت قرآن است کعبه بحکم قرآن قبله آفاق شده حضرت سیف الدین میفرمودند که علامت انکشاف انوار قرآن مجید غالباً در وقتی بر اطن عارف است گویا کرمه انا سنلغی و حکایت که فیه کعبه ربانیه که بار تو نازل کنیم کلام ثقیل ایما و این معرفت دارد حضرت مجدد میفرمایند که فوق این مرتبه بقدره مرتبه است بس عالی که حقیقت صلوة است تواند بود که ایما باین حقیقت صلوة رفته باشد آنچه در قصه معراج آمده که فیما یأخذه فان الله یصلی یعنی بشی محمد که خدا نماز میکند یعنی عبادتیکه نمایان مرتبه تجرد و تنزه بود و مگر از مراتب وجود صادر گرد و فهو العابد وهو المعبود در این مرتبه کمال و محبت و اتقیا و جوینست حضرت عروۃ الوثقی میفرمایند که آنگاه که در عین ادای صلوة است نفس در آن خطی نیست و در عین التذاف ورناله و فغانست و مرتبه نماز در دنیا مرتبه رویت است در آخرت حضرت مجدد میفرمایند که دولت یثرب که سرور عالمیان از شب معراج و بهشت میسر شده بود در دنیا و نماز میسر میشد و لهذا فرمود الصلوة معراج المؤمن و فرمود اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوة حضرت عروۃ الوثقی میفرمایند هر چند در دنیا رویت نیست اما کارویت است یعنی در نماز حضرت مجدد میفرمایند مرتبه بقدر کس که فوق حقیقت صلوة است استحقاق عبودیت صرف است و آن فوق را ثابت است را انوطن است نیز کوتاهی بنمایا اگر چه همچون باشد اقدام تحمل انبیا و اکابر اولیایم السلام را سیر تا نهایت مقام حقیقت صلوة و فوق این مقام عبودیت صرف است که هیچ کس را از ان دولت میسر نیست لیکن الحمد لله سبحانه که نظر از انجا منحرف نموده اند و بقدر استعداد گنجایش داده مصرعه بلا بودی اگر چه نم بودی با حقیقت کلمه لا اله الا الله و نبی موعود میگرد و معنی لا اله الا الله نسبت بحال بتدیان لا عبود الا الله چنانچه در شرع سنی باین کلمه قرار یافته و لا موجود و لا وجود و لا تصور و لا مقصود و لا مقصود است لا مقصود و لا موجود و لا وجود و لا عبود الا الله در این مقام تنی در نظر وحدت بصروا بسته بعبادت صلوة

نه عبادت دیگر که در کمال سلوة مدد فرماید و نقص از اطلاق کند

فصل در ولایت صفری اکثر اولیا که سوای یک نظام ولایت که حضرت مجدد رضی الله عنه از ولایت صفری می نامند چون دیگر مقام ثابت نمیکنند تعین اول که از ابودحمت تعبیر میکنند و مرتبه اجمال حقیقت محمدی میگویند تعین ثانی که بودانیت تعبیر میکنند و مرتبه تفصیل و حقائق ممکنات میگویند و در همان مقام اثبات می نمایند و حضرت مجدد رضی الله عنه میفرماید که ولایت صفری دایره ظلال حقائق ممکنات است سوای انبیاء ملائکه علیهم السلام حقائق انبیایینی مبادی تعینات آنها نفس صفات است که بولایت کبری تعبیر کرده شد و حقائق ملائکه بولایت علیا تعبیر کرده و فرق بین الوالاتین سابق مذکور گردید و لفظ اعلی از ولایت کبری حقیقه محمدی گفته که آنرا بصفت العظم یا شان العلم تعبیر فرموده اند این مکتوف آنحضرت پیش از وصول کمالات نبوت بود بعد از آن که کمالات نبوت در رسالت و الواعظم مشرف شدند بر آنحضرت ظاهر شد که تعین اول تعین وجودیت که رب ابراهیم خلیل الرحمن است مرکز که آنرا نیز و سابق ابرار است حقیقه محمدیت بعد از آن بر آنحضرت ظاهر شد که تعین اول صفت حب است محیط دایره خلقت است که مبدی تعین خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام است و مرکز محبت است چو بحر که رسیده شود انهم دایره ظاهر میشود که محیط آن محبت صرفه است که مبدی تعین موسی کلیم الله است علیه السلام و مرکز آن محبوبیت است که مبدی تعین رسول کریم است صلی الله علیه و سلم و آن مرکز چون دایره ظاهر میشود محیط آن محبوبیت متمم صفت است مرکز آن محبوبیت صرفه در آن حقیقه الحقائق است معامله محبوبیت متمم صفت با هم مبارک محمد تعلق دارد و محبوبیت صرفه با هم مبارک احمد صلی الله علیه و سلم پس ای سرمد کائنات و توالات است ولایت محبوبیت متمم صفت که آنرا حقیقه محمدیه گویند و ولایت محبوبیت صرفه که آنرا حقیقه احمدیه گویند و همین تعین اول است فوق آن لاتعین است که در آن سیر قدمی را گنجایش نیست و ترقی فوق تعین اول حقیقه احمدیت ممکن نیست لیکن قریب مرض موت را آخر عمر حضرت مجدد رضی الله عنه را به بحیث خلیل رسول اگر صلی الله علیه و سلم ترقی از آنجا که واقع شده بمیز نظری بودند به سیر قدمی حضرت عوده الوثقی میفرمایند که این معنی از آنحضرت یعنی حضرت مجده و در همان مجلس استقاده نموده سوال وجه تعارض کشف اولیا

تعبیر

محمدی

و کشف حضرت مجدور غایتین اول صیت جواب حضرت مجدور میفرماید که ظل شی بسطیده
 که خود را بهل شی و انبایه و سالک را بنحو گرفتار میسازد پس آنان و تعین ظل تعین اول اند که در وقت
 شروع بر عارف بر اهل تعین اول که تعین جی است ظاهر گشته سوال علم از صفات حقیقه است و
 حسب از صفات اضافیه و وجود بر حسب است چه حسب فرع وجود است آنها را ظل تعین جی گفتن راست
 نیاید جواب علم از صفات حقیقه است و ظل مرتبه لا تعین است مبادی تعینات همه اعتبارات است
 اول اعتبار که بطور آمد حسب است اگر حسب نبود هیچ مخلوق نشدی و در حدیث قدسی آمده کنت
 کنز الخفایا فاجبت ان اعرف اعتبار ثانی وجود است که مقدمه ایجاد است تعین وجود گویا ظل است
 تعین جی را حق تعالی صفات خود را و کمالات خود را و هم ذات خود را میباید پس صفات حق تعالی که در
 مرتبه علم اند دایره ولایت کبری و ولایت علیاست و ظلال آن صفات ولایت صغری و ذات بیچون
 که در مرتبه علم است و حصول بان کمالات نبوت و کمالات رسالت کمالات اولو العزم و حقیقه قرآن
 و حقیقه صلوة و معبودیت صرفه اعتبار آنند نفس الامری خارج از مرتبه علم که آزاد وجود و نفس الامریت شلاند
 در خارج موجود است و وجود او امریت اعتباری که در خارج موجود نیست اما نه اعتباری که موقوف بر اعتبار
 معتبر باشد بلکه نفس الامریت چنانچه حضرت مجدور غایتین سوال جواب فرمودند سوال تعین اول
 وجود است و وجود او در خارج موجود نیست نزد این بزرگواران چیزی بخبر ذات خدا تعالی موجود نیست
 و در آن خارج از تعینات و تنزلات نامی و نشانی نه و اگر نبوت علمی گویم لازم آید که تعین علمی از وسایق
 باشد بان خلاف مقدمه راست جواب گویم امر ثابت است اگر نبوت خارجی گویم بان معنی که ما در آ
 علم او ایم ثبوتی است گنجایش دارد و الله سبحانه اعلم حضرت عروه الوثقی میفرماید که باید دانست که معنی
 تعین اول تعین ثانی آن نیست که حق تعالی تنزل کرده حسب شد یا وجود شد بلکه معنی آن ظهور است
 که لائق است به تشریه و مناسب کلام انبیاء است علیهم السلام معنی صا و اول رسول فرمود صلی الله علیه
 و سلم اول ما خلق الله تعالی -

تتمیم
 زویل

فصل ابیدانست که در هر مقام ولایت کمالات نبوت رسالت و حقائق صوفی را در وحالت

در انبیا و رسولان و اوز از بقیه طینت رسول کریم صلی الله علیه و سلم آفریده و این مقامات و کمالات را که کسی
 ندیده و ببیند و این کمالات و آخرین زمان شافع و جلوه گر گردانید از این امام جعفر صادق رضی الله
 عنه روایت میکند و از پدر و جد خود رضی الله عنهم که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود البشر فاما استبقوا
 انما مثل امتی مثل غنث لا یدری اخره خیرام اوله او کحد یقنه اطعمه فجا منهن باعامنا
 ثم اطعمه فجا منهن باعامنا العمل اخرها فوجان یكون اخرها عرنا و اعظمها عمقا و احسنها حسنا
 یعنی خوشی ده باشد و خوش باشید بدستیکه حال است من مانند حال باران است دریافتن میشود
 که آخران بهتر است یا اولان یا حال است من مانند باغ است خورایند و می شود من از آن باغ قشمر
 از سیوه سالی و سی در سالی دیگر شاید که قسم آخران پنهان تر باشد و در پنهان وری و محقق تر باشد و عمق و خوب
 تر باشد و در خوبی و از ابی هریره در کتاب الزهد یقنی آورده و همچنین از ابن عباس مرویت که رسول خدا فرمود
 صلی الله علیه و سلم من تمسک بسنتی عند هذا امتی فله اجر مائة شهید یعنی هر که لازم
 گیرد سنت مرا نزد فاسد شدن امت من او را ثواب صد شهید باشد از این احادیث معلوم میشود که بعضی
 مردم در آخر زمان باشند که در علوم و کمالات شان پنهان تر و محقق تر و نیک تر باشند از دیگران و هر که
 سنت را حکم گیرد و در زمان فساد است و غلبه کفر و معاصی او را ثواب برابر صد شهید باشد و الله اعلم

خاتمه در سلوک نقشبندیه

جمع مسلمانان را خصوصاً صوفیان طریقه نقشبندیه را که بنای طریق شان منحصر است بر اتباع سنت
 لازم است که خدمت فقه و حدیث نمایند تا فرائض و واجبات و محرمات و مکروهات و مشتهات و
 سفن نمیرسند صلی الله علیه و سلم در عبادات و معادات و ریاضت و مهمان کن و اتباع سنت کوشند خصوصاً
 در اتباع فرائض و واجبات و پرهیز کردن از مکروهات و مشتهات رعایت سنت حکم گیرند در طهارت
 بدن و ثوب بپوشان و سازش را تطهیر نماید تا از احتیاط کلی نمایند اما در طهارت ظاهری بر تپه و سواش ساخته
 که مذموم است نماز پنجگانه در ساجد جماعت گذاردن و تقبی که تحریم اولی فوت نشود و کثرت جماعت

و بهترین یکسان از امام طلب نمایند در حدیث آمده الامام عصا من یعنی نماز مقتدی و وضو نماز امام
 پس هر قدر که امام کامل تر باشد نماز کامل تر میسر شود و بعد از دست نهند و جمع سنن و آداب نماز را
 نیک بایست کنند و نماز باطمینان تمام گذرانند و قرآن تبصیح و تجوید و حسن صوت بی تقصیری بخوانند و نماز را
 در اوقات سجده و اگر دوه باشند و سنن را بآیه که دوازده رکعت اند و نماز تهجد که آنهم سنت مؤکده است از
 دست نهند و روزه ماه رمضان المبارک با احتیاط ادا کنند و از سخن لغویان گناه یا فحشیت ثواب نرو
 از دست نهند و نماز تراویح و ختم قرآن و اعکاف عشره اخیره رمضان لازم گیرند و ولیده القدر را بویا
 باشند و اوقات ذکر را سمور دارند و اگر مالک نصاب نامی باشند ادای زکوة فرض است لیکن درین باب
 سنت آنست که زیاده از حاجت ضروری مال نگاه ندارند رسول کریم صلی الله علیه و سلم یک یک را از
 ازواج مطهرات بعد فتح خیبر و رسالی شش صد من جو و غرمانیدادند و در ملک خود یکدیگر هم نگاه نمیداشتند
 و از کسب حلال خورده باشند و در هیچ دشترا و غیره عقود رعایت مسائل فقہ لازم گیرند و از شبهات
 بهمیز نمایند و در ادای حقوق الناس سعی طبع نمایند اگر در ادای حقوق الله تقصیر واقع شود باید مسعفرت
 بشفاعت رسول کریم صلی الله علیه و سلم و پیران عظام قوسیت اما حقوق الناس در بخشش نمی آیند و کج
 سنت پذیر آنست اما اگر ادای حقوق آن نتواند کرد درین زمانه بخوف فوت اکثر فرائض سنن اگر از ۴
 باز ماند بهتر باشد درین باب کلامی مختصر نوشته شده تفصیل آن از کتب فقه و حدیث باید جست بعد از
 فرائض و واجبات و اجتناب از مکروهات و شبهات بر صوفی لازم است که اوقات بندگی الهی محمود اند
 و در بطلت نگذارند در حدیث آمده که اهل جنت حسرت نکنند که بر ساعتی که ذکر خدا تعالی نکرده باشند
 پیش از قای نفس کثرت فواصل تلاوت قرآن ترقی در قربت بند حق تعالی میفرماید لا یسه
 الا المظهر و یعنی قرآن را بدون پاکی مس نکند چنانچه طهارت ظاهری شرط نماز است بدون طهارت
 از زوال نفس برکات نماز و تلاوت حاصل نتوان کرد چنانچه در نظام هر از که کفر کلام لا اله الا الله است همچنین
 از کفر باطنی از کلام لا اله الا الله میشود رسول کریم میفرماید جد و ایمان کفر یعنی ایمان خود را نازده
 کنید مردم پرسیدند چگونه ایمان را نازده کنیم فرمود بتکرار کلمه طیبه لا اله الا الله جمیع شیخ سالان ای مریدان

همین ذکر لا اله الا الله مقرر داشته اند بعضی میگویند و از آن میجویند و تقشیر ذکر چهار راجعت دانسته اند
 بذکر خفی گفتا که ده اند پس برای فقای طلب و غیره لطائف عالم امر ذکر لا اله الا الله بحسن نفس هضمیدند
 دوم رازیر ناف بند کرده دلا را در خیال از ناف تا دماغ و کله را از دماغ بر دوش راست تا الطیف روح
 که زیر پستان راست است فرو می آرند و کله الا الله را از آنجا بقلب که زیر پستان چپ است ضرب میکنند
 همچنین بملاحظه معنی که پنج مقصودیت جز ذات پاک ابر رعایت طاق بعمل می آرند و این را وقوف معنوی
 گویند این گل از خواجه عبد الخالق غجدوانی و او را از حضرت خواجه کائنات رسیده و برای فقای نفس
 تکرار کله طیفه بملاحظه معنی بزبان مفید است که نفس از عالم خلق است بعد حصول فقای نفس در مقام کمالات
 نبوت و فوق آن ترقی بتلوات قرآن و کثرت نماز است چنانچه بالا در میان مقامات مذکور شده تنصیه
 از پیغمبر صلی الله علیه و سلم مسألی او در پیش طلبک و فرمود که چیزی دیگر طلب کن آن شخص گفت که من
 همین میخواهم انحضرت فرمود پس کن مراقب نفس خود از کثرت سجود و کثرت مراقبه هم از برای مبتدی مفید
 است هم برای منتهی حضرت خواجه تقشیر رضی الله عنه میفرمایند که صوفی بکثرت مراقبه براتب وزارت
 میبازد رسید مبتدی اول مراقبهات تسبیح جمیع صفات کمال میفرمایند چون از ازا از آن مراقبه جمیع دستها
 مراقبه جمیع و ملاحظه قوله تعالی و هو معکم اینها کنند یعنی خدا شایسته هر کجا که باشید میفرماید و بعد
 فقای قلب مراقبه قربت میفرمایند و ملاحظه و محقق اقی ایمن جبل الودید یعنی خدا نزدیکتر است
 بسوی او از بزرگ گردن بعد فقای نفس مراقبه محبت و ملاحظه یحبههم و یجو به میفرمایند یعنی خدا دوست
 میدارد و ما و ما و دوست میداریم خدا را چون فقای اتم دست در کمالات نبوت و فوق آن بر مراقبه ذات
 بخت مواظبت نماید بعد فراغ از ذکر و فکر و فراق فی نوافل اگر مصاحبت و سکانت با علمای عتیان و صلحا
 دست و پیغمیت داند بشرطیکه علم از مصاحبت نیا داران محبت باشند و اگر صحبت صلحا میسر نشود نه
 نشستن یا خواب رفتن خوب است العزلة حیث من المجلس السوء و المجلس الصالح حیث من العزلة
 یعنی گوشه نشینی بهتر است از جمشین بده و هشتم نیک بهتر است از غزلت صحبت و مخالفت جهل و فساد
 و کسانیکه در دنیا بیشتر آنهاک دارند کارخانه باطن را فراب میکنند خصوصاً در حق صوفیان مبتدی سخت

فارسی
د اعلیٰ ترین ترجمہ اردو
منہاج العربین مطبوعہ ممبئی
سعیۃ الاولیاء فارسی
مکملہ کرامات غوث پاکہ
نہجۃ المجالس ہندی
مجموعہ صحیحہ بوجہ اردو
افضل العوائد لمصطفیٰ حضرت
نظام الدین ابیہامولہ حضرت
ابن خیر ورم
تذکرۃ الاولیاء از شیخ الشیخ
فرید الدین عطار
ایضاً اردو بھی مجلد
کلیات شیخ فرید الدین عطار
کلمات عزیز می مع حیرت
عزیزی - مجتہبی
رباعیات سہم
فوائد العوائد از حضرت نظام الدین
سحر التجلیات
اردو ان صاحب غرضی
نور خواجہ قطب الدین
سحر کائناتی و روشنی دیگر
نور کائناتی

زبدۃ الانوار فارسی مع ترجمہ
اردو زبدۃ الاسرار - ارسنابین
حالات و کرامات حضرت غوث الطہیر
جہانگیر کے شیخ عبدالحق محمد
دہلوی نے لکھے ہیں -
کشکول شریف فارسی
از حضرت شاہ کلیم جہان آبادی
مطبوعہ مطبع مجتہبی - کتاب
صاحبان اذکار و شغال کے
لیے ایک عمدہ رہبر ہے -
مجموعہ فقرات و اقدی کمال
دچار جلد - بزبان اردو
منہاج النبۃ ترجمہ مارج لٹریچر
تاریخ اخلاقی عربی -
سحاب القصص کلاں
ترجمہ سیر الاقطاب اردو
تاریخ کہ معظمہ حالات بنائے
کتبہ شریف -
تاریخ مدینہ منورہ ترجمہ
جذب القلوب الی دیار المحبوب
سحاب القصص مطبوعہ ملی
تاریخ حبیب الدردو
منامی المرسلا ابوہم و نفاہی

فتوح المعصر والعراق
جامع التواریخ مطبوعہ مملکتہ
تاریخ خمیس مصر -
تاریخ فرشتہ
سیر المتقین ہر دو جلد
تاریخ روم و یونان
سیر المعز و ن فی الزمان
ترجمہ نور العیون از شاہ ولی اللہ
فتوح الائم کی کشوری
نئی نامہ فارسی
مطلع العلوم مجمع الفنون عظیم
دفن کا ذکر ہے - بزبان فارسی
ایضاً بزبان اردو -
شفا العلیل ترجمہ قول یحییٰ
مع رسالہ ہدایت السبیل
ضیاء القلوب حاجی ادا شدہ
صاحب ہاجر - اذکار و شغال
یہ کتاب جواب ہے مطبوعہ مجتہبی
ارشاد شہر مجتہبی -
جوار القرآن جدید مرتبہ حاجی
مولانا محمد صاحب مجتہبی
مع ترجمہ اردو - بقلم علی
واضح و خوش خط لکھا گیا ہے -

دلائل الخیرات مترجم نفیسی
جزب البحر مترجم اردو مرتبہ مولانا
عبدالحق صاحب کاغذی مجتہبی
ایضاً بجا غزو لایتی
پنجوہ مترجم مع فضائل
و ترجمہ اردو با محاورہ واضح
بر قلم مع فضائل سورہ مجتہبی
نامشہ دلیل ترجمہ کابیان
ہوام شرح حرب البحر از
حضرت شاہ ولی اللہ
اور افحیہ -
وسائل البرکات فی اذکار و سلاو
علی سید الکائنات
ترجمہ اردو جو خیر فارسی
اکا پہلا جو سربار ہو گیا ہے
اور اچھے قریب الطبع جو علاوہ
ترجمہ کی خوبی کے مترجم نے
بطریق فائدہ یانوت ہر ایک
اجمالی کیفیت کو مفصل طور پر لکھا ہے
اور بہت فائدہ دینے والی ہے
نام میں کئی کئی جہاں علاوہ
سربار کے اذکار و شغال کے
اور احادیث سے ثابت ہیں
نور نبی لکھا ہے غرض کہ دیکھئے

نور نبی لکھا ہے غرض کہ دیکھئے

اشتبہا

یہ کتاب حضرت قاضی ثناء اللہ صاحب پانی پتی کی تصنیف ہے اور عظیم سلوک میں
یہ کتاب مالا جو ہے چونکہ ایک صے سے یہ کتاب کیا ہو گئی تھی اور ہر دیا موصاف
طالبوں کی خواہش مافیہ و ماوراء اقرون تھی اس واسطے مطبع صاف پاکیزہ اور قطع
باہتمام صحت طبع کیا ہو جس صاحب کو جس نسخے مطلوب ہوں مطبع کے طالب فائز

اور

ہر قسم کے قرآن شریف حائل مادہ مترجم (اسی مطبع کی مطبعہ حائل شریف مولوی تبرہم ایک
اشرفی فی غلی انعام والی بھی قیمت پھر بلا جلد و مجلد درجہ اول ہر صر مع حصول ہر یہ ہوتی ہے -)
و کتب بنیات عربی فارسی اردو و کتب درسیہ مدارس عربی و سرکاری
و کتب تصوف و لغات و طب و نیز کتب مصنفہ (حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی)
و حضرت شاہ ولی اللہ دہلوی و مولوی محمد قاسم شاہ عالمہ دہلوی و مولوی ذریعہ رضا دہلوی و مولوی امین علی و صاحب تفسیر
و شمس العلماء لکھنؤ و کارامہ صبا) و دیگر کتب مطبوعہ

مصر میں کلکتہ لکھنؤ کانپور اگر میرٹھ دہلی وغیرہ کتب متفرقہ نمایاں نہ بھی

اسی مطبع میں معلوم مطبع مجتبیٰ دہلی سے تصدیق پر کفایت میں

المشہد

محمد عبداللہ صاحب دہلی

